

THE
MAASIRU-L-UMARA

BY

**NAWÁB SAMSÁMU-D-DAULAH
SHÁH NAWÁZ KHÁN.**

VOL. II

EDITED FOR
THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAVÍ 'ABDUR RAHÍM

ARABIC PROFESSOR,

AND

MAULAVÍ MIRZÁ ASHRAF 'ALÍ
FIRST. PERSIAN TEACHER,

CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA

PRINTED BY MAULAVI 'ABDUL BARI AT THE URDU GUIDE PRESS
AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY,
NO. 57 PARK STREET, CALCUTTA.

1890.

(باب الاغیون) [۸۸۲] (مائترالامرا)

رسانیدن که بپیر غلام بهشتور حاکم در عزت الدوله نیز بارتاب -
حکم شود که هر دو بشمار با هم بجنگند - هر که غالب
آید همان غالب جنگ باشد - پادشاه متبسم شده او را
بخطاب غالب جنگ بنواخت - و عزت الدوله را مغدر جنگ
مقرر ساخت *



« تمام شد »

« جلد دوم از مائترالامرا »

نمود) او را همراه برد - و دستور (که زمانه طرح دیگر ریخت
 و چرخ نیکگون قوطیه تازه بر انگیزخت - و خبر کشته شدن
 حسین علی خان بقطب الماک (رسید) قالیف او اهم تدابیر
 دانسته بخانه او شتافته با او دستار بدل ساخت - و پیش
 سلطان ابراهیم بن سلطان رفیع الشان (که بتوزکی بر داشته
 رد) آورد و بخطاب امیرالامرا و خدمت میر بخشیکری
 سر بلندی یافت - و روز جنگ در هراولیی اوجا داشت -
 پس از دستگیر شدن قطب الملک راه دارالخلافه پیش گرفت -
 و چون موکب معالی فردوس آرامگاه بدارالخلافه رسید امیرالامرا
 خاندوران را بخانه اش فرستاده عفو جرائم فرمود - و بحضور
 طلب داشته ببحالی خطاب و منصب قدیم مورن نوازش گردانید -
 بعد چند سال بسر منزل عقبی شتافت - مورن سپاهی نقش
 غیور بود - هندوستان زبانه وضع داشت - با عمدهای وقت
 سلوک مسادی می نمود *

گویند چون فردوس آرامگاه برای بحالی منصب و خطاب
 امیرالامرای خاندوران ارشاد نمود او عرض کرد که سابق
 خطاب ایشان غالب جنگ بود و الحال شیراکن خان بخطاب
 عزت الدوله بهادر غالب جنگ مخاطب شده (دین باب قسمه
 که حکم شود - پادشاه فرمود که ایشان را عفو جنگ باید
 کرد - غازی الدین خان (که همان دزلازمیت کرده بود) بعرض

دست برداشت - و ملازم سرکار سلطان عظیم الشان گشته
 بتفویض بعضی خدمات همراهی سلطان محمد فرخ سیر
 (که به نیابت پدر در بنگاله بود) رخصت آنصوب یافت -
 و چون (پس از ارتحال خلد منزل سلطان عظیم الشان نیز
 گشته گردید - و محمد فرخ سیر را داعیه سلطنت پیش نهاد
 خاطر شد) او را بمنصب شایان و خطاب غازی الدین خان
 برنواخته سرگرم گرد آردی سپاه و دلدهی مردم ساخت -
 دین ضمن الحاق سید عبدالله خان و حسین علی خان (که از
 اهم تدابیر بود) صورت بهمت - بادشاه برای تسلی خاطر
 آنها نامبرده را از منصب و خطاب و مجرا بازداشت - و پس
 ازان (که بر عم خود جهاندار شاه فیروزی مدد گشت - و
 همراهیان بعثایت منصب و خطاب مورد مرحمت شدند) او
 نیز از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار و
 خطاب غازی الدین خان بهادر غالب جنگ و تفویض بخشگیری
 سوم سر بلندی اندوخت و بعد ازان (که میان پادشاه و
 سادات باره گرد فتنه بلندی گرفت) او بطرف داری
 پادشاه برزیانها افتاد - و پس از گرفتار شدن پادشاه مذکور
 قطب الملک قدر دانی نموده او را رفیق خود ساخت - و
 پس از آنکه حسین علی خان عزیزمت دکن نمود با فردوس آرامگاه
 از اکبر آباد روانه گردید - قطب الملک (که معاودت بدار الخلافه

که پادشاه بصره او پونا از زن املا فرورخ از راستی ندان -
 پادشاه پادشاه بسوز غضوب و کینه روز بون اگر از زن قبول
 چهره در می یافت این آب و رنگ فریدگ داشت - غیر سنگی
 و نیک ندهشی او فکش پخش خاطر پادشاهی بون - عفا
 آخری (که عا فیروز جنگ مکرر در قبیله اشقیای دکن
 انعام و عداوت کون) روزی ازین قسم مقوله از راه عفا کسی
 پادشاه عرض کرد - در جواب دستخط شد عفا که بو
 عا فیروز جنگ که از کجا و کجا - با این حال رسیدن گمان
 دشمنان دعوت که دو کفر است کون - ابتدا صاحب الامر
 جلال الله پادشاهی عا فیروز جنگ عبید علامی سعد الله عا
 در عدا از راه داشت - پس از فوت آن عدا با دو عدا
 برادر آن موعود عفا الله عا عرف میان عا موعود بعد
 از این کون بعد آخری تزویج نمود - ازین هر دو اولاد نمود *

(۲)

* غازی الدین خان بهادر غالب جنگ *

مشهور پسر احمد بیگ نام کوکه سلطان معز الدین است
 موطن فیاضش مملکت توران - ابتدا ملازم سلطان منکیر بود -
 چون اختیار مای و ملک آن سرکار به علی مراد (که از هم
 کوکه سلطان بود - و در عهد سلطنت مخاطب بهکافیهان بهادر
 گونیده) تعلق داشت این معنی بر طبعش غورده از نوکری

(مآثر الامرا)

ندارند - و راه راست گذاشتن برای کوری چرا - از چه میخیزد
 در واقع نظر بر اسباب ظاهر غلط عظیم و نهایت سوئی تدبیر
 واقع شد - که مثل خان فیروز جنگ سردار صاحب جمعیت
 را رفیق نکرد - و الا طرفه شیرازه فراهم آوردن مردم بود -
 خصوص مغلیه توران که همه بریاست و فرمان برداری او
 گردن میگذاشتند - و چون محمد اعظم شاه از نربدا گذشت
 بخان فیروز جنگ نوشت - که از برار ببرهانپور آمده
 بنشینید - و پس از سریر آرائی خلد منزل بصوبه داری
 گجرات مامور گردید - و در سال چهارم در احمد آباد باجل
 طبیعی در گذشت - نعلش او را بدھلی برده متصل دروازه
 اجمیری در مقبره و خانقاهی (که ساخته اوست) مدفون
 نمودند - در امرای توران بخوبیها یگانه بود - خوش خلق -
 با وقار - فتح نصیب - صاحب نسق - دولتش رونق داشت -
 در عهد ماضیه کم اتفاق افتاده که سلاطین نوکر را در حالت
 ناجینائی بسری و سرداری فرج کشی و کار فرمائی در عرصه
 داشته باشند - محض اصابت رای و حسن تدبیرش بود
 که پیوسته به تمشیم کارهای عمده پرداخته در سواری
 و دیوان همان توره و ضابطه مرعی میداشت - و آنچه شهرت
 دارد (که بادشاه بر بعضی مکامن ارادهای او مطلع شده در
 آشوب چشم) (که عارض شده بود) باطبا اشارت کردند

و همه چیز آن قدر که باید بل نباید دارد - و در سال هشتم
 بتعاقب پاشنه کوب بنما سیندهیا تا مالوه عذان وا نکشید -
 و سرچنگی مستوفی (سانید - و بخطاب سپه سالاری مامور
 گردید - اما بنابر وجهی موقوف ماند - و در وقت رحلت
 خلد مکان بصوبه دارجی هزار در ایلچپوز اقامت داشت -
 هر چند با محمد اعظم شاه اخلاص و ربط بسیار بود اما شاهزاده
 بنابر غرور (که فطری و جبلی او بود) بمراءات بایست
 وقت کمتر پرداخت - و چنین سردارے را همراه نگرفت *

گویند. وقتی (که محمد اعظم شاه بعد جلوس از احمد نگر
 روانه شد در الفقار خان در نواح (خجسته بغیان ملازمت
 نمود - فرمودند که شما هم اصلح وقت عرض کنید - التماس
 کند که مناسب این است که بدستور عالمگیر پادشاه قبائل
 بدولت آباد باید گذاشت - و مردم پادشاهی نهایت بے سرانجام
 اند - دو ماهه از خزانه اندرون محل تقاضا باید داد - که
 اسباب یساق درست نمایند - و نهضت مبارک از کتل فروداپور
 نشود از دیولکھیات فرود باید آمد - تا خان فیروز جنگ
 ملحق گردد - پادشاهزاده (که سمت نخوت و دیوانه غرور
 بود) جواب داد که گذاشتن قبایل در صورتی است که مثل
 دارا شکوه حریف باشد - معظم معلوم - و مرا توقع کار از مردم
 خود است - مردم پادشاهی بغیر مبارک و سلامت کارے

شدن قلعه چنجی فرار نمود) باراد^۱ مخاطبت دیرینه دهنا
جادو سمت ستاره رفته شکست فاحش خورد - و بحال قباء
آزاره میرفت - اتفاقا ناکوبا میان نامی مرهت^۲ بغداد سرش
جدا کرد - می خواست نزد دهنا جادو ببرد در راه بدست
لشکریان خان فیروز جنگ افتاد - خان مذکور مصحوب خواجه
بابای تورانی (که در جائزه این مؤده بخوشخبر خان
مخاطب گردید) بحضور فرستاد و هزاران تحسین و آفرین
اندرخت - و در سال چهل و سیوم بمهم اسلام گذهه عرف
دیوگذهه تعیین گشته بتصرف در آرد - و پس ازان
بمحافظة بنگاه اسلام پوری مامور شد - و در وقت مراجعت
رایات ظفرسمات پادشاهی از تسخیر کهیلتا^(۲) بهادر گذهه
مجلای فوج او (که از بنگاه ترتیب داده فرستاده بودند) تا
چهار کرده جریبی بنظر پادشاهی گذشت *

گویند باین شان و توزک و سامان و سرانجام هیچ امیرے در
هیچ وقت مجلا نداده - و از هر جنس پیشکش فرادان گذرانید
پادشاه بعد از ملاحظه اکثر توپخانه در سرکار ضبط نمودند
و بشاهزاده بیدار بخت سرزنش نامه صادر شد - که شما
با اضعاف یافت و مداخل این سرانجام ندارید که خان
فیروز جنگ در خانه خود توپ و گجخال و شترتال و کهورتال

(که بعزم گوشمال رانا اردیپور مرکز ریایات پادشاهی بود) از حسن عالی خان بهادر عالمگیر شاهی (که بتعاقب رانا بکوهستان در آمده) خبر واقعی نمیرسید - خاقان زمان نیم شب میر شهاب الدین را (که بامر کشک قیام داشت طلبیده بخبرگیری خان مزبور فرستادند - آن اقبالمند با عدم اطلاع بر کیفیت ملک بیگانه و نشیب و فراز راه و تعدد طرق و بعد مسافت و خوف راهگیران بے توقف پهای استعجال شتافت - و بعد دو روز عرضداشت خان مشارالیه آورده از نظر گذرانید - و این حسن خدمت باعث پیش آمد از شده بخطاب خانی دیگر عنایات نوازش یافت - و پس ازان بتنبیه درگداس و سونک^(۲) و دیگر شورش گرایان راترور با فوجی شایسته بطرف سرهنگی تعیین شد - و چون آن فتنه پزوهان بشاهزاده محمد اکبر پیوسته رعبر بیراهه روی و تباهی گشتند شاهزاده میرک خان را (که از نوکران روشناس پادشاهی بود) نزد خان فرستاد - و بوعدهای مکرمت و رعایت درخواست رفاقت نمود - خان قدومت نشان از فرط نیک اندیشی و اخلاص منشی با میرک خان شصت کوزه مسافمت در دو روز پیموده در حضور رسیده^(۳) مورد تحسین گشت - و بداروغگی عوض مکرر اختصاص گرفت -

(۲) نسخه [ج] سونک (۳) نسخه [ب] سبقت کرده (۴) نسخه [ب]

بعضور رسیده مورد فراوان تحسین گشت *

نمود - از در پسر باقی ماندند - یکم فتح‌یاب خان (که مدت‌ها
 بقلعه‌داری مورثی اوزنگ‌گدهه عرف مله‌یر می‌پرداخت - سنه
 ۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری با اتفاق عبدالعزیز
 خان بهادر (که سنه صوبه‌داری گجرات از حضور فردوس آرامکا
 بار رسیده بود) عزیمت آنصوبه نموده - و در اثنای راه با غنیم
 جنگ اتفاق افتاده بدرجه شهادت پیوست - پسرش بخطاب پدر
 مخاطب گشته چنده بآئین جاگیرداری گذرانید . در حالت
 تحریر بنوکری این و آن بسر می‌برد - دومین فیض‌یاب خان
 مرد یارباش بود - در گذشت *

* غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ *

میر شهاب‌الدین نام پسر قلیچ خان خواجه عابد است - در
 سال دوازدهم از توران بملازمت خلدسکان رسیده بمنصب سیصدی
 هفتاد سوار سرافراز گردید - گویند روزی سبکان قلی خان
 والی آنجا بعیر فالیز رفته بود - میر شهاب‌الدین بخواجه یعقوب
 جویباری و رستم پے اتالیق ظاهر کرد که پدرم بهند می‌طلبد -
 و خان رخصت نمیدهد - چون وقت رسیده بود این هر دو
 عزیز نزد خان رفته بالتماس اجازت حاصل کردند - خان
 طلبیده فاتحه خواند - و گفت تو بهندوستان میروی مرد عمده
 خواهی شد - اتفاقاً بدولت رسید که ثروت و مکنت سلاطین
 بلخ و بخارا را در جنب آن چه نسبت در سال بیست و سیوم

(۲)

غیرت خان محمد ابراهیم

پسر نجابت خان است - در خدمت فردوس آشیانی پایه
 رشدا سی داشت - و بمنصب هشتصدی چهار صد سوار مرقی
 گشته در ایامی که محمد اورنگ زیب بهادر از دکن عزیمت
 رفتن پیش پدر نمود - و نجابت خان در رفاقت شاهزاده
 مذکور تن در داده که موافقت چست بست (از باضافهای
 متواتره از اصل و اضافه ^(۳) پایه در هزار سی هزار سوار و خطاب
 شجاعت خان سر بلندی اندوخت - و پس از جنگ مهاراجه
 جسونت سنگه و مبارزه اول دارا شکوه از اصل و اضافه
 بمنصب پنج هزار سی پنج هزار سوار و خطاب خان عالم سرفراز
 گشته بر چار بالاش بلند رتبیگی تکیه زد - و چون [پادشاه
 بدعاقب دارا شکوه تا ملتان شتافته معاودت فرمود - و نظم
 صوبه مذکور بذاش لشکر خان (که در کشمیر بود) قرار یافت] تا
 رسیدن او بذایر خبر داری بلده مذکور در اینجا ماند - پستو
 از اینجا رسیده در جنگ دوم دارا شکوه همراه رکاب پادشاهی
 بود - پس از آن بوجهی از منصب معزل شده اواخر سال دوم
 جلوس بمنصب سه هزار سی در هزار سوار مشمول عاطفت
 گشت - و سال سیوم بخطاب غیرت خان مخاطب شده آب
 رفته بجو آورد - سال نهم بهمراهی سلطان محمد معظم (که
 ۱۰۲۰ هـ نسخه [ج] ذکر این امیر نیست - (۳) نسخه [ب] بمنصب پایه .

و بعدوم پادشاهی مورد سعادت گردید : بغیض آباد موسوم گشت -
و مواضع بزرگنزدت نواح بجمع سی ملک دام جدا ساخته بود و متعاقب
نمودند - خان مذکور در جنگ داراشکوه در فوج برادرش بود -
پس از آن (که او به عالمگیری بفتح و فیروزی ارتعاع اسمانی
گرفت و زمام سلطنت بغیضه افتادش در آمد) اکثر پسران
آل و دی خان باندازا رشادت و کار طلبی با دعوت قالیغ بدو آنها
(که همراه شجاع بود) مورد سلطنت خسروانی گشتند - مشار الیه
در آغاز جاوس نیز بفرج‌داری میدان دو آب اختصاص گرفت -
و در آخر سال دوم از تغیر مکرر خان مغوی بفرج‌داری چونپور
عزت انداخت - و در سال هفتم بصوبه داری ^(۲) تته از تغیر
قبیل خان منصوب شد - و باغمانه یا نصدی هزار سوار بمصوب
سه هزاری سه هزار سوار (از انچه ماه هزار سوار در اسپه سه
اسپه) میدهی گشت - در سال دهم آخر سنه (۱۰۷۷) هزار
و هفتاد و هفت هجری در تته باجل طبیعی بساط زندگی
در نوشت - حسن علی خان برادرش (که فوجدار مرادآباد
بود) و اسلام خان برادر خردش (که فوجدار سیوستان
داشت) و همچنین پسران و دیگر منسوبانش بار سال خلعت
مورد عاطفت گشتند *

تغیر شد - در سال بیست و هفتم باز بمنصب سابق هزاری
 هشتصد سوار و خدمت فوجداری میان درآب سربلند گردید -
 ناکه فیله کلان دندان دار از کوه دامان شمالی پیرگنه چوراسی
 مضاف سوار سهارنپور آمد - خان مذکور بحضور اخبار نمود -
 قراولان با فیلان و دیگر لوازم شکار فیل بدانجا تعیین گشتند -
 خان مذکور آن را گرفته از نظر گذرانید - و بخاص شکار موسوم
 گردید - و در شان بیست و هشتم خدمت مذکور و اهتمام
 عمارت مخلص پور از تغیرش بحسین بیگ خان تفویض یافت -
 اتفاقاً در سال سیام محمد ابراهیم پسر اصالت خان بدیدن
 عمارت مخلص پور مامور شده برگشت - و بعرض رسانید که
 کار عمارت بآئین سابق جاری نیست - لهذا مجدداً خان مذکور
 را بفوجداری میان درآب و اضافه در صد سوار بر نواخته -
 بر سبیل تعجیل دستوری یافت که زود عمارت مذکور را بوجه
 دلخواه باتمام رساند *

مخفی نماید که کنار جون متصل دامان کوه شمالی که بکوه
 سرمور نزدیک است چهل و هفت کوه دهلی موضع ست معروف
 بمخلص پور از مضافات سهارنپور - بخوش هوایی و چندین صفات
 شگرف موصوف - از دار الخلافه کشتی سواره در یک هفته توان
 آمد - در سال بیست و هشتم حکم اساس عمارت رفیع امداد
 یافته بود - در سال سیام بصرف پنج لک روپیه باتمام رسید *

* غصنفور خان *

بهر آلهوردي خان است - از دير باز از خدمت پدر جدائي
 گزيده در حضور اعلى حضرت شرفاندوز پرستاري بود - و
 نسبت بسائر اخوان (غير از مهين برادر ميرزا جعفر) بمزيد
 روشناسي و اعتبار و عزت امتياز داشت - و از کار طلبيه
 در تقديم خدمات پادشاهي چست و چالاک بود - اولا از
 پيشگاه خلافت بخدمت تزک سرفرازي يافت - و در سال
 شازدهم بداروغی توپخانه و کوتوالی لشکر سربلند گرديد - و
 در يساق بلخ شاهزاده مراد بخش خليل الله خان را (که
 به سرداري طرح دست چپ معين شده بود) از چاري کار
 بانفتاح حصار کهمرو و غوري دستوري داد - خان مذکور غصنفور خان
 را با جمعی بطريق منقلا بر سر قلعه غوري فرستاد - مشار اليه
 با قباد خان مير آخور باشي ضابط آن حصار کارزار مردانه نموده
 او را بقاعه در آورد - و از ناموس جوئي و نام طلبي از اسبان
 پياده شده دست و بازو بقلعه ستاني برگشاد - درين اثنا
 فوج عقب نيز رسيد قلعه دار را غير از تسليم چاره نماند - و در
 سال بيست و دوم بداروغی فيلخانه و منصب هزاری پانصد
 سوار تارک افتخار افراخت - و بخطاب خاني نيز مفتخر
 گشت - و آخر بسبب تقاعد او از رفتن بنگاله منصبش

صوبه دارى تهته چهره بختوزي افروخته عازم آن سمت گردیدن -
 و در سال چهاردهم سنه (۱۰۵۰) هزار و پانجاه هجري همانجا
 پيمانه زندگيش پر شد - جهانگیر نامه (غير از اقبالنامه تاليف
 معتمد خان) از مولفات اوست - و مشار اليه نسبت به معتمد
 خان (که همزاح کوئي ناچار و گرفتار است) اکثر مقدمات را به
 کم و کاست نوشته - سيما بغی ایام شاهزادگی جنت مکاني که
 بتفصيل مرقوم ساخته *

(۲)

* غالب خان بیجاپوري *

ابتدا نوکر عادل خان والی بیجاپور بود - و بقلعه دارى حصن
 پریزدا مضاف صوبه خجسته بنیاد (که دران ایام تعلق بوالی
 مذکور داشت) می پرداخت - سال سیوم جلوس خلد مکان
 از عادل خان متوهم گردیده بشایسته خان امیرالامرا صوبه دار
 دکن ملتجی گشته قلعه مذکور را بسرکار پادشاهی گذاشت - و در
 جلدوي آن بمنصب چارهزاري چهار هزار سوار و خطاب خاني سر
 بواقرخته در زمره تعیناتیان دکن منسلک گشت - سال فہم
 همراه میزرا راجه جے سنگه بتادیب بیجاپوریان کمر بسته در
 تسخیر کدھی موضع دھونکي از اعمال بیجاپور و نلکه مصدر^(۳)
 قردادات شد - پس ازان احوالش معلوم نگردیده *

(۲) در نسخه [ج] ذکر ابن امیر نیست - (۳) نسخه [ب] نلکه

یستر عبد الله خان از عقب رسیده سر خانجهان و عزیز نام
 پسرش و ایمل خان را مصحوب خواجه کامگار بدرگاه پادشاهی
 فرستاد - مشارایه هشتم ماه مذکور در ائذاع آن (که صاحب قران
 ثانی در آب تپتی کشتی سوار عشرت اندرز مید مرغابی
 بود) با سرهای آن نگونساران رسید - اعلی حضرت زبان بشکر
 افضال الهی گشاده حکم بنواختن کوس شادمانی فرمود -
 خواجه کامگار بعد از خلعت و اسب و باضافه پانصدی دو
 صد سوار و خطاب غیرت خانی سربرافراخت - و چون مشار الیه
 خالی از فهمید و گردانی نبود بدوام خدمت حضور مورد
 نوازش گشته بافروزی سواران منصب عز و امتیاز یافت - و در
 سال دهم باضافه هزار و دویست سوار بمنصب دو هزار
 و پانصدی ذات دو هزار سوار و خدمت نظام صوبه دارالملک
 دهلی از تغیر اصالت خان تارک افتخار برافراخت - و در
 سال دوازدهم تاسیس عمارات شاهجهان آباد باهتمام او مغوض
 گشته - بهرکاری و صاحب اعتباری مشار الیه پنجم ذی الحجه
 سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجری موافق طرح
 (که قرار یافته بود) بحفر بنیان پرداختند - نهم محرم سنه
 (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجری اساس نوآیین گذاشتند -
 تا چار ماه دیگر بصرف جد کاری خان مذکور برخی مصالح
 موجود شده لخته جا اساس برآمده بود (که بتفویض

* غیور خان *

خواجه کامگار برادرزاده عبد الله خان بهادر فیروز جنگ است - در سال سیوم شاهجهانی از اصل و اضافه بمنصب هزار و چارصد سوار سرفرازی یافت - و چون (سال چهارم خانجهان لودی از دکن برآمده بقصد شورش افزائی سرے بهندوستان کشید - و پس از کشته شدن دریا خان همه آرزو از سر بدر کرده مامنی میخواست و میخواست که بگمذامی از میان بدر رود عبد الله خان فیروز جنگ بهراولی سید مظفر خان باره دست از تعاقب باز نکشیده هرجا می رفت خود را بار می رسانید - ناچار هنگام کارزار گرم کرده برخی از خویشان و اقربا را بکشتن داده راه فرار می سپرد) خواجه کامگار بهمراهی عم بزرگوار بتقدیم خدمات می پرداخت - چون خانجهان از حوالی کالنجر سرچنگ خورده بیست کرده دیگر شتافته برکنار سپیده فرود آمد - ازانجا (که امید رستگاری منقطع ساخته و از زندگانی سیر آمده بود) همانجا غره (جنب سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجری در مقابل هراول لشکر فیروزی از اسب فرود آمده با معرودے (که برفاتت او پای ثبات افشوده بودند) بزد و خورد درآمد - پیش ازانکه سید مظفر خان هراول برسد سادات با جوقی از پرلان لشکر هجوم آورده خوی گرفته را با رفیقانش پاره پاره ساختند -

هزاری رسیده تعین دکن کردند - درانجا با خانخانان ساز
 مستبش کودک شد - که ناکاه در این زمان شباب مستبش
 آری و لواء برانگیخت - و جذب از آن طرف در رسید -
 بخانخانان گفت ترک (وزگار) سربازی خاطر فرود گرفته -
 بدرخواست نه مواءد گذاشت - بدر جذب میزنم - شما
 بحضور نوشتار روان دهمی نمائید - که بقیه امور در هزار
 سلطان المشایخ پیاسام - هر چند خانخانان اسماح و ایتر نمود
 (که ازین فوزانگی نما بگذرد) معذوع نشد - در
 دیگر عریان گشته گل و لای بپدن مالید - و در کوچه و
 بازار میگشت - چون بعرض پادشاهی رسید - رخصت انزوای
 دهمی حاصل شد - مدت سی سال در اعمال تورع و تشرع
 بسر برد - با آنکه از علم بهره تمام داشت همه را بآب
 فراموشی شستند - بتلاوت قران شریف و باشوال صریحه مافیه
 قیام می نمود - و از خواجه باقی بالله سمرقندی الاعل
 کابلی المود (که در دهمی آسوده است) اجازت ارشاد
 سالکان داشت - در سده (۱۰۴۳) یک هزار و چهل و سه هجری
 رحلت نمود - زوجه از همشیره علامی شیخ ابوالفضل بود - بفرمود
 شوهر آنچه زر و زیور داشت بدرویشان داده دامن از لوث
 علائق برچید - گویند هر سال دوازده هزار روپید جهت خرج
 خالقه شاه حسام الدین می فرستاد *

و در عهد جنّت مکانی از بے قاملی و نا پوزائی این طریقه
 نکرهیده همه وقت معمول گردید - چون سریر فرمان (دائی)
 بجلوس فرودس آشیانی (۲) شکر الله سعیه (۳) مزلن گشت اول
 حکم (که از قهرمان خلافت پیرایه صدور یافت) منع سجده
 بود که جز ذات معبود حقیقی شایان این تعظیم عظیم نیست
 مهابت خان سیمه سالار بعرض رسانید - که ناگزیر پایه شناسی
 آن است که تحیه پادشاهی مغائر تحیات مشترکه میان سائر
 ابذنگان الهی باشد - اگر بجای سجده زمین بوس قرار یابد هراینه
 سر رشته خادم و ~~مخدوم~~ و سلطان و رعیت مضبوط می ماند -
 لهذا تقرر یافت که هر دو دست بر زمین گذاشته پشت
 دست را استلام نمایند - و چون زمین بوس صورت سجده
 داشت آن را نیز پادشاه حق آئین در سال دهم جلوس
 برطرف ساخته تسلیم چهارم بجای آن مقرر شد - که در برابر
 عنایت (که از پیشگاه سلطنت در حضور و غیبت پرتو ظهور
 دهد) تسلیمات چهارگانه بجا آرند - و برای سادات و
 علما و مشائخ وقت ملازمت سلام شرعی و هنگام وداع فاتحه
 متعین گشت *

خلف ارشد اغر غازی خان میر حسام الدین - مشهور
 است که از مشائخ وقت بود - در عهد اکبری بمنصب

بطریق تحکیم و فردا نی نه عبادت و بندگی پیشانی بر زمین
می گذاشتند - سجده ملائکه آدم را و پدر و برادران یوسف
او را ازین قبیل بود - و این تحکیم در زمان پیشین بمثابه
سلام راج داشت - چون بغرغ خورشید اسلام چراغ ادیان
خالیه انطفا پذیرفت بدل آن سلام و مصافحه مقرر گشت -
(۲)
عرش آشیانی (که موسس سلطنت و جهانبانی و موجد اکثر
قواعد و رسوم است) در نیایشگری نیز مراتب متنوعه بر ساخت -
(روی دست بر فراز پیشانی نهاده سر فرود آوردن قرار داده آنرا
گورنش نامید - یعنی سر را که زندگانی محسوس و معقول
بدوست بدست گرفته نیاز می کند - و خود را باطاعت آماده
میسازد - و روی دست را بر زمین گذاشته بآزمیدگی بردارند
و راست ایستاده روی دست بر تارک سر نهند - آنرا تسلیم
خوانند - هنگام رخصت و ملازمت و تفویض منصب و جاگیر
و عنایت خلعت و فیل و اسب سه تسلیم قرار یافت - و
در باقی مراسم داد و دهش و گوناگون نوازش بیکه اکتفا
فرمود - و پس از آنکه بتجویز دنیاپرستان خوشامدگو آئین سجده
در میان آمد طعن عامه اندیشیده دربار عام موقوف نمود - و
آنرا مخصوص مقربان مجلس خاص ساخت - چه هرگاه در
خارج بنشین امرا حکم می شد سجده بجا می آوردند -

را برداشتند بهیارے از بهادران را پای ثبات لغزید - غازی خان
از کار طلبی برگشته بفرج هراول پیوست - و مردانه کارزار
نمود - و پس از آن در تیولدارچی اوده در مالش امرای
سرتاب صوبه بهار (که از تباہ خردی و کوتاه اندیشی غبار
فساد دران دیار برانگیخته بودند) بهمراهی عساکر حضور
جوهر مردانگی او فرورخ دیگر بخشید - و بگلگونه اخلاص و

یکجہتی چہرہ جالش آراستہ تر گردید - و سال بیست و نہم
سنہ (۹۹۰) نہمن و نود ہجری در سن ہفتاد سالگی بقصبہ

(۲)

اودہ سفر راپہن پیش گرفت - صاحب تصانیف معتبرہ است -
شیخ علامی در احوال او نوشتہ کہ کند آدرے چہرہ افروز دانائی
داشت - و شمشیر را پایہ افزای قلم گردانیدہ با فرورفتگی
در علم زار رسمی با صوفیان صافی نیایش گری نمودے - و با
پابستگی صوری و ارستگی اندوختے - و ہموارہ چشم گریان
و دل تفسیدہ داشتے - گویند اول کسیکہ اختراع سجدہ
عروش آشیانی کردہ او بود - طرفہ اینکہ ملا عالم کابلی ()
از فضائی وقت بود (ہموارہ بحسرت میگفت - کہ دریغا من
مخترع این امر نشدم *

بر متصفیان محائف اخبار ظاہر است کہ در ملال سابقہ
و امم سالغہ برای برگزیدگان دین و پیشوایان راہ یقین

سخنان فریب آمیز پیغام کرد - خان قاضی را چذد روز نگاه داشته هر روز الوان اطعمه و فواکه بسیار (که بوقت سعه و آسودگی در حوماء بدخشین ننگجد) در مجلس می کشید - قاضی را یقین شد که فتح قلعه از مقوله متذعنات است - بیرون آمده به میرزا سلیمان گفت که سعی در تسخیر قلعه آهن سرد گرفتن است - ناگزیر میرزا در آشتی زده بدخشان برگشت - و پس از آنکه قاضی از میرزا سلیمان جدا شده بکابل رسید میرزا محمد حکیم با احترام و اعزاز پیش آمد - و به صاحب خرد برگزید - و او در سال نوزدهم روانه هند گشته در منزل خانپور هنگام مراجعت الیه پادشاهی از چونپور شرف ملازمت عرش آشیانی دریافت - و بکمرود شمشیر و رمح و خلعت فاخره و انعام یزج هزار (روبه) و تفویض منصب پیرانچی گری ^(۲) چهار کاهیبایی برافروخت - چون از مزاج شناسی روزگار نصیب فرادان داشت در کمتر فرصت محفوف عواطف پادشاهی گشته اعتبار تمام بهم رسانید - و بمنصب هزاری سر برافراخت - و پس از تردد در معارک و مغازی (که مکرر بهری و سرداری لوی چیرگی افراشت) مخاطب بغازی خان گردید - و در سال بیستم و یکم بهمراهی راجه مانسنگه در جنگ (انا سردار فوج جرانغار بود - چون مبارزان غنیم بنیرومی کزد آوری این فوج

* حرف الغین *

(۲)

* قاضی خان بدخشی *

قاضی نظام نام داشت - علوم مکتسبه را نزد ملا عصام
تلمذ نمود - و در دانش عقلی و نقلی یکتای روزگار گردید -
و نسبت مریدی بشیخ حسین خوارزمی پیدا کرد - و بطریقه
صوفیه صافیه مناسبت تمام بهم رسانید - و چون ذهن رسا
و فکر بلند فطری او بود بفرط کاردانی و رشادت ناموری
افزوده بدایه امارت برآمد - ابتدا با میرزا سلیمان والی
بدخشان قرب و مصاحبت بهم رسانید - و در زمره عمدهای
او منتظم گشت - و بخطاب قاضی خان اختصاص گرفت - و
در سال (که همایون پادشاه لوی سفر آخرت برافراخت -
و میرزا سلیمان از قاپوطلبی آمده کابل را محاصره نمود) منعم
خان (که سردار کاردیده بود) حصاری گشت - و باستدعای
کرمک مصرعان را بهندوستان گسیل نمود - چون محاصره
بامتناد کشید میرزا قاضی خان را نزد منعم خان فرستاده

دادند - چون از پادشاه وقت اطمینان خاطر ندارد چندی وارد
بندر سورت گردیده با کلاهپوشان آنجا در ساخته اوقات بسر برد -
درینوا سوار جهاز شده عازم بیت الله گردیده - با حفظ کلام الهی
و تحصیل علوم - به مشق خط را درست ساخته - و جوهر همت و
شجاعت را بهم برآمخته - شعر می گوید - از سمت * * بیت *
مرا بهنگ فلاخن کجاست همسنگی
که دردم افکنی و گرد سر نگردانی

کثیر الاولاد است - یک پسر از در سوار نظام الدوله آصف جاه
آمده بر رعایت قرابت به منصب پنجزاری و خطاب حمید الدوله
و مدد خرج نقدی سرفراز گردیده *



بود) مقتول گردید - و همان روز هشتم ربیع الآخر روز پنجشنبه
 سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری عالمگیر
 ثاني هم بدرجه شهادت پیوست - و در تاریخ مذکور مصی الملة
 پسر مصی الملة بن کام بخش بن خلد مکان را در تخت
 نشانده بشاهجهان ثاني مقلب ساخت - و بعد فوت
 عالمگیر ثاني و خانانان بر طبق طلب دتا بکرمک او شتافت -
 در همین ایام آمد آمد شاه دراني غلغله دران نواحی افکند
 دتا از نواحی شکر تال برخاسته باراه مقابله با شاه دراني
 جانب سر هفتاد رو نهاد - و عماد الملک بشاهجهان آباد آمد -
 و چون خبر مقابله دتا با قراولان شاه دراني شنید غالبیت
 درانیان بر غنیم استنباط نمود - بنابراین پادشاه تازه را در دهلي
 گذاشته خود نزد سورجمل جات رفته مدتی نشست - و پستر
 (که پادشاه مذکور را زمانه از میان برداشت و نجیب الدوله
 سلطان جوان بخمت پور عالی گهر شاه عالم بهادر پادشاه را
 بتوزکی بر گرفته در دار الخلافه حکمرانی میکرد) او بغرخ آباد
 نزد احمد خان بنگش رفت - و همراه شجاع الدوله بجنگ اهل
 فرنگ شتافت - و بعد هزیمت در تعلقه جات پناه جست -
 و سنه (۱۱۸۷) هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری بدکن
 آمده - مرهته محاله چند برای اخراجات او در صوبه مالوه

لہذا شاہ نجیب الدولہ را منصب امیرالامرائی ہندوستان دادہ
 روانہ لاہور گردید۔ عماد الملک در فکر نجیب الدولہ از فرخ آباد
 عازم دہلی گشت - و (کنائہ) (۲) (ار برادر) اعیانی بالاجی (ار
 و ہولکر را بمبالغہ تمام از دکن طلبیدہ باتفاق دہلی را
 محاصرہ نمود - عالمگیر ثانی و - نجیب الدولہ محصور شدند -
 چہل و پنج (روز جنگ تور و رھکلہ در میان ماند - آخر ہولکر
 رشوت سنگین از نجیب الدولہ گرفتہ بنای صلح گذاشت - و
 نجیب الدولہ را با آبرو و مال و ائصال از قلعہ برآوردہ متصل
 خیمہ خود جا داد - و بتعلقہ او آن طرف آب جون (کہ
 عبارت از سہارنپور بوریہ و چاندپور و تمام قصبات بارہہ باشد)
 رخصت نمود - عماد الملک بتقویت غنیم (تق و فتق مہمات
 سلطنت بتمامہا بدست آورد - و چون دتا سردار غنیم
 نجیب الدولہ را در شکر تال محاصرہ کرد - و عماد الملک
 را از دہلی بکومک خود طلبید و عماد الملک با خانخانان
 انتظام الدولہ خال خود ناخوش بود - و با عالمگیر ثانی
 ہم صفا نداشت - و می دانست (کہ اینہا با شاہ درانی
 مخفی سلسلہ رسل و رسائل دارند - و نیز غلبہ نجیب الدولہ
 بر دتا میخواستند) بنا بران خانخانان (کہ از سابق محبوس

(۲) نسخہ [ب - ج] رکنائہ راو - (۳) نسخہ [ب ج] بنا بر صلح -

(۴) نسخہ (ب) دتا - (۵) نسخہ [ا ب] عماد الملک کہ •

شاه درانی دو شاهزاده یکم هدایت بخش بن عالمگیر ثانی
دوم میرزا بابر خویش عزیزالدین برادر عالمگیر ثانی را از
دهلی طلبیده با جانباز خان (که یکم از سرداران زکاب شاه
بود) همراه عماد الملک فرستاد - عماد الملک با هر دو شاهزاده
و جانباز خان در کمال بی سرانجامی عبور چون نموده عازم
فرخ آباد مسکن احمد خان بن محمد خان بنگش گردید -
احمد خان استقبال کرده خیمه و خرگاه و اخیال و اسبان و غیره
پیشکش شاهزاده و عماد الملک نمود - از آنجا پیشتر رفته از
آب گنگ گذشته و بصوبه اوده آرد - شجاع الدوله ناظم
اوده با استعداد جنگ از لکهنو برآمده خون را در میدان
ساندی و پالی (که سرحد صوبه اوده است) رسانید -
دو بار جنگ سهل با قراولان طرفین واقع شد - آخر بوساطت
سعد الله خان روهیله بر پنج لک روپیه قدری نقد و باقی
بوعده صلح قرار یافت - عماد الملک مع شاهزاده سنه (۱۱۷۰)
هزار و یکصد و هفتاد هجری از میدان نزاع کوچید - و از
دریای گنگ گذشته بفرخ آباد رفت - و چون شاه درانی
(که بنابر حدیث وبا در لشکر او) از حوالی اکبرآباد بعزم
ولایت گام سرعت برگرفت - روزیکه مکانی دار الخلافه رسید
عالمگیر ثانی با نجیب الدوله بر سر قلاب مقصود آباد آمده
با شاه ملاقات نمود - و از عماد الملک شکایت بسیار کرد -

بیدار کرده مقید ساختند - و از عمارت بر آورده در خیمه جا دادند
 مهمّاء مسطورة زن تغائی عمادالملک است - و نیز دختر او
 بعماد الملک نامزد بود - عمادالملک صوبه داری لاهور بآدینه
 بیگ خان در بدل پیشکش سی^(۲) لک (رپیه مقرر کرده بدھلی معاودت
 نمود - و چون این اخبار بسمع شاه درانی رسید بسیار شاق
 آمد - و از قندهار پاشاه کوب خود را بلاهور رسانید - آدینه
 بیگ خان از لاهور بصحرای هانسی و حصار فرار نمود - شاه
 درانی بوجناح استعجال بیعت کرده دھلی عام افراز شد -
 عمادالملک که سروسامانی نداشت جز انقیاد چاره نیافته ملازمت
 شاه نمود - اول معاتب شد - آخر بمغارش مهمّاء مذکوره
 و سعی اشرف الوزرا شاه ولی خان محفوظ ماند - و وزارت
 هم بقرار پیشکش بار مسلم شد - و چون شاه درانی جهان خان
 را به تسخیر قلعبات سورجمل جات تعیین کرد عمادالملک
 همراه جهان خان ترددات نمایان بعرضه ظهور آورد - و مورد
 آفرین شاه گردید - و چون طلب پیشکش بابت وزارت
 درمیان آمد عمادالملک از شاه التماس کرد که نور^(۳) از نسل
 تیموریه و فوجی از درانیان همراه من شود - که از اندر بید
 (و آن عبارت است از سرزمین واقع مابین دریای گنگ و
 جون)^(۴) ز خطیر بمعرض وصول درآورده داخل سرکار سازم -

(۲) نسخ [ب] صد لک . (۳) نسخ [ب] نوباد (۴) نسخ [ب] زره .

وزارت را از تغییر انتظام الدوله خود گرفت - و امیرالامرائی بمصمصام الدوله مذکور دهانید - روزیکه وزارت گرفت صبح خلعت پوشید - و وقت استوا احمد شاه را با مادرش قید کرده عزیزالدین خلف معزالدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجری بر تخت سلطنت اجلاس نمود - و بعالمگیر ثانی ملقب ساخت - و بعد یک هفته از قید کردن چشم احمد شاه و چشم مادرش (که تمام فتنها از زائیده بود) مکحول گشت - بعد ایامی برای انتظام صوبه پنجاب (که پس از قوت معین الملک از جانب شاه درانی بتصرف اهلیه معین الملک بود) قصد لاهور کرد - عالمگیر ثانی را در دهلی گذاشته شاهزاده عالی گهر را بتوزکی برداشته از راه هانسی و حصار (۲) دانه لاهور گردید - و قریب (۳) دریای ستلج رسیده حسب الطلب آدینه بیگ خان فوج را بهر کردگی سید جمیل الدین خان سپه سالار و حکیم عبید الله خان کشمیری مدارالمهام خود را (که بمذنب شش هزار و خطاب به الدوله سرافراز بود) شبان شب بلاهور (خصمت کرد - و اینها باستعجال تمام خود را بلاهور رسانیدند - و خوانجه سواران را در حرم فرستاده بمسامه مذکوره را (که در کمال غفلت خوابیده بود)

(۲) نسخه [ب] چکار و [ج] روبه لاهور کرد - (۳) نسخه [ب ج] چون

قریب دریای ستلج رسید *

بخورجه برگشت) هولکر قریب معسكر احمد شاه (سیده اول شب
چند بان سرداد - مردم گمان کردند که عاقبت محمود خان
از راه شرازت باز آمده آتش افروز هنگامه است - امر
سهل دانسته^(۲) استعداد جنگ نکردند - و فکر فرار هم نذمودند -
و الا خرابیهها پیش نمی آمد - آخر شب متحقق شد که هولکر
آمده است - دست و پا کم کردند - که نه وقت استعداد
جنگ ماند و نه فرصت فرار - ناچار احمد شاه و مادر او
و مصمص الدوله میر آتش پسر امیر الامر خاندوران ناموس
و احمال و ائقال را گذاشته با چند کس راه دارالخلافه
برگرفتند - و از ناتجربگی چشم زخم عظیم رسید - هولکر
آمده بی منازعت تمام ائاثه سلطنت را غارت کرد - و ملکه
زمانیه دختر محمد فرخ سیر پادشاه (که زوجه فردوس آرامگاه
بود) و دیگر پردگیان سرادقات پادشاهی باسر^(۳) در آمدند -
هولکر اینها را بحرمت نگاهداشت - عمادالملک این خبر شنیده
محاصره را گذاشته بدار الخلافه شتافت - چه ایا چون دید
که این هر دو سردار برخاسته رفتند و تنها عهده برای محاصره
نمی توان شد او هم دست از محاصره برداشته بنارنول رفت -
و سورجمل خود بخود از تنگنای محاصره برآمد - و عمادالملک
بوزر هولکر و سازش امرای حضور خصوص مصمص الدوله میر آتش

دار و گیو گرم ساخت - و همان روز کارے نساخته روی گریز بخانج
 داسنه نهاد - و از در قطاع الطریق درآمده بتاخت و تاراج^(۲)
 محاللات خالصه پادشاهی و جاگیر منصبداران (که در نواحی
 دار الخلافه بود) غبار فتنه برانگیخت - و درین ضمن سورجمل
 جات (که از دست اهل محاصره بحالت قباہ رسیده بود)
 از پادشاه التماس امداد کرد - پادشاه در ظاهر برای شکار
 و نظم و نسق انترپید و در باطن برای کومک جات از دهلی
 برآمده در سکندره مضروب خیام ساخت - و عاقبت محمود
 خان را (که دران نواحی هنگامه پرداز بود) استمالت نموده
 بمضمر طلبید - عاقبت محمود خان از مقام خورجه جریده آمده
 ملازمت پادشاه نموده بخورجه برگشت *

از مقدرات الهی اینکه هولگر بخاطر آردن که احمد شاه در
 دادن اضراب توپ تغافل کرد - الحال که بیرون برآمده است^(۳)
 رفته رسد غله و کاه لشکر پادشاهی بند باید کرد - و قافیه
 را تنگ نموده اضراب توپ باید گرفت - و خواست که این^(۴)
 کار را بے سهیم و شریک بر گزینی نشانند - عمان الملک و
 جے ایا را خبر ناکرده شبگیر نمود - و از گذر متنهرا عبور دریای
 جرون کرده شبے (که عاقبت محمود خان ملازمت نموده

(۲) نسخه [ب] داسنه (۳) نسخه [۱ - ب] برون (۴) نسخه [ب] قافیه

تنگ نموده *

بخواهید - او میسر بخشیدگري از تغییر عماد الملک به سادات خان
ذوالفقار جنگ دهانید - چون پادشاه را با صفدر جنگ سرگرانی
رو داد عماد الملک خواست که صفدر جنگ را برهم زند -
شش ماه با او جنگید - و در ایام جنگ مذکور ملهار را و
هولکر را از مالوه و جاپا را از ناگور بمومک خود طلبید -
اما پیش از رسیدن اینها با صفدر جنگ مصالحه در میان
آمد - عماد الملک و هولکر و جاپا مرهنة با اتفاق بر سر سوزجمل
جانت رفتند - بهرت پور و کمهگیر و دیک را (۲) که هر سه
از قلاع حصینه ملک جانت است (محاصره نمودند - و چون عمده
اسباب قلعه گیري اضراب توپ است عماد الملک بالتماس سرداران
غنیم عریضة بدرگاه پادشاه مشتمل بر استدعای اضراب توپ
مصکوب عاقبت محمود خان کشمیری (که مدارالمهام او بود)
ارسال داشت - انتظام الدوله وزیر بن اعتماد الدوله قمرالدین
خان مرحوم بضد عماد الملک پادشاه را از فرستادن اضراب
توپ مانع آمد - عاقبت محمود خان اکثری از منصب داران
پادشاهی و مردم توپخانه را بوعده این (که اگر دور عماد الملک
شد با شما مراعات چنین و چنان بعمل می آید)
با خود متفق ساخته - خواست که انتظام الدوله را بردارد - و
روزه قرار داده بر سر خانه انتظام الدوله غلو کرده هنگامه

مبارک الدوله بنام ریاست موسوم شدند - و سنه (۱۱۸۵)
 هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری صوبه بنگاله و بهار بالکلیه
 بتصرف کلاه پوشان درآمد *

* عماد الملک *

پسر امیرالامرای فیروز جنگ خلف نظام الملک آصف جاه
 است - و دخترزاده اعتماد الدوله قمرالدین خان - نام اصلی
 او میر شهاب الدین - چون پدرش بنظم دکن مامور شده
 بدان حدود شتافت او را به نیابت میر بخشیکری در حضور
 احمد شاه گذاشته بصفدر جنگ وزیر بسپرد - سپس (۲) که
 خبر فوتش از دکن (سید) او پاس وقت از دست نداده
 با صفدر جنگ آنقدر جوشید که بکار بزدی مریت میر بخشیکری
 بنام او تقرر یافت - و بخطاب پدر مخاطب شد - پس ازان
 (که در مزاج پادشاه درآمد گرد از جانب صفدر جنگ تکرار
 یافته) باتفاق خال خود خانخانان با فوج در قلعه شاهجهان آباد
 درآمد موسوی خان را (که به نیابت صفدر جنگ با چهار
 صد کس بکار میر آتشی می پرداخت) از قلعه بیرون کرد -
 و تعلقه مزبور به پسر خاندوران مقرر ساخت - صفدر جنگ
 فردای آن پیش پادشاه رفته مبالغه در بحالی میر آتشی
 نمود - پیش رفت نشد - حکم صادر گردید که تعلقه دیگر

مکرر بکومک پنهان عازم گردید - و در جنگ ثبات پا ورزیده زخمی گشت - و چون شاهزاده عنان (خشن عزیمت را جانب مرشد آباد گردانید او زود رفته با پدر ملحق شد - و پستتر جانب پورنیه (که خادم حسن خان نائب آنجا دم مخالفت می زد) شتافته بعد وصول در نواحی بتیا مضاف پورنیه سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری قضا را شش برق برقرار افتاده خرمین هستیش بسوخت *

ع *

* بذاکه برق افتاده بمیرن *

تاریخ این ساندک است - پس از وقوع این حادثه قاسم علی خان نام داماد جعفر علی خان خسر را بیدخل ساخته خود مسلط شد - لهذا جعفر علی خان بملکته رفت - آخر صحبت قاسم علی خان با نصاری در نگرفت - و جعفر علی خان بار دوم بر حکومت دست یافت - قاسم علی خان از آنجا برآمد - و پادشاه وقت و شجاع الدوله وزیر را بران صوبه برد - و هیچ کار صورت نگرفت - مدتی متروک گشاد مقاصد در حضور بود - چون مفید نشد چندی به بیرونجات گذرانید - مآل حالش معلوم نیست - اما جعفر علی خان در سنه (۱۱۷۸) هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری فوت نمود - پس از پهرش نجم الدوله بر مسند حکم رانی نشست - و در سنه (۱۱۷۹) هزار و یکصد و هفتاد و نه هجری عالم را پدرود کرد - بعد از ساله چند سیف الدوله نامی و ماه چند

و قتال طول کشید - علی وردی خان سلسله صلح جنبانید - و بهاسکر پادشاه و علی قرارل را با بیست و دو سردار بتقریب ضیافت در خیمه خود طالبیده همه را علف تیغ بے دریغ ساخت - فوج بذات النعش شده رو بفرار نهاد - (گهو و میرحبیب خائب و خاسر بر گشتند - ^(۲) اما هر سال فوج بتاخت و تاراج بنگاله میفرستادند - تا آنکه علی وردی خان هر سال زرے برای رگهو مقرر کرده در عرض آن صوبه ادریسه حواله نمود - و ملک را از خرابی محفوظ داشت - سیزده سال بایالت آنجا دم استقلال زد - بعد فوئش نبیسه اش (که بخطاب سراج الدوله مخاطب بود) ده ماه حکومت کرد - در انمیان بذور کلکته را غارت نمود - و یستر از فوج کلاه پوشان فرنگ هزیمت یافته کشتی سواره (ه سپهر وادی فرار گشت - و پس از وصول براج محل یکم از نوکرانش نظام نام او را دستگیر ساخته پیش میرجعفر بخشی او (که خواهر مهابت جنگ در خانه و با اهل فرنگ سازش داشت) فرستاد - و بتیغ بیداد سرش از تن جدا شد - میرجعفر بخطاب شمس الدوله جعفر علی خان زبان زد شده به امداد اهل فرنگ حاکم آنجا گشت - و در سنه (۱۱۷۴) هزار و یکصد و هفتاد و دو هجری (که موبد سلطان عالی گوهر متصل پتند (سپیده محاصره نمود) داد قعلی خان عرف میزن پسر او

یتذمه اصاله گرفت - شجاع الدوله صوبه داری را طوعاً و کره‌هاً بار
 گذاشت - پس از فوت شجاع الدوله (چون صوبه داری بنگاله
 پیسر او علاء الدوله سرفراز خان مقرر شد - و بسبب بخل طبیعی
 که منافعی ریاست اسم اکثر سپاه را برطرف کرد) علی وردی
 خان سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری هوای
 گرفتن بنگاله در سر خود جا داد - و با فوج سنگین بتقریب حصول
 ملاقات سرفراز عازم مرشد آباد شد - و ببرادر خود حاجی احمد
 (که در کارهای سرفراز خان دخیل بود) از مافی الضمیر خود
 اطلاع داد - حاجی مزبور در مکه فزیب بود - مهابت جنگ
 چون قریب رسید سرفراز خان متنبه شده با مردم قلیل از
 مرشد آباد برآمد - و حرکت مذبوحی کرده سنه (۱۱۵۳) هزار
 و یکصد و پنجاه و سه هجری بقتل رسید - مرشد قلی خان
 مخمور تخاص داماد شجاع الدوله در انوقت ناظم ازیسه بود -
 فوج فراهم آورده بمحاربه علی وردی خان شتافت - و مکرر
 شکست یافته خود را بدکن پیش آصف جاہ رسانید - میر حبیب
 ازستانی (که بخشی مرشد قلی خان بود) نزد رگه و به واسطه
 مکسدار صوبه برار رفته او را تحریک تسخیر بنگاله نمود - رگه
 فوج سنگین بهمداری بهاسکر پندت دیوان خود و علی قراول
 که (سردار عمده از رفقای او بود) همراه میر حبیب کرده
 بر سر علی وردی خان به بنگاله فرستاد - و قریب یکماه جدال

داشت [بتصرف ملک متعلقه او پرداخته نامی بهری
بر آوردند - دومین بمرض درگذشت و نخستین مدتی
در قید حیات بود - تا آنکه شجاع الدوله پسر صفدر جنگ ابوالمنصور
خان در سنه (۱۱۸۸) هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری
فوجی بر او کشیده - بعد جنگ ته تیغ در آمد - ازان بعد
ازین قوم کسی شهرت ننموده *

(۲)

* علی وردی خان میرزا بندی *

گویند او و حاجی احمد برادرش هر دو پسران حاجی محمد
افند (که در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه ^(۳) بتعلقه بکارتلی مامور
بود) خان مزبور در عالم کم روزگارها با شجاع الدوله ناظم بنگاله
آشنائی داشت - در عهد فودوس آرامگاه ایام حکومت او باقی
حاجی احمد بدان صوبه شتافته پاتابه غربت کشاد - شجاع الدوله
بگرمی پیش آمده مدد خرچ برای هر دو مقرر ساخت - و
جلیس و انیس خود ساخته هیچ کار بی مشورت اینها نمیکرد -
و در پیشگاه سلطنت نوشته منصب شایان و خطاب عالی وردی
خانی برای خان مزبور طلب داشت - و چون موافقت
ضمیمه بنگاله بنام او تقرر یافت علی وردی خان را به نیابت
آنجا تعیین کرد - او در زندگی شجاع الدوله در پتنه بدر
خودسوی زده از حضور پادشاه خطاب مهابت جنگ و صوبه دار

(۲) شکست فاحشی داده غنائم بسیار و توپخانه عظیم بدست آورد - و از اعتماد الدوله تدارک بظهور نه پیوست - بعد ازین شیوه بغی اختیار کرده مردم بسیار از روه که وطن افغانه است طلب داشته یاره از ملک پادشاهی و یاره از حدود راجه کمانون متصرف شد - و خیمها را بداب سلاطین هندوستان برنگ سرخ تیار کرد - لهذا پادشاه خود متوجه تنبیه او گشته - لچهای لشکر فیروزی پیشتر شتافته آتش بانوله دادند - آخر بواسطت وزیر (که باوصف غارت نمودن هیرنند متصدی او بر غم جمده الماک و مغدر جنگ مصروف طرفدارچی او بود) بذای صلح گذاشته آمده ملازمت نمود - در عوض اماکن این ضلع فوجداری سرکار سهرند یافت - در آمد آمد شاه درانی سنه (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجری از سهرند برآمده بانوله و بنکر محالات قدیم خود شتافته همان سال بدار باقی شتافت - پسرانش سعدالله خان و عبدالله خان و فیض الله خان - اولین بمرض در گذشت - درمین همراه حافظ رحمت خان مقتول گردید - و سیومین در رام گدھے تا حالت تحریر زنده است - و از همراهیاناش حافظ رحمت خان و درندی خان^(۲) [که باهم بنی عم بودند - و اولین قرابت قریبه با افغانه (که خاوند علی محمد خان بود)

ذی حجه سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه هجری
 حسب الطلب بدربار می رفت - چون بدروازه دیوان خاص
 رسید یکی از نوکران نوملازمش او را بزخم جگر کشت -
 او بحاضر جوابی و مطایفه گوئی متصف بود - و از پس
 مصاحبت پادشاه بهیچ یک سر فرو نمی آورد - در فنون بسیار
 مهارت داشت - شعر می گفت و انجام تخلص می نمود -
 ازوست *

* من از جمعیت آسودگان خاک دانستم *

* که غیر از خشت بهر خواب راحت نیست بالین *

(۲)

* علی محمد خان روهپله *

گویند در اصل افغان نبود - چون مدتی با یکی ازین قوم
 بسربرد و او مالدار و لوارث فوت نمود در حین حیات نامبرده
 را قابض گردانید - مومی الیه اموال او گرفته ابتدا در انوله
 وبنکر (که از پرگنات شمالی دهلی در دامن کوه کمانون واقع
 شده) سکونت ورزید - چندی بگوکرمی زمینداران و فوجداران
 آن نواحی ساخت - دستر تسلط بهم رسانیده بانس بریلی و
 مراد آباد جاگیر اعتماد الدوله قمرالدین خان را ویران نمود -
 بذابران اعتماد الدوله هیرنند نامی متصدی را جهمت بندوبست
 محاللات خود تعیین نمود - او بجذک پیش آمده متصدی مزبور را

(۲) نسخه [ج] علی محمد خان (۳) نسخه [ب - ج] کما یرون *

مزبور را همراة برده مورد مزاحم بیکران گردید - در عهد مزبور مدتی بخشیکری سیوم داشت - چون مزاج شاه فراغت دوست و عیش طلب واقع شده بود انداز گفتگوی او که مجموعه رنگینی بود خوش گاه مزاج سلطانی گشته قسمی ساز صحبت او کوک گردیده که همه وقت از بازیابان محفل سلطانی شد - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب عمده الملک تصاعد نموده محسود همگان گشت - از آنجا که پادشاه بکار توجه نداشت امرای دیگر این امر را محمول بر آموزش او کرده جهت بر آوردنش از حضور با پادشاه مبالغه بمیان آوردند - لهذا نامبرده بانظم اله آباد مامور گردید - سال (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری بدانصوبه دستوری یافت - و سنه (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری حسب الطلب دامن عزیزمت بر کمر همت زده بحضور رسید - و پیش از بیش مورد التفات خسروانی گشت - و حسب العرض او مقدر جنگ ناظم آورده (که ما بین هر دو اخلاص بسیار متحقق بود) طلب حضور شده بدادوغگی توپخانه اختصاص گرفت - و هر دو متفق شده فردوس آرامگاه را بر سر علی محمد خان رهیل (که احوالش جداگانه سمت ترقیم پذیرفته) بردند - اما بسبب نفاق اعتماد الدوله قمرالدین خان پیش رفت نشد - دران ایام بر زبان خاص و عام بود که وزارت بار میشود - بیست و سیوم

در گرفت و گیر زر از حساب و بے حساب پروائی نداشتند -
 (۲) از پسرانش یکی محمود عالم خان است - که پس از پدر
 بقاعه دارمی جنید معین گشته مدتها بدان می پرداخت -
 چون مرده بقیه بسیار غالب شد و امید کرمک نماند محاله از
 مرده گرفته قلعه بآنها سپرد - در حالت تحریر بقید حیات
 است - دوم خدمت طلب خان که آخرها بقاعداری نلدرك
 ممتاز گشته درگذشت *

* عمدة الملك امیر خان میر اسحق *

پسر امیر خان میر میران است - ابتدا عزیز الله خان
 خطاب داشت - برفاقت محمد فرخ سیر بجنگ جهاندار شاه
 مصدر خدمت شده - پس از فیروزی بخدمت قوریگی
 و داروغگی قوشخانه مرقی گردید - و سال دوم فردوس آراگاه
 چون حسین علی خان بهمراهی پادشاه عازم دکن گشت او
 باتفاق قطب الملك راه شاه جهان آباد پیش گرفت - و پستو
 (که قطب الملك سلطان ابراهیم را همراه گرفته با اقوام سلطانی
 بمقابلہ پیوست) خان مزبور در هراولی جا داشت - و بعد
 گرفتاری قطب الملك پناه باغی نشست - درین ضمن باستماع
 این (که سلطان ابراهیم بحالت تباہ سرگردان این وادی
 است) نامبرده را بباغ آورده بپادشاه عرضی نوشت - و سلطان

جنگ مرهتّه به نیابت صوبه دار می بخجسته بنیاد فرق افتخار
برافراخت - و چون بعد معارفت نظام الملک آصف جاه از هندوستان
میان پدر و پسر ببرهمی صحبت انجامید و ناصر جنگ در
غلد آباد روضه (که دو گروهی قلعه دولت آباد است) رفته
انزوا گزید عبد العزیز خان از روضه مرخص شده پیش
نظام الملک آصف جاه رفت - و بملاحظه کمی عنایت بتقریر
در ادرنگ آباد آمده بغامه و پیام مزاج ناصر جنگ را بر سر
بر آمدن از روضه آورد - تا آنکه از روضه بملهیر شتافته جمعیت و
سامان فراهم کرده بیرون ادرنگ آباد بر روی پدر آمد - و شد آنچه
شد - چون کار از دست رفت نامبرده خود را بجنیر رسانید
پس از آن وسائل برانگیخته (که عمده آن گذشت و بشیرتد بیروی
آصف جاه بود) ضعف جرائم حاصل نمود - و خفیه توشن
و خواند بدربار فردوس آواگاه نموده سند صوبه گجرات (که
بتصرف مرهتّه رفته بود) بغام خود طلبداشت - و در ایام
(که آصف جاه متصل ترچناپلی چهارنی داشت) مردم
بسیار نوکر کرده عازم آن صوبه شد - مرهتّه در اثنای راه
شد گردیده نویت بجنگ رسید - و حسب تقدیر نامبرده
سال (۱۱۵۹) هزار و یک صد و پنجاه و شش هجری بدرجه
شهادت پیوست - صاحب جرأت بود - بکار کرد عملداری شناسا -

(۲۰)

بفرزندی برگرفت) - در ایامی (که سید فاضل ولد سید عبدالحکیم
 در دولت آباد دکن بدیوانی یکی از امرا می پرداخت) شیخ
 مذکور همراه او بود - امیر مرقوم آثار قابلیت از جبین او
 خوانده بوکالت خود باردی معلی فرستاد - از آنجا که شیخ الهدیه
 در امور معاش سلیقه درست داشت رفته رفته جمعیت
 معقول بهم رسانید - او را سه پسر بود - سیومین عبدالرسول خان
 که پدر صاحب ترجمه است *

خان مذکور را فیروز جنگ بهادر در عهد خلک مکان
 بملازمت بادشاهی و پایه دانشی رسانید - پستر بمنصب
 در خور و خطاب خانیه سرفرازی یافته رفته رفته بخدمت
 طلب خان مخاطب گردید - و بقلمداری نادرک صوبه بیجاپور و
 اوسا صوبه محمد آباد بیدر می پرداخت - پس از و نامبرده
 رشده بهم رسانیده در عمل نظام الملک آصفجاه بقاعه داری
 جنیر کامیاب گشت - و نسبت بامثال بیشتر مورد مهربانیهای
 آن نوین باندمرتبه بود - در ایامی (که نظام الملک آصفجاه
 ناصر جنگ شهید را بدکن گذاشته خود پیش فردوس آرامگاه
 نهضت نمود - و باجی او سردار مرهقه سر بفساد برداشته بهاط
 منازعت پهن گسترد) ناصر جنگ بفکر تالیف مردم افتاده
 نامبرده را (که بجزرات متصف بود و بزرگ مرهقه آشنا) از
 جنیر طلب داشته داخل مشورت ساخت - و پس از انفصال

کرد - کثیر الخلاف بود - سیومین خواجه عبدالهادی خان است که مدتی بقلعه دارمی مأمور می پرداخت - ابتدای عمل صلابت جنگ تغیر شده باز بحالی اندوخت - و بخطاب ظهیرالدوله قسوره جنگ مخاطب گردید - پیش ازین چند سال بدار بقا خرامید - ازو هم اولاد باقیست - میرزا منش و زنده دل بود و با مکرر بسیار جوشش داشت - چهارمین خواجه عبدالرشید خان بهادر همت جنگ - و پنجمین خواجه عبد الشهید خان بهادر هیبت جنگ - هر دو روزگاری در سرکار نظام الدوله آصف جاه دارند *

* سید العزیز خان بهادر *

شیخ مقبول عالم از اولاد شیخ فرید الدین گنج شکر قدس سره است - موطن نیاکانش موضع اسمی متصل قصبه بلگرام - جدش شیخ علاء الدین نام داشت - و بشیخ الهدیه معروف بود - گویند سید ابوالقاسم ولد سید خان محمد بن سید محمود بهته را سه پسر بود - سید عبد الحکیم و سید عبد القادر از بطن زوجة که از اهل قرابت بود - و از زنی دیگر سید بندرالدین (که در موضع اسمی کتخدائی نمود - چون فرزندی بوجود نیامد منکوحه او پسر برادر یا خواهر خود را مسمی بشیخ الهدیه

(۲) نسخه [ب] شکر گنج (۳) نسخه [ج] اسمی (۴) نسخه [ج] جان محمد (۵) نسخه [پ ج] نهاده .

جنگ مبارز خان به نصیب پنج‌زاری پنج‌زار سوار ممتاز گردیده به نیابت پدر بصوبه داری بوار می پرداخت - بعد فوت پدر معزول شد - و در ایامی (که آصف جاه بدار الخلافه عازم شده نظام الدوله ناصر جنگ را در دکن گذاشت - و درینجا هنگام مرگه پیش از پیش بمیان آمد) او بصوبه داری برار تعیین پذیرفته بخطاب قسوره جنگ مامور گشت - و پس از مراجعت آصف جاه با ناصر جنگ در روضه شاه برهان الدین غریب رفته نشست - و در جنگ ناصر جنگ با پدر شریک بود - آصف جاه بصقم تقصیراتش پرداخته طلب داشت و ببحالی چاکیر نوازش نمود - در سنه (۱۱۵۹) هزار و یک صد و پنجاه و نه هجری سفر عقبی گزید - پسران بسیار گذاشت - در مین خوانجه مومن خان است - که در عهد آصف جاه به نیابت صوبه داری حیدر آباد و متصدی گری آنجا نامزد شده - و بتنبیه علی خان قراول (که نوکر رگه و بهونه بود) مورد استحسان گشت - و لختی بظلم برهانپور مامور شده در عمل صلابت جنگ بخطاب عضد الدوله کامیاب گشته مکرر بصوبه داری ناندیور (۳) سربلند گردید - آخرها بچاکیر داری برگشته پاتور شیخ بابو مضاف برار قانع بود - ساله چند قبل ازین منزل دار باقی اختیار

(۲) نسخه [۱ ب] هزار و پنجاه و نه (۳) نسخه [ج] ماددیور (۴) نسخه

[ب] تاپور شیخ مالو .

بعضور چون به تندیبه حیدر قلی خان ناصر جنگ (که در صوبه احمد آباد سر شورش داشت) مأمور گشت. عضد الدوله خضیب الطلب او مع جمعیت (رسیده چندتای همراه بودن و از منزل جهابوا مضاف مالوه بتعلقه خود رخصت یافت - و در جنگ مبارز خان عماد الماک مراسم نیکو خدمتی بظهور رسانید - پستور در سال (۱۱۴۳) هزار و یک صد و چهل و سه هجری بمرض در گذشت - و در درگاه شیخ برهان الدین غریب رحمه الله مدفون گشت - از علم بهره داشت و در عمل می کوشید - با علما خیل بتعظیم پیش می آمد - و با فقرا و صلحا طریق خوش خلقی می پیمود - در بر انداختن زبردستان و تقویت زیردستان سعی بلیغ می نمود - و در حفظ قانون عدالت و اجرای سیاسات سریع الغضب بود - مسجد شاه گنج واقع بلده خجسته بنیاد ساخته اوست که خجسته بنیاد تاریخ آنست - حوض پیش روی مسجد مزبور اگرچه حسین علی خان بنا نهاده بود اما او وسیع تر گردانیده - و حویلی و باره دری او واقع بلده مزبور مشهور عالم است - طعام خوب و وافر داشت - پسرانش کلان ترین آنها سید جمال خان است (که در حین حیات پدر بریعیان شباب رسیده در معرکها نامی بشجاعت و دلادری بر آورد - پس از

گردیده - پستور به نیابت امیرالامراء حسین علی خان بنظم
صوبه مزبور می پرداخت - و بضبط و ربط همت گماشته نقش
دائمی و دلادری او دران صوبه درست نشست - سال دوم
جلوس فردوس آرامگاه (که نظام الماک آصف جاه بهادر از مالوده
راه دکن پیش گرفت) او از مضمون نوشتها بما فی الضمیر
پی برده فوج شایسته فراهم کرده پس از رسیدن بهادر مزبور
در نواح برهانپور رسیده ملحق شد - و در جنگ دلادر علی
خان (که حرب معب بر افتاد و مردم بسیار از همراهیانش
بنار آمدند) هر چند فیل او قدری بر گشته بود اما سر رشته
همت از دست نداده در جاذغشانی کوتاهی نمود - و در
جنگ عالم علی خان بمثل دست راست نامزد شد - و بعد
فتح (که وصول بخجسته بزیاد صورت بست) او از اصل و
اضافه بمنصب بنجیزار می بنجیزار سوار و خطاب بمضدالدره
بهادر قهره جنگ چهره اعتبار بر اتروخت - و اصاله بصوبه داری
برار تعیین پذیرفت - و رفته رفته بمنصب هفت هزار می شست
هزار سوار تصاعد نمود - و سال دوم (که آصف جاه عزمت
بندوبست صوبه بیجاپور نمود) او بنیابت در خجسته انداز
مآذ - و پستور (که آصف جاه حسب الطالب فردوس آرامگاه
راه دارالخلافه پیش گرفت) دفاقر دیوتی و بخشگویی پیش
او گذاشته او را نائب معتقل ساخت - و پس از رفتن

که در دارالخلافه بقید حیات است - و بخطاب منصورالدوله سرفرازی دارد *

* عضدالدوله عوض خان بهادر قسوره جنگ *

خواجه کمال نام نبغه همشیره میر بهاء الدین سمرقندیست پدرش میر عوض نام از سادات حیدری بود - و نامبرده خدیجه بیگم صبیغه قلیچ خان در خانه داشت - سید نیاز خان خال حقیقی او (که سال چهل و هفتم سلطنت خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزار و یانصدی پانصد سوار و نیابت صوبه داری بیجاپور شرف افتخار حاصل نموده و پس از ارتحال آن پادشاه چون سلطان کامبخش بر سر بیجاپور رفت او بانظار تحقق خبر چنده تعویق بمیان آورد - بستر ملازمت نمود - و بے اطلاع شاهزاده دفعه برخاسته نزد اعظم شاه شتافت) سید نیاز خان دوم پسر او بود (که صبیغه اعتمادالدوله قمرالدین خان زوجة او میشد) در هنگامه نادر شاه بنابر صدور گستاخی ازو شکمش را چاک کردند - نامبرده در عهد عالمگیری از توران بهندوستان رسیده بوسط خان فیروز جنگ خطاب عوض خان یافته همراه خان مزبور در صوبه داری احمد آباد دخیل کارهای خانه او بود - پس از فوتش بدربار پادشاهی رفته ابتدا بوساطت میر جمیله در عهد محمد فرخ سیر بصوبه داری برار مامور

تفویض یافت - که خود در حضور باشد و نائب بتعلقه
بفرستند - و در عهد فردوس (آرامگاه) پس از فوت اعتماد الدوله
محمد امین خان بمنصب هفت هزاره جبین بخت (روشن
ساخته) تا رسیدن آصف جاه بحضور نیابت امور وزارت و اصاله
میر سامانی سرانجام می نمود - در همین عصر سنه (۱۱۳۹)
هزار و یکصد و سی و نه هجری بساط هستی در نوردید *
گویند مرد پاکیزه صورت خوش وضع مبتین و متدین بود
و بصلاح و تقوی و حسن اعتقاد با فقرا معروف - ضوابط
جهانداری و سر رشته دفتر بر سر زبان داشت - خلد مکان
انشا و املاى او را می پسندید - احکامی (که بواسطه او بنام
پادشاه زاده و امرا صدور یافته) فراهم کرده با حکام عالمگیری
موسوم ساخته - و شقهای دستخطی پادشاه نیز جمع کرده
کلمات طیبات نام گذاشته - هر دو نسخه متداول است - خان مزبور
شش پسر داشت - یکی سعد الله خان هدایت الله خان که
احوال او بر آیه بزبان قلم گذشته - درم ضیاء الله خان که احوال
او در ضمن ترجمه ثناء الله خان و امان الله خان پسرانش
نگارش یافته - سیوم کفایت الله خان - چهارم عطیت الله
خان - که بعد پدر مخاطب بعنایت الله خان و حاکم
کشمیر گردیده - پنجم عبید الله خان - ششم عبد الله خان

که چون اسد خان بسبب بیماری و عیاش مزاجی در دستخط
کواغذ وزارت تهران می کرد حکم میشد - که عذایت الله خان
نیابة دستخط می نموده باشد - و از غرائب عذایات بادشاهی
نسبت بحال او (که صاحب مآثر عالمگیری نوشته) از ذیل
احوال امیرالامرا اسد خان باید دریافت *

پس از ارتحال خلد مکان همراه اعظم شاه به دهرستان رفته -
(چون محاللات کارخانجات غیر ضروری در گوالیار گذاشته شد)
او نیز باتفاق اسد خان در آنجا ماند - و در عهد خلد منزل
ببیماری خدمات سابق آبرو حاصل کرده همراه اسد خان
بدار الخلافه مرخص گردید - و پسرش هدایت الله خان نیابة
در حضور خدمات مأموره را سرانجام میداد - پس از وصول
بدکن چون مختار خان (که بتعلقه خانسانانی مقرر شده
بود) در گذشت - تعلقه مذکور بغام او قرار یافته حسب الطلب
بحضور رسید - و در عهد جهاندار شاه عذایت الله خان
بنظم صوبه کشمیر نامزد گردید - و در ابتدای عهد محمد
فرخ سیر (که پسر رشیدش سعد الله خان هدایت الله خان
بقتل رسید) عذایت الله خان از کشمیر عزیمت بیعت الله
نمود - و در اواسط عهد مذکور مراجعت کرده از اصل و
اضافه بمنصب چهار هزاره در هزار سوار فایز شد - و خدمت
دیوانی خالصه و دیوانی تن بانضمام صوبه داری کشمیر دار

پدر معروف داشت - نامبرده ابتدا بمنصب قلیل و اشراف
 جواهرخانه سربلندی اندوخت - و سال سی و یکم از اصل و اضافه
 بمنصب چهار صدی شصت سوار فایز گردید - و سال سی و دوم
 بخاندسامانی سرکار بیگم چهره عزت برافروخت - و سال
سی و پنجم (چون رشید خان بدیع الزمان دفتر دار خالصه برای
 تشخیص جمع بعضی محکلات خالصه صوبه حیدرآباد (خصت
 یافت) او به نیابت خان مزبور و از اصل و اضافه بمنصب
 شش صدی شصت سوار و عطای خطاب خانی امتیاز برگرفت
 و سال سی و ششم از تغیر امانت خان میر حسین بدیوانی
 تن و از اصل و اضافه بمنصب هفتصدی هشتاد سوار و بعد
 چند روز بانضمام دیوانی صرف خاص و اضافه بیست سوار
 امتیاز یافت - و سال چهل و دوم خدمت صدارت نیز تا تقرر
 دیگرے متعلق باو شده از اصل و اضافه بمنصب هزار و صد سوار
 گردن کامیابی برافروخت - و سال چهل و پنجم از انتقال
 ارشد خان ابوالعلا دیوانی خالصه نیز بنام او قرار یافته از
 اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد و پنجاه سوار درجه
 ارتقا پیمود - سال چهل و ششم بعزایت فیل بلند مرتبه گشت
 و سال چهل و نهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و صد
 و پنجاه سوار بر فراز بلند رتبی برآمد - ساز صحبت او
 با پادشاه قسمی کوک شده اعتبار او در دل جا گرفته بود

(۲) بازار کوشش و کشش را گرم نمود - مردم تازه نگاهداشت -
 شهداد خان تاب مقاومت نیاورد و رو به عزیمت گذاشت -
 قضا را درین اثنا تفنگی بپدر آن ستمگر درامت خان نام
 (که بدرامت پسر دم آسایش می زد) رسید و به نیستی سرا
 در شد - آن بدصمت پندار (که نشئه باد و در بالا داشت)
 بر خود پیچید - و فیل را تند راند و یکسر بر سر شهداد خان
 (که بر ماده فیل کوچک سوار بود) رسید و در سه ضرب تیغ
 خون آشام حواله کرد - درین ضمن تیرے بمقتل او آمده
 بپاداش اعمال خسران مال پیوست - سر برود و او بحکم
 ناظم بدار الخلافه ارسال یافت - و پس ازان زمینداری بر
 پسرش مقرر گشت . براه و رسم معمول زمیندارانه می پردازد
 هیچکس مثل مقتول ازین فرقه نام آور نگردید *

• عنایت الله خان •

نسبش بسید جمال نیشابوری میرسد - حسب اتفاق دارم
 کشمیر گزیده درانجا اقامت گزید - پدرش میرزا شکرالله
 نام داشت - مادرش حافظه مریم (که عقیقه صالحه بود) در عهد
 خلد مکان بتعلیم زیب النساء بیگم صبیغه پادشاه خواهر حقیقی
 محمد اعظم شاه مامور شد - بیگم پیش او بحفظ کلام الهی
 و کسب آداب پرداخته برای منصب عنایت الله بخدمت

و بزعم آنکه با رئیس بسازد و برویه بتازد بیش از بیش
بتمزد و سرکشی افزود و دامی از مال واجبه بجاگیرداران
آن ناحیه عاید نمی نمود - و از کنار رودبار بیا (که قلعه
موسوم بادریسا^(۲) اساس گذاشته بود) تا قصبه تهره مضاف
سرهند (که بر لب دریای ستلج است) در تصرف داشت
و از نهیب او شیر ناخن میگذاشت - دیگری را چه یارا که
دران حوالی دست از آستین برآورد *

چون عبدالصمد خان دلیر جنگ ناظم لاهور^(۳) از شرمنجی
و بیراهه^(۴) او خار خار غم در دل می شکست پس از منم
گرو شهداد خان خویشگی را (که از ابطال رجال بود) بفروختاری
آن ناحیه برگماشت - و باستیصال آن مغرور اشاره نمود
اگرچه حسین خان (که رب النوع خان مزبور و سرآمد سرتابان
وقت بود) اضی بیرواشتن عیسی خان نمیشد - که تا
او هست کم بها نمی پردازد (واقع درست اندیشیده بود
چنانچه احوالش برگوید) شهداد خان کار بند حکم ناظم شده -
چون در مبادی سال پنجم فرخ سیر تقارب فتنین بهم پیوست
آن بومی بی باک (که پشت گرمی او بکثرت مراد و بهیاری
استعداد بود) متصل قصبه تهره (که منشا و مولد آن خود سر
همان نواحی ست) با سه هزار سوار جرار بزد و خورن مردانه درآمده

(۳) نسخه [ب] بادرمن [ج] بادرپی (۳) نسخه [ج] موبه لاهور •

برآوردن - و بمنصب پادشاهی فرق افتخار بر افراخت - و در
قتال و جدال (که شاهزادها را در امور واقع شد) با فوج
شایسته جوار ملنزم (کاب جهاندار شاه گردید - دران هرج
و مرج از یادی طالع غنیمت سترگ (که همگی عرابهای
خزانه بون) بدستش در آمد - و هیچ کس بداز پرس نیفتاد
و پس از فتح از پیشگاه سلطنت بمنصب پنج هزاره و
فرجدارئی درآب^(۲) پنه و لکهی جنگل عام اعتبار افراشت
و از حسیض زمینداری به بلند پایه امارت و ایالت مرتقی
گشته کله گوشه پندار بارچ فلک رسانید - و چون قابو طلبی
و راتعه پژوهی تمغای زمینداری ست خصوص متمدنان (که
سر زیاده سري بناختن فتنه و فساد می خارند) همین که
انقلاب سلطنت بدیان آمد و جهاندار شاه از سریر فرمانروائی
غاطهد یکبار سر از ربه^(۳) اطاعت کشیده دست تصرف و تغلب
بنواحی و جوانب دراز ساخت - و بطریق مالوفه معهوده
بر قوافل دهلی و لاهور می تاخت - و مکرر با فوجداران قرب
و جوار ساخت جنگ و پیگار پیموده چهره غرور و نخوت
افروخت - و مال و اسباب بسیار بحرام توشگی اندوخت -
از راه حیل^(۳) دزدی و بهانه سازی بوسیله ارسال رسل و اهدای
تکف با ضممام الدوله خاندوران ربطی و توسل بهم رسانید

(۲) نسخه [ب] نگه و آکهی جنگل (۳) نسخه [ا] حبله وری •

رنگ رفته بر رو آردن - پستتر چندے صوبہ داری برار بنام آرد
 قرار گرفت - و برخے ایام بہ نیابت محمد بیدار بخت در
 برهانپور ماند - سال چہل و نہم (۲) در گذشت - محمد رضا
 پسرش از انتقال او بقلعہ داری رام گدھے و از اصل و اضافہ
 بمنصب ہزاری چہار صد سوار قامت قابلیت آراست *

(۳)

* عیسیٰ خان مہین *

و منصب نیز گویند - طایفہ ایست منسحب از قوم رنگھیر کہ
 خود را از راجپوت شمارند - بیشتر در چکلہ سرھند و در آبہ
 پتھہ بیومہ گری و زمینداری بسر برند - رھزنی و قطاع الطریقہ
 را نیز از دست ندهند - پیشین ایام نیاگان مشارالیه مرزبانہ
 معتد بہ نداشتند - جدش بولاقی دست و پای زدہ نامہ
 پیدا کرد - اما چون او بعرضہ تردد و تلاش خرامید دزدی
 و دست اندازی آغاز نہادہ سرمایہ مردم آزاری بہ رسانید
 و حرامی قافلہ گشت - پس ازان جمعیت فراہم آردنہ ہرجا
 دستش میرشید بغارت و تاراج می پرداخت - و رفته رفته
 از اطراف و جوانب زمینداری و اوطان مردم بتعدی گرفتہ
 صاحب حشم و دستگاہ گشت - و در جنگ اعظم شاہ بہمراہی
 محمد معز الدین تردد نمایان نمودہ نامہ بنودانگی و بہادری

(۶)

(۲) نسخہ [ب ج] ششم (۳) نسخہ [ب ج] مہین (۴) در [اکثر نسخہ]

تتھہ (۵) نسخہ [ج] چون او (۶) نسخہ [ج] تردد نمودہ *

و ششم خلد مکان از تغیر محمد یار خان بخد مت میر توزکی
چهارم عزت بر افروخت - سال سییم چون برادرش روح الله
خان بنظم صوبه بیجاپور مامور گردید او بقلعه داری آنجا
اختصاص گرفت - سال سی و ششم بعد فوت روح الله خان
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار سرمایه
اعتبار اندوخت - پستتر بخد مت قور بیگی نامزد شده سال چهل
و ششم از تغیر سردار خان بقلعه داری قندهار و از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار مرتقی گردید - باقی کیفیت
بحالش دریافت نشده *

* علی مردان خان حیدر آبادی *

میر حسینی نام داشت - از نوکران عمده ابوالحسن والی
حیدر آباد بود - سال سییم جلوس عالمگیری بعد فتح گلکذده
ملازم پادشاهی گشته بمنصب شش هزاری و خطاب علیمردان
خان بلند آرازه گردید - و بتعلقه داری کنچی مضاف کرناٹک
حیدر آباد سرفرازی یافت - سال سی و پنجم (که سنتاجی
که در پور بمومک چنجی) که در محاسره فوج پادشاهی
بود (سید نامبرده بدفع او کمر بسته برآمد - و بعد مقابله
و رودان زن و خوردن دستگیر شد - و اقیال و غیره اسباب
بغارت مقاهیر در آمد - بعد دو سال مبلغ معتدبه داده
مخلصی حاصل نمود - و غایبانه بمنصب پنج هزار سوار

باشد) بوقع نخواهد آمد - یار ندادن او بجمیع وجوه (جهان
دارد) - و بعد رسیدنش بدارالخلافه و پیام نمودن بحرف و صوت
از سر واکرد - پادشاه هم نظر بقدم خدمت و تدبیر و اخلاص
از خود رائی و خود آرائی او اغماض نمی فرمود - و تمشیت تعلقات
عمده باد می سپرد - خالی از کمال ظاهر نبود - چون بخدومت
شاه برهان الدین راز آبی (رحمة الله علیه) اعتقاد بسیار
داشت رازی تخلص میکرد - دیوان و مثنوی او مشهور است
در حل تدقیقات مثنوی مولانای (دم خود را یگانه میدانست
(۲) مخیر موفق و کریم الصفات بود - این بیت ازوست - که در سوارچی
روز فوت زین آبادی پیش شاهزاده محمد اردنگ زیب بهادر
خوانده بود *

* عشق چه آسان نمود آه چه دشوار بود *

* هجر که دشوار بود یار چه آسان گرفت *

پادشاهزاده یک دو بار محکم اعاده فرمود - و پرسید که این
بیت از کیست - گفت از کسیست که نمی خواهد بخدومت
خداوند نعمت خود را بشاعری موسوم سازد *

* عزیز الله خان *

پسر سیوم خلیل الله خان یزدی شمس - پس از فوت پدر
بمقصود در خور و خطاب خانیه سر بلند گردیده سال بیست

سال نهم باضافه پانصدی ذات لوای بلاد مرتبگی برافراشت
 سال دوازدهم باز عزت اختیار کرده بسالیانه دوازده هزار
 روپیه ممتاز گشت - و باز مورد عاطفت خسروانی شده سال
 بیست و دوم ببخشیکری: ^(۲) تن از تغیر صفی خان بارج اعتبار
 گرائید - سال بیست و چهارم بتفویض نظم صوبه دارالخلافه بر
 چار بالش عزت نشست - و مدت ممتد بدان کار پرداخته سال
 چهارم مطابق سنه (۱۱۰۷) هزار و یکصد و هفت هجری
 زاویه نشین عدم سرا گردید - بافقرو آزادی استقامت مزاج
 جمع داشت - نوکری به تبختر می کرد - و با هم چشمان
 تکبر می ورزید *

چون مهابت خان محمد ابراهیم بصوبه داری لاهور
 مامور شد برای سیر قلعه و عمارات دولتخانه استدعای
 پروانگی نمود - و عرض او پذیرائی یافته فرمان بنام خان
 مذکور درین باب صدور یافت - در جواب نگاشت - که او را
 بهسبب بعضی موانع نخواهم طلبید - اول حیدرآبادی قابل
 آن نیست که عمارات پادشاهی را بنظر سیر و تماشا بیند
 دیگر ابواب اماکن بنابر احتیاط مسدود میدارند - و امکان
 غیر مفروش - و تماشای او لایق این نه که برای او بتصفیه و فرش
 باید پرداخت - دیگر در ملاقات سلوک (که از من متوقع

معه فرمان طلب بنام او با هزار جوان لاری روانه ساخت
 درین ضمن خبر رسید - که او حسب الطلب والی ایران
 از وطن راهی شده در عرض راه مقیم ملک جاویدانی گردیده
 دو پسرش یکم رزاق قلی خان و دومین محمد خلیل در
 اورنگ آباد بودند - و بجاکیر می گذرانیدند - در گذشتند
 دومین با محرر اوراق شناسا بود *

* عاقل خان میر عسکری *

خوافی الاصل است - و از والا شاهیان عالمگیری - در عهد
 شاهزادگی ببخشیدگری دوم مامور بود - در اوانی (که
 پادشاهزاده مذکور بتقریب عیادت پدر گرامی قدر از دکن
 عزیمت هندوستان نمود) او را بتراست شهر در اورنگ آباد
 گذاشت - و پس از جلوس خلد مکان به پیشگاه سلطنت آمده
 بخطاب عاقل خان مخاطب شده بفوجداری میان درآب
 سر بلندی اندوخت - و سال چهارم ازان تعلقه معزول شده بنابر
 عوارض جسمانی گوشه انزوا گزیده بتقرر سالیانه ده هزار روپیه
 رخصت لاهور یافت - سال ششم در اوانی (که مراجعت
 پادشاهی از کشمیر بلاهور واقع شد) فروغ التفات سلطانی
 بحال او تافته از لباس گوشه گزینی بیرون آورد - و بعنايته
 خلعت و منصب دو هزاری هفتصد سوار دیگر باره کامیاب
 گشت - پستتر بداروغی غماخانه چهره عزت بر افروخت

تدر شناسی گفت - که هر چند این جان سخت تا حال
 بر نیامده اما امید حیات بدین حال معلوم - و اگر حیات هم شد
 بدست و پای مجروح تقدیم مراسم نوکری متعذر - و اگر
 نوکری هم توانم که (که گوشت و پوست آر بنمک ابو الحسن
 پرورش یافته باشد) نوکری عالمگیر پادشاه نتواند نمود
 ازین جواب بر چهره پادشاه اثر هلال ظاهر گردید - اما از
 انصاف پژوهی حکم شد که بعد صحبت تمام احوال آر بعرض
 رسانند - و پس از تسخیم شدن در بصوبه دار حیدر آباد حکم
 رفت - که باستمالک در پرداخته روانه حضور سازد - چون باز
 زبان بایک کشود فرمان شد - که مقید نموده بفرستد - خان
 فیروز جنگ شفیع گشته پیش خود طلبید - و چند گاه با خود
 داشته هموار کرد - سال سی و ششم بمنصب چهار هزار
 سه هزار سوار در زمره ملازمان انصلاک یافت - و بخطاب خانی
 برنام و عطای اسمپ و فیل و تفویض خدمت فوجداری
 فواجی (اهیری) سر بلذدی اندرخت - و سال چهل بتعلقه فوجداری
 کوکن عادل شاعیه (که کنار دریای شور متصل کوه بندر
 واقع است) بلند آوازه گشت - و پستر بابرار رخصت بیت الله
 گرفته روانه گردید - و بعد رسیدن برطن خود لار درانجا منزوی
 شد - پادشاه باستماع احوال از عبد الکریم نام پسرش را

و بهیچ باب خود را معذور نمیداشت - و فرمان پادشاهی متضمن امیدواریها (که بنابر تالیف او صدور یافت) از وفا کیشی دست زد بران زده باقیب وجوه پاره ساخت شیء (که امرای پادشاهی بصاغت بعضی اهل حصن درون قلعه در آمدند - و صدا بلند شد) او فرصت کمر بستن نیافته با شمشیر و سپر بر اسب چار جامه باتفاق ده دوازده کس از رفقا جانب دروازه درید - از انجا (که مردم پادشاهی بندوبست دروازه شهر یناه نموده چون سیل بلا راه قلعه^(۲) ارک پیش گرفته بودند) نامبرده دو چار شده بهر که میرسید شمشیر می انداخت - و از مردم پادشاهی جراحتها می برداشت دوازده زخم بر چهره او رسیده بود - تا آنکه پوست پیشانیش چشمها را پوشید - و مرکب ادرا برده متصل ارک زیر درخت رسانید - کسبه شذاخته مردمی کرده بخانه اش برد - چون ماجرا بامرای پادشاهی معلوم شد و بعرض خلد مکان رسید پادشاه رسوخ او با ولی نعمتش پسندیده بمقتضای قدردانی جراح برای معالجه^{*} او تعیین فرمود *

گویند چون امید روز بهی از بعرض رسید پادشاه پیغام کرد - که پسران خود را برای ملازمت بفرستد - که از بجانب او هم تسلیمات مینماید - او بعد ادای شکر

(که به بیداره‌ری رهنمون یادشاهزاده محمد اکبر شده) خواه باران فاسد و آفتاب غدر و خواه بذوشت خمر خود باز گشت به بندگی و عقیدت نموده بدر دولتخانه پادشاهی حاضر شد و روزگار سزای کرد نمکی در کنارش گذاشت [از دیوانی خالصه تغیر شده به بیوتاتی سرکار دانا از عزل کامکار خان مقرر گردید و در همین سال باعتبار آنکه داماد از قهرور خان در فوجداری اجمیر در مالش راجپوتیه دستبرد های سترگ نموده انعام فوجداری مذکور و ادعای صرف مسای در تنبیه رانده‌وران مقهور کرده بپذیرائی خواهش اسب شادکامی درازد - در سال بیست و ششم سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و سه هجری باجل طبعی در گذشت *

* عبدالرزاق خان لاری *

(۲)
ابتدا نوکر ابوالحسن خان والی حیدر آباد بود - و مصطفی خان خطاب داشت - چون خلد مکان سال بیست و نهم جلوس رفته قلعه گولکنده را (که ابوالحسن درانجا متحصن شده بود) گرد گرفت اکثر نوکران ابوالحسن بمقتضای وقت (جوع بدرگاه سلطانی آرد) بمناسب شایان و خطابه‌ای عمده فائز گردیدند - مگر نامبرده که یاس نمک منظور داشته همواره از قلعه برآمده بر مورچالها می‌ریخت

و کم حاصلی ملک سر باری گشت - معینا تا اختتام ایام
 حیات آن پادشاه در قلعه آگره ده درازده کرور زویدیه تخریف
 موجود بود - قدری در زمان خاند منزل (که دخلها مفقود
 شده همه خرج بود) تلف گردید - و پستمر محمد معزالدین^(۲)
 جرباد داد - آنچه مانند در هنگامه نیکو سیر سادات بلرزه
 گرفتند - درینوقت (که مداخل سلطانین متحصص بر صوبه
 بتکاله بود) مرهقه از دو سه سال خلل انداز و اندیاز شد
 لیکن اخراجات هم آنقدر نماند - قلم طغیانی نمود - سخن
 کجا بود بکجا رسید *

بالجملة عنایت خان در سال چهاردهم از دیوانی خالصه
 (که بمیرک معین الدین امانت خان مرحوم تفویض یافته بود)
 تغیر گشته بفرجدارئی چکله بریای تعیین گردید - و در سال
 هیزدهم بفرجدارئی خیرآباد از تغیر مجاهد خان کامیابی
 فندوخت - و پس آزان (که امانت خان مرحوم از دیوانی
 خالصه استعفا نمود) حکم شد که کفایت خان دیوان تن دفتر
 خالصه را نیز سرانجام دهد - در سال بیستم بار دیگر بتفویض
 پیشدستی خالصه بمنصب هزاری ضد سوار فرق عزت
 و افراخت - در سال بیست و چهارم در خطه اجمیر بعد
 آزان [که خویش او تهوژ خان مخاطب پادشاه قلی خان

بیگمہ زمین و یکصد و بیست موضع در ^(۲)بست به بیگمان
 و شاهزادہا و نوئیان و امرا و سادات و فضلا و مشائخ ^(۳)
 و تا آخر سال بیستم نہ کرور و شصت لک روپیہ در وجہ
 انعام محبوب شد - و بریماق بلخ و بدخشان سوای دو کرور
 روپیہ وجہ علوفہ و مراجب دو کرور روپیہ نقد بر سرانجام
 ضروریات صرف شدہ - و دو کرور و پنجاہ لک روپیہ بر ادنیہ
 والا اساس بکار رفتہ - ازان جماعہ پنجاہ لک روپیہ بر روضہ
 ممتاز محل - و پنجاہ و دو لک روپیہ بر عمارات دیگر آکرہ
 و پنجاہ لک روپیہ بر قلعہ شاہجہان آباد - و دہ ہر مسجد جامع
 آنجا - و پنجاہ لک روپیہ بر حدائق و عمارات لاہور - و دوازده
 ہر کابل - و ہشت ہر منزعات کشمیر - و ہشت ہر قندہار
 و دہ لک ہر عمارات احمد آباد و اجمیر و غیرہما - ^(۲)معہذا
 گنجینہائے (کہ در سلطنت پنجاہ و یکسالہ اکبری دم پری
 میزد - و صفت اخلا و لاملا بہم رسانیدہ ہوں) نعرہ ہل من مزید
 کشید - خلد مکان کہ حزم و احتیاطی داشت مدتی در تسویہ
دخل و خرج کوشید - اما بنابر کہنہ لنگی مہم دکن زرا
رایگان رفت - حتی اموال مردم دارا شکوہ و غیرہ از
ہندوستان بار شدہ بدکن آمدہ بتذخواہ در آمد - و ویرانی

(۲) نسخہ [ب ج] در دست (۳) در [بعضی نسخہ] شاہزادہ (۴) نسخہ

[ب] وغیرہ •

در کارسازی و معامله پردازی مرد هر کار و کار هر مرد مرعی
 فداشتند - و ایرانی ملک و کمی مداخل بجائے رسانیدند که
 محصول محالات خالصه به پنجاه لک روپیه عاید گردید
 و مخارج بیک کرور و پنجاه لک روپیه رسید - و زرهای گرانمند
 از خزانه عامه بصرف در آمد - آغاز عهد جمعیت مهد
 اعلی حضرت چون مداخل و مخارج با کیفیت ملکی معروض
 بار یابان پادشاهی گردید آن خاقان هوشیار دقیقه رس محالات
 یک کرور و پنجاه لک روپیه (که از قرار دوازده ماهه
 پانزدهم حصه ممالک محروسه است) در خالصه ضبط فرموده
 کرور روپیه را اخراجات مقرری بحال داشته تئمه را برای خرج
 رداد نگاهداشت - رفته رفته بحسن نیت و شگرفی اقبال آن
 پادشاه یوما فیوما مداخل افزونی گرفت - و مخارج نیز توفیر
 یافت - چنانچه آخر سال بیستم از هشت صد و هشتاد کرور
 دام ممالک یکصد و بیست کرور دام خالصه مقرر کرد
 که موافق دوازده ماهه سه کرور روپیه می شود - و آخرها
 قریب بچهار انجامید - چنانکه گذشت *

غریب تر آنکه مبلغهای خطیر در بخشش و انعامات
 و صرف مهم و عمارات بخرج رفته - چنانچه در سال اول
 جلوس یک کرور و هشتاد لک روپیه نقد و جنس و چهار لک

و بدخشان در تصرف داشتند) از مال و سائر نقدی^(۲)
و غله و ارتفاع و زکات بیک کرور و بیست لک خانی
(که سی لک روپیّه باشد) می رسید - که تنخواه هر هفت هزار
هفت هزار سوار در اسپه سه اسپه و یک کرور دام
انعام است - فکیف یمین الدوله آصف خان که هر سال پنجاه لک
روپیّه حاصل تیول داشت - و شاه بلند اقبال دارا شکوه که آخرها
بمنصب شصت هزار چهل هزار سوار دو اسپه سه اسپه
و انعام هشتاد و سه کرور دام رسیده بقرار دوازده ماهه
دو کرور و هفت لک و پنجاه هزار روپیّه تنخواه یافت *
بر ارباب تتبع اخبار ظاهر است - که در عهد عرش آشیانی
(که بانی مبنای خلافت و جهانبانی و موسس قواعد
جهان ستانی ست) بمابقت استمرار و پیشین معمول اخراجات
آنقدر نبود - چون روز بروز ناحیّته بر ناحیه و مملکت
بر مملکت می افزود و وسعت و فسحتی در ملک پذیرد آمد
هرچند بقدر ضروری آن خرج افزایش گرفت اما مداخل
از یک بصد کشید - و اندوختها فراهم آمد - در نوبت
سلطنت جنّت مکانی (که آن پادشاه لا ابالی املا بمهمات
ملکی و مالی گیرا نبود - و مزاج مجبول بپروائی و عالیجاهی
داشت) متصدیان خیانت آلود آرزو از زراندوزی و (شورش ستانی

از تغییر بهره مند خان بخدومت آخته بیگی کامیابی اندوخت
 سال بیست و چهارم ازان تعلقه عزل پذیرفته بتفویض بخشیکری
 سیوم و مرحمت دوات سنگ یشم بر پایه عزت بر افزود سال
 بیست و پنجم مطابق سنه (۱۰۹۲) هزار ونود و دو
 هجری رخت زندگانی بر بست *

* عزایت خان *

بر اصل و نژاد او منشأ و موطنش چنانچه باید آگهی
 نیست - نه از اسلاف او خبری و نه از اخلاص ائمه در میان
 غیر ازینکه گویند خوانی بود - در آخر سال دهم عالمگیری
 بدیوانی خالصه سرافرازی یافت - مشارالیه در سال سیزدهم
 افزونی مبدد خرج از عهد اعلی حضرت چهارده لک روپیه
 بردخل معروض داشت - حکم شد چهار کرور روپیه خالصه
 مقرر دارند - و همین قدر خرج - و کاغذ اخراجات ملاحظه
 فرموده اکثر ابواب خرج از سرکار پادشاهی و پادشاه زاده
 و بیگمات کم نمودند - ازینجا اندکی بعظمت و پهنائی سلطنت
 هندوستان و بسطت و وسعت آن مملکت عظیم الشان
 پی توان برد - که موسوم السلطنت سلاطین دیگر بیافست نوکری
 امرای اینجا نمی رسد - ماحصل اماء قلی خان و نذر محمد
 خان (که سراسر ولایت ماورا انهر و ترکستان بلکه تا بلخ

با نگاهبانان ساخته سال بیست و چهارم بهدۀ سلطنت رسید
و بعضای خلعت و جیغۀ مربع با پهل کتاره و منصب چهارهزاری
پانصد سوار و اسب با زین مظل و فیل و بیست هزار روپیه
فقد فرق عزت برافراخت. سال بیست و پنجم چون خبر فوت
تذکر محمد خان معروض گردید خسرو و بهرام و عبد الرحمن
پسران خان مذکور بخلعت تعزیت مخاع گردیدند - سال
بیست و ششم چون اطوار نا پسندیده از ظاهر گشت پادشاه
بیدماغ شده او را تعینات بفکله فرمود - پس ازان (که عالمگیر
پادشاه بر تخت سلطنت نشست) در جنگی که با شجاع زد داد
او در فوج قول بود - بعد از فرار شجاع بملازمت پادشاه
پیوست - تا سال سیزدهم زندگی او و بهرام مستفاد می شود
گاه گاه از پیشگاه سلطنت بانعام نقد و اسب و فیل
سر بلندی می اندوخت *

* عبد الرحیم خان *

پنجمین پور اسلام خان مشهیدی ست - بعد فوت پدر
بمنصب در خور سرفراز گردیده سال سیم جلوس فردوس آشیانی
بداروغگی خواصان مامور شد - و سال دوم جلوس خلد مکان
(۲)
بخطاب خانی و سال نوزدهم از تغیر همت خان بدخشانی
بداروغگی غسلخانه چهرۀ عزت برافروخت - سال بیست و سوم

بخشیدند - پس ازان همواره بکرات بانعام اسپ و فیل و نقد
 مشمول عواطف بود - بعد ازان (که بلغ بنذر محمد خان
 معتد شد و خان مذکور بعد وقوع گوناگون هنگامهای گرده اوزبک
 (۲) و المان و دفع آنها استقلال و اطمینان بهم رسانیده در باب
 روانه ساختن پسران و متعلقان خود بخدومت پادشاه محرک
 شد) ازانجا (که خسرو پیش از تسخیر بلغ و بدخشان از پدر
 آزاده شده به پیشگاه خسروی آمده بود) نه پدر طلب نمود
 و نه او برفتن رضامند شد - و بهرام نیز از مستلذات اینجا
 برگرفته برفتن راضی نشد - لهذا سال بیست و سیوم عبد الرحمن
 بعنایت خلعت و جیغۀ مرصع و خنجر و شمشیر و سپر با یراق
 مرصع و دو اسپ با زین طلا و مطلا و سی هزار روبیه نقد
 کامیاب گشته همراه یادگار جولاق سفیر نذر محمد خان پیش
 خان مذکور مرخص گردید - چون نزد پدر رسید خان اوزرا
 ولایت غوری داد - سبحان قلی پسر چهارمین خان ازین امر
 آزاده شده با هزار سوار بوسر بلغ آمده خان را تنگ ساخت
 ناکویر خان عبد الرحمن را مطلع گردانید - که از راه برگشته
 خود را برساند - عبد الرحمن قصد آن طرف نمود - تلماتان
 (که با سبحان قلی موافقت داشتند) همراه گرفتند - و دستگیر
 ساخته پیش سبحان قلی بردند - از عقید ساخت - عبد الرحمن

فردوس آشیانی چون پادشاهزاده محمد مراد بخش با فوج
 کثیر رفته پس ازان (که نذر محمد خان با سبحان قلی
 و قتل محمد در پھر خود راه فرار گزید) باغ را بتصرف
 در آورد بهرام و عبد الرحمن پسران و (ستم ولد خسرو
 نبیر) خان مذکور را طلب داشتہ حوالہ لہراسمپ خان نمود
 سال بیستم سعد اللہ خان (کہ بعد استعفاي شاهزاده
 بہ بدوبست آنجا تعین شدہ بود) حسب الحکم ہر سہ کسی
 مذکور را با سایر متعلقات ہمراہ راجہ بیتہاداس و غیرہ (روانہ
 حضور ساخت - بعد رسیدن اینہا بعقبہ خلافت صدر الصدور
 سید جلال تا خیابان پذیرا شدہ بحضور آورد - پادشاہ بہرام را
 بعطای خلعت با چارتمب زر دوزی و جیغہ و خنجر مرصع
 با پھول کتارہ و منصب پنجہزاری ہزار سوار و دو اسب
 با زین طلا و مطلا و دہ تقوز پارچہ و یک لک شاہی (کہ
 بیہمت و پنجہزار روپیہ باشد) و عبد الرحمن را بمرحمت
 خلعت و جیغہ و خنجر مرصع و اسب با ساز طلا و پنج تقوز
 پارچہ و رستم را بخلعت و اسب برنواخت - و عبد الرحمن را
 (کہ خود ترین برادران بود) صد روپیہ (روزانہ مقرر کردہ
 پیداشاہزادہ داراشکوہ سپردند - و مستورات خان مذکور را
 بیگم صاحب اندرون طلبیدہ باقسام دلجوئی تسلی خاطر

* عسکر خان نجم ثانی *

نامش عبد الله بیگ است - در عهد فردوس آشیانی سال
 هزاردهم جلوس بمنصب دز خور و قلعه داری کالنجر چهره
 عزت بر افروخته پستر توسل با محمد داراشکوه جمعه
 میر بخشعی سرکار شاهزاده مزبور گردید - سال سیم ب خطاب
 عسکر خان نامور گشت - و چون پس از انهزام مهاراجه جهونیت
 سنگه آمد آمد محمد اردنگ زیب بهادر بجانب اکبر آباد
 شهرت گرفت او از جانب داراشکوه ابتدا همراه خلیل الله
 خان جهت بهتن معبر دهلیپور و رزجک در مثل هرادلی
 تعیین یافت - و در مصاف دوم در مورچال متصل گدهه پتهای^(۲)
 بود - چون داراشکوه اسامیها و اسباب ضروری همراه گرفته
 بهخبر گجرات ریه شتافت آخر شب نامبرده برین قضیه
 مطلع گشته از صف شکن خان امان طالبیده نزد او آمد
 و به حصول ملازمت و عنایت خلعت و بحالی نوکری کامیابی
 اندوخت - پستر در کوهکیان خانخانان معظم خان قرار یافته
 بصوبه بنگاله رفت - سال هشتم جلوس عالمگیری باتفاق بزرگ آمد
 خان جهت تعخیر چانگام کمر همت بهمت - بعد از ان احوالش
 بگوش نرسیده *

* عبد الرحمن سلطان *

ششمین پور نذر محمد خان است - سال نوزدهم جلوس

(۲) در [بعضی نسخه] پنبلی (۳) نسخه [ج] بصوب بنگاله .

بکفظ بنگش پائین^(۲) نوازش آمود گردید - و سال هفدهم از اصل
و اضافه بمنصب هزاري ذات چهار صد سوار افتخار اندوخته
بقندهار نزد پدر دستوري یافت - چون پدرش را در سال
بیست و پنجم (وزگار سپري شد او از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاري هزار و پانصد سوار لوی افتخار برافراخت - و آخر
همین سال بخطاب خاني و عطای اسپ با زین نقره ناموري
پذیرفته با سلطان محمد ادرنگت زیب بهادر (که بار دوم بیساق
قندهار مامور شده بود) مرخص گشت - پستر مدتها بحر است
شهر کابل معین بود - سال سی و یکم از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاري دو هزار سوار و عطای علم و نقاره و پستر باضافه
پانصدی طبل شادکامی نواخت - و با سلطان سلیمان شکوه
(که بر سر سلطان شجاع تعیین یافته بود) دامن عزیمت بر کمر
همت زد - پس ازان (که سپهر طرح تازه برانگیخت - و داراشکوه
بعد از جنگ سموگدهه پدای فرار بلاهور شتافت) از
شاهزاده مزبور جدا شده شرف ملازمت خلد مکان در یافت
و بعطای خلعت و خطاب سعید خاني راز اصل و اضافه
بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار بکام دل رسید

تتمه احوالش بنظر نرسیده *

اعلیٰ حضرت در مخاطبات یار وفادار می فرمود *

از کارهای پا برجای از (که بهر روز دهور و اعوام بر صفحه ایام خواهد بود) آردن آب نهر است در بلده دارالسلطنه لاهور - که آبرو بخش آن شهر گشته - در سال سیزدهم سنه

(۱۰۴۹) هزار و چهل و نه علی مردان خان بعرض رسانید که از مردم او شخصی (که در کندن نهر مهارت دارد) بعهده میکند

که نهری بحوالی لاهور بیارد - یک لک روپیه برآورد اخراجات مرحمت شد - آن شخص از مذبح دریای راری (که بکوستان

شمالی ست بمسافت پنجاه کوه جریبی از لاهور و بر زمین هموار جریان دارد) شروع بفرموده در عرض یک سال

و کسر انجام گرفت - سال چهاردهم بگذار آن نهر در حوالی شهر مذکور در مکانی (که بلندی و پستی داشت) باغی (که مشهور

بشاله مار است) با حیاض و انهار و فواره و آبشار متعدد مرتبه بمرتبه احداث فرموده بصرف هشت لک روپیه در سال شانزدهم

باهتمام خلیل الله خان حسن ترتیب پذیرفت - الحق بدین کیفیت و خصوصیت باغی در هندوستان نیست * * بیت *

* اگر فردوس بر روی زمین است *

* همین است و همین است *

و چون آب نهر چنانچه باید نمی آمد لک روپیه دیگر حواله

کار گذاران شد - اتفاقاً میرکاران از بیوقوفی پنجاه هزار روپیه

به ساربه و تعاقب آنها پردازد - عبدالعزیز خان عطف عنان نموده
 در یکرز از خیسون گذشت - و به ساربه را غریق گردانید
 اجل ساخت - و پس ازان (که بلخ و بدخشان بنذر محمود
 خان را گذاشتند) امیر الامرا بکابل رسیده بکارهای آنجا
 می پرداخت - در سال بیست و سیوم از کابل بحضور رسیده
 به تیولدارمی صوبه لاهور مامور گردید - پس از چندے برخاست
 کشمیر (که آب و هوای آن دیار بمزاج او سازگار بود)
 خوش دلی اندوخت - و چون شاهزاده دارا شکوه بهم قندهار
 تعیین گشت اگرچه صوبه دارمی کابل بسایمان شکوه مهین پسرش
 مقرر بود امیر الامرا بحراست آن ملک دستوری یافت - و باز
 بصوبه دارمی کشمیر شتافت - در آخر سال سیم حسب الطلوع
 بملازمت رسیده اسهال بهم رسانید - لهذا در آغاز سال سی
 و یک سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت اجازت کشمیر
 گرفت - در منزل ماچهیواره رهگرای عقبی گردید - نعلش او را
 بلاهور برده در مقبره والده اش مدفون ساختند - متروکات او
 از نقد و جنس یک کرور روبیه بضبط در آمد - هرچند
 در ایران خلاف طریقه ملازمان خاندان صفویه ورزیده بکور نمکی
 و بیوفائی خود را مطعون ساخت اما در هندوستان بحسب اخلاص
 و شگرفی عقیدت و وفور دانائی و مردانگی پایه اعتبار از
 جمیع امرا برتر افراخته بمرتبه در مزاج پادشاهی جاکرد که

تاراج کرده سالم و غنایم برگردید - (رز دیگر بیگ ارغلی با تمام لشکر بر امیرالامرا هجوم آورد - او پای ثبات افشرد - و خود شاهزاده بکومک رسید - جمعی از اعیان اوزبکیه برخاک هلاک افتاده متفرق گشت - درین اثنا عبد العزیز خان و سبحان قلی^(۲) سلطان بوادرش (که بخان خرد موسوم بود) با اوزبک بتسیار پیوسته بتفریق اسپان بزبون و خوش اسبه پرداختند - و هرکه^(۳) اسپ خوب داشت پیش آمده جنگ میکرد - یادگار تکریم^(۴) با فوجی از یکه تازان بر امیرالامرا تاخته نزدیک بود که خود را برساند - او بمشاهده آن تیغ از غلاف کشیده مهمیزه بر اسپ زد - دیگران با او درآریخته نایره جدال ملتزم ساختند - آخر کار یادگار بزخم شمشیر که بر رو خورد و اسپش نیز بزخم تفنگ از پا درآمدند - و بدست غلامان امیرالامرا افتاد - او را نزد شاهزاده آورده مورد تحسین و آفرین گردید *

بالجمله هفت روز جنگ قیامت آشوب درمیان بود پنج شش هزار کس از اوزبک بقتل رسید - شاهزاده جنگ کفان ببانج رسیده خواست اردو در شهر گذاشته جریده^(۵)

(۲) نسخه [ج] سبحان قلی برادرش (۳) در [اکثر نسخه] اسپان

زبون و خوش اسبه (۴) در [اکثر نسخه] مکریت (۵) در [بعضی نسخه]

جریده بمناقب آنها

چون شاهزاده مراد بخش پیش ازان (که ولایات تازه گرفته از قرار واقع مضبوط گردن) اراده مراجعت نمود و باوصف منع حضور ممنوع نشده معاملات رو براه آوردن آنذیان مجبورا برهم خورده هرج و مرج و تازگی پدید آمد اعلی حضرت شاهزاده را بعزل جایگزین و منصب تادیب فرموده جهت بند و بست با آن مملکت سعدالله خان مامور گشت - بامیر الامرا حکم شد که متمردان قندز را مالشے بسزا داده بعد از رسیدن حاکم بدخشان بصوبه داری کابل (که بدو متعلق است) باز گردان و در همین سال سده (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر بعطای ولایت بلخ و بدخشان اختصاص یافته مرخص گردید - امیر الامرا نیز با شاهزاده همراه گشت چون بنواحی بلخ رسید ظاهر شد که عبد العزیز خان پسر کلان نذر محمد خان والی بخارا از قرشی متوجه کناو جیگون شده بیگ اوغلی را با لشکر توران پیش از خود فرستاده - او از آب آمویه گذشته در حوالی آقچه مجتمع گشته - و قتل محمد سلطان پسر دیگر نذر محمد خان نیز بار پیوسته - شاهزاده بلخ در نیامده متوجه آن سمت گردید - و دو تیمور آبان هنگامه نبرد آراستگی یافت - امیر الاموا حریف خود را برداشته تا منزل قتل محمد سلطان (که از دایره اوغلی دور بود) رسیده پیشتر راند - و خیمه و اسباب و درایت اور همراهایش

دفع الوقت می گذد - در کروهی بلخ رفته دایره گردید - شامگاه
 بهرام سلطان و سبحان قلی سلطان پسران او با جمعی از اکابر
 آن بلده بهالزمت (سیده رخصت معارفت یافتند - صبح بعزم
 ملاقات او بیاض شتافته فرد آمدند - نذر محمد خان بتیقه
 ضیافت در شده بیاض مراد رفت - و لخته جواهر و اشرفی گرفته
 قرار نمود - و در شرغان بفکر فراهم آوردن سپاه گردید - بهادر
 خان روهله و اصالت خان تعاقب نموده بچنگ پیوستند - خان
 از مشاهده استیلاي آنها جاو گردانیده باند خود شتافته روانه
 ایران دیار گشت - در سو آغاز بیستم سال سنه مزبور در بلخ خطبه
 و سکه صاحب قران ثانی بپرايه ظهور گرفته همگی دوازده لک
 روپیه از مرمع آلات و غیره با دو هزار و پانصد اسمپ و سه صد
 شتر بضبط درآمد - اما از متصدیان مهمات او ظاهر شد
 که از نقد و جنس هفتاد لک روپیه بود - قدری عبد العزیز
 بچان متصرف گشت - و بسیاری از زبان بغارت بردند - و قلیله
 بخود همراه برد - سوای خسرو (که سابق روانه حضور گشته بود)
 بهرام و عبد الرحمن دو پسر و سه دختر و سه زوجه در کابل
 بکامیاب عواطف پادشاهی شدند - بطریق تعمیه تاریخ این
 فتح است *

و در همین سال میادی سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش بعزم تسخیر بلخ و بدخشان و قنجه اوزبک و المان شاهزاده مراد بخش را با علی مردان خان و دیگر امرای عمده با پنجاه هزار سوار جرار تعیین فرمود - و چون درین ایام بجان نثار خان جهت تعزیه شاه صفی و تهنیت جلوس شاه عباس ثانی بهفارت ایران رخصت یافت در نامه اشعار بطایب پسر کلان امیرالامرا (که برسم یوعمال نزد شاه بود) رقم پذیرفت - شاه از فرط مروت سلهله دیرین موالات نکسیخته او را روانه فرمود - و امیرالامرا بهمراهی شاهزاده مراد بخش براه کتل طول (اهی گشت - چون بحوالی سراب رسید سلطان خسرو پسر درم نذر محمد خان (که حکومت قندز داشت) از چیرگی المانان نتوانست ثبات ورزید - بشاهزاده پیوست و پس ازان (که شاهزاده بحوالی خلم سه منزلی بلخ رسید) نذر محمد خان را با ارسال فرمان پادشاهی متضمن تسلیه و دلدهی و رسیدن خود بطریق کوهک مستظهر گردانید - او در جواب گفت که همه ملک تعلق بهسرکار والا دارد - من ادراک ملازمت نموده روانه حجاز میشوم - اما از شوخی و خیره سری اوزبک احتمال آن بود که خان را از هم گذرانیده اموال و اشیاء متصرف شوند - امیرالامرا با شاهزاده سرعت بکار برده باستانه امام رسیدند - ظاهر گشت که نذر محمد خان بحیل و خدعه

امیر الامرا بحضور رسیده جهت تسخیر مملکت بدخشان
 (که نذر محمد خان با پسران و نوکران در افتاده) دستوری
 یافت - اصالت خان میر بخشی بهمراهی مامور گشت
 (۲) علی مردان خان در سال نوزدهم فوجی از کابل بر کهمرد
 فرستاد - چون مردم کمی در حصار بودند بے استعمال سیف
 و سنان فرار نموده قلعه بتصرف در آمد - ازین خبر امیر الامرا
 با فوج کابل روانه گشت - چون در راه ظاهر شد (که محافظان
 قلعه کهمرد از بیجگری و آمدن فوج ارزبک قلعه را سپرده
 غارت زده الرسات و اویمافات سر راه گشتند - و درین طریق از
 نایابی آذوقه و کاه عبور عساکر متعسر بل متعذر است) تسخیر
 آن قلعه موقوف بوقت دیگر داشته بکشایش بدخشان (و آوردن - چون
 بکلهار رسید تهانه دار پنجشیر) (که از حقیقت راه واقف بود)
 آگهی داد - که گذشتن چنین لشکری از کتلها و تنگنای این راه
 صعب المرور دشوار - معینا یازده جا از آب پنجشیر (که بے پل
 نمی توان گذشت) عبور باید نمود - بنابراین امیر الامرا اصالت
 خان را بتاخت خنجان کسپیل نمود - که در شانزده روز رفت
 و روپے کرده برگشت - و باتفاق عازم کابل گردید - و این
 رفتن و آمدن در چنین هنگامی (که در توران هرج و مرج
 واقع شده) ملائم طبع اعلی حضرت نیفتاد *

چهاردهم سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه از تغیر سعید خان بنظم
صوبه کابل مورد مراجع گشت - و سال شانزدهم (که دار الخلافه
اکبر آباد بغر نزول پادشاهی (ونق گرفت) علی مردان خان
برطبق طامپ بملازمست رسیده بخطاب عمده امیر الامرا و انعام
یک کروڑ دام و عنایت حویلی اعتقاد خان که بهترین منازلست
(که امرای ذیشان در آگره بر کنار چون اساس گذاشته اند - و خان
مذکور بخواش پادشاهی پیشکش کرده بود) مطرح انظار
عواطف گردید - و اجازت انصراف بصوبه کابل یافت *

و در سال هیزدهم قردی علی قطغان اتالیق سبحان قلی
خان پسر نذر محمد خان (که بضبط کمورد و مضافات آن
از تغیر یلنگتوش از جانب نذر محمد خان تعیین شده بود)
از ناعاقبت اندیشی بر احشام بلوچان نواحی زمین دار
تاخته برخه الوس هزاره (۱) که بر کنار دریای هیرمند
اقامت دارند (غارت نمود - و بیست گروهی بامیان توقف گزید
(۲)
تاقابو یافته دست اندازی دیگر نماید - علی مردان فریدون
و فرهاد را (که از غلامان معتبر ار بودند) با فوجی بر سراد
فرستاد - اینها باستعجال شتافته بمشیم اوزبکیه ریختند - قطغان
دست و پای زده (و بفرار گذاشت - زوجة او با چنده از اقاربش
با تمام اسباب و اشیاء بدست در آمد - و در همین سال

بهادران نصرتمند شب در خیمهای قزلباش گذرانیده جمیع اسباب و اشیاء غنیمت گرفته بقندهار برگشتند - بعد رسیدن قلیچ خان (که بحکومت قندهار مقرر شده بود) علی مردان خان روانه حضور شد - در سال دوازدهم سنه مذکور در لاهور شرف آستانبوس خلافت دریافت - و چون قبل از ادراک ملازمت بمنصب پنجهازاری ذات و سوار و عالم و نقاره اختصاص یافته بود درین (وزشش هزار) ذات و سوار مقرر گشت و حویلی اعتماد الدوله (که بسرکار والا متعلق بود) مرحمت گردید - و ده کس از نوکران عمده او بمنصب درخور سرفراز گشتند - و از وفور عاطفت علی مردان خان را (که بآب و هوای ایران خو گرفته تاب تعب تابستان هذوستان نداشت) بصاحب صوبگی کشمیر جنّت نظیر مورد تفضل فرمود در حین انتهای الویة پادشاهی بکابل خان مزبور دستوری تعلقه یافت - و چون مبادی سال سیزدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجری لاهور مهبط اعلام خلافت گردید علی مردان خان حسب الطلب از کشمیر رسیده بمنصب هفت هزار هفت هزار سوار بلند رتبه گشته باوصف صوبه داری کشمیر بصاحب صوبگی پنجاب نیز فایز گردید - تا در ایلاق و قشلاق تابستان و زمستان را با سودگی و فراغت بسربرد - و در سال

بنا نموده در عرض چهل روز بانجام رسانید . و چون این اخبار
 بشاه رسید دفع آن مصمم ساخته اول بهر کلانش را طامپ داشت
 علی مردان خان اگرچه باقتضای وقت او را روانه نمود اما
 بعد ازان بهرکه گمان در رنگی داشت بقتل آورده پرده
 از روی کار برداشت . شاه سیاوش قللر آقاسی را (که بمشهد
 مقدس فرستاده بود) بر سر او تعیین کرد . علی مردان خان
 بآلمی حضرت عرضداشت نمود که شاه بجان ستانی من افتاده
 یکی از عمدها تعیین شود که قلعه با وسپرده روانه درگاه شوم *

در سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت
 سعید خان صوبه دار کابل و قلیچ خان صوبه دار لاهور با حاکم
 غزنین و بهکر و سیوستان بر طبق حکم روانه قندهار گشتند . چون
 سعید خان پیش از قلیچ خان خود را رسانید دانست که
 تا سیاوش در حوالی قندهار است رعایا چنانچه باید اطاعت
 نخواهند کرد . باتفاق علی مردان خان (که همگی هشت هزار
 سوار بود) بیک فرسخی قاعه با سیاوش (که پنج شش هزار
 سوار داشت) بجنگ پرداخت . زد و خورد غریب واقع شد
 قزلباشیه (۲) در بفرار آورده تا معسکر خود (که آنروی آب اندراب (۳)
 بود) عذران باز نکشیدند . سعید خان فرصت درنگ نداده متوجه
 آن سمت گشت . آنها احمال و اثقال بر جا گذاشته بدر زدند

اوز بکیه خراسان و محاربات آن گروه صدور یافت (بمراتب
 علیای خانی و لقب ارجمند بابا ترقی نموده قریب سی سال
 من حیث الاستقلال حاکم کرمان بود - پیوسته آثار عدالت
 و رعیت پروری بظهور می آورد - چون شاه در عهد جنت مکانی
 قلعه قندهار را بمحاصره چهل و پنج روز از عبد العزیز خان
 نقشبندی برگرفت ایالت آندیار بدو تفویض نمود - شیخ
 در سنه (۱۰۳۴) هزار و سی و چهار بالای ایوان ارک
 قندهار بر سر دره (که بمحجر ایوان تکیه داشت) خوابیده بود
 محجر سستی پذیرفته میان خواب و بیداری پایان افتاد
 و هیچکس مطلع نبود - بعد از زمانه برخه خدمتگاران آگهی
 یافته بر سرش رفتند - مرده یافتند - شاه پسرش علی مردان
 بیگ را بخطاب خانی و ریاست قندهار سرفراز کرده ببابای
 ثانی ملقب فرمود *

و پس از ارتحال شاه چون نوبت دارائی ایران بشاه صفی
 پسرزاده او رسید بمظنهای بے اصل و احتیاطهای ددراز کار
 اکثر عمدهای دولت عباس شاهي را از پا در آورد - علی
 مردان خان اندیشه ناک شده سلامت خود منحصر در توسل
 بدرگاه فردوس آشیانی دانسته نوشتم و خواند به سعید خان
 صوبه دار کابل در میان آورد - و باستحکام برج و باره پرداخته
 قلعه بالای کوه لکه (که بر حصار قندهار مشرف است)

سوار کامیابی اندوخت - سال نهم (که ملک دکن دوم بار
 مطرح الودیه ظفر گردید - و افواج یگوشمال شاهو بهوشله و پامال
 ساختن ملک عادل خان (دانه شد) او بهمهراهی خاندوران
 اختصاص پذیرفته در تنبیه مردم عادل خان کردن واقعی نمود
 سال دهم از اصل و اضافه بهمنصب دو هزار و پانصد
 سوار ازان جمله پانصد سوار دو اسبه سه اسبه سربلذ شده
 بقلعه داری فتح آباد دهار در از اقران تفوق جهست - و پستور
 باضافه پانصد سوار درجه اعتلا پیمود - سال بیست و چهارم
 بعزایت نقاره کوس شادمانی زد - و پس ازان (که هفده سال
 و کسر زیاده در حراست فتح آباد دهار در بهرت و ارور
 بسر برد) سال بیست و هفتم مطابق سنه (۱۰۶۳) هزار
 و شصت و سه هجری (رج بر فتحوشش بروضه رضوان پرداز نمود
 پسرش قلعه دار خان است - که احوالش علیحدہ درین نامه
 بگذارش آمده *
 (۲)

علی مردان خان امیرالامرا *

پدرش گنج علی خان زیگ - که از عشائو اکراد است
 ملازم قدیم شاه عباس ماضی بود - در اردان طفولیت شاه
 و ایام اقامت هرات بشکرف پرستاری قیام داشت - در زمان
 فرماندهی بحسن خدمات و مردانگیهای (که در فتور

قندهار نامزد شد - و از اینجا همراه فلیح خان جانب بهشت
 شتافت - و در جنگ با قزلباش مصدر نیکو خدمتی گردید
 لهذا سال بیست و سیوم بدایه دو هزار و پانصدی هزار
 سوار تفوق بر همگان جمعت - سال بیست و چهارم همراه
 جعفر خان صوبه دار بهار بدانصوب روانه گشت - سال
 بیست و ششم درکاب سلطان دازا شکوه بجانب قندهار کمر
 عزیمت بست - و از اینجا با دستم خان بتسخیر بست کام
 جلالت برداشت *

• عرب خان •

نور محمد نام - در عهد فردوس اشیانی منصب یافته
 سال سیوم [که بلده برهانپور معمر فیروززی بود - و سه فوج
 بسرکردگی سه همد جهت تنبیه خانجهان اردی و تخریب
 تعلقه نظام الملک دکنی (که او را در پناه خود داشته بود) تعیین
 گردید] از بهمرامی اعظم خان نامزد شد - و پس ازان بتعیفاتی
 دکن مخصوص گشته سال هفتم (که پادشاهزاده محمد شجاع
 بتسخیر پریندا بدکن رسید - و خان زمان بهادر را با جمعی
 بطریق مغلا پیشتر روانه ساخت) چون بخابر احتیاط راه
 در تصبات سر راه تهاجمات قرار یافت او را با پانصد سوار
 در ظفرنگر گذاشت - و اواخر سال مذکور بخطاب عرب خان
 هر برافراخته از امل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشتصد

* عبد الرحیم بیگ اوزبک *

برادر عبد الرحمن بیگ اتالیق عبد العزیز خان مهر
نذر محمد خان والی بلخ است - سال یازدهم جلوس
وردوب آشیانی از بلخ آمده بدولت آستانبوس شرف امتیاز
حاصل نمود - پادشاه اردا بعثایت خلعت و خنجر مرصع
و شمشیر با یراق طلائی میناکار و منصب هزاري شش صد
سوار و انعام بیست و پنج هزار روپیه نقد نوازش فرمود
و پستری اضافه پانصدی دو صد سوار و تیول در صوبه بهار یافته
بدان صوبه مرخص گردید - و بعد رسیدن آنجا چون بنابر
درنشت خوئی عبد الله خان بهادر ناظم آن صوبه مابین او
و خان مذکور ناسازگاری در داد او این معنی را باعث ضرر
خویش شمرده چند روز تمارض نموده خود را گنگ ظاهر
ساخت - و تا یکسال در خلا و ملا زبان از سخن بربست
حتا که زنان او آگهی نیافتند - چون این مقدمه بهمع
پادشاه رسید حکم در باب آمدن او بحضور صادر گردید - سال
سیزدهم بحضور آمده بحرف در آمد - و سبب گنگی بعرض
بیان در آورده حضار را بحیرت انداخت - و چون درین سال
پادشاه بکشمیر متوجه شد اردا از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاري هزار سوار برنواخته بتوقف دار السلطنه مامور فرمود
سال بیست و دوم همراه سلطان اردنگ زیب بهادر بصوب

و سواد فارسی نامها آگهی داشت بتعلیم بیگم صاحب مقرر شده سر بارچ کیوان رسانید - پس از فوت ممتاز الزمانی پادشاه از راه قدر دانی صدارت محل بار تفویض فرمود از آنرو که فرزندی نداشت پس از فوت طالبا دو دختر او را بفرزندی برگرفته بود - کلان را بعقد ازدواج عاقل خان و خرد را بقید تزویج ضیاء الدین مخاطب برحمت خان پسر حکیم قطبا برادر حکیم رکنا در آورده بود - سال بیستم در ایامه (که بلده لاهور مقر سلطنت بود) کوچک (که با وی خانم را آنست بسیار بود) بعارضه وضع حمل فوت کرد - خانم چند روز بسوگواری او بخانه خود رفته نشست - پس از آن پادشاه او را در مکانی (که میان محل پادشاهی داشت) از خانه طلب داشته خود بتسلی او متوجه شده در آن مکان تشریف فرمود و بدولت خانه همراه آورد - او بعد از فراغ کارهای حضور بمنزل معهود رفته واصل بحق گردید - پادشاه ده هزار روپیه برای تجهیز و تکفین او از سرکار داده حکم نمود - که جائی بامانت بسپارند - پس از یک سال و کسریه بآباد برده در مقبره (که غربی روضه مهد علیا متصل بچوک جلوخانه بمبلغ سی هزار روپیه از سرکار پادشاهی ترتیب یافته) مدفون گردید - و دنیاه (که حاصلش سی هزار روپیه است) جهت اخراجات آنجا مرحمت شد *

هشتصد سوار قامت قابلیت آراست - و یستر چون خانسامانی
از عزل او بملا علاءالمک تونی مقرر شد او باضافه دویست سوار
و خدمت بخشیکری درم و عرض وقائع صوبجات فرق عزت
برافراخت - سال بیستم با جمعی برای رسانیدن مبلغ بیست
و پنج لک روپیه بغوری نزد شاه بیگ خان تهمانه دار آنجا
دستوری پذیرفت - در همان سال از اصل و اضافه بمنصب
سه هزار سوار و مرحمت علم لوی کامرانی برافراخت
و آخر سال بیست و دوم مطابق سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه
و نه هجری در ایامی (که بلده کابل مطرح الویه ظفر طراز
بود) بمرگ مفاجات بمطابق زندگی در نوردید - از نظام
و سیاق بهره ور بود - صبیحه پرورش کرده سنی خانم (که
رائق و فائق مهمات مشکوی عالی حضرت بود) در حبابه
نکاح داشت *

خانم مذکوره از اولاد اهالی مازندران است - و خواهر
طالب آملی - که در عهد جنت مکنی بخطاب ملک الشعرائی
سوفرازی یافته - پس از فوت شوهر خود نصیرا برادر حکیم
رکذای کاشی بامداد طالع بخدمتکاری ممتاز الزمانی امتیاز
اندوخت - از آنجا (که بشیرا زبانی و ادب شذایی متحلی بود
و از مراسم خانه داری و علم طب باخبر) از سایر خدمتگاران
قدیم گذرانیده بدایه مهرداری رسید - و چون از غام قرأت

هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۳) هزار و پنجاه و چهار هجری
 بدار آخرت خرابید *

ماقل خان عنايت الله

برادر زاده و متبناي افضل خان ملا شكر الله است
 قام پدرش عبدالحق - که در عهد فردوس آشياني بمنصب
 هزاري دريشت سوار رسیده - و باماندخاني ممتاز گردیده
 خط نسخ بسيار خوب ^(۲) مي نوشت - سال پانزدهم در جايزه
 كتابه (که در گنبد ممتاز الزماني نداشت) بعتاي فيل
 سوافرازي يافت - سال شانزدهم رخت از دنيا بربست - خان
 مذکور سال دوازدهم بتفويض خدمت عرض مکرر مباحث اندوخت
 يستر بخطاب مائل خان و تقرر ديواني بيوتات از تغير
 ملتفت خان نامور گشت - سال پانزدهم از اعلی و اضافه
 بمنصب در هزاري پانصد سوار و خدمت مير ساماني
 سر بلند شده پايه عزت برتر نهاد - سال هفدهم چون موسوي
 خان بملک بقا شدافت خدمت عرض وقائع موبجات و رساله
 انعام (که بار متعلق بود) نيز بنامبرده مفروض شد - سال
 هيزدهم باضافه دريشت سوار رايسته افتخار بر افراخت
 و عرض وقائع موبجات از تغير او بملا علاءالماک مقرر گردید
 سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدي

بر می آیند - چون بخانجهان نقل کردم گفت - عجب ازین مرد
که با افعال نکوهیده فخر می کند - و ندامت ندارد - اولادش
رشد می نکرد - میرزا عبد الرسول تعینات دکن بود *

عزیز الله خان

عزیز الله نام - پسر یوسف خان پور حسین خان تکریم
است - که احوال هر دو بزبان خامه و قانع طراز گذشته - نامبرده
از تعیناتیان صوبه کابل بود - و تا آخر عهد جغت مکانی
به منصب دو هزاره سوار فایز گردید - پس از مسند نشینی
فردوس آشیانی ببحالی منصب مزبور افتخار اندوخته سال هفتم
بخطاب عزت خان و عطای علم رایت ناموری برافراخت - سال
یازدهم از اصل و اضافه پدایه دو هزاره سوار و پانصد سوار
تفوق جست - و در همین سال چون به همراهی سعید خان بهادر
بجنگ قزلباش متصل قندهار شتافت و فوج مخالف هزیمت
یافت باضافه پانصدی صد سوار سرشته اعتبار بدست آورد
و از نواحی قندهار با پسران خان جهت تسخیر قلعه بست
بدانصوب رفت - سال دوازدهم بعنایت نقاره بلند آوازه گشته
بدراست قلعه بست و گرشک^(۲) (که مفتوح شده بود) مامور گردید
سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاره سوار
سوار و خطاب عزیز الله خان درجه اعتلا پیمود - سال

معتبر مقرر میگرد - هرکه عقب می ماند سرش بریده می آرد
 پنجاه مغول (که یساول میر توزک بودند) بلباس و سلاح و طره
 و عصاهای مرصع اهتمام می کردند - گویند در مهم رانا سه صد
 سوار زرین پوش مرصع سلاح و دویست پیاده از خدمتکار و جلودار
 و چوبدار بهمین وضع با او می بودند - و بچهره زخمی (سیده)
 بسیار خوش نما بود - و مهابته تمام داشت - در آخر ایام
 یکپاس شب مانده دیوان می کرد - از سفاکی هم دست
 کشیده بود *

شیخ فرید بهکری در ذخیره الخوانین آورده - هنگامی (که
 عبد الله خان را خانجهان لودی نظربند نمود) ده هزار روبیه
 جهمت خرج او مصحوب من فرستاد - بعد الله خان عرض کرد
 که نواب غزا در راه خدا بسیار کردند - چه قدر سر کافران
 بریده باشند - گفت در لک سر خواهد بود - که از آگره تا پتنه
 دو روبه منار کله آنها ست ^(۲) - گفتم البته درین مردم مسلمانی
 بے گناهی هم خواهد بود - بر آشفته گفت پنج لک از زن و مرد
 اسیر کرده فروخته ام - همه مسلمان شدند - بتوالد و تناسل آنها
 تا قیامت کردها میشود - پیغمبر خدا بخانه نداف میرفت
 و معجزات می نمود تا مسلمان میشد - من یک مرتبه پنج لک آدم
 مسلمان کرده باشم - اگر عدالت هم شود اهل اسلام بیشتر

قدر بود - و این حرکت معمول بر آسافل و فراغت دوستی
 قهر روز جنگ شده بعزل قبول اسلام آباد مورد عتاب گشت - و در
 سال شانزدهم از تغیر سید شجاعت خان بصاحب صوبگی آله آباد
 مقرر گردید - و پس از چند سال اعلی حضرت او را از منصب
 یاز داشته لک روپیه بطریق مساعد قرار یافت - و در همان ایام
 مجددا بر سر عنایت شده بمنصب سابق مباحی فرمود
 عمرش قریب به هفتاد رسیده بود - که هفدهم شوال سال هیزدهم
 سنه { ۱۰۵۴ } یک هزار و پنجاه و چهار در گذشت *

باسفاجی و ظلمه که داشت مردم دعوی مشاهده خوارق از
 می کردند - و ندور و فتوح می گذرانیدند - پنجاه سال در امارت
 گذرانید - مکرر از منصب افتاد - و باز بهمان شوکت و دولت
 دیده میشد - نوکری او ایمانی داشت - در حیات او اکثر
 ملازمانش پنجاه هزاری و چهار هزاری شدند - گویند سپاه
 بیش قرار نگاه می داشت - اما در سال جز دو سه ماه
 طلب نمی یافتند - اگرچه نسبت بجاهای دیگر آن سه ماه
 طایب یکساله بود - و که قدرت نداشت که خود عرض احوال
 خود نماید - بدیوان و بخشی بگویند - اگر آنها در عرض توقف
 میکردند صفای ریش می بخشید - و ضایطه او در یورش و سوار
 چنان بود که در یکروز شصت هفتاد کوه می نورید - چند اونی

گونه آن ناحیه جان بهپردند - فیروز جنگ هر هر دو بریده
روانه حضور ساخت *

چون سال دهم راجه پرتاب اُجینیه [که بمنصب هزار
و پانصدی هزار سوار سرافرازی یافته بحکومت سرزمین خود
(که از دیوباز آزادی او بود) دستوری گرفته] از فتنه سرشتی
سراز انقیاد پیچیده براه ادبار شتافت عبد الله خان حسب
فرمان از بهار بمالش آن بد کردار (ر آورد - نخست حصار
بهوچنور را (که حاکم نشین آندیار است - و پرتاب دران متحصن
بود) محاصره نمود - او بعد زن و خورد پی در پی هراسان
شده بعجز گرائید - و انگي بر بسته دست زن خود گرفته
بوساطت یکی از خواجه سربانان فیروز جنگ حاضر شد - خان
اورا بازنش مقید ساخته بحضور نوشت - حکم رسید که آن
مخدول را بیاسا رسانیده زن اورا با اموالش خود متصرف شود
فیروز جنگ لخته از غنائم بگنداوران وا گذاشته زنش را مسلمان
ساخت - و بنگلج نبیره خود در آورد - و در سال سیزدهم بمالش
پرتیراج پسر چهار سنگه و چنپت بنديله (که در نواح
اوندچه سر بشورش برداشته بودند) تعیین شد - اگرچه بسعی
باقی خان (که عبد الله خان اورا فرستاده بود) پرتیراج اسیر
گردید لیکن چنپت (که محرک سلسله فساد بود) بتکنگ پا جان

چون عبدالله خان مرخص شده بتعلقه روانه گشت چهار
 بندیله باز بغی و زید - بر طبق حکم از راه برگشته بمالش
 او پرداخت - خاندوران از مالوه رسید خانبهان باره نیز
 پیوسته چون یک گروهی ارندچه معسکر ساختند آن تیره بخت
 اندیشه ناک گشته با اهل و عیال و لخته از سرخ و سفید
 از حصار برآمده بصوب قلعه دهامونی (که پدر او بکمال
 استحکام بنا نموده) ره نوردن فرار گشت - عساکر پادشاهی پس از
 برکشان ارندچه بتعاقب او سه گروهی دهامونی رسیده
 آگهی یافتند - که او با اسباب و خواسته بقلعه چورا گده
 شتافته انتظار نوشته زمیندار دیوگده دارد - اگر بملک خود
 راه دهد بدکن بدرزند - آواج پادشاهی دهامونی برگرفته
 سین خانبهان بجبهت تنسیق ولایت مفتوحه توقف گردید
 و عبدالله خان بهراولی خاندوران بهادر بدان سمت راهی گردید
 چهار (۲) از راه لانجی (که داخل ملک زمیندار دیوگده است)
 گریخت - عبدالله خان هر روز ده کروه گوندی و گله
 بیست کروه (که قریب مضاعف کروه رسمی ست) می پیمون
 در سرحد چاندا بار رسیده دستبرد نمایان نمود - آن مدبر
 راه گلگنده گرفت - پس از ده نوردی بسیار یار پیوست
 آن پدر و پسر از خوف جان بجنکلی در شده بدست طایفه

ج چهار سنگه بود) (سیده بچستی و چیره دستی مفتوح
 ساخت - و چون اعلیٰ حضرت بعزم استیصال خانجهان لودی
 ببرهانپور طرح اقامت انداخت عبد الله خان از کالپی محال
 تیول خود بدکن رفته بهمداری فوج (که بهرعی شایسته خان
 تعیین شده بود) دستوری یافت - و بنابر دهم (که بر شکم
 بهم رسانیده بود) پس از بهی بحضور رسیده بگوشمال دریا خان
 روهله (که در نواح چالیس گانو شورش افزا بود) نامزد گردید
 و حکم شد که در خاندیس متوقف بوده هر طرف (که خانجهان
 و دریا خان از دولت آباد راهی شوند) بلا اهمال و توقف
 بتعاقب پردازد *

چون در سال چهارم خانجهان باتفاق دریا خان از دولت آباد
 براه خاندیس اداره مالوه گشت اُر پاشنه کوب شتافته هیچ جا
 مجال درنگ نداد - تا در کنار سندهیه خانجهان پای نبات
 افشوده کشته گردید - در جلدوی این کار سترگ بمنصب ششزاری
 شش هزار سوار و خطاب فیروز جنگ مقتدر و مهابی گشت
 در سال پنجم بصوبه داری بهار مامور گردید - عبد الله خان
 تنبیه زمیندار رتن پور پیشنهاد همت ساخته بدان سر زمین
 در آمد - بابو لچه می زمیندار آنجا خایف شده بوساطت راجه
 امر سنگه مرزبان باندهو زینهارای گشته سال هشتم با پیشکشی
 همراة خان مذکور سعادت آستانبوس پادشاهی اندوخت

خوانین اوزبکيه باين خاندان بمرتبه کمال است - عبد الله خان والى آنجا حلقه ارادت خواجه کلان در گوش عقیدت داشت - در عهد جنّت مکانی از قبل امام قلی خان والى توران برسم سفارت آمده باقسام اعزاز سرافراز گشت ، و بغایت نشستن پهلوی تخت از جمیع اعیان و اشراف ایران و توران و هندوستان امتیاز عظیم یافت - در بدر جلوس اعلیٰ حضرت از لاهور باگرو آمده زیاده بر سابق باکرام و احترام اختصاص گرفت [چون عبد الله خان را بسلسله نقشبندیه قرابت بود رقم عفو بر جرائم او کشیده از زندان رستگاری یافت - و بمنصب والای پنج هزار سوار و عیانت علم و تقاضا بر نواخته سرکار قنوج به تیول او مرحمت شد *

چون در همین سال اول چهار سنگه بدیله از حضور فرار نموده بموطن خود اوندچهم شتافت فوجی به سرکردگی مهابت خان از حضور تعین گشت - خانجهان لودی از مالوه و عبد الله خان از جاگیر خود با امرای اطراف و جوانب بملک او در آمده دست جلالت بر کشوند - چون کار بران نابکار به تنگی گزیدن مهابت خان متوسل گشته عازم آستانبوس شد - عبد الله خان با بهادر خان و جمعی دیگر امرا (که نه هزار سوار بود) بقلعه ابرج شازده گروهی اوندچهم (که مشرق رویه آن ملک و در تصرف

شاهزاده بحال خود مشاهده کرده ازان همه عنايت چشم پوشيده
مغارت و رزید - و بملک عنبر نوشمت - چون او فراخور توقعش
نپرداخت بوسیله خانجهان در سلک بندهای پادشاهی انتظام
گرفت - گویند چون ببهانپور رسید خانجهان تا باغ زین آباد
استقبال کرده باعزاز و احترام آردن - او بلايه و چاپلوسی
زده فرجی پوش مثل درویشان اوزبک محاسن تا بذاف رسیده
به سلاح یک گهری شب مانده در دیوان خانه خانجهان آمده
می نشست - چون خانجهان حسب الحکم بجنیر راهی شد
همراهی گزیده بملک عنبر نوشمت - که اگر درین وقت بر سر
خانجهان میریزی قابوسست - اتفاقا خط را گرفتند - خانجهان
بدست او داد - اقرار کرد - بر طبق فرمان در قلعه آسیر زندانی
گشت - اکرام خان فتحپوری قلعه دار آنجا بدسلوکیها نمود
و بدحریک مهابت خان در ایام استیلاي او مکرر احکام رسید که
او را کور نمایند - خانجهان مجبور نشد - در جواب نوشمت که
بقول من آمده - بحضور می آرم *

چون سزیر خلافت بجلوس صاحبقران ثانی مزین گردید
بالتماس سلاله سلسله نقشبندیه عبد الرحیم خواجه که خلف
خواجه کلان خواجه جویبازی ست [که بسی واسطه بهید علی
عریض بن امام همام جعفر صادق (علیه السلام) میرسد
و از اجله سادات و اعز اکابر توران بود - اخلاص و اعتقاد

بتجریک ارداب نفاق خواجه ابوالحسن بهرادرلی عبد الله خان
 تعیین شد) بمجرّد تلاقی فریقین عبد الله خان جلوزیز بلشکر
 شاهزاده پیوست - قضا را دران وقت تیر تغنگ از شست
 غیب بمقتل راجه بکرماجیت رسید - هر دو فوج از تزک افتاده
 بجای خود رفته قرار گرفتند - چون حکومت گجرات بر راجه
 تعلق داشت درین هنگام شاهزاده بعبد الله خان تفویض فرمود
 او وفا نام خواجه سرائی را با معدوس به نیابت آنجا تعیین
 کرد - میرزا صفی سیف خان دولتخواهی پادشاه با خود مصمم
 ساخته باتفاق متعینه آنصوبه آن خواجه سرا را دستگیر نموده
 شهر را متصرف شد - عبد الله خان در ماند و از شاهزاده
 رخصت گرفته و ملتفت کرمک نگشته گرم و گیرا بدان طرف
 شتافت - چون فیما بین عرصه مبارزت آراسته گشت شکست
 بر عبد الله خان افتاد - ناچار پیروده آمده به بندر سورت
 رفت - و جمعی فراهم آورده در برهانپور بشاهزاده خود را رسانید
 پس ازان در ایام هرج و مرج همه جا هراول شاهي بود *

چون سال بیستم شاهزاده از بنگاله مغادرت بدکن نمود
 و یاقوت خان حبشی و غیره ملازمان نظام شاهیه را همراه
 گرفته بر سر برهانپور آمد عبد الله خان عهد کرد - که هرگاه
 بران یلده استیلا یابد قتل عام نماید - چون شاهزاده بے نیل
 مقصود از گرد برهانپور برخاست عبد الله خان بے التفاتی

لایق نبود بگیریزید - گریز جنگ خطاب. شماسست - و چون در سال یازدهم عابد خان پسر خواجه نظام الدین احمد بخشی را (که واقعه نگار احمد آباد بود) بنابر تحریر واقعی پیاده از خانه طلب داشته انواع اهانت رسانید دیانت خان از حضور تعیین شده که عبد الله خان را پا پیاده بحضور بیارد - او پیش از وصول همان طور روانه گشته باستشفاع شاهزاده سلطان خرم صفح^(۲) جرائم گردید - و چون مرتبه^(۲) ثانی شاهزاده ولی عهد شاهجهان بدکن (خصت یافت عبد الله خان بهمرای موکب شاهي مامور گشته به (خصت از دکن به قبول خود شناسست - ازین جهت بعزل جاگیر معاتب ساخته اعتماد رای بهزادلی تعیین شد - که او را بخدمت شاهزاده رساند - و چون شاهزاده بجبهت مهم قندهار از دکن طلب حضور گردیده بانقضای موسم برشکل در ماند و اقامت گزید و مزاج پادشاهی بنابر درائی برانگیخته اهل^(۳) عناد از چنین پهره منحرف شده کار بقتال و جدال انجامید عبد الله خان از محال جاگیر آمده در لاهور ملازمت پادشاهی نمود - چون شاهزاده از مقابل پدر والا قدر کناره گزیده فوج بسرکردگی راجه بکرماجیم در برابر لشکر پادشاهی گذاشت (که اگر جمعی بتعاقب نامزد شوند تواند روی آنها نگاهداشت - چنانچه

(۲) نسخه [ب ج] صفح جرائم خرد کرد (۳) نسخه [ج] اهل فساد *

از غایت غرور و نخوت (بے آنکه از قوچ دوم خبر بگیرد)
 بمملک غنیم درآمد - مملکت غنیم (که از توهم عظیم داشت)
 مردم چیده خود را باستقبال او فرستاد - تا هر روز بر دور
 لشکوش برگی گری میکردند - و شب تا سحر بان میزدند
 هر چند بدولت آباد نزدیک تر میشد انبوهی مخالف بیشتر
 می گشت - چون بهوالت دولت آباد رسید اثر از قوچ دوم
 ظاهر نگردید - صلاح در مراجعت دیده از راه بکلانه باحمد آباد
 برگشت - درین راه غنیم پیچیده می آمد - و هر روز آرزوی
 می نمود - علی مردان بهادر عاز فرار بر خون نپستیده مردانه
 ببردن آرا گشته دستگیر شد - آنچه شهرت دارد (که ملک غنیم
 بخانخانان در ساختن - و از خانجهان را بطلائف الحیل
 متوقف کرد) امل ندارد - چه درانوقت خانخانان از دکن
 بحضور رسیده بود - خانجهان در برار این خبر موحسن شنیده
 عود کرده در عاهد آباد بخدومت شاهزاده پرویز ریوسنت *
 گویند جنت مکانی تصویر عبد الله خان و دیگر امرا
 همراهی از کشیده طلبید - و تصویر هر کدام را بدست
 گرفته چیزی می فرمود - تصویر او را مخاطب ساخت
 که امروز در حسرت و نوب شما هیچ کس نمی رسد
 باین شکل و شمائل و قرب و مرتبه و خزانه و جمعیت

(۲)

اصالت و شجاعت از سیمای حال او دریافته بمنصب هزاره
و خطاب صفدر خانی برنواخت - و برادرانش خواجه یادگار
و خواجه برخوردار بمناسب مقام فرق عزت برافراختند
و پس از سرپر آرائی صاحب طبل و عام گشت *

چون مهم رانا از مهابت خان چنانچه باید متمشی نشد
او در سال چهارم بهر داری آن عساکر نامزد گردید - دران مهم
بتحصیل نام آوری علم شهرت افراخت - مهرپور را (که
پناه جای رانا امروهنکه بود) تاخته فیل عالم گمان (که
مثالش دیگر نشان نمی دادند) بدست آورد - و در
کونپامیر تمانه نشاند - بیرم دیو سولنگه را (که از راجپوتان
عیمده بود) بنهیب و غارت داد - سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار
و نینست هجری بصوبه داری گجرات اختصاص گرفت - و فوج
کوهکبی از حضور نیز باو تعیین شد - بقرار آنکه با لشکر
گجرات از راه ناسک و ترینک بدکن برآید - و خانجهان
با راجه مانسنکه و امیر الامرا و میرزا (ستم) از راه بواز
و هرود فوج از یکدیگر خبر گرفته بروز معین غنیم را (میان گیرند
انگلیکه استیصال واقعی معاهیر صورت پذیرد *

عبد الله خان با ده هزار سوار مستعد خوش اسبه آراسته

(۲) نسخه [ج] از ناصیه حال او (۳) در [بعضی جا] کونهلیر - و در
[بعضی نسخه] اکبرنامه [کونهلیر]

و چندی بحراست قلات معین بود - سال سیزدهم از تغیر
 خانه زاد خان حارس غزنین نیز گردید - و بغابر عروض مرض
 چون ضعف و ناتوانی او روز بروز می افزود معزول شد
 و سال چهاردهم مطابق سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه هجری
 پا به عالم عقبی کشید *

• هجدهم خان فیروز جنگ *

خواجه عبدالله نام - از اولاد خواجه عبید الله ناصر الدین
 اصرار اسم (قدس سره) و خواهرزاده خواجه حسن
 نقشبندی - آواخر عهد عرش آشیانی از ولایت بهندوستان
 آمده روزی چند با شیر خواجه در دکن بهربود - و هرجا
 کار و تردد پیش آمده جوهر شمشیر زنی و راد مردی
 نمایان ساخته پستر از خواجه جدائی گزیده در لاهور
 شاهزاده سلطان سلیم پیوسته داخل احدیها گردیده یحیی
 خدمات ترقی کرد - در ایامی (که شاهزاده در آله آباد
 (۲) از خود سری و خود رائی شروع بتقسیم مناصب و خطاب
 و تناخواه تیول و جاگیر بملازمان نمود) او بمنصب هزار
 و پانصدی و خطاب خانی امتیاز یافت - لیکن چون با شریف
 خان (که مختار سرکار شاهزاده بود) نقش او خوب نداشت سال
 چهل و هشتم بعثت خلافت روی امید نهاد - پادشاه جوهر

سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجری در بهار برحمت
حق پینوست *

* عرض خان قاتشال *

مخوض بیگت نام - از تعینانیان صوبه کابل بود - چون سال
دوم جلوس فردوس آشیانی تهمانه مضاک مضاف کابل از
دست اوزبکان استخلاص یافت او بمنصب هزاری شش صد
سوار و تهمانه داری آنجا سرفراز گردید - و سال ششم باضافه
دو صد سوار کام دل برگرفت - و سال هفتم از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار چهره مباهات برافروخت
و سال دهم باضافه دویست سوار و سال یازدهم بغزنی سه صد
سوار کامیاب گشت - و در هفتم (که علی مردان خان سپردن
قلعه تذهار باولیای دولت قرار داد) او (که از سابق
در غزنین منتظر بود) باشاره سعید بخان نظام کابل با یک هزار
سوار روانه آنصوبه شده بقلعه مزبور درآمد - و در جنگی
(که سعید خان را با سیاوش و فوج قزلباش دست داد)
مصدر تودن شده بعزایت خلعت و خنجر مرصع و از اصل
و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و عطای
نقاره و اسب و فیل فرق عزت باسمان رسانید - و همراه راجه
جگمت سنگه بتمسخر قاعه زمین داور شتافته در گرفتن قلعه
ساربان و محاصره زمین داور نیکو خدمتیا بتقدیم رسانید

برگیان عنبر برداشته بودند - هرچند جراح برای معالجه
 بر گماشتند اما بعد دو روز مطابق سنه (۱۰۲۱) هزار و بیست
 و یک هجری چراغ هستیش خاموش گردید - این حرف از
 زبان زد است - شخصی بتقریب گفت که فتح آسمانی سم
 بهادر جواب داد - الحق فتح آسمانی سم - اما میدان
 از ما سم - کرم الله پهرش در عهد فردوس آشیانی بمنصب
 (۲) هزار و سوار رسیده چند قلعدار اودگیر مضاف دکن
 بود - سال بیست و یکم در گذشت *

* عزت خان خواجه بابا *

ظاهراً از قرابتیان عبد الله خان فیروز جنگ است - در
 عهد جهانگیری بمنصب هزار و هفتصد سوار رسیده - و پس
 از سریز آرائی فردوس آشیانی همراه یمین الدوله از لاهور آمده
 بملازمه و بحالی منصب سابق رایت امتیاز بر افراخت
 و سال سیوم بهایه هزار و پانصدی هزار سوار مرتقی گشته
 همراه عبد الله خان بهادر (که بتعاقب خانجهان لودی
 بعد فراز او از دکن بجانب مالوه تعیین گردیده) دستوری
 پذیرفت - و سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار
 هزار سوار و خطاب عزت خان و عنایت علم و فیل و تقویض
 فوجداری بهکر سرمایه شاد کامی اندوخت - و سال ششم مطابق

سپاه تلنگانه بوی ناعزد شد - سال چهل و ششم از کار طلبی
 بیداری شیر خواجه نزدیک باتهری رسید - درین ضمن
 شکست بهادر خان گیلانی (که او را با اندک مردم در تلنگانه
 گذاشته بود) شنیده بدان سو برگردید - و با مردم مخالف
 در چار شده هر چند بیشتر از همراهان پهلوی کردند
 از پای ثبات انشوده داد مردانگی داد - و بدست مخالفان
 گرفتار آمد - و در همین سال چون شیخ ابوالفضل باقتضای
 مصاحبت مکی با سران دکن در آشتی زد از باین تقرب
 رعائی یافته به سرداران پادشاهی ملحق گشت - سال چهل
 و هفتم در جنگی (که بسرداری شاعنواز خان میرزا ایرج با ملک
 عنبر واقع شد - و فتح عظیم نصیب اولیای دولت گردید)
 سرداری جرانغار بار تعلق داشت - سال هفتم جهانگیری
 همراه عبدالله خان فیروز جنگ تعین گردید - حکم مدور
 یافته بود که اینها با لشکر گجرات از راه ناسک بدکن
 در آیند - و از فوج دوم (که بسرداری خانجهان لودی
 تعین شده) خبر گیران بوده باتفاق در کار پادشاهی بذل
 جهد نمایند - چون عبد الله خان بنابر خود سری بملک غنیم
 در آمد و پس از آنکه اثری از فوج دیگر ندید گجرات رویه
 برگشت از قرار برگشتن خود داده با فوج غنیم (که دنبال
 گرفته می آمد) مبارزت نمود - و زخمها برداشته اسیر گردید

دوله زهی را بر سر آن قلعه فرستاد . در زمان عرب انکاشته مانع
 نشدند . مردم زمیندار اندوختها برگرفتند . و در بازگشت
 او در کعبه بگذرد . رسید مردم را متفرق گردانید . دوله زهی
 (که عقب مانده بود) ملحق شده از او بر شکست . عرب
 با درکس بجانبه افتاده بود . نومی در پی او رفته نزار آن
 بد سوخت را با تمام رسانید . این مقدمه در سال سی و نهم
مطابق سنه (۹۹۳) فرستاد و چون چهار شهری را داده
سایح ابراهیمش در اکبرنامه می نویسد که پادشاه از آن سه روز
عرب نامی را بر شکار در آب بهت فرستاد . پادشاه (که
در آن روز در آنجهت بود) ^(۲) بر زبان آورد . که بد

تبریز آراست - بعد زد و خورد عرب غبار آلود وادی فرار شد
 و پس ازان (که شهباز خان از بارگاه سلطنت بآن دیار
 مرخص گردید - و در تعلقه دلپیت انجینه رسیده بعد تادیمپ او
 سعادت علی خان را در قلعه کنت^(۲) از مضافات رهناس
 جهت پاسپانی گذاشت) عرب باتفاق دلپیت قابو یافته بر قلعه
 مذکور دوید - و شگرف آویزش (و داد - سعادت علی خان
 بشایستگی کشته شد - عرب از بد نهادی قدری خون او بیاشامید
 و کخته بر پیشانی مالید - پستر همراهی معصوم خان فرنخودی
 گزید - و در دو جنگ (که با شهباز خان صورت گرفت) شریک او
 بود - پس از شکست یافتن او جدائی اختیار کرده در حدود
 سنبل گرد فتنه بلند کرد - ازانجا (که جاگیرداران آن نواح یکجا
 شده هنگامه نبرد آراستند) او عرصه پیمای وادی هزیمت
 گردید - پستر بهار رویه شتافته با فوجی (که خان اعظم کوکه
 روانه نموده بود) ستیز آرا گشته راه گریز سپرد - و بجانب
 چونپور گام شتاب برداشت - چون گوردن پور (راجه تودرمیل
 فرمان پادشاه جهت سزا دادن او روانه شده بود آن خسران زده
 در تنگنای جبال در شد - پستر در کوهستان بهرایج بنگاه ساخته
 قلعه بنیاد کرد - و پناه گاه وقت برگشتن از غارت ساخت
 روزی بهمان کار شتافته بود - کهرک رای بومی پور خود

به نیمستی سرا شتافت - شیر زاد پسرش در عهد جهانگیری
بمذنب پانصدی دویست سوار سوارازی داشت *

* عرب بهادر *

در عهد عرش آشیانی از متعینان دیار شرقی بود - و بتقدیم
مراسم نیکو خدمتی نامه بمردانگی بر آورد - برگزیده سواران
صوبه بهار در جاگیر داشت - چون امرای آن صوبه رایت
بغی بر افراشتند او نیز خاک بے حقیقتی بر فرق خود
بیخته آثار طغیان ظاهر نمود - سال بیست و پنجم (که مظفر
خان حاکم بنگاله اموال خانجهان حسین قلی را روانه بازار
خلافت نمود - و بسیاری از بازارگان و سپاهی همراه آن
بودند) بعد رسیدن صوبه بهار محب علی خان حبش خان
نامی را با فوجی از همراهیان خود بنابر حزم اندوزی
بدرقه ساخت - عرب عربده جوی بدنبال آن قافله گام فزای
برزد - چون از گذر چوسا گذشته بودند فیله چند که عقب
مانده بود بدست آورد - پستری بر سر رای پرکرم دیوان
صوبه مذکور (که در حوالی خطه بکسر باجتماع سپاه آنولایت
تکاپو داشت - و دره بر ساحل دریای گنگ پرستش
معهوده می پرداخت) ناگهانی ریخت - او گرم پیکار شده
حسب تقدیر زخمی بر زمین افتاده زرز دوم فوت نمود
محب عالی خان ازین آگهی بآن بدسروشت رسیده هفتادم

مظفر حسین میرزا را مردم قطب الدین خان مقید از دکن
به پیشگاه خلافت می بردند (او بنابر مزید احتیاط با برخی
سپاه مالوه چستی بکار برده پیوست - و بحضور رسانید - سال
بیست و پنجم همراه اسمعیل قلی خان بنابر تنبیه نیابت خان
عرب مامور گشته بتقدیم مراسم جانفشانی علم اعتبار افراشت
سال بیست و ششم بتهمت خون ریزی فتح دوهست پور
علی دوست باریگی بهایه عتاب در آمده پس از چندے مطرح
انظار توجه پادشاهی گردید - در ایغار کابل باشایقی جرائغار
بدو تعلق گرفت - سال بیست و هفتم (که عرش آشیانی
توجه بشرتی دیار فرمود) چون نزدیک کالپی (که باقطاع
عبد المطلب خان مقرر بود) مورد لشکر شد باستدعای خان
منزبور منزل او را بهایه اقبال آراستگی بخشید - سال سیم در
کومکینان خان اعظم کوکه بدیار جنوبی کمر خدمت بهست
و سال سی و دوم با جمعی کثیر بسزا دادن جلالت تاریکی مقرر شده
همایه مباحات اندوخت - روزی (که جلالت تاریکی بر مردم
چندالی جنگ انداخت) اگرچه عبد المطلب خان سوار نشد
اما امرای دیگر پیهم شتافته هنگامه مخالف را درهم شکستند
سرکرده آن گروه شقاوت پوره بسپارے را بکشتن داده راه
ادبار سپرد - عبد المطلب خان از وفور فکر و کثرت اوهام
سودائی شده ناچار بحضور رسید - تا آنکه وقت موعود

در سال یازدهم لشکر شایسته سرانجام نموده بر سر او رفت
نزدیک بود که عبد الله خان دستگیر گردد - بهزار کلفت
و مشقت خود را بعلي قلي خان خان زمان و سکندر خان اوزبک
پرسانید - و در انجا یاجل طبعی در گذشت *

* عهد المطلب خان *

پسر شاه بداغ خان - از امرای دو هزار و پانصد
اکبری ست - ابتدا همراه میرزا شرف الدین حسین بتسخیر
میرتیه تعیین گردیده مصدر تردد شد - پستتر از ملتزمان رکاب
نقیض انتساب بود - سال دهم همراه میر معز الملک بمالش
سکندر خان اوزبک و بهادر خان شیبدانی دستوری یافت - چون
خروج پادشاهی هزیمت یافته پراکنده شد او نیز راه خویش
گرفت - پس ازان باتفاق محمد قلی خان برلاس بر سر سکندر
خان (که در اوده مصدر حرکات ناشایسته بود) رخصت
پذیرفته - بعد آن مدت در تیول خود که در صوبه مالوه داشت
گذرانید - چون سال هفدهم امرای مالوه بکرمک خان اعظم کوکه
تجاوز شدند او نیز بگجرات شتافته در جنگ محمد حسین
میرزا چپقلشهای مردانه بتقدیم رسانیده چهره ناموری ابروخت
و حسب الحکم همراه خان اعظم کوکه هنگامی (که پادشاه متصرف
قلعه سورت داشت) بدولت آستان یوش مورد نوازش گشته
بر رخصت بجاگیر کام دل برگرفت - سال بیست و سیوم (که

گشت - عرش آشیانی جمع را بسرکردگی قاسم خان
نیشاپوری بدعاقب تعیین نمود - و زمینداران آن ناحیه از روی
دولتخواهی نیز خمیه لشکر گشته نزدیک گردید چنانچنین
بر اندوی عبد الله خان ریختند - او سراسیمه شده زنان خود را
بصحرا بر تافت - و پسر خود را همراه گرفته از میان بیرون رفت
امرا تمامی بنه و بار خصوصا حرمها و فیلان او را گرد آورده
دران منزل توقف نمودند - پادشاه از آبی گذشته بآن سرزمین
در آمد - و شکر الهی بجا آورده با غنائم فراوان مراجعت نمود
عبد الله خان (که نیم جان ازان مهلکه بیرون برده) خود را
بهرحد گجرات انداخت - و بچنگیز خان (که درانوا در گجرات
سر بیزگی برداشته بود) پیوست - عرش آشیانی حکیم
عین الملک را نزد چنگیز خان کسایل نمود - تا آن مدبر
مذکور را بحضور فرستد - یا ازان ملک اداره سازد - او عرض
داشت که از فرمان پذیری گزیر ندارم - اگر درین مرتبه
گناه او را بخشیده نوازش فرمایند او را بدرگاه عالی می فرستم
و اگر این التماس پاینده قبول نیابد ناگزیر ازین ولایت بدر
خواهم کرد - و چون این پیغام سمت تکرار یافت چنگیز خان
او را از پیش خود راند - و او باز بمالوه آمده سر
بشورش برداشت - شهاب الدین احمد خان (که پیشتر ازان
بسرانجام ولایت مالوه از پیشگاه خلافت نامزد شده بود)

گفته اینها را از سر خود واکرد - و خود با بنده و بار و براه
 گریز آورد - عرش آشیانی عدنان توجه از صوب مندو مصروف
 نموده جمع از امرا را بزم منقلا پیشتر روانه کرد - تا گرم
 شنانته صر راه بگیرند - و خود نیز در ایلغار شتابزده تر گشت
 و چون فوج منقلا بدو پیوست عبد الله خان بگمان آنکه در چنین
 وقت (که از راه دور ایلغار کرده اند) مردم کم رسیده باشند
 برگشته بجنگ در آمد - و چون نایره بیکار اشتعال پذیرفت و کار
 بجائے رسید که تیر مخالف از بالای سر پادشاه می گذشت
 بالهام غیبی اشارت نمود که نقره فتح بلند آوازه سازند - و بمنعم
 خان خانانان فرمود که دیگر جای توقف نیست - بر سر خنیم
 باید تاخمت - خانخانان عرض کرد که خوب است - اما جای
 یکد تازی نیست - مجموع ملازمان فدائی یکجا شده می تازیم
 عرش آشیانی خشم آلود در مقام تاخمت شد - اعتماد خان
 از فرط اخلاص جاوگرفت - پادشاه برو اعتراضی شده پیشتر
 توجه فرمود - چون تائید الهی قرین حال و اطمینان می باشد
 خنیم را از شکوه پادشاهی پای از جا و دل از دست رفته
 با آنکه عبد الله خان زیاده بر هزار سوار داشت و با عرش آشیانی
 از سه صد کس زیاده نبوده مردم معتبر خود را بقتل داده
 از معرکه رو پرتافت - و براه آبی موغان ^(۲) گجرات سو روانه

ازان (که خاطر از شوق شکار و پرداخت) جریده بصوب مژدو
 (که مقر آن خود سر بود) متوجه شد - چون از امتداد
 برق و باران و اشتداد خلابها و سیلابها و وفور گل ولای لزج و کثرت
 گور مغاک (که در زمین مالوه می باشد) کار بر هردان
 دشوار شده اسپان چون اسپان آبی شنا کرده می آمدند و شتران
 چون جهازهای عمان طوفان نوردی می کردند و در طی
 این راه از کثرت وحل و خلاب جانوران را پای تا سینه
 فرو میرفت و اکثر بار بردار اردو بر جا ماند از گامزن
 ایام قرار یافت - چه غرض از ارتکاب این یورش تعب ناک
 آن بود که عبد الله خان (که در چنین وقت گمان نداشته
 که لشکر بمالوه که متعصر العبور است در آید) بغتة
 بر سرش باید شتافت - و اشرف خان و اعتماد خان را بیشتر
 فرستاد - که تا ادر از اعمال ناشایسته که متوهم و خائف است
 نوید عنایت پادشاهی داده بملازم آدرند - و نگذارند
 که آواره صحرای بیدولتی شود - و خود عرش آشیانی بیست
 و پنج کره مالوه (که از چهل کره معمول دهلې زیاده
 صافست دارد) در چنین آب و گل بیک منزل راه سپرده
 بکندون سارنگپور رسید - و چون بقصبه دهان درون نمود از
 فرستاده بظهور پیوست که هر چند اینها گرم نفسی کردند
 بیاطن سوسه نیاک او در نگرفت - بعضی ملتتمسات واهی

ادهم خان بود و بطرز آن ملک آشفنا گشته در سال هفتم (که
 پیر محمد خان شیروانی حاکم آنجا در آب نوبده فرو رفت)
 و باز بهادر بدعوی ارث بران دیار دست تصرف یافت
 عرش آشیانی عبد الله خان را بدایه والای پنج هزاره بر آورده
 بمالش آن متغلب و ضبط و ربط آن ولایت تعیین فرمود
 و جمیع امور سیاست و دار و گیر آنجا من حیث الاستقلال
 برای او مفروض شد - و چون عبد الله خان بسامان شایسته
 زوی عزیمت بتسخیر مالوه نهاد باز بهادر تاب مقاومت
 از حوصله خود بیرون یافته بگریزگاه عافیت شتافت - و آن
 ولایت بتازگی در قبضه تصرف درآمد - عبد الله خان بشهر
 ملدو (که پای تخت سلاطین مالوه بود) بر رساد حکومت
 متکین گشت - و بلاد و قصبات آن مملکت فراخور رتبه
 و حالت با امر تقسیم نمود *

و چون نشه پرورد ریاست کم حوصلگان اخلاص را زود
 ببد مهستی و بیراهه روی می آرد در اندک زمانه عبد الله
 خان کلاه نخوت کج نهاده خواست سر بشورش بردارد
 عرش آشیانی در سال نهم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک
 در عین موسم برشکال بتقریب شکار فیل بجانب نورد و سبوری
 (که دران هنگام بیشه های فیل داشته) نهضت فرمود - و پس

* حرف العین *

* های قلی خان اندرابی *

از پیش آوردهای جنت آشیانی ست - سآل (که آن پادشاه
 سخفان غیر واقع از مردم نسبت به بیروم خان شنیده از کابل
 عازم قندهار گردید) حکومت کابل بوی مفروض نموده در انجا^(۲)
 گذاشت - پس ازان در ظل عاطفت سلطانی بمماکت هذد آمد
 در ابتدای عهد عرش آشیانی باتفاق علی قلی خان زمان
 بهمهم هیمو بقال و یستر همراه خواجه خضر خان بدفع اسکندر
 سور تعین شده آخر سال پنجم همراه شمس الدین محمد
 خان ائکه بمقابله بیروم خان شتامت - پس ازان احوالش
 بنظر نیامد *

* عید الله خان اوزبک *

از امرای جنت آشیانی ست - در سلک جان سپاران
 بزرگ منش انصوک داشت - در عهد عرش آشیانی بعد
 فتح هیمو بخطاب شجاعت خانی اختصاص یافته به تیولداری
 سواکاز کاپی مامور گردید - و چون در تسخیر مالوه کومک

نموده بملخص موهوم ساخته - در معني بندي و سخن منجي

استاد است - و صاحب مثنوي و ديوان - ازوست * پيم *

* در سبکباري سم آسایش *

* سايه خوابيده قطع راه کند *

مصور ساختم - خود نیز شعر را بکمال رسانیده - از دست * بیت *

* بتیغ بے نیازی تا توانی قطع هستی کن *

* فلک تا افکند از پا ترا خود پیشدستی کن *

ر - - - انم بنم مکه بانو همشیره کلان ممتاز محل زوجة

سیف خان در عقد ازدواج داشت - از بطن اوست میرزا

محمد طاهر آشنا تخلص - که در زمان اعلیٰ حضرت بمنصب

هزار و پانصدی سر برافراخته بخطاب عزایت خان امتیاز

یافت - و بداروغیهای حضور (که جز بخانه زادان معتبر نهد)

بامور میشد - در اواخر آن عهد بداروغی کتاب خانه

فایز گشته - گردید اعلیٰ حضرت جهت ملاحظه اوضاع و اطوار

همرد مجذوب (که عریان می بود) فرستاد - او آمده این

بیت خواند

* بیت *

* بر سر آمد برهنه کرامات تهمت است *

* کشفی که ظاهر است از کشف عورت است *

چون پسر آن پدر بود که بمزاج روزگار آشنائی نداشت در خطه

کشمیر گوشه نشین گشته سال ششم عالمگیری بیست و چهار هزار

رویه سالیانه او معین شد - در سنه (۱۰۸۱) هزار و هشتاد

و یک دامن از صحبت آشنا و بیگانه بر چیده رخت بفهانخانه

خدم کشید - احوال می ساله اعلیٰ حضرت را از پادشاه نامه تلخیص

تغیر زدۀ آبِ سست - اما در رسانائی دانش و درستی
تدبیر یکتائی داشت - در برهمنزنی تسلط مهابت خان در
کابل با نور جهان بیگم شریک غالب بود - و بجه اندیشی او
کار پیش رفت - و خالی از کمال نبود - در عهد جهانگیری
زبان زد مردم بود که در آموزانها چهار کس رشید تر از پذیراند
جهانگیر قلی خان پسر خان اعظم - و سعد الله خان خلف
سعید خان چغتای - و ظفر خان زند زین خان - چهارم این ظفر خان
پسر خواجۀ ابوالحسن - با آنکه خواجۀ سنی بود اما ظفر خان
در تشیع تعصب تمام داشت - زرها به مردم ایران میداد
خصوص در حق شعرا طرفه بذل و کرم می فرمود - سخنوران
صاحب استعداد دل از اوطان بر داشته روی امید بندگانش
می گذاشتند - و یمتهای متمنا می رسیدند - انصاف المتأخرین
میرزا صایب تبریزی چون از ایران بکابل رسید از گرم جوشی
و دریا بخشی او دل بسته صحبتش گردیده مدت ها بهمراهی
خان مذکور در هندوستان بسر برد - چنانچه گوید

* خانخانان را بیزم و رزم صایب دیده ام *

* در سخا و در شجاعت چون ظفر خان تو نیست *

و او انتخاب اشعار شعرائی (که با وی رابطۀ اخلاص داشتند)

بخط هر کدام نویسانیده بر پشت هر ورق صورت آن معنی سنج

بحکومت تتهه باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاري سه هزار
 سوار پايه برتر افراخت - و چون سال بيست و نهم حکومت
 آنجا بذا سلطان سپهر شکوه اختصاص گرفت خان مزبور
 در سال سيم از تتهه بدرگاه معلى آمده شرف اندوز ملازمت
 گشت - و در ارلين محاربه دارا شکوه با پنجم هزار سوار دلاور
 جانباز بسرداري ميمره قول او انتظام داشت - (از آنجا) که
 خان مذکور مزاج زمانه ساز و فکر روزگار سنج نداشت) لهذا
 در عهد اعلى حضرت (که زمان قدر شناسي و خانه زاد پروري
 بود) دو مرتبه عزلت نشين گردید - چون نوبت سلطنت
 بخلد مکان رسيد محنت طايبي و قلعه چي گري را (۲) روز بازار شد
 ناز برداري و گرم خوئي را خيرباد گفتند - در مبادي جلوس
 بهاليانۀ چهل هزار روپيه موظف گشت - و سال ششم سنه
 (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري در لاهور بساط هبستي
 در نوردید - در مقبره پدر مدفون شد *

گویند ظاهرش بهيار محقر و کوتاه قد بود - مشهور است
 که روزه در حضور اعلى حضرت مذکور شد - که خواجه
 ابوالحسن دو تمام روز یک مرتبه آب مي خورد - ملا حقظي
 حاضر بود - عرض کرد که قد قصير ظفر خان ازین سبب

(۲۰) در [بعضی نسخه] قلعه چي گري را (۳) در [اکثر نسخه]

گرم خريدي را *

بمقتول و ملازمین کسب سعادت نمود - و سال دوازدهم از صوبه کشمیر معزل شده با اتفاق خاندوران نصرت جنگ به تنبیه هزارجات کمر عزیمت بر بست - و سال سیزدهم همراه پادشاهزاده مستمند مراد بخش (که بتوقف در بهیره مامور گردیده بود) رخصت پذیرفت - پس از آن دو سال بوجه معاتب شده بے منصب و جاگیر منزوی شد - اواخر سال چهاردهم بیکالی آن بدستور سابق آب رفته بجو آورد و سال پانزدهم چون بعرض رسید [که تربیت خان صوبه دار کشمیر باوصف مدبر و تأکید و ارسال زر نقد باحوال مساکین آنجا (که در آن سال قحط و نداده بود) چنانچه باید ذی بردارد] مرتبه ثانی خان مزبور بصوبه داری کشمیر دستوری یافت چون سال هیزدهم گل زمین کشمیر بهار تخمیر بکامیست پادشاهی رشک گلزار ارم گردید روزی [که باغ غفران بان (که احداث کرده است) بقدم پادشاهی رونق پذیرفت] در جلوه حسن سلوک (که رعایا و سکنه آنجا را از خود راغبی داشته) باغافه هزار سوار سر فراز گردید - و پس از آن روز امر از دولت بزرگی چندست مسترد گردیده در سال بیست و پنجم بیکالی منصب سه هزار و پانصد سوار اختصاص یافت - و در سال بیست و ششم از انتقال سوار خان

سال هفتم (که پادشاه عزیمت کشمیر نمود) او تا بهندیش
آمده دولت بار اندوخت - و سال دهم بر طبق حکم محکم
بملک تبت (که از کشمیر در راه دارد - یکم مسمی بکرج است
و درمین بلار - اولین اگرچه چهار منزل از درمین افزود است
اما درمین بنابر کثرت و دوام برف و درمیان بودن دو کتل
متعصر العصور واقع شده) برای اول شتافت - و بحسن تدبیر
ملک را مفتوح ساخته ابدال مرزبان آنجا را همراه گرفته
بسرعت برای اخیر برگردید - عجالت از درین باب پیداشاه
مستحسن نیفتاد *

ملک تبت همگی بیعت و یک پرگنه و هی و هفت قلعه
دارد - از فزونی کوه و تنگی میدان بسیار کم زراعت است
و از حبوبات بیشتر جو و گندم در آنجا میروید - محصول سال
کامل آن افزون بر یک لک روپیه نیست - دران نواح
جوی آبی است که بر یکطرف آن قراغهای طلا کم عیار (که
توله زیاده بر هفت روپیه نیززد) بهم می رسد - قریب
دو هزار توله ساله اجاره آنست - میوههای سردسیری چون
زرد آلو و شفتالو و خربزه و انگور لطیف و شیرین یک موسمه
می شود - سیب دارد که درون و بیرونش سرخ است *

(۲) سال یازدهم حسب الحکم معه ابدال مرزبان آنجا آمده

سلطنت فردوس آشیانی چون بعرض رسید [که او عبد القادر
 پسر احد داد را در دره خرما به ^(۲) از مضافات تیراه در قبل
 داشت - پس ازان (که خبر فوت جنت مکانی شنفت) جمع را
 یکابل فرستاده خود پیشاور آمد - و پس از فراغ مقدمات آنجا
 برسم معمول (که ناظم آنجا قشلاق در پیشاور کند - و ایلاق
 در کابل) عازم کابل گردید - و در (نور دی مراتب احتیاط
 از دست داد - و گرده ارک زئی و افریدی (که از شعب افغانه
 کوهستان خیبر اند) بر سر راه آمده بتاراج اردو قسمی
 پرداخته که از عنان همت از دست داده بچاره آن نتوانست
 قیام نمود] بنابراین تعلقه مذکور از پدرش تغیر شده از بحضور
 آمد - سال دوم با خواجه ابوالحسن بتعاقب جبهار سنگه
 بذیل مامور گردیده سال سیوم هنگامی (که ملک دکن مقر
 موکب سلطانی بود) همراه خواجه مذکور بتسخیر ولایت ناسک
 و تربنگ و سنگمیر دستوری یافت - و سال پنجم چون
 صوبه داری کشمیر از تغیر اعتقاد خان شاه پدرش مغرض
 گشت او به نیابت خاعت و اسپ یافته بدان صوبه مرخص
 گردید - و سال ششم (که پدرش بدار باقی شتافت) پادشاه
 صوبه داری کشمیر اصالة بار مقرر کرده از اصل و اضافه بمنصب
 سه هزار ری دو هزار سوار و عطای علم و نقاره بر نواخت

و هر چه از کسی بظلم گرفته باشند مسترد سازد . - مشار الیه
 کاربرد خدمت ماموره گردیده هنگام مراجعت به ملازمت بدوست
 و مورد تحسین شد . سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب در وزارت
 ذات هزار سوار سرمایه ناموری اندوخت . و پستر در
 همین سال بعزایت علم و خلعت خاصه و خنجر مرصع کامیاب
 گشت . - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه وزارت ذات
 در هزار سوار مرقی گردیده بصاحب صوبگی بهار اوی کامرانی
 بر افراشت . - سال دهم از انجا معزل شده بخسور رسیده
 باضافه پانصدی ذات پانصد سوار نوازش یافته بهم بنگش
 دستوری پذیرفت . - تنه احوالش بنظر نویسنده . پسرش سعادت
 خان است . که ترجمه اش علیحده بزبان خامه در آمده *

(۲)

* ظفر خان خواجه احسن الله *

پسر خواجه ابوالحسن تربتی ست . - سال نوزدهم چارس
 جنت مکانی چون صوبه داری کابل از تغیر مهابت خان
 بخواجه مقرر گشت او به نیابت پدر بکراسنت آنجا تعیین شده
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار
 و خطاب ظفر خان و عطای علم و خنجر و شمشیر مرصع و فیل
 بجبه امتیاز بر افروخت . و تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب
 دو هزار و پانصدی هزار و دوپست سوار فائز گشت . - سال اول

حرف الظاء

ظفر خان

(۲) پسر زین خان کوکه اسمت - غالباً نام او شکر الله اسمت
 تا سال چهارم اکبری منصب دوشدیی داشت - و پس از
 فوت پدر هفتصدی گردیده - ظاهراً از آخر عهد شورش آشیانی
 خطاب ظفر خانی یافت - و پس از شریز آرائی جنب مکانی
 چون دختر زین خان کوکه در خانه پادشاه بود پیش از پیش
 مشمول عواطف شد - سال دوم جلوس چون زایات دولت
 از دار السلطنه لاهور بعزیمت کابل حرکت نموده موضع آهروئی
 قریب قلعه اتک منزلگاه شد و فریان سکنه آنجا از قوم کهتر
 (که دله گر بودند - و انواع عساد از قطاع الطریقی و هزنی
 می نمودند) بعرض (سین) اتک از تغیر احمد بیگ خان بجاگیر
 نامبرده قرار داده حکم شد که تا مراجعت از کابل در آنجا
 بوده آنها را کوچانیده بلاءهور فرستند - و کلانتران را در بند دارن

(۲) نسخه [ج] بود (۳) نسخه [ج] آبروهی (۴) در [بعضی نسخه] :
 سکنه آنجا که از قوم کهتر دله زاک بودند - و در [بعضی] کهتر دله راک
 بودند - والله اعلم *

بخت فرار بجانمب وطنش بردند از اینجا (که طاهر خان
 بممانجعت گریختها با قائم نکرد) در همان سال از معزولیه
 خدمت و برطرفی خطاب خانی معاتب گشت - و بوقت موعود
 در گذشت - پسرش مغل خان عرب شیخ است - که ترجمه اش
 جداگانه نوکرین خامه اخبار طراز گشته *

و پنجم نوبت دوم همراه پادشاهزاده مذکور بمهم قندهار
 کمر عزیمت بست - سال بیست و ششم همراه پادشاهزاده
 دارا شکوه بمهم مسطور دامن همت بر کمر زن - و همراه
 رستم خان پیش از شاهزاده بقندهار رسیدن - و از اینجا باتفاق
 خان مزبور جانب بست رفت - سال بیست و هشتم باضافه
 پانصد سوار اختصاص گرفته بهمپائی جملة الملکي سعد الله
 خان بر سر قلعه چیتور شتابید - و در جنگ متصل سموگده
 همراه دارا شکوه بود - پس از فرار او چون موکب عالمگیری
 در نواح مستقر الخلافه رسید موسی الیه اخراز ملازمت نموده
 بعنایت خلعت مباحات پذیرفت - پستتر همراه خلیل الله خان
 بتعاقب دارا شکوه نامزد گشت - و در نبرد دوم دارا شکوه
 بعنایت ترکش مشمول عاطفت شده با جمعی بقراولي گام
 جلالت برداشت - ظاهرا پس ازان بصوبه داری ملتان سرفرازي
 یافته - که مولف مآثر عالمگیری معاودت او بعد عزل از ملتان
 سال یازدهم بزبان قلم داده - سال بیست و دوم (که پس از
 فوت مهاراجه جسونت سنگه ضبط و طذش قرار یافت) او
 بفوجداري چون هپور معین شد - و چون نوکران (اجه مذکور
 با پسرانش از مضافات کابل کوچ کرده بدار الخلافه رسیدند
 و از فرموده پادشاه سر پیچیده آغاز شورشنجي نمودند و با
 فوجی (که بر سر آنها تعیین شده بود) بزد و خورن پرداخته

از بلاغ آمده بتقبیل سده سلطنت پرداخت - و بعنايت
 خلعت و خنجر مرصع و ده هزار روپيه نقد و پستر بعطای
 شمشیر با یراق طلائی میذاکار و منصب هشتصدی چهار صد سوار
 مباحی گردید - و پس ازان بمرحمت جیغه مرصع و از اصل
 و اضافه بمنصب هزارى پانصد سوار و خطاب خانى و اسپ
 با زین نقره سر عزت بر افراخت - و در رکاب پادشاهزاده محمد
 اورنگ زیب بهادر بلاغ شتافت - سال بیست و یکم باضافه
 پانصدی صد سوار ممتاز گردید - و پس از معارفت ازانجا
 به پیشگاه سلطنت رسیده چنین ارادت را بر آستانه عقیدت
 گذاشت - و سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب
 دو هزارى هفتصد سوار نوازش پذیرفته در رکاب پادشاهزاده
 محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار تعین یافت
 و پس از وصول بدانجا همراه قایم خان بصوب بست رفت
 و بر قلعه خنسی ^(۲) (که سرحد ولایت سیستان است) تاخته فراوان
 غنائم آورد - و در جنگ قزلباش قریب نمایان بتقدیم رسانید
سال بیست و سیوم در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب
 دو هزار و پانصدی هزار سوار گردن مباحات افراشت - پستر
 بحضور رسیده بکار پردازان بیوتایی حکم شد - که تا یک سال
 پیشکش روز پنجم بخان مذکور برسانند - سال بیست

و هزار مهر بانعام سر بلذد گردید - پشتر بعنايت خنجر مرصع
 امتياز يافت - سپس بانعام پانصد دهن (که صد و پنجاه اشرفي^(۲)
 باشد) افتخار اندوخت - و دهن عبارت است از نقد مسکوک
 طلائي - که در وقت عرش آشياني مخترع گردیده - سال
 بيست و یکم بمرحمت اسپ و پنج هزار روپيه مفتخر گشت
 چون درين سال پادشاه از کابل بهندوستان معاودت فرمود
 او حسب الحکم قا رسيدن فرزندانش (که از بلخ طلب داشته بود)
 در کابل ماند - پس ازان معه پسران خود خواجه موسی
 و خواجه عيسى دختر زادهای عبد الرحيم خواجه آمده اجراز
 سعادت ملازمت نمود - سال بيست و دوم بعطای اسپ
 بازين مطلا و دو اسپ بهر دو پسر مشمول عاطفت شد - و پس
 از چندے معه پسران بانعام پنجهزار روپيه سرفرازي يافت
 سال بيست و ششم يک هزار اشرفي از زر وزن باو مرحمت
 گشت - پشتر چون يوسف خواجه برادر کلان او (که جانشين
 بزرگان بود) فوت نمود و غير ازو کهي که قيام بآن نمايد نماند
 در همين سال رخصت شده بوطن (فمن) - از آخر جلد دوم
 پادشاه نامه مستفاد مي شود که منصب چهار هزاري ذات
 چهار صد سوار داشت *

* طاهر خان *

نامش طاهر شيخ است - سال بيستم جلوس فردوس آشياني

حرف الطاء

طیب خواجه جو بہاری

یہ حسن خواجه صہبانی برادر عبد الرحیم خواجه ابن
 کلان خواجه است - کہ عبد نذر محمد خان خوادریں محمد خان
 خلیفہ او بود . عبد الرحیم خواجه در سلطنت جنت مہمانی
 ہرسم رسالت از جانب امیر قلی خان بہادرستان آمدہ
 عظمت او بہت رسید کہ در مجلس جنت مہمانی می نشست
 سال اول جاوہر فردوس آشیانی جہان را زبرد نمود - افضل
 خان بموجب حکم پیش صدیق خواجه داد خواجه مذکور رفتہ
 بعد ادای مراسم تعزیت بحضور آورد . حسن خواجه پدرش
 در ربائے (کہ پیش از تسخیر بلخ در انجا رہ دادہ بود)
 در گذشت - و یوسف خواجه عم دوم او جانشین نیایان بود
 طیب خواجه دختر عبد الرحیم خواجه در خانہ داشت - سال
 بیستم شاہجہانی بعد از فتح بلخ (زانہ حضور شد - چون
 نزدیک رسید قاضی محمد اسام و خواجه ابو الخیر میر عدل
 باستقبال شافہ بہالزمت پادشاہی رسانیدند - و در تقوز اسپ
 و پانزدہ شتر ہر سیل پیشکش گذرانید - و بعطای خلعت

ضمیمه گشت - چون در گذشت پسرش بخطاب پدر و تعلقه
 اژئی و خانسامانی سرمایه ناموری انداخت - و رفته رفته
 بمنصب عمده و خطاب ضیاءالدوله تصاعد نمود - در آن
 بعد بنهمخوردگی مقدمه سلطنت در شاهجهان آباد نشست
 مدار اخراجات بر جاگیر داشت - در جنگ جواهر سنگه جات
 همراه نجیب الدوله بود - مطابق سنه (۱۱۷۹) هزار و یکصد
 و هفتاد و نه هجری بمرض فوت نمود *

❖ حرف الضاد ❖

❖ ضیاء الدوله محمد حفیظ ^(۲) ❖

پسر خواجه سید الدین خان است - که ابتدا ملازم
تسلطان جهان شاه بود - و بخدمت قوریگی و عرض مکرر
سرفرازی داشت - تا آنکه شاهزاده مذکور در جنگ با برادران
کشته شد - پستر نامبرده رفاقت نظام الملک آصف جاه گزیده
خانسامانی سرکار آن نوین بلند مقدار سرانجام میداد - و در
جنگ سید دلاور علی خان شریک ترددات بود - و پس از
جنگ عالم علی خان بمنصب سه هزار سوار و خطاب
بهادری و عطای نثاره خرسند گردید - و پس ازان (که سلطنت
فردوس آرامگاه خلف سلطان جهان شاه مذکور استقرار گرفت)
از آصف جاه رخصت شده بدار الخلافه شتافت - و بملازمت
نظامی پیوسته اول بداروغگی عرض مکرر و ثانیاً بخدمت
نظامی چاره عزت برافروخت - و آخرها میرآتشی نیز

دستور بلند ساخته بکنگره قلعه رسانید و نون توپ بران
 بر آردن اما بنابر نفاق دزدی باخیزدز جنگ دست از کار کشیده
 استعفا نمود - بنابران بندر طرفی منتهی معاتب گشته زاویه نشین
 زندان ادب شد - و پس از چند روز معجلان نوشته داد - که
 در فرصت کم از جانب دیگر دستور تیار نموده بکنگره قلعه
 برساند - بدین تقریب از محبس رهائی یافته آنچه گفته بود
 از قوت بفعل آرد - سال سی و نهم باتفاق خانه زاد خان
 بتادیب پسران کهورپور مجاز گردید - و بمقتضای گردش
 فلک کج رفتار بتفصیل (که در احوال قاسم خان کرمانی
 ثبت شده) در ششدر چشم بد زمانه افتاد - و نظر بچشم نمایی
 از پیشگاه سلطنت - بفوجداری دهامونی تعیین یافت
 پسرش مخلص خان است - که ترجمه اش علیحده زینب
 تمطیر پذیرفته *

بر دهمده زیخت - و عزت خان و سربراه خان جلال چیله
و جماعه را که بدست افتادند بسته بقلعه برد - بار دیگر
صلاحت خان بخدمت میر آتشی منصوب شد - چنانچه
نجمت خان حاجی (که در طور خود یکتاست) در وقائع
حیدرآباد (که هرل آمیز نوشته و یاد استادی داده) بر
تقیوض میر آتشی مرتبه ثانی بخان مذکور و سر باززدن او ازان
مضمونها تراشیده - و بساط ظرافت طرازی پهن تر ساخته - درین
صورت ظاهر میشود که خان مشارالیه دو مرتبه بمتصدیگری بذر
سورت رفته باشد - اما در مآثر عالمگیری نیارده *

بالجمله صلاحت خان مرحوم پسر رشید داشت - کار طلب
سپاهی نقش - در حیات پدر مکرر مصدر ترددات شده
بخطابه تهور خان علم شهرت افراشت - و نقش جدکاری
و پردلی او و جان نثار خان خواجه ابوالمکارم نوعی در
پیشگاه خلافت نشسته بود که در جنب کار سرکردگی خانجهان
بهادر نام آنها بر زبان پادشاهی می گذشت - و بتجسین
بهادری و جانفشانی آنها بر واسوختگی خانجهان بهادر
می افزودند - چون هر دو به تنبیه اشقیای مامور میشدند در
سال سی و هفتم در نزدیکی سرحد کوناکب با سزایی مشهور
سروکار مقابله افتاد - بعد زد و خورد شایان بنگاه و توپخانه
بخارت داده زخمی بتکنت پا جان بدر بردند - در سال چهارم

بتهديد و ترهيب آن فتنه جويان پرداخت - و ملايت خان را
از خانه بدر بار آورد - و چندی از منک باشيان و يوز باشيان
(دشمنان) عتاب و مغضوب شدند *

خان مذکور در سال سي و ششم آخر سنه (۱۱۰۳) هزار
و مئصد و سه از مقامات کلماء بسبب اشتداد بیماری و ازمان آن
برخصت دارالخزانه بموجب درخواست خودش مجاز گردید
مرحله چند قطع کرده بود که اجل موعود فطره زنجان در (سيده
دوران مدت اکثر مي خواند *

* خود رفته ام و گنج وزارت گرفته ام *

* تا بار دوش کس نشود استخوان ما *

مطابق اخبار برتو و خروج داد - که خان مذکور در مرتبه ميرآتش
يافته - و در سال بيست و هشتم متصدی بذرت سوزت گردیده
در سال سي و سيوم باستدعای خودش در حضور سيد - حالانکه
تفاص دارن با آنکه در ايام محارمه فاعله گواخته سال بيست
و نهم جلوس چون صف شکن خان ميرآتش از نفاق ورزي
و کينه توزي با فيروز جنگ دست از کار کشيده استعفا نمود
ملايت خان بجای او خلعت ميرآتش يافت - پس ازان
(که او هم - نتوانست کماحقه بتقديم خدمت پرداخت)
مستعفي شد - و سيد عزت خان بجای او کمر همت بر بست
تا آنکه نيم شب از غفلت و خود داری سرداران کارکن غنيم

و پس ازان بذابر مدور زلته از نوکری بر طرف شده در سال
 بیست و پنجم باز ببختالی منصب و خدمت میر آتشی
 عز امتیاز یافت - پس ازان بالکۀ اودهه تعیین شد - چون
 از انجا آمده بآستان دوس خلافت مستعبد گردیدند بداروغگی
 بندهای جلو اختصاص گرفت - و در سال بیست و هشتم
 از تغیر کار طلب خان محمد بیگ بمقتصدیگری بندر سورت شتافته
 در سال سی و سیوم محبب الالتماس خودش طلب حضور گشته
 بمیر توزکی اول کامیابی اندوخت - پس ازان بداروغگی چوکی
 خاص مطرح نوازش شده از اصل و اضافه بمقتصدی دوی هزار
 و پانصدی هزار و دویست هزار رتبه برتری بدست آورد *

گویند روزی در مقامات گوریگان سر دیوان بر سر اهتمام
 چوب سه دستی سهراب خان میر توزک دوم بر سر یکی از سران
 عملۀ توپخانه رسید - چندی از معتبران آن جماعه که حاضر
 بودند بحمایمت او بسهراب خان در افتادند - ملاقات خان
 باعتبار میر توزکی اول خواست که بچشم نمائی آنها پردازد
 قضیه منعکس گردید - و بخفت میر اهتمامان انجامید - و دفعه
 غلوی عملۀ آن کارخانه بجائے کشید که پادشاه از دیوان
 برخاست - و امرای ذی شان بفرونشاندن آن شورش تعیین
 شدند - و ملاقات خان را سینه سپر ساخته بخانه رسانیدند
 قارر دیگر آشوب برپا بود - روح الیه خان اول خود سوار شده

نشست بخطاب جدش اسلام خان مخاطب گشته بمنصب
پانجهزاري و انضمام داروغگی ديوان خاص و ميرتورگی اول
فايز شد - و در سلطنت محمد فرخ سير چنده ميرتورک
و چنده بخشى درم بود - و در عهد فردوس آرامگاه بمنصب
هفت هزارى درجه اعتلا پيمود - گویند متين و موثر بود
و بخوشخوري مشهور - قيوای اسلام خانى (که وضع کرده خود
ارست) در سرکار او خوب تيار ميشد *

(۲)

* صلاحيت خان *

خواجه مير خوافي - خودش هندوستان راست - آبای او
ازان مکان فراست بنیان بدین دیار (سیده - چون اکثر امجعه
اهل خوانب به نيکونى و يکروزى مظهر و مجبول است خان
مشار اليه نیز در معاملات راست و درست و در رضا جوئی
خداوند چابک و چست بود - از يادريهای نيک اختری منظور
نظر تربيت عالمگیری شبه بقریب و اعتبار خسرواني درجه
اعزاز پيمود - و برشادت و کاردانی در سال بیست و دوم از
تغیر بهره مند خان بداروغگی فيل خانم سرفرازي یافته باعتبار
مهابت و صلاحيت ظاهري (که مرد قوي هيکل بلند بالا بود)
بخطاب صلاحيت خان ناموري یافت - و در سال بیست و سيوم
از تغیر روح الله خان بداروغگی توپخانه جبهه روزگار افروخت

دو صد سوار و تقرر قلعه دارى کانگړه مشمول عاطفت گشت
 پس ازان (که تخت سلطنت بجلوس عالمگیری رونق تازه
 یافت) سال اول جلوس در ایامی (که پادشاه بارادۀ جنگ
 دارا شکوه عزیمت اجمیر داشت) نامبرده بحضور (سیده
 بتغویض قلعه دارى دارالخلافة (ایم خوشدلی افراخت - سال دوم
 بتعلقۀ بخشگیری والا شاهیان ممتاز شد - سال پنجم از اصل
 و اضافه بمنصب سه هزار و دو صد سوار تصاعد نمود - سال
 ششم بقلعه دارى و نظم مهمات دارالخلافة از تغیر هوشدار خان
 به بلند رتبی گرائید - و سال دهم همراه سلطان محمد معظم
 بجانب دکن تعیین گردید - و سال دوازدهم از تغیر تربیت خان
 بصوبه دارى اودیسه نامور شد - و پستر بنظم اکبر آباد مقرر
 گشته سال هفدهم بنظم شاه جهان آباد تعیین یافت - سال
 بیست و یکم همراه سلطان محمد اکبر (که بنظامت ملتان
 دستوری پذیرفت) تعیینات گشت - و سال بیست و دوم ازان جا
 برگردیده بتغویض صوبه دارى اکبر آباد چهرۀ عزت بر افروخت
 سال بیست و هفتم بحراست اورنگ آباد مانده سال بیست
 و هشتم باز بنظم صوبه اکبر آباد لوائی عزیمت افراشت - پسرش
 میر عبدالسلام است - که در عهد عالمگیری بمنصب هزارى پانصد
 سوار و خطاب بر خوردار خان و داروغگی توبخانه سلطان معظم
 سرفرازی داشت - چون شاهزادۀ مذکور بر تخت سلطنت

مطابق سنه (۱۰۸۵) هزار و هشتاد و پنج هجري پيمانه

صمات در کشيد *

* صفي خان *

پسر دوم اسلام خان مشهدي است - سال نوزدهم جلوس
 فردوس آشياني (که پدرش بناظم صوبجات دکن مامور گرديد)
 او باضافه درخور مباهي گشته همراه پدر مرخص شد - سال
 بيستم با پيشکش پدر بحضور رسیده درامت بار اندوخت
 سال بيستم و يکم چون پدرش فوت نمود او از اصل و اضافه
 بمنصب هزار و پانصدي چهار صد سوار ترقی پذيرفت - سال
 بيست و دوم همراه سلطان اورنگ زيب بمهم قندهار دامن همت
 برکمرزد - و سال بيست و سيوم بهحجابت بيجاپور نزد عادل
 خان دستوري يافت - سال بيست و پنجم با پيشکش خان مذکور
 (که جمله از نقد و جنس چهل لک روپيه قيمت داشت)
 آمده فيض اندوز آستان بوس گرديد - پس ازان در رکاب سلطان
 اورنگ زيب بيساق قندهار شتافت - سال بيست و ششم بعد
 معازت ازانجا بتقرر خدمت بخشىگري و راقعه نويهمى هرچهار
 صوبه دکن کام دل برگرفت - سال بيست و هفتم ب خطاب
 بخاني سرمايه ناموزي اندوخت - سال سيم بغابر تفصير
 بپای عتاب در آمده بكمى منصب پانصدي صد سوار ازان
 خدمت معزول و طلب حضور گرديد - سال سي و يکم باضافه

میزرا راجه جیسنگه و بعد استماع فرار دارا شکوه از ملتان
 خود نامبرده با فرجه بتکامشی او تعیین یافته . و تا تنه از قطره
 و پیوه نیاسوده . پس ازان (که دارا شکوه داخل سرحد گجرات
 گشت) و درین ضمن حکم پادشاهی در باب برگشتن یار رسید
 معادبت نموده در ایامی (که خلد مکان باران جنگ ^(۲) ثانی
 دارا شکوه عزیمت جانب اجمیر داشت) آمده دولت یار یافت
 سال چهارم بتقصیر از منصب معزول گردیده بعد چندی
 قرین بخشایش و ببحالی منصب دو هزار یکهزار سوار گشت
 سال پنجم باضافه دو صد سوار سر برافراخته سال ششم (که
 پادشاه متوجه سیر گلگشت کشمیر گردیده) او مامور گشت
 که در پای کتل بهنیر متوقف شده بظاظمت دهنة آن کوهستان
 پردازد . آخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب سه هزار
 هزار و پانصد سوار تصاعد نموده با فرجه بدکن نزد سلطان
 معظم دستوری بدیرفت . و سال نهم بحضور رسید . و سال
 دهم باز همراه شاهزاده میکور (که بنابر بندوبست دکن
 مرخص گردیده) معین شد . سال یازدهم بحضور آمده احرار
 سعادت ملازمت نموده سال دوازدهم بفرجدارى متعرا لوی
 رشادت بر افراشت . سال هفدهم بانتقال شجاعت خان بعد انداز
 خان بداروغگی توپخانه بر فراز اعتبار بر آمد . سال هیزدهم

هکومت کشمیر خود تنها با یک جلودار ایاهی شده نزد
 راجه کشنوار رفت - مردم آنجا او را شناخته مقید ساختند
 بسفارش مادر راجه رهائی یافت - و چندی تعینات کابل بود
 منصبداران آنجا را بضیافت طلبیده کباب گوشت خوک بخورد
 همه کس داد - چون این معنی بعرض جنم مکانی رسید
 طلب حضور نموده از استفسار این امر فرمودند - گفت
 شراب و گوشت خوک یک حکم دارد - مگر اینکه گوشت خوک
 مکروه طبعی است - لهذا چندی از نظر افکنده معاتب ساختند
 خانجهان باعانت مبله و سپردن تهاذه داری بیر دران وقت
 سایه ترحم گسترده - اما شیوه قبيله پروری داشت *

(۳) * صف شکن خان محمد طاهر *

در اواخر عهد فردرس آشیانی بداروغگی توپخانه دکن
 کامیاب گردید - پس ازان (که خلد مکان عیادت پدر والا قدر را
 وجهه همت ساخته از دکن روانه هندوستان شد) بعد وصول
 بفریده از بخطاب صف شکن خان سرمایه ناموری اندوخت
 و در جنگ مهاراجه جسونت سنگه مصدر ترددات گشت - و سال
 اول ابتدا با اتفاق شیخ میر خوانی برای سد راه سلیمان شکوه
 بکنار دریای جون و ثانیاً بمحقق گردیدن با خلیل الله خان
 (که بتعاقب دارا شکوه بهمت پنجاب می شتافت) با اتفاق

مصدر گستاخی شده از حضور فرار نمود و مسموع شدن خزانه او
 (که از بنگاله می آوردند) بنواحی دهلی رسیده بنابران
 او با جمعی جهت بدست آوردن آن تعیین یافت - و پس
 از رسیدن بر سر آن چون مردم او بمسوائی متحصن شده
 بزد و خورد پرداختند و بعد آتش دادن بدروازه سرا بدر رفتند
 زرها بدست آمد - پس ازان (که تخت سلطنت بجلوس
 فردوس آشیانی (وفق گرفت) بیکالی منصب دو هزار و پانصدی
 دو هزار سوار (که تا آخر عهد جنیت مکانی داشت)
 کام دل یافت - چون خطاب مغدر خان بخواجه قاسم سید
 اثنائی مرحمت شد او بخطاب صف شکن خان چهره عزت
 برافروخت - و دران زمان (که بیز از دست کسان نظام الملک
 دکنی برآمد) بدستور قدیم تهمانه داری آنجا بدر تفویض
 پذیرفت ^(۲) - مدتها در آنجا بسر برد - بتقریبی پدایه عتاب
 آمده از جاگیر و منصب افتاد - و درازده هزار روپیه سالیانه
 مقرر شده در لاهور می بود - سال نوزدهم مطابق سنه (۱۰۵۵)

هزار و پنجاه و پنج هجری بمطابق زندگی در نورید *

گویند ^(۳) مرد منقلب الحال بپروا مزاج دهن دریده بود
 هرچه بخاطرش می آمد میگفت - چون معمر و از قدیمان
 این دولت بود صوبه داران دکن مراعات او می کردند - در ایام

(۲) نسخه [ج] یافت (۳) نسخه [ب] لفظ (گونده) نیست •

شده بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار
پنجاه هزار سوار و مرحمت خلعت و اسب با زین مطلا و فیل
و تقریر صوبه داری قندهار از تغیر قلیچ خان لوی عزت
برافراشت . و سال هفدهم از انجا عزل پذیرفته بحضور آمد
چون در قندهار بیماری بمزاج او عارض گردیده بود بملازمت
نتوانست کامیاب گردید . سال هیزدهم مطابق سنه (۱۰۵۴)
هزار و پنجاه و چهار هجری رخت سفر از دار فانی بربست
پسرانش بمنصب در خود مشمول عنایت شدند . ارشد
آنها خواجه عبد الهادی ست . که احوالش جداگانه زینت
تسطیر پذیرفته . پسر دومش خواجه عبد العزیز تا سال سیوم
بمنصب هشتصدی شش صد سوار کام دل می انداخت *

* صف شکن خان میوزا لشکری *

پسر سید یوسف خان رضوی ست . که احوالش درین نامه
علیه ثبت شده . پس از فوت پدر در عهد عرش آشیانی
به تهمانه داری بیر مضاف دکن می پرداخت . و اوائل عصر
جنت مکانی مخاطب بصفدر خان گشته از جاکیر داران صوبه
بهار گردید . سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
هفتصد سوار افتخار انداخت . سال ششم از تغیر هاشم خان پور
قاسم خان میر بحر بصوبه داری کشمیر امتیاز پذیرفت . سال
هشتم از انجا معزل گردیده سال بیست و یکم چون مهابت خان

سوار سربلند گشته پس از معاودت پادشاه از دکن دولت باز
اندوخته بعفارت ایران دیار قامت امتیاز پیراست - و وقت
رخصت عطای یک لک و پنجاه هزار روپیه بطریق مدد خرج
و خلعت و جیفه و خنجر مرصع و اسب با زین طلا و فیل
تفرق گشته با ارمغان بقیامت چهار لک روپیه (که از انجمله
یک لک روپیه مرصع آلات و سه لک روپیه اقمشه نفیسه
هندوستان بود) کام همت بجانب مقصود برداشت - و پس از
وصول بدان نواحی چون والی ایران شاه صفی به مهمات ایروان
سرحد ملک روم اشتغال داشت برای ملاقات انتظار بسیار کشید
و بعد ملاقات شاه صفی از آداب دانسی او خیل محظوظ
شده بخانه او آمد - و تا رخصت رعایت موفور نمود - و او
پیشکش نمایان بشاه و سوغات باعیان آنجا گذرانید - سال یازدهم
معاودت نمود - سال درازدهم بعد حصول ملازمت پانصد
اسب عراقی و اصناف اقمشه ایران بنظر پادشاه در آورد
چون رسم سفارت بآئین شایسته بتقدیم رسانیده بود مورد
عنایت شده از اصل و اضافه بمنصب پنجهازاری سه هزار
سوار عرصه بلند رتبی پیمود - در همین سال (که پادشاه
از اکبر آباد متوجه لامور شد) از اثنای راه او بتفویض صوبه داری
مستقر الخلافه و عطای خلعت خاصه و جواهر مرصع با پهل کتاره
و فیل رخصت انصراف یافت - و سال چهاردهم از آنجا معزول

سال اول بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو یست سوار
و عطای خلعت و خنجر مرصع و اسب با زین نقره و فیل
و انعام سی هزار ردید، چهار امتیاز بر آراست - پستور بخطاب
مقدور خان (که در زمان جنت مکانی میوزا لشکری پسر سید
یوسف خان رضوی داشت - و درینولا بصف شکن خان مخاطب
گردید) ناموری اندوخت - و بغرچداری و تیولدارئی سرونج
اختصاص پذیرفت - و در هنگام طغیان نوبت اول ججهار
سنگه به همراهی خانجهان لودی بهم مرزور تعیین شد - و پس
ازان بعذایت علم رایت مداخلات بر افراشت - و سال دوم همراه
خواجه ابوالحسن تربیتی بتعاقب خانجهان لودی نامزد گشت
و سال سیوم باضافه پانصد سوار و مرحمت نقاره بلند آرازه
گردیده باتفاق راو رتن هادا (که با چند منصبداران دیگر
جهت انسداد راه مفسدان بتوقف در باسم مضاف بالاگهات^(۳)
صوبه برار ملک تلنگانه مامور بود) کمر همت بست - و پستور
از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار سوار لوی
کامرانی عام ساخت - سال چهارم بصوبه داری مستقر الخلافه
و صیانت قاعه آن دامن سوخ بر کمر عقیدت زد - سال
پنجم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و دو هزار و پانصد

(۲) نسخه [ب] بهرونج (۳) نسخه [ب ج] بتوقف پرگنه باسم (۴)

نسخه [ا] مضاف صوبه برار *

بشرف آستان بوش رسانید - او در صفت دست چپ بجای خود
 رفته ایستاد - و صلابت خان بجانب دست راست - چون پس
 از نماز شام پادشاه فرمان بغام یکم از نوگینان بدست خود
 می نوشت صلابت خان برای کارس از ایوان فرود آمده
 با کس گرم سخن بود - او نجمدهر کشیده دزیده در حالت
 غفلت تحت سینۀ او فرود برد - از آنجا که بجانب دل بود
 بمجرد آن کارش با تمام گرائید - چون شایسته برنائه بود
 و بپیم تر بیت خاقان بنده پزور مستعد خدمات بزرگ
 پادشاه بر حشمن خدمت و صدق ارادت و عداوت سن او تاسف
 بسیار فرمود - و مستعد مراد پسرش که چهار ساله بود بمنصب
 پانصدی صد سوار سربلندی یافت - و تا سال سیوم پدایۀ هزار
 صد سوار رسیده سال دهم عالمگیری بخطاب التغات خان سرفراز
 گشته سال ششم بمنصب هزار و پانصدی صد و پنجاه سوار
 و سال نهم باضافۀ یکصد سوار لوای ترقی برانراخت *

(۲)

* صفدر خان خواجه قائم *

سید اتائی ست - گویند ابتدا از ملازمان دنگل زمین
 عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بوده - پس ازان در ایام
 شاهزادگی برکاب شاهجهانی پیوسته در مدت فترات بدرام
 خدمت جا در دل شاهزاده بهم رسانید - پس از اوزانگ نشینی

و خدمت قوریکی از تغیر سوار خان سر بلند گردید - و چون
 سال ششم پدرش به عالم بقا خرامید شاهزاده محمد اوزنگ زب
 بر طبق حکم پدر درفته جعفر خان پسر کلان خان متوفی را
 با برادرانش برداشته به پیشگاه سلطانی آورد - او بعد از
 خلعت و اضافه منصب نوازش یافت . سال هشتم با اضافه
 پانصدی صد سوار بمنصب در هزاری هشتصد سوار افتخار
 اندوخت - و پسر بخطاب ملاکت خان بلند آوازه گردید
 سال یازدهم پانصدی در صد سوار برپایه او افزوده در هزار
 و پانصدی هزار سوار منصب او قرار گرفت - و سال دوازدهم
 از خدمت قوریکی معزول گردیده بتعلقه بخشیکری درم
 از تغیر تربیت خان و از اعلی و اضافه بمنصب سه هزار
 هزار سوار درجه اعتلا پیمود - و سال سیزدهم از اعلی و اضافه
 بمنصب چهار هزار در هزار سوار و عام و نقاره سر فرازی
 یافته رایت بلند رتبی برافراخت *

و در همین سال سلخ جمادی الاول مطابق سنه (۱۰۵۴)
 هزار و پنجاه و چهار هجری بزخم جمد در راز امر سنگه پسر
 راجه گجسنگه جهان فانی را پدرود نمود - مجملا حقیقتش
 اینکه راز مزبور چندی بنابر بیماری از باریابی اعلی حضرت
 محروم بود - پس از افاده چون بدر بار آمد ملاکت خان در خلوتخانه
 منزل سلطان داراشکوه (که پادشاه درانجا تشریف داشت)

که بعد وفات پدر باضافه بمنصب کام دل اندوخت - و پس ازان ببخشیکرمی احدیان مباحی شد - سال هشتم ازان معزول گردید - سال دوازدهم بمنصب هزاری ذات چهار صد سوار رایت اعتبار افراخت - و پستتر ب خطاب مرحمت خان چهارم افتخار افروخت - سال نوزدهم برلی مهمانداری خسرو پور نذر محمد خان والی بلخ [که عزیمت آمدن حضور در اذانی (که کابل معسکر فیروززی بود) داشت] تعیین یافت - سال بیستم باضافه پانصدی چهار صد سوار درجه اعلا پیمود - چهارمین بهرام - که احوالش در ترجمه بهره مذد خان میر بخشی پسرش مرقوم گشته - گویند صادق خان خلیق و متواضع بود - و با همه کس آئین صاحب می سپرد - حقا مهابت خان (که دشمن این سلسله بود) از مدارا شعاری او را از خود میدانست باسپ خوب خیل شوق داشت - و از جنس عراقی بسیار فراهم آورده بود - اما غیر حاضری سپاه بهر بهانه وضع می کرد ازین جهت پیش آن مردم مطعون بود *

(۲)

* صلابت خان روشن ضمیر *

(۲)

پسر دوم صادق خان میر بخشی سم - سال پنجم جلوس فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزاری دویست سوار

(که چندی غبار فتنه دران حدود بلند کرده بود) بمطابق
سلطانی امیدوار ساخته بمضرب آورد - و باستأشاع نور جهان
بیکم مفتح جرائم آر صورت بست - و چون در اوان مراجعت
از کشته بر واقع نگزار جنت مکانی در داد و یمین الدوله
بمقتضای وقت داور بخش پسر خسرو را بسطانت برداشت
صادق خان (که نسبت بشاه جهان نفاق می ورزید) از مال کار
خود خائف شده التماس یمین الدوله آورد - او هر سه شاهزاده را
از نور جهان بیکم برگرفته سپرد صادق خان نمود - که خدمت
اینها وسیله رستگاری خود اندیشد - و سال اول جلوس
فردرس آشیانی همراه شاهزاده (صده درامت بار یافت - و ببعالی
منصب سابق (که چهار هزار و چهار هزار سوار و عام و نغاره
بود) مشمول مرحمت شد - و چون بیشتر بخش دیگری بآرادت خان
مقرر شده بود و باز حسب التماس یمین الدوله ارادت خان
بتعلقه وزارت سر باند شد صادق خان ببعالی تعلقه بخش دیگری
و عطای قلمدان مرصع آب رفته بجزو آورد - و سال ششم نهم
(ربيع الاول سنه ۱۰۴۳) هزار و چهل و سه هجری برحمت
ایزدی پیوست - پادشاه از راه قدر شناسی شاهزاده محمد
اورنگ زیب را برای تسلی پسرانش فرستاد - چهار پسر داشت
(ارشد آنها جعفر خان است - درمین روشن ضمیر صلاحیت خان
) که احوال هر در علیحده ترقیم پذیرفته - سیومین عبد الرحمن

(۱۰۰۵) هزار و پنجم هجری در شان پور بامبال مسافر ملک بقا
گشت . در شول پور بیست کوهی آگره وطن گرفته سرا و عمارت
و مقبره عالی بقا نهاد ، دیهات گرد و نواحی آن آباد ساخت
بسر گذارش زاهد خان . که ذکر از جدا تصویر یافته . و دیگر
بسرارش درصت مسجد و بازار مسجد . که در عهد اکبری
بمذاهب مذاهب امتیاز داشتند . تا عهد شاهجهان که از اینها
نماند . اکنون صادق محمد خان یادیابی مدتها در شول پور
می بود . در گذشت +

• صاده ، خان میرنیشی •

بسر آقا طاهر رحیمی نخلص بن محمد شریف هروی
و برادر زن ، و خودش اعتماد الدوله طهرانی است . چندی
همراه پدر نفوذ در نواح پنجاب گذرانید ، در عهد چاهنگری

میدان صادق محمد خان و شهباز خان همان محبتها (و داد
 و از دیرین کینه بنکوهش یکدیگر کشید - اگرچه در سنه
 (۱۰۰۴) هزار و چهارم احمد نگر را گرد گرفتند و قلعه نشینان
 از کم آذوقه و بے اتقانی نیروی تحصن نداشتند اما از درئی
 و بے درزائی امرا چاند بی بی باستحکام کوشید - و آخر کار
 بسست پیمانها آشتی نموده برخاستند - شاهزاده با امرا
 راه سپر برار گشت - و صادق محمد خان پاسبانی سرحد بر خود
 گرفته در مکر بنگاه ساخت *

در سر آغاز سال چهل و یکم بمنصب بنجیزار بی سر بر فراخت
 و در همین سال بر سر ارز خان (که شورش افزائی داشت)
 فرجه فرستاده بر شکست - و غنیمت فراوان انداخت - چون
 خداوند خان دکنی جمعی از امرای دکن با خود متفق ساخته
 نضرت می فروخت صادق محمد خان بآهنگ بیکار برآمده
 چپقاشهای مردانه نمود - و اوتاب نیارده بسیاری را بکشتن
 داده هزیمت ورزید - و چون شاهزاده از یتاق داری برار
 لخته را پرداخته شش گروهی بالا پور سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار
 هجری سال چهل و یکم طرح معموره انداخته بشاهپور
 موسوم گردانید و خانخانان و میرزا شاهرخ طلب حضور شدند
 سپاه آرائی و ملک آبادی بے شرکت غیره بصادق
 محمد خان تعلق گرفت - در آغاز سال چهل و دوم سنه

بعهد خود گيرون ديگر بر بيهار برگردند - در سال سيم
 صادق محمد خان بر نامه خود گرفت - و در همين سال بے طلب
 بوسم اياغار بحضور رسيد - و بار نيافت - و چون شهباز خان بحکم
 والا از بهار به بنگاله برگريد صادق محمد خان بحضور رسيد
 حکومت ملتان يافت - چون روشانيان تيراه را (که کوهستان ست
 غربي پشاور سي و دو کوه طول و درازده عرض بنگاه افريدي
 و اورک زئي) پناه گاه خود ساخته شورش افزودند صادق محمد
 خان در سال سي و سيوم بمالش آنها تعين گشت - و به نيروي
 شجاعت و حسن تدبير آن قوم موز نشين را نوع ايل ساخت
 که متعهد رواني راه خيبر شده ملا ابراهيم را (که جلاله او را
 بجای پدر مي شمرد) بدست آوردند - جلاله را اعتماد بر آنها
 نمانده اداره توران ديار گردید - چون زين خان کوه (که سواد
 و بجور را اختي انتظام داده) بحضور شتافت صادق
 محمد خان در همين سال از تيراه فرمان پذير ساختن باقي
 سرکشان آن نواحی مامور گردید - و در سال سي و هشتم (که
 شاهزاده سلطان مراد از مالوه بايالت گجرات نامزد گشت)
 چون از اسمعيل قلبي خان امر وکالت شاهزاده بشايستگي
 سرانجام نمي گرفت صادق محمد خان باتاليقي (خصت
 يافت - و در سال چهل (که شاهزاده بتسخير دکن مامور
 شد - و شاهرخ ميرزا با شهباز خان و خانخانان کومکي گشت)

برخی امکانه عمده را از دستبرد آنها محفوظ نگاهداشتند و در سال بیست و هفتم با خبیطه (که از کم نامان الوس مغول در سپاه بدخشیان بسرمی برد - و بهمراهی معصوم خان کابلی در شورش و فتنه افزائی کارهای نمایان کرده نامی بمردانگی بر آورد - و از بنگاله بهار آمده برعیت آزاری دست برکشاد) صادق محمد خان در پتنه جنگ کرده غالب آمد - و سرش بریده بحضور فرستاد - و چون وزیرخان در مقابل قتالی کورانی (که بر اردیسه چیرگی یافته) در حدود بردوان برنشست و بدستان سرائی او کار پیش نمیرفت در سال بیست و نهم صادق محمد خان بدر پیوسته کاربند معامله دانی گردید قتل را پای شکیب از جا شده باردیسه گام برگرفت - و امرا تکامشی نمودند - و او با سیمه سری در آمده پیغام مصالحه نمود - و برادرزاده خود را با فیلان گزیده روانه حضور ساخت امرا اردیسه بار باز گذاشتند - صادق محمد خان باقطاع خود پتنه باز گردید - و چون شهباز خان بناکامی از ملک بهائی برگشت - و تیولداران بهار بکومک تعیین بنگاله شدند میان او و شهباز خان صحبت در نگرفت - از آنجا (که یک کار بدو سردار مخالف منتج برهمی ست) خواجه سلیمان نامی از حضور نامزد شد - که هر که ازین دو سردار کار آن ولایت

جدا نهاخته بهمگي همت فرمان پذير كردند - از چندينه نشيب
و فراز روزگار پيموده سال بيستم بدرگاه پادشاهي (ز آورد - و صد
فيل برسم جرمانه گذرانیده مورد عنايت شد - و بخواست
ولايت گده از تغير رای سرچن اختصاص گرفت *

در سال بيست و دوم صادق محمد خان با امرای ديگر
به تذبذب راجه مدهكر (كه ثروت صوري و مكنت ظاهري
و مستحکمی جا و افزونی گزیده تهور گزين را سرمايه نخوت
ساخته از شاهراه اطاعت قدم بيرون مي گذاشت) تعيين شد
چون از حدود نورد گذشت داستان اندرز درميان نهاد
آن شوریده سر بسر انجام جنگل بري پرداخته متصل اوندچه
با فوج گران بكارزار پيوست - جنگ عظيم بميان آمد - هوزل راد
پسرش بعدم شتافته خود زخمي بدر زد - صادق محمد خان از
دور كارداني رخت اقامت دران حدود انداخت - ناگزير
بعجز گرانیده سال بيست و سيوم باتفاق خان مذکور بملازمت
عرش آشياني رسيد - پس ازان اقطاع صادق محمد خان
بولايت شرقي قرار گرفت ز مالتو
چون مظفر خان را در خان امر و كابل خلاف سپري گشت
و بيشتر بنگاله و بهار را صادق محمد خان برگرفتند صادق محمد
خان بافروني اخلاص چاهم می همت درست آريزشها نموده

* حرف الصاد *

* صادق محمد خان هروي *

پسر محمد باقر هروي سم - وزير قرا خان تركمان حاكم
 خراسان بود - كه با شاه طهماسب بغي ورزيده - در بدايت
 حال (كه وارد هند گشت) نوكر پيرام خان شده خدمت
 ركابداري يافت - و از رشادتي كه داشت در مدت كه
 بمتصب پادشاهي افتخار اندوخت - پس از فوت پيرام خان
 ترقي كرده بپايه امارت بر آمد - هنگامی (كه بعد فتح پتنه
 عرش آشياني گشتي سواره علم معارفت بچونپور افراخت)
 صادق خان مامور شد كه اردو را از راه خشكي بگذرهای مناسب
 عبور داده بآهستگي بيارد - اتفاقا لال خان نام فيل خاصه
 در گذر چوسا فرو رفت - و ظاهر شد كه صادق خان احتياطي
 در گذراندن بجا نياورد - جاگيرش ضبط و از مجرا ممنوع
 بولايت ^(۲) گتته بر آوردند - تا گزين فيله (كه بدل آن فيل
 تواند شد) نيازه بگورنش سرافراز نگردد - في الحقيقت تعليم
 خدمت شناسي بود - كه در كار پادشاهان خرد را از بزرگ

صلابت جنگ نموده نزدیک رسید او بدون خود را پیش
صلابت جنگ مصلحت ندیده از کارها پهلو تهی کرده کمر
عزیمت بهمت صوبه متعلقه خود در بست - و هنگامی (که
آصف جاه مذکور بملاحظه حرکات غیر مربوط صلابت جنگ
از جدائی گزیده بتأییر اخذ پیشکشات جانب (اچ بندری
مضاف حیدر آباد نهضت نمود) باز خود را نزد صلابت جنگ
رسانیده بدستور سابق محیط مقدمات گشت - (از آنجا (که
آمدنی محالات بکمی گزائید - و ظلمت سپاه پیش از پیش
نوردد) (نفای تعرض آلود (که هر یک بفتح خود نظر می دوخت)
بندریست متعذر دانسته کثرت گرفتند - و پس ازان (که صوبه دار می
دکن بآصف جاه مذکور تعلق گرفت) چندی سرشته ظاهر داری
از کف رها کرده اندیشه های چند در چند بخاطر راه داد - چون
کار پیش نرفت و اکثر محالات صوبه بیجاپور بتصرف
مرسته و خیدر علی خان نامی (که احوالش جداگانه بزبان
قلم گذشته) در آمد در خالت تحریر بر بعضی محالات سرکار
امتیاز گده عرف ادونی و غیره گده رایچور قناعت دارد
و بکج دار و مریز می گذرانند *

پس از رسیدن نورالدین خان دران نواح سکچیون فوج را
فرستاد - که شعاب جبال را مضبوط کرده بمدافعه قیام نمایند
درانیان بعد از حرب و ضرب بهیاز غالب آمدند - و کشامره را
از شعاب جبال برداشته بسیاری را سر مشق تیغ جلالت
ساختند - و در عقب آن بر سر شهر کشمیر شتافتند - سکچیون
باجمع که همراہ بودند صف آرا گردید - و حسب المقدور دست
و پای زد - آخر کشامره قاب مقاومت نیارده هزیمت یافتند
و سکچیون با اهل و عیال دستگیر گردید - شاه درانی بعد
فتح نورالدین خان را به نیابت کشمیر مامور ساخت *

(۲)

* شجاع الملک امیر الامرا *

(۳) پیغمین پسر نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او
میر محمد شریف - در حین حیث پدر بخانی و خطاب
بسالت جنگ بهادر مباحی گردید - و در عمل ملابت جنگ
بصوبه دارین بیجاپور نامزد شد - و پس از چندے پیش برادر
خود ملابت جنگ آمده بانضمام وکالت مطلقه دخیل مهمات
نخاگی او گشت - و چون سال (۱۱۷۲) هزار و یکصد و هفتاد
و دو هجری نظام الدوله آصف جاه بغادر علاقه ولیعهدی
(که از سابق بغام او مقور بود) از برابر اراده ملاقات

(۲) نسخه [ب] شجاع الملک بهادر بسالت جنگ (۳) نسخه [ب ج]

فرستاده بود - چون شاه دراني در سنه (۱۱۶۷) هزار
و يكصد و شصت و هفت هجري عبد الله خان ايشك
آقاسي را از كابل براي تسخير كشمير روانه كرد و او كشمير را
از صوبه دار جانب عالمگير ثاني انتزاع نموده عبد الله خان
عرف خواجه كيچك^(۲) را با فرجه از افغنه نائيب گذاشت
ديواني را بسكجيون مقرر كرد - و خود برگشت - بعد از
چندى سكجيون سردار افغنه را كشت - و خواجه كيچك را
اول قيد كرد - سپس از كشمير بر آرد - و از عالمگير ثاني
بوساطت غماد الملك وزير قدرى زر فرستاده فرمان صوبه دارى
بذام خود طلبيد - و خطبه و سكه بنام عالمگير ثاني كرد - و تمام
صوبه را چه خالصه و چه جاگيرات منصبداران ضبط نمود
مشار اليه خوش روى متصف باوصاف شايسته قريب الاسلام بود
جميع مزارات بزرگان و باغات كشمير را ترميم نمود - و هر روز
بعد فراغ از ديوان دو صد كس مسلمين را زبردى خود
الوان اطعمه مي خوراند - و در هر ماه دوازدهم و يازدهم
طعام نياز پخته بمردم تقسيم مي نمود - و دار و مادر را چه
نزديش و چه غير آن درخور حال هر كس مراعات مي كرد
و در هر هفته يكبار مشاعره مقرر كرده بود - جميع شعراى
كشمير حاضر ميشدند - در آخر مجلس شيلان^{*} مي كشيد *

(۲) در [اكثر نسخه] كچك *

و شاه دراني راه کابل و قندهار گرفت - سپوږم سنه (۱۱۶۲)

هزار و یکصد و شصت و دو هجري - و چهارم سنه (۱۱۶۵)

هزار و یکصد و شصت و پنځ هجري - هر دو بار با معين الملك

جنگ واقع شده - نوبت اخير معين الملك ملاقات کرده به نيابت

شاه در لاهور ماند - پنځم سنه (۱۱۷۰) هزار و یکصد و هفتاد

هجري - بشاه جهان آباد رسیده با عالم گير ثاني ملاقات نمود

و دختر عزالدین برادر عالم گير ثاني بعقد تيمور شاه پسر خود

در آرد - و به تنبيه سورجمل جات همت گماشت - و بحدوث

و با گام مراجعت برداشت - دران هنگام دختر فردوس آراگاه

را با خود در سلک نکاح کشيد - ششم در سنه (۱۱۷۳) هزار

و یکصد و هفتاد و سه هجري - دران نوبت دتا سندهيه را قتل

ساخت - و در سکنده چهاوني کرد - و در سال ديگر سدا سپوراو

صرف بهار را با فوج بسيار ته تيغ آرد - و بقندهار برگشت

هفتم در سنه (۱۱۷۵) هزار و یکصد و هفتاد و پنځ هجري

دران بار قوم سکيه را تنبيه بواقعي رسانيد - و نورالدین خان

دراني را (که از بنی اعمام اشرف الوزرا شاه ولي خان است)

بر سر سکجيون موبه دار کشمير تعيين کرد *

سکجيون از قوم کتھري باشند که کابل است - در ابتدا

متصدی اشرف الوزرا شاه ولي خان وزير شاه دراني بود

یک مرتبه شاه دراني از راه برای وصول زر از کابل نزد معين الملك

آن صوبه شريك ساخت - سال (۱۱۸۸) يک هزار و يکصد و هشتاد و هشت هجري بمعاذت آنها بر سر حافظ رحمت خان رهله (که از رفقای علي محمد خان رهله بود -) پس از فوت او پاره از محالات متصرفه او در قبضه اقتدار خود داشته سر سرداري مي افراخت (رفته ته تيغ درآورد) و همان سال بذاير عروض بيماريهای گوناگون از تماشاگاه هستي ديده در پوشيد - ^(۲) پسر او (که در اوان تحرير بجای او در صوبه اوده است) ميرزا امانی نام دارد - بخطاب آصف الدوله مخاطب - اما اهل فرنگ شريك غالب اند *

چون بتقریب شجاع الدوله نام احمد شاه دراني بزبان قلم گذشت تحریر پاره از احوال او ناگزير خامه حقائق نويس گويد - گویند در اصل از رفقای نادرشاه بود - و در سلک يسارلان او منسلک - آخرها مذکباشي هم گشته - پس از شفقار شدن نادرشاه در تندهار و کابل عام اقتدار بر افراخت و سکه و خطبه بنام خود نمود - هفت بار بهندوستان آمد - اول اواخر سنه (۱۱۵۱) هزار و يکصد و پنجاه و یک هجري همراه نادرشاه - دوم سنه (۱۱۶۱) هزار و يکصد و شصت و یک هجري - که احمد شاه پادشاهزاده با امرا بمقابل شتافت و دران نبرد قمرالدين خان بگولۀ اجل نقد هستي درباخت

عمل نشين پادشاهي گرديد - و سال (۱۱۷۵) هزار و يكصد
 و هفتاد و پنج هجري الهيه ظفر طراز از دريای جمن گذشته
 نواح كالپي و قلعه جهانسي از كسان مرهقه برآمد - دین
 سال نامبرده بعنايت خلعت وزارت و مالای مرزايد و قلمدان
 مرصع علم بلند (تبكي برافراشت - پستتر همراه پادشاه عزيمت
 صوبه بنگاله نمود - و از فوج اهل فرنگ (كه دران نواح
 دست تسلط يافته بودند) شكست يافت - و پادشاه با
 كلاه پوشان ملاقات نمود - و شجاع الدوله باله آباد رفته باجتماع
 جمعيت پرداخت - و نویت درم در نواح بكسر بمقابله
 اهل فرنگ پرداخت - و اين بار هم شكست فاحش يافته
 اسباب بغارت داد - ناچار او پناه بحافظ رحمت خان برد
 او انواع خفت بحالش رسانيد - و نظر بمال باقي مانده
 داشت - آخرقا دريای گنگ متصل فرخ آباد آمده بار برسر
 احمد خان بنگش انداخت - او هم پهلو تهی کرد - نویت
 سيوم باتفاق عماد الملك بهادر و ملهار راز هولكر كه مرغويمت
 بجبال آنها چست بست - آنها فوج قليله رو برو فرستادند
 جنگ سهله بميان آمد - هولكر جانب كالپي و عماد الملك
 در تعلقه جات شتافتند - ايندا با كلاه پوشان بدر صلح زده
 بنام وزارت قانع بود - و ساله چند بامداد اهل فرنگ
 به بندر پست صوبجات خود پرداخت - و آنها را در آمدني

درين ضمن (که آمد آمد شاه دراني زبان زد شد - و دتا
 سندهينه روبروی او کشته گردید - و شاه دراني در سکندره
 چهارني کرد) نامبرده باستصواب نجيب خان بعد استحکام
 عهد و پيمان با ده هزار سوار رفته شاه را دید - و در جنگ
 با سدا سيو بهاو گردادات شايسته بتقدیم (سائیده مورد تحسین
 گشت - و شاه وقت مراجعت بوطن سلطنت هذروستان
 بنام سلطان عالي گهر (که درين ايام مسند جهانباني بوجود
 فائض الجود او رونق داد - و بخطاب شاه عالم بهادر بالسف
 که رسمه مشتهر) و وزارت بشجاع الدوله قرار داد - نامبرده
 بصوبه اودهه (سیده عرضه داشت متضمن استدعای معاودت
 به پیشگاه شاه عالم بهادر (که بعد فوت پدر عالي قدر عزيز الدين
 پادشاه عالمگیر ثاني در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد
 و سه هجري مابين صوبه بهار و بنگاله دیهیم خلافت را
 بجلوس خود آراسته بود) ارسال داشت - و خود تا دریای
 کرم ناسا باستقبال شتافته احراز ملازمت نمود - و چون
 موکب خسرواني اواخر سنه (۱۱۷۴) هزار و یکصد و هفتاد
 و چهار هجري در سواد جاجميو (سیده چهارني نمود
 محالات انتر بید (که عبارت از اماکن واقع مابين دریای گنگا
 و جمنا سمت - و از ده سال کم و بیش در تصرف مرهقه بود)

من تفصیل (که در احوالش نگارش یافته) فوج بر سر تعلقه او
 بود - و نامبرده از لکهنؤ برآمده تا میدان ساندی و پالی
 (که سرحد صوبه اودهه است) پیش آمد - و جنگ سه
 بمیان آمده بواسطت سعد الله خان پسر علی محمد خان
 رهله بر پنج لک روپیه قدری نقد و تکه بوعده انفصال یافت
 و در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری حسب
 استدعای نجیب خان رهله و دیگر افغانه (که پرگنات صوبه
 دار الخلافه آن طرف گنگا متعلق بآنها بود - و مرهته بنابر
 اشکال عبور گنگا گذر نمی توانست نمود - و در سنه (۱۱۷۱) هزار
 و یکصد و هفتاد و یک هجری دقا سندهیه بندر بست نواحی
 دار الخلافه نموده اول از آب جمنا گذشته نجیب خان را
 در سکر قال محصور نمود - و بعد انقضای برسات گویند پندت
 را با بیست هزار سوار از تهاکر دواره که متصل کوه است
 از گنگا گذرانیده برای تالان تعیین کرد (رفته پندت مزبور
 را شکست فاحش داد سعد الله خان و دوندی خان و
 حافظ رحمت خان) که بنابر رسم فوج مرهته بکوه کامیون
 پناه برده بودند (آمده ملحق گشتند - و نجیب خان هم از
 معویت محاصره نجات اندوخت - از انجا (که جمعیت مرهته
 افزود بود) از مال اندیشی حرف مصالحت بمیان آورد *

اقبال خاندوران بدستگیری برخاست - و در عهد محمد شاه
 پادشاه از بارگاه جهانباني باضافه نمايان و فوجداری هانسي
 حصار (که از قدیم الايام مقدسه زار زور طلب است - و بانقلابات
 سلطنت غير عملی محض شده بود) کامرا گردانید - خان
 شهابت نشان در خستن و بهتن مأموران و قتل و اسر سرتابان
 آن ناحیه کمر سعی چست بر بهت - مشهور است که او
 تمام تصور را در حصار بکشتن داد - بهیارے از خویشان
 همقوم او در جنگ گدھي و زن و خورد روز و شب بکار آمدند
 اما قسمی نقش او نشست و رعب او در دلها جا کرد که
 در سواف ایام کمتر نشان دهند - و چون از ضبط و ربط آن
 ولایت را پرداخت بحضور رسیده بیمن اعانت آن نویین
 جوانمرد بمذنب شش هزاري و پالکی چهاردار مرقی والا پایت
 اعتبار گشت - و در جنگ نادر شاه برفاقت آن نام آرد
 ناموس پرست مردانه جان بر افشاند - پسرانش بمذنب عمده
 و جاگیرهای خوب در حالت تحریر کامیاب جمعیت اند *

* شجاع الدولة بهادر *

پور ابو المنصور خان - نام اصلی او میرزا جلال الدین
 حیدر است - پس از فوت پدر ببحالی نظم صوبه اوده و آلہ آباد
 امتیاز اندرخته بندوبست آنجا چنانچه باید نمود - و در
 سنه (۱۱۷۰) هزار و یکصد و هفتاد هجری عیان الملک

بر خوانده نقره نواخته راه قصور گرفت - نخست دلیر جنگ
مالش او بر سگاید - و پستر بیدانجامی آن پی برده خود را
(۲)
باز داشت - و پیچ و تاب خورده بعرفان بدر برد *

اتفاقا میر جملة (که پدای عتاب محمد فرخ سیر پادشاه
قر آمده بلاهور اخراج یافته بود) بعد چندے طلب حضور
گشت - چون بر جرأت و جسارت خان مزبور مطلع شده بود
یخواهش نزد خود خوانده بدار الخلافه همراه آورد - و وقت
ملازمت در پیشگاه خلافت زیاده بر آنچه بایست در باره او گفت
اما درین مرتبه صحبتش بپادشاه در نگرفت - اعتبار و اعزاز
قیافت - فتح البابی بخان مذکور هم روی نیارد - و پس
آزان قطب الملک بنظر توجه تفقد فرمود - و بنوازش منصب
معتبر برنواخته بآوردن خزانه بنگاله تعیین کرد - همان ایام
دهمین خان خویشگی کشته شد - بعد ایصال خزانه پرتو
التفات و رعایت برحالش نتافت - کارش بفقیر و فاقه کشید
دران وقت هم رفقا را متفرق نکرد - چون امیر الامرا کشته شد
بار دیگر قطب الملک بگرم جوشی و عطای زر نقد مستمال
ساخت - و بعد آزان (که معامله او فزونی شد) از خاندوران (که
کن رکن سلطنت گردیده) بنابر قتل عیسی خان منج (که
بتوسل او اشتها داشت) خائف بود - از شگرفی تائید و رسائی

پای فرار راه هزیمت سر کردند - عیسی خان از شتاب زدگی
 بدجای کرد - و تیز راند - هر دو سردار بیکدیگر در افتادند
 اگرچه از شمشیر آن بومی (که شهیدان خان بدست گرفت)
 انگشتانش از کار رفت اما بتیر جگر دوز افغانان (که در
 خواصی فیل ردیف خان مذکور بودند) آن نخوت کیش نقد جان
 در باخت - سرش بریدند - و لشکرش را تالان زدند - و چون شهیدان
 خان بسبب جراحت خویش و تیمار زخم رسیدگان تیز پائی
 نمود پس از هفته برکوت او (که موطن و مسکن این قوم
 بدین نام شهرت دارد) شتافت - درین فرصت غارتگران اطراف
 (که هم ازان طایفه اند) برانده خت های او ریخته نقد را بردند
 جنس بدست مشارالیه افتاد - پاره بلاهور غرستان - و تخته
 بوطن (دانه کرد - دلیر جنگ برآشفته جریده طلبداشت
 و پیرس و جوی اموال مقتول درآورد - او بهبانه تاراج
 از خود بی سپر می کرد - کار بتعین محافظان کشید - او
 در مضافات حویلی دارا شکوه فروکش کرد - از فاقه

و بے چیزی بقالان هرکرا دستش رسید بدستبرد بدان جلال الدین
 هرچند دلیر جنگ گاو تازیها نمود و زهرچشم نگار^(۲)
 بازوی همت او بسستی نگرائید - و پای^{باید} نمود - و در
 درنیامد - تا آنکه فوج خود را از تعلق^{یاد}
 هجری عیان الملک

خان عم شمس خان در فوجدارى جمو مصدر کار بود
 چون خان مذکور بدست كزى مقهور كشته شد او تا رسيدن
 حاكم ديگر دست و پاى بحركت آورده طرفه بر بهت - و سرمايه
 اندوخت - و دران وقت (كه عبد الصمد خان دلير جنگ
 بصاحب موبگى لاهور تعين گرديد) بكم جمعيتى از عيسى
 خان منج (كه در عرض راه سر خود سري هي افراشت)
 قوهى داشت - او خود را از قصبه قصور باشاه ماهم غيبى
 و تيسير بخت بيدار با جوقه نمايان بروقت رسانيد - و بموافقت
 و همرهى لوازم خدمت و يکجهتي بتقديم آورد - پس ازان
 بفوجدارى لکهي جنگل پدايه شهرت و نامورى برآمد *

و چون دلير جنگ از جانب عيسى خان منج (كه در مابين
 رودبار ستلج و آب پياذ بانا و لاغيري مي گذرانيد - و اطراف
 و جوانب آن را بقهر و جبر فرو گرفته بود) دل نري
 داشت بعد از مهم كزى مخدول او را بفوجدارى درآيه
 و مالش آن بيدادگر كسيل نمود - شهداد خان در فراهم آوردن
 سپاه تيز دستي بكار برده چون سپاهى فاليز بهم آمد از بجزري
 و كم مايگي (كه مبادا سنگ تفرقه دران جمعيت افتد)
 گرم و گيرا شتافته متصل همارة عرصه كارزار برآراست - و چون
 آن بومي بميدان نبرد درآمد (مي سپاه و ضرب مصاصم را
 رونق ديگر بخشيد - زر بندهاى نوگرد آمده شهداد خان

شتافته بجنگ پیوست - و زن و خوردن بمیان آمده نامبرده
 زخم برداشته دستگیر خصم گردید - و بهمان جراحتها مطابق
 سنه (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجری بگلشن بقا
 خرامید - صرف طعام بسیار داشت - هر روز از خاصه خود
 خوانهای مقرری نوبت بذوبت بجماعه داران می فرستاد
 سواى آن بدو صد کس از مردم وطن او (که در رفقت بودند)
 خوراک در وقت بضايط اهل پورب (که عبارت از دیار شرقی
 شاهجهان آباد است) مقرر بود - پسرانش غلام محيى الدین
 شجاعت خان - که بسور جنگ مخاطب است - و اشرف خان
 و اعظم خان و معظم خان - جاگیر قلیل از پرگنه بیر محال
 ارث یافته بذوکری می پردازند *

* شهداد خان خویشگی *

عبد الرحیم نام - یزنه شمس خان است - که در فوجداری
 (۲)
 درآبه تته با سکهان (که دران هنگام هرکه از سران و سرداران
 دوچار آنها شد دستخوش تاراج و غارت گشت) بکرات
 و مرات عرصه نبرد برآراست - و هر مرتبه فیروز جنگ آمد
 و آخر سر در سرآن کرد - مشارائیه مرد بے مایه و کم روزگار
 بود - نام و نشانی نداشت - در عهد خلد مفضل منصب
 پانصدی و خطاب شهداد خانی یافته بهمراهی قطب الدین

و بقاره بلند آوازه گردیده بخطاب شجاعت خان بلند نامی
 اندوخت - و بتقرر پرکنه بیر و برخه دیهات فتح آباد دهارور
 صوبه خجسته بنیاد و حویلی پاتهری صوبه برار و سرکار بیجاگدهه
 کهرکون صوبه خاندیس عز امتیاز پذیرفت - و پس ازان (که
 بیر و غیره مکالات بجاگیر (اجه سلطان جی قرار یافت) او^(۲)
 جاگیردار بالاپور و غیره مکالات برار گردید - و رفته رفته بمنصب
 پنج هزاری و خطاب بهادری چهره عزت برافروخت - بعد
 فوت عضد الدوله در سنه (۱۱۴۳) هزار و یکصد و چهل و سه
 هجری به نیابت صوبه داری برار لوی ترقی برافروخت - ضبط
 و ربط عملداری خوب داشت - مکاسداران مرهقه سر حساب بودند
 و چون دیوان خود را قید نموده بود بتحریک او مقاهیر
 بمذاومت برخاستند - (گهوچی بهمنسله فوج فراهم آورده بر
 سر ایلچپور آمد *

گویند خان مذکور دیوان لسان الغیب را همواره دربروی
 خود داشته - و برای امور عظیمه بطریق تغافل کتاب مزبور را
 میدید - این مرتبه در جواب فال برآمد :
 * ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد *

قرار داد که خود از شهر برآمده بر سر مقهوران باید رفت
 تا حاصل مصراع مذکور متوجه او باشد - بچهار کوزهی بلده^(۳)

در ایامی (که پادشاه بر کاکائ دکن مقامات داشت) بمنصب
 چهار صدي و بخشیکزي و داروغگی عدالت بندر سورت به تيزول
 دران حدود افتخار اندوخت - و گاهی بفوجداری نيابور
 دهاتيا سرکار سورت و لختی بتعلقه داری بيم گانو و چندس
 بفوجداری سرکار سورت گجرات مفتخر بوده از اصل و اضافه
 بمنصب هفتصدي و خطاب شاه علي خان ناموري پذيرفت
 و در وقت جهاندار شاه بجبهت آنکه نزد محمد فرخ سپر
 شتافته بود از منصب و جاگیر افتاد - سال اول جلوس محمد
 فرخ سپر بهکالی منصب معزز شده بفوجداری مندرسور
 مالوه معين گشت - سال دوم محمد شاهي چون نظام الملک
 آصف جاه از مالوه اراده دکن تصميم نمود بدلدهی او
 پرداخته با شيخ نور الله برادر خردش در رفاعت خود
 برگرفت - او بداروغگی توپ خانه سرکار آن نوئين بلند قدر
 و برادرش بداروغگی احشام سرمايه اعتبار اندوختند - و در
 جنگ سيد دلادر علي خان و عالم علي خان مصدر ترددات
 شايان گرديد - در مصاف اخير چون کار بر اينها تنگ شد
 برسم بهادران جانفشان پياده پا گشته دقيقه از زد و خورد
 مهمل نگذاشتند - شيخ نور الله دران نبرد مرد آزما بکار آمد
 و شيخ محمد شاه مجروح گشته از کار باز ماند - پس ازین
 نامبرده بمنصب ۵۵ هزاري در هزار سوار و عطای علم

فسمی در سبب نشست که هیچ گاه لغزش نیافت - پسرنداشت
 دهقان زاده را بفرزندی بزرگرفته - بخاطر داشت او بمنصب
 عمده و خطاب نظر عالی خان نامی بر آورد - و پس از
 قوت او با قوم مرهته جنگ بے تدبیرانه کرده منہزم گردیده
 سرمایہ در باخت - مہیہ شجاعت خان بدست معصوم بیگ
 پور کاظم بیگ بود - کہ در ایام صوبہ داری حیدر قلی خان
 نیابت احمد آباد و خطاب شجاعت خان یافته - و برادر
 دوم از دستم عالی خان - متصدی بخدر سورت شدہ - و برادر
 سیومین ابراہیم قلی خان خطاب داشت - ہر سہ در وقت
 نظامت معزالدولہ حامد خان بہادر بقتل رسیدند *

* شجاعت خان بہادر *

محمد شاہ نام از شیخ زادہای فاروقی سمت - نسلیش
 بشیخ فرید الدین شکر گنج منتمی می شود - وطنش جونپور
 صوبہ آلہ آباد - نام جدش غلام محمد خان - کہ در عهد
 قردوس آشیانی بمنصب و خطاب خانی سرفراز شدہ بفوجداری
 حاجی پور مضاف بہار می پرداخت - و در جنگ شجاع
 برکات عالمگیر پادشاہ بکار آمد - پدرش شیخ عبدالکریم
 خان منصب یافته ابتدا بفوجداری متہرا و پس ازان بفوجداری
 گوالیار نامور شد - سپس فوجدار کرہ مانپور صوبہ آلہ آباد
 گنبدیدہ با راجپوتان آن نواح جنگ نمودہ بقتل رسید - نامبردہ

سابقه مسجد اوزانک باب بیرون از محوطه مذکور نبشت نموده
 صندوقه ای را در آنجا در میان مذکور ملحق گردید و پس از چنانکه
 در آنجا به صورت سنگینه و عصاره اولی در آنجا شکوه به اینگونه سازی
 در آنجا در میان مسجد گشت قرار داده و صندوقه آذربایجانی خود
 شایسته . سال دوم به اوس خاند مکان (که در آنجا شکوه به صورت
 رسیده جمعیت فوادم آوردن) اوزان خطاب قرار داشت خاند داده

یا دو هزار اشیای موم (که هر یک دو منی و سه منی بوده)
 پیشکش کرد - و اعتذار کرد که غایبانۀ آقا ست - زیاده برین
 جرأت نمی تواند شد - و معلوم شد که برای ذخیرۀ این موم
 چاهها کنده نگه داشته اند - و در تابستان آبے سر می دهند
 که بگداز نرود - ازینجا قیاس دیگر اسباب باید کرد - صبیۀ
 شاهنواز خان پسر عبد الرحیم خانخانان بحکم جهانگیری
 در عقد ازدواجش برد - اما اولادش از بطن سراری و غیره
 بودند - از پسرانش عقیدت خان است - ابوطالب نام - که
 سال دوم عالمگیری چون پدرش بنظم دکن مامور گردید او
 بکراست دولت آباد اختصاص گرفت - و زود درگذشت - دیگر
 ابوالفتح خان - که در شبخون سیوا بهونسله بکار آمد - و هرکه
 نامے تحصیل نمود درین جراند مرقوم است - از دخترهایش
 یکم بازواج روح الله خان اول درآمده - و دیگرے با ذوالفقار
 خان نصرت جنگ عقد بیوگانی داشت *

* شجاعت خان محمد بیگ ترکمان *

در جرگه مناصبداران کوهی صوبه گجرات انسلاک داشت
 با سلطان مراد بخش در ایامے (که بنظم صوبه مذکور
 مامور بود) ساز موافقت کوفته بپایه (روشناسی شاهزاده
 افتخار اندوخت - و چون شاهزاده مذکور حسب اشاره برادر

و شریف بکار می برد - و گلیبانگ جود و احسانش آفاق را
محیط گشته - آثار خیر از قبیل رباط و مسجد و جسر (که
لکها بصرف آن رفته) در چاربانگ هندوستان بسیار یادگار
پیدوسته بے نوایان و عجز دور دست از بذل و نوال (۲)
بهره مند بودند - معینا امواله (که پس از فوتش داخل
سرکار پادشاهی شد) از حیطة قیاس بیرون است - با آنکه
مکرر جنس اعلی ازان (از طلا آلات و نقره) بصرف
حوادث پادشاهی درآمده هنوز در قلعه آگره حجرها مقفل
افتاده است #

از کثرت اسباب و عروض کارخانهای او غریب حکایات
(۳)
مجموع شده - از معتوبه استماع افتاده که هنگامی در شکار
عالمگیری موم مطلوب شد - عمالی خالصه و برگشت نواج (که
فرمایش بنام آنها رفته بود) بعد از موسم برشکال یک قلم ذایاب
بقلم آوردند - خاتسمان بعرض رسانید - موم هیچ جا
بهم نمی رسد - مگر در کارخانه امیر الامرا (که در دهلی ست)
ذخیره موم شنیده میشوند - حکیم شد که بقدر ضرورت
عارفت بگیرند - چون بمقتصدی امیر الامرا ابلاغ فرمان شد
استیذان آقا که در بینگاه بود بدیر می کشید - و ایستادگی
مقدور نبود - ناچار در صد من موم از بجانب خود و هزار

مقابل آن می گذاشتند - خشک شده قطره قطره آب از
 می چکید - و صندوقی بوده که از یک طرف آن فیل و یک طرف
 بز بسته بودند - فیل نتوانست کشید - بز آن صندوق را
 با فیل کشیده می برد - امیرالامرا به عطای عصای خاتم
 سنگ یشم (که در دست پادشاهی بود) با دیگر عذایات
 خمرزانی نوازش یافت - و حکم شد که آن سرآمد نوئیان
 والامرتبت تا در غسلخانه یالکی سواره می آمده باشد
 و بعد نوبت شاه عالم بهادر نوبت بدوازند - و در همین
 سال بصوبه داری اکبرآباد دستوزی یافت - و در آخر سال
 بیست و دهم از تغیر شاهزاده محمد اعظم (که حسب الحکم
 برسم ایامار (دانه حضور شده) بصوبه داری بنگاه سرفراز گردید
 و پس از چند سال دیگر بصاحب صوبگی مستقر الخلافه
 آگره اختصاص گرفت - و تا انجام حیات مستعار به نیک نامی
 بهر برده در سر آغاز سی و هشتم سنه (۱۱۰۵)

یکهزار و یکصد و پنجم هجری بدار بقا ارتحال نمود *

امیر بدین محاسن اخلاق و محامد شمائل در نوئیان
 قریب العهد دیگر نگذشته - با این همه مواد مجد و بزرگی
 (که در ذات او فراهم آمده و اگر عشره ازان در دیگر
 سر میزد کله گوشه نخوت بر فاک برین می سود) او
 در کمال حلم و ملائمت تواضع و حسن سلوک با وضع

دلها بپوقع مي نمود معاتب پادشاهي گشته صوبه دارى دکن
 پادشاهزاده محمد معظم تفويض يافت - و او به بذر و بستان
 ولايت بنگاله (که در همان ايام وزير جمله ناظم آنجا
 در گذشته بود) مامور گرديد - و چون ضلالت مذهب و ولايت
 رخنه (که در افواه و اسنخه بقوم مکه مشهور اند) از بد گويي
 هنگام انتهاز فرصت بسرحد بنگاله آمده سکنة بعضى مواضع
 سر راه را عرضه انتهاب مي ساختند امير الامرا کشايش قلعه
 چانگام را (که سرحد آن ولايت است) موجب سد طريق
 دست اندازى آن گروه شقاوت پزوه دانسته کمر همت
 بتمشيت اين مهم بر بست - و بزرگ اميد خان خلاف
 خويش را با فوجى رخصت نمود - و او پس از تلاش
 و کوشش نمايان در آخر سال ^(۲) هشتم آن حصن متين را بدست
 آورده باسلام آباد موسوم گردانيد *

امير الامرا مدت مديد بضبط و ضبط ممالک فسيحه
 بنگاله پرداخته در سال بيستم (که نظم آنصوبه باعظم خان
 کوکه مفوض گرديد) آن عمده الملک احرام ملازمت بسته
 در سال بيست و يکم انداک شرف ملازمت نموده پيشکش
 سي لک روپيه نقد و چهار لک روپيه جواهر يا ديگر اجناس
 از نظر گزرايد - از جمله کائنات آن آئينه بوده که تر

که مرهقه را بر اسب نگاه نمي داشتند قضا را در سر آغاز
 سال ششم جمعی از پيادهای اين طایفه بتقريب کتخدائی
 یکم از کوتوال دستک دو صد نفر مرهقه گرفته وقت شب
 بعنوان شادي دف زنان بشهر درآمدند - و (رز دیگر جوفه را
 بشهرت مردم غنیم (که از تهمانه دستگیر کرده ایم) دستها بسته
 سيلی زنان آوردند - شب دیگر آن ضلالت کیشان بوقت دو پیر
 شب عقب محل سرا که بارچیخانه بود خود را رسانیده هرکرا
 بیدار یافتند بتیغ تیز در گذرانیده دریچه (که بگل و خشت
 مسدود بود) وا کردند - برخه خواصان محل از آواز بیل
 و کالک آگاه شده بامیرالامرا خبر رسانیدند - او گفت که
 چون ایام میام است عمله و فعله بارچیخانه برای طعام شب خور
 برخاسته باشند - و چون این خبر سمت تکرار یافت امیرالامرا
 سراسیمه تیر و کمان و برچهی در دست گرفته برخاست
 یکم ازان شوریده سران شمشیر حواله کرد - بدست
 امیرالامرا رسید - و انگشت سبابه جدا شد - و ابو الغتم خان
 پسر نوجوانش دران زد و خورد دستبرد کرده کشته گردید
 اهل محل امیرالامرا را کشیده یکسو بردند - و از شور و غوغا
 مردم بیرون دویده کار آن ناامان را با تمام رسانیدند - و چون
 این معنی ناشی از غفلت آن عمده الملک و محمول بر
 خبری او بود و در عالم عملداری در نظرها سبک و در

و تواتر تقاطر اطار شب و روز بتوپ و تفنگ هنگامه جنگ و پیکار گوم بود - آخر الامر نقيب را (که ببرج مقابل مورچال اميرالامرا رسیده بود) بباروت انباشته آتش دادند - آن برج از هم پاشیده اجزایش مانند خیل کبوتران رمیده بهوا ارج گرفت - عساکر فيروزى (که آماده يورش بودند) سپر حفظ آلهي بر سر کشیده یکدفعه بر قلعه دویدند - و چون دران آريزش و ستيز روز بآخر رسيد مجاهدان عار فرار بر خود نه پسندیده شب در پای قلعه قدم جلالت فشرده بهر بردند - و بدمیدن صبح يورش ديگر نموده بشهر رفتند در آمده بقر و صامت هيزدم ذي الحجه سال سيوم مهخړ ساختند - بقیة السيف بحصار ارک پناه برده چون ضبط آن از حيز قدرت خویش بيرون دیدند امان خواسته برآمدند - قلعه مذکور بحکم پادشاهي باسلام آباد موسوم گردید *

پس از آنکه ولايت سيوا پی سپر عساکر منصوبه گردید و آن نيرنگ ساز حيله گر بدرهای دشوار گذار خزید اميرالامرا بقصبه پونا طرح اقامت ریخته در حويلی ساختند سيوا فرود آمد - درین ایام آن بر فن سراپا مکيدت بفکر شبخون افتاده جمعی را بدان کار برگماشت - چون دران وقت تفيد بود (که چه در لشکر و چه در شهر بدون دستک و پروانگی کسی را نمی گذاشتند که درآید) و همچنين قدغن بود

بود و جد او بود (بلند آرازة گردانيدند - و در همين ايام
از تغير پادشاهزاده محمد معظم بصوبه دارى دكن اختصاص
يافت - اميرالامرا پس از وصول بولايت مذکور بيست و پنجم
جمادى الاول اين سال سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجري
بدفع سيواى مزور محال و انتزاع حصون ولايتش (که بسبب
انقلاب حکومت بيجاپور و کشتن افضل خان عمده عادل شاهيه
اکثر بنادر و قلاع متصرف شده برردى دريا سنگ راه متوردين
بيست الاله گشته - و در قلاخ و قاراج مملکت پادشاهي دقيقه
قرار نمي گذاشت) از اورنگ آباد برآمده هرجا مردم او بجنک
پيش مي آمدند سواى واجبي داده جابجا محالات متعلقه اش را
تهانه نشين مي ساخت - و اين ابتدای مهم مرهقه است
و چون برشکال رسيده بود چند روزه در قصبه پونا گذرانيد
تسخير قلعه چاکنه را (که از قلاع متيغه کوکن نظام شاهيه بود
و بنابر اختلال احوال عادل شاهيه سيوا بران دست تملک
يافته) ازان رو که متصل بولايت پادشاهي واقع شده انتزاع
از مقدمات ضروريه آن مهم دانسته پيش نهاد عظيم ساخت «
و چون بهاي حاضر مذکور رسيد اطراف و نواحي را بظفر
احتياط در آورده بتقسيم مورچالها پرداخت - و در جاهائى (که
مناسب بساختن ديممه و حفر نقب بود) همت برگماشت
و پنجاه و شش روز با وصف دوام بارش ابرهاى طوفان بار

در معارك هيتجا شمشيرهای نمايان زده بودند (از جای رفت - و بسيارے راه بيوفائي و هزيمت سپردند - و باطراف و جوانب اين خبر وحشت افزا چنين شيوع يافت که شاه شجاع عالمگير پادشاه را بدست آورده عازم اکبرآباد است و بمرتبه تواتر گرفت که اين اراجيف و اکذيب را اميرالامرا برراستي حمل کرده مضطرب گرديد - و دست و پا گم کرده بدان فکر افتاد که بجانب دکن بدرزند - و از آسيمه سوي بفاضل خان خانسامان (که هنوز بدست گذاري اعلى حضرت قيام داشت) حقوق آشفتهاي را بپادش داد. ملتجي گشت که از جناب اعلى حضرت استشفاع جرائم او نمايد - آن خردمند کارشناس بتسلي و تسكين کوشيده گفت - که تا صبح هير و سکون بايد ورزید - که شايد ازان طرف خبرے (که اعتماد را شايد) برسد - و پس ازان ظاهر گشت که عالمگير شاه کوه تحمل شيرتهور با معدودے شجاع را رهگراي هزيمت ساخته علم فيروزي افراخت - و پس ازين فتح خدا داد (که الويه عالمگيري بظاهر مستقر الخلافه رسیده بجانب اجمير بعزم محتاربه داراشکوه باهتزاز آمد) اميرالامرا را ملتزم رکاب ساختند و بعد جلوس ثاني سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجري سال دوم عالمگيري بوالا امتياز نواختن نوبت در حضور (که اين نوازش بزرگ در عهد شاهجهاني و جهانگيري مخصوص

بمنصب هفت هزار و هفت هزار دو اسده سه اسده
توازش نموده بخطاب اميرالامرائي بلند نامي بخشيدند
و محالي (که دو کرد دام جمع آن بود) برسم انعام مرحمت
شد - و چون سلیمان شکوه نخستين پور دارا شکوه از ديار شرتيه
برگشته باستماع شکست بدر ازان (وی آب گنگ بسمت
هردوار شتافته ميخواست از راه سهارن پور بپنجاب رفته
ببدر ملحق گردد اميرالامرا تعين شد - که بکفايت مهم او
پردازد - آن حادثه زده روزگار از صلوات لشکر منصوره سر
آوارگي بکوهستان سري نگر کشيده بزميندار آنجا پناه برد
اميرالامرا از کنار گنگ برخاسته حسب الحکم بمستقر^۱ خلان^۲
اکبرآباد معارفت نموده در خدمت پادشاهزاده محمد سلطان
ينظم مهمات آن صوبه قيام ورزید - و چون سلطان محمد
بطريق منقلا بجانب شاه شجاع لرای نهضت برافراخت تنظيم
امور آن مرکز خلافت باميرالامرا باز گرديد - چون در جنگ
شجاع راجه جسونت از بد سنايي و تيره باطني باران^۳ برهمزني
و کار شکنی آخر شب (که فردای آن صف آرائي و کارزار اتفاق
افتاد) با ساير راجپوتيه از رکاب عالمگيري فرار گزيده راه آگره
پيش گرفت اين آشوب طوفان زای یک محشر تفرقه
بر مردم ريخت - که پای ثبات کنده سپاهيها (که بارها

روز سیوم بعد گفت و شنود بسیار عزم ملازمت پدر بزرگوار از خاطر عالمگیری سر برزد - و بدین نیت شگرف از باغ دهره سوار شد - از آنجا (که مشیت ازلی بخلاف آن متعلق شده بود) خانجهان و شیخ^(۲) میر از پس (سیده) معروض داشتند - که تصمیم این اراده از تجویز عقل مصلحت بین بعید است - هرگاه ملازمان سرکار قلعه را بضبط خود آورده و اعلیٰ حضرت را کل سر رشته از اختیار رفته بپای باعث ضرری در جائیکه مظان خطر باشد رفتن چه ضرر *

درین اثنا (که خلد مکان گوش بر سخنان دولت سالان داشته بودند)^(۳) باهر دل چپاه (سید) - و فرمانی که اعلیٰ حضرت بخط خود بدارا شکوه نوشته از روی اعتماد بدو حواله نموده بود (که خود بعنوان سبکروی بشاهجهان آباد نزد دارا شکوه (سانیده جواب بیارد) آورده گذرانید - مضمون آنکه از لشکرها فراهم آورده در دهلی ثبات قدم ورزد - ما در اینجا مهم را فیصل می فرمائیم - لهذا رای خانجهان جایز است که استحضار یافته عزیمت ملازمت سمت انقلاب پذیرفت و با اقتضای مصلحت الویة عالمگیری بتعاقب دارا شکوه از آگره سمت دهلی باهتر از آمد - در منزلگاه متعز خانجهان را (که بسبب عتاب مذکور از منصب و جاگیر معزول شده بود)

(۲) نسخه [ج] شیخ کبیر (۳) نسخه [۱] نادر دل *

از قيد رهايدند - و باز موابديد حال را كه از استفسار كردند
او باز همان ممانعت را اعاده كرد - و ظاهر است كه درين
وقت حركت چه فائده مي كرد - مذهب اعلمی حضرت پيشخانه
بر آوردند - اما چون كار از دست رفته بود اگر خود هم بر مي آمدند
سودمند نمي افتاد *

بالجمله خانجهان در باغ نور منزل بتلذيم عتبه عالمگيري
چهره افروز طالع گرديد - بعد از تكرار پيغام بوساطت
فاضل خان خانسامان از جانب اعلى حضرت پيادشاهزاده
ظفر نصيب محمد ادرنگ زيب و آمدن بيگم صاحبه نزد برادر
عزيز القدر و گزارش پيغام پدر بزرگوار [كه ولايت پنجاب
با مملكتي (كه بدان ضلع واقع شده) دارا شكوه و گجرات
بدستور سابق بمراد بخش اختصاص مي يابد - و دكن بسلطان
محمد نخستين خلف شما تعلق گيرد - و بمنصب والاي
ولايت عهد و خطاب بلند اقبالي و اختيار كل ممالك محروسه
ماوراي ولايت مقسومه مذكوره بشما ارزاني گردد - بايد كه اهرار
سعادت ملازمت نموده در استرضاي خاطر اقدس كوشيد]
جذاب عالمگيري از اقبال اين معني پهلوي تهيه كرده
گفت - تا انقراغ از مقدمه دارا شكوه رسيدن حضور متعذر
بيگم صاحبه قرين حزن و اندوه مراجعت نموده باظهار صورت
ماجرا بر ملالت و سامت خاطر اعلى حضرت افزود - تا آنكه

خانجهان (که اخلاص و ارادت او بشاهزاده اردنگ زیب شهرت داشت) مبداین صلاح وقت دانسته حضور طلب ساخته مهاراجه را بصوبه دارجی ارچین منصوب کرد - و پس از هزیمت مهاراجه از مقابله عالمگیری چون عزیمت آن شاهزاده فتح نصیب بسمت دار الخلافه مسموع اعلیٰ حضرت گردید - رای (زین پادشاهی بران بود که خود برای مقابله برآیند اغلب که کار بجنگ و جدال نکشد - چه آنطرف هم بیشتر نوکران پادشاهی اند - یکتامل که شمشیر کشیدن بر روی ولای نعمت بخود قرار ندهند - اما دارا شکوه (که از سهل انگاری میخواست به تنهایی خود مباشر امر قتال شود) اصرار و استبداد ورزیده مجوز برآمدن آنحضرت نمی شد - درین باب مطارحه با خانجهان درمیان آمد - از نیز بپاس خاطر دارا شکوه یا بذابر اخلاص (که با محمد اردنگ زیب بهادر داشت - و نقش بهبود از صفحه احوالش می خواند) مانع آمد - و پس از هزیمت دارا شکوه ظاهر شد که اصاح طمان بود - و آنچه شد بمحض سوء تدبیر واقع شد - اعلیٰ حضرت از روی غضب سر عصا بسینه خانجهان رسانیده بجهت خیانت مشورت معاتب و مخاطب ساخته بنوشته دارا شکوه و اغوای جمعی از ارباب غرض نظر بند فرموده پس از دو روز

دکن حسب التماس میر جملة جهت استخلاص پھر و متعلقانش
و مالش قطب شاه بسیج حیدر آباد و جهة همت ساخت
شایسته خان با تعیناتیان صوبه مالوه بر وفق حکم پادشاهی
بکرمک رفته در عین محاصره بخدش شاهزاده سعادت بار
اندوخت - و پس از انصرام آن مهم سال سیم رخصت شده
بتعلقه رسید - و بالتماس پادشاهزاده در صله حسن خدمت
بمذنب والای شش هزار و شش هزار سوار دو اسبه سه اسبه
و والا خطاب معتبر خانجهان سر برافراخته محسود اقران
گشت - و چون در همین سال محمد ادرنگ زیب بهادر
با عساکر دکن به تنبیه عادلشاهی مامور گردید بخانجهان
اشاره رفت - که خود را بر سبیل استعجال بدولت آباد
رسانیده تا معاودت جناب شاهی اقامت نماید - و چون در
سال سی و یکم سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجری
عارضه حبس بول باعلی حضرت طاری گشته امتداد گرفت
امور جهانبانی و فرمانفرمائی باسرها بشاهزاده ولی عهد
دارا شکوه باز گردید - او از تبه رائی و بد سگالی امرای
کومک دکن را (که هنوز مقدمه بیجاپور بهین انجامه
نگرفته بود) طلب حضور نمود - شایسته خان نیز بمالوه
برگشت - چون آن ألكه در جوار دکن واقع است درین
هنگام (که مرکوز خاطر دارا شکوه کارهای دیگر بود) بودن

عجز و انكسار ساخت - و چون سال هیزدهم صوبه آله آباد از تغیر او در تیول دارا شکوه مقرر گشت خان مشار الیه بصوبه داری مالوه نامور گردید - چون در سال بیستم فرمان طلب از احمد آباد گجرات بنام شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بجهت تفویض ولایت بلخ و بدخشان صدور یافت نظم آن دیار بخان مذکور قرار گرفت - و چون از شایسته خان (که بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار در اسپه سه اسپه مباهی بود - و سوای آن مبالغ پنج لک روپیه هرسال بجهت علوفه سه هزار سوار سبندی از خزانه عامره آنصوبه نقد بار تنخواه میشد) تنبیه و تادیب متمدان آن سرزمین چنانچه باید صورت نمی پذیرفت و مکرر این معنی از عرائض او مفہوم شد در آغاز سال بیست و دوم صوبه احمد آباد به تیول شاهزاده دارا شکوه متعلق گشت - و مجددا حکومت مالوه بخان مسطور باز گردید - و در سال بیست و سیوم از تغیر شاهزاده مراد بخش بانتظام مهام هر چهار صوبه دکن امتیاز یافت - و پس ازان باز بایالت گجرات شتافت - چون سال بیست و هفتم آنصوبه بمراد بخش مفوض گردید آن شایسته مراحم نامیه سالی عقبه خلافت گشته سال بیست و هشتم بتازگی بصوبه داری مالوه دستوری یافت - چون سال بیست و نهم شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب صوبه

بسنکمنیر (سیده) برگذات آن را از تصرف پسرش سیوا
و دیگر مفسدان برآوردده مقاهیر را آرداده دشت قرار ساخت
و بهر قلعه فوجی تعیین نمود - پس از افتتاح اکثر حصون مشهوره
و فراغ از بند و بست آن آلهه بجانب جنیر گام سرعت
برداشت - چون سیوا از نزد پدر آمده آن قلعه را استحکام
داده باسانی تسخیر پذیر نبود شهر جنیر را با محالات
متعاقت آن بضبط درآوردده معارفت نمود - و در کم مایه فرصتی
در سرکار عمده بجمع دو گروه و شصت لک دام مشتمل بر
هفده محال ضمیمه ممالک محروسه گردانید - در سال دهم
خان زمان (که به نیابت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
بنظم بالاگهات دکن می پرداخت) ودیعت حیات سپرد
ازانجا [که تعیین یکی از اعظم امرا بجای خان زمان (که در
حین غیبت شاهزاده مامور به نیابت و هنگام بودن در دولت آباد
بکار و خدمت قیام داشته باشد) فاکزیر مصالح ملکی بود]
لهذا شایسته خان باین خدمت معین گشته پیش از شاهزاده
(که بجهت طری کتخدائی بحضور رسیده) رخصت یافت
که تا آمدن ایشان نیابة بنظم امور آندیار پردازد - و در سال
دوازدهم از تغیر عبدالله خان بصاحب صوبگی بهار و پتنه
برافراخت - خان مزبور سال پانزدهم برسر پرتاب زمیندار
(۲) پلاون (که از عمده بومیان آندیار بود) فوج کشیده پایمال

و او بزمين بوس سده سلطنت رنگ رفته بر روی آردن
 در همين سال بيست و يكم جهانگيري بخطاب شايسته خاني
 ناموري اندوخت - و در سر آغاز جلوس صاحبقران ثاني همراه
 پدر از لاهور باستان خلافت ناصيه سعادت افروخته از اصل
 و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار بلند پاكي يافت
 آنچه زبان زد مردم است (كه شايسته خان روز تولد بمنصب
 پنجهزاري سرفراز شده) اصل شايسته ندارد - و جائے بنظر
 هم رسيد - كه برعايت پدر و جدش اردا در ازان صبا و طفلي
 اول رهله پانصدي منصب عنايت فرمودند - و بهمان ذريعه
 اضافهای متواتر يافته در حدائث سن بمنصب عمده اختصاص
 گرفت - و در عهد اعلى حضرت بسرداري و سرکردگي تعيين گشت
 در سال سيوم چون از خطه برهانپور سه فوج سنگين باستيصال
 خانجهان و مالش نظام شاهيه متعين گرديد سرداري يک
 بنام وی نامزد شد - ازان (كه مهمات كل عساکر باعظم خان
 صوبه دار دکن مفوض بود) صحبت خان مذکور با وی در نگرفت
 طلب حضور گرديد *

چون سال نهم ناحيه قلعه دولت آباد مهبط ريايت
 فردوس آشياني شد مشار اليه با آله دردي خان و غيره
 امرا جهت استخلاص ولايت سنگمير و ديگر قلاع متعلقه آن
 (كه در دست ساهو بهونسله بود) دستوري يافت - خان مذکور

اکثر امرا و نوئیذان زخمی تیغ زبان او و تشنه خونش بودند
و او دست از کفایت و هجو بر نمیداشت حتا در حق خلد مکان
گفته و حق نمک و نمک کلام ادا نموده *

* بنشسته چنان قوی که برداشتنش *

* کار دگر نیست خدا بر دارد *

چون هجو هدایت خان نمود خان مذکور بمقتضای * ع *

* کلوخ انداز را پاداش سنگ است *

رباعی گفت - که بیت دوم اینست *

* فرزند و زن و قبیلۀ آن کس کش *

* بر خوان جماعت نعمت الوان است *

چون بمشار الیه رسید باز نطق نکشید *

* شایسته خان امیر الامرا *

(۴) خلف الصدق یمین الدوله آصف خان است - نامش

میرزا ابوطالب - در ایام تسلط و تغلب مهابت خان او نیز

با پدر بقیدش در آمد - چون روزگار نیرنگ ساز آن بے باک را

از حضور اداره کرد آصف خان را عذر مافات خواسته روانه

حضور ساخت - و ابوطالب را بمصلحت آنکه مبادا لشکر

بر سر او تعیین شود دیگر روزی چند نگهداشته رخصت نمود

(۲) نسخه [ج] هدایت الله خان (۳) در [بعضی نسخه] نامش

ابوطالب *

غازتگران شهر و لشکر بخانههای مردم ریختند - کرد در کرد
نقد و جنس از کارخانجات ابوالحسن و مال تجار و اسباب
امرا دستخوش غارت گشت - عرض و ناموس و ضیع و شریف
یک قلم پایمال بیداد گردید - بیشتر نوکران او کام ناکام
شاهزاده پیوسته بزدگی درگاه پادشاهی اختیار نمودند - در آن
هنگام و بقول در مبادی این سانشه شریف الملک فیض
بملازمت شاهي استسعاد یافت - و در سواد شولاپور با هودو
پسر هدایت الله و عنایت الله ناصیه سالی عتبه خلافت گشته
حسب التجویز شاهزاده بمنصب سه هزار و انعام ده هزار
روپیة و دیگر عطای پادشاهانه کامیاب گردید - و در اواخر ایام
مقامه گلکنده منتهای سال سیم بیست و چهارم شعبان
سنه (۱۰۹۸) یکم هزار و نود و هشت هجری سفر واپسین
گزید - پسرانش بعنایت خلع ماتمی تسلی پذیرفتند - و در
همان ایام قرب ارتکاش افتخار خان پسر او (که همشیره زاده
ابوالحسن بود) باستلام سده سلطنت مفتخر گشته بمنصب
سه هزار و سوار سرفرازی یافت - هدایت الله (که
به هدایت خان مخاطب گشته) خالی از کمال و فراست نبود
طبع موزون داشت - بخانه سامانی سرکار محمد اعظم شاه درجه
اعتبار یافت - گویند نعمت خان میرزا محمد حاجی (۲)

(۲) در [بعضی نسخه] حاجی - بمعنی هجو کننده

پدر و تولیت مقبره شاه عبد اللطيف (که در دولت میدان
بلده برهانپور واقع است) کمر خدمت بست - پسرش
محمد ناصر خان عوف میان مستي ست - که بنوکری دیگران
می گذرانید - او هم بآخرت سرا شتافت *

* شریف الملک حیدرآبادي *

پزنه ابوالحسن قطب شاه والی آنجا ست - چون شاهزاده
بهادر شاه عالم با خانجهان و عساکر گران بموشمال ابوالحسن^(۲)
(که نزد عالمگیر پادشاه بوجوه شتی لازم الاستیصال شده بود)
تعیین گردید و پس ازان در سال بیست و نهم مکرر
جنگهای مردانه و تلاشهای بهادرانه با افواج ابوالحسن اتفاق
افتاد همه جا آن جهالت منشان را زده و برداشته در تعاقب او
روی عزیمت بجانب حیدرآباد آورد - چون بحوالی مغموره
پیوست و محمد ابراهیم سر لشکر او بفوج فیروزی ملحق
گردید ابوالحسن خود را باخته اول شب از چار محل (که
در همان ایام بدستگیری معمار همت بلندش در کمال رفعت
و زینت تاسیس یافته بود) با مردم محل از جواهر و اشرفی
و هون آنچه توانست برداشته خود را بقلعه گلکنده کشید
رستخیز عظیم برپا گردید - اعیان و اکابر دست زن و فرزند
گرفته پا پیاده سر بقلعه گذاشتند - ناگهان بدیدن صبح

مضاف مالوه کردن اعتبار بر ادراخت - سال ۵۴۴ هـ حسب الحکم
 بحضور آمده دولت ملتزمیت دریافت - و در همان سال از
 انتقال میر بانر خان بقوعداری چکاء سپردند نامزد گردیدن
 بستر بقلععداری آسیر مضاف صوبه خجسته بنیان قرار یافته
 سال ۵۴۵ هـ (که سیوا بهونسله مردم خود را بکشد بانی قاعه
 گذرانید) از خبردار شده در آمدها را بتقل رسانید - و مدتها
 باستقلال درانجا ماند - سال ۵۴۶ هـ بیعت و نهم مطابق سده
 (۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجری را از قنکائی مستقی
 برآمد - پس از خانیش ابوالخیر خان به تعلیمه مزدور سرفراز
 گردید - سال ۵۴۷ هـ و ۵۴۸ هـ بیست و ۵۴۹ هـ (۲) راج گذشته اعتبار
 اندوخت - چون فوج مرسته رفته بااعلام خالی نمودن قلعه
 فرستادند او مرعوب گشته امان درخواست نموده با عیسی

گشت - از اینجا (که موبد مالیه در دست بقصر ف مرهقه در آمد)
 نمی خواستند که احدی از منتقمیان سلطنت دران ولایت نمک
 داشته باشد - مابار دواکر بابتزاج حصار دواز (که از آثار راجه
 بهوج مشهور است) که در سمت چست بست - و به حاکم (روزه
 چند نقبها بدیوار قلعه رسانید - آن بیچارها بقدر میسر
 دست و پای صمانعت و مقارعت بضرکت آزدند - چون
 کرمک بیرون افتاد دیدند ناچار باشعیا قلعه سپردند براج
 جیسنگه سوانی بوسند - آشر محبتها برار نیامد - برخاسته
 بضمور رفتند - که باحوال آنها نپرداخت *

• شیخ مبدالعزیز خان •

از متوسلان شیخ مبدالمطیف بردانپوری بود - چون
 محمد ابرنگ زبب بهادر را با شیخ مذکور (که بکمال صلاح
 و تقوی اتصاف داشت) ربط بسیار بل نوعی از اعتقاد متحقق
 بود شیخ سفارش نامبرده نمود - ازین جهت در زمره نوکران
 منعم گردید - و در جنگ مهاباده جسوت سنگه جوهر
 کار طلبی را بروی رز افکنده بیعت و یک زخم برداشت
 و بعزایت شاعت و اسب چهره عزت برافروخت - و در ایام
 (که خلد مکان بتعاقب دارا شکوه از اکبر آباد سمت شاعجهان آباد
 توجه فرمود) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
 پانصد سوار و خطاب خانی و تقویض قلعه دارمی رایسین

در بودن (کتاب ندیده بهدراهی شاهزاده) که بجانب خجسته بنیاد
 و بهرانپور (خصوصی یافته بود) برآمدند - با وصف این هم
 پادشاهزاده بر سر توجه نیامد - دو سه منزل قطع نشده بود که
 خبر ارتحال خلد مکان رسید - بمرحمت و خصوصیت برنواخته
 بروز جنگ با خلد منزل پیش روی فیل پادشاهزاده برادر خرن
 جانفشانی نموده درش همت را از بار نمکخوارگی سبک
 گردانید - پس ازان شاهزاده عظیم الشان عمر خان را باعزاز
 پیش خود نگهداشت - در آغاز عهد محمد فرخ سایر
 بهدراهی نواب نظام الملک فتح جنگ بدکن رفته بغوجداری^(۲)
 سنگدیز محال خالصه مقرری صوبه خجسته بنیاد شتافته
 بدواخذة و کاوش حیدر قلی خان دیوان دکن دل نهاد اقامت
 نگشته روانه حضور گردید - و از پیشگاه خلافت بغوجداری
 کالا باغ (که از اقطاع مفسده خیز صوبه مالوه است) سرورازی
 یافته بهیارے از فتنه پژوهان را پذیرای اطاعت گردانید
 و لختی را (که از صوب سداد و صواب انحراف ورزیده
 طریق خطا و سرتابی می پیمودند) بگو عدم افکند - در زمان^(۳)
 خاقان آفاق یعنی محمد شاه پادشاه بقلعه داری و فوجداری
 دهار مامور شد - و چون در گذشت تعلقه بهسرانش مقرر

(۲) نسخه [ب ج] نظام الملک بدکن رفته (۳) نسخه [ا ب] بکوی

مدم افکند •

جماعه اري بدزجه امارت مرتقي شد - و در خدمت پادشاهزاده
اعتبار تمام داشت - در وقت موعود باجل طبعي در گذشت
پسرانش محمد عمر و محمد عثمان - که تربيت يافته التفات
شاهي و مغرور ناز خانه زادي بودند - از جوش برائتي و جهالت
سپاه پيشگي ^(۲) تقدیم بعضی از استادهاي حضور بر طبع آنها
خورده بر شورانيد - ناخوشي بيجا نموده بوطن (که سه گروهی
هرهند مشهور بآبادی ملک حيدر است) شتافتند - روزی
چند به بيکاري و عظالت گذرانیده عزيمت بارگاه پادشاهي
(که دران هنگام احمدنگر مضرب خيام سلطاني بود) نمودند
بر هر چوكي (که در حوالی ادری معلی میباشد - و بدون
پروانگي محبي و ذهاب متعذر است) مدتی ماندند - بپاس
خاطر شاهزاده (که بتازگي از گجرات رسیده بود) که بعضی
نمي رسانيد - از پريشاني کار بيچارها بجان و کار دستخوان
رسيد - قضارا فوج غنيم بنواحي معسكر اداره گشت - و جمعی
از امراء پادشاهي بمالش برآمدند - آن هنگامه جوانان گردن
بشمشير خارنده سبکدستي نمودند - و بتک تک پا اشقي را
بفرار آوردند - و چون از هرکارها بعضی پادشاهي رسيد - پرتو
عاطفت بر احوال اينان تافته بملازمت استمعان يافتند - اما
چون خاطر پادشاهزاده از جانب آنها کينه آما بود صرفه خود

و سال چهارم از آنجا معزول شده در سلک کومنیان دارالملک
 کابل منتظم گردید - و سال ششم بحراست حصار شهر مذکور
 مامور شده بین الاقران تفوق جست - و مدتها دران سرزمین
 گذرانید - گاهی بحراست سر بلند میشد - و گاهی در زمرد
 تپیناتیان آنصوبه منتظم می گردید - تا سال بیست و چهارم
 حیات او مستفاد می شود - نصرت یار خان برادر زاده او
 در عهد فردوس آرامگاه به پیش منصبی نامه برآورد - اما
 هیچ حاصلی نداشت *

(۲)

* شمشیر خان قرین *

اعظم شاهي - حسین خان نام داشت - آغاز حال نوکر
 وزیر خان داود زئی بوده پستور برفانت داود خان قریشی^(۳)
 پیوست - دران هنگام (که صوبه داری برهانپور بخان مشار الیه
 نامزد گردید) او را بروائی مهمات آنجا تعیین کردند - صاحب
 ساز و سامان گشت - چون پیمانۀ حیات خان مذکور لبریز شد
 بنوکری شاهزاده محمد اعظم شاه (که دران وقت صاحب صوبه
 ملتان بود) اختصاص یافت - و پس ازان بقوعداری جمو محال
 قیول پادشاهزاده مورد امتیاز گردید - و چون دریماق پرمشاق
 بیجاپور مصدر تلاشهای نمایان شد پس از فتح از پیشگاه
 خلافت بخطاب شمشیر خان جبهۀ ناموری برافروخته از پایۀ

خاندوران سید محمود را بدان صوبه کسبل نمود - که قلعه مذکور را بفهمایش یا باستیلا ازو بتصرف آرد - درین ضمن (که محمد شجاع حسب قرار داد خاد مکان آمده صوبه بهار را قابض شد) چون پادشاه بتعاقب دارا شکوه بالکه پنجاب متوجه بود مقرر خلافت را خالی دیده گام طمع پیش نهاده و چون قلعه داران رهتاس و چنانچه (که از جانب دارا شکوه مقرر بودند) قلاع مذکوره را حسب ایمای او (که بعد فرار نوشته بود) سپرد محمد شجاع نمودند سید قاسم نیز برین اراده ادرا مطلع ساخت - و پس از وصول او باله آباد برآمده ملاقی گردید - و در جنگ با او شریک بوده پس از منهنز شدن پیش از وی خود را باله آباد (که محمد شجاع برو بحال داشته بود) رسانید - و بعد رسیدن محمد شجاع از پخته کاری قاعه مزبور بار نشپرد - و چون خبر آمد آمد پادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان (که بتعاقب شجاع نامزد شده بودند) شنید توسل بخاندوران جستاده قلعه را وسیله استشفاع گردانید - بر طبق حکم خسروانی سال اول جلوس به پیشگاه سلطنت رسیده حسب سعادت آستان پوس نمود - و بعنایت خلعت و منصب سه هزار و سوار و خطاب شهابت خان چهره اعتبار برافروخت - و سال دوم جلوس بهانه داری غزنین از تغیر شمشیر خان ترین مقرر گشت

مي دانستند - بعد رسيدن خان مذکور بدان ضلع بجنگ
پيش آمدند - و بعد زن و خورن جمع جان بکشتن دادند
و بقيه راه غرار گزيده بيشتر در تعاقب بنار البوار پيوستند
نامبرده پس از رسيدن بمشور مورن تدين و مخاطب
بشجاعت خان گشته از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و
پانصدي دو هزار سوار سزمایه شان کامي حاصل نمود - سال
شازدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار
و پانصد سوار و عنايت خلعت و جيوه بر خانه سنگ يشم
مرمع و اسپ عربي با ساز طلا ممتاز گشته بمائش افانده
طغيان سرشت راه کابل رايت عزيمت پرافراخت - سال
هفصم چون از گذر آب گذشته باران عبور از کذل کهریه لشکر
آراست افانده که در کمين بودند در تگي کوه راه برو تگ
گرفتند - هرچند آريزش سخت زردان و کوشش بصيار
بتقديم رسانيد اما او در اثنای زن و خورن مطابق سنه
(۱۰۸۴) هزار و هشتاد و چهار هجري نقد جان در کار
ولي نعمت در باخت *

* شهادت خان سيد قاسم بارهه *

ابتدا نوکر دارا شکوه بود - و از جانب او در قلعه آله آباد
قيام داشته بحکومت آنصوبه مي پرداخت - در ايام (که
دارا شکوه عزيمت يافته راه پنجاب پيش گرفت) جلدين مکان

ببخشیدگی احدیان می پرداخت - سال سیوم از تعلقه مذکور
 عزل پذیرفته همراه کذور (ام سنگه بتخریب قلعه زمینداری
 سری نگر شتافت - سال چهارم بغوجداری میان دو آب از تغیر
 عافل خان کام دل برگرفت - سال ششم بغوجداری نواحی
 اکبرآباد بجای همت خان مامور گردید - سال هفتم از انتقال
 اعتبار خان بقلعه داری مستقر الخلافه و از اصل و اضافه
 بمنصب دو هزار و پانصد سوار لوای اعتبار برافراخت
 سال نهم بتفویض خدمت آخته بیگی و میروتزگی از تغیر
 ملتفت خان سر تغاخر بلند کرد - سال دهم بدخدمت داروغگی
 توپخانه از تغیر فدائی خان سر بلند گشته کله گوشه افتخار
 کج نهاد - سال دوازدهم باستیصال مفسدان نواحی دارالخلافه
 مامور گردیده اسب با ساز طلا یافت - و سال سیزدهم همراه
 فدائی خان (که بانامت گوالیار رخصت گردیده بود) دستوری
 پذیرفت - سال پانزدهم (که خروج سمت نامیان در ناحیه
 میوات بعرضه ظهور آمده) نامبرده با فوج شایسته و سامان
 درست به تنبیه آن مردم تعیین گردید *

سمت نامیان عبارت است از مردمی که گرد آمده بودند
 از ارادل و اجلاف و اصناف مختلفه - در سال مذکور دران
 سرزمین در نواحی نارنول پای طغیان دراز کرده دست
 بغارت قصبات و برگذات کشادند - گویند خود را زنده جاوید

هزاره و افاغنه آنجا پزداخته بود سال بیست و پنجم از اصل
و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار
درجه اعتلا پیمود - و چون رتق و قنق مهمات سلطنت بکف
انتدار خلد مکان در آمد از سال اول جلوس پس ازان (که سعادت
خان حارس کابل از دست شیرزاد پسر خود کشته گردید)
از بحر است موبه مزبور مباحی شد - سال چهارم از انتقال راجه
راجر و پ باز به تهمانه داری غزنین سر عزت برافراخت - و سال
دهم حسب الحکم به تغبیه افاغنه دره تعیین شده در کشتن
و بستن مقاهیر تردد نمایان بظهور آورد - و از اصل و اضافه
بمنصب سه هزار و پانصد سوار در هزار سوار
دو اسبه - سه اسبه تصاعد نمود - و پس از رسیدن محمد امین
خان بخشی دران نواح باز مصدر خدمات شایان در جنگ
مخدولان مؤبور شده بر طبق یرلیغ پادشاهی بتهانه داری ارهنگ
تعیین یافت *

• شجاعت خان رعد انداز بیگ •

از امرای عهد عالمگیری ست - ابتدا بمنصب در خور
و خطاب خانی مباحات اندوخته سال اول جلوس (که پادشاه
متوجه مقابله سلطان شجاع بود) بقلعه داری اکبرآباد از تغیر
ذوالفقار خان سرفرازی یافت - و بعد چندی از آنجا معزول
گشته در جنگ دوم در اشکوه بغوج قراولی تعیین شده پستور

قندهار راهي شده در تسخير قلعه بمست مصدر ترون گردید
 سال پانزدهم باضافه سه صد سوار و سال نوزدهم بافزونی
 دو صد سوار تابیدانش با ذات مصاري گردیدند - پستتر همراه
 سلطان مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان شرف رخصت
 یافت - و بعد وصول بدانجا باتفاق بهادر خان روهله
 بچنگ نذر محمد خان والی بلخ پرداخت سال بیستم
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار چهاره
 امتیاز افروخت •

و چون شاهزاده بگذاشت حکومت آنصوبه اصرار ورزیده
 درآنه حضور شد و سعدالله خان بنابر بند و بمست آنجا رسید
 و تهانه داری خان آباد باو مفوض نمود حسب تجویز خان
 مزبور بافزایش پانصدي پانصد سوار برنواخته آمد - و پستتر
 بخطاب شمشیر خان ناموري اندوخت - و پس از رسیدن سلطان
 اورنگ زیب بهادر دران نواح بحر است شهر بلخ معین شد
 سال بیست و دوم بعطای علم رایت بلند رتبی برافراشت
 و برکاب شاهزاده مذکور بصوب قندهار کمر عزیمت بسته پس از
 رسیدن بقلات باشاره شاهزاده بحر است آنجا مقرر گشت - سال
 بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي
 دو هزار و دویمت سوار و خدمت تهانه داری غزنین از تغیر
 سعادت خان از همگان تفوق جست - و چون از قرار واقع بضبط

محمد اورنگ زیب بهادر برون - که در خور حال او شاهزاده
مذکور تجویز خدمتی خواهد نمود - لهذا بدکن رسیده سال
سی و یکم در جنگ دکنیان ترددات شایان بتقدیم رسانیدن
بعد از چندے (که فلک توطیة دیگر برانگیخت - و شاهزاده
مذکور عزیمت هندوستان نمود) او از اصل و اضافه بمذنب
سه هزاره دو هزار سوار سرمایه افتخار اندوخت - و در کومکین
دکن انضام یافته در فتح قلعه چاکده با امیرالامرا شایسته خان
مصدر ترددات شایسته گردید - و (وزیرش خود دویده قلعه
را مفتوح ساخت - و بوقت موعود درگذشت - از ارادش
هیچکس رشدے نگرد - نبسه زاده او متهور خان ^(۲) بهادر است
که احوالش درین نامه ثبت شده *

* شمشیرخان حیات ترین *

پسر علی خان است که از بندهای روشناس فردوس آشیانی
بود - و در جنگ تتهه جان نثار گشته - پس ازان (که سلطنت
بقبضه اقتدار آن پادشاه درآمد) نام برده سال اول بعطای
خلعت و مذنب هزاره پانصد سوار و انعام هفت هزار روپیه
نقد کردن عزت برافراخت - سال سیوم در ادانی (که دکن معسکر
پادشاهی بود) همراه شایسته خان بتخریب نظام الملک
دکنی تعیین گردیده سال یازدهم همراه سعید خان بهادر بصوب

معصوم خان مهین پهرش بعد واقعه پدرش بمنصب در هزار
 و میر معظم مخاطب بسیادت خان پسر دوش بمنصب
 هزار و پانصدی چهارم کامیابی برانروختند - و در سال بیست
 و ششم سنه (۱۰۹۴) یک هزار و نود و چهار هجری در بلاد
 اردنگ آباد بآزم بانو صبیئه سیادت خان ازدواج پادشاهزاده
 محمد کامبخش زیب انعقاد یافت - و در سال بیست و هفتم
 سیادت خان بخطاب معظم خان سرفرازی یافته از تغیر مغل خان
 قرش بیگی گردید - خالی از شورش مزاج نبرد *

* شمس الدین خان خویشگی *

پهر کلان نظر بهادر است - سال بیستم جلوس فردرس آشیانی
 در حیات پدر بفوجداری دامن کوه کانگره از تغیر مرشد تلی
 امتیاز یافت - سال بیست و پنجم چون پدرش فوت نمود
 پادشاه ادر را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار
 و پانصد سوار برنواخت - و همراه محمد اردنگ زیب بهادر
 (که نوام دوم بمهم تندهار نامزد شده) تعیین گردید - سال
 بیست و هفتم از تغیر محمد صالح پسر میرزا عیسی ترخان
 بفوجداری جوناگده و تیولداری برخه محال آن دستوری یافت
 سال سیم چون ادر با برادر خود قطب الدین بر سر تیولداری
 جوناگده منازعت بهم رسید بقطب الدین فوجداری و تیولداری
 پتن صوبه کجرات قرار یافته نامبرده را حکم شد که بدکن نزد

باجمير شتافت - چون آن بيحفاظ بدنام كندد مهارجي
 بدو نه پيوسست ناگزير دارا شكوه از قلعه كدهم پتهلي تا كوهچه
 مدار ديوار بست كشيده مورچال بقاعده پيكار ترتيب داده
 در مقابل عالمگير پادشاه برنشست - و پس از رُ و خورد
 بيست و نهم جمادی الاخری سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت
 و نه هجري. دلير خان و شيخ مير محاذی دره متصل كوكلاپهاري
 (كه در ضبط شاهنواز خان بود) دليرانه قدم گذاشته بشپه
 سهام جگړدوز مردم ادرا از پيش رو برداشتند - درين هنگام
 شاهنواز خان نزد دارا شكوه بود - ازین خبر گرم و گيرا خود را
 رسانيده بمدافعه دست و بازو بر كشد - و در عين جنگ (كه
 بر بلذی مورچال قيام داشته باويزش و پيكار تحريض مي نمود)
 تيرے بر نافش رسیده كار او تمام ساخت - دارا شكوه از كشته شدنش
 همت بای داده راه فرار سپرد - خلد مكان بر سابقه نصبت (كه
 بآن والا دودمان بود) نعلش ادرا باحترام برداشته در صحن روضه
 محييه (قدس سره) دفن فرمود - از بدایت حال در تورك و تزئين
 و خوش معاشي مي كوشيد - و بگرم اختلاطي و حسن در خورد
 مي جوشيد - در امور دنياري و تدبير ملكي هم رسائی تمام
 داشت - و خود بجزوي و كلي مي پرداخت - و بسيار شيفته
 صيد و شكار بود - و هم دل داده راگ و نغمه - خواننده و سازنده
 (كه نزد او فراهم آمده بودند) در هيچ سركارے در انوقت نبود

تبعوالی احمد آباد رسید شاهنواز خان بذابر ذخیره خاطر
 (که از سلوک برهانپور داشت) با بعدم سامان مقاومت با آنکه
 می توانست بدکن یا بحضور خود را رسانید با کمال دانائی
 سر رشته هست از کف گذاشته باستقبال او شتافت - و ادرا
 بشهر در آورده در عمارات دولتخانه پادشاهی (که دازا شکوه
 میخواست بر رعایت پدر بزرگوار پائین بنشیند) خان مزبور
 مبالغه از حد برده ادرا در چهار کف پادشاهی نشاند - اگرچه
 مرکوز خاطر آن سرگشته بادیه ناکامی آن بود (که از راه سلطانپور
 و نذر بار ^(۲) بدکن شتافته دران ملک لوای اقتدار برافرازد)
 اخبار ناملائم جنگ شاه شجاع متضمن اسر و هزیمت عالمگیری
 شنیده و آن اکاذیب را راست پنداشته رفتن آگره و استخلاص
 اعلی حضرت پیش نهاد همت ساخت - و شاهنواز خان را
 (حقیق و مشیر خون گردانیده با اجتماع سپاه اشاره نمود - قریب
 بیست هزار سوار فراهم آورد) *

درین اثنا متواتر فوشتهای راجه جهونت سنگه رسیده - که
 نقش بندگی اعلی حضرت بر لوحه دل مرتسم است - زودتو
 بدین طرف نهضت نمایند - که با سایر راجپوتیه در ملازمت
 بوده مصدر جانفشانی شوم - ناچار دازا شکوه فسخ عزیمت آگره
 نموده شاهنواز خان را با همه یسوان و خویشان همراه بود داشته

از روى افتاد - و فصل و قطع مقدمات صورت نمي گرفت
ازين جهت در سال بيست و سيوم شاهزاده بحضور شتافته
او باز بضبط ماله مامور شد - و در سال بيست و ششم
بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسبه سه اسبه و نظم
صوبه اوده و جاگيردارى گورکهور و بهرائج معزز و مفتخر
گشت - و چون در اواخر فرمانروائي اعلى حضرت شاهزاده محمد
اورنگ زيب بهادر بمهم بيجاپور متوجه گرديد شاهنواز خان
و امرای ديگر از حضور دستوري يافتند - و هنوز کارهای
ماموره بانصرام نگرائيده بود که گربز فکريهای دارا شکوه
غبار آشوب و برهمزدگي بهر جانب و سو برانگيخت - محمد
اورنگ زيب بهادر باقتضای صلاح انديشي با سامان شايان
روانۀ هندوستان گرديد - شاهنواز خان بحکم عقل مصلحت کيش
در برهانپور مکث نموده از همراهي سربازان - شاهزاده ار را
از حويلي برآورده در قلعه ارک نظر بند نگاهداشت - تا آنکه
بعد از جنگ داراشکوه و سربر آرائی هندوستان بارسال فرمان
صوبه دارى گجرات و باضافۀ هزارى هزار سوار بمنصب شش هزارى
شش هزار سوار پایۀ عزتش برافراخت - و هنوز از دران ولايت
جاگرم نکرده بود که دارا شکوه بذاير تعاقب افواج عالمگيري
از ملتان بقتعه رفته ازانجا بدان ناحيه سرے کشيد - چون

در مجلس حاضر نمی شود (دولت اندوز مزاجیه نشد روز دیگر شایسته پیشکش بنظر در آورد - متاع لک روپیه شرف پذیرائی یافت - و در سال یازدهم صبیۀ دیگرش بجهت شاهزاده محمد مراد بخش خواستگاری شد - چون درانوقت شاهنواز خان بانتظام صوبۀ اردبیه اشتغال داشت حسب الحکم اهایۀ مکرّمه او (۲) نورس بانو بیگم با صبیۀ مذکور بحضور رسیده مراسم طوی بجا آوردند - و پس ازان ایالت جونپور بخان مذکور مفروض گردید - در سال بیستم بصاحب صوبگی مالوہ سر برافراخت *

و چون اسلام خان ناظم دکن ویدارالبقا منزل گزید بغام او فرمان رفت که بنابر قرب و جوار بسریعہ ^{سریع} خود را بآن ولایت رسانیده بحفاظت پردازد - در همان سال بیست و دوم شاهزادۀ مراد بخش بایالت چهار صوبۀ دکن رخصت یافت - ازانجا (که آثار فراست و دانائی و نشانیهای بزرگی و سرداری از چهرگ احوال خان مذکور ظاهر و نمایان بود) اتالیقی و وکالت شاهزادۀ بدر باز گردید - ابتدا شاهنواز خان در نظم اشقات آن مملکت مساعی جدیله بکار برده فوجی بر سر دیوگده کشیده مقضی المرام برگشت - اما چون مزاج شاهزادۀ بسبب نوجوانی و ناتجربگی خود سرپیها داشت صحبتها برهم خورد - و ازیں ناسازگاری آخر معاملات ملکی

ابو الحسن توبتي باستخلاص ناسك و توبنگ تعين گشت
و در سال نهم چون از حوالی دولت آباد چهار فوج سغين
بعردارمی امرای عمده بتخریب ملك عادل شاهي و تسخير
بقية قلاع نظام الماكي نامزد گردید شاه نواز خان بهمهراهی
سید خانجهان باره مامور شده همواره هراولی آن فوج
بدو متعلق بود *

(وزر) (که مخالف بهیئت مجموعی آوردن) چون
پیشتر جنگ در دکن با چنداولی سمت خان مذکور بمبالغه
چنداولی بعهده خود گرفت - بعد تلافی فریقین تا یک پیر
فیما بین ابراب محاربه مفتوح بود - چون چیزگی غنیم
از حد گذشت سید خانجهان بشاهنواز خان پیوسته اشقیا را
برداشت - دران روز طرفه کارنامها بر ساخت - و بقابو علونسب
و والا دودمانی خان مشار الیه بیست و سیوم ذی الحجه
سال دهم جشن ازدواج شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
با صبیة کریمه او منعقد گردید - اعلی حضرت پایان شب جشن
سغینه سوار بشانه اش تشریف فرمود - بحضور اقدس چهار لک
روید کابین قرار یافت - طالب کلیم
۱۰۴۷

* دو گوهر بیک عقد دوران کشیده *

تاریخ یافته - و چون دران شب برسم هندوستان (که پدر عروس

در برگرفته نگه داشت - غلده مکان را از سزوح این حادثه
 نظر بدیدرین بندگی و ارادت کیشی او خاطر قرین تاسف شد
 و بر طبق حکم در روضه شاه معین الدین (قدس سره) مدفون
 گردید - پسرانش محتشم خان میر ابراهیم و مکرم خان میر
 محمد اسحاق - احوال و یک جداگانه درین نامه بنگارش آمده
 پسروم او میر محمد یعقوب - که آخرها بشمشیر خان مخاطب
 شد - در برادران خود بافروزی نشه شجاعت امتیاز داشت
 با مکرم خان برادر خود به تنبیه افاغنه سمت کتل جانوس^(۲)
 دستوری یافت - و سال هیزدهم در جنگ اخیر (که افاغنه
 غالب می شوند) بجنبش رگ غیرت پای ثبات محکم کرده
 در عین جوانی مردانه شویبت ممت چشید *

* شاه نواز خان صفوی *

میرزا بدیع الزمان نام داشت - مشهور بمیرزا دکنی
 رشیدترین پسران میرزا رستم قندهاری ست - در عهد جهانگیری
 بمعارج دولت و امارت مرقی گشته بخطاب شاه نواز خانی
 چهارم کامرانی برافروخت - و در صوبه تته و بهار بخدمات
 پادشاهی میگذرانید - بعد ارتحال جنت مکانی در قضیه شهریار
 ناکرده کار بآصف جاهی یکتائی ورزیده. نیکو پرستاریها بظهور
 آورد ... در سال سیوم صاحب قزان ثانی بهمراهی خواجه

بود - در جنگ مهاراجه جسونت سنگه سرداری طرح داشت
داشت و در محاربه اول دارا شکوه سرکردگی التمش داشت
بر وقت رخس شجاعت جهنده مصدر ترددات شایان گشت
و در جلدوی اخلاص درست بعنایت خلعت خاص اختصاص
یافت - دستور چون مسموع شد [که سلیمان شکوه می خواهد
از دریای گنگا و جمنا گذشته پدید خود (که جانب لاهور
(فته بود) ملحق شود] نامبرده با امرای دیگر جهت سد راه او
تعیین شد - و پس از آوارگی او جانب سری نگر بحضور
آمده یعنی وصول موکب خلد مکان بملتان بتعاقب دارا شکوه
دستوری پذیرفت - و تا تته راه تعاقب پیمود - و دارا شکوه
چون از نواح تته کوچ کرده داخل ملک گجرات شد
و درین ضمن فرمان معارفت بذا م و صدور یافت بصرعت
سریعه خون را بحضور رسانید - و در جنگ دوم دارا شکوه
باز کار فرمائی فوج التمش برای او تعلق گرفت - روز یوزش
از سایر عساکر پیش قدمی نموده حمله مردانه بر مورچال
شاه نواز خان مغوی برده زد و خورد رسا بمیان آمد - در آن
اذا گولی تفنگ از کارخانه قضا بر سینه اش خورده مطابق
سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری جان در
راه وفا در داد - میر هاشم نامی از هموطنان او (که در عقب
حوضه نشسته بود) سرشتت تدبیر از دست نداده نامبرده را

با جملة المالكي سعد الله خان برای انهدام قامه چيتور شتابيد
 سال سيم با معظم خان بصوب دکن نزد سلطان اردنگ زيب
 بهادر روانه شد - و درانجا بتقديم نيکو خدمتيا پرداخت
 سال سي و يك حسب الطلب بحضور آمده امراز سعادت
 ملازمت نموده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي
 هزار و دو صحت سوار و خطاب شير خان و تفويض فوجداری
 مندسور بر منزلتش افزود - و در جنگ سهوگده بهمراهی
 دارا شکوه اختصاص داشت - چون دارا شکوه هزیمت یافته راه
 فرار گزید از بملازمت خلد مکان پیوسته در جنگ سلطان شجاع
 باتفاق ذوالفقار خان محمد بیگ همراه توپخانه پیش پیش
 فوج هراول بود *

* شينخ مير خوافي *

سيد محيى النصب - از نوکران دل سوز امام شاهزادگی
 خلد مکان است - و بحسن تدبير و شيوه شجاعت معروف
 سال سيم جلوس فردوس آشياني (که پادشاهزاده بر طبق
 حکم پدر لشکر بر سر والی حيدرآباد کشيد) نامبرده
 با شاهزاده محمد سلطان در هراولي بود - در تنبيه خصم
 قورده شايسته بظهور آورده بزخم تغذک مجروح گرديد
 في حاله (که پادشاهزاده مذکور بتقريب عيادت پدر والاقديم
 پنجانب هذوستان گام همت برداشت) او از مشيران رازدار

گردید - و اورا بفروختند از بیرون ادرنگ آباد برگماشتند - بعد ازان
 اخوانش دریافت نشده *

(۲)

* شیروخان سید شهاب بارهه *

پسر سید عزت خان جهانگیری است - تا سال دهم جلوس
 فردوس آشیانی بمنصب هشتصدی شش صد سوار سرفرازی
 داشت - سال سیزدهم باضافه در صدی کامیاب گردید - سال
 نوزدهم همراه سلطان مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان
 تعیین گشته وقت رخصت بعطای خلعت و اسب عزامتیاز
 اندوخته سال بیست و دوم در رکاب سلطان محمد ادرنگ زیب
 بهادر بیساق قندهار کمر عزیمت بست - و بعد وصول
 بدانجا با رستم خان بگوک قلیج خان بصوب بخت شتافت
 و در جنگ قزلباشان تردد مردانه بظهور رسانید - سال بیست
 و سیوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار
 چهارم عزت برافروخت - سال بیست و پنجم بعنایت خلعت
 واسب با زین نقره افتخار پذیرفته باز بهمراهی شاهزاده مذکور
 بهم مسطور گام جرأت پیش نهاد - سال بیست و ششم
 با سلطان دارا شکوه بیساق مزبور دامن جلالت بر کمر همت زد
 سال بیست و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار
 هفتصد سوار رایست شاد کامی برافراشت - سال بیست و هشتم

هیزدهم بحضور (سیده جبهه) ارادت بر [ستانه عقیقت گذاشت
 ظاهر^(۲) در هیزده سال فوجدارى میوات مامور گردیده - که
 صاحب پادشاه نامه می نویسد - سال نوزدهم حسب احکم
 از میوات آمده باستلام سده خلافت پرداخته همراه پادشاهزاده
 مراد بخش بتسخیر باخ و بدخشان نامزد شد - سال بیستم
 از تغیر اهتمام خان حارس غوری گردید - و در اینجا بکرات
 به تنبیه اربابان خود سر و المانان بدویر پرداخته آثار دلیری^(۳)
 و دلادری بر روی روز افکند - سال بیست و یکم از غوری
 معارفت نموده بحضور رسید - چون فوجدارى میوات غایبانه
 تغیر شده بود از بعنایت خلعت برخی محالات صوبه برار
 در قبول رخصت دکن یافت - سال بیست و هشتم خدمت
 حراست قلعه احمد نگر بدر مقوض شد - سال بیست و نهم
 از اینجا معزول گردید - سال سی و یکم در رکاب پادشاهزاده محمد
 اورنگ زیب بهادر به تنبیه قطب الملک حاکم حیدرآباد
 شتافت - و پس از انفصال یافتن معاملات اینجا با برخی
 منصبداران که مجموع سه هزار سوار بود بتوقف در سرحد ملک
 پادشاهی تا انقضای برسات مامور شد - و پس ازان (که زمانه
 طرخ دیگر ریخت - و چرخ نیلگون رنگ تازه بر روی کار آورد)
 پادشاهزاده مذکور عیادت پدر را تقریب ساخته روانه حضور

(۲) در [بعضه نسخه] میوار (۳) نسخه [ج] آثار دلیری بر روی روز *

* شاه بيگ خان اوزبك

در عهد چند مکانی بمنصب پادشاهی سرافرازی یافته بدایه
 ازای چهار صد سوار (رسیده) سال اول جلوس فردوس آشیانی
 بخطاب خانی نامور گردیده در افواج متعینه تادیب جنگهار
 سنگه بدنباله بهمپویی عبد الله خان بهادر اختصاص پذیرفته
 سال دوم باضافه پانصدی دویست سوار کام دل بر گرفت
 سال سیوم بمعنایت علم و از اصل و اضافه بمنصب
 دو هزارای هزار سوار لوای کامیابی برافراخت - - - (۲) پستور
 باضافه دویست سوار و سال چهارم بافزونی سه صد سوار
 و سال ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزارای دو هزار
 سوار و پس از آن باضافه هزارای هزار سوار امتیاز پذیرفت
 سال نهم در افواج متعینه تادیب شاه و بهوشه و تخریب ملک
 عادل خانیه بهمزاهی خان زمان دستوری یافته سرکردگی خیرانگار
 داشت - و پس از رسیدن در نواح رایباغ مضاف صوبه بدجانبور
 چپقلشهای مردانه از کشتن و بهتن و اسیر ساختن ازو بظهور
 انجامیدن - سال دهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزارای
 سه هزار سوار کامران گشته بخدمت قلعه داری جنیر
 نامیه بخت روشن نمود - سال پانزدهم بمعنایت تقاره کوس
 بلند پایگی زن - پستور بنظم صوبه برار مامور گردیدن - سال

از تغیر سیورام کور ماضور گردید - و حکم شد که قار رسیدن او
از میمنه ملتفت خان بصیانت آن پردازد - سال بیست و دوم
در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار
دستوری یافته سرکردگی فوج قرادل بدو تعلق گرفت - و بعد
رسیدن بدان جا بهمراهی قلیچ خان بکشودن بسمت شتافته
از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار
شادکامی اندرخت - و در جنگ قزلباشیه (که با رستم خان
و قلیچ خان روداد) در مثل خود پای ثبات قائم کرده محمد
سعید پسرش با جمعی بکار پادشاهی در آمد - بنابراین سال
بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار
و پانصد سوار و عطای علم و نقاره طبل کامرانی بر نواخت
سال بیست و پنجم نوبت دوم همراهِ شاهزاده مذکور بهم مسطور
عزیمت نمود - درین ضمن ورزد موکب پادشاهی بکابل صورت
بسمت - نام برده که قلعه دارمی آنجا داشت شرف ملازمت
دریافته بمرحمت خلعت و جیغۀ مرصع و اسپ بازین مطلا
و فیل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار
سوار و خطاب شجاعت خان بلند آوازه گشت - سال بیست
و ششم همراهِ شاهزاده دارا شکوه بتسخیر قلعه قندهار و از آنجا
باتفاق رستم خان بهادر بجانب بخت کمر عزیمت بسمت
پستور روزگارش بکجا انجامید معلوم نیست *

پذيرفته - نام برده سال هفتم جلوس فردوس آشياني از اصل
 و اضافه بمنصب هزاري هشت صد سوار و خطاب شادي خان
 سر عزت برافراخته سال دوازدهم بعنايت خلعت و جيجه
 و خنجر مرصع و شمشير با يراق طلا ميناكار و اسپ با زين نقره
 امتياز يافته با جواب نذر محمد خان و ارمنان بقيمت
 يك لک روپيه ببلخ روانه شد - و سال چهاردهم از انجا برگردیده
 در حينه (که پادشاه از کشمير بدار السلطنة لاهور علم معاودت
 برافراشته بود) باستلام عتبه خلافت پرداخته بيست و هفت
 اسپ پيشکش گذرانيد - پادشاه مورد مرحمت ساخته از اصل
 و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و دوست سوار و حکومت
 بهکر از تغير شاه قلي خان و عطای اسپ برخواست - بهتر
 چون خبر فوت غيرت خان صوبه دار تتهه بعرض رسيد او
 بعنايت خلعت و شمشير و اضافه پانصدي پانصد سوار و تفويض
 صوبه داری صوبه مذکور بلندي گرای ارج دولت شد - سال پانزدهم
 باضافه سه صد سوار تابينانش با ذات مساري گردید - سال
 نوزدهم همراه پادشاهزاده مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان
 مقرر شد - و چون پادشاهزاده دانهاد آنکودون نگشته برگشت
 و جمله المالکي سعد الله خان به بدن و بسمت آنجا تعيين شد
 او را بحراست ميمنه با نواحی آن معين نمود - سال بيست
 و يکم بمرحمت خلعت و اسپ با زين طلا و تاعه داری کابل

پستر بخانه خود رفت - و بعد از چند روز بقلعه دار گفته فرستاد - که محمد بیگ نامی از جانب والی ایران با اتفاق شرف الدین (که داروغه عمارت و ذخیره قلعه بست بود) آمده - چند پیامی دارد - و چهار (قم آورد) - قلعه دار میرک حسن بخشی را فرستاد که آمده را باز گرداند - موصی الیه چون بدروازه رسید دید که محمد بیگ را شادی خان درون دروازه نشانده - و قبچاق خان و جمعی منصبداران نشسته اند لهذا برگشته بقلعه دار کیفیت ظاهر نمود - او لشکر نویس بخون را فرستاد که محمد بیگ را همان جا نگاهدارد - و شادی خان و قبچاق خان را پیش او بفرستد - پس از آمدن استفسار کرد که بدون اجازت من درون گرفتن مردم مخالف چه وجه داشت - گفتند چون نوشته چند آورده بود نادیده برگردانند پسندیده نبود - قلعه دار خود بر دروازه مزبور آمده رقمها ملاحظه نمود - و بر کیفیت از دست رفتن قلعه بست آگهی یافته وعده پنجره روز کرد - روز پنجم شادی خان بیست و هشتم صفر سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجری دروازه ویس قرن را بعلي قاي خان سردار والی ایران وا گذاشت و با قبچاق خان نزد والی مذکور رفت *

* شجاعت خان شادی بیگ *

پسر جانش بهادر است - که احوالش جداگانه اندراج

شده سال بيست و پنجم ديار خاموشان گزید *

* شادي خان اوزبك *

از منصبداران عهد فردوس آشياني ست - بتعیناتی قلعه
تندهار مامور بود - سال بيست و دوم جلوس مطابق سنه
(۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجري (که والی ايران
بازاده تسخير قلعه مذکور رسیده در باغ گنج علي خان
فرد (آمد) نامبرده از جانب خواص خان قلعه دار پادشاهی
بمعاظمت دراز و ديس قرن مي پرداخت - پس از محاصره
چون غرمت زده خورد بامداد کشید نامبرده شیوه پاس
نمک را - خير باد گفته راه پيخي رتي سپرد - و با مردم
مخالف همداستان شده قبيحان خان را (که احوالش جداگانه
بزرگ قلم گذشته) از راه برد - و باتفاق بعضی منصبداران ديگر
پيش قلعه دار آمده ظاهر نمود - که بخبر انشداد طرق بسبب
کثرت برف امید رسیدن کومک نیست - و از جد فوج قولباش
معلوم مي شود که قلعه زود بتسخير خواهد در آمد - پس ازان
ما را نه امان جان است - و نه امید رستگاری فرزندان و عيال
قلعه دار (که همت بای داده بود) درین وقت که بایسته
تيغ ميراند بموعظت اکتفا نمود *

* هر کجا زخم پایدت فرمود *

* گرتو مرهم نهی نداری سود *

دو هزار سوار و خطاب شاه قلی خان و عذایت علم
 و خلعت تفویض تعلقه مزبور و عطای خنجر مرصع و اسب
 و فیل نوای عزت برافراخت - و پس از رسیدن آنجا بضبط
 و ربط پرداخته بهویمت ولد سنکرام زمیندار جمو را (که همواره
 یکومکى نوچداران آنجا بود - و رفته رفته در ادای خدمت
 قصور می نمود) طلب داشت - او با جمعیت کثیر آمد
 شاه قلی خان جمع فراهم آورده مستعد پیکار گشت - و بعد
 زد و خورد او با جمع بمقر اصای شتافت - این معنی در
 پیشگاه حضور درجه استعسان پذیرفته سال دهم بعنایت
 خلعت و نقاره و فیل طبل شادمانی برنواخت - و سال
 دوازدهم در ایامی (که پادشاه متوجه دارالسلطنت گردید)
 او در اثنای راه آمده بحصول ملازمت کسب سعادت نمود
 و از تبعات مزبور معزول شده بحکومت بهکر از انتقال جان نثار
 جان نامزد گشت - سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب
 سه هزار و سوار و عطای خلعت نظم صوبه کشمیر
 و شمشیر با پیراق طلائی میناکار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد
 کام دل برگرفت - و بعد رسیدن در نواحی حسن ابدال
 مطابق سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه هجری بدارالبقا پیوست
 محمد امین پسرش بمنصب نهصد سوار کامیاب

او نامه و ارمغان خان مژبور (که بقیعت پانزده هزار رویه بود) گذرانید - و بعنایت خلعت و خنجر مرصع بقیعت چهار هزار رویه و مومن پسرش بعطای خلعت افتخار اندوختند - و پس از دو روز سی و پنج راس اسب و ده نفر شتر خود و هیزده راس اسب و چند شتر پسرش برسم پیشکش بنظر در آوردند - و سی هزار رویه بار و ده هزار رویه پسرش مرحمت گردید - و پس از چندی (که جشن وزن شمعی شد) باز بیست هزار رویه بار و پنج هزار رویه پسرش انعام شد - سال ششم بعطای خلعت و اسب با زین مطلا و فیل و پسرش بخلعت سراقرازی یافته با جواب نامه مصحوب تربیت خان دستوری انصراف پذیرفت *

از اینجا (که کرد فر هندوستان را دید) و بداد و دهش اینجا آشنا شده بود) از وطن مالوفه دل برگرفته سال نهم بمدد بخت آمده دولت بار حاصل کرد - و بمنصب وزارت هشت صد سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر طلائی میناکار و اسب با زین مطلا و فیل و انعام بیست هزار رویه نقد سر رشته اعتبار بدست آورد - و چون اواخر همین سال بعرض رسید (که میرزا خان منوچهر فوجدار کانگه از شوریدگی دماغ منزوی شد) نظر بفرزنی جمعیت برای ضبط مجال کوهستان او از اصل و اضافه بمنصب در وزارت

از هندوستان بهر بهانه فرستاده بمردم بادشاهي گيراند - چون
يعرض اعلیٰ حضرت رسيد بجزل منصب و جاگير معاتب شد
و از مجرا ممنوع گشت - در سال دوازدهم (که نهضت پادشاهي
همين پنجاب واقع شد) همراه نگرفته در اکبرآباد نظر بند
نگاهداشته هزار درپيه در ماه قرار يافت - هرچند بدين تقصير
بخود کوشيد و در براءت نامه مي درويد بجائے نرسيد - دو سه
سال در آگره منزوي بوده و مدفوق شده در عين جواني
در گذشت - هيئات اين کچرو فلک دغلباز بسا دروغ بيفروغ را
ياياس راستي دلنشين که و مه ساخته - و بسيار مدق کيشان
در سمت آئين را پايمال انقلاب نموده بدشمن گامي نشانده
آء آء اگر بديدند تحقيق را نگرفتند همان ناهنجاري و بيراهه روي^(۲)
عادي اوست - که در صورت جزا و نتيجه همان صور
اعتيادش متمثل مي شود *

* صورت اعمال ماست هرچه بما ميرسد *

* شاه قلي خان وقاص حاجي *

از باشندگان بلخ است - ابتدا در سال پنجم جلوس
کردوس آشيائي از موطن خود بطريق سفارت از جانب
قادر محمد خان والي آنجا وارد هندوستان شد - چون بحوالی
اکبرآباد رسيد معتمد خان بخشي باستقبال رفته بملازمت آورد

سده (۱۰۴۱) هزار و چهل و يك بملازمت اعلیٰ حضرت
 سرمایه افتخار اندوخت - و بنوازش منصب دوازدهم و تفضیله
 جاگیر جيد در صوبه پنجاب بتازگی دیده امیدش در شن گشت
 و بانعام بیست هزار (روپیه نقد مکرر بدفعات مشمول عواطف
 شد - اما از اسپریمی اطفال و تفرقه اهل و عیال پیوسته در تب
 و تلواسه بود - و شب و روز گریه و ناله داشت - اگرچه
 شاه متعلقانش را باعزاز نگاه می داشت - چون با شکل
 و شمائل پسندیده و فطانت و ذکا در مردم کوهی ممتاز
 بود - در پیشگاه خلافت قرب و منزلت او (در افزون گردید
 او نیز کمز دولتخواهی و نیکو بندگی بر میان بسته در بهم
 پیرینده بهمراهی شاهزاده محمد شجاع و در سال نهم با رسیدن
 خاندان بهمالش عادلشاهی و تشریف ملک او تدریجاً
 نمایان نمود - لیکن از انجا (که هنوز پاداش اعمال نکوهیده اش
 در انتقام کده تقدیر باقی بود) زمانه بذاکامی دیگر انداخت
 ظامرا به شاه صفی صفوی رسانیدند - که شیر خان متعهد تسخیر
 قندهار گشته - و نطق همه با اقدام این خدمت بسته - چون
 واقف کار و صاحب الوس است و سوای فرقه ترین الوسات
 ناحیه مثل کاکر و پنی با وی متفق مبادا کاره پیش بُرد
 شاه از مصلحت سلجی رقیه بنام او متضمن ارسال عرضد اش
 مشعر بر هواخواهی و تجدید بندگی دیرین و ازاده برآمدن

و چون در سال چهارم شیر خان از افغانان کوهستان آن نواحی هجومه فراهم آورده بقصد تاخت حوالی سوی کُنْجابه معموله بهکر (رانه شد علی مردان خان قابو یافته (۲) با چهار هزار سوار از نوکران و زمینداران قندهار ایلغار کرده صبح بقلعه فوشنج (سید - و سرسوادی گرفته عیال و اطفال شیر خان را اسیر ساخت - و با اسباب بسیار (که بهر زنی و قطاع الطریق اندر خنده بود) بقندهار فرستاده خود متوقف شد شیر خان ازین خبر هوش ربا غنائم و اسارای کُنْجابه را که بدست آورده بود بر تافته بسرعت تمام (رجع القهقري نمود (۳) علی مردان خان در سر راه هنگامه پیکار گرم ساخت - اگرچه هراول قزلباش را پای ثبات از جا زنت لیکن علی مردان خان با قول جلو انداخت - و دران اثنا تغذی بر پاشنه او خورده بران جست - مخفی داشته بارصف آن زخم منکر باره راه پیشتر راند - و بدلهی مردم پرداخته چندان در معرکه قدم افشرد که مخالف شکست خورده متفرق گشت - علی مردان خان سالم و غنام کوس معاودت بقندهار بلند آرازه ساخت - شیر خان بدو کی رفته هر چند تلاش کرد که کاره پیش رود میسر نشد ناچار دل از موطن برداشته باحمد بیگ خان (که به نیابت یمین الدوله حاکم ملتان بود) توسل جسته در سال پنجم

عراق و هندوستان زرعای خاطر خواه بطریق راهداری
 می گرفت - و اگر قابو میدید بنهب و غارت نیز می پرداخت
 پس از ارتحال شاه از زیاده سری و فتنه گری بعلي مردان
 خان زنگ که حاکم قندهار بود دم منازعت زده سو از گریبان
 انقیاد بیرون آورد - چون بشاه صفی دارای ایران مکرر
 رسیده بود (که آمد و شد قوافل و تجار بعلمت اذیت و تعدی او
 بفراغت میسر نیست) رقمی بطلبش فرستاد - شیو خان
 چندین بلیت و اعل بهر برن - و آخر الامر فکر
 اندیشیده بجناب اعلی حضرت صاحب قران ثانی متوسل
 و ملتجی گشت - از پیشگاه خلافت کشمیری خان (که از
 برهمنان کشمیر بود - و در ایام شاهزادگی در خدمت شاهیه
 شرف اسلام دریافت - و در زمان هرج و مرج خدمات شایسته
 بتقدیم رسانید - و تتبع اهل ایران بسیار می کرد) با فرمان
 عاطفت و خلعت فاخره تعیین گردید - شیو خان هنگام برف
 و باران را عذر انگیزسته کشمیری خان را در بهر نگاهداشت
 تا آنکه بشاه اطلاع شده رقمی دیگر مشعر بر استمالت
 و عاطفت بلام ار اصدار نمود - و مشفی بعلي مردان خان
 اشاره فرمود که در استیصال او جوابی فرصت باشد - شیو خان
 در مورد رقم ثانی را فوز مقصود انگاشته کشمیری خان را
 بی نیل مدعا برگردانید *

خود مي کرد - و مي گفت ميدانم قباحتها دارد - چون طبيعت من شده نمي توانم گذاشت - از پسرانش ياسين خان و شمشير خان در حضور پدر ترقی کرده - اما اجل نگذاشت نهمين هزار و پانصدي هزار سوار شده در سال هشتم در گذشت - سيومين دلاور خان نام داشت *

* شيرخان ترين *

زميندار فوشنج که معرب يوشنگ اسمت - و آن موضعي سم واقع مابين قندهار و بهار - آبای شيرخان در سلک ملازمان پادشاهي انتظام داشتند - چون پدرش را با شاه بيگ خان کابلي (که از پيشگاه عرش آشياني به حکومت قندهار اختصاص داشت) نقش سازگاري^(۲) نهمين در عهد جنت مکاني بايران ديار شتافته در خدمت شاه عباس صفوي نسبت بندگي خود درست نمود - و شيرخان در همان مرز و بوم نشو و نما يافت بعد ازان (که شاه عالي جاہ بر سر قندهار آمده در سنه (۱۰۳۱) هزار و سي و یک هجري آنولایت را بتصرف در آورد) شيرخان را به حکومت فوشنج و ايالت الوسات افغانه آن نواح نامزد ساخت - و چون او با وجاهت صفوي و مهابيت ظاهري عقل متين و ادراک رسا داشت بر ياست مرورثي فايز گشته دران سرزمين علم استقلال بر افراشت - و از مترددین

با جمیع متعینه باستلام سده علیه کامیاب گشت - و هفدهم
 ربیع الثاني سنه (۱۰۳۷) هزار و سی و هفت هجری کنار
 تالاب کاکریه (که در ظاهر شهر واقع است) مخیم فیروزی شده
 شیو خان از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار و پنج هزار سوار
 و صوبه دار می مملکت گجرات بلذ پایگی یافت - و در سال (که
 اعلی حضرت باستیصال خانجهان لودی ببلده برهانپور وارد
 فرمود - و خواجه ابوالحسن تربتی را بتسخیر الکه ناسک و سنگمذیر
 رخصت نمود) قرار یافت که تا رسیدن شیو خان از گجرات
 در نواحی قلعه^(۲) للنگ موسم برسات بگذراند - خواجه در دهویه
 توقف نمود - تا شیو خان بدر پیوست - و بمجرد وصول
 بتاخذ حوالی چاندور مامور گشته - دسیت نهیب و غارت بران
 ملک برکشاد - و با غنیمت فراوان مراجعت کرد - پس ازان
 در قطره و پویه و ضبط آن ناحیه با خواجه شریک بود - در
 سال چهارم سنه (۱۰۴۰) یک هزار و چهل هجری روزگار
 سپری گشت - سردار می بود سپاهی و بسیار متواضع - اگرچه
 جود و کرم کمتر داشت - اما با سپاه مدارا و سلوک خوب
 می کرد - طلب ماه بهاء میداد - در سواری غیر حاضر
 نمی کرد - شراب بافرات می خورد - لیکن با مردم محل
 شگفت آنکه با این دولت و شان دانه خوری دراب حضور

(۲) بحر است باده احمد آباد شتافت - تاهر خان بساسله جنباني
و مراسلات ميرزا صفي سيف خان (که دران وقت ديوان گجرات
بود) از محال تيول خود بخت با احمد آباد رسیده بانفاق سيف
خان شهر را بتصرف درآورد - عبد الله خان در ماندن برين
ماجرای آگهي یافته بارادۀ مبارکه بر سبيل استعجال در رسيد
تاهر خان خود هرادل فوج سيف خان گشته با او در آديخت
و بمحض تائيد ايزدي اعلام نصرت برافراشت - در جلدوی
اين حسن تردد نمايان از پيشگاه سلطنت بمنصب سه هزارى
(۳) دو هزار و پانصد سوار و خطاب شيرخان ناموري اندوخت *

پس از شنقار شدن جنت مكاني چون موکب صاحب قران
ثاني بهرحد گجرات وصول اقبال شمول نمود عرضداشت
شير خان مهني بر دولتخواهي و فدويت و مندي از ارادهای
باطل سيف خان صوبه دار آنجا رسيد - از آنجا (که بے اخلاصی
سيف خان از سابق معلوم همگان بود) نوشته شير خان
قرين صدق گرديد - اعلیٰ حضرت او را بمراحم پادشاهانه
مستمال ساخته بنويد صاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت
گردانيد - و اشاره رفت که باده احمد آباد را متصرف شده
سيف خان را نظر بند نمايد - و چون محمول آباد (که دوازده
گروهی احمد آباد است) مهبط رايات پادشاهي گرديد شيرخان

سال سيوم با راو رتن هادا بٲٲوقت در باسم ماموز شده بعطای
 علم لٲوای سر بلندي برافراخت - پس ازان باتفاق نصيري خان
 سمت قلعه تزد هار مضاف دکن شتافته در تسخير آن مصدور
 گردن گزديد - بستر با اعظم خان در نواح بهالکي و چتکوبه
 مضاف بيدر رسیده سال چهارم روز نوبت کهي در جنگي
 (که بهادر خان دوهله و يوسف محمد خان تاشکنددي دستگير
 مقامير اهل دکن گشتند) مطابق سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل
 هجري او با پسر در کار ولي نعمت جان در باخت - پايه
 سه هزار ي دو هزار سوار رسیده بود *

* شير خان *

عرف ناهر خان تونور - اباعن جد نوکر قدیم فاروقيه
 خاندیس است - هنوز طفل بود که پدرش کشته گردید
 راجه علي خان فاروقي اورا به يتيمي پرورش نموده بر شادت
 عطري و يازمي بخت بيدار بعرضه روزگار جولاني گشته
 بخانجهان لودي پيوست - و او در رشد و تربيتش شده
 در کمتر زمانه بمنصب پادشاهي امتياز يافته تعين صوبه
 گجرات گردید - در هنگام برهمزدگي شاهزاده ولي عهد با
 جغت مکاني نيابت صوبه دارمي گجرات از جانب شاهي بعد الله
 خان متعلق گشت - و از جانب او خواجه سرائي بے حيثيت

خواجه راضي نشد . و خود تعهد بودن نمود . بذابران سال
 چهل و ششم بعنايت علم و نقاره کوس سربلندي نواخت . پس
 از فوت عرش آشياني جنت مکاني برآي از خلعت عنايت
 فرستاد . و معلوم نيست کدام وقت بحضور آمده . در هنگامه
 گذار آب بهت (که از مهابت خان گستاخي عظيم مرزده)
 در رکاب جنت مکاني و پس از فوت جنت مکاني باتفاقه
 آصف جاهي شريک جنگ (که با شهريار رو داده) بود
 سال اول جلوس اعلى حضرت بملازمت پيوست . و منصب
 چهار هزارى هزار سوار و خطاب خواجه باقي خان برز مسلم
 ماند . و بصوبه دارى تنهه کامياب شده رخصت آنجا يانت
 و در اثنای راه مطابق سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت
 هجري رخت زندگي بسفر آخرت بر بهمت . پهرش خواجه
 هاشم نام بمنصب پانصدي مد سوار سرفرازي داشت *

(۲)

* شهراز خان معروف بشيزو روهله *

سال اول جلوس فردوس آشياني بخطاب شهراز خان
 سرفرازي يافته و همرا مهابت خان بجبهت دفعه نذر محمد
 خان والي بلخ (که در نواح کابل گرد فساد برداشته بود)
 بذانصوب تعيين شده و پستتر همرا عبدالله خان بمالش ججهار
 سنگه بنديله (که دفعه اول بغی و زبده بود) دستوري يافته

پادشاه خواجه نام داشت - از تردادات مردانه او عرش آشياني
 شير خواجه نام کرد - سال سيم همراه سعيد خان چغتاي بتاخت
 يوسف زئي مامور گرديد - پس ازان همراه شاهزاده سلطان
 مراد بمهم دکن تعيين شد - سال چهارم با چند کس بجانب
 پتن از شاهزاده دستوري يافته در آريزه اخلاص خان مصدر
 تردادات گرديد - سال چهل و يکم (که افواج پادشاهي را
 با سپاه دکن نبود) و داد - و دران جنگ راجه علي خان
 مرزبان خاندیس بکار آمد (او سردار تلقمة برانگار بود
 کارنامها پرداخت - پستر همراه شيخ ابوالفضل در دکن تردادات
 شايان و خدمات نمايان بتقديم رسانيد - در جنگي (که متصل
 قصبه بپر صورت گرفت) تاخته فوج مقابل را ميدان ميدان^(۲)
 برداشت - و زخم برداشته خود را بقصبه بپر رسانيد - ازانجا
 (که مردم دکن با فوج کثير آمده قصبه مزبور را گرد گرفتند
 و از بے آذوقه حال متحصنان به تنگي کشيد) چنده
 بگوششت اسب گذرانيد - چون بذابر طغيان آب گنگ اميد
 کومک نبود اراده کرد که جنگ کرده خود را بکشتن دهد
 درين ضمن شيخ ابوالفضل خبر يافته با فوج شايسته رسيد
 اهل محاصره بوخاسته رفتند - بعد ملاقات خواجه شيخ
 خواست که شيخ عبد الرحمن پسر خود را در تهانه بپر بگذارد

(۲) نسخه [ج] از ميدان برداشت *

فرد آمدہ بیالا پور (سید) - از پیشگاه خلافت بر مناصب
 جمیع امرای شریک کار افزودند - شاه نواز خان بہ منصب
 عمدہ پنچہزاری سربلندی یافت - و جنت مکانی چون
 در دارالخیر اجمیر تشریف داشتند بشکر این عطیہ از دولتخانه
 پا پیادہ بروضہ معینہ رفتہ لوازم نیاز و نثار بجا آوردند *

چون سال درازدہم بیمین مساعی شہزادہ شاہجہان ملک عذر
 حدود متعلقہ پادشاہی را کہ متصرف شدہ بود بدستور سابق
 در تصرف اولیای دولت باز گذاشت و مقالید قلاع و حصون
 حوالہ نمود شہزادہ پس از فراغ مہمات دکن ہنگام معارفت
 شاہ نواز خان را با درازدہ ہزار سوار موجود بضبط ولایت
 مفتوحہ^(۲) بالاگہات مقرر فرمود - چون در عشقوان جوانی
 و دولت شیفتہ شراب گشتہ از آفت مصاحبان خانہ برانداز
 خوشامد پرداز می گھاری بافراط کشید در سال چہار دہم سنہ
 (۱۰۲۸) ہزار و بیست و ہشت ہجری اسیر سر پنچہ اجل
 گردید - میزرا ایرج جوان وجیہ عالی فطرت بود - شجاعت را
 با تدبیر ہم آغوش داشت - در رزم آرائی و سرداری بے ہمتا
 و با این خوبیہا کم کرم و بد لباس بود *

* شیر خواجہ *

از سادات اتائی ست - و از جانب مادر نقشبندی

(که که نوخیزان تربیت کرده ملک عنبر بودند) جلوریز
 بگزار ناله رسیدند ازین طرف جوانان قرقچی بباد تیر گرفتند
 بسیاری از اسب و آدم بر خاک و لاک غلطید - پس ازان
 داراب خان با بهادران هرازل و دیگر پر دلان عزم جلاوت
 از آب گذشته تاختند - چون ملک عنبر در قول پای ثبات
 افشوده بود زمانه متدد نیران قتال اشتعال پذیرفت - غریب
 زن و خورده و عجیب گیر و داره (دادان - از کشتهها پشتها
 نمودار گردید - گویند شاه نواز خان دران روز دستبدهای
 قوی نموده چون شیر غران بهر جانب که می تلخت فوج
 مخالف را دست از کار رفته بغات البعش می گشت - ناچار
 ملک عنبر عنان تماسک از دست داده پی سپر راه هزیمت
 شد - میرزا تا سه کروز تعاقب نموده گریختگان را علف
 تیغ گردانید - و بنابر ظلمت شب و ماندگی و خستگی
 همراهان جلو کشیده معاودت نمود - جمعی کثیر از سرداران
 مخالف با توپخانه و فیلان و دیگر غنائم بدست آمد - روز
 دیگر بجانب کهرکي (که پنج کروز رسمی دولت آباد است
 و درینولا یادرنگ آباد موسوم و مسکن و ماوای ملک عنبر
 بود) رهگرا شد - و چون دران مکان اثری از مخالفان ندید
 منازل و بساتین آن معموره را سوخته و ریخته بشاک تیره
 برابر ساخت - و ازانجا عطف عذان نموده از گریوه (وهذه هیرة

بشانخانان ملانکات نموده طرح آشتی افکند - و در زمان
 جنت مکانی بسرداری موبه برار و بالاکهات احمد نگر اختصاص
 گرفت - کارهای دست بستہ از زیاده از انصت که درین اوراق
 بحیز تحریر آید - سیما کارنامہ کهرکبی که سرآمد پیکارهاست
 سال دهم جهانگیری سنہ (۱۰۲۴) یکوزار و بیست و چهار
 هجری (که شاه نواز خان در بالا پور برار رنگ سکونت
 ریخته بود) چندے از سران سپاه دکن مثل آدم خان و یاقوت
 خان و مالوجی کانتیه از ملک عنبر رنجیده بجهت و بیدان
 آمده تحریک و ترغیب پیکار با ملک عنبر نمودند - شاه نواز
 خان پس از تقدیم مردمی و دلجوئی و تکلیف نقد و جنس
 ببه دید آنها کوچ نموده ربابه شد - پیش از ملک عنبر
 محلدار خان و آتش خان و دلاور خان و غیره سرداران نظام الملیه
 بمقابلہ پرداختہ بحال تباه راه قرار سپرده بملک عنبر پیوستند
 او با کثرت لشکر و افزونی توپخانه و فیالان مصمت جنگی بمرافقت
 فوج عادلشاهیہ و قطب شاهیہ رزم طلب گردید - چون مصافت
 پنج شش کوره بیش نمائده یعقوب خان بدخشی (که از
 کهنه سپاهیان کار دیده نبرد آزما بود - و خانخانان زمام اختیار
 میرزا بدست او داده) باتفاق محمد خان نیازی میدان جنگ
 جائے قرار داد که ناله آید در پیش داشت - آنرا بجوانان
 تیرانداز استحکام داد - همین که خوش اسپان هراول مخالف

صراحي در نظر باشد - گو عالم نباشد - گویند مسکرات دیگر را
 مثل بنگ و افیون و کوکنار با شراب آمیخته می خورد
 و چار لغزا^(۲) می نامید - شاه بیگ خان کور چار لغزا خورد
 زبان زد مردم بود - از پسرانش میوزا شاه محمد مخاطب
 بغزنین خان صاحب کمال و دانای وقت بود - بمنصب
 وزارت رسید درگذشت - و دیگر یعقوب بیگ داماد میوزا
 جعفر آصف خان شده - اراذل پرست بود - ترقی نکرد *

* شاه نواز خان بهادر میوزا ایوج *

خلف الرشید خانخانان میوزا عبد الرحیم است - در آغاز
 برنایی خانخانان جوانش می گفتند - بشجاعت و مردانگی
 و سپه کشی و سپه آرائی شهره روزگار و یگانه آفاق گشت^(۳)
 در سال چهارم عرش آشیانی بمنصب چهار صدی سرافرازی
 داشت - چون در سال چهارم و هفتم سنه (۱۰۱۰) هزار و ده
 با ملک عنبه حبشی در حوالی ناندیر عرصه مبارزت آراسته
 کواهی چیرگی و فیروزی برافراشت بخطاب بهادری تحصیل
 ناموری نمود - گویند دران جنگ (که از طرفین در جانفشانی
 و جانستانی خود داری نمی رفت) میوزا رستمیها نمود که
 مامی داستان رستم و اسفندیار گردید - ملک عنبه (که او را
 زخمی از میدان برداشته بودند) ازان روز سر حساب گشته

(۲) در [بعضی نسخه] چهارمغزا (۳) نسخه [ج] یگانه وقت بود *

و صالح‌وردگی استغای ملازم بدشکلی نمود - جهنت متناهی
انظار بر قدم خدمت او درگذشت خوشای (که از جاگیرهای قدیم
بود) بحاصل هفتاد و پنج هزار ریبه بطریق مدد خرج
مرحمت فرمود *

گویند چون بنام می‌رفت برخصمت اسمجاهی آمد
او سفارش برادران ملا محمد نژادی (که صاحبش بود) کرد
شاه بیگ خان شنیده بود که برادران ملا بیست گروهی از
هنگام را بخاطر نمی‌آورد - در جواب گفت - اگر آنها
هر صاحب باشند بهتر - و الا بجزت خواهم کشید - اسمجاهی
بسیار ناراض شد - و آخر باعث برهم زدن کارهای او گشته
بعزل منصب و جایگزین مازنی ساخت - شاه بیگ خان مرد ترک
ساده سپاهی بود - در ۱۰۴۰ عمرش آشیانی وقت (خصمت فزده
شیخ فرید میر بخشی ایستاده کرده تسلیم عزابت عام و نزاره
فرمود - همان وقت بشیخ می‌گویند - اینها بچه کار می‌آید - در
منصب بیفزایند - و جایگزین دهند - که سواران دیگر برای کار
پادشاهی نگاهدارم - مشهور است که با مثل جهانگیر پادشاهی
دیوانه هر دیوان گفت - که حضرت در دنگل بدر شما
جوانان چند ایستاده می‌شدند که شاه بیگ پیشم خایه آنها
نمیرسید - و الحال این مردم که ایستاده اند هیچکدام پیشم
خایه شاه بیگ نمی‌رسد - بادمان خمر ابتلا داشت - میگفت

الوس کاکر (که از مدت‌ها دزان سرزمین بوهزنی و رعیت آزاری
بسر می‌بردند) کارنامه‌ها ساخته در سال چهل و دوم
بمنصب سه هزار و پانصدی لوای اعتبار برافراخت *

در سال اول جلوس جهانگیري حسين خان شاملو حاکم
هرات فوت عرش آشیانی شنیده با لشکر خراسان آمده
قندهار را محاصره نمود - شاه بیگ خان با دل قوی و همت
درست روزانه مردم را آراسته بکارزار میفرستاد - و شبها
بالای ارک نشسته بزم نشاط ترتیب میداد - (روزیکه ایلچی
قزلباش بقلعه می‌آمد فقدان غله بمرتبه تمام بود - او از
سزکار خود در راسته و بازار از هر قسم غله تودها کرد - تا
مخالف بعسرت پی نبرد - و چون این محاصره بے اجازت
دارای ایزان شاه عباس مغوی بود حسین خان بعقاب شاهي
بے نیل مقصود برخاسته رفت - شاه بیگ خان حسب الحکم
در سنه (۱۰۲۶) هزار و شازده از قندهار بکابل رسیده
ملازمین جنت مکانی دریافت - و بمنصب پنج‌هزاری و خطاب
بخاندوران و صاحب صوبگی کابل و ضبط افغانستان مبداهي
گشته از حسن ابدال رخصت تعلقه یافت - مدت‌ها بضبط
و نسق گذرانید - چون از کبر سن قوت بدنی کمی پذیرفت
و سواری و قطره (که ناگزیر صوبه کابل است) نماند طلب
حضور شده بصوبه داری تته نامزد شد - سال چهاردهم از ییری

پانصدي دو صد سوار و سال يازدهم بخطاب شجاعت خان
 بلند پایه گشت - تجاگیر در صوبه گجرات داشت - در انجا
 مي گذرانيد - تا آنکه بعالم آخرت خراميد - رحمن الله پسرار
 در عصر فردوس آشياني منصب هفت صدي چهار صد
 سوار يافته سال سيوم در جنگ خانجهان لودي جان
 بمردانگي درباخت *

* شاه بيگ خان ارضي *

مخاطب بخاندوران پسر ابراهيم بيگ چريک است - ابتدا
 نوکر ميرزا محمد حکيم بود - بحکومت پيشار قيام داشت
 پس از فوت ميرزا (که راجه مانسنگه حسب الامر اکبري
 بآوردن زه و زان آن مرحوم از نيلاب عبور کرده) شاه بيگ
 بکابل بدر زده همراه پسران ميرزا ملازمت پادشاهي دريافت
 و بمنصب درخور امتياز گرفت - و در سواد و بجور بمالش
 يوسف زئي نامي بمردانگي برآورده خوشاب اقطاع يافت
 و در فتح قندهار بهمراهي خانخانان کارهاي نمايان و تردد
 شايسته بظهور آورده بمنصب در هزار و پانصدي افتخار
 اندرخت - و در سال سي و نهم چون ميرزا مظفر حسين
 قندهاري صفوي استدعای بندگان پادشاهي نمود شاه بيگ
 خان از بنگشات بحکومت قندهار تعيين گشت - و در تاخت

شيخ پسر نداشت - يك صبيه مانده بود - آن هم لاولد فوت كرد - محمد سعيد و مير خان متبناهاي شيخ بودند بگروفر تمام مي گذرانيدند - و اسرافهاي طرفه بكار مي بردند از نخوت و عزت بشان پادشاهي اعتنا نمي كردند - تا بامرا چه (سند - پيش چهره كوته دولت خانه بامشعل و فانوس بسيار سر آب چون مينمودند - مكرر ممدوع شدند - سودمند نيفتاد تا آنكه جنت مكاني اشاره بمهابت خان كردند - او براي سيد مبارك مانكپوري (كه نوكر معتبرش بود) گفت - بے آنكه پرده برداشته شود از ميان بردار - شبي مير خان از دربار برخاسته مي آمد - كه سيد او را از هم گذرانيد - و خورد هم از دست او زخم خورد - شيخ بطلب خون مدعي مهابت خان شد - او حضور پادشاه بينه از مردم معتبر آرد - كه كشيده مير خان محمد سعيد است - او را بقصاص رسانيد شيخ از صورت مجلس اصل مدعا دريافته هيچ نگفته از سر خون درگذشت *

(۲)

* شجاعت خان سلام الله عرب *

برادر زاده مبارك عرب - سال چهارم جلوس جنت مكاني بمنصب چهار صدي دريخت سوار سرفراز گرديده بهمراهي خانجهان لودي بصوب دكن تعين شد - سال دهم باضافه

تأزيمت تخلف نکرد - ببعضه رفقای خود که جاگیر هم داشتند
 لک (روپيه ساليانه مي (سانيد - و سه هزار سوار خوش اسب
 چيده موجود در حضور نگاه ميداشت - و از زمان عرش آشياني
 تا عهد جنت مكاني در حرايي نرفته - هميشه در پيش خانه
 حاضر بود - و سه چوكي مقرر نموده هر روز هزار كس با پانصد
 طعام مي خورد - و پانصد ديگر را حصه مي فرستاد - طلب
 سپاه را حضور خود ميداد - از غلو مردم و شوز و غوغاي آنها
 ناخوش نميشد *

گويند شيرخان نام افغان ترين نوكر (رشناس بود - از گجرات
 رخصت وطن گرفته پنج شش سال در انجا بسر برد - چون شيخ
 بمهم كانگرة تعيين شد او در قصبه كلانور آمده ملازمت كرد
 شيخ بداركا داس بخشي خود گفت كه خرجي باين مرد
 بدهيد - كه بقبائل خود داده بيايد - بخشي فرد خرج او
 نوشته براي تاريخ بدست شيخ داد - شيخ برهم شده گفت
 نوكر قديم است - اگر بذابر سبي دير رسيد کدام كار ما ابتر
 شد - از همان تاريخ (كه طلب او در سركار است) حساب كرده
 هفت هزار روپيه دادند *

سبحان الله اگرچه همان تقلاب ليل و نهار است و سير
 كواكب و دور سپهر ليكن درين جزو زمان اين ولايت ازين
 مردم خالي شست - شايد كه بحدسه ديگر ميملكتي رفته اند

هشتم آهسته بدو گفت - که آنچه بهفت مرتبه گرفته مخفی دار - تا درویشان از تو نستانند - باهل خانقاه و ارباب توکل و احتیاج و بیوه زنان از یومیه با سالیانه مقرر داشته در حضور و غیبت او بے سند و پروانگی مجدد میرویند در جاگیرش بیشتر مدد معاش بود - اطفال آنها (که در نوکری او مرده بودند) در خور هر کدام در ماهه مقرر کرده مثل فرزندان در کنار و بغل شیخ بازی می کردند - و معلم نگاهداشته تربیت می نمود - در گجرات اسمعی سادات را از مذکور و انان بقلم آورده اسباب عروسی فرزندان آنها از سرکار بخود بخشیده - حتی بحواصل زرے پامانت سپرد - چنانچه هر که پس از آن خلعت و جود پوشید عروسی او از آن سرانجام یافت - اما بناد فروش و کلاوینت نمیداد - رباط و سرا بسیار بنا گذاشته - در احمد آباد بخارا نام محله آباد کرده - منسجد نو روضه شاه وجیه الدین بنای اوست - و در دهلی فرید آباد با عمارات و تالاب یادگار گذاشت - و در لاهور نیز محله دارد و حمام کلان چوک آنجا آروستن - شیخ ساله سه مرتبه خلعت فاخره بمردم پادشاهی (که با او مربوط بودند) میداد - و بیرخمه تقوز هم ^(۲) و بنوکزان خود ساله یک خلعت و پیاده را کلمه و حلال خور را - با افزارے - و این طریقه معمولش بود

گجرات برنواخت. - سال دوم شیخ از گجرات انگشتری لعل بدخشی
 (که نگین و نگین خانه و حلقه آن از یک پارچه لعل تراشیده بودند)
 بوزن یک مثقال و پانزده سرخ نهایت خوش آب و رنگ)
 برسم پیشکش فرستاد. - بیست و پنج هزار (روپیه قیمت قرار)
 یافت. - چون از سلوک و معاش برادران شیخ مردم گجرات
 بهتوه آمده استغاثه داشتند طایب حضور گشته در سال پنجم
 بصوبه دارمی پنجاب اختصاص یافت. - و در سنه (۱۰۲۱) هزار
 و بیست و یک هجری بمهم کانگره که متعلقه آندیار است
 مامور شد. - و در قصبه پتهان سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنج
 سال یازدهم جهانگیری ودیعت حیات سپرد. - قبرش در دهلی
 در مقبره آبای اوست. - حسب الوصیت عمارتی بنا یافته
 ۱۰۲۵
 * دان خوردن برد * تاریخ یافته اند. - همگی نقد یک هزار
 اشرفی برآمد *

شیخ ظاهر و باطن آراسته داشت. - شجاعت (ا) با سخاوت
 جمع نموده. - بخشش عام او در فیض بروی خلق باز کرده
 هر که باز رسیدی چهره ناکامی در آئینه خیال ندیدی
 تا رسیدن در بار قبا و کمال و چادر و پا افزار بدرویشان
 رهگذری قسمت میشد. - و بزرگی اشرفی و (روپیه بدست خون)
 میداد. - (روزه درویشه هفت مرتبه از شیخ گرفت. - زوبت

شتافت - شیخ با اکثر امرا بتعاقب تعیین گشت - و جنت مکانی
 خود نیز پاشه کوب روانه شدند - امیرالامرا شریف خان
 و مهابت خان (که با شیخ خصوصت داشتند عرض کردند که
 شیخ دیده و دانسته کم پائی می نماید - قصد گرفتن ندارند
 چنانچه مهابت خان رفته از جانب پادشاهی مقوله تهدیدات
 گفت - شیخ از جا برنیامده در خور اخلاص پاسخ گذار شد
 سلطان خسرو از رسیدن شیخ بحوالی آب سلطانپور آگهی یافته
 دست از لاهور که محاضره نموده بود برداشت - و جا دوازده
 هزار سوار (که درین چند روز فراهم آورده) عنان عزیمت
 بتقابل گردانید - شیخ با جمعیت کم مستعد کارزار گشته از
 آب پیاه گذشته بجنگ پیوست - کارزار صعب اتفاق افتاد
 سادات بازه و بخاری داد جلالت داده بسیاری جان نثار
 شدند - سلطان خسرو اکثری را بقتل داده آواره بادیه فرار
 گشت - و شیخ یک میدان راه پیش از ناردگاه فرود آمد *
 همان روز سه ساعت از شب گذشته جنت مکانی بر
 جناح استعجال رسیده شیخ را در آغوش گرفت - و در خیمه او
 بیتوته فرموده آن مکان را (که از برگه بهایزدن وال بود)
 صاحب الاکناس شیخ برگه ساخته بفتح آباد موسوم نموده بشیخ
 عثایت کرد - و شیخ را بخطاب مرتضی خان و صاحب صوبگی

چنانچه مردم را گمان وليعهدی از بهم رسيد - پس از آنکه شاهزاده بحضور رسيد خالي از شورش دماغ نبود - پادشاه بمشاه و مدهنده مي گذرانيد - چون مردم شاهزاده بگجرات (که بتازگی در تيول ایشان مقرر شده) رفته بودند عرش آشياني در ايام بيماری ارتحال ايما فرمود که شاهزاده بيرون قلعه خانه نشين شود - تا مبادا اهل خلاف غدري توانند بکاربرد ميرزا عزيز کوکه و راجه مانسنگه بقرابتی (که با سلطان خسرو داشتند) در فکر فرمان درائی از افتاده دروازه های قلعه را بمردم خود حواله کرده دروازه خسري بشرکت گمان خون بشيخ سپردند - برخاطر شيخ (که صاحب اختيار فوج بود) بگران آمده از قلعه برآمده بشاهزاده آداب تهنيت سلطنت بجا آورد - امرا آنرا شنیده از هر جاني هجوم کردند - و هنوز عرش آشياني مختصر بود که راجه مانسنگه ببكالي صوبه بنگاله بمهتال گشت - چنت مکانی بقلعه درآمده سربار آرا گشت و شيخ را بصاحب السيف و القام مخاطب نموده بمنصب پنججاري و خدمت عمده ميرپخشیکري سرفراز فرمود *

دوم آنکه چون خيال سلطنت بکلیت سرانگی خوشامد گویان در دماغ سلطان خسرو پيچیده بود در سال اول جلوس پير والا اقبال سنه (۱۰۱۴) هزار و چهارده هشتم ذی الحجه وقت شب فرار گزیده و تاراج گمان از آگره بلاهور

چال بخاري (دوسه مره) مستقيمي مي شود . و ايشان برفت باسطه
 باصام همام عاي نقبي الهادي عليه السلام مي رسند . ^(۲) گویند چند
 چارم شيخ مدد عبدالغفار دهلوي بغرزندان وصيت كرد . كه
 مدد معاش بگذارد . و تركرمي سپاهكوري نعايد . بالجهله
 شيخ در مفرعن بملزمت عرش آشياني رسيد . و بجهن
 اخلاص و برستاري شايسته ورزد اوقات گشته بقرب و اعتبار
 اختصاص یافت . و بخارداني و فرائد و مودنگي . - جماعت
 ناموري اندوخت . - ساني بيست و هشتم () ، خان اعظم از
 نمازي هوای انگاه معارفت بهار نمود . و سپاه آذني بوزير
 خان باز كرد (فتاوی اوهاني) كه چهره دست ابراهيم بود
 سرتابي و زاده طبابي پيش گرفت (ناچار برخه محال از انگاه
 نيز افزودند . و قرار یافت كه شيخ نردن درجای معين ملاقات
 كرده آورد و شروط اشتي را استحكام دهد . آن غدار در عموم
 ملاقات حاضر نشد . شيخ از خير اندوشي و ساده لوحي
 بگفته چرب زبانان سخن ساز متوجه مزل او گشت . فتاو
 بلايه و چاپلوسي پيش آمده اندیشه آن داشت كه هرگاه
 مردم بجای خود آسایش گزيزند شيخ را گرفتار بكوشد
 برنشانند . و بگروگانی او كامياب خواهش كرد . شيخ در اندیشه
 هر آغاز شب آهنگ رفتن نمود . در جاوخانه اسب نگذاشته

بر ماده فیل سوار بود - از قضا فیل بران دوید - شجاعت خان
با آنهمه استقلال باضطراب از ماده فیل فرون آمد - پایش
شکسته بدان درگذشت *

* شمشیر خان ارسلان بیہ اوزبک *

از امرای عهد جنت مکانی ست - سابقا حکومت کهمرد داشت - و از نوکران متوسط الحال ولی محمد خان والی توران دیار بود - پس ازان (که کهمرد را در سرکار پادشاهی سپرد) سال سیوم جلوس آمده در ملت ملازمت دریافت - و بعنایت منضمب مناسب و خلعت سر عزت برافراخت - پستور تیول در سیوستان مضاف ضوئه تتهه یافته بحکومت آنجا نامزد گردید - سال پنجم بعنایت علم راینت امارت برافراخت - سال نهم چون صوبه ناری تتهه بمظفر خان معموری مقرر شد او معزول گشته بحضور آمد - و در مهم رانا بزرگ پادشاهزاده سلطان خرم دستوری پذیرفت - و وقت موعود چشم جهان بین را برپست گویند مرد سادہ برد - و باذای عبادت یومیہ و تلاوت کلام الہی می پرداخت - و از سحاب ہمتش رشکہ حسنات ہمیشہ می چکید - بمرتبہ سہ ہزاری رسیدہ بود *

• شیخ فرید مرتضیٰ خان بخاری •

در اقبال نامه گوید که شیخ از سادات موسوی است - و این خالی از غرابت نیست - چه نسبت سادات بخاریه بسید

عنان برگردانیده نیم جان خود را به بنگاه رسانید . و نیم شب
 جان بهسپرد - ولي خان برادرش و ممريز خان پسر او خیمه
 و اسباب را برجا گذاشته نعلش ادرا برداشته بمحکمه خود
 شتافتند - چون در بهادران لشکر فيروزي تاب و طاقت قطره و
 پویه نمانده بود شجاعت خان باتفاق معتقد خان (که پس از
 جنگ بکومک (سیده بود) بتعاقب شتافت - ولي خان نجات
 خود در بازگشت دیده زينهارى گردید - و بقول و پيمان
 با جميع خویشان و برادران آمده ملاقات نمود - و چهل و نه
 زنجير فيل برسم پيشکش آورد - شجاعت خان آنها را همراه
 گرفته در جهانگیرنگر باسلام خان پیوست - و در جلدوى
 این حسن خدمت و پاداش این قسم بهادري از پیشگاه خلافت
 و جهان باني باضافه منصب و خطاب رستم زمان اختصاص
 گرفت - و چون ایلام خان پاس قول او و مراعات عهده (که
 با بازماندهای عثمان کرده بود) نگاه نداشته همه را درانء حضور
 ساخت چنانچه ولي خان را با ممريز خان حسب الحکم
 عبدالله خان در کالي تلادري احمدآباد رهگرای فنا ساخت
 و اياز غلام که متبنای عثمان بود با ديگران در چاهها بحبس
 طريل گذرانید . شجاعت خان از عهد شکنی اسلام خان کبيده خاطر
 شده از بنگاله برآمد - اتفاقا دران ايام فرمان صاحب صوبگی
 بهار بنام او رسید - (دزى) که بشهر پتنه داخل مي شود)

بادشاهی بای همت فشرده جان فگار گشتند . افشار خان
 سردار فوج برانغار و کشور خان سر فوج جرانغار داد تهور
 و جلاوت داده مردانه جان در کار وایی نعمت سپردند
 آن متهور بے باک (با آنکه از همراہیان او جم غفیر تلف قبح
 خون آشام شده بودند) حاصلے ازین امر گرفته دیگر باره بر فوج
 قول شجاعت خان قلاخمت . خویشان و برادران شجاعت خان
 رستمانيه بکارزار درآمده جمعی نقد جان در باختند . و گروهی
 زخمهای منکر برداشته از کار باز ماندند *

درین وقت عثمان خان (که بسیار فربه و مبطن بود) بر
 فیل حوضه دار سوار بر سر شجاعت خان رسیده . آن شجاع
 نامور اول نیزه بر فیل زده پس ازان در زخم شمشیری درازی
 بر چاره فیل رسانید . آنگاه چمدن کشیده در زخم دیگر زد
 فیل از مستی و دلاوری غضب الود قدم بیش ازاده شجاعت
 خان را با اسب زور کرد . و او بچپائی و چوکی میون

* شجاعت خان شيخ كمير *

مخاطب برستم زمان چشتی فاروقی ست - ساکن مؤ
 قرابت قریبه باسلام خان چشتی داشت - و از عمدۀ منصبداران
 روشناس عهد اکبری بود - در زمان جنک مکانی ترقی نموده
 هنگامی (که خانجهان لودی با فوج جرار بسرداری دکن
 تعیین گشت) چون هراولی فوج پادشاهی (که همیشه متعلق
 بسادات بارهه بود) خانجهان بسکه اعتماد برشهامت و پردلی
 شجاعت خان داشت ادرا هراول کل عهاکر نمود - هرچند
 سادات اظهار رنجش نمودند (که این امر ارثی ما ست)
 اما خانجهان نه پذیرفت - و پس ازان تعیین بنگاله گردید
 اسلام خان صاحب صوبۀ آنجا در سال ششم اکثر امرای نامی را
 بسرداری شجاعت خان برسر عثمان خان لوهانی (که راجه
 مانهنگه در ایام حکومت خود بهسیارے از خویش و قوم خود را
 در محاربات او بکشتن داده کارے نساخته بود) کھیل
 نمود - چون شجاعت خان بحدود متعلقۀ او رسید عثمان
 خان (که بخار نخوت و غرور در کاخ دماغش جا گرفته بود)
 در کمال سطوت و شوکت به ترتیب مغوف پرداخته عرصۀ
 مبارزت آراست - و هر فرجے با فوج مقابل خود در آریخت
 عثمان فیل مسمت جنگی (که اعتضاد قوی خود میدانست)
 پیش انداخته بر فوج هراول تاخت - بهادران نامی فوج

ديده عرض كرد - خواستند منزوي سازند - خانجهان گفت مردم
خوب جمع كرده - و بر كشيده - حضرت است - نبايد از پا
انداخت - باز تعيين دكن كرديد - و مدتي درانجا بسر برونه
باجل طبعي در گذشت - شعر را خوب مي گفت - صاحب
ديوان است - فارسي تخلص ميكرد - از دست * * بيت *

* بيمن عشق بكونين صلح كل كرديم *

* تو خصم باش ز ما دوستي تماشا كن *

* ديگر *

* شر ناله بغربال ادب مي بيزم *

* كه بگوش تو مبدا رسد آواز درشت *

پسران امير الامراء شهباز خان در حيات پدر توقي كرده زندگي
بهپرد - يكد گروهی لکنو سرائے بنام خود آباد نمود - و ميرزا
گل و ميرزا جلاله با جنت مكاني نرد و شطرنج مي باختند
و مصاحب و مقرب بودند - اما بعد از فوت پدر آن حالت
و رتبه نماند - چنانچه از ميرزا جلاله (كه هيچ پادشاهزاده
اين قسم تعيش نكرد) مصري بيگم صبيح آصف خان جعفر را
(كه در خانه او بود - و از ناسازي زن و شوئي درميان نيامده)
بعد فوت آصف خان بموجب حكم مطلقه ساخته بميرزا لشكري
پسر يوسف خان عقد بستند - هر دو برادر همراه مهابت خان
بكابل رفته در عين جواني ايام حيات شان بسر آمد *

می نمود خان اعظم نخوت و دعوتی که داشت اصلاً اعتنا نمیکرد.
 روزی بتقریب طرفدار می سلطان خسرو سر دیوان بار گفتگوی
 درشت کرد - و بیباکانه پادشاه گفت - که این دولتخواه
 خسرو است - کشتن او صلاح وقت - و پس ازان (که پادشاه از
 تقصیر میرزا کوکه در گذشت) فرمود که میرزا امیر الامرا را
 مهمان ساخته لک رویه نقد و جنس بگذراند *

گویند وقت طعام همه امرای عمده حاضر بودند - میرزا
 کوکه با امیر الامرا بچاپلوسی در آمد - که نواب شما بما مهربانی
 ندارید - و الا والد مرحوم شما ملا عبد الصمد چه قدر محبت
 داشت - درین خلوتخانه نقش و نگارے که می بینید بدست
 خود کشیده - خانجهان و مهابت خان بمقتضای جوانی
 ضبط خود نموده برخاستند - چون این ماجرا پادشاه رسید
 بامیر الامرا گفت که زبان باختیار او نیست - شما بدو در نه افتید
 در سال دوم بعرضه بیماری از موکب پادشاهی (که بسیر کابل
 متوجه بود) در لاهور ماند - و کامت بآصف خان جعفر مقرر شد
 و پس از آنکه تعیین دکن شد با خانخانان محبت برار نکردید
 طلب حضور گشت - جمعیت بسیار فراهم آورده باکثر
 پیشگی داده بود - باز پس گرفته سه هزار سوار نگاهداشت
 گویند مرض نصیان بهم رسانیده بود - هرچه می گفت از خاطر
 میفرست - خانجهان بعیادت او مامور شد - او را مصلوب الحال

بيک تذکذائے پناه برده روزگار بنگامي مي گذرانيد . - از آب و هوای مخالف نيم جانے پيش نداشت . - که آرازه جلوس جهانگيري عالم را در گرفت . - آزين نويد جان بخش بعد پانزده روز از سرير آرائي گرم و گيرا بعز ملازمت فايز شده بخطاب اميرالامرا و منصب والای وکالت و تفويض مهر اوزک بلند پایه گشت . - و مختار کردند که هر قدر جاگير خواسته باشد
(۲)
از ميکالات حيدرآباد بگيرد *

جنت مکاني در روز نامه (که مرقوم خامه خاص ایشان است) بذکر قلم داده - که نسبت بزندگي شريف خان بجائے رسیده که هم برادر و هم فرزند و هم يار و هم مصاحف منعت - روزيکه رسيد حيات تازه يافته دانستم که الحال پادشاه شدم - و در خور کاردانی او خطاي نيافتم - اگرچه اميرالامرا کردم - و پنجهزاري نمودم - چکنم ضابطه پدرم همين بود که زياده آزين نمیکرد - آنچه از من است پيش اوست اميرالامرا در اول جلوس کاريکه کرد برای اخراج افغان (که دشمن مغول است) عرض نموده احکام بممالک محروسه قلمي نمود اما اعظم خان بمبالغه آزين کار باز داشت . - که جم غفیر اند و هيچ ناحیه از آنها خالي نيست - مفسده عظيم برپا خواهد شد و چون اميرالامرا بر جميع اعيان سلطنت تفوق و برتري

همراهي گزید - تا آنکه در سنه (۹۵۶) نهصد و پنجاه و شش در کابل شرف بهساط بوس دریافته مشمول عواطف گردید در عهد عرش آشیانی هر چند منصب چهار صدی داشت اما در مصاحبت و قرب پایۀ برتر افراخته بعزت و اعتبار بسر برد - گویند خواجه در یکدانه خشخاش سوره اخلاص نوشته بود - محمد شریف بمنصب دو صدی سرفرازی یافته سال سی و چهارم در حین مراجعت موکب اکبری از کابل در جاکۀ سفید سنگ یکم از فرومایگان پرده ناموس کشاورز دریده بیاسا رسید - ظاهر شد که محمد شریف نیز با او همراز و همداستان بود - گوشمالی خورده مالشے بسزا یافت - چون پادشاهزاده سلطان سلیم باعتبار هم مکتبی ربطے تمام داشت در وقتے (که شاهزاده مهم رانا ملتوی گذاشته بالآباد فروکش کرد - و آثار خود سری ظاهر نمود) عرش آشیانی او را از برهانپور برهنمونے شاهزاده بشاهراہ مقصود روانه فرمود - او زیاده بر سابق بر شورش مزاج شاهزاده افزوده خود وکیل دولت گردید - و بمرتبۀ در مزاج شاهي جا کرد که از بے اندیشگی وعده فرمود - که هرگاه نوبت سلطنت بمن رسد نصف پادشاهی بتو خواهم داد - و پس ازان (که شاهزاده بقاید توفیق عازم حضور شد) محمد شریف بهسبب کردار ناپسندیدۀ خود جدا گشته بشعاب جبال خزین - و هر روز

به نیروی همين و يادری غيرت خود را بخانه رسانیده خواست
که زوجه خود را بکشد - مادرش بشيون و ناله ظاهر نمود
که از خود را بچاه انداخته - شیر افکن خان آن را شنیده
جان بهپرد [مخالف اقبال نامه جهانگیری ست - بعد ازین
واقعہ شيخ غياث خواهر زاده قطب الدین خان مہر نما را
با دختر و پسر شیر افکن خان مع اموالش بحضور رسانید
از چندی بعين تقصیر شوهرش (که کولتاش پادشاهی را
گرفته) معائب ماند - چون بشرف ازدواج جنبت مکانی درآمد
دخترے (که از شیر افکن خان داشت) در حباله عقد شاهزاده
سلطان شہریار کوچک ترین اخلاف جنبت مکانی درآمد - و بدان
سبب با شاهزاده ولي عهد شاه جهان مدعی گشته سلسله جنیان
شورش عظیم گردید - چنانچه بتفصیل جا بجا درین اوراق
رقمزد کلک سوانح سالک گشته *

* شریف خان امیرالامرا *

پسر خواجه عبد الصمد شیرین قلم شیرازی ست - که
جوش خواجه نظام الملک وزیر شاه شجاع شیراز بود - هنگامی
(که جنبت آشیانی همایون پادشاه از شاه ایران رخصت
قندهار یافته بعیر تبریز شتافت) خواجه (که در فن تصویر
نادره کار سحر آفرین بود) درانجا بملازمت رسیده بسیار
مرغوب خاطر آمد - اما بنابر عوائق درکار نتوانست

در وقت رخصت قطب الدين خان كوكلتاش صاحب موبه بنگاله دو كلمه در حق او ارشاد فرمود - شيرافكن خان از نوشته وكيل مطلع شده بدمظنه گشت - و دانست كه زير كاسه نيم كاسه هست - و ازان روز ترك يراق بستن نموده بواقعه نگر و مردم يادشاهي گفت - كه من الحال نوكر پادشاه نيستم چون قطب الدين خان در سال دوم بيدردان چهره كشيد شيرافكن خان (كه بيدرون خيمه زده بود) باستقبال روانه شده *

گويند وقت وداع مادرش دربلغه برسرش راست گرده گفت - كه بوقم پيش ازآنكه مادر تو گريه كند مادر او را بگريه آر - و سر و چشم بوسيده رخصت نمود - و هرچند او از مكر و غدر كوكلتاش ايمن نبود اما في الجملة از پيغامهايش طمانينته حاصل كرده از اجل گرفتگي فوج را بيدرون لشكر گذاشته خود با دو سوار (كه يكي ازان خواجه سزا بود) بملاقات شتافت - پس ازان كه از وضع در خورد و حرف زدن كوكلتاش غدره بخود تفكر نمود پيشدستي كرده كار قطب الدين خان را باتمام رسانيد - چون اطراف و جوانب مردم كوكلتاش فرو گرفته بودند نگذاشتند كه بدر زند

۱۰۱۶
* مظلوم * تاريخ كشته شدن اوست *

و آنچه گويند [كه شيرافكن خان با آن همه جراحتهاي بے شمار (كه هر يكي مولم و جانكاه بود)

بخانخان سپهسالار (که متوجه تهنیت^۱ بود) پیوست
و بوسیله التفات آن سپهسالار غایبانه در سلک نوکران پادشاهی
ملتمز گردیده خدمات شایسته و مردانگیهای نمایان بجا آورد
چون خانخان مظفر و منصور ازان یورش معاودت نمود
حسب الإلتماس او بمنصب مناسب مرفراز گردید - و عرش آشیانی
در همان ایام مهرنسا^(۲) صبیۀ غیاث بیگ طهرانی را (که دیوان
بیوتات بود) بمقدار ازدواج او در آورد *

گویند کوچ میرزا غیاث همیشه در جشن و اعیاد
بمحل قدس منزل پادشاهی می رفت - مهرنسا (که
بنور جهان مخاطب گردید) اکثر همراه مادر می بود - از غرائب
اتفاق شاهزاده سلیم (که بر بعلان شباب رسیده) میلان خاطر
بدو بهم رسانید - و پس ازان (که این کچه در محل گل کرد)
خفیه پادشاه آگهی شد - فوراً او را بعالی قای بیگ پیوند
بیوگانی داد - و چون شاهزاده بهم رانا مامور شد علی قلی
بیگ بهمرای تعین گشت - شاهزاده او را مورد الطاف
و عواطف فرموده بمخطاب شیرافکن خانی برخواست - و پس
از جلوس بتیولداری بردران (که برزخه ست میان بنگاله
و آدیسه) مرخص نمود - و چون او کارطایبها داشت در تعلقه
خود لوازم جرأت و جرات بجا می آورد - جنت مکانی

داشت بهیار بر خرد پیچیده برخاست - خانخانان باز دیگر
 بجز و الحاح میرزا را بخانه شیخ برد - شیخ تاسو
 و روزه استقبال کرده توأم زیاد نمود - و گفت ما مخادیم
 و هم شعری شما ایم - میرزا متحیر گشته از خانخانان پرسید
 آن نخوت و این فروتنی چیست - خانخانان گفت آنروز
 تو رگی و کالت در نظر داشت - سایه بمثل اصل کار کرد
 و امروز برادرانه در خورد - قطع نظر از همه چیز شیخ در فن
 انشا طرفه سحره بکار برده - بآنکه از تکلفات منشیانه و تصلفات
 مترسلانه عاری است اما متانک سخن و استخوان بندی
 کلمات و نشستن مفردات و تراکیب مهتکسسه و فقرات
 بیگانه قسمی است که دیگر را تتبع بدشواری میسر است
 و شاهد این مدعا تاریخ اکبری است - و چون التزام نموده
 (که بیشتر الفاظ فارسی باشد) لهذا گفته اند که شیخ خمسه
 نظامی را نثر کرده - و از کمال مهارت ارست درین فن که
 مطالب بهیاری بدیهی البطلان را بغیر خداوند ستائی در
 یادی رای به تمهیدات چند تحریر نموده که بے امعان نظر
 بینی بمقصود نتوان برد *

* شیر افکن خان علی قلی بیگ *

استجلو سفرچی شاه اسمعیل ثانی فرمانروای ایران بود
 که بعد فروش از راه قندهار بهند می آمد - در ملتان

و ملبوسات مستعمل سوای پاچامه که حضورش می سوختند همه را روز نوروز بپزوکران می بخشید - آشتهای غریب داشت - نقل کند که سوای آب و هیمة بیست و در آثار وزن راتبه طعام بود - پسرش شیخ عبد الرحمن سفره چپ شده می نشست - و مشرف باورچیخانه که مسلمان بود استاد نگاه می کرد - در طعامی که شیخ در صریقه دست می کرد آن را روز دیگر هم می پختند - و اگر چیزی بے مزه می بود به پسر می خوراندید - او رفته بباورچیان چشم نمایی می کرد لیکن خود هیچ نمی گفت *

گویند در یساق دکن آنقدر توره و ضابطه بکار برد که مزید بر آن متصور نیست - در چهل (۲) راوی مهذب برای شیخ فرش می انداختند - و هر روز هزار لنگری طعام خاصگی می کشیدند - بتمام امرا تقسیم می شد - و بیرون نه گزی بر پا کرده بهر کس از وضع و شریف که آشته داشته باشد که چیزی تمام روز پخته می دادند - گویند هنگامی که شیخ وکیل مطلق است (روزه) خانخانان با میرزا جانی بیگ حاکم قنده بدیدنش آمد - شیخ بر پانک دراز کشیده جزو اکبرنامه میدید - اصلا متوجه نشد - همین قدر گفت بیائید میرزایان بنشینید - میرزا جانی بیگ که دماغ سلطنت

از نوکري بسوداگري اندازند - و با راجپوت بهاژند - و تربيت نمايند) عرش آشياني تاليف اين جماعه را از اعظم امور ملكي دانسته باقصی الغايت مي كوشيد - حتى مراسم معموله اينها را مثل منع ذبح^(۲) گاو و حلق لحيه و انداختن گوشواره‌ها مرداريد در گوش و جشن دسهره و ديوالي و غير ذلك مراعات مي نمود - شيخ هرچند بمزاج پادشاه تصرف داشت اما شايد بحسب جاه نتوانست عذر گرفت - اين همه نصيبتا بدو عائد گرديد *

در ذخيره الخواصين آورده كه شيخ شجها بخانه درويشان زفته اشرفيه مي گذرانيد - و التماس ميكرد - كه براي سلامت ايمان ابوالفضل دعا كنيد - و اين لفظ بارگير كلامش بود كه آه چه بايد كرد - و دست بر زانو ميزد - و آه سرد ميكشيد - ناسزا بر زبان نداشت - بدگوئي و غير حاضري و بازياقت و فروغي هرگز در سركار او نبود - و هر كوا عامل ميكرد اگر بد هم مي بود تا مقدر در تغير نمي نمود مي گفت كه مردم حمل بر خفت عقل من خواهند كرد كه نادانسته چرا بتربيت او متوجه شد - و روز تحويل حمل جميع كارخانه از نظر او مي گذشت - موجودات آن نوشته نزد خود نگاه ميداشت - و دفاتر را مي سوخت

و علم نقطه الحاد و زندگه و اباحت و توسيع مشرب است
و مثل حکما بخدم عالم گزوند - و انکار حشر و قيامت نمايند
و مکافات حسن و قبح اعمال و جنت و نار در عنايت و مذات
دنيا قرار دهند - اعيان بالله *

شيخ با آن طبع رسا و ذهن درست و مزاج متعقانه و نظرو
تدقيق (که در مهمات دنياري و مقدمات رسمي هيچ تغير
و قطعير فرو نگذاشته) چگونه در متفقات عقلا خوض نغموده
طرف راجع را فرو گذاشت - آدمي در کار دنيا که ناپايدار است^(۲)
زيان خود نه انديشد - و نقصان بخود نه پسنجد - در کار عقيبي
که باقي و پايدار است چگونه ديده و دانسته خسارت گزيده
ومن يضل الله فلا هادي له *

آنچه تتبع احوال اشعار مي نمايد عرش آشياني از آيتدای
هن شعور برسوم و اوضاع هندوستان و لوح تمام داشت
پس از آن پداس و صايای پدر بزرگوار بر طبق ارشاد داراي
ايران شاه طهماسب صفوي در حين ملاقات (که استفسار
احوال علی الخصوص کيفيت هند و برهمزدگی سلطنت
بيمان آمده شاه گفتم - معلوم شد که در هندوستان در فرقه اید
که بپناهگري و تمن داري اختصاص دارند - افغان و راجپوت
الحال افغان را از خود نمي توان کرد - که اعتماد نمائند - آنها را

از شاه ابوالمعالی قادری (که از مشائخ لاهور است)
 آورده اند که گفت - من از کارهای ابوالفضل انکار داشتم
 شیخ در خواب دیدم که در مجلس جناب رسالت ابوالفضل را
 حاضر کردند - حضرت جبه مبارک را بر روی شیخ انداخته
 در مجلس نشاندند - و فرمودند که این مرد در حیات چند درزه
 مرتکب افعال بد گشته - اما این مناجات او (که ابتدایش اینست
 اَللّٰهُمَّ نِیْکَانَ رَا بُوَسِیْلَهُ نِیْکِی سِرَافِرَازِی بَخْشِی - و بدان را)
 بمقتضای کرم دلنوازی کنی) سبب نجات او شد - تکفیر شیخ
 زبان زد خواص و عوام است - برخی بکیش بوهمن بیغاره
 زنند - و بعضی آفتاب پرست گویند - و جرقه دهریه خوانند
 آنکه غایت تفریط بکار برد بالکاد و زندقه نسبت دهد
 و دیگری که انصاف می درزد چون مقلدان متصوفه (که
 بدنام کنند) نیکو نامه چند اند (بصلح کل و وسعت مشرب
 و ادعای همه ارست و خلع) بقاء شریعت و التزام طریقه اباحت
 منسوب می کند - صاحب عالم آرای عباسی گوید - که شیخ
 ابوالفضل نقطوی بود - چنانچه مغشور است که به میر سید احمد
 کاشی [که از اکابر این طائفه و صاحب رساله در علم نقط است
 و در سال (۱۰۰۲) هزار و دو هجری (که در ایران ملحد کشی
 واقع شد) شاه عباس در کاشان میر را بدست خود بقتل آورد]
 انشاء نموده فرستاده بود [دلالت برین معنی دارد]

عار فرار بر خود نه پسندیده مردانه نقد زندگي در باخت *

جنت مكاني خود مي نويسند كه چون شيخ ابوالفضل پدرومن
ذهن نشين کرده بود كه جناب ختمي پناهي (صلى الله
عليه و آله و سلم) فصاحت تمام داشت - قرآن كلام اوست
لهذا وقت آمدنش از دكن به برسنگه ديو گفتم كه بقتل آرد
بعد از اين پدرم از اين اعتقاد برگشت - و بنابر ضابطه قدیم سلسله
چغته (كه فوت شاهزاده ها مريض پادشاه نمي سازيدند
و وكيلش روضال فيلي بدست بسته سلام مي كرد - ازان معلوم
ميشد) چون كسي را از مردم حضور جرأت نشد كه واقعه شيخ
بعرض (ساند وكيلش همان ضابطه بعمل آرد - عرش آشياني
زياده بر فوت پسران متاسف گشته پس از استفسار فرمود
كه اگر شاهزاده را داعيه پادشاهي بودي مرا كشته - و شيخ را
نگهداشته - و بداهة اين بيت خواند *

* شيخ ما از شوق بيد چون سوي ما آمده *

* ز اشتياق پاى بوسه بے سر و پا آمده *

خان اعظم تاريخ فوت شيخ بطريق تعميه يافته * ع *

۱۰۱۱
* تيغ اعجاز نبي الله سر باغي برون *

گويند شيخ در خواب آمده گفت كه تاريخ فوت من

۱۰۱۱
بنده ابوالفضل است - چرا در نارخانه حق حيران مانده

فضل از وسيع است : كنم نو ميده نشود *

بشاهزاده دارند و در راستي و درستي و اعتماد و محرميت
 هيچ يک باو نمي (سید) از دکن طلب فرمودند - و حکم شد
 که جمعيت خود در آنجا گذاشته جريده بشتابند - او شيخ
 عبد الرحمن پور خود را با جمعيت خود و امروای کومکي
 در دکن گذاشته برسم ايلغار براه نوردي در آمد - جنت مکاني
 (که از فرط اخلاص و يکررئي شيخ بولي نعمت خویش
 غبار آلوده خاطر بود) آمدنش درين هنگام مغل مطلب
 انگاشته و جريده رفتنش غنيمت پنداشته بل از قدر نشناسي
 دفع شيخ را اولين پايه سلطنت دانسته برسنگه ديوار بنديله را
 (که از سر زمين او عبور شيخ ناگزير بود) بانواع نوازش
 اميدوار ساخته بقتلش تحريض نمود - او در کمين فرصت
 نشست - چون در اجين اين خبر بشيخ رسيد مردم گفتند
 که از راه گهاتي چاندا بايد شتافت - شيخ گفت که دزدی را
 چه مجال که سر راه من بگيرد - (وز جمعه چهارم ربيع الاول
 سنه (۱۰۱۱) هزار و يازده در نيم گروهی سراي پير) که
 از نور شش کوزه است) برسنگه ديوار با سوار و پياده بسيار
 هجوم آوردن - هواخواهان شيخ ترغييب برآمدن از عرصه پیکار
 نمودند - و گدائي افغان از قديمان او گفت - که در قصبه
 انثري که متصل است رای رايان و راجه سورجنگه با سه هزار
 سوار فرود آمده اند - آنها را همراه گرفته تنبيه بايد کرد - شيخ

راجو منا و بسری برگرفتن پور شاه علی عم نظام شاه بمیان آمد
 خاندانان بجانب احمد نگر و شیخ بکشایش ملک ناسک
 دستوری یافت - اما چون بر سر پور شاه علی مردم بسیار
 هجوم کردند شیخ بموجب حکم ازان سو باز گردیده باتفاق
 خاندانان روی توجه بدان سمت گذاشت *

و چون در سال چهل و ششم عرش آشیانی از برهان پور
 بهندوستان معاودت فرمود شاهزاده دانیال در برهان پور
 طرح اقامت ریخت - خاندانان با احمد نگر سکونت گرفت
 سپه سالاری و فوج کشی بشیخ باز گردید - شیخ پس اوستیو
 و آریز با پور شاه علی عهد و پیمان موکد ساخته بمالش
 راجو منا رو آورد - و جالنده پور و آن نواح (که متصرف
 شده بود) برآورده تا گهائی دولت آباد و روضه بدنبال شتافته
 و از کتک چتواره فرود آمده با راجو مکرر درآریخت - هر بار
 فیروزی رو داد - راجو چنده در پناه دولت آباد گذرانیده
 باز هجوم کرده رسید - و باندک آریزش فرار نمود - نزدیک
 بود که گرفتار شود - خویش را بخندق آن قلعه افکند - بذه
 و بارش یغمائی شد *

در سنه چهل و هفتم (که مزاج عرش آشیانی بسفوح
 نخته امور از شاهزاده سلطان سلیم انحراف یافت)
 شیخ را ازین ریگزر (که خدمت اندوزان حضور باز گشته

و لخته شمال سو دو نامور قلعه است - مالي و انترمالي
هرکه خواهد بآن استوار دژ در شود نخست بدین دو گدازه رود
و در بایب و شمال و ایمان بهمان مالي - و آن را ^(۲) جونه مالي
گویند - از دیوار او لخته مانده - و از خاور تا نیرت نیز
کوچهها در گرفته - جنوب سو بلند کوه سمت ^(۳) کورته نام
و در نیرت بزرگ کوه سمت ساین خوانند - چون پهن
بدست مردم پادشاهی درآمده بود شیخ بخداوندان مورچال
قرار داد - که چون آواز نقاره و کرنا بگوش رسد هرکس
بزینه برآید - و کوس را بلند آوازه گرداند - و خود در
شب تار (که ابر در ریش بود) با مردم خود بر فراز کوه ساین
برآمده مردم را بدان راه نشان داده روانه کرد - آنها رفته
دروازه مالي بر شکستند - و بقاعه درآمده کوس و کرنا بنوا
در آوردند - قلعه نشینان بکارزار ایستادند - شیخ از پی دریده
قریب بصبح خود را رسانید - آنها سراسیمه بآسیر در شدند
روزانه از هر سو یکی بکورته و دیگری بجونه مالي برآمده
فتح سترگ چهره برافروخت - بهادر خان زینباری شده بوساطت
خان اعظم کوکه سعادت ملازمت دریافت - و چون شاهزاده
دانیال به تهنیت فتح قلعه آسیر بحضور رسید شورش افزائی

(۲) در [بعضی نسخه] جونه مالي (۳) نسخه [ج] کورته - و در

[بعضی جا] کورته •

بنايرين پيهم نكاشتهاي شاهزاده بشيخ رسيد كه كارپژوهي
آن دولت خواة دلنشين در و نزديك است - خواهش آنست
كه احمد نگر حضور ما مفتوح شود - خود را ازان آهنگ
باز دارد - و چون شاهزاده از برهان پور راهي گشت شيخ
حبيب القرماني ميرزا شاهرخ را با مير مرتضى و خواجة ابو الحسن
بر اذر گذاشته خود بعزم آستان بوس روانه شده - چهاردهم
رمضان سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت و آغاز سال چهل و پنجم
نزد كركانون پيچ كرده بصعود قدسي عتبة ناميه بختمذني
برافروخت - بر زبان عرش آشياني گذشت * * بيت *

* فرخنده شمع بايد و خوش مهتاب *

* قا با تو حكايست كنم از هر باب *

شيخ باتفاق ميرزا روز كوكه و آصف خان جعفر و شيخ فريد
بخشي بمحاصره قلعه آسير تعيين شده حكومت خاندیس
بدو مقوض گشت - از مردم خود را با پسر و برادر همراه
داده بيست و دو جا تهانة برنشانده در مانس سرتابان
همت بهت - و در همين ايام بمنصب چهار هزارى لوى
ناموري برافروخت *

روز شيخ بديدبانى مورچال رفته بود - يک از درويان
(كه باهل مورچال پيوسته) راهى باز نمود - كه ازان بر ديوار
مالي كده توان برآمد - چه در كمره كوه آسير باختر

در شيخ هم باستعجال بارود داخل شد - شگرف شورش
 برخاست - که و هه را خواهش باز گردیدن در سر - و شيخ برانکه
 درين وقت با غنيم نزديکي و بوم بيگانگي باز گردیدن بگزند
 خويش در بازديدن است - با آنکه بسيارت خشم گرفته جدائي
 گزیدند شيخ بدله توانا و همته درست بدلاي سران
 لشکر و گرد آذري فوج پرداخته بکشايش دکن کوچ کرد
 و در کمتر زمانه پراگندگيها فراهم آورده همگي قلمرو را
 بگزیده رزش پاسباني نمود - مگر ناسک که از دوری راه
 باز گرفته نشد - ليکن بيشتر جاها چون قلعه پتيانه^(۲) و قديم
 و ستونده هر قلمرو افزود - و بر ساحل گنگ همسگر ساخته هر سو
 فوج شايسته تعيين کرد - و به پيام گذاري با چاند بي بي
 عهد و پيمان درست ساخت - که چون ابهنگ خان حبشي
 (که با او منازعت دارد) مالش يابد جنير بقطاع برگرفته
 قلعه احمد نگر تسليم نمايد - شيخ از شاعکده بدان سو
 روانه شد *

درين اثنا عرش آشياني باجين رسیده پيدائي گرفت که
 بهادر خان مرزبان آسير شاهزاده دانيال را ندیده - شاهزاده
 آهنگ مالش او پيش گرفته - لهذا پادشاه عازم بهر انپور
 شده بشاهزاده نوشتند که همت بکشايش احمد نگر گمارد

که تا نصف بیشتر ديمک خورده - و از استفادة ماندۀ - او
 سر کرم زده دور ساخته کاغذ سفيد پيوند داد - و باندک تامل
 مبداء و منتهاي هر کدام دريافته باندازه آن مسوده مربوط
 نگاشته بر بياض بود - پس ازان (که آن نسخه بدست آمد)
 در مقابله درجا تغير بالمرادف و سه چهار جا ايراد بالمقارب
 شده - همگنان بشکفت افتادند - از پس (که مزاج عزلت گزين
 و تجريد درست بود) از بار تعلق سبکدوش ميزيمت - و آزادانه
 ميخواست بسربرد - بکشد ابواب مکاسب نمي گرائيد - بتکليف
 دوستان در سال نوزدهم جلوس عرش آشياني هنگامی (که
 عزيمت پادشاهي بيورش ديار شرقي تصميم داشت) بتقبيل
 عبده خلافت استسعاد يافته تفسير آية الكرسي نوشته گذرانيد
 و پس از مراجعت بفتحپور بار دوم بارياب ملازمت گشت
 آوازه فضل و دانائي او چون مکرر بمسامع اقبال رسیده بود
 مشمول عواطف بیکران پادشاهي گرديد - و هنگام انحراف
 مزاج اکبري از علمای متعصب اين هر دو برادر (که با
 رجحان علم و فضل خالي از مزاج شناسي و بخداوند ستائي
 نبودند) کوة بعد اخري و مرة بعد اولي بشيخ عبد النبي
 و مخدوم الملک (که با علم و دانش رسمي عمده سلطنت
 بودند) مناظره را بمجادله و مکابره رسانيده پيشت گرمي
 عرش آشياني بالزامهاي مسکنت خفيف تر ساخته در عرصه اعتبار

ساخته از ميوات تا (يوازي دست نهمپ و غارت برکشودند
 لهذا در سال سي و پنجم شاه قلي خان بمالش آن كوتۀ انديشان
 تعيين گشته در اندك فرصت به نيروى مردانگي و پردلي خار بن
 آن فتنه بركنده جهانۀ برآسود - در سر آغاز سال چهل
 و يكم بمنصب چهارهزاري سر برافراخت - و پس ازان بمنصب
 عمده پنجهزاري و مرحمت علم و نقاره بلندنامي گرفت - و در
 سال چهل و ششم سنه (۱۰۱۰) هزار و ده هجري در
 دارالخلافة آگره بعارضۀ اسهال بهاط هستي در پيچيد
 با كهن سالي برنا دل بود - از مردانگي و راست كاري فرادان
 بهره داشت - نازنول را بطريق ملكيت بوطن گرفته عمارات
 عاليه و تالاب كلان اساس نهاد - گویند در ايام بيماري دانست
 كه جان بر نيست - سپاه را دوساله پيشكي داده (زرهای بسيار
 بمستحقين خيرات كرد - و در گذشت *

* علامي فهمي شيخ ابرو الفضل *

دومين پسر شيخ مبارك ناگوري ست - در سنه (۹۵۸)

نهمد و پانجاه و هشت بوجود آمده بحدوث طبع و رسائي فهم
 و علو فطرت و طلاقت لسان در كمتر زمانۀ يگانه و بۀ همتاي
 وقت گرديد - از فنون حكمي و علوم نقلي در سن پانزده سالگي
 فراخ حاصل نمود - گویند اول هنگام تدريس (كه هنوز
 به بيست سالگي نرسیده) حاشيۀ بر مفاهاني بنظرش در آمد

بیستم (که خانجهان ناظم پنجاب بریاست بنگاه نامزد گردید) صاحب صوبگی آن ولایت بشاه قای خان تفویض یافت - و همیشه مصدر خدمات شایسته شده منظور نظر پادشاهی می بود *

گویند عرش آشیانی از کمال عاطفت و مهربانی او را درون محل بردند - بخانه رفته خود را محبوب ساخت - چون پادشاه آگهی رسید مخاطب بمحرم گردید - چون در آخر سال سی و چهارم هنگام معاودت زابلستان از دریای بهت گذشته (۲) (که متصل هیلان مضروب خیام پادشاهی گردید) در راه (که نوبت فیل ملول (۳) (ای بود) با عربده کاری و بد مستی (۴) که داشت پادشاه خواست بر ماده فیل سوار شده بر فراز آن بر آید - پیش ازان (که پا بکلاه استوار شود) آن عربده ناک بر ماده دوید - عرش آشیانی بزمین آمد - اگرچه فیل بدیگر سو توجه گماشت اما از افتادگی پادشاه لخته به بیهوشی گرائید و سخت دردمندی داد - بتجویز خود خون گرفتن سودمند آمد - در ممالک فتنه اندوزان نافرجام سخنها بر ساخته - بهیاری پرگنات دوردست بتاراج رفت - راجپوتان شیخارت (۵) با آنکه سوان آنها در حضور بودند خرد تباه گشته بیورات را یغمائی

(۲) نسخه [ب] هیلان (۳) در [بعضی نسخه] هول رای (۴) در [بعضی

نسخه] با تبه کاری و بد مستی (۵) نسخه [۱] شیخارت •

هم باشد متضمن ناخوشی چند است) نهایت مکرره شمرده
 از سائر برایا نمی پسندید . خصوص از امرا [در سال سیوم
 حکم فرمود که ادرا از شاه قلی خان جدا نمایند - خان (که
 مغلوب طبیعت بود) آتش بخان و مان در زده لباس جزکیان
 پوشید - و انزا گرفت - بیرام خان در تدارک و تلافی سعی
 بسیار کرد - که باز بتوجه پادشاهی بحال خود آمد - و در ایام
 برهمزدگی دولت بیرام خان آنها را (که فرزند و برادر
 می گفت) جدائی گزیدند - شاه قلی خان از وفا کیشی
 دست از رفاقت برنداشت *

گویند چون بیرام خان در تلواره میان کوه سوالک برآه
 گنبد ^(۲) پناه برد و عرش آشیانی بنواهی کوهستان پیوست (وزر
) که منعم خان حسب الالتماس بیرام خان بآوردنش شتافت
 شاه قلی خان و بابای زنبور دست در دامن بیرام خان آویخته
 بنیاد گریه و زاری کردند - هرچند منعم خان دلاسا نمود
 سودمند نیامد - ناچار گفت که شما امشب در همین جا
 بوده منتظر خبر باشید - بعد ازان که خاطر جمع گردد متوجه
 و لازمست خواهید شد - آن وقت از همراهی بیرام خان تخلف
 نمود - همانا این اندیشه برای خود بوده - و پس از فوت
 بیرام خان ترقی بسیار کرده بمرتبه امارت رسید - در سال

باز داشتند - در يضاقي آسپر دکن محمب فرمان سامان نموده
 دوست و چالاک در رسیده بآزگي محفوف عواطف پادشاهانه
 گشت - و در همان ايام محاصره آن نامور محصار سال چهل و پنجم
 ذی الحجه سنه (۱۰۰۹) هزار و نه هجري باسهال از در بند
 هستي پر آمد *

* شاه قلي خان محرم *

بهارلو نوکر عمده پيرام خان بوده - در جنگ هيمو (که
 نخستين محاربه است - و باعث استقرار سلطنت عرش آشياني
 گرديده) مصدر خدمت شايسته گشت - چون در اذناي گيرون از
 پيرام ~~پيرام~~ ^{پيرام} ~~پيرام~~ ^{پيرام} غضب الهي بهيمو رسیده کاسه چشمش
 شکافته از پس سر او گذار ^{باز شد} مردم او بے دست و پا
 شده راه گريز سپردند - شاه قلي خان ^{تاد شود} ~~پيرام~~ ^{پيرام} ~~پيرام~~ ^{پيرام} وقت هيمو
 در رسیده بے آنکه مطلع شود قصد فيلبان او کرد - تا فيل را
 بطريق آلجا از جماعه غذائم خود سازد - فيلبان از بيم جان
 خود صاحب خود را نشان داد - شاه قلي خان ازين نويد
 ممنون طالع خود گشته فيل را از معرکه برآورد - و هيمو را
 دست و گردن بسته بنظر پادشاه درآورد - و مورد نوازش والا
 گردید - و چون بقبول خان نام پسر ^{دانسته} (که فنون رقص
 علاقه خاطر بهم رسانیده پيوسته او را با خود داشته
 عرش آشياني [که امثال اين حرکات را) که هر چند پياک بازي

هم باشند متضمن ناخوشی چند است) نهایت مكرهه شمرده
از سائر برايآ نمي پسنديد . خصوص از امرا [در سال سيوم
حكم فرمود كه اورا از شاه قلي خان جدا نمايند - خان (كه
مغلوب طبيعت بود) آتش بخان و مان در زده لباس جزگيان
پوشيد - و انزوا گرفت - بيرام خان در تدارك و تلافي سعي
بصيار كرد - كه باز بتوجه پادشاهي بحال خود آمد - و در ايام
برهمزنگی دولت بيرام خان آنهاي را (كه فرزند و برادر
مي گفت) جدائي گزیدند - شاه قلي خان از وفا كيشي
دست از رفاقت برنداشت *

گویند چون بيرام خان در تلواره میان کوه سوالک باجه
گنيس پناه برد و عرش آشياني ^(۲) را خانخانان دران ديار زندگي
(كه منعم خان بواسطه ضبط سرحدات اورا بسرداري برداشتند
و پس ازان در سال سي و دوم موافق منصب سه هزاري در سرکار
كده تپولش مقرر گردید - و بعد ازان بحكومت دهلي مورد
فوازش خسروي گشت - و چون سال چهل و سيوم آن بلده پس
از اقامت چهارده ساله پنجاب مهبط النويه پادشاهي گردید
بيدائي گرفت كه بخان مذکور آن معموره را ^(۳) بچند آذر
سپرده خود بتن آساني بهر مي برد - چنده بعتاب گاه

(۲) نسخه [ج] مردي و نمردي داده (۳) نسخه [ج] مریم مكاني

(۴) در [چند نسخه] بچندین *

یافته کام دل برگرفت - تا سال چهل و هفتم بتعلقه مزبور
 می پرداخت - پستر غزنین از تغیر او بشاه بیگ خان مقرر
 شد - باقی احوالش معلوم نیست - باز بهادر پسر او در
 صوبه گجرات جاگیر یافته داخل کومکیان آنجا بود - سال
 بیست و پنجم جلوس اکبری بتغیناتی پدر سرفراز شده
 در قباله جاگیر یافت - سال چهل و چهارم (که عرش آشیانی
 بنفیس نفیس متوجه کشایش قلعه آسیر گردید) او با دیگر
 امرا بمحاصره قلعه مذکور پیشتر روانه شده - و پس ازان
 بجانب احمد نگر تعین شده در کومکیان دکن قرار یافت
 و سال چهل و ششم در جنگ دستگیر مردم قلنگانه گردیده
 چون علامی شیخ ابوالفضل باقتضای وقت طرح صلحه قرار داد
 و دستگیران طرفین زهائی یافتند او هم مستخلص گشته
 بنشکر پادشاهی رسید *

* شاهم خان جلایر *

از امرای کهن سال اکبری بوده - پدرش بابا بیگ جلایر
 درین دودمان خدمات شایسته بجا آورد - جنت آشیانی
 حکومت جونپور بوی تفویض نمود - در آن هنگام (که هنای
 ولایت بنگاله مرغوب طبع آن پادشاه عالی جاه افتاده ابواب
 عشرت و شادمانی برکشود) جلال خان مخاطب بسلیم شاه

قامت قابلیت آراست - و بزم چشمنه ترتیب داده منزلگاه او
 بقدم میمنت لزوم عرش آشیانی زیب و زینت پذیرفت
 و هم درین سال از انتقال شجاعت خان مقیم بحکومت مالوه
 چهارم اعتبار افروخته بدانصوب شتافت - و باز بهادر پور او را
 فرمان رفت که از گجرات برآمده بیادری پردازد - و باتطاع داران
 آن سرزمین آنکه از مواجدید او بیرون نروند - سال بیست
 و هشتم باتفاق قلیچ خان و غیره بمومک میرزا خان خانخانان
 نامزد شد - چون بدو پیوست سرداری برانگار یافته در روز
 جنگ مظفر از توپ اندازی و برق اندازی تردد شایسته
 بتقدیم رسانید - چون امرای مالوه پس از تذبیه سلطان مظفر
 گجراتی بتسخیر قلعه سرونج^(۲) مامور بودند او نیز پهای قلعه
 مذکور رسیده مورچال بخت - روز یورش نصیرا (که حارس
 قلعه بود) بدستان سرائی از مورچال او بدر رفت - و قلعه
 مفتوح گردید - و سال سیم باتفاق شهاب الدین احمد خان
 بظاہر کومک خان اعظم (که بیورش دکن دستوری یافته بود)
 تارک بندگی افراشت - سال سی و پنجم از مالوه ببارگاه
 سلطنت رسیده جبین ارادت را فروغ پذیر گردانید - سال
 سی و نهم بیاسداری غزنین (که وطن شریف خان بود - و از
 مدتها آرزوی تعلقه داری آنجا در سر داشت) سر بلندی

راهی بدیهی داشت - اگرچه آن معلوم والاتیاس بجائی
نمیرسد - پسرانش ترقی نکردند - اللهم الله نام پسرش در
عهد اعلی حضرت واقع نویسن بکلانہ شدہ عمرے درانجا
گذرانید - اما کرم الله برادر شہباز خان رشدے داشت - سنہ
(۱۰۰۲) هزاردو در سرورنج باجل طبعی درگذشت *

* شریف خان اتکہ *

برادر خرد شمس الدین محمد خان اتکہ - از امرای
سہ ہزاری ست - پس از ہرم خوردن مقدمہ بیروم خان چون
خلاصہ پنجاب بہ تیول اتکہ خیل تنخواہ شد او نیز بجاکیر
فراخور حال ازان موبہ کامرانی اندوخت - و باتفاق میر محمد
خان برادر کلاں خود بتقدیم نیکوخدمتی مصدر جانفشانی ہوا
سال سیزدہم جلوس چون امرای اتکہ خیل از پنجاب تغیر
یافتند شریف خان بتیولدارئی سرکار تزوج اختصاص پذیرفت
سال بیست و یکم با جمع بقصبہ موہیر تعین گردید ^(۲) - کہ
از احوال رانا باخبر بودہ اگر آن شقاوت پڑوہ از تنگنای
خمول (کہ بناہر آمد آمد پادشاہ گزیدہ) پا بیرون نہد
بسزای اعمالش رساند - پس ازان در تسخیر کوتھلمیر لوازم
دولت خواہی بظہور آوردہ مورد عاطفت خسروی گشت
و سال بیست و پنجم بتفویض اتالیقی شاہزادہ سلطان مراد

فروهيدگي برگرفته - و در همت و بخشش هم نظير نداشت
 بلکه اخراجاتش ديده مردم متحير مي بودند - برغي بيافتن
 سنگ پارس شهرت ميدادند - و آن حجره ست که هر کاني
 گدازنده چکش پذير بدو رسد زر گردد - گویند در ديار مالوه
 پديد آمد - پيش از زمان بکرماجيت در عهد راجه جيسنکه ديو
 بهم رسيد - قلعه ماندو بهمان زر در دوازده سال اتمام گرفت
 (زرزے بر ساحل نرېده جشنے آراسته خواست ببرهمن خود
 بخشش فرادان نمايد - چون از دنيا لخته دل برگرفته بود
 همان سنگ داد - او از ناشناسائي بخشم رفته آنرا بآب
 انداخت - و بجاريد حسرت در افتاد - و از ژرفائي آب دست
 بدو نرسيد - امروز غير از اين افسانهها نشانه از پيدا نيست *
 بالجمله گویند شهيدار خان مردم بيش قرار نوکر
 داشت - چنانچه ده کس بودند - که هر کدام ساليانه یک لک
 روپيه مي يافت - و در جنگ برهم پوتر از خود نه هزار سوار
 موجودي داشت - و هر شب جمعه صد اشرفي را شيريني نذر
 حضرت غوث الثقلين (قدس سره) بخش ميکرد - و به مردم کنبر
 آنقدرها داد که هيچکس از اين قوم در هند پريشان و بد حال
 نماند - مع هذا بعد مردنش تا پنجاه سال از اشرفي و روپيه دفائن
 و خزائن برمي آمد - غريب تر آنکه منصب او تا سال چهارم
 اکبري زياده بر دوهزارمي نبود - گمان مردم بيافتن سنگ پارس

قصر لحدیه نکرد - و خمر نه پیمود - و در فکین لفظ پیمود نکند
 تهجد و اشراق تا سخت عصر قضا نشد - و بے وضو نمی بود
 و همیشه تسبیح در دست برد میخواند - چون مابین عصر
 و مغرب حرب دنیوی نمیکفت (رزے) آخر وقت عرش آشیانی
 بنکار قلاب فتحپور کسب هوا می کردند - و دست شهرت
 خان گرفته مشغول حرف زدن بودند - او هر ساعت نگام
 بافتاب می کرد - حکیم ابوالفتح با حکیم علی (که بتفاوت
 استاده بودند) گفت - اگر امروز نماز عصر این مرد قضا نشود
 میدانیم که واقعی دیندار است - چون وقت نماز تظبی شد
 ناچار عرض کرد - پادشاه فرمود قضا خواهی کرد - ما را تظبا
 میگذاری - شهرت خان بے اختیار دست خود را کشید - و دوپنه
 انداخته شروع بنماز نمود - و پس ازان مشغول ورد گشت
 پادشاه هر لحظه دست بصرش میزد - که برخیز - حکیم ابوالفتح
 گفت اقصاف نیست که در شغل این عزیز خلل شود - پیش رفته
 عرض کرد که این همه اطف آتفا باین مرد حساب ندارد
 دیگران هم امیدوار چنین مراحم اند - پادشاه او را گذاشته
 بآنها متوجه شد - لهذا شیخ ابوالفضل در حق او میفرمود
 که در هر گونه پرستاری و سربراهی سپاه کم همتا بود - اگر
 تقلید پرستی و ^(۲) واجهت و زبان را بهنجار کشود طراز

گشتند - شاهزاده اظهار ناخوشي کرد - چون با صادق خان اتاليق شاهزاده از قدیم نفاق و عداوت متحقق بود بے اجازت کوچ کرده بمالوه آمد - عرش آشياني تيواش را (که در موبه مالوه داشت) تغير کرده بميرزا شاهرخ دادند - و ادرا در سنل چهل و سيوم باجمير فرستادند - بمهم رانا بطريق منقلاي شاهزاده سلطان سليم (که از آله آباد عازم آن مهم بود) تعيين شد - چون بسيمه ب خوري شيفته بود سال که از هفتاد برگذشت دست و کمر بدرد آمد - لخته بهي يافت - در شهر اجمير بهمان بيماري باز گرديد - و تب افزود - از چاره گري پزشکان تندرستي رداد - و در سال چهل و چهارم اکبري [که سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري بود] ناگهان در گذشت شاهزاده اموالش متصرف گشته بے تمشيت آن مهم باله آباد معارفت کرده لواي خود سري افراخت *

گويند شهباز خان وصيت کرده بود که در محوطه مرقده منور مخينه (قدس سره) دفنش کنند - مجاوران بقعه شريفه سزده نگذاشتند - ناچار بيرون مدفون گرديد - شب خواجه بزرگ در زريا بمجاوران تاکيد فرمود - که او محب ماست اندرون شمال رويه گنبد گذارند - فردا بمبالغه آنها بر آورده بخاي معين سپردند - صلاح و تقواي او مشهور است - و پاس شريعت غورا بسيار ملحوظ ميداشت - برشم و رواج وقت

باز بيسزادلی حضور از بهار به بنگاله رفته به بند و بسمت
 آن ملک همت برگماشت . و بيسارے سرتابان را برانداخت
 فوجے بر بهائي فرستاده زميندارش را بايلي در آردن
 و جمعی بولایت کوکرة (که میان اردیبه و دکن آباد ملکه ست)
 تعیین کرده فراوان غنیمت اندوخت . مادهو سنگه بومی
 آنجا مالگذاری پیش گرفت . چون در سال سي و دوم آرامش
 دران ناحیه پدید آمد و سعید خان از بهار بدان دیار رسید
 شهباز خان عازم حضور شده در سال سي و چهارم بکووالی
 اردوی پادشاهی مامور شد . پس ازان بمالش افغانان
 سواد رخصت یافت . چون ازانجا بے حکم بوخاسته آمد
 زندانی ساخته پس از دو سال رهائی یافت . و باثالیقی
 میرزا شاهرخ (که بایالت مالوه نامزد شده بود) اختصاص
 گرفت . و پس ازان باتفاق میرزا با شاهزاده مراد بهم
 دکن تعیین گشت . در محاصره احمد نگر چون مردم شهر نو
 (که موسوم ببرهان آباد بود) بقبول امان شاهزاده طمانینتی
 داشتند شهباز خان بتعصب مذهب بهانه گشت و سیر سوار
 شده محاصره (که بلغگر دوازده امام شهرت دارد . و سکنه آنجا
 بتشیع مشهور) بیک اشاره از غارتگران لشکر یغمائی ساختن
 چون اعتماد قول مغول بدکذیان نماند بیشتر جلاوطن

هرچه اندیشید سودمند نه افتاد - ناچار بلايه گري درآمده
 طرح آشتي انداخت - بقرار آنکه سنارگانون را داروغه نشین
 پادشاهي گرداند - و معصوم عامي را بحجاز روانه نماید
 بشروطیکه فوج نصرتمند برگردد - چون شهباز خان (دوبارها
 گذشته در انتظار ایغای وعده نشست آن هفصد چنده
 بلیت و لعل گذرانیده آخر ورق برگردانید - و آماده پیکار
 گشته در بآريزش آرد - امرا از مدارا گه پيختگی و نخوت فروشی
 سردار آزاده خاطر بودند - دل نهاد رفاقت نگشته هر کدام
 راهی برگرفت - ناگزیر شهباز خان بتانده معارفت نمود
 اندوخته برباد رفت - برخی جان سپردند - و جوتی گرفتار
 گردیدند - غنیم خیره شده بعضی جاها متصرف شد - شهباز
 خان از دو روئي و بے اتفاقی امرا بهیچ حضور نکرد - ازین آگهی
 پادشاه سزاولان تعیین کرده از راه برگردانیدند - و تیولداران بهار
 بهمراهی او نامزد گشتند - (شهباز خان به نیروی همت کار بند
 حکم گردیده جاهای رفته بدست آورد) و مالشهای پی در پی
 بمعصوم عامي داده اداره ساخت *

و در سال سییم از خود بیخي و غرض پرستی میان شهباز
 خان و صادق خان رشته یکدلي گسیخته گشت - صادق خان
 بر طبق اشاره حضور کار بنگاله بر خود گرفت - شهباز خان
 بے آنکه کار سرانجام یابد ازان ملک برآمد - و پس از چنده

افتاده هنگام پرستش خویشتن فروشی کرد - و همان ایام (که
 شکار نگرچین اتفاق افتاد) وقت تعلیم چوکی بخشیان او را
 از میرزا خان خلف بیرام خان پایان داشته بودند - چون
 شراب زیاده بر حوصله کشیده بود از جا درآمده حرفهای
 سنگ بر زبان راند - عرش آشیانی برای پند پذیرى او
 برای سال درباری سپردند - چون در سال بیست و هشتم
 خان اعظم (که از هوای بنگاله دل گرفته بود) استدعای
 خدمت دیگر ناحیه نمود شهباز خان بهاسبانی آندیار با امرای
 بشیاز رخصت یافت - و چون بدان مملکت پیوست به پیکار
 معضوم خان کابلی بگهواره گهات رو آورد - پس از آریزش
 سخت شکست بران ناسپاس افتاد - فیل پرشاد و دیگر غنیمت
 بدست درآمد - شهباز خان بتعاقب او (که پناه بولایت بهاتی
 برده) رهگرا گشت *

آن ولایت سمت نشیب شمالی قائده قریب چهار صد
 کوزه طول - و نزدیک سه صد کوزه عرض - چون بنگاله از
 بلندتر است بدین نام خوانند - چون این سرزمین بی سپر
 تاخمت و تاراج عساکر گردید و بکترا پور (که بنگاله بومی آنجا
 است) یغمانی شد و ستارگان بدست آمد و ساحل برهم پور
 (که بزرگ دریائے سند از خطا می آید) معسکر گردیده
 آویزشها زد و داد عیسی زمیذدار آنجا در شکست فوج پادشاهی

بیراهه می‌رود و عرب بهادر و فیاض خان بدر بدوستانه
 هنگامه آرای بدگورمی او شده اند) بجانب اودهه شتاب
 آورد - نزدیک سلطانپور بلهاری بیست و پنج کوه اودهه
 باهم درآویختند - معصوم خان بقول رسیده گرد بیکار برانگیخت
 شهباز خان از جا رفته راه گریز پیش گرفت - و تا جونیپور
 سی کوهی جنگگاه عمان باز نکشید - از قضا آواز درگذشتن
 معصوم خان فوج مخالف را پراکنده ساخت - درین اثنا
 جرانغار عسکر پادشاهی متوجه بیکار گشت - بکمتر آریزش
 معصوم خان زخمی باوده فرار نمود - چون مرده فیروزی
 بشهباز خان رسید آیز دستی نموده هفت کوهی اودهه باز
 ده آرا گشت - و پس از جنگ معب مخالف آواره دشت
 هزیمت شده در اودهه هم نتوانست ثبات ورزید - هر یک
 بطرف شتافت *

و چون شورش این فتنه پڑهان فرو نشست بدار الخلافه
 آگره رسیده در غیبت پادشاهی (که بدفع هنگامه میرزا محمد
 حکیم بکابل انتهای فرموده) حسب الحکم بحفاظت آن مصر
 جامع می پرداخت - سال بیست و ششم وقت مراجعت
 پادشاهی بهلازمه کامیاب گشت - چون باد دنیا مرد افکن
 است درین ایام (که کارهای نمایان از ظهور گرفت) بخود بینی

در زمان باستانی کمتر کسی بود دست کشای چیرگی شده (سناسیان
 گرد گرفت - رانا سراسیمه شده فیم شیه بلباس سناسیان
 بدر زده بخفایای کوهسار خزید - قلعه مفتوح گردید - روز دیگر
 حصار گلکنده و قلعه اودیپور نیز بتصرف در آمد - و دقیقه
 از تاخمت و تالان آن ولایت فرد نگذاشته پندجاه تهاه درون
 کوهستان و سی و پنج بیرون از اودیپور تا پورماندل نشانند
 و دردا پسررای سرجن هادا را (که همواره گرد شورش برانگیخته)
 رهگرای فرمان پذیرنی ساخته همواره بحضور آورده بعواطف
 خسروانی اختصاص گرفت - و باز بمالش نخوت آرایان صوبه
 اجپیر باقامت آن نواح مامور گردید - چنانچه رانا پراب (که
 بنده و بار او یغمائی شده بود) ملک او از بدگوهان پاک
 گشته سپه نشین گردید - و دیگر سرتابان تهر گرا در بیم ناکي^(۲)
 افتاده هر بامداد و هر شام دم واپسین می شمرند *
 چون هنگامه اهرای ناسپاس بهار و بنگاله بمیان آمد شهباز
 خان را بدان طرف کسایل کردند - اما از خود سري با خان اعظم
 کوکه (که او نیز به تنبیه باغیان ادبار پژوه تعیین شده بود)
 نساخته جداگانه در استیصال فتنه اندرزان بهار کوشش بکار برد
 چنانچه عرب بهادر را سزای شایسته داده (که معصوم خان فرنخودی
 جگدیس پور نهبان - چون معلوم کرد) که معصوم خان فرنخودی
 (۲) در [بعضی نسخه] در داد و بیم ناکي

فراپيش گرفت - و دست بتاراج و غارت بلاد و امصار كشود
 فرحمت خان تيول دار آره و فرهنگ خان پسرش و قراطان^(۲)
 خان در جنگ او فرار شدند - چون شهباز خان رسيد ارکان
 ثبات او بارزش درآمده صلاح كارها در گريزديد - شهباز
 خان دست از دنبال برنداشته هرجا مي رفت پاشنه كوب
 مي شتافت - تا بجگديس پور (كه محكم ترين جاهای اوست)
 متحصن گرديد - و بعد چنده (كه قلعه مسخر شد) زه و زاده
 اسير گشت - و او روی بضمول آورد - شهباز خان قلعه شيرگنده را
 (كه سري رام پسر گچپتي بقلعه داري آن دم نخوت ميزد)
 بمحاصره نيز بر گرفت - درين ضمن قلعه هتاس (كه تسخير آن
 بياوري اسباب برتر است) بدست جنيد كوراني بود - او بسيد
 محمد نام معتمد سپرد - چون روزگارش سپري شد مظفر
 خان روی بتسخير نهاد - او بشهباز خان ملتجي گشته امان
 طلبيد - و كامياب خواهش شده قلعه تسليم نمود *

شهباز خان پس از اين كارهای نمايان بحضور (سيدة
 بمراحم بيكران لوى بلند نامي افراخت - و پس ازان
 به تنبيه انا پرتاب مغرور تعيين گشته در سال بيست و سيوم^(۳)
 سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش قلعه كوتاهلمير را (كه

(۲) نسخه [ا ب] قراطان خان (۳) در [اكثر نسخه] كوتاهلمير - و در

[بعض جا] كوتاهلمير آمده *

گردیده از مدی منصب برتبه امارت فائز گشت - و بخدمت
میر قوزگي اختصاص یافت - در سال شانزدهم (که لشکر
خان میر بخشی معائب شد) مفاص او بشهباز خان مفوض
گشته پس از چندی میر بخشیگري نیز ضمیمه گردید - و در
سال بیست و یکم به تذبیه قهره منشان (انهور علی الخصوص)
که پسر رای (ام نبیره) رای مال دیو و تمشیر قلاع سوانه
متعلقه چوددهپور دستوری یافت - جمعی از سرکشان آن ناحیه
در قلعه دیکور سراسنکبار میخاریدند - نخستین همت بهکشی
آن گماشت - در کمتر فرصتی فیروز مدی (و داد - گور)
انبوه بگونیستی نگونسار آمدند - و پس از آن قلعه در قاره کشود
(وی همت بتمشیر سوانه) (که از قلاع نامور آن سرزمین است)
آورد - متحصنان بزهار در آمده قلعه سپردند - شهباز خان
بمحضر رسیده بالطاف پادشاهی اختصاص گرفت *

و در همین سال (که سنه (۹۸۴) نهد و هشتاد
و چهار بود) شهباز خان بر سر راجه گجپتی تعین شد
او از زمینداران آمده صوبه بهار است - همواره با عساکر
پادشاهی همراهی گزیده در کهای بنائیه خدمات شایسته
بتقدیم رسانید - و بتخیله واهی (خصمت گونه گرفته بولایت
خود آمد - و از شورش طامی بهنگام آشوب بنائیه (که پس از
فوت منعم خان برخاست) بتخیل قیام در نهد (شوری

منوط بدان اسم نوعی تعظیم (که نه رسم اهل اسلام است
و کلام شیخ ابوالفضل نیز اشعارے بآن دارد) موهم اینچنین
نسبتهاست - اشعار آبدار و قصائد غرای شیخ شهرت تمام
دارد - بیتے بر می نویسد *

* چه دست می بری ای تیغ عشق اگر داد است *

* به بر زبان ملاست گر زلیخا را *

(۲)

* شهباز خان کنبه *

نسبش بهش واسطه بحاجی جمال میرسد - که مرید
مخدوم بهاء الدین زکریای ملتانی بوده - گویند درویش
بمخدوم سوال کرد که بدوستی خدا بنام هر پیغمبر
یک اشرفی بمن ده - مخدوم متفکر شد - حاجی عرض کرد که
بمن حواله نمایند - بخانه اش برده گفت - نام هر پیغمبر
بگیر و یک اشرفی بستان - او ده بیست نام برده اشرفی
گرفت - و دیگر اعتراف بعجز خود نمود - چون بمخدوم
معلوم شد دعا در حق او کردند - که خفیف العقله در میان شما
نباشد - چنانچه اکثر این فرقه بحدت ذهن در هند شهرت
دارند - شهباز خان در مبادی حال بطور آبای خود بزه
و دریشی می گذرانید - پس ازان در جا نشینی کوتوال
پیترتبه احتیاط در مقدمات نمود که منظور نظر غرض آشیانی

(مائرا الامرا)

[۵۸۹]

در اخلاق نیز بے نقط نوشته - علمای عصر اعتراض کردند که
تا حال هیچ کس از فحول علما با ولوع آنها در علوم تفسیر
بے نقط نوشته اند - شیخ گفت که هرگاه کلمه طیبه (که
ایمان موقوف بران است) بے نقط است دیگر کدام دلیل
فضیلت خواهد بود *

گویند از متروکه شیخ چهار هزار و سه صد کتاب صحیح
نفیس بسرکار پادشاهی ضبط شد - پیش آمد و مصاحبت
شیخ در پیشگاه خلافت بعنوان علم و کمال بود - بتعلیم
پادشاهزادها مامور میشد - بمعارف هم نزد حکام دکن شتافته
زیاده بر چهار صدمی منصب نیافت - و شیخ ابوالفضل با آنکه
برادر خرد بود برسم امارت ترقی کرد - در حضور شیخ دو هزار
و پانصدی شده - و آخر بمنتهای مراتب منصب و دولت رسیده
جمع (که آفتاب پرستی را بعروش آشیانی نسبت دهند)
این قطعه شیخ را استشهد دارند *

* قسمت نگر که در خور هر جوهر عطا است *
* آئینه با سکندر و با اکبر آفتاب *
* او می کند معاینه خود در آئینه *
* این می کند مشاهده حق در آفتاب *
اگر چه شک نیست که این نیر اعظم و فروغ بخش عالم از
اعظم آیات قدرت الهی است و بند و بیست جهان کون و فضا

* دیدي که فلک چه زهره نیرنگي کرد *

* مرغ دلم از قفس شب آهنگي کرد *

* آن سینه که عالم در ^(۲) مي گنجید *

* تا نیم دم بر آدرم تنگي کرد *

و در ایام بیماری مکرر مي خواند *

* گر همه عالم بهم آید تنگ *

* به نشود پای یک مور لنگ *

دهم مفر سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار هجري سال چهارم

اکبري درگذشت * فیاض عجم * تاریخ فوت او یافته اند

سالها فیضي تخلص مي کرد - سپس فیاضي - خود

میگوید *

* رباعي *

* زین پیش که سکه ام سخن بود *

* فیضي رقم نگین من بود *

* اکنون که شدم بعشق مرتاض *

* فیاضیم از محیط فیاض *

یک صد و یک کتاب تالیف شیخ است - و شاهد قوي

بر فضل او تفسیر سواطع الالهام به نقط است - که میر حیدر

معنائی تاریخ اتمام آن سورة اخلاص یافته - که (۱۰۰۲)

هزار و دو است - و ده هزار ردیه صله گرفته - موارد الکلم

(نواب المصنف)

[۵۸۷]

(مآثر الامرا) افتاده بهخجاز اخراج یافت - و آخر جان و مال بخوارى

و ذلت در باخت *

و چون شیخ حسن شعر را باعلی مؤتبه رسانیده بود
در سال سییم بخطاب ملک الشعرا مردن مراحم گردید - و در

برابر مخزن اسرار مرکز ادوار - بسه هزار بیت - و مقابل
خسرو شیرین سلیمان و بقیس - و بجای لیلی و مجنوس
نلدن - که از دیرین داستانهای هندوستان است - هر یک

بچهار هزار بیت - و در وزن هفت پیکر هفت کشور - و در
بحر سکندر نامه اکبرنامه - هر کدام به پنج هزار بیت برشته آید
در کمتر زمانه عدوان پنج نامه با برخه داستان برشته نظم

کشیده دل نهان اتمام نگشت - و یکمست که هنگام ستردن نقش
هستی ست - نه نگارین ساختن پیشطاق بلند نامی *

در سال سی و نهم عرش آشیانی بانجام ^(۲) تاکید بکار بردند
و حکم شد اول افسانه نلدن بترازی سخن برسند - در

همان سال پدایان رسانیده از نظر گذرانید - اما چون از
دیر باز تذهائی دوست داشته و راه خموشی سپرد با کوشش
پادشاهی خمسه انجام نگرفت - در سر آغاز زنجوری (که

ضیق النفس داشت) بر ساخته بود *

(۲) در [اکثر نسخه] تقدیم *

پدر فخر شيخ عبدالنبي صدر عرش آشياني رفته اظهار حال و استدعای صد بيگمه مدد معاش نمود - شيخ بتعصب مذهب اورا با پدرش بتشيع سرزنشها کرده بحقارت از مجلس برخيزاند شيخ فيضي را حميت بران آورد که پديدشاه وقت (روضه شاسي و راه حرف پيدا شود - مکرر بوساطت برخی باريابان فضل و کمال شيخ و سخن طرازي و بلاغت گسترى او مذکور محفل سلطاني گشت - سال دوازدهم (که عرش آشياني بتسخير قلعه چيتور متوجه بودند) اشارت باحضار شيخ سرزد - چو ابدای روزگار سيما اهل مدارس را بداندیشي با اينها بود اين طلب عاطفت را مطالبه عذابي وانموده بحاکم دارالخلافه آگره خاطر نشين کردند - که پدرش مبادا او را مخفي سازد چند مغله فرستاد - که ناگهان خانه شيخ قبل نمايذد - حسب اتفاق شيخ فيضي دران وقت در خانه نبود - في الجمله کشمکش رفت - چون در (سيد سمعنا و اطعنا گفته در سرانجام سفر افتاد چون ابواب مکاسب مسدود بود بدشواري کشيد - آخر بسعي تلامذه آساني گرفت - و پس از ملازمت محفوف نوازش گردیده بتدریج درجه پيمای قرب و مصاحبت گشت - و قسمه پوست کشی شيخ عبدالنبي صدر کرد که از منصب و رتبه

در عهد سلیم شاه بربط شیخ علائی مهدوی بمهدویت شهرت گرفت - و از علمای وقت چه سرزنشها که نیافت - در عهد آغاز اکبری (که امرای چغتای بیشتر در عرصه بودند) بطریقه نقشبندیه خود را را نمود - و پس ازان بمسائله مشائخ همدانیه منسوب میکرد - چون آخرها عراقیه دربار را فرو گرفتند ب رنگ ایشان سخن راند - چنانچه بتشیع اشتها یافت - تفسیر موسوم بمذبح العیون مقابل تفسیر کبیر در چهار جلد نوشته و جوامع الکلم نیز از موافقات اوست - تذکره اجتهاد عرش آشفانی (که بگواهی علمای عصر مرتب گشت) بخط شیخ تکریر یافته ذیل آن مرقوم نمود که این امری است که از سالها منتظر آن دم - گویزند آخرها بتکلیف پسران بمنصبی هم امتیاز یافت چه شیخ ابوالفضل نوشته در آخر عمر ضعف بصیر بهم رسانیده در سنه (۱۰۰۱) یک هزار و یک در بلده لاهور زندگی بسربرد ۱۰۰۱

شیخ کامل * تاریخ فروش یافته اند *

شیخ فیضی در سنه (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهار متولد شد - بدقت طبع و جودت ذهن از جمیع علوم بخشه وافر بوداشته - در حکمت و عربیت بیشتر تتبع نموده - و پزشکی دانش فرا پیش گرفته رنجوران تری دست را چاره میکرد - ابتدا بضیق معیشت و تنگی احوال گرفتار بود - روزی بهمراهی

* شيخ ابو الفيدض فيضي فياضی *

پسر کلان شيخ مبارك ناگوري ست - که از علمای وقت
بر ریاضت و تقوی مشهور بود - یکی از اسلاف وی از دیار یمن
در زمی اهل تجرید برآمده بیای همت معمور جهان را
در نوشت - و در مائة تاسعه در قصبة ایل از توابع سیوستان
بار غربت کشاده توطن و قاهر گزید - و در عذقوان مائة عاشره
پدر شيخ بصوب هندوستان رهگرایی سیاحت گردیده
در بلده ناگور طرح اقامت انداخت - چون وی را فرزند
زنده نمی ماند در سنه (۹۱۱) نهصد و یازده شيخ که
بوجود آمد بمبارک مسمی گردانید - چون بسن شهاب رسید
بنگجرات شتافته نزد خطیب ابو الفضل گزرونی و مولانا عماد
لاری تلمذ نموده از صحبت علمای آندیار و مشایخ بزرگوار
فوائد بسیار کسب نموده در (۹۵۰) نهصد و پنجاه بدار اخلافة
آگزه رحل سکونت انداخته پنجاه سال دران مکان بافاده
علوم می پرداخت - و بدردیسی و قناعت بسر می برد
و در توکل شانه عظیم داشت - مبادی حال در امر معروف
و نهی منکر بحدی مبالغه می کرد که از کوچه (که آواز نغمه
می آمد) نمی گذشت - و آخرها بمرتبه مولع شد که خود سماع
و وجد می نمود - اوضاع مختلفه بسیار بدو نسبت داده اند

و عالم علوم ظاهر بود) مزید وی است - یکم بسید گفت
 که با این علم و دانش دست انابت بشیخ (که چندان علم
 ندارد) داد - فرمود جای شکر است - که پیغمبر من امی
 است - و پیر من امی - سلسله شطاریه بسلطان العارفین
 بایزید بسطامی منتهی میشود - و لهذا در روم این خانواده
 به بسطامیه شهرت دارد - و چون یکم از رسايط این سلسله
 شیخ ابو الحسن عشقی سم (قدس سره) در ایران و توران
 عشقیه خوانند - و پیران این طایفه را شطاری ازان گویند
 که در سلوک از مشائخ دیگر سلاسل تیزتر و گرم تر اند
 و پیوسته کبرای این طایفه در عراق عرب و عجم بافاضه سالکان
 شمع هدایت می افروختند - نخستین کسی (که از ایران وارد
 هندوستان گشت) شیخ عبد الله شطاری ست - که در نسیم
 به پنج واسطه بشیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی
 میرسد - و در ارادت بهفت واسطه بایزید بسطامی (قدس سره)
 و در اخبار الاخیار گفته که شیخ عبد الله به پنج واسطه بشیخ
 نجم الدین کبری (رحمه الله علیه) میرسد - در ماندو مالوه
 سکونت اختیار کرده در (۸۹۰) هشت صد و نود در گذشت
 همان جا مدفون است - خلفای او در اطراف و جوانب
 هندوستان بارشاد طلاب اشتغال ورزیدند *

وصول نامه نامی سلطانی و مطالعۀ صحیفه گرامی همایونی
مبارکباد زندگانی بمخاضان این حدود (سانید - و نوید سعادت
صحت و عافیت ملازمان رکاب دولت برداد - آنچه بکاک
وقائع نگار قلمی بود مطابق نفس الامر است - هیچگونه تکلفی
دران واقع نیست *

* سخن کز دل بدون آید نشیند لاجرم در دل *

المرام سر خداوند افسر از اندر هذکای سرگذشت شوریده مباد * ع *

* در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست *

هرگاه حق سبحانه تعالی بگذر سعادت مند خود را می خواهد
بدرجه کمال رساند پرورش باسمای جمال و جلال خود
میفرماید - یک دور جمالی گذشت - اکنون چند روز نوبت
جلالی ست - بحکم (ان مع العسر يسرا ان مع العسر يسرا)
بزودی باز نوبت جمال خواهد رسید - زیرا که بقانون عربیت
یک عسر در میان در یسر واقع شده - و بجهت آنکه سطح محاط
بکسب مسافت کمتر از دایره محیط است عنقریب عروس
مراد بر منصه ظهور جلوه گر خواهد شد - انشاء الله تعالی
و لله الحمد من قبل و من بعد *

بالجملة شیخ محمد غوث مقتدای متاخرین شطاریه

هندوستان است - خلفا و مریدان صاحب کمال بسیار دارن
سید وجیه الدین علوی گجراتی (که بر کتب درسیه شروح دارد

از آگه برآمده عروصه گوالیار بقدم پادشاهی رونق پذیرفت
ظاهر شد که گاران قبیچاق. همراه شیخ محمد غوث از گجرات
آورده اند - حکم شد که ببهای دلخواه از سوادگران بگیرند
درین میانه معروض گردید که شیخ و کسان او بهتر ازین گاران
دارند - اگر در وقت مراجعت از منزلش عبور فرمایند هرآینه
شیخ آنها را پیشکش خواهد کرد - چون عرش آشیانی تشریف فرمود
شیخ مقدم پادشاهی را منظم شمرده حوز آفت بیروم خانی
اندیشید - و جمیع گاران را (که بمقدم شیخ منسوب بود) با سایر تحف
و هدایا و نوادر گجرات پیشکش کرد - و اقسام حلویات و عطریات
حاضر ساخت - و در آخر مجلس از پادشاه پرسید - که حضرت
دست ارادت بکسی داده اند یا نه - فرمود که نه - شیخ دست
خود را دراز کرده دست عرش آشیانی گرفت - و از زبان پادشاه
شما را گرفتیم - پادشاه تبسم کنان برخاست - و از زبان پادشاه
نقل می کنند - همان شب بمخیم دولت آمده بزم جام و باده
ترتیب داده سرگرم نشسته نشاط بودیم - و بر طریق گرفتن گاران
* بیت *
و طرز دراز دستی شیخ خندها داشتیم *
* بزر دلق ملمع کمدها دارند *
* دراز دستی این کوته آستینان بین *
پس از آن مرد ساده خود آرا در هنگامه عوام باین روش
مباهات می نمود - و این حکایت را الفاظه چند تخریر

شیخ بگوئیاری آمده یا گره شتافت - پادشاه لوازم استقبال
 بجا آورده فراوان نیازمندی بتقدیم رسانید - شیخ گدائی کذب
 (که صدر صدور بود) بمسابقه عداوتی (که با شیخ داشت) بتاؤگی
 کمر دشمنی بستمه رساله او را (که در گجرات نوشته مشهور
 بمعراجیه - و برای خود معراج نسبت داده - و علمای گجرات
 بانکار برخاسته هنگامه برپا کرده بودند) به پیرام خان خانانان
 رسانید - و خاطر خان را بر متغیر گردانید - آن قدر رعایت
 پادشاهی که متوقع شیخ بود بظهور نرسید - ازان سبب رهائی
 یافته آزرده خاطر بگوئیاری که مسکن او بود برگشته گوشه انزوا
 گزید - تا دو شنبه هفدهم رمضان سنه (۹۷۰) ^{۹۷۰} نهمصد و هفتاد و اربع
 خاکدان بنعیم جاردان شتافت * بنده خدا شد * تاریخ است *
 گویند از جانب عرش آشیانی یک کور دام وظیفه
 مقرر بود - و در ذخیره الخوانین آورده که شیخ نه لک (رپیّه) را
 جاگیر داشت - و چهل فیل در فوج او میروفت - و آنچه
 بزبانها افتاده (که عرش آشیانی نیز مرید شیخ بود)
 از اکبرنامه هم ظاهر می شود - اگرچه شیخ ابوالفضل بذابر
 همچشمی مشیخت یا بسووطن که داشته یا بمزاج گوئی پادشاه
 در لباس دیگر را نموده - چنانچه آورده که در سال چهارم سنه
 (۹۶۹) نهمصد و شصت و شش (که برخه در همین سال
 مراجعت شیخ از گجرات نوشته اند) عرش آشیانی بقصد شکار

(باب الشين)

[۵۷۷] ۹۴۵

(مآثر الامراء)

کردن زد - شيخ محمد غوث * فتدمات شهيدا * تاريخ يافته

قبرش در ظاهر قلعه پيدانه است - بالاي کوه *
جنت آشياني از قتل شيخ قرين قاسف و اندوه گشته
طويق اتحاد و ادب با برادرش شيخ محمد غوث مسالوک

و مرعي داشت - او مرید حاجي حميد گوالياري غزنوي است
که او مرید شيخ قاض (۲) بنگالي و او مرید شيخ عبدالله
شطاربي است - نامش ابوالمويد محمد - و از جانب پير
بغوث ملقب گشته - شيخ در کوهستان چناده صوبه بهار بهکم

پير بسر برده و چند سال بنچله نشيني گذرانیده در سنه
(۹۲۹) نهصد و بيست و نه جواهرخمس را (که نسخه بيست

مشهور) دران خلوت نشيني از سوان به بياض آردن - و درين
هنگام عمرش بيست و در سال بود - چون شير شاه در سنه

(۹۴۷) نهصد و چهل و هفت بر هندوستان استيلا يافت
شيخ بنابو اشتهار ربط خون (۳) با همايون پادشاه افنديشه ناک گشته

بگجرات شتافت - و در انجا خانقاه عالي بنا نهاده فوازان
مردم آنديار را بغواذد معنوي بر نواخت - چون در سنه (۹۶۱)

نهصد و شصت و يك رايات همايوني در ديار هند اقراخته شد
شيخ از گجرات اراده معارفت تصميم نموده در سال (۹۶۳)

نهصد و شصت و سه (که آغاز سرير آرائي عرش آشياني است)
(۲) در [بعضی نسخه] قاض (۳) نسخه [اب] خود و همايون *

و چون در سنه (۹۴۵) نهند و چهل و پنج ولایت بنگاله
مفتوح گشت و همای آنجا موافق مزاج جذت آشیانی افتاد - و بساط
عیش و طرب گسترده باستیفای حظوظ نفسانی پرداخت - میرزا
هندال برادر خرد پادشاه تربت جاگیر یافته بود - بهمرافقت
بعضی ارباب فساد اندیشه قباذ بخود راه داده در عین موسم
باران - بے رخصت روانه دارالخلافه گردید - میرفقیرعلی حاکم
دهلی (که از ارکان سلطنت بود) باکره آمده بذصائم ارجمند
میرزا را بر دروازه‌های آورد - که زود بر جوانپور شتافته مالش
بافغانان دهد - درین اثنا برخی امرا از بنگاله گریخته در جوانپور
به میرزا پیوستند - و سلسله جنبان خطبه و تخت آرائی گشتند
میرزا باز آن تبه خیالی را از سر گرفت - جذت آشیانی ازین
خبر آگهی یافته شیخ بهلول را (که بوی فرط محبت و حسن
اعتقاد داشت) به بند گذاری و موعظت پردازي روانه
ساخت - میرزا شیخ را استقبال نموده بمنزل خود آورد
و بر اعزاز و تکریم افزود - امرا از آمدن شیخ بدودلی و خدوک
افتادند - و آخرها یکتائی مشروط بقتل شیخ گردید - که
تا پرده از روی کار بر ندارند ^(۲) مرافقت صورت نگیرد - میرزا
نورالدین محمد شیخ را بتهمت (که با افغانه اتفاق دارد)
از خانه میرزا گرفته در ریگستان (که نزدیک باغ پادشاهی بود)

آمدند - روزی پادشاه فرمود که شیخ ضیاء الله یار ما نکود
 علامی شیخ ابوالفضل ازین مقوله آگهی داد - ناچار خود را
 بلاهور رسانید - اتفاقاً پس از چندس یکی از حرمهای شاهزاده
 دانیال حامله بود - پادشاه فرمود که وقت وضع حمل
 بمنزل شیخ برند - هرچند شیخ عذرهای برانگیخت پذیرا
 نه افتاد - آن عقیقه را آوردند - چون شیخ را تضرع نفس الامری
 بود از زندگی ستوه آمده بعد از هفته جان بسپرد *

باقضای مقام مجملی از احوال والد ماجد این هرور
 برادر ثبت می گردد - شیخ محمد غوث و برادر کلانش
 شیخ بهلول از فرزند شیخ فرید عطار اند - و از مشاهیر مشائخ وقت
 بودند - هرور در دعوت اسما کمال مهارت و نفس گیرا داشتند
 شیخ بهلول مرید شاه قمیص است - که در سادهورا آسوده
 جنت آشیانی را بدر اخلاص و ارادت بهم رسید - با آنکه
 با خواجه خواند محمود نبیره خواجه ناصرالدین احرار بیعت
 داشت خلع ربه مریدی او نموده بشیخ بیعت کرد - خواجه
 بر آشفت - و ترک رفاقت کرده از هند بوطن شتافت - و این
 بیعت برخواند *

* همای گو مغبک ساپه شرف هرگز *

* دران دیار که طوطی کم از زغن باشد *

در معارك جدال مراتب . جان نشاني بجا آوردت . تا سال
 چهارم اکبري به منصب عزاري امتياز يافته صاحب شوكت
 و جمعيت گرديد . گريند تا سه عزاري مرتقى مدارج امارت گشته
 در عين جواني لواي ارتحال بعالم بقا افراشت *

و دومين شيخ ضياء الله نوکري اختيار نموده بدررشي
 در ساخت - در حيات پدر بکجرات شتافته در خدمت شيخ
 وجيه الدين علموي (که عالم علوم ظاهر بود - و بر اکثر کتب
 شروح و حواشي مفيد دارد - و مرود پدر اوست) اکتساب
 علم کرده در پټن از شيخ محمد طاهر محدث بوعره ^(۲) سند
 حديث نمود - دران هنگام از جانب پدر بصدد عزيمت نامه
 و تفويض خرقه خلافت مشرف گشته - پس از رحلت آن بزرگوار
 در سال (۹۷۰) نهصد و هشتاد و بگواليار آمده روزه چند
 گذرانیده در دار الخلافه آکره طرح سکونت ريخت - و خانه
 و خانقاه بر ساخت - و مدتها با حراز مذبذبات اخروي همت
 گماشته برسم دانش دلايز صوفي افاده مي فرمود - تا سيوم
 رمضان سنه (۱۰۰۵) هزار و پنجم بعالم ديگر خراميد *

گويند در سال [که در لاهور بعرش آشياني شاخ آهونه (که
 تماشاي جنگ آن مي فرمود) بانثيين رسيد - و سخت
 رنجوري در گرفت] اکثر اکابر از اطراف و جوانب بعيدات

و روز جنگ با میوزا دستگیر مردم پادشاهی شده . بیاسا رسید
 پسرش شیرویه ملازمیت عرش آشیانی دریافته ابتدا در کوسکیان
 ه نعم خان خانخانان تعیین بنگاله گردید . و در جنگ دژ افغان
 (که در حدود آتیه (و دان) جوهر مردانگی بر روی
 روز آورد . پس ازان سال بیست و ششم بهمراهی شاهزاده
 سلطان مراد بصوب کابل دستوری پذیرفت . پستور همراه
 میوزا خان خانخانان بسمت گجرات نامزد شده سال ششم
 باتفاق خان اعظم کوکه بهم دکن کمر خدمت بست . و سال
 ششم و دوم با مطلب خان به تندیبه جلاله تاریکی مامور گردید
 و سال سی و نهم بخطاب خانی سربلندی یافته به پاسبانی
 اجمیر سرمایه مباحث اندوخت . از امرای هزاری ست *

* شیخ عبدالله خان *

خلف ارشد اسوه مشائخ اشراف شیخ محمد غوث
 گوالیاری ست . از پسران آن بزرگوار شیخ عبدالله و شیخ
 ضیاءالله بمنزله اشتهار اختصاص داشتند . نخستین بشیخ بدری
 روف . در علم دعوت و تکثیر شاگرد رشید پدر والا مقدار
 در اهدا و ارشاد خلایق جانشین والد گرامی صفات بود
 سرنوشت تقدیر با نشت فقر و درویشی نوکری پادشاهی اختیار
 نموده در سلک امرای اکبری انتظام یافت . پیوسته در یسارها
 بقطره و پویه مراسم نیکو بندگیها به تقدیم رسانیده . و همواره

سر فساد داشت) شریک بود - سال بیست و نهم بتخصیص
 رسیده نامیه ارادت بر زمین ضراعت نهاد - سال سیم
 (که پس از فوت میرزا حکیم عزیمت کابل پیش نهاد خاطر
 عرش آشیانی شد) او بهاسپانی دار الخلافه آگره لوی
 کامیابی افراشت - و مدت ممتد بدان کار پرداخت - سال
 سی و ششم مطابق سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه هجری
 داعی حق را لبیک اجابت گفت - معامله دانی و کار شناسی از
 خاطر نشین پادشاه بود - از امرای دوهزار (یست)

* شیرویه خان *

پسر شیر افکن ولد قوچ بیگ است - قوچ بیگ از
 قدیمان همایون پادشاه بود - در شکسته (که از افغانه
 بغوج پادشاهی رسیده) چون فرصت تنگ بود نامبرده را با
 دیگران جهت برآوردن مریم مکانی حلیله آن پادشاه و الا جاه
 تعیین فرمود - مشار الیه بر در سرا پرده جان نثار شد - چون
 پادشاه را سفر عراق پیش آمد شیر افکن برفاقت میرزا
 کامران در کابل ماند - و پس از مراجعت جنت آشیانی
 از عراق از انجا (که از میرزا اطمینان نداشت) خود را پیش
 پادشاه رسانیده بحکومت قلات سر برافراخت - پستتر
 کهمرد و ضحاک و بامیان به تیول او تقرر یافت - اما بعد
 تسلط میرزا کامران بر کابل قریب طمع خورده بدو پیوست

خودان وقت بوده - و در قصبة سیکری (که چهار گروهی
اکبر آباد است - و عرش آشیانی دران جا قلعه و شهر بنا
بنا کرده بفتح پور مخاطب ساخت) کنج عزلت گزیده
(۲) بر ریاضت و مجاهدت می پرداخت - چون اولاد عرش آشیانی
زنده نمی ماندند بدین جهت از درویشان استمداد نموده
روی التجا بشیخ سلیم هم آورد - در همان ایام مادر شاهرزاده
سلطان سلیم بارور شد - این معنی موجب مزید حسن ظن
گردیده در قرب جوار منزل شیخ مکانی برای حامله مذکوره
اساس پذیرفت - در همان مکان شاهرزاده تولد یافته بمغاسبت
نام شیخ بدین اسم موسوم شد - لهذا اولاد و اشاعر شیخ
درین دولت بمدارج ترقی رسیده *

شیخ ابراهیم مدعی بتعیینائی شاهرزادگان در دار الخلافه
(۳) اکبر آباد سرگرم خدمت بود - در سال بیست و دوم جلوس
با برخه مبارزان بتهانه داری لادائی و تنبیه سرکشان آنستدرد
مامور گشت - ازان جا (که حسن عمل و کارکردگی او فروغ
استحسان گرفت) سال بیست و سیوم بایالت فتح پور سر
مباهات برافراخت - سال بیست و هشتم بکومک خان اعظم
کوکه مقرر شد - و در کشایش بنگاله ترددات شایان بتفندم
رسانید - پستر با وزیر خان در دفع قتل و (که در آدینه

بر بارگي گرفته ازان آشوب گاه به پتن رسانيدند - شکست
 فاحش رد داد - و ناموس عالم بتاراج رفت - غنيم اغراف
 و جوانب فرود گرفت - نزديک بود که از پتن هم برآمده
 بجالور شتابد - که فی الجمله مردم فراهم آمدند - بصوابدين
 اعتماد خان بر شير خان فولادي (که دران ضلع نخوت آرا بود)
 فوج فرستاده بر شکست - درين اثنا عبد الرحيم ميرزا خان
 از حضور رسیده سلطان مظفر را آزاره باديۀ فرار ساخت - و سرکار
 بهرونج بتيول شهاب الدين احمد خان مقرر ساخته بکوک
 قليج خان [که با سپاه مالوه بکشایش قلعه بهرونج (که بتصرف
 بکمان سلطان مظفر درآمده بود) همت گماشته] نامزد شد
 سال بيست و نهم آنرا بدست آورده بجبر پراکندگيها دم
 آسایش برگرفت - بسال سي و چهارم از عزل اعظم خان کوکه
 باز ايالت مالوه باز قرار يافت - همان جا در سنه (۹۹۹)
 نهصد و نود و نه رخت هستي بر بست - در ملک آبادي
 و رعيت آسودگي از يکتايان زمانه بود - کدبانوی خانه او
 بابا آغا (که پيوند خويشي با مریم مکاني داشت) بشايستگي
 زندگي نموده سال چهل و دوم سنه (۱۰۰۵) هزار
 و پنجم درگذشت .

شيخ ابراهيم پور شيخ موسی *

برادر شيخ سليم سيکري است - شيخ موسی از جمله

ميرزا يان باغيه (كه بران ديار بتغلب استيلا يافته بودند) تعيين فرمود - آن ناسپاسان ثبات^(۲) از دست داده پيش از جنگ بگجرات بدر زدند - چون سال سيزدهم طلب حضور شد مظفر خان ديوان اعلى از كثرت اشغال ملكي و مالي بخالصات پادشاهي چنانچه بايد نمي رسيد - آنرا بدر نامزد نمودند او از جز (سي و كارداني نسقه شايسته و انتظامي گزيده داد سال بيست و يكم بمقصوب پنج هزارى سرافتخار برافراخته بسپه سالاري مملكت مالوه تعيين گشت - و سال بيست و دوم چون از وزير خان كارهاي گجرات باختلال آمد حكومت آنجا بدر تفويض يافت - و در سال بيست و هشتم^(۳) چون اعتماد خان از تغير او بايالت گجرات در رسيد خان مذكور بعزم حضور از احمد آباد برآمد - ملازمان بے حقيقت او سر بشورش برداشته سلطان مظفر را (كه در پناه كانهيا رزگار مي گذرانيد) طلبيده بسري و سرداري دستمايه آشوب گردانيدند - شهاب الدين احمد خان باطفاء اين نايزه همت كهاشته كار برده آرائي كشيد - پيش از آنكه آريزش رو دهد باقي مردم او جدا شده بمخالقان پيوستند - دران سراسيگي يكي از نوكران زخمه هم رسانيد - چنده وفاكيش خان را

(۲) نسخه [ج] ثبات قدم (۳) در [بعضي نسخه] وسيرم (۴) در

[بعضي نسخه] كانهيا *

استصواب خانخانان است) به مردمی که در رکاب اند غیر از
جان گزائی و بے ناموسی ثمری نخواهد بخشید - ناگزیر
است که ما بندها باماکن شریفه رفته به مراسم دعا گوئی اقدام
نمائیم - عرش آشیانی شخصی را نزد خانخانان فرستاد - که
ما خود عزم دهایی کردیم - هیچ کس درین کار دخالت ندارد
معهدا عهدنامه بنام این جماعه بفرستند - چون اهل عناد را راه
سخن را شد و میدان خالی بدست ما هم انگه و شهاب الدین
احمد خان افتاد علانیه خاطر نشان مردم ساختند که مزاج
پادشاه از بیرام خان کبیعد *

* بیت *

* هرچند باغیزار عذایمت نظری هست *

* گوئیم بدانهان که سخن را اثری هست *

بیرام خان از استماع پیغام پادشاهی سراسیمه گشته حاجی
معهد خان سیستانی و خواجه جهان را بعد از خواهی فرستاد
تا آن وقت کار ازان گذشته بود که کسی گوش بمعذرتها
کند - امرای چغته (که منتظر چنین روز بودند) از اطراف
و جوانب در ظل اقبال پادشاهی فراهم آمدند - مهمات ملکی
و مالی بصوابدید ما هم انگه بشهاب الدین احمد خان مفوض
شد - (روزی چند بتمشیت امور سلطنت پرداخت *

در سال درازدهم (که پادشاه متوجه چیتور بودند) ادرا

از حوالی قلعه گاکرون برپایست ولایت مالوه برنواخته بمالش

بينما داد - و لباس بے نوايان در بر کرد - پادشاه ازین حرکت
 اشفته تر شده او را بزندان خانه برنشانند - پس از چندی بعفو
 جرائم مشمول عواطفه پيگران ساخت - مدتی بتقدیم خدمات
 تحصیل سعادت می نمود - از آنجا (که بمیکساری خو کرده بود)
 آخر کار عیسه بهم رسانید - سال سیّم (که عزیمت زابلستان
 در پیش بود) چون بیماریش افزون حسب الحکم در لودھیانہ
 توقف گزید - در همان سال مطابق سنہ (۹۹۳) نصد و نود
 و سه هجری یا بعدم خانه در کشید *

* شهاب الدین احمد خان *

از سادات نیشابور است - بقدّم خدمت و مزید اعتبار
 امتیاز داشت - در ادائن جلوس بحکومت دارالملک دهایی
 اختصاص گرفت - چون بیستم جمادی الاخری سنہ (۹۶۷)
 نصد و شصت و هفت هجری سال پنجم عرش آشیانی بمرام
 خان را بجهت مهمات در آگرہ گذاشته بعزم شکار برآمد و تا
 سمندرآباد شکارکنان رسید ماهم انکه انحراف مزاج مزیم مکانی را
 (که در دهایی تشریف داشت) تقریب ساخته برسم عیادت
 ترغیب رفتن دهایی نمود - ملائم مزاج پادشاهی افتاد - چون
 شهاب الدین احمد خان (که با ماهم انکه خویشی و دوستی
 داشت) باستقبال رسید عرض داشت که این آمدنها (که بے

• شيخ جمال بختيار •

بهر شيخ محمد بختيار - طايفه ملقب بدین لقب در
چندزار و جایسر مضاف صوبه اکبرآباد از مدتها سکونت دارند
خواهر او گوهر النساء نام در خانه عرش آشیانی سرآمد
مصلات بود - او بدین سبب قرب منزلت بهم رسانیده بدایه
عزاري مرقعي گردید - مردم حسد بیشه (که از پیش آمد او
خار الم در دل داشتند) بیخبر آب خوردن او را بزهر آمیختند
حال شيخ دگرگون شد - (پ نام خواص پادشاهی بغابر دل سوزي
قدري ازان آشامید - او نیز متغیر الحال گردید - چون بعرض
رسید پادشاه خود بچاره گري برنشست - و صحت رو داد •

سال بیست و پنجم باتفاق اسمعیل قاي خان بمالش
نیابت خان (که علم بغی افراخته بود) دستوري یافته عرصه
مبارزت را به پیشقدمي آراست - و سال بیست و ششم
به تعییناتی شاهزاده سلطان مراد (که بمقابله میرزا محمد
حکیم نامزد شده) مامور گردید - (درز) که منزلگاه شاهزاده
خود بابل شد (نامبرده از تهور منشی راه چنار تو سر کرد
و با مردم میرزا حکیم نبرد مرد آزما نموده جنگ کفان بمعسور
شاهزاده پیوست - (درز) عرش آشیانی از وی رایحه شراب
استشمام نموده درین باب نکوهش فرمود - و از کوزنش بازداشت
شيخ از جوش غیرت و نیاز فردشی : از جا رفته اسباب مکنت را

سيالكوت مضرب خيام پادشاهي بود (شيخ در منزل حكيم
 ابوالفتح سرگرم هرزه گوئي شده از شورش جنون جمدهو حكيم را
 بر خود زد - مردم فراهم آمده از دست او باز كشيده اند - و زخم
 او را بحضور عرش آشياني بردوخته باستعلاج پرداختند - گویند
 پادشاه بدست خود زخم او را بخیه زد - و هرچند حكيمان
 آزمون كار اصراز داشتند كه اين جراحت مرهم پذيرفتني نيست
 و بعد از دو ماه حالش بجا نكشيد كه نبض شناسان قاروره دان
 هم دست باز داشتند ليكن پادشاه همواره از دلدهي نويد رسان
 تند رستي بود - چون هنوز در اجل او تاخير رفته بود
 در كمتر زماني بحال خویش آمد - پس ازان بوقت منوعود
 گرد هستي از دامن روزگار خود بر افشاندند در وطن بياسود *

گویند برهمين زني كه شنا نام در خانه داشت - آن عاقله روزگار
 پس از فوت شيخ خانها بتكلف طرح انداخته باغ و سرا و تالاب
 احداث نموده و ديهايت اطراف را باجاره گرفته در رونق افزائي
 باغ (كه شيخ دران مدفون بود) مي كوشيد - و از پنجه زاري
 تا سپاهي هر كه ازان راه مي گذشت فراخور احوالش بغفاست
 شيلان مي كشيده - و با آنكه كبر سن دريافته و بصارت رفته بود
 شير و مريضه را از دست نداده تا شصت سال كمابيش احيای
 نام شوهر خود نمود *

* ع *

* نه هر زن است و نه هر مرد مرد *

در مقام شفاعت بودند لیکن اهل عناد بتازگی بحرفهای
 ناشایسته ایحاش افزوده شیخ طلب حضور گشت - و بتقریب
 محاسبه و مطالبه بذلت تمام مقید نموده ^(۲) حواله شیخ
 ابو الفضل شد - او بعلم مزاجدانی دریافت که قتاش باز پرس
 ندارد - بسابقه عداوت در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو
 هجری پنهانی خفه کرد - یا باجل طبعی درگذشت *

* شیخ عبد الرحیم لکهنوی *

از نجبای شیخ زادهای بلده لکهنو است - و آن بزرگ
 شهرت است از صوبه اوده برکنار دریای کودی ^(۳) بیسواره عبارت
 از آن مملکت است - شیخ بیادری طالع در سالک ملازمان اکبری
 انتظام یافته در جایزه نیکو بندگیها بمنصب هفتصدی (که
 مهین پایه نوکری آنوقت بود) سر برافراخت - چون با شیخ
 جمال بختیار (که همشیره اش از ازواج مرغوبه عرش آشیانی
 بود) آمیزش و اختلاط تمام داشت ازین تبه دوستی و بد دمسازی
 بیاده نوشی افتاده شیفته و دیوانه میکساری گردید - و چون
 مسکرات مکدر روح و مظلّم عقل است افراط آن مهیج موان
 سوداوی گشته یکباره جوهر خرد آن عافیت دشمن را تیره
 ساخت - و آثار نابخردی از پیشانی پیدائی گرفت *

در سال سیم هنگام معادوت از کابل (دز) (که حوالی

فرض و سعت نباشد - و سبب ترفیه عالمیان گردد) مخالفه آن
 موجب خسران دنیوی و سخط اخروی است - بچه مرتبه پادشاه
 عادل زیاده بر مرتبه مجتهد است - و بدین مضمون تذکره
 نوشته بمهر شیخ مشار الیه و مخدوم الملك سلطانپوری
 و غازی خان بدخشی و حکیم الملك و دیگر علمای دقت
 رسانیده * و کان ذلک فی شهر رجب سنة (۹۸۷) سبع و ثمانین
 و تسع مائة * و چون از شیخ عبد الثبی و مخدوم الملك
 عرفای دیگر بعرض رسید و ظاهر شد که آنها میگویند که از ما
 باکراه و جبر مهر کرده گرفته اند عرش آشیانی در همین سال
 شیخ را قافله باشی حاج کرده رزق (که بشرفا و از باب استحقاق
 آن امکنه شریفه میفرستادند) خواله فرموده - و با مخدوم الملك
 دستوری یافت - و بدین تقویب اخراج اینها از ممالک متروکه
 بمنال آمد - و حکم شد که همواره دران معابد ریاضت مشغول
 بوده بدون طلب عون بدیار خون نمایند - چون بسبب
 آمدن میروزا محمد حکیم و عصیان امرای بهار و بنگاله یکت گونه
 هرج و مرج در هندوستان افتاد اینها (که متروک چلین
 هنگامه بودند) مع شی زائد مسموع نمونه عزیمت معارذت
 مصمم ساختند - و با وصف تحذیر شریف مکه از تخالف
 حکم پادشاهی بدریا نوردی درآمده در سال بیستم و هفتم
 باحمد آباد گجرات باز اقامت کشوند - اگرچه بیگمان محل

پادشاه را تذکب گرفتند انحراف مزاج شد - شیخ فیضی و شیخ ابوالفضل آنرا دریافته اظهار کردند - که عام ما زیاده ازین شیخان مرآئی است - که دیداری را پرده تحصیل دنیا کرده اند - اگر حضرت پشتگرمی ما نمایند بجهت‌های قوی الزام و اسکات اینها میکنیم - چنانچه روزی طعام مزعفرهم بر سفره بود - چون شیخ ازان تناول کرد ابوالفضل گفت که ایها الشیخ اگر زعفران حلال می‌بود چرا اینهمه احتساب بحضرت خلیفه‌الاله فرمودند و اگر حرام است خود چرا تناول کردند - که تا سه روز اثرش باقی می‌ماند - و مکرر مباحثات جدلی درمیان آمد - تا در سال بیست و دوم تحقیقات سیورغال و تفتیش مدد معاش بکار رفت - ظاهر شد که شیخ با آنهمه صلاح و تقوی مراتب کفاف و استحقاق مرعی نداشته - در هر صوبه مدرسه علیحده مقرر شد - و چون در سال بیست و چهارم عرش آشیانی مجامع از علما و دانشمندان ترتیب داد باتفاق آنها قرار یافت که پادشاه زمان امام وقت و مجتهد روزگار است - از مختلفات پیشینان آنچه برگزیند پذیرفتن آن به مردم موجب ثواب است یعنی در مسائل دینی (که مختلف فیه مجتهدین است) بنابر تسهیل معیشت عالم و مصلحت اهل اسلام برای صائب خود شق که اختیار نماید اتباع آن بر کافه انام لازم است - و کذلک بقدر صواب نمای خود حکم از احکام قرار دهد (که مخالف

نقلیه سرآمد علمای عصر بود - و در علم حدیث سند عالی
 داشت - و با وصف افاده عام باشغال سلسله علیّه چشت
 مواظبت می نمود - حبس نفس بجائے رسانید که تا یک پیر
 دم نگهداشته بذکر قلبی مشغول میشد - در سال دهم جلوس
 عرش آشیانی بوسیله مظفر خان دیوان اعلیٰ بمنصب
 صدارت کل هندوستان کامیاب گردید - و بمروز ایام جلال امور
 سلطنت نیز بصواب دیدن او باز گردید - و در قرب منزلت
 پادشاهی بمنزله رسید که باستماع حدیث شریف عرش آشیانی
 بتخانه اغ میرفت - و چون دران وقت اکبر پادشاه بترغیب
 شیخ در اجرای احکام شرعی و امر معروف و نهی منکر
 فراوان جهد میفرمود و خود اذان میگفت و امامت میکرد
 حتی بقصد ثواب بمسجد جاروب میزد (دزے بتقریب سالگره
 بر ملبوس پادشاهی رنگ زعفران پاشیده بودند - شیخ
 بغضب آمده سر دیوان چنان عصا برتافت که بدامن جامه
 عرش آشیانی رسیده پاره شد - حوصله تنگی کرد - نزد والده
 شکایت کردند - که بایستے در خاوت شیخ منع می کرد
 مریم مکانی گفت پرتم گران خاطر نشوی - باعث نجات
 اخروی ست - و تا قیامت خواهند گفت که ملای مفلوک
 با پادشاه عصر این حرکت کرد - و آن سعادتمند متحمل شد
 و چون هر روز شیخ و مخدوم الملک باحتماب و تعصب

بخیمه برآمده زبان پوشش برکشاد - و چون خود را آماجگاه دید
ازان وحشت جا بخیمه شتاب آورد - دران وقت جوقی از ناسپاسان
زخمی چند بدو رسانیدند - هنوز رمقی نبود که نزدیکان وفا کیش
بعماری انداخته روانه سارنگپور شدند - و از پخته کاری
و زمانه شناسی چنان ره سپردند که بسیاری زنده انگاشتند
و برخی بدان تصور یک گونه همراهی گزیدند - در کمتر زمانی
بحصار آن شهر پناه برده مؤده رستگاری بر زبانها انداختند
و کوس شادمانی بلند آوازه گردانیدند - ازین حسن تدبیر
گرد شورش که بلند شده بود فرو نشست - و هر یک از
بد سگالان کناره گرفت - شگفت آنکه اکثری انجام کار دانسته
گام سرعت برداشته بودند - خبر زندگی یادری نموده پیاسبانی
بغه و بار در آوردند - و از چنین آشوب بعافیت گاه رسانیدند
پادشاه نظر بر قدم خدمت آن سفر گزین ملک بقا خواستگار
آمرزش شده تباه کرداران را گرفتار ساخت - و بگوناگون
بادافراه عبرت نامه جهانیان گردانید - پسر دومش مقیم خان
که ترجمه اش در احوال تربیت خان عبدالرحیم ثبت یافته *

* شیخ عبدالنبی صدر *

نبیره شیخ عبدالقدوس کنکوی - که از اولاد امام ابوحنیفه
کوفی و از مشاهیر متاخرین هندوستان است - در سنه (۹۴۴)
نصد و چهل و چهار وفات یافته - شیخ عبدالنبی در علوم

دولت ناشایسته اندیشید (سرزنش زبانی) که اصالت منشان را
 زخمش کاری تر از شمشیر [بدار است] فرموده نزد خانخانان
 فرستاد - که بهر چه سزوار داند از عفو و انتقام بعمل
 آرد - خانخانان ازین عاطفت بسپاس پرداخته در اعزاز
 و احترام شجاعت خان کوشید - و درخواست صفح جرمه از
 نمود - ملتمس او پذیرفته بطالب ممتاز فرمود - و در سال
 بیست و دوم بمذنب سه هزار (ی و حکومت مالوه و سیه سالاری
 آن دیار بلند مرتبه گردید - چون سال بیست و پنجم سنه
 (۹۸۸) نهمد و هشتاد و هشت لخته امرای بد سرشت
 بنگ و بهار عرصه فتنه و فساد برآراستند از حسب الطلمب
 پادشاهی از سارنگپور یک منزل برآمده بود - عوض بیک
 برلاس با جمعی از ملازمان او از سخت گیری و بد سلوکی
 (که موجب سپاه بیست ساله باز داشته - و بکوهیده دشمنها
 سرزنش نموده) اخلاص گزینی و خیر سگای از دست فروخته
 در کمین بد اندیشی بودند - هنگام کوچ (که بیشتر همراه
 بنه و بار سردار (نوریده - و برخی گرمی شغل کوچ داشتند)
 حاجی شهاب نامی^(۲) را بسرداری برداشته هنگامه آرای ستیزه
 گشتند - غوغای عظیم برخاست - قوم خان پسرش جویای آگهی
 شده بگزند جان فرسا نقد زندگی در باخت - شجاعت خان از

شمشیر و ترکش در گردن انداخته بکروانش پادشاه آوردند
ازان میان مقیم خان را با شاه سیستان زولانه در پا و تخت
در گردن کرده چندی نگاهد داشتند - وقت انتهای جنت آشیانی
بتسخیر هندوستان به همراهی منعم خان در کابل ماند - چون
در عهد عرش آشیانی پس از تفرقه بپیرام خان منعم خان طلب
حضور گردید مقیم خان نیز برفاقش از بهمن آمده باضافه منصب
مورد عزایت گشت - سال نهم در یورش مالوه (که عبدالله خان
ارزبک حاکم ماند و خیالات فاسد بخود راه داده می خواست
شورش برانگیزد) مصدر تروندهای پسندیده شده بخطاب
شجاعت خان ناموری انداخت - و در مبادی سال پانزدهم بداعیه
ضیافت استدعای قدوم پادشاهی نمود - عرش آشیانی بقبول
مسئول مباحی ساخته یک شبانه روز بخانه اش عشرت پیرا بود
او جشن دلپذیر ترتیب داده در آداب انجمن آرائی ^(۲) اهتمام
بکار برد - و در سال هیزدهم (که بیلغار نه روزه احمد آباد
گجرات بنزول اجلال اکبری دارالاقبال گردید) شجاعت خان
از گزاف خیال در بزم پادشاهی حرفهای هرزه نسبت بمنعم خان
خانخانان سپه سالار (که بانتظام ممالک شرقیه مامور بود) بر زبان
راند - عرش آشیانی بمکافات در تقصیر (که هم ادب حضور مرعی
نداشت - و هم مراعات تورک سلطنت فرو گذاشت که با سپهسالار

خان و مير ابو تراب (که همواره بتوسيل غنائض استدعاى مهم
 گجرات مي نمودند) کسيل فرمود - موسى اليه در اثنای راه
 با مير ابو تراب برخورد و پيش اعتماد خان بگجرات رفت
 و بمقدمت تسلي اعطيان خاطر او نموده بملازمت پادشاه
 آرد - بيستر در کومکيان خان اعظم کوکه تعيينات صوبه گجرات
 گشت - پس ازان بتقريب کامياب ملازمت حضور گرديده در ذيل
 امرا (که در سفر ايلغار گجرات پيش پيش روانه شده بودند)
 بدان سمت گام جلالت برزد - و پس ازان بحکومت اوجين هر بلند
 گشته لواى اعتبار برافراشت - و بخطاب نقابت خانى چاره
 امتياز برافروخت - و در سال بيست و چهارم از تغيير قوسون
 محمد خان بحکومت پتن گجرات سرمايه افتخار اندوخت
 از امرای دو هزارى ست *

* شجاعت خان *

عرف مقیم خان عرب خواهرزاده و خویش نردی بیگ
 خان اسمت - بدولت عواطف جنّت آشپاني بخطاب مقیم خانى
 سر برافراخته. بين الامثال و الاقوان امتياز بهم رسانيد - در آيام
 هرج و مرج از ملازمت متقاعد گشته بهيرزا عسکري پيوست
 و. هنگام معارفت آن پادشاه از عراق همراه ميرزا در قلعه
 قندهار محصور بوده مراسم پاسپاني و تحصن بجا مي آرد
 چون ميرزا زينهاري گشته از قلعه برآمد اکثر امرای بيوفا را

غازگ چهره او بود - زبان شکایت آلود جهانیان نکردے - و از دیدن
 ناملائم چندان زبون غم نگشتے - از دستگیری عقیدت و بندگی
 بیمن نسبت کوکلتاشی شاهزاده شهو آفاق گشته در جرگه
 امرای اکبری انتظام یافت - اگرچه هنوز بمنصب پانصدی
 فرسیده بود اما اعتبار فرادران داشت - سال بیست و دوم
 در یورش مالوه هوا زدگی دریافت - چون بدار الخانه آمد
 از ناپرهیزی انجام کار بفالچ کشید - در همین سال (روزے) که
 عرش آشیانی بجانب اجمیر کوچ می فرمود (بعضور طلبید
 او رخصت واپسین گرفت - چون بخانه رسید بمنزلگاه نیستی
 شتافت - سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد و پنج *

* شاه فخرالدین *

موسوی مشہدی پسر میر قاسم است - در سنه (۹۹۱)
 نهصد و شصت و یک هجری در رکاب چنت آشیانی بہندوستان
 آمدہ بمواسم پرستاری مشمول عواطف سلطانی شدہ - پس
 ازان (کہ مقر سلطنت بوجود عرش آشیانی آرایش پذیرفت)
 برتبه سرداری صعود نمود - و سال نہم در فوج (کہ بتعاقب
 عبداللہ خان اوزبک تعین شدہ) شتافتہ مصدر ترددات
 گردید - و سال شازدہم ہمراہ لشکر مغلا (کہ بہرکردگی خان کلان
 سمت گجرات قرار یافتہ بود) دستوری یافت - چون موکب
 ظفر کوکب بہتن گجرات رسید پادشاہ او را با فرامین نزد اعتماد

و هفت هجری جنت مکانی متولد گشت - و بهمنامی شیخ

بشاهزاده سلطان محمد سلیم مسمی گردید * ع *

۹۷۲

* در شهر لجه اکبر *

تاریخ است

و پس ازان (که ولادت سلطان مراد و سلطان دانیال نیز واقع

شد و نفس شیخ گیرا گردید) سیکوری را مصر جامع ساخته

عالی اسامی و خانقاهی رفیع بذا با مدرسه بصرف پنچ لک (رویه

۹۸۲

مرتب گشت * و لایری فی البلاد ثانیها * تاریخ یافته اند

و قصرهای دلکش و بازار بزرگ سنگین و حدائق نظر فریب

اطراف شهر صورت ابداع پذیرفت - چون در اثنای آبادی

آن معموره مملکت گجرات مفتوح شد خواستند آن سواد اعظم را

بفتح آباد موسوم نمایند - بفتح پور زبانزد خلق گردید - همین نام

مطبوع پادشاه افتاد - شیخ در سنه (۹۷۹) نهمصد و هفتاد و نه

۹۷۹

هجری رحلت نمود * شیخ هندی * تاریخ است - بذابر اخلاص

و اعتقادے (که عرش آشیانی را بشیخ بهم (سیده بود) پسران

و خویشان و نبائر و احفاد ایشان بمناصب علیه و مراتب عمده

اختصاص گرفتند - و چون زوجه و صبیۀ شیخ برضاع و فطام

شاهزاده سلطان سلیم ممتاز شده بودند در ایام فرمانروائی او

به نسبت کوکلتاشی سرمایۀ افتخار اندوخته اکثرے پدایۀ پنجهزاری

برآمده صاحب طبل و علم گردیدند *

بالجمله شیخ احمد در تعاقبان روزگار بما خویشای گزیده

* شيخ احمد *

فرزند میانی شیخ سلیم چشتی فتحپوری ست - قدس سره
 که اصلش از دهلی ست - پدر از شیخ بهاءالدین از اولاد شیخ
 فرید شکر گنج بوده - شیخ در دیار عرب مدتها سیاحت نموده
 و حج بسیار گذاشته در آن دیار بشیخ الهند مشهور و معروف گردید
 پس از آنکه به هندوستان معارف کرد در موضع سیکری درازده
 کروهی آگره (که از مضافات بیانه بود - و چون در آن گل زمین
 فردوس مکانی بر رانا سانکا فتح یافت بشکری موسوم فرمود
 بشین معجمه) بالای کوه (که بآن موضع متصل است) مسجد
 و خانقاه ساخته بریاضات^(۲) اشتغال می نمود - از غرائب اتفاقات
 عرش آشیانی را (که در چهارده سالگی بر سریر فرمانروایی
 هندوستان جلوس نمود) تا چهارده سال دیگر (که سنین عمرش
 به بیست و هشت رسید) فرزند که میشد زنده نمی ماند
 چون احوال شیخ بسمعش رسید درین امر آرزوی مفرط داشته
 از جناب عارف مرتاض استمداد نمود - شیخ بتولد سه پسر
 عالی قدر مبشر فرمود - در همان ایام آثار حمل در والد
 جنت مکانی ظاهر شد - چون در امثال این امور تغیر مکان را
 بشکون فرا می گیرند آن عقیقه را از آگره بمنازل شیخ فرستادند
 روز چهارشنبه هفدهم ربیع الاول سنه (۹۷۷) نهصد و هفتاد

* ز بالا و پائين دژ مي نمود *

* چو آتش قزلباش و هندي چو درد *

آخر الامر خواص خان قلعه دار آنجا بامان برآمده راه هذ گرفت - ازان وقت تا اوائل سلطنت خلد منزل بدست قزلباش بود - چون پادشاهي ايران ضعيف تر گرديد ميراديش ابدالي (که در ملازمان شاه تعيينات قندهار بود) آن قلعه را بتصرف آورد - و باقتضای مصلحت کلیدش را بخدومت خلد منزل ارسال داشته استدعای منصب نمود - چنانچه در احوال او سمت ذکر یافته - پس ازان بشهنشاه انتقال نمود - و دريغولا گویند بحکم آن پادشاه ذوی الاقدار آن ولایت رونقه دیگر یافته و درحوالی قلعه معموره طرح انداخته موسوم بنادر آباد *

قندهار مملکتی است وسیع از اقلیم سیوم - طول از قلات بخارا تا غور و غرجستان سه صد کوه - و عرض از سند تا فرة دویمست و شصت - شرقي سند - و غربي فرة - شمالی غربي غور و غرجستان و شمالی شرقي کابل و غزنین - جنوبی سیوري - قلعه قندهار بدشوار کشائي شهره عالم - طول او یکصد و هفت درجه و چهل دقیقه - و عرض سي و سه درجه - بنگاه بیشتر الوس افغان و بلوچ و ابدالي - بیست و چهار مکان است بجمع هفت کروز دام که برابر است بجمع بلخ و بدخشان *

میرزا کامران در کابل و بدخشان جزئی آشیدانی فارغ بال
 و آسوده خاطر نبود و پس از تسخیر هندوستان چندان فرمت
 نشد که ایفای وعده با شاه ایران در میان آید تا آنکه در
 زمان عرش آشیدانی بتقریب که گذشت شاه محمد خان قلاتی
 محرک این ساحه شده قلعه بهکم شاهی بتصرف سلطان
 حسین میرزا درآمد - و زیاده برسی و هفت سال در تصرف از
 و اولادش ماند - مظفر حسین بسر کلانش در سنه (۱۰۰۳)
 هزار و سه هجری سال چهل اکبری قلعه را تسلیم ملازمان
 پادشاهی نموده نوکری هندوستان اختیار کرد - تا در سنه
 (۱۰۲۱) هزار و سی و یک سال هفتم جهانگیری شاه
 عباس ماضی در محاصره چهل روز از خواجه عبدالعزیز نقشبذی
 (که در امور قلعه داری نهایت بیجگری بکار برد) انتزاع
 نمود - و باز در سال یازدهم فردوس آشیدانی سنه (۱۰۴۷) هزار
 و چهل و هفت هجری علیمردان خان زیگ از غضب و سفاکی
 شاه صفی صفوی و ناپرواخی مردم ایران اندیشه مند گشته بااعلی
 حضرت ملتجی شده قلعه حواله کرد - تا آنکه شاه عباس ثانی
 در سال بیست و دوم شاهجهانی با فوج جرار آمده محاصره
 نمود - و تا دو ماه محاربه در میان بود - چنانچه میرزا عبدالقادر
 تونی دران جنگ گفته *

میرساندم - و باز سرانجام یورش قندهار نموده روانه شد و چون قلعه را محاصره کرد بوداغ خان دید که از جانب شاه (که بطرف آذربایجان با سلطان رزم مقابله دارد) کمک متعذر است ناچار امان طلبیده بعراق رفت - میرزا قندهار را از سر نو استحکام داده بلاهور برگشت - و چون هندوستان بعلم استیلای افغانان محل سکونت چغتائیها نماند میرزا کامران بکابل شتافت - و میرزا همدال از جنم آشیانی جدا شده قندهار را متصرف گشت - میرزا کامران باز لشکر فرام آورده تا ششماه گرد قلعه نشست - میرزا همدال از بے آذوقی به تنگ آمده بعهده و پیمان قلعه را سپرد - و میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری برادر ددم خود داده بکابل شتافت - چون جنم آشیانی در سنه (۹۵۱) نهصد و پنجاه و یک بایران رفته از شاه کمک درخواست وعده نمود که هرگاه قندهار بتصرف در آید بملازمان شاهي بهیارم - چنانچه در اول حال (که قندهار مفتوح گردید) به بوداغ خان قاچار (که سردار لشکر قزلباش و نائب سلطان مراد میرزا کومکي جنم آشیانی بود) حواله فرمود - لیکن هنوز مهلت پادشاهی سرانجام نیافته بجهت زه و زان امرای چغتائیها مانع نبود - باز قندهار را از قزلباشیه گرفتند به بیرام خان (که دولتمخواه طرفین بود) سپردند - چون سالها بظاہر منازعت

جانب، میرزا کامران حکومت قندهار داشت) استحکام داده تا هشت ماه نگاهداشت - درین اثنا میرزا کامران با بیست هزار سوار از لاهور شتافته با سام میرزا بمحاربه عظیم در پیوست اغریواز خان در جنگ دستگیر گشته بقتل رسید - سام میرزا شکست یافته برگشت - میرزا کامران خواجه کلان بیگ را بدستور گذاشته بلاهور معارفت نمود - شاه در سنه (۹۴۳) فہصد و چہلی و سہ (کہ نوبت ششم جهت دفع فتنہ عبید خان اوزبک بخراسان آمد) چون امیر عمدہ قزلباشیہ با جمع کثیر در یورش قندهار کشته شدہ بود از کمال غیرت و حمیت خود بحدود قندهار آمد - خواجه کلان بیگ جمیع کارخانہا را از توشک خانہ و رکبخانہ و غیرہا بآئین مناسب ترتیب دادہ مقالید قلعہ پیش شاه فرستاد - و گفت سامان قلعہ داری ندارم و توانائی نبرد نیست - و آمدہ دیدن در آئین نمک شناسی و در ملت حفظ حقوق صاحبی و نوکری روا نہ - ناچار خانہ آراستن و بہمان سپردن و خود را کنارہ داشتن مناسب میدانند - شاه ایالت آن ملک ببوداغ خان قاچار لطف فرمودہ بجانب عراق عنان عزیمت انعطاف داد - چون خواجه کلان براہ اوچہہ بلاهور آمد میرزا کامران یک ماہ رخصت کورنش داد - کہ چرا این قدر نتوانستی نگاهداشت کہ من خود را

بر سر قندهار آمد - ناصر ميرزا روزی چند حضاري شده آن
 مملکت را بدو را گذاشت - و او باز زمام ايالت آن الکه را بکف
 کفایت ارغونیان داده مراجعت کرد - چون پس از خراسان بحیطة
 تصرف شاه اسماعیل مغوي در آمد شجاع بیگ بشاه سلسله جنبدان
 اخلاص گردید - و به بیگلربیگی هرات یک گونه بازگشته
 می کرد که دیگر باره فردوس مکاني آمده قندهار را گرد گرفت
 شجاع بیگ بدور میس خان شاملو بیگلربیگی هرات استغاثه
 نمود - او در خدمت بابوي التماس کرد - که شجاع بیگ
 اظهار بندگی شاهي می نماید - صداقت فیما بین مقتضی
 عدم تعرض حال اوست - فردوس مکاني بکابل لوی معاونت
 برافراخت - شجاع بیگ ملا باقی نام معتمدی در قندهار
 گذاشته خود بخراسان رفت - آن معتمد نا اعتماد مملکت
 بتصرف فردوس مکاني داد - و پادشاه آن را بمیرزا کامران
 پسر خود حواله فرمود - پس از آن در زمان فرمانروائی شاه
 طهماسب سنه (۹۴۱) نهصد و چهل و یک سال میرزا
 برادر شاه با اغریواز خان شاملو (که بیگلربیگی خراسان و للہ
 میرزا بود) بی استرضا و استیذان شاهي بر سر قندهار آمد
 خواجه کلان بیگ (که از امرای فردوس مکاني بود - و از

میکردند بجا بود - اما چون خرد یزدهان باستانی کابل و قندهار را در دروازه هندوستان بر شمرده اند (که از یکم بتوران و از دیگره بایران روند) و از نگاهبانی این هر دو فراخدای هندوستان از بیگانه ایمنی پذیرد پس دروازه بختیار صاحب خانه اولی و انسب است عالی الخصوص که کابل بدست پادشاهان هند باشد قندهار هم در تصرف ایشان بایستد - و این همه مسلم در صورتی که صاحب خانه از ارباب ضبط و هوش باشد - و الا در عالم بی خبری خانه و مافیها از خود نیست - چنانچه مشاهده افتاد که شهنشاه زمان نادر شاه آن هر دو را یکم کرده بدیاری درآمد و رسید کار بجائیکه رسید .

اگرچه تناب و تحول حکومت قلعه قندهار درین اوراق بهر جا بقدر ضرورت ثبت گردیده لیکن مجموع القضا بمرسم اجمال اینجا رقم زده کاک بیان می گردد - که این ولایت در زمان سلطان حسین میرزا والی خراسان و پسرش بدیع الزمان در تصرف امیر ذوالنون ارغون و شجاع بیگ والد او بود - و بعد از واقعه میرزا و استیصال آن سلسله (که مملکت خراسان بتصرف شیبانی خان اوزبک درآمد) شجاع بیگ به لازمیت او رسیده نوازش یافت در همان سال فردوس مکانی لشکر بقندهار کشید - و بجنگ و پیکار از ارغونیه برگرفته برادر خود ناصر میرزا حواله کرد - و خود بکابل برگشت - و چون شیبانی خان ازین سانحه آگاهی یافت

زخمه بغافل هم رسيد - چهار ماه بر بستر (نجزري) افتاده
جان بجان آفرين سپرد *

گویند از شیوه بے حفاظی با زن دیوان پدر خود تعلق خاطر
داشت - زن بعفت منشی تن در نمیداد - پدرش درین باب او را
منع میکرد - و نصیحت می نمود - او روزی از موعظت پدر
بهم برآمده شمشیر حواله نمود - سبحان الله زهی سنگین دلی
و غریب بے مروتی - شاخ را با اصل ستیزه کردن تیشه بر پای
خود زن است - و حفظ منزلت بزرگان از دست دادن خویش را
بچاه مذلت افکندن *

* از مکافات عمل غافل مشو *

* گذم از گذم بروید جو ز جو *

پسر دوم او پیام خان است - در عهد جهانگیری بظابط خانی
معزز گردیده مدتها بخدمت قراولی قیام داشت *

مستغنی نماند که از قدیم الایام قلعه قندهار متنازع فیہ
سلسلہ علیہ صفویه و خاندان عظمت بنیان تیموریہ است - گاهی
این ناحیه بفرمانروای آن طبقه منتظم بوده - و گاهی باولیای
این دولت متعلق - باعتبار آنکه فردوس مکانی از ارغونیه انتزاع
نموده در انتساب آن بسلسلہ چغتائی شک نیست - و بدایران (که
در سواغ ایام بسلاطین خراسان تعلق داشته و جنم آشیانی
بشاه ایران و عدی پیشکش آن کرده) اگر سلاطین صفویه دعوی

یافته مایه اندوز عشرت شد - سال هفدهم (که خان اعظم کوکه را با محمد حسین میرزا در حدود گجرات جنگی دست داد)
 مشار الیه (که در جرانغار جا داشت) زخمی شده خود را بگذار
 کشید . و با محمد آباد رسیده قرار گرفت - پسرش عادل خان است
 که ابتدا با اتفاق ادهم خان کوکه پسرش مالوه تعیین شده - پس
 ازان همراه محمد قلی خان برلاس بر سر اسب در خان اوزبک
 (که در اوده رایج بغی می افراشت) مامور گردیده در محاصره
 قلعه چیتور تردد مردانه بظهور آورد - اوائل سال سیزدهم (دوز)
 پادشاه بشکار شیر توجه فرموده بتیر بندوق زخمی ساخت - شیر
 خشمگین شده پیش آمد - پادشاه در صدد آن شد که قابو بسته
 تیر دیگر حواله نماید - اما شیر از پادشاه نظر بر نمیداشت
 لهذا دستم خان مامور شد که پیشتر رفته شیر را بجانب خود
 متوجه سازد - عادل خان (که در آن هنگام معاتب بود) کمان
 اجازت عام برده با تیر و کمان سبققت نمود - تیر که انداخت
 اتفاقا خطا شد - حمله کرده بشیر در آویخت - و دست
 چپ در دهنش انداخته دست دیگر بخنجر برد - باقتضای
 سرنوشت بند نیام مستحکم شد - تا گسیختن آن شیر دست
 عادل فروخائید - پس ازان خنجر کشیده دو زخم بر دهن
 شیر رسانید - شیر دست راست او را بدهان گرفت - درین اثنا
 مردم دیگر شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند - در آن میان

اگرچه روايت صاحب عالم آرا با اين حکايت في الجماء
تباين دارد (چه در مرقوم خامه اخبار طراز خود ساخته - که
بدرخواست شاه محمد قلاتي اول مرتبه شاه ايران سلطان حسين
ميرزا را با راي خليفه شاملو بمعارف تعيين کرد - چون شاه دردي
بسر خليفه شاملو با فوج غافل بر سر بهادر خان ريخته ادرا
هگرای باديه هزيمت ساخت شاه محمد بمکر و حيله پيش آمده
بقاعه داري پرداخت - امرای قزلباش زمين دادر را متصرف
شده حقيقت را بشاه اعلام نمودند - شاه در سنه (۹۶۵) نهصد
و شصت و پنج علي سلطان ثاني أغاي ذوالقدر را بالشمع جوار
بتسخير قندهار نامزد نمود - و ايالت آنجا را بساطان حسين ميرزا
تفويض فرمود - شاه محمد قلاتي تا شش ماه باوازم مختار به
اشتغال داشت - چون مدد از هيچ طرف بار نرسيد دست
در دامن استيمان زده پس از مهادنه و پيمان قاعه سپرده
درانه ديار هند گرديد) يکتم که از مورخين ايران و هندوستان
هر کدام جانب خود نگاه داشته جرئت جفا نبنده باشند - و اگر
تطبيق دهند بين الروايتين هم مورد مي گيرد که الا بخفي *

کارے نهانخته رو بگریز نهاد - و نتوانست که بزمین داور و آنکدرد
بسربرد - ندامت زده راه همدوستان گرفت - و شاه محمد کمک
خود را تواضع نموده عذرها در ندادن قندهار درمیان آورد
و خالی برگردانید *

چون شاه ایران شنید که شاه محمد قلای برنیمان خود
نه ایستاد برادرزاده خود را سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا
و حسین بیگ ایچک اعلی استجلو لله و ولی خلیفه شاملو را
بگرفتن قندهار تعیین کرد - شاه محمد در لوازم قلعه داری اهتمام
نمود - چون محاصره قلعه بامتداد کشید سلطان حسین میرزا ملول
گشته از پای قلعه برخاست - شاه برآشفته میرزا را با علی سلطان
حاکم شیراز باز فرستاد - تا بهر نوعی که باشد قلعه را در تصرف
آورد - علی سلطان (که لاف این کار زده بود) کوششهای سخت
در گرفتن قلعه کرده به تیر و بندوق مسافر ملک بقا گشته
تفرقه در لشکر ایران افتاد - میرزا را نه روی باز گشتن و نه رای
بودن - در گرد قلعه نهشته روزگار می گذرانید - چون این کیفیت
از نوشته شاه محمد بعرض آشیانی رسید در جواب بقلم آمد
که جنم آشیانی می فرمود که هرگاه همدوستان فتح شود
قندهار را بشاه میدهم - خوب واقع نشد که باین مردم جنگ
کرده کار تا باین حد رسانید - الحال مناسب آنست که قلعه را
بکسان شاه سپرده و عذر خواسته روانه همدوستان گردان *

مشار اليه از ملازمان بيروم خان و بعقل و اخلاص مورد اعتماد او
 بود - هنگامی (که جنّت آشيانی بتسخير هندوستان نهضت
 فرمود) بيروم خان (که قندهار بجاگيرش مقرر بوده) باهتنام
 شاه محمد تفويض نمود - و او حکومت آنجا را من حيث الاستقلال
 سرانجام ميداد - و چون بهادر خان شيباني برادر خان زمان
 (که برياضت زمين دار مي پرداخت) از بد نهادي خيال گرفتن
 قندهار بخاطر آورده از راه مکر و فریب جمع را با خود
 متفق ساخته در کمين نشست شاه محمد آگهي يافته آن جماعه را
 بيايها رسانيد - بهادر خان (که در حيله اندوزي کاره نداشت)
 بزمين دار شتافته لشکره فراهم آورد - و آماده جنگ و جدال
 گرديد - شاه محمد چون کمک هندوستان دور تصور کرد
 بفرمان دادی ايران شاه طهماسب صفوي ملتجي شد - و نوشت
 که جنّت آشيانی بآن والا دودمان قرار داده بود که بعد از فتح
 هندوستان قندهار بملازمان متعلق باشد - اکنون مناسب آنکه
 جمعی را فرستند - که هم تدارک طغيان اين کافر نعمت شود
 و هم قندهار بايشان سپرده آيد - شاه سه هزار سوار ترکمان
 از جاگيرداران سيمتان و فراه و گرم سیر ^(۲) بهردار ^(۳) علي يار بيگ
 افشار فرستاد - بهادر خان از اين لشکر خبره نداشت - ناگهاني
 بر سر او ريختند - و جنگ سخت در پيوست - آخر بهادر خان

مشار اليه بواسطه شيخ مزبور برآمده قلعه سپرد - و سال چهاردهم
 جلوس [که در خادمان درگاه خواجه معین الدین (قدس سره)
 بر سر نذور و فتوح نزاع بهم رسید - و ادعای فرزندی که آنها
 داشتند ثابت نشد] پادشاه او را بتولیت درگاه خواجه مقرر
 فرمود - سال هفدهم در کومکيان خان اعظم کوکه تعیین صوبه گجرات
 گردید - و پستر بحضور طلبداشتند - چون شورش محمد
 حسین میرزا (که با شیر خان فولادی اتفاق نموده غبار فتنه
 برانگیخته بود) شهرت گرفت خان اعظم مشار اليه را (که در
 دوله سامان رفتن سورت نزد پادشاه درست می نمود)
 برگردانیده در مثل جرانغار جا داد - پس از آنکه آتش نبرد
 سرکشید اکثری از مردم پادشاهی پراکنده شدند - شيخ
 کوششهای مردانه بجا آورده زخمهای کاری برداشت
 و در انهای تلختن از اسب جدا شده بر زمین آمد - و بزخم
 نیزه مطابق سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه هجری نقد جان
 در باخت - پادشاه قدرشناس وجه دیون (که بر ذمه آن مخلص
 جان سپار بود) از خزانه بوام داران دهانید *

* شاه محمد خان قلاتی *

قلات قلعه ایست از مضافات ولایت قندهار میان هزارجات
 در اصل لغت بکاف است - و در العینه و اقواء بقاف شهرت گرفته

(باب الشين)

[اعره]

(ماثور الامور)

در محافل و مجالس بر جميع سادات محميم النصب ترجميم
و تقديم داد - و عظمت شان شيخ بمرتبه رسيد كه سواره
بعوش آشياني مصافحه مي نمود - اما زود از ياد مرد افغن دنيا
از جا رفته نخوت و تكبر (كه بهيخ بركن قديم دولتان است
تا بنو دولتان چه رسد) پيش گرفته باحوال مساكين و ضعفا
مطلقا نمي پرداخت - چون تفرقه بحال بيرام خان راه يافت
از ميوات جدا گشته بملازميت عرش آشياني رسيد - از انجا (كه
مظنون و متيقن وضع و شريف دربار منشأ و منبع اين همه
فتنه و فساد و باعث اغوا و انحراف مزاج بيرام خان شيخ بود)
اركان خلافت او را مستوجب انواع سپاست شمرده در سعادت
و آتش افروزي خود را معاف نداشتند - اما عرش آشياني
از كمال عاطفت و مهرباني بعذائيت پيش آمد - ليكن آن رتبه
و حالت و عزت و اعتبار نماند - در سنه (۹۷۶) نهصد و هفتاد
و شش در دهلي بعالم بقا شتافت *

* شيخ محمد بخاري *

از امرای در هزاري و اكابر سادات هندوستان است - و طغاني
شيخ فرید بخاري ميشود - بدانش و حسن عقيدت ممتاز
بود - مدتها در خدمت عوش آشياني بصر برونه خصوصيت
بهيم رسانيد - فتو افغان خاصه خيل (كه قلعه چنار بتصرف داشته
پناه گاه خود قرار داده بود) چون افواج بتسخير او تعيين شد

(۲)

كهنة در مقبره زيني (كه در جنب آن مسجدی است)
 كه خلف الصدق او شيخ گدائي بنا کرده (مدفون شده) *
 گویند تصیده در نعمت گفته كه بعضی از صلحا بقبولیت
 این بیت ازان حضرت بشارت یافته اند *
 بیت *

* موهی ز هوش رفت یک پرتو صفات *

* تو عین ذات می نگری در تبسمی *

شيخ گدائي نیز طبع لطیف داشت - و اکتساب کمالات
 و استفاده علوم رسمی نمود - نقش موت هندي را خود
 می بست و میخواند - در دیار گجرات احواله برفاه و روزگارش
 مهیا داشت - چون در ایام استیلای شیرخان بیرام خان غربت
 گزیده بدان دیار وارد شد شيخ حسن سلوک بکار برده لوازم
 مروت و مراسم جوانمردی بجا آورد - چون کارکنان قضا و قدر
 اختیار سلطنت خدا داد هندوستان را بقبضه اقتدار بیرام
 خان سپردند شيخ در سال جلوس اکبري از گجرات آمده
 بهسیله او ادراک ملازمت پادشاهی نموده بمنصب مدارت
 سر بلند گردید - و چنان نقش صحبت او با بیرام خان درست
 نشست كه خان جمیع مهمات مالی و ملكي بے استیصواب
 او می نمود - و با آنكه متعهد بمنصب مدارت بود بر
 ظهر مناشیر مهر او میشد - و او را تعلیم معاف داشته

استخوان ریزه چند با کف خاکستری ظاهر نشد *

* شیخ گدائی که بود *

پسر شیخ جمالی دهلوی سم - که مرید و خلیفه شیخ
سماء الدین سهروردی سم - نام او جلال بود - و جلالی تخلص
می کرد - باشاره پیر جمالی تخلص نمود - ابتدا از زدهای سلطان
سکندر لودی بوده - در فضل و کمال مرتبه بلند داشت
و در شعر و سخن درست سلیقه - و چاشنی کلامش بسیار
راست مژه - از دست *

* ما را ز خاک کویت پیراهنه سم بر تن *

* آن هم ز آب دیده صد چاک تا بدامن *

چون شیخ از فقر و درویشی خالی نبود بقائد شوق بحجاز
رفت - و پس ازان سیاحت اختیار کرده در زمان سلطان حسین
میرزا وارد هرات گردید - و بمیر علی شیر ملاقات نموده با مولوی
عبدالرحمن جامی (قدس سوه السامی) صحبتها نگاه داشت
و چون بهند معارفت کرد با فردوس مکانی مصاحب گشت
و از جنت آشیانی تعظیم و احترام بسیار یافت - مکرر پادشاه
کلبه درویشانه او را بورزد خویش مذور ساخته - در سنه (۹۴۲)
نهمصد و چهل و در سفر گزین عالم قدس گردید - خسرو همد بود
تاریخ یافته اند - سیر العارفین از موافقات او سم - در دهلی

مجل دران مکان گذرانیده - و دران سال در ماندو بحکم
پادشاهی عمارات دلکش ترتیب یافته نشیمنهای سلاطین ماضیه
ترمیم پذیرفت *

این قلعه بر فراز کوه واقع است - در کمال وسعت
دورش بحکم جهانگیری ده کروه بمصاحت در آمده - و در
اکبرنامه دوازده کروه نوشته - همانا در کمیت ذراع تفاوتی
راه یافته - در باستانی این معموره از بلاد عظیمه ولایت مالوه
بود - و چندسده حاکم نشین هم - هنوز آثار سلاطین غوریه
و خلجیه باقی ست - مناره هشت منظری از سنگ در غایت
اندام و موزونی و گنبدسده ست از گچ و سنگ در کمال ارتفاع
مدفن سلطان هوشنگ غوری - از سقف او در تابستان آب
تراوش نماید - از دیرباز سده لوهان بدو گردند - و از کرامات
سلطان پندارند - ژرف نگاه داند که حال چیست - ظاهرا
هوای دخمای سنگ صلاحیت استحاله بهم رسانیده منقلب
بآب می شود - و ترشح می کند - و حظیره دیگر است که
سلاطین خلجیه دران آسوده اند - چون بچنت مکانی معام
شد (که سلطان نصیرالدین پسر سلطان غیاث الدین خلجی
(۲)
پدر بزرگوار خود را بجهت حب ریاست معصوم ساخت)
حکم نمود که استخوانش برآورده بدریای نوبدا بیندازند - جز

مامور گردید تا عرصه ولایت مالوه را از غبار فساد ارباب عذاب
صاف گردانند شاه بداغ خان نیز بهمراهی رخصت یافت
و پس از آن بتیولدار می سارنگپور نامزد گشت - و مدتها بایالت
ماند و چراغ داد پرستی می افروخت - تا همان جا و دیعت
حیات بسپرد - و در آن قاعه جانب جذویی متصل دیوار حصار
عمارت مطبوع و مستحکم ساخته نیلکنده نام گذاشته - و این
بیت را کتابه کرده *

* توان کردن تمامی عمر را مصروف آب و گل *

* که شاید یکدمی صاحب دل آنجا کُشد منزل *

راقمه و قائله شاه بداغ - و در تحت آن میز معصوم بهتری

نامی تخلص بخط خود این رباعی در آن سنگ کُده * * (رباعی) *

* چغده دیدم نشسته در صبح بگاه *

* بر کنگره مقبره شروان شاه *

* فریاد کزان ز روی عبرت میگفت *

* کو آن همه حشمت و کجا آن همه جاذ *

عمارت مذکور طرفه قضائی دارد - در سنه (۱۰۲۶) عزار

و بیست و شش (که این گل زمین بدو زل زلزات جهانگیری

(رنق دیگر گرفت) جنت مکانی مکرر شبهای جمعه با مردم

(۲) در [بعضی نسخه] نیلکنده - و در [بعضی] نیلکنده (۳) نسخه [ب ج]

و شش شهری *

صوبه پنجاب گشت . و باستقلال بیرام خان دست بدامن از زده روائی کار خود پیش گرفت . چون مهدی قاسم خان از ملک گدھے بے (خصمت رخسروانی راه حجاز برگزید سال یازدهم اورا با جمعی به بندوبست تعلقه مذکور (خصمت ارزانی شد . انجام احوالش بهلاحظه نرسیده *

* شاه بداغ خان *

از اویماق میانکال سمرقند است . در رکاب جنم آشیانی کارهای نمایان و خدمت پسندیده بتقدیم رسانیده پدایه امارت برآمد . و چون زمانه بفرومان روائی عرش آشیانی نصارت و رونق از سر گرفت از در جایزه جانفشانیها (که در معارک هیجا بے محابا با عادی دستبردهای توی نموده) محفوف عواطف خسروی گشته باضافه ای پی در پی در سلک امرای عمده انصلاک یافته بمنصب سه هزاره چهره کادیابی برافروخت . و در سال دهم بهمراهی میر معزالملک مهدی بر سر بهادر خان شیانی تعیین گشت چون جنگ ترازو شد مخالف بر قلب تاخت . اکثر خاک بیحقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته خود را بکنار کشیدند . لیکن شاه بداغ خان عنان طاقت از دست نداده حمله آور گشت و پس از کوشش سخت از اسب جدا شده بقید مخالف درآمد و پسرش عبدالمطلب خان توفیق ثبات نیافته با سردار بدرزد سال دوازدهم چون شهاب الدین احمد خان بدفعه میرزایان باغیه

از خواب بيدار شده استكشاف احوال نمود - و ادهم خان را قسمتي
(كه در احوالش گزارش يافته) بقصاص رسانيد *
* شعر *

* كاش سالي دگر شهيد شدي *

۹۷۰

* تا شدي سال فوت خان شهيد *

از سئوحي اين واقعه انگه خيل مسليح شده سر راه ادهم خان گرفتند
هرچند كشتن ادهم خان مي شنيدند بخبر قرب و رتبه ماهم انگه
از اراجيف و اكاذيب پنداشته در شورش مي افزودند - تا برخي
از آنها آمده بچشم خودديدند - آشوب فرو نشست - عرش آشياني
در تسايه و تسكين فرزندان و برادران خان شهيد و تربيت
اين طبقه و ارتقاي مدارج اين سلسله توجهات عظيم فرمود - انگه خيل
جم غفير بودند - از پنجهزاري تا صدي منصب دار ملكه در و بست
باينها تنخواه ميشد - هيچ خانواده بدين جمعيت و كثرت دران
وقت نبود - ديگر كوكها هم پادشاه بسيار داشته كه اكثر
بمنصب عمده پنجهزاري و چهارهزاري رسيد - معلوم نيست
كه اين همه هم مستبان رضاعي در عهد هيچ پادشاهي بوده
و هر کدام بدين پايه بلند متصاعد گشته اند *

* شاه قلبي خان نارنجي *

از امري عهد جنم آشياني است - در سفر و حضر ملتزم
ركاب ظفر انتساب آن پادشاه بوده مصدر خدمات گزيده
در عهد عرش آشياني سال اول بهمراهي خضر خواجه خان تعيينات

گشته بخطاب اعظم خاني سر برافراخت - چون بمنعم خان منصب وکالت قرار يافت آنکه خان اظهار رنجش نموده از لاهور بعرش آشياني نوشت - که هرگاه در مقابله بيروم خان جانفشانيها من کرده باشم بایست خدمت او فيز بمن متعلق ميشد - چنانچه در سال ششم بحضور (سیده) تنظيم معاند مالي و ملكي برای (زين) خود گرفت - ماهم آنکه (که) خود را وکیل السلطنت باستقلال مي ينداشت (و منعم خان) که بظاهر نام وکالت داشت (برهم زده خاطر گشتند - تا آنکه در سال هفتم درازدهم رمضان سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه هجري در دولتخانه پادشاهي آنکه خان و منعم خان و شهاب الدين احمد خان بمهمات سلطنت اشتغال داشتند - ادهم خان پسر ماهم آنکه (که) باغور جواني و نخوت جاه متهور بے باک و مجبور فتنه و فساد بود (سيد - همه امرا بتعظيم برخاستند - آنکه خان نيم قيام نمود - چون او از احمد هم چشمي دل بري داشت دست بخنجر کرده متوجه شد - و بخوشم بيگ ازيک ملازم خود گفت که اين نادولتخواه را بزن - او خنجر کشيده بمينه آنکه خان رسانيد خان سراسيمه زخمدار بجانب چرم سراي پادشاهي دويد - که ديگر از نوکران آن سفاک شمشير انداخته در محن دولتخانه کارش بآتمام رسانيد - در بارگاه غوغاي عظيم برخاست - پادشاه

شد.) ائگه خان بھکومت آن ناحیه نامزد گردید - و چون سزور خلافت بجلوس عرش آشیانی زینت یافت ائگه خان با دیگر امرا بجهت آردن مزیم مکاني و دیگر بیگمان از کابل رخصت یافت و هنگامی (که مزاج پادشاهی از بیرام خان منحرف گشت بدام خان مذکور) (که در قیدول خود بهیروز خوشاب بود) حکم صادر شد که لاهور را بیرادر کلان خود میر محمد خان سپرده احرام حضور بندد - و بعد ملازمت علم و نقاره و تومان و توغ بیرام خان عنايت فرموده حکومت پنجاب بدو مفوض گردید *

و چون آمدن بیرام خان از بیکنیر به پنجاب بطریق بغی مشخص شد ائگه خان را بطریق منقلا روانه نموده پادشاه خود هم از دهلي برآمد - هرچند شمس الدین خان مرد میدان بیرام خان نبود لیکن باقبال پادشاهی استمداد جسته در موضع گوناچور پرگنه دکنار نزدیک جالندهر میان فریقین جنگ سخت پیوست - مردم بیرام خان آثار شجاعت بظهور آورده اکثر مغرب ائگه خان بروم زدند - اما *

* بولي نعمت از برون آئي *

* گز سپهری که سرنگون آئي *

ائگه خان بز قلب بیرام خان حمله بزرده منہزم ساخته بفتح و فیروزي اختصاص گرفت - و در سرهنگد شرف اندوز قدمبوس

می نمود - و چون گذاره بلند بود راه برآمد میسر نمی شد - که یکی از سپاهیان از غوثان نجات یافته در آنجا رسید - و دست پادشاه را گرفته بالا آورد - ایشان نام و مولد او پرسیدند - بعرض رسانید که نام من شمس الدین محمد و مولد من غزنین از ملازمان میروزا کامرانم - جنت آشیانی بنوازشهای خسروانه امیدوار ساختند چنانچه بعد رسیدن لاهور بملازمت رسیده مورد مراحم گردید و ملتزم رگاب گشت *

در قرب ایام ولادت اکبری جنت آشیانی بتلامی خدمت شایسته قزوج بوده آنکه زوجه او را بخدومت دایگی مقرر نمایند خرسند نمود - مردم مکانی حسب الارشاد پادشاهی وقت تولد آن مولود مسعود را بگذار کوچ مشارالیه (که جیجی آنکه خطاب یافت) در آورد - چون هنوز وضع حمل او نشده بود دایه های دیگر شیر دادند - تا آنکه جیجی آنکه بدین دولت عظمی کامیاب گردید - و بهنگام توجه جنت آشیانی بعراق میر شمس الدین را بدین خدمت شاهزاده محمد اکبر بقندهار گذاشتند - چون ازان بجانب معاودت پادشاهی شد بطلب میروزا کامران با شاهزاده بکابل شتافت - از خبر تسخیر قندهار بدست اولیای دولت همایونی میروزا شاهزاده را بخانه خود برده میروزا در جای نالائق مقید ساخت - چون سعادت در طالعش بود از کید مخالفان محفوظ ماند و پس از فتح هندوستان (که سرکار حصار بجاکیر شاهزاده مقرر

* حرف الشين *

* شمس الدين محمد خان اتکه *

پسر پير يار محمد غزنوي ست - که کدخدای درویش منش بود - مشار ایه در بیست سالگی در غزنین بخواب دید که ماهی در بغل درآمده - صورت واقعه پددر باز نمود - تعبیر کرد که دولت عظیم بتو رو نماید - که باعث رفعت خاندان ما باشد در بدو حال نوکر میرزا کامران برادر همایون پادشاه شد چون مرتبه ثانی جنت آشیانی بجنگ شیر خان سور از آگره متوجه شدند میرزا کامران توفیق رفاقت نیافته جمعی را همراه گذاشته خود بلاهور شتافت - میر شمس الدین ازان جماعه بود چون دهم مجرم سنه (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت در نواج قنوج بیک فرسخی از کتل گذشته شکست عظیم بر لشکر پادشاهی افتاد امرا بے جنگ رو گردانیده خود را بآب زدند - و عالمی بموج خیز فنا رفت - پادشاه بنفس نفیس در مرتبه برآورد مخالف تاخته بالحاح دولتخواهان ازان معرکه برآمده فیل سواره از آب عبور کرد - و یکنار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه

و با کار پردازان بندر چینایتن گرم جوشیده بهریک مراعات
 زیاده بر امید او نموده بر تمام تعلقه کرناٹک دخیل گردید
 و بدین تقویب دولت وافر بدست او افتاد - و باستصواب
 کلاه پوشان از حضور پادشاه وقت بخطاب امیرالهند والا جاء
 نامور گشت - بخدمت اهل احتیاج موفق است - پسر کلانش
 (که مخاطب بعمدة الامراء است) اگرچه با پدر صحبتش ساز نه
 اما همت درست و خلق خوش دارد - و بقدر دانئی اهل کمال
 می پردازد - شعر او (که بزبان اردو می گوید) در دل
 جا می کند - از دست *

* همین جدا کرے تجھے سے زمانہ یا نکرے *

* کسی کے کرنے نکرے سے کیا خدا نکرے *

دیگر پسرانش بمنصب و خطاب معتبر ترقی کرده اند - و یکے
 از برادرانش عبدالوهاب خان است - که در حالت تحریر تعلقه دار
 فیلور و سرورایی مضاف کرناٹک مزبور است - و درمیں نجیب اللہ
 خان کہ درگذشته •

مرد شجاع خیر و نیک نهاد صاحب سخا بود - و از علم
تصوف ماهر - با فقرا اعتقاد داشت - پسر کلانش که در وطن
بود مخاطب بصدر الاسلام خان بدکن نیامده - و پسر درم او
محمد محفوظ خان بهادر - که در عمل ملابت جنگ بختاب
شهاب جنگ امتیاز یافته چند سال بقوچدارئی کوهپیر مضاف
حیدر آباد می پرداخت - و مدتی در ارکات بود - برادرش
سراج الدوله لک در پیله سال بار میداد - بتقریب سفر حجاز
مجاز شده پیش حیدر علی خان تعلقه دار سوری رنگ پتن^(۲)
شتافت - و فوجی از بر سر قلعه ترچناپلی (که تعلق بسراج الدوله
دارد) برده در جنگ گرفتار گشت - و مدتی در قلعه مزبور
نظربند ماند - دو سه سال پیش از حالت تحریر فوت نمود
بمقدمات علمی آشنائی داشت - سیومین سراج الدوله مذکور
نام اصلی او محمد علی ست - بعد فوت پدر در عمل ناصر جنگ
خطاب خانی یافته در تلاش کار دست و پا میزد - و پس از
شهادت ناصر جنگ سلسله جذبان دوستیها با کلاه پوشان چینایان
(که قوم انگریزند) گردید - و بعد چندی [که آنها بر کلاه پوشان بندر
پهاپهری (که از قوم فراسیس اند) غالب شدند] نامبرده بر پایه
عروج برآمد - و از سیر فکری راهی با پادشاه انگریز (که در ملک
فرنگ است) از ابلاغ نامه و پیام و ارسال هدایا و تحفه بهم رسانید

(۲) نسخه [ب] نواب حیدر علی خان بهادر *

هنگامی (که امانت خان بصوبهٔ مالوه آمده با راجه مسلم خان
 بجنگ پیوست) نامبرده تردد شایسته بظهور آورده مختار
 مهمات خان مذکور گشت - و چون خان مزبور بنظم صوبهٔ حیدرآباد
 تعیین شد دیوانی صوبهٔ مذکور بنام او قرار یافت - و چون پس از
 فوت اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر آصفجابه بدارالخلافه
 رفت نامبرده هم‌رهی گزیده بدستگیری او پس از وصول بحضور
 بفوجداری سرکار کوره جهان آباد صوبهٔ اله آباد سربلندی اندوخت
 و پستر از آنجا معزل شده خود را پیش آصفجابه (که بدکن آمده از
 جنگ مبارز خان فراغ یافته بود) رسانید - و ابتدا به نیابت نظامت
 صوبهٔ حیدرآباد و پستر بفوجداری سیکاکل و سپس ثبوت درم
 به نیابت فرخنده بنیاد چهرهٔ عزت برافروخت - و با فوج مرهته
 (که دران صوبه وارد شد) جنگ نمایان کرده باخراج آنها پرداخت
 و بعد ساله چند بفوجداری کرناٹک صوبهٔ فرخنده بنیاد لوای
 ناموری افراشته زمینداران متمرّد آنجا را گوشمالی داده نسق
 درست نمود - و در عمل نامر جنگ خطاب شهامت جنگ
 بر القابش افزود - پستر بحسب تقدیر مظفر جنگ دفعهٔ وارد
 آن ضاع شد - و او پاس نمک منظور داشته بمقابله برآمد
 و سال (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجری در جنگ
 بمردی و مردانگی جان داد *

تغییر او بفیروز جنگ بهادر پسر کلان نظام الملک آصفجاء
مقرر گردید - و در سنه (۱۱۶۶) هزار و یکصد و شصت و شش
هجری باز بتجویز هفدر جنگ بخشیکری بنام او قرار یافت
اما چون هفدر جنگ نتوانست پا قایم نمود و درانه تعدیه
صوبه دار می صوبه اوده شد خان مزبور هم همراه او رفت
و درانجا درگذشت .

* سراج الدوله انورالدین خان بهادر طغر جنگ *

پسر انورالدین خان بهادر شهابت جنگ - که پدرش حاجی
انور بصیغه پیشنمازی از روشناسان خلد مکان بود - وطن نیاکانش
تصبیه کویا مؤ صوبه اوده - و نام اصلی شهابت جنگ شیخ
خان جهان است - گویند چون برای منصب در حضور
خلد مکان رفت پادشاه تغیر نام او کرده جان جهان مقرر ساخت
و بمنصب چهاربختی و امینی جزیه سرکار کلبرگه و ثانیاً بامانت
جزیه سرکار سنگمنیر سرفرازی یافت - و دران وقت خواجه
محمد امانت خان - فوجداری - سنگمنیر داشت - صحبت
مشار الیه با او کونک شد - و پس ازان (که امانت خان متصدی
بندر سورت شد) ناصبرده امانت جزیه بندر سورت و دارغکی
دارالضرب آنجا گرفته درانجا رشدی بهم رسانید - و در عهد
خلد منزل باضافه منصب و خطاب انورالدین خان امتیاز پذیرفته
(۳)

پرویش کردند . پس ازان (که در سنه (۱۱۶۱) هزار و یک صد و شصت و یک هجری خبر آمد آمد شاه درانی غلغله افکن هندوستان شد و پادشاه بنابر عرض مرض استسقا خود نتوانست برآمد (شاهزاده مزبور را باثالیقی سید . صلابت خان باتفاق اعتماد الدوله وزیر و صفدر جنگ میر آتش و دیگر سرداران بمقابله درانیان فرستاد - چنانچه جنگ نمایان واقع شد و درانیان از پیش رو برآمده راه اوطان پیش گرفتند - درین ضمن فردوس آرامگاه ارتحال نمود - و احمد شاه بر تخت سلطنت نشست - او بخدمت میر بخشیکری از انتقال نظام الملک آصفجاء و منصب هشت هزار هشت هزار سوار و خطاب سید سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ چهره ناموری برافروخت پادشاه در مخاطبات نانا بابا میگفت - ازانجا (که اهل دنیا را بخود غرضی ناتوان بینی و بکثرت اوهام شکست یکدیگر منظور می باشد) جاوید خان خواجه سرا (که مختار کار سلطنت و بنواب بهادر زبان زد کشته بود) کینه او در دل گرفته همیشه سعایت او پادشاه می رسانید - تا آنکه در سنه (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجری ۵۵ روز در قلعه پادشاهی محبوس ماند - اکثر اموال او بضبط سرکار خسروانی درآمد - و بخشیکری و خطاب امیر الامرائی از

ملاکت خان و بمنصب شایان و خدمت داروغگی توپ خانه
لوی بلندرتبگی بزازاخت - (روزے) که سادات بارهه محمد
فرخ سیر را گرفتند (سادات خان عرف سید حسین خان
با پسران تا چاندنی چوک رفته بزد و خوردن پرداخته با یک پسر
بقتل رسید - سه پسر ازو باقی ماندند - یکم خان مزبور و سیف
خان و سید حسین خان - جایگیر آنها بضبط سادات بارهه درآمد
پس ازان خان مذکور با قطب الملک درساخته در جنگی (که
بتورگی سلطان ابراهیم (و داد) شیوہ همراهی داشت *

چون در سنه (۱۱۳۳) هزار و یکصد و سی و سه هجری
عقد فردوس آرامگاه با صبیۀ محمد فرخ سیر (که از بطن گوهرنسا
بیگم خواهر وی بود) بمیان آمد و مجلس جشن بطمطراق
بسیار صورت انعقاد یافت چنانچه اکثر امرا لک لک روپیہ نیاز
گذرانیدند و بهریک خلعت و جواهر و اضافه مرحمت شد
علاوہ آن صبیۀ خان مزبور هم بحبالہ نکاح فردوس آرامگاه درآمد
بصاحبہ محل مخاطب گشت - بدین جهات او بعنایت خاص
اختصاص یافته ابتدا بمنصب چهار هزارگی و تعلقہ بخشیکری
احدیان و پستر ببخشیکری چهارم از انتقال حمید الدین
خان عالمگیر شاهی و بمنصب شش هزارگی ترقی نمود - و ازانجا
(که از هردو بیگم فردوس آرامگاه را اولاد نبود) میرزا احمد
بہادر را (که بعد سلطنت ملقب باحمدشاه گردید) هردو بیگم

رفته فوجی از کلاه پوشان نیز همراه گرفته مراجعت نمود
 و پس از وصول بموضع رایچوتی^(۲) قضیه ناگهانی در داد - یعنی
 مردم بهادر خان پنی (که از تنگ حرمائی پندار خودبینی
 در سرش جا کرده هیچ یک را بخاطر نمی آرد) دو سه چهکرا
 اسباب کلاه پوشان را کشیده بردند - و کار بمنازعت کشید - نام بوده

در عین معرکه هفدهم ربیع الاول سنه (۱۱۹۴) هزار و یکصد

و شصت و چهار هجری بزخم تیر جان بجان آفرین سپرد
 و افغان مذکور نیز بزخم گوی تنگ پا بزاریه عدم نهاد - سعدالله
 خان بصفات جمیاء و اخلاق پسندیده اقصاف داشت - سپاهی
 و سپاهی درست بود - و صاحب همت بلند - بتفریه حال رفقا
 می پرداخت - کلام الهی را در خزانه حافظه فرا گرفته - علما را
 درست داشت - و همیشه در مجلس او مذکور کتب بود - پس از
 پسرش محمد سعد الدین بخطاب مظفر جنگ و صوبه داری^(۳)
 بیجاپور سرفرازی یافته اما چیچک امان نداده زود
 آنجهانی شد *

* سادات خان ذوالفقار جنگ *

پسر سادات خان عرف سید حسین خان میر بزرگ
 مرغشی سم - که صبیغه وی در عقد نکاح محمد فرخ سیر بود
 خان مزبور بنابر این نسبت ترقی کرده ابتدا بخطاب سید

بخطاب سعدالله خان ناصور گشت - پس ازان (که آصفجاء بدار
 بقا خرامید - و حکومت ملک دکن بنامر جنگ شهید تغلق
 گرفت) ازانجا (که غیما بین هر دو از سابق مغائے نبود)
 افواج اوهام بر خاطر طرفین تاخت - مظفر جنگ بجمع سپاه
 پرداخته بجانب کرناٹک حیدر آباد حرکت نمود - و انور الدین
 خان فوجدار آنجا در سنه (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت
 و دو هجری بجنگ پیش آمده بقتل رسید - بسنوح این واقعه
 نامر جنگ بانوج کثیر و اسباب بسیار بدان الکة شداخته کار
 بمقابلہ انجامید - در عین جنگ کلاه پوشان پهلچری (که
 کمال استظهارش بآنها بود) واهمه بخاطر راه داده جدائی گزیدند
 ناصر جنگ (که از سابق حرف استمالت او در میان آورده بود)
 درین وقت طلبداشته بزایه نظر بندی بر نشاند - ازانجا
 (که قلم تقدیر بران رفته بود که او چندے بریاست دکن برهد)
 بهادر خان پنی^(۲) با چند کس دیگر همداستان شده با کلاه پوشان
 نرد همزبانی باختند - و هنگامیکہ آنها شبخون آوردند نامر جنگ
 بردست افغان مذکور شهید گشت - مردمی (که درین قضیه متفق
 بودند) مظفر جنگ را از گیمٹاروپ عمارتی فیل برآورده مبارکباد
 گفتند - و او بر چهار بالش حکومت تکیه زد - و چون والدہ
 و متعلقات خود را در بذر پهلچری سابق گذاشته بود تا آنجا

رایچور و سرکار مدکل صوبه بیجاپور اعزاز پذیرفت - و از انجا که سپاهی نقش بود در هر دو سرکار مذکور بند و بست قرار واقعی نمود - ازین حسن مجرا فوجداری سرکار امتیازگده عرف ادنی و نیابت صوبه داری بیجاپور نیز بنام او قرار یافت - مساعی جمیله بکار برده به تنسیق آنصوبه چنانچه باید پرداخت و صاحب ثروت و سامان گردید - در همان زردی بیک اجلاس یملک بقا خواند - پسرش حسن محی الدین خان که آخرها مخاطب بخطاب پدر گردید - چندی قلع داری ماعور داشت فوت نمود - اما مظفرجنک نام املی او هدایت محی الدین والد او در خیرالنسا بیگم صبیح نظام الملک آصفجاء اسمت از سن صبا بکسب آداب و تحصیل علوم پرداخته نامه به نیکوئی برآورد - و پس از چندی بخطاب خانی و رفته رفته از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره بلند آوازه گشت - در ایامی (که پدرش صوبه داری بیجاپور داشت) همراه بود - بعد فوت او باضافه هزار و افزونی خطاب مظفرجنک و تفویض نظامت صوبه مذکور بر همگان تفویض گشت - و همواره فوج کشیا کرده زمینداران آنصوبه را (که باصطلاح آن ملک پالیکر گویند - و هریک بوفور جمعیت و کثرت سامان و استحکام اماکن سر تمدن می خارید) فرمان بردار ساخته خود صاحب جمعیت و خزانه گردید - و در جلدوی آن

عالم علی خان نیز طریق جان سپاری سپرده در زخم برداشت
و در جادوی آن از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سوار
و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره فرق امتیاز برافراخت - چندی
نیابت صوبه داری از رنگ آباد داشت - پس از آن بفوجداری
بگلانه نامور گردید - آخرها بخطاب رستم جنگ مخاطب شده
بنظام صوبه بیجاپور نامزد گشت - در آنجا درق هستی برگرداند
در مین حرز الله خان بهادر ببر جنگ - پس از آن (که نظام الملک
آصفجه بیایه وزارت رسیده جانب دکن معارفت نمود) همراه
آمده در جنگ مبارز خان شریک گردید - و از اصل و اضافه
بمنصب سه هزار و سوار و خطاب بهادر و عطای علم
و نقاره کوس خرمی زد - و مدتها بقلعه داری و فوجداری
ماهور و کرة بعد ادای بصوبه داری ناندیر سرمایه سرفرازی
اندرخت - و آخرها بخطاب ببر جنگ و عطای بالکی جهالردار
امتیاز برگرفت - بنابر عارضه فالج سالها خانه نشین بود

مطابق سنه (۱۱۶۷) هزار و یک صد و شصت و هفت
هجری بکشور بقا شتافت - اولاد نداشت - سیومین طالب
محمی الدین خان بهادر - از ابتدا در هندوستان بود - بفوجداری
جنوب صوبه لاهور (که موطن نیاکانش بود) می پرداخت - باتفاق
برادر خود حرز الله خان بهادر برفاقت نظام الملک آصفجه
وارد دکن گردیده پس از کشته شدن مبارز خان بفوجداری سوار

بیگانه - یسرش صدرالدین محمد خان (که بعد پدر بخطاب
ارثی هر بلند شده) چندے بقلعه داری دولت آباد

می پرداخت - در سنه (۱۱۷۷) هزار و یکصد و هفتاد و هفت
هجری جهان را بدرد نمود - سادگی از می توارید - دو پسر از
باقی ست - کلانی بخطاب ارثی نامور - و دومین سید محمد
نام دارد - هر دو باقطاع داری برگذته کوتهل صوبه برار محال
ارثی ممتاز و بذابرم حاصلی آن به تنگی می گذرانند .

* سعدالله خان بهادر مظفر جنگ *

یسر متوسل خان بهادر رستم جنگ بن حفظ الله خان پور
سعدالله خان شاهجهانی ست - ترجمه سعدالله خان درین نامه
براسه نگارش پذیرفته - حفظ الله خان در عهد خلد مکان بنظم
صوبه تتهه و فوج داری سیوستان نامزد بود - سال چهل و سیوم
حسب الالتماس سلطان معزالدین از اصل و اضافه بمنصب
در هزار سوار و سال چهل و چهارم باضافه پانصدی
سرفروزی یافته سال چهل و پنجم جهان گذران را وداع کرد
در پسران خان مذکور خالی از جوهرے نبون - سه پسر از رشده
بههم رسانیدند - یکم متوسل خان که خان فیروز جنگ ادرا پرورش
کرده بود - ابتدای سلطنت فردوس آرامگاه چون نظام الملک
آصفجه از مالوه عزیمت دکن نمود او بهمراهی اختصاص داشت
و در جنگ سید دلادر علی خان مصدر ترون شد - و در مصاف

بکردار گیتی گنج اشکر معلی تعین گردید . و بظهور ازانی
 نیکذامی اندوخت . بصقر بتحصول جزیه هر چهار صوبه
 دکن (که از سابق تعلق بار داشت) دستوری یافت . اما
 شجاعت جنگ او آخر عهد خادمگان امانت جزیه صوبه برار
 داشت . پس ازان رشده حاصل کرده در عهد جهاندار شاه
 (که نظم بعضی بلاد بچند کس که نام تعلق گرفته بود) به نیابت
 یکم از آنها بصوبه داری اکبر آباد سرفرازی اندوخت . و اواخر
 عهد فردوس آرامگاه حالت از به تنگی گرانیده رفاقت آصفجاه
 گزیده بدکن آمد . و به قبول از صوبه برار و بخشیکری سواران
 عز امتیاز اندوخت . و مطابق سنه (۱۱۵۹) عمارت یکصد و پنجاه
 و نه هجری به نیابت نظامت صوبه برار اوای بلند رتبی
 برافراشت . و دو سه گدشی مفسدان را که محاصره نمود و بداخت
 و تاراج رسانید عمل او دران صوبه خوب شست . و پس از
 انتقال آصفجاه ناعرجنگ لفظ شجاعت جنگ بر او باب

میر عبدالکریم بن میر سید محمد تنوجی سمت - در سادات
آنجا ملقب برسولدار - میر سید محمد در وطن خود بتحصیل
علوم پرناخته پایۀ حامل نمود - ^(۲) در ایام (که اعلیٰ حضرت
در قلعه اکبر آباد بگوشۀ ناکامی نشست) از آنجا (که مزاجش
از ابتدا بصحبت اهل علم و ذکر حالات سلف رغبت تمام
داشت) میر مذکور را از خلد مکان درخواست نمود - و قریب
هشت سال (که در آنجا بسربرد) نام برده جلیس بود - گویند
روز پادشاه از گفتگوی او بسیار محظوظ شد - و عاطفت
بحال او ظاهر کرد - نام برده بعرض رسانید که مطالعہ دارم
امید دارم که منظور شود - بعد استکشاف گفت - مفید جرائم
نموند (و رنگ زیب بهادر - پادشاه قبول فرموده بتکلیف او
شع ^(۳) متضمن عفو بخلد مکان نوشته داد - ازین جهت
خلد مکان همواره حق میر بر ذمہ همت خون می شمرد - پسند
امجد خان و سید شریف خان پسرانش بمنصب شایسته و خدمات
عمده ترقی کردند - اولین بخطاب خانی امتیاز یافته سال
سیزدهم عالمگیری بخدمت احتساب لشکر از انتقال قاضی
محمد حسین اعتبار برگرفتند - و رفته رفته بتقویض صدارت
کل بر صدر مباهات نشست - و دومین بسید شریف خانی
معزز شده سال سییم (که در محاصره گلکنده غلابی عظیم (و داد)

سيف الدولة چهارم عزت برادر بخت - روز وصول دار الخلافه
 بر طبق حکم چند کس را قتل و کلاه سلطنته بشهر آوردند
 و این واقع در سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیستم و هفتم
 هجری رد داد - و سال پنجم جلوس محمد فرخ سیر در عمل
 موبه داری او میسی خان مین (که رفته رفته از پایتیه زمینداری
 با و کرمی پادشاهی و سرداری رسیده بود - و دم انا ولا غیری میرد)
 بتخصیص (که در احوال موسی الیه اندراج یافته) مقتول گشت
 و چون حسین خان خورشیدی تعاقب دار قصور (که از اهور
 میرد کرده می ملتان دریه واقع است) سرتابی بنیان نهاد خیال
 انخوس می پخت در عهد سلطنت رفیع الدوله با جمعه به پیکار او
 شتابست - و پس از تالاق قاتلین زد و خورد بسیار رد داد
 کار او اتمام رسانید - و سال سیوم سلطنت فردوس آرا
 بحضور رسیده نعمت بار اندوخت - و سال هفتم چون
 موبه داری اهور بنام زکریا خان پسر او (که پیرایه اعتماد الدوله
 قمرالدین خان میشد) معرر گردید او بنام موبه ملتان مهور
 گشت - سال (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجری به نیستی سرا
 و کرد - سردار جری خوش نقش بود - و رعایت خاطر مردم
 ولایت خود بیش از پیش سلطنت داشت *

• سيف الدولة سيد شريف خان بهادر •

شجاعست جهانگ - مير عبد الرحيم نام - پور سيد شريف خان

و جمعیت معتدبه فراهم آمده شیوه طغیان اختیار نموده دست
تالان بردیهات و پرگانات قرب جوار کشادند - از شهر تا قریب
لاهور هرکرا می یافتند دست خوش تاراج می ساختند - بعضی
از فوجداران آن حدود محالات را گذاشته بحضور رسیدند
و برخی که توقف ورزیدند جان و مال در باختند - در حالت
تجریز هم صوبه لاهور و پارا از صوبه ملتان در تصرف این
گروه است - و افواج شاه درانی (که تا کابل در تصرف است)
از بس که پیش ازین یک دو بار از دست اینها عاجز شده اند
از عزیمت این سمت پا کشیدند *

بالجمله دلیر جنگ درین مهم سر رشته دلیری بحسن تدبیر
از دست نداده ابتدا بهیئت مجموعی متصل گدھی (که ممکن
سرگروه آنها بود) رفته فرود آمد - آنها بکرات بیرون آمده
چپقلشهای معیب نمودند - خان مذکور ثبات ورزیده بمحاصره
راه رسد را مهذود ساخت - پس از مدت مهتد چون
کار از نایابی غله بر آنها تنگ شد و بسیاری به بئس القرار
پیوستند پیغام جان بخشی بمیان آورده سرکرده آنها با یسر
کم سال و دیوان خود و بقیه النسیف همراهیان بملاقات
نامبرده آمد - او جمعی کنیز را بجان گشته خود او را
با چند کسی روانه حضور گردانید - و بدین حسن خدمت
از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار و خطاب

داشت - یکی با او منسوب بود - و یکی در خانۀ اعظمان الدوله محمد
امین خان بهادر - نامبرده در عهد عالمگیری وارد هندوستان
شده ابتدا بمنصب چهار صدی سرفراز گردید - و در عهد
خلد منزل به هفتصدی ترقی نمود - و در جنگ هر چهار پادشاهزاده
(که پسران خلد منزل باشند) با در الفقار خان توسل جهته
در کشتن سلطان جهان شاه نرد بلخ بظهور آوردن - و در
جاندوی آن بمنصب عمده سر بلندی اندوخت - و در عهد
سلطان محمد فرخ سیر بمنصب پنجزاری پنج هزار سوار و خطاب
دیر جنگ و تقرر صوبه دار لاهور لوی افتخار بر افتراشت
و برای انصوائم مهم قوم گرد (که از رقت خلد منزل دران نواح
انواع فساد و ظلم بر مسلمین و هندو آندیار برپا نموده بود
و دران رقت خانخانان منعم خان با هی هزار سوار جهت
تنبیه او تعیین یافته در لوهگده از او محاصره نمودند - و پادشاه
خون هم متوجه آن سمت شد - و او از قلعه بدر رقت پس
ازان محمد امین خان با فوج کثیر دری از مقر کشت اما
کاره نداشت) فرمان رفت *

(۲) کیفیت قوم مذکور اینست که سابقا نانک رام فقیر دران
ملک شهرت بهم رسانید - و مردم بسیار خصوص کهنیهایی
پنجاب را بدام عقیدت در آوردن - و معتقدین وی را مکه نامند

بر روی (روز افتاد) او رفیق مظفر جنگ گردیده عزیمت اراکات را
 در نظر او باغ سبز نموده بدان صوب برد . و پس از کشته شدن
 انورالدین خان فوجدار اراکات سمت چنچادر^(۲) راه بری کرد
 پس از محاصره گارے بساخته همراه او برگردید . و در این جنگ
 با اتفاق مردم فراسیس از مظفر جنگ جدا شده به بندر بهاچری
 شتافت . و چون بعد شهادت ناصر جنگ مظفر جنگ بدرجۀ^(۳)
 حکومت رسید او بفوجداری اراکات سرمایۀ استعلاال اندوخت
 و باندک فرصتے محمد عای خان عرف انورالدین خان فوج
 کلاه پوشان انگریز را بر سر او برد . مومی ایہ دستگیر گشته
 پیمانہٴ محبت چشید . در پسر داشت . یکم زین الدین خان^(۴)
 کہ مرد غیور مزاج گرفته بود . شهر میگفت . و بادل تخلص
 می کرد . از دست *

* درد من شرمندہ فیض طبیبان نیست *

* بخیهٴ زخم منہست از جوعر شمشیرها *

در جنگ بمزدانگی جان در باخت . دومین علی رضا خان کہ بقید
 حیات است .

* سیف الدولہ عبدالصمد خان بہادر دلیر جنگ *

خواجہ زادہ احراری سمت . عمش خواجہ زکریا در صبیہ

(۲) نسخہٴ [ب] چنچادر (۳) در [بعض نسخہ] فوت (۴) نسخہٴ [ب ج]

* سعادت الله خان *

از قوم نوايت بود - در عهد خلد مكنان باستصواب ذوالفقار
خان بمتصدیگری ضلع كرناتك حيدر آباد مامور شده باستقلال
بكارهای آنجا مي پرداخت - و بحسن عمل با خرد و بزرگ
آنجا سلوك نموده نامی ببزرگی بر آورد - و چون پس از
كشته شدن مبارز خان نظام الملك آشفته عزیمت آن ضلع
نمود و بمقتضای دوربینی باستقبال پرداخته زوهای موجود
گذرانید - و قرین عزت و اعتبار (خصمت) تعلقه یافت - و مدتها
دران مرز و بوم به نیکنامی و داد و دهش بسر برده مطابق سنه

(۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری جهان گذران را
گذاشت - پس از دوست علي خان برادرزاده اش بحکومت

آنجا سرغراز شد - چون مرهقه دران ضلع هنگامه برپا گردید و
بمقابله پرداخته باتفاق پسرش صفدر علي خان مقتول گردید
همین دوست خان عرف چندا صاحب داماد سعادت الله
خان است که در قلعه ترچنایلی می بود - رگه بهونسله
به محاصره پرداخته قلعه را مستحضر و ادرا دستگیر ساخت - مدتی
محبوس ماند - آخر زرها داده مختلصی حاصل نمود - و در ضلع
بیجاپور شتافته بزمیندار آن نواح گوسل جست *

درین ضمن (که فیما بین نامر جنگ شهید و مظفر جنگ ناخوشیها

(۲) نسخه [ب] علي دوست خان (۳) در [بعضی نسخه] نواب چندا صاحب

پادشاهی در آورده سال چهل و چهارم بقلعهداری اعظم تارا
عرف ستارا رایت کامیابی برافراخت - و سال چهل و هشتم^(۲)
باز برخاسته بوطن رفت - سال چهل و نهم باستصواب
فیروز جنگ عفو تقصیر او بعمل آمده بمنصب چهار هزار
سر عزت برافراخت - و پس از ارتحال خلد مکان در تعلقه خود
فروکش نمود - هر چند در عهد خلد منزل فرامین طایب صادر شد
نیداد - مگر بعد مراجعت خلد منزل از دکن بشکر پادشاهی
رسیده تعینات مهم گرو (که سرگروه قوم سکهان بود) گردید
و در عهد فردوس آرامگاه (که محمد خان بنگش فوج بر سر او
برده جبرا و قهرا باستخلاص بعضی محالات پادشاهی پرداخت
و جمعیت افزود را برطرف نمود) نامبرده با فوج مرهته
که در مالوه بود ساخته بکمک آنها بر سر خان مذکور
شتافته در گذهی محصور نمود - و بعد چهار ماه چون مرهته
بذابر شروع وبا برخاسته رفت خود تا سه ماه دیگر در لوازم
مختصره کوشید - آخر پای مصالحه در میان آمد - گویند
کثیر الاولاد بود - یکی از پسرانش کنور خان چند است - که
همراه نظام الملک آصفجه در دکن بود - و پرگنه شیرپور صوبه
بزاز در تیول داشت *

پیوسته به منصب عهده سرفراز شد - و در هنگامه (که معاودت پادشاهی از ملتان بعزم مقابله سلطان شجاع صورت گرفت) تعینات خلیل الله خان صوبه دار لاهور گشت - چون مزاجش سرپا بفتنه مجبول بود از آنجا گریخته بوطن رسیده غبار راهزنی برداشت - از آنجا (که پادشاه را وقائع عظیمه مثل مقابله شجاع و تادیب مهاراجه و مصاف داراشکوه در پیش بود)^(۲) اغماض عین نموده اوان عزیمت باجمیر سبهکرن بجدیده باتفاق راجهای دیگر به تنبیه از دستوری پذیرفت - و بعد فراغ از کار شرکای سلطنت سال چهارم راجه دیبی سنگه باستیصال او مرخص گشت - نام برده مرعوب شده هر روز بجائے مختلفی میشد - راجه سبجان سنگه (که خود در کمیان بنگاله منتظم بود) به تجسس حالش پرداخته آگهی یافتند که در موضع شهره موطن راجه اندرمن دهن دیره پنهان شده - بذبران بطلب او شتافتند - مردم آنجا خائف گردیده سران اجل رسیده از تن برداشته در پیشگاه خسروی فرستادند - پس ازو ستر سال (که منصب قلیل داشت) برخاسته پیش سیوا بهر سلسله رفت - او رخصت معاودت بوطن داد - پستر بوطن رسیده برویه ارثی سر هنگامه پردازی برداشت - لهذا سال بیست و دوم راجه جسونت سنگه بجدیده بتنبیه او شتافت - پس ازان بنوکومی

قرار واقعی داد - پستتر بتعلقه خود معاودت نموده پس از چندی
بحکومت گوالیار نامزد شد - و در بندر بسمت امور متعلقه
کوشیده باستقلال سرانجام می داد - تا آنکه روز مومود بوادی
عدم منزل گزید - گویند چون یک چشم او ضائع شده بود از بلور
بدستور پرده دیده ساخته درون هر دو پلک میگذاشت - در نگاه
ناظرین سالم می نمود *

* مترسال بندیله *

(۲)
پسر جنیت بندیله است - که پس از کشته شدن ججهار
سنگه و متعلق گردیدن تعلقه او بنسرکار پادشاهی دران سرزمین
بنیاد نساد برپا ساخته بتاخت و تاراج آن ملک می پرداخت
سال یازدهم فردوس آشیانی عبد الله خان فیروز جنگ بمالش او
تعیین شد - و آخر همان سال راجه پهار سنگه بندیله بدین کار
نامور شد - چوَن جنیت بندیله مدت ها بنوکر بی بر سنگه دیور ججهار
سنگه بسر برده بود از رسیدن راجه مسطور خیال نکرد از سر
بدر ساخته چندی ملازم او شد - پس ازان در سرکار سلطان
دارا شکوه توسل جسته اختیار بندیگی نمود - در ایامی (که
خلد مکان مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری
از دکن عزیمت هندوستان نمود او پس از جنگ مهاراجه
جسونت سنگه باستصواب سبه کرن بندیله بملازمت عالمگیری

ازان باز کشید - گویند در نگاهداشت سپاه قسمه صلاى عام داده بود که یابوی خود و اسبپ کهنه لنگ گوش بگوش اسپان تازی بدرجۀ قبول پیوست *

(در جنگ) که سر مثلای هزارلی بدو تعلق داشت (بی باکانه قدم جرأت پیش گذاشته زد و خورد عجیب و ستخیز غریب بمیان آمد - در گرمی بازار آریز و ستیز زخمهای کاری برداشت و یک چشم او از رسیدن آسیب آن از کار رفته دستگیر گردیده بزندانشانۀ انتقام نظر بند شد - صبیۀ نه ده سالۀ او را (که کسانش درین غوغای قیامت نظیر از محل برآورده بخانۀ مغنیۀ میراثی پنهان کرده بودند) گرفته بحضور پادشاه آوردند مردم محاللات پادشاهی خواستند که بعقد آن خسرو درآرند آخر بمعجز و الحاح قطب الملک (که ناهے بر سادات بارهه این ماجرا نگذشته) موقوف نمود - صبیۀ مذکور بخانۀ خان مزبور رسید - سال مغمم بشفاعت مبارز الملک سر بلند (۲) خان از متبیس رهائی یافته بحراست اجمیر سر بلندی یافت چون سر بلند خان موبه دار گجرات باحد آباد رسید - بذابر هنگام مرهقه (که تا فزای بلده می تاخمت) سد ابواب شهر نمود مصورانه می گذرانید خان مزبور حسب الحکم خسروانی بکاک او شتافته با غنیمت لئیم طریق مجرزت می نمود - و سرچنگ

رقعه بر زبان گذرانید - بیگم انکار محض کرد - پادشاه متنبه
گشته قرین افسوس گردید - در دیانت و کاردانی مثل پدر بزرگوار
خویش شهره آفاق بود - و سخت گیرها کمتر داشت •

* سید نجم الدین علی خان بارهه *

پور عبد الله خان سید میان است - بجالات و مردانگی
(که شیوه سنیّه خاندان او بود) اتماف داشت - چون برادرانش
قطب الماک و امیرالامرا بهمراهی محمد فرخ سیر پادشاه
مصدر تودعات شده باعلی مراتب مرتقی گردیدند او نیز
باضافه منصب چهره عزت برافروخت - پس ازان (که زمانه
نیرنگ کار خاقان مذکور را بورطه ناکمی انداخت و قطب الماک
برکاب سلطان رفیع الدوله بعزیمت تنبیه راجه جیسنکجه از
دارالخلافه برآمد) صوبه دارمی آنجا بخان مذکور باز گردید
سال دوم جلوس فردوس آرامگاه [که امیرالامرا بقتل رسید
و قطب الماک (که بصوب دارالخلافه رخصت شده هنوز بدانجا
نرسیده بود که از خبر کشته شدن برادر متروک خاطر گشت)
کسان خود را برای آردن توره بدارالخلافه فرستاد] بخان
مذکور برای نگاهداشت مرقوم ساخت - خان مذکور باستماع
این خبر جامه بے طاقتی را بر بالای سر دریده ابتدا جمعی از
سوار و پیاده همراه کوتوال داده بهحاکم حویلی اعتمد الدوله
محمد امین خان تعیین کرد - آخر بنوشت قطب الماک دست

بسیارے از مقامران بهساط روزگار مهره جان در باخته شہمات
 کشت مہمات گشتند - خان مذکور را ہم بعد از ورود موکب
 فرخ سیري ہداز الخلافۃ شاہجہان آباد در کچہری خانسامانی
 مقید نمودند - و پس از چند روز برطبق رقعۃ نواب زیب النہا
 بیگم (کہ دران وقت پیداشاہ بیگم مخاطب بود) حکم استخلاص
 شد - اہل و عیالش سامان جمعیت از سرگرفتند - و منتہبان او
 شادی و خرمی اندوختند - ناگاہ آن شب (کہ بزعم او آہستن
 ہزار امید بود) جانگزا حادثۃ دیگر زاد - چند مغولہ (کہ
 بتسمہ کشی شہرت یافتہ بودند) رسیدہ بابلاغ حکم قتل
 ہوش از سرش (بودند) - و آن بیگنہ را با ہدایت کیش خان
 جدین الاسلام و سیدی قاسم کوتوال دہلی ہوسم اخذفاق
 از ہم گذرانیدند *

وجہ (کہ موجب قتل او تواند شد) بثبوت نہ پیوست
 جوتہ برانند کہ چون حکم رھائی او شرف نفاذ یافت سادات
 اشارہ کردند کہ او را از پا در آرند - و برخہ گویند کہ ارداب عناد
 (کہ در استیصال او سعی داشتند) از جانب بیگم صاحب
 رقعۃ مجعول (کہ در افذا و اعدام او یاور افتد) از نظر پادشاہی
 گذرانیدہ بسیاست اقدام نمودند - و مقوی این روایت است
 کہ بیگم صاحب ہنگام ملاقات محمد فرخ سیر شکوہ بیجا کشتن او
 (کہ ابا عذہد از متوسلان بیگم بود) بمیان آورد - پادشاہ ذکر

چون از دست رسا و عطای عالم و حامی دینی و رحم - سال
 (که فطری پادشاه وقت بود) - حرف (و قلم) منع و زبان
 خلافت بیدان نمی گذشت و امتیاز منصب و اعتبار خطابه
 از میان رفته بود و (۱) بکمال عظمت و منصب وایی
 هفت هزار و خطیب عمده سدانای عالی اختصاص یافته بود
 و پاره عزتش را از حلیض خاک باوج اوقاب رسانیده و (۲)
 داک و سوانح (که یکی از خدمات عمده حضور است)
 نیز نامزد آر بود . عالم بنام او گردید . نصب سلطنت
 بل تمام آن به بعضی اختیار از در آمد . و چون نواب سلطنت
 بجهانداز شاه رسید بدستاورز سابقه اخلاص و پیشین درستی
 خانچهان کوکالتش دست حمایت خویش را سپرد و قانع احوال او
 ساخت . و بهیامان دستگیری آن امیر وفاق پذیر سهام بداندیشی
 ذوالفقار خان امیرامرا نازکر نیفتاد . با آنکه وزیر اعظم
 هندوستان شده آواز دعوت و شوکتش از فاک عظم هم
 گذشته بود بحال دیوانی خالصه و تن هم (که پیش دستی
 وزارت است) تغیرت راه نیافت . و بدستور سابق در همه کارها
 دست در کار داشت . قضا را دغلباز فلک بازی گویان میر
 و وزیر را از بازی خانه حکمرانی دزد آسا بمحکمه سیاست کشید
 و خصل سلطنت و شغل وزارت را بحریفان دیگر ارزانی داشت

(۲) نسخه [ج] از زارش را (۳) نسخه [ب ج] سپهر و قلم .

گذرانیده باشد) از بود - از بدو شعور امارات افزایش درامت و آثار
 ترقی شوکت از ناصیه روزگارش ظاهر و باهر بود - در سال
 چهل و یکم عالمگیری از تغیر والد خویش (که در دیوانی تن
 دم استقلال و اقتدار میزد) بخدمت خانسامانی نواب قدسیه
 زیب النساء بیگم سرمایه افتخار انداخت - و بذریعۀ التفات
 آن عقیقه گرامی نژاد بخطاب خانی سرفرازی یافته مبیۀ
 محمد افضل پسر فیض الله خان کوکه را بعقد ازدواجش
 در آوردند - و در عهد خلد منزل چون خانسامانی پدرش تفویض
 یافت دیوانی خالصه و تن (که والد او از عهد خلد مکان
 بهم جمع داشت) بدو تعلق گرفت - و چون عزایت الله
 خان بصاحب صوبگی کشمیر رخصت یافت نیابت خانسامانی
 نیز بآن کار دان کار شد اس بازگردید - و چون مستوفی قضا خط
 رفتن^(۲) بر روز نامه چۀ حیات دستور معظم خانخانان منعم خان کشید
 در تعیین دیوان اعلیٰ بسبب^(۳) ایستادگی ذوالفقار خان امیرالامرا
 اعمال و امثال رفت - ناچار قرار یافت که خان مشارالیه
 مهمات ملکی و مالی باکمی و دیدۀ زری پادشاهزاده عظیم الشان^(۴)
 بهادر در زمین پور سلطنت سربراه نماید - بعطای درات مرجع
 و مرحمت پانگی چه الر دار تحصیل اعزاز نمود *

(۲) در [چند نسخه] مرفق (۳) در [بعضی نسخ] نسبت ای-فادگی

(۳) [نسخه] [۱] باکمی ورزید پادشاهزاده

گشت - سال سی و سیوم بعد از آن غاص بود و بخت
آرزویش تا دیرت ماند - آخر مذاوب گردیده با عدوان و اطمینان
باسیری رفت - و مباح کای داده مختلصی بخت - پس از آن
همراه فرزند جنگ تعین گشته به نوبت از مؤمنان بود
سرانجام می کرد - سال چهل و ششم مردها بود همچون نموده
بگیر آنها درآمد - سال چهل و هشتم (عانی پذیرفته از خان
فرزند جنگ رسیده هزار سوار از منصب آر کم شده سال
چهل و نهم به حال کمی آب رفته و جز آورد - اوائیل آمد
خاد منزل بخبرداری دکن مامور شد - پس از چندت دیده
از تماشا می نیستی سرا فرزندست - بالابور و محلات دیگر از برار
در قبول داشت - پسرانش سید غالب خان که پیش از پدر بزرگوری
پادشاهی امتیاز یافته - در جنگ آمدن جاه همراه عالم علی
خان مطابق سده (۱۱۲۲) هزار و یکصد و سی و در هجری
بقتل رسید - و سید فتاح خان و سید الیاس خان و سید عثمان
خان - اعقاب هر یک باقی سمت - و بجایگزینی محال ارث از صوبه
برار سرفرازند *

• معادله خان •

(۲)

عرف هدایت الله خان خلف دوم و ارشد اولاد هدایت الله

خان مشهور است - پسر است (که بحضور پدر در همه چیز از وی

جا گرفت - و بصحبت سکه آنجا بمذهب مهدریان برآمد
 سید الیاس بدکن شتافته نوکری حکام بیجاپور اختیار نموده
 بخطاب شرزه خان نامور گشت - و بترتیب سرداری فائز شده
 سال نهم جلوس خلد مکان بر دست نوکران پادشاهی (که
 بسرداری میرزا راجه جیسنگه جهت تادیب عادل خان و تخریب
 ملک او تعیین گردیده بارها زد و خورد بمیان آمد) بقتل (سید
 نام برده بجای پدر بسرداری فوج و خطاب شرزه خان کامیاب
 گشته نامی به بلند رتبهی برآورد - و چون استقلال و ضبط
 و ربط در کارهای بیجاپوریاں نموده بود مدتها بکامروانی بسربرد
 و سال سییم چون بیجاپور مسخر گردید و سکندر عادل خان
 دولت بار اندوخت از نیز تارک عقیدت بر آستان ارادت
 گذاشت - و بعطای خلعت و شمشیر و خنجر مرصع با علاقه
 موردارید و اسب با ساز طلا و قیل با ساز نقره و منصب
 شش هزاری شش هزار سوار و خطاب رستم خان چهره امتیاز
 برافروخت - و رفته رفته بمنصب هفت هزاری هفت هزار
 سوار درجه ارتقا پیمود - پس ازان با خان فیروز جنگ تعینات
 شده بتسخیر قلعه ابراهیم گذهه مضاف حیدرآباد (که دریغلا
 بآهنکده معروف است) دستوری پذیرفت - پستبر بحضور رسیده
 روز یورش بر گلکندة چهره فدریت را بگلگونه زخم بیداراست
 پس ازان جهت حفاظت بگشت و سیر اطراف ستاره مامور

(که بنگاهدانی بهیر بود) بد رجۀ شهادت پیوست - خان مزبور
صبح ناچار با کمال بی سرانجامی بنارنول رسیده باز جمعیت
فراهم آوردند متصل قصبۀ سانبهر با راجه جیسنگه^(۲) باز مقابله (داد
اگرچه ابتدا خان مزبور غالب گشته لیکن ناگاه دو سه هزار
بندوقچی (که زیر پشتۀ ریگ کمین داشتند) برآمده
یرق اندازی نمودند - و بر خان مزبور (که جمعیت قلیل
همراه وی ماند و بیشتر زخمی بودند) ریخته گرد گرفته
سرداران را مقتول ساختند - و محمد زمان خان و سید مسعود خان
همشیره زاد هایش که دستگیر شدند اولین را کشته دومین را
(که مرحله عمرش از شازده سالگی نگذشته بود) نزد راجه
آوردند - راجه برای زخم بندی او تاکید نمود - و سید حسین
خان را با گنج شهیدان مدفون ساخت - این واقعه در سال دوم
جلوس خلد منزل مطابق سنه (۱۱۲۰) هزار و یکصد و بیست
هجری بوقوع آمد - گویند بر سر مرقد خان مزبور بالای کنار
تالاب سانبهر باغ و عمارت در کمال صفا و موزونی راجه احداث
نموده - از منصب خان مزبور هیچ اطلاعی دست نداده *

* میدان رستم خان دکنی *

پسر شوزۀ خان سید الیاس است - وطن نیاگانش بخارا ست
یکت از آنها بهندوستان وارد گشته چند در نواحی اجمیر

سلطنت بقبضه اقتدار خلد منزل در آمد و میان راجه جیسنگه
 سواتی و بجیسنگه برادرش (که در کابل از همراهیان شاهي
 بودند) نزاع برخاست پادشاه (که بخاطر داشت هریک مجبور
 بود) رفع نزاع دران اندیشید که آنبیر را در سرکار پادشاهی ضبط
 نموده خان مزبور را بغوجدارمی آنجا تعیین ساخت - درین ضمن
 خلد منزل بعزیمت مقابله محمد کام بخش لوای توجه جانب
 دکن بترافراشت - و راجه جیسنگه و مهاراجه اجیت سنگه
 بے اجازت خسروانی از لشکر ظفر اثر برخاسته راه وطن پیش
 گرفتند - و پس از وصول بارطان باجماع جمعیت پرداخته اکثر
 تپانه داران پادشاهی را برداشتند - بمشاهده این مقدمه سید
 حسین خان گردآوری فوج قدیم و جدید نموده با سه پسر او
 ابوسعید خان و غیرت خان و حسن خان و یزنه او مهابت خان
 و دو همشیره زاده محمد زمان خان و سید مسعود خان در آنبیر
 مستعد بیکار شد - (۲) اما از بسکه راجپوتیه مثل مرور و ملخ از
 هر چهار طرف جوشیده هنگامه برپا ساختند نوکران جدید
 سید حسین خان هوش باخته راه گریز سپردند - ناچار خان
 مزبور با جمعیت قلیل از آنبیر برآمده بمقابله درگا داس
 راتهور در میدان کاه دهره پرداخت - راجپوتیه مغلوب شده طریق
 فرار پیمودند - اما بهیر خان مزبور بغارت رفت - و یک پسر

و از اینجا به کمک ذوالفقار خان (که قلعه چنچپی را محاصره داشت) نامزد شده بود [دستوری یافته پس ارا بقلعه داری و فوجدارتی نصرت آباد سکر مامور گردید - سال ^(۲) چهارم از اینجا مغزول شده سال چهارم و سیوم با محمد بیدار بخت بتکامشی ^(۳) راما به ونسله ترخیص پذیرفته ترددات شایسته بظهور رسانید بستر بنابر تقصیر از منصب برطرف شده سال چهارم و هفتم حسین التماس محمد کام بخش ببحالی منصب ششزاری پذیرفته سوار آب رفته به جو آورد - و پس از آنکه در تعاقب ^(۴) بیدنایک حسن مجرا از بظهور رسید سال پنجاهم در جلدی آن از اصل و اضافه بمنصب شش هزار ششزاری سوار رایت بلند رتبی افراشت - پس از انتقال خلد مکان بر سر موضعی تاخته بوزم تفنگ ریخت هستی بر پشت - پسرش سرفراز خان سید امین است - که در عمل نظام الماک آصف جاه حارس حیدرآباد شده در مستعد پوزة واقعه بیرون بلده مذکور مکانها ساخته - پس از فوت او زاده پسرش جاگیر قلیله از ارث یافته بود - در حالت تحریر او نیز پا در دامن فنا کشید *

* شهید حسین خان باره *

از آلا شاهیان بهادر شاهي ست - چون بسنت و کشاد امور

(۲) نسخه [ج] نصرت آباد مامور گردید (۳) در [اکثر نسخه] رانا

(۴) نسخه [ج] سرما نایک - یا پند نایک باشد *

بقیه این قوم در دندا راجپوری تصرف دارند - و با مرهتہ
بکج دار و مریز بسر می‌بروند *

بالجمله خان مذکور با جوهر شجاعت آبادان کاری و رعیت پروری
آمیخته و در امور تدبیر رای درست داشت - از صبح تا یکپاس
شب گذشته مسلح بدیوانخانه می نشست - پس ازان درون
محل سرا رفته یکپاس دیگر بهمان تاثیر می گذرانید - پستر
کمر را کرده بضروریات می پرداخت - اواخر ایام سلطنت
پادشاه اوزا طلب حضور نمود - چون سابق سیدی خیریت
خان بدربار پادشاهی شتافته خود را پیش شکیل و شان مردم
آنجا هیچ نیافته کار او از خجالت بتمارض کشید و بهعی
سیدی یاقوت خان ازانجا برآمده بود نامبرده اندیشه مند
گشته آخر بقبول پیشکش و مهم سازی خود را ازیں تکلیف
را رها کنید *

* سرفراز خان مید لطیف *

ابتدا سلسله نوکری بیجاپوریان داشت - سال بیستم جلوس
خلد مکان باستصواب دلیر خان دوزی آمده پابند نوکری
پادشاهی شد - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب سرفراز خان
ترقی نمود - سال بیست و هفتم همراه محمد اعظم شاه بمحضره
بیجاپور تعین گشت - و پس از وقوع فتح بعطای فیل براوج
عزت برآمد - پستر در کاب محمد کام بخش [که جانب سکر

بر دفع سیوا هستند - سیدی سنبلی بدایه نهصدی (سیده)
در گذشت - و سیدی یاقوت که قائم مقام او بود در فرام آ (دن)
کشتیها تردد بکار برده همت بر کشایش دندار اچپوزی گذاشت
و شب ایام هولی (که هنوز تاراج زده خواب غفلت بودند) از
یک طرف نام برده و از جانب دیگر سیدی خیریت (سیده)
بممدن کمند از دیوار قلعه در آمدند - درین اثنا بارت خان
قلعه برسیدن آتش با سردار حصار پرید - و چون دران ایام فروج
سیوا برای تاخت اماکن دزدست رفته بود و طاقت کمک
نداشت قلاع قریب المسافت را نیز مستخاص گردانید - و پس
از رسیدن عرضداشت از متضمن این ماجرا بساطان محمد
معظم مرید دار دکن نامه برده و سیدی خیریت باضافه منصب
و خطاب خانی سربلندی اندوختند - و چون سال سی و نهم
سیدی خیریت خان فوت نمود اموال او بنام برده بخشیده
ادای طلب سپاه متوفی بر ذمه اش مقرر گردید - سال چهل
و هفتم مطابق سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد و چهارده هجری
و ذیعت حیات سپرد - و سیدی عنبر نامی را (که قائم مقام خود
ساخته بود) بنا برین (که این قوم دران نواح بعملداري نامه
بر آورده در اجرای راه جهازهای بیت الله بودن اینها انرب
بصواب بود) ببعالی تعلقه مذکور و عطای خطاب سیدی
یاقوت خان چهارم عزت بر افروخت - در حالت تکریر هم

بیجاپور بار مرحمت شده فتح خان نام افغانی از جانب والی
 مذکور بحکومت آنجا نامزد گردیده قلعه^(۲) دنداراجپوری را (که
 نصف در خشکی و نصف در دریا واقع است) مسکن خود قرار
 داده بود - در عهد غلامسکان پس از آن [که سیوا بهونسله بیجاپوریان را
 ضعیف دیده دست ترمز دراز گردانیده ابتدا قلعه^(۳) راچ گدھے را
 ماری خون ساخته پستری قلعه^(۴) راهپوری گدھے را (که بفاصله بیست
 کرده از دنداراجپوری است) استحکام داده در آنجا سکونت گرفت
 و بسعی تک و در قلاع دیگر را که در آن نواح بود بدست آورد
 فتح خان مرعوب از گشته دنداراجپوری را گذاشت - و پناه
 بقلعه جزیره (که اندرون آب بفاصله کرده است) بوده در فکر آن
 شد که امان گرفته بسپارد - و جان بسلامت برد - سیدی سنبیل^(۳)
 و سیدی یاقوت و سیدی خیر (که هر سه غلام افغان مذکور
 بودند) برین اراده مطلع گشته افغان مزبور را گرفته زنچیر در
 پای او کردند - و حقیقت حال بوالی بیجاپور و خانجهان بهادر
 صوبه دار دکن نیز نوشتند - بهادر مذکور جواب عنایت آمیز
 با خلعت و پنجهزار روپیه نقد فوستانه تجویز منصب چهارمادی
 در مد سوار برای اولین و سه مادی مد سوار بحکومت در زمین
 و دو مادی مد سوار بنام سیومین مقرر نمود - و جاگیر سیو حاصل
 متصل بندر سورت تنخواه کرد - آنها مستظهر گشته کمر همت

(۲) در [بعضی نسخه] دنداراجپوری (۳) نسخه [ب ج] سنبیل •

هر دو چشم او عاقل گردید - ازین جهت از دولت حضور
پادشاهی محرومی اندرخت - و در صوبه داری امیرالامرا
حسین علی خان بقلعه داری احمدنکر مضاف صوبه خجسته بنیاد
گوشه انزرا گردید *

چون نظامت دکن به نظام الماک آصف جاه متعلق شد
از بس که بیش از بیش قدردان او بود استبدال خدمت
مذکور یافت - پس از فوت او پسرش محمد میرخان بخطاب
ارثی و قلعه داری مذکور پیرایه اعتبار پوشید - چندی
بخشیگری سواران سایر سرکار نوین مذکور سرانجام می کرد
پس از پسرش سید حمید خان خطاب سیادت خان یافته
به نیابت یزنه خود سید لشکر خان بنظم برار مقرر شد - و چندی
قلعه داری بیدر داشت - آخرها بخطاب حمید الدوله اختصاص
گرفت - و مطابق سنه (۱۱۸۴) یک هزار و یکصد و هشتاد و چهارم
هجری از دار فنا رحلت نمود - پسرش در حالت تحریر
بخطاب نامور جنگ بهادر سرفراز و بریخته گوئی مائل است
برادران و اعمام سیادت خان سید حمید جمعی کثیر بودند
هیچ یک ترقی نکرده *

* سیدی یاقوت خان حبشی *

در عهد فردوس آشیانی چون کوکن نظام شاهي مسخر
ارلیای دولت گردید در عرض محاللات نوتسخیر تعلقه والی

زرشادشاهی خاد مکان و منصب در خور کامیاب گشته - سال
 بیست و هفتم جاوس خاد مکان بتعالیم محمد کام بخش چهاره
 امتیاز برافروخت - و غایبانه بهادر مذکور واسطه گذرانیدن
 عرائض او بود قرب حاکم باشی حاصل نمود - و چون بهادر
 مذکور باره قلعه راهبري را آتش زده بقتل کفار و تاراج مال
 و متاع آنها پرداخت سال بیست و هشتم او در جلدوی
 رسانیدن این مژده بعزایت فیل و پستر بخطاب سیادت خان
 سرمایه امتیاز اندوخت - سال بیست و نهم از تغیر لطف الله
 خان بتفویض خدمت داروغگی عرض مکرر درجه خصوصیت
 پیمود - از راه عزایت دوات سنگ یشم بار مرحمت شد
 پستر اگرچه از خدمت مذکور عزل پذیرفت اما بداروغگی
 دیوان خاص می پرداخت - سال چهل و یکم مطابق سنه
 (۱۱۰۸) هزار و یکصد و هشت هجری بمرض وبا (که در
 لشکر پادشاهی جایگیر و جهانگیر شده بود) بعالم عقبی
 خرامید - پسرش بخطاب پدر گردیده سال چهل
 و سیوم بداروغگی عرض مکرر افزایش قدر یافت - سال چهل
 و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هفتصد سوار
 رایت بلند پایگی افراشته مکرر بسرکردگی فوج به تنبیه غنیم
 شتافت - و در همان ایام بحسب نیرونگی تقدیر از نور بینائی

خواهد رسید - برین شخص بنا بر بعضی عوارض دنیای از دست ما
ظام رفته - و هنوز وقت در نرسیده که خلاص کنم - مفرش
جز بدرگاه دادار نیست - پس امیدوار باید داشت تا از ما
قطع امید نکند - و بخدا نژاد - و اگر بنالد مارا گرز نژاد
کجا سمت *

بالجملة سردار خان در سال سی و یکم خدمت داروغگی
فیلخانه از تغییر معتمد خان سرعزت برافراخت - و چون در سال
سی و سیوم از موضع بدوی بقطب آباد ککله نزل اجلال
پادشاهی شد سردار خان بفوجداری دوازده کرهی گرد لشکر
ظفر بیگر مقرر گشت - در سال سی و پنجم سنه (۱۱۰۳)
یکهزار و یکصد و سه هجری جهان گذران را وداع نمود - در
خیرخواهی ولی نعمت و خدمت خاق باطن او با ظاهر
موافقت داشت - خالی از درد طلب و محبت فقرا نبود - پسرش
حمید الدین خان که در بلندناسی از پدر و جد گذرانیده - چنانچه
احوالش آئینه دار این مدعا سمت - اولاد دیگر هم داشت *

* سیادت خان سید اوغلان *

اوغل بتورکی بمعنی پسر - و اوغلان جمع است - در سلطنت
بخارا خطاب جماعه ایست که بسیادت و شرافت ممتاز و
بنشستنی حضور والی آنجا اختصاص دارند - نام برده استاد زاده
خان فیروز جنگ بهادر است - باستصواب بهادر مذکور بدولت

خان را باضافه پانصدی بمذنب هزار و پانصدی و خطاب
سردار خان برنواخته بیتافداری شاهزاده مامور گردید *

گویند بعد از چند روز بمردار خان حکم شد بشاهزاده پیام
رساند - که اعتراف تقصیر خود نموده استغفار نماید - تا از سر
گناهش درگذریم - شاهزاده جواب داد که من بجناب آلهی
و در خدمت پدر سرایا تقصیرم - اما بظاهر امری که موجب
استغفار باشد از من سر نزده - عتاب بر عتاب افزود - و در مراتب
قید تشدد رفت - و تا شش ماه از سر آراشی و ناخن چینی
ممنوع بودند - ناظر خدمت خان نایب اعلیٰ حضرت نظر
بر تقدم خدمت جرأت حرف داشت - درین مقدمه مبالغه
از حد برد - و اجازت املاح گرفت - و بعد مدتها (که صورت
غضب کم کم می گشت - و مزاج دلخوش شفقت غریزی گردید)^(۲)
مرارا ادعیه مانده حواله سردار خان میشد - که بشاهزاده
بفرساند - که باین درد اشتغال داشته باشد - تا مهر آفرین^(۳)
دل مارا متوجه رعائی او گرداند - و او را از رنج معارفت ما برهاند
در ضمن این روزی خان مذکور بعرض رسانید که در گذاشتن
اختیار حضرت اسم - فرمودند بله لیکن از حضرت مالک الملک
مارا فرمان فرمایی مالک گردانیده - هر جا که از ظالمی بر مظلومی
ظلم می رود امیدوار می باشد که تظلم بما خواهد برد - و بدان

اجازت یافت - و در سال بیست و هشتم بداد و غنمی نواره از تغیر
 سیف الله خان اختصاص گرفت - و چون کاردانی و دلتخواهی او
 ذهن نشین پادشاه شده بود اهتمام برخی کارخانجات جنید
 نیز بعهده او تفویض یافت - در سال بیست و نهم بخدمت
 نظارت حرم سرای شاهنشاهی از تغیر خدمت خان منظور
 نظر قرب گردید - و چون کردگی گنج ضمیمه کوتوایی داشت
 در ایام محامره گلکنده از افراط باران لایق قطع بطغیان دربار
 مانعرا و دیگر رودخانهها رسید مقبوض گردید - قسط را
 روز بازار بهم رسید - چه شهر هیدرآباد و چه اردو پراز مرده
 بود - از گرداگرد دولتخانه پادشاهی روزانه انبار مردها را
 کفاسان از صبح تا شام کشیده بر کنار دریا می انداختند
 باز شب همان هنگامه بود - در آن وقت کردگی از خان مذکور
 تعبیر شده بهید شریف خان قنوجی تفویض یافت - و چون
 از شاهزاده محمد معظم مخاطب بشاه عالم از دیر باز رایحه
 کار شکنی و بدخواهی سرکار والا در پیشگاه خلافت استشمام
 شده بود و درینولا خان فیروز جنگ نوشتههای او را با ابوالحسن
 حیدرآبادی در مورچال گلکنده بدست آورده از نظر گذرانید
 و آن مظنون چون مجرم گردید ناچار شاهزاده را با دو پسر
 کلانش که همراه بودند بوندان تادیم برنشانند - و اهتمام

باشند) و چند کس از آنها از چنان محبس گریختند نام برده
سال مذکور از صوبه بیجاپور عزل پذیرفت . سال سی و سوم
از تغیر سردار خان بتقرر فوجداری ناندیر رایست اعتبار
برافراخت . وقت موعود بعدم سرا در شد . پسرانش بسیار
بودند . ازان جمله دو کس رشد تمام نمودند . یکی قطب الملک
عبدالله خان - و دوم امیرالامرا حسین علی خان - و از بقیه
سید نجم الدین علی خان - احوال هر یک جداگانه درین نامه
سمت اندراج پذیرفته *

* سردار خان *

سردار بیگ - پسر باقی خان قلماق چپله است - که
احوال او رقم سنج خامه گشته - مشارالیه بیادری طالع در زمان
عالمگیری مورد نوازش خسروانی گشته بمذنب در خور و خطاب
اهتمام خان درجه ناموری پیمود - هنگامی (که رایات عالمگیری
بصوب حشن ابدال ارتفاع پذیرفت) داروغگی عمارت دارالخلافه
داشت - و پس ازان بکوتوالی اردوی پادشاهی جمعیت یافتن
رفت - و مدت ها بدین کار چه در هندوستان و چه در گذشتن
درام سفر بود بضبط و ربط پرداخته نقش اعظم مالک الملک
کرسی نشین گردید - و چون بلده اوزنگ آبا از ظالمی بر مظلوم
رونق آگین گشت چندین بتاسیس حصار خواهد بود - و بدان

انداخته می‌بردند برانها تاخته بعد کشش و کوشش دیوان
 مذکور را مخلصی داده همراه خود آورد - و چون در ایام
 محاصره بیجاپور شاهزاده مذکور پیش پدر متهم بذاتخواهی
 گردید و بعضی رفقای او را حکم اخراج شد در باب نامبرده امر
 لازم الاتباع مدور یافت - قید نمایند - آخر بشفاعت روح‌الله
 خان بطریق نظر بند حواله خان مزبور گردید - و رفته رفته
 بسعی او دفع جرائم دورت گرفت - و چون در ایام محاصره
 گلگنده روح‌الله خان حسب الطاب بحضور از بیجاپور رسید
 نامبرده به نیابت خان مذکور درانجا ماند - و پس از
 چند مصالحت بصوبه دارمی آنجا افتخار انداخت - سال سی
 و دوم پس از آن [که خبر فرار راما برادر سنبها بهونسله از قلعه
 راهیریگده (که ذوالفقار خان در محاصره داشت) و پناه گرفتن او
 در حدود تعلقه والی مزبور بعرض رسید] بذاتبرده فرمان رفت
 که در سراغ او دریده دستگیر سازد - و نامبرده کاربند حکم گردیده
 سه روز و سه شب ایلغار نموده بسر وقت او رسید - و اکثر
 سرداران معتبر را دستگیر ساخت - اما خود راما بدر رفت
 ازین جهت بارمف مدور چنین خدمت سترگ در خاطر پادشاه
 نقشش درست نشست - علاوه آنکه چون در باره آسارای مذکور
 حکم محکم عز نفاذ یافت (که در ^(۲) ارک قلعه بیجاپور محبوس

داشت بخست و نکبت زندگی بسر می برد - و پیش از آن
در حضور بتجویز آن نوئین فیاض بداد رنگی داغ و تصحیح
رکاب اختصاص گرفت - و در زمان خاتان زمان هم چندی بدان
امر می پرداخت - بوقت موعود در گذشت - برادرش کیاقت
خان میرزای رنگین خوش وضع ستوده طبع بود - در همه چیز
با برادر مخالفت داشت - حتی مذهب هم که بطور آبی
خویش امامیه بود - و سیف الله خان اظهار تمسک می نمود
و تعصب می ورزید *

* سید عبدالله خان باره *

عرف سید میان - ابتدا نوکر شاه عالم بهادر بود - همراه
روح الله خان بمهم کوکن (۳) تعیین شد - سال بیست و ششم
جلوس عالمگیری بمنصب هزاره شش صد سوار ملازم پادشاهی
گردید - سال بیست و هشتم همراه شاهزاده مذکور جهت
تنبیه ابوالحسن والی حیدرآباد دستوزی یافت - و در آن جنگ
مصدر ترددات نمایان گشته چهره ران مردی را بکلگونه زخم
بیاراست - روزی (که بچنداولی اختصاص داشت - و نبرد صعب
روان) فوج مقابل را از پیش رو برداشته بکمک مردم
یمین و یسار خود را رسانید - و چون در آن روز بندر این نام
دیوان شاهزاده را مردم خصم زخمی ساخته فیل او را پیش

(۲) یا بغیبت باشد (۳) نسخه [ج] دکن *

و پنجاه هزار سوار جمع نموده بمقابله می‌نمائیم - درین باب وثیقه
بمهر آنها گرفته باظهار حسن عقیدت و هوا خواهی (که چنان
خدمتی سترگ بتقدیم رسانیده) پا در رکاب استعجال گذاشت
و از راه دیوگده و چاندا بحیدرآباد شتافت - فی‌الواقع در لای
عظیم بچرخ آرده - و زمانه را طرفه خمیرمایه آشوب بدست
می‌افتاد - اما چون طالع او و بخت موکلش در حوض ادهار
بود بجائے نرسید - همین که از آمدنش شاهزاده آگهی یافت
مکحول برخدیعت و مکیدت نموده یقین کرد که ساختگی
خلد منزل است - جواب داد که اینجا نهال نیکو خدمتی شما
غیر از ثمره سیاست و تعدیب بار نمی‌آرد - و سعیها آهن سرد
کوفتن است - و چون ابرام و سماجت از حد گذرانید اگرچه یومیه
بقدر قوتش مقرر فرمود لیکن روبرو نطلبید *

نازم حلم و عفو آن پادشاه کریم الاخلاق را که آیه رحمت
در شان اوست - و بدین وسعت مشرب و سعت بخشش
هیچ یک از ملوک ماضیه بدو نرسید - چون خان مشارالیه بعد
جنگ کام بخش بوساطت خانخانان برسد سلطنت جبهه سا
گردید بصفحه جرائم بر نواخته در بحالی منصب قدیم و سالیانه
پنجاه هزار روپیه مختار کردند - او بحسب جاه پابند نوکری شده
در عهد فرخ‌سیر بهمراهی امیرالامرا بدکن آمده بتازگی میربحری
آندیار بدو تفویض یافت - با آنکه با سردار طرف مصاحبت

و در محاصره حصار کھیلنا از کار طلبی و کام پژوهی در مرزها
 کام فراخ زده اخبار می آورد - مطرح انظار مکرمت شاهي گردیده
 بعطای خطاب پدر و افزونی منصب کامروائی یافته بتقویض
 خدمت میر بحری کل آب رفته بجوی آمد - و پس ازان
 بهیرتوزکی مستاز گردیده - روز فتح قلعه واناکیره زخم بذوق
 زبور دستش شده بمرحمت یکصد اشرفی مرهم بها برنواختند
 و در عهد خلد منزل از دیوانگیها سبکسری بکار برده با ذوالفقار
 خان امیرالامرا در آویخت - ازانجا (که پرکاش را در هوای
 همسری کوش بلند شدن باطمینان باد تار و بود وجود خود را
 پریشان ساختن است - و قطره آبی را با پهن دریا پهاوسائیدن
 بمرج خیز فنا آبروی خویش را فرد ریختن) دران پالغز سریا
 خرده گرانبار خفت و خورای پا در دامن فرار پیچید - و از
 شوریده سزی نام و کالت شاهزاده کام بخش (که بدعوی سلطنت
 در حیدرآباد طبل مخالفت می گرفت) برخود بسته براهه
 جیستگه و راجه اجیت سنگه (که از حضور گریخته سورفساد
 و فتنه برداشته بودند) پیوست - و با آنها داز و مدار نمود
 که اگر شاهزاده از راه گوندانه اراده این سمع نماید پانزده هزار
 سوار راجپوت قانزیده پذیرفته شده تا برگشتن بهادر شاه از دکن
 بهینت مجموعی همراه رفته در داز الشقه بر تخت می نشانیم

* سیف الله خان میر *

در زمان عالمگیری خدمت میرزا میرزا و داروغگی ایاز داشت - و مدتها بدین کار پرداخت - و بعد از برود سواد پادشاهی بسوزمین دکن خطاب خان^(۲) سرفروزی پادشاه در سال بیست و هشتم ازان عهد موزل شده بشار خدمت میرتوزکی امتیاز گرفت - ظاهر در سال بیست و نهم و دهم حیات سپرد - در آن هنگام (که شاه عالم بیادر از اجیر پناهب محمد اکبر (خدمت یافت) از پیشگاه خلافت و جهانگیری بابلاغ برخی احکام مطاع در خدمت پادشاهزاده حاضر شد و چون برگشت ظاهر گردید که شاهزاده بطریق انعام بوی چیزه رعایات نمود - از سرکار داد بدیاری پناهبز (دیده سواد نامه) بی اندرخت - و حکم شد که مبالغ مرقومه از نقدی شاهزاده و جمع نمایند - گویا تعلیم ست - ازان دستور العمل سلطنت - که نوازش پیام آوران مرسل شهر بزرگ داشت مرسل است - فکینف که ارسال از جانب اعلی باشد - پسر گلانش میر اسدالله مرد برگوی بی محابا خالی از نشئه جزونی نبود - اما ساختگیهای بزرگ و گریزت آمیخته بسیار داشت - بصدر تقصیر مرور عذاب عالمگیری گردید - بیکه معظمه برآوردند - پس از تحصیل سعادت حج بحضور رسیده بمنصب پانصدی رنگ رفته بر [در]

هزار و سه صد سوار بمشار اليه قرار گرفت - بعد از ارتحال
 خلد مکان با شاهزاده محمد کام بخش بعلاقه استاني (که
 در فن تيواندازي داشت) رفيق شده صاحب طبل و علم گرديد
 و چون آن شاهزاده ديوانه و ش از تبه هوشي و بيخودي بسعايت
 بدگويان خود غرض از برنج اموای فدريت کپش خصوص
 احسن خان مير ملنگ (که سرفوج و صاحب اختيار بود)
 بد مظنه گشت و بتعذيب و عقوبت هريکي وبال و نکال
 اندوخت سيف خان را بعلمت اخلاص مقيد نمود - و بدستاورز
 رقعۀ او (که در وقت آمدن حيدر آباد در جواب رستم دل
 خان ناظم آنجا نوشته بود - که آنچه از طريقۀ سلوک با همراهان
 ولي نعمت استفادۀ ملنگ^(۲) استرضای خاطر احسن خان است)
 بحضور خود قطع فرمود - آن بيچاره هرچند بعجز ظاهر کرد (که
 مضمون اين رقعۀ دلالت بر هواخواهي حضرت دارد) فايده
 نبخشيد - بعد بریدن دست آن ستم رسیده بے تکاشا
 زبان برکشان - کم اصلي ست که از جانب مادر داري - بهمين
 دست (که بے تقصير بريدي) تعاليم تيواندازي نموده ام
 آن سفاک بے باک گفت زبانش نيز برآرند - بهمان زخمها
 درگنشت *

گرفت - و در سال بیست و یکم بصوبه دارى بهار بخش عزمت
راند - و بعد ازان بصوبه دارى آله آباد مامور گردید - و در آنجا
در مبادى سال بیست و هشتم سنه (۱۰۹۵) هزار و نود و پنجم
هجری بساط هستی در نور دید - زند مشرب و یتیم وضع بود
اما قابلیت و مساس شعرو سخن داشت - ناصر علی با آن همه
آزادی و استغنا مدتها بهم صحبتی ار شیفگی داشت - چنانچه
میگوید *

* گفت و گوی طوطی از آئینه میخیزد علی *

* گر نباشد سیف خان مارا نفس در کار نیست *

در فن راگ و نغمه بسیار ماهر بود - رساله مسمی راگ درین
(که بیشتر ترجمه مانگ^(۲) سهیل که نایکان سابق نوشته اند)
نموده با فوائد دیگر در تقسیم و قواعد آن تالیف کرده - متصل
سرهند سیف آباد مکانی آباد نموده وطن خود قرار داده
مدفن او آنجا ست - پسرش هم در اواخر خلد مکان بخطاب پدر
سر امتیاز برافراخته بفرجدارى تل کوکن و قلعه دارى اعظم نگر
مل گانون^(۳) و تهانه دارى ساتگانون امتیاز یافته - چون خدمات مذکور
ضمیمه صوبه دارى بیجاپور بچین قلیج خان بهادر متعین شد
بخدمت زیابست صوبه مزبور تعین گردید - و در آغاز سال چهل
و نهم همان خدمات از تغیر چین قلیج خان باضافه پانصدی

زاویه نشین عزامت گشت - و در سال پنجم بتازگی مشمول آثار
 مرحمت شده ببحالی منصب سابق چهره افروز طالع گردید
 چون سال ششم عزم دلکشی کشمیر از فر نزل پادشاهی
 فیض آگین گشت خان مذکور بایالت آنجا از تغیر اسلام خان
 منصوب شد - و از فرط کار طلبی و خدمت درستی ایام حکومت را
 ببطالت و بیکاری نگذرانیده یساقها برای خود بهم رسانید
 و به نیروی پردای و دلادری ولایت آورد را (که از دشواری راه
 چند جا بدون نردبان عبور متعذر است - بل متعسر) تا بیست
 روز جنگ کفان رفته بحیطه تسخیر درآمد - و پس ازان ملک
 کاکمت و برشال را نیز ضمیمه ممالک محروسه ساخت - و دستر
 در اشاعت آثار اسلام و اخلاص نور مسامانی در ساحت ولایت
 ثبت بزرگ (که از قدیم الایام ظلمت آلود کفر و بطلان بود
 و هیچگاه حکام آنجا سر بر بقیه اطاعت فرمانروایان اسلام نیارده)
 تدبیر درست اندیشید - در سال هشتم فرمان پادشاهی بغام
 دلدل بیمکل زمیندار آنجا متضمن ترویج معالم حق پرستی
 از حضور رسید - مصحوب محمد شفیع منصبدار با چند
 از نوکران خود روانه ساخت - مرزبان مذکور در مقام اطاعت
 و انقیاد استاده خطبه پادشاهی خواند - و طلا و نقره بسیار

(۲) نسخه [ب] کل گشت و بر سال - و نسخه [ج] کل گشت و برشال

و در [بعضی نسخه] کاست

سیف خان را با اکرام خان هاولش ساختند - اتفاقاً در عین
گرمی هنگام ستیز و آذیل فیل سوار می اسلام خان بصدمة بان
رم کرده انتظام آن فوج برهم خورد - اکثر مردم از جای خود رفته
توفیق ثبات و قرار نیافتند - سیف خان با اکرام خان و غیره
معدودے قدم همت افشردہ کوششهای مردانه نمود - و پس
ازین فتح (که در خور حسن تردد و مطمح امید رعایت نیافت
یا بجهت دیگر) اراده گوشه نشینی نمود - عزل منصب و خدمات
بمیان آمد - و پس از چندے بمنصب دو هزار و پانصدی هزار
و پانصد سوار مطرح انظار عاطفت شد *

و چون سال دوم دارا شکوه با پسرش سپهر شکوه بدارالخلافه
(سید سترون نقش هستی او باهتمام سیف خان بیعت و یکم
ذی الحجه سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نهم واقع شد - و روز
دیگر سپهر شکوه را بر طبق حکم بقلعه گوالیار برده بحارسان
آن قلعه استوار سپرد - و خود بمستقر الخلافه معاودت نمر
و بفرمان پادشاهی بصوبه داری آنجا از تغیر مخلص خان (که
به بنگاله تعیین یافته بود) قیام ورزید - چون تذد مزاجی و استغنائی
فطری با نازش کار کردگی و پندار سپاهگیری داشت اعتقا
بشان عمدها ناکرده از خلاف مرضی پادشاهی نمی اندیشیده
بغابر تقصیرے از نوکری برطرف شده در قصبه سرهند
(۳)

بخشی شاهجهانی ست - همواره در حضور پادشاهی دولت
 بار می اندوخت - و بدوام روشناسی خود را در خور نوازش
 می ساخت - در سال سیم ^۱ بداروغگی تورخانه والا و منصب
 هفتصدی صد سوار امتیاز یافت - و هنگامی (که مهاراجه
 جسونت با کر و فر ^(۲) زیاد تعیین مالوه گردید) بر منصب او
 باضافه مناسب افزوده بهمراهی آن عساکر متعین شد - و چون
 راجه جسونت ^(۳) از جسارت و نخوت آرائی سنگ راه موکب
 عالمگیری گشته آماده رزم و پیکار گردید و آخر الامر جمعی
 از سران نامور را بکشتن داده ننگ فرار بر خود پهنید
 بسیاری راه گریز سرکردند - گروهی برهنمونی بخت از خیل
 مخالف جدا شده بتقبیل عتبه عالمگیری فایز گشتند - خان مزبور
 ازین جماعه بود - مشمول الطاف خسروانه گشته بمنصب هزار
 و پانصدی هفتصد سوار و خطاب سیف خان مباهی گشت
 و در جنگ دارا شکوه تلاشهای سپاهیان نمود - بمزیت اعتبار
 مورد نوازش گردید - و بخدمت داروغگی جلو و آخته بیگی
 امتیاز یافت - و در جنگ شجاع چون راجه جسونت سنگه
 (که سردار فوج برانغار عالمگیری بود) از خلاف منشی
 و گردان شده عیان بواجی خدیعت تافت و اسلام خان
 بدخشی (که هراول برانغار بود) بجای او مقرر گشت

(۲) نسخه [ب] بسیار (۳) نسخه [ج] راجه از جسارت *

از تغیر همت خان ببخشیدگری دوم و بانضمام سرشته دفتر
والا شاهي نیز مامور گردید - سال هفدهم چون شجاعمت خان
بعد انداز خان در مهم یوسف زئی بکار ولی نعمت در آمد
نامبرده با جمعیت شایسته پیشاور تعیین گشت - سال هیزدهم
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و دو هزار و پانصد سوار
کامیاب گردید - سال نوزدهم چون شمشیر خان میر یعقوب پسر
شیخ میر خوافی در جنگ افغانه جان نثار گردید از با فوج
گران و مصالح شایان به تنبیه آنها قرار گرفت - و بوجه
مورد عتاب شده از منصب برطرف گردید - بعد چندی
بدیالی آن آب رفته بجو آورد - سال بیست و یکم چون
(۲) آئی بیگم والدۀ اش (که صبیۀ میرزا شاهرخ بود) چادر ممات
بر رخ کشید نامدار خان او را بحضور آورده بعزایت خلعت
از سوگ بر آمد - سال بیست و دوم بافتزاع جویده پور
از دست راهبران (که مصدر نافرمانی بودند) پای همت
پیش گذاشت - سال بیست و سیوم مطابق سنه (۱۰۹۰)
هزار و نود هجری پس از امتداد بیماری طبل رحیل
بآخرت سرا کوفت *

• سیف خان •

سیف الدین محمود معروف بفقیرالله پسر تربیت خان

(۲) نسخه [ب] الی بیگم - و نسخه [ج] الن بیگم - یا آی بیگم باشد .

سوار و سال سیم از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار و خطاب سربلند خان سه ناموري زد - و سال سي و یکم بخدمت آخته بيگي از تغیر اسد خان و پستر بداروغگی توپخانه و اضافه یکصد سوار جبین رشادت نور آگین ساخت - پس ازان (که زمانه رنگ دیگر بکار آورد - و ابواب فتوحات بروی خلد مکان مفتوح ساخت) بعد جنگ سموگده نعمت ملازمت دریافته پس از جلوس اول بفرجداري مذکور دستوري پذیرفت سال ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرمایه بلند رتبیگی اندوخت - سال نهم همراه سلطان محمد معظم (که بنابر شهرت آمد آمد دارای ایران سمیت دارالملک کابل مرخص گردیده بود) دامن عقیدت بر کمر همیت زد - سال دهم همراه شاهزاده مذکور (که به بدو بست صوبجات دکن مجاز شده) بدان صوب شتافت - سال دوازدهم از انجا آمده سرارادت بر هند سلطنت گذاشت - چون از پادشاهزاده مذکور بعضی حرکات خلاف مزاج بمسامع پادشاهی رسیده و نواب بائي والده ماجده او بذابر متنبه ساختن او بموجب حکم روانه گردید سال سیزدهم سربلند خان برای رسانیدن بائي مذکوره مقرر گشت - پس از معاونت بخدمت قوش بیگي از تغیر فیض الله خان بمنزلتش افزود - سال پانزدهم بصوبه داری اکبر آباد از تغیر نامدار خان و پستر

مرصع با علانۀ مرورید و اسپ عراقی و فیل خاصه و از اصل
 و اضافه بمنصب پنج هزار و پنج هزار سوار از انجمنه یک هزار سوار
 دو اسپه سه اسپه رایست امتیاز برافراشت - سال ششم بعد معاودت
 موکب پادشاهی از کشمیر بلاهور حسب الطلب خود را بحضور
 رسانید - و بعد چندی رخصت تعلقه مزبور یافت - سال
هشتم بار دوم حسب الحکم خود را جریده پدایه سریر دولت
 رسانیده مشمول عاطفت و رخصت گشته بکابل معاودت نمود
سال یازدهم از انجا معزول گردیده بحضور رسید - و بوجه
 از منصب استعفا نموده در دارالخلافه اقامت ورزید - سال
سیزدهم مطابق سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد و هجری داعی
 حق را لبیک گفت - چون لاولد بود برادر زادهایش پسران
 شیخ میرخوافی بخلاص تعزیت از ماتم برآمدند *

* سر بلند خان خواجه رحمت الله *

همشیره زاده نجابت خان میرزا شجاع است - بمراعات
 خاندانش بمنصب درخور سرفرازی یافته پایۀ روشناسی در پیشگاه
 فردوس آشیانی داشت - سال بیست و پنجم بخندمت
 میرتوزکی چهرۀ عزت برافروخت - سال بیست و ششم همراه
 پادشاهزاده دارا شکوه بیساق قندهار تعیین گردید - سال بیست
و هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و دو صد و پنجاه سوار
 لوای اعتبار برافراشت - سال بیست و نهم باضافه صد و پنجاه

* سید امیر خان خوافی *

سید میر نام - برادر کوچک شیخ میر است - چون خلد مکان بعد جنگ اول داراشکوه از اکبر آباد جانب شاهجهان آباد عزیمت فرمود و در اثنای راه مراد بخش را (که آثار زیاده سری از جبین حالش لایح بود) اسیر ساخته بقلعه شاهجهان آباد فرستان بذابر مزید اعتماد از بتفویض قلعه داری آنجا و عذایت خلعت و اسب و خطاب امیر خان و انعام هفت هزار روبیه و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار مهابی گشت و سال اول جالس بر طبق حکم مراد بخش را بقلعه گوالیار رسانیده بهوکب پادشاهی پیوست - و چون در جنگ نواحی اجمیر شیخ میر بکار پادشاهی درآمد او از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سه سوار طبل بلند و تبکی نواخت سال سیوم با فوج شایسته بتادیب راه کرن زمیندار بیکانیر (که در عهد اعلیٰ حضرت از تعیناتیان دکن بود - و در ایام روداد قضایای منازعت فیما بین خلد مکان و داراشکوه بیحکم از دکن برخاسته بوطن^(۲) فروکش کرده بود) نامزد گشت - پس از وصول بخدود بیکانیر راه مذکور را (که بقدم اعتذار پیش او آمده بود) بحضور آورد - سال چهارم بتفویض صریحه داری کابل از تغیر مهابت خان و عطای خلعت و شمشیر خاصه و جمدهر

سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجری. مردانه جان در کار

پادشاهی در باخت *

* سید عزت خان عبدالرزاق گیلانی (۲)

ابتدا با محمد دارا شکوه توسل داشت - سال سیم
جلوس فردوس آشیانی حسب التماس شاهزاده مذکور بخطاب
عزت خان مخاطب گردیده بتکفل امور صوبه ملتان می پرداخت
سال سی و یکم از تغیر بهادر خان بحراست دارالسلطنه لاهور
چهارم عزت برافروخت - چون محمد دارا شکوه متصل اکبر آباد
از عالمگیر پادشاه منہزم گردیده بلاهور شتافت و درانجا هم
پای او قایم نمانده بملتان رفت او نیز همپائی گزید - و چون
شاهزاده مذکور استقلال از دست داد، راه بهر در پیش گرفت
او از رفاقت تخلف ورزیده پس از وصول موکب عالمگیری
بملازمت پیوست - و بمنصب سه هزار پانصد سوار چهارم
عزت برافروخت - و در جنگ محمد شجاع بهمراهی (کاب
پادشاهی سعادت اندوز بود - سال چهارم از تغیر سنجرخان
بفوجداری بهر لوی احتشام برافراشت - و سال دهم بصوبه داری
تتمه از انتقال غضنفر خان نامور شده از اصل و اضافه بمنصب
سه هزار و پانصدی و هزار سوار سرمایه مباحثات اندروخت
(۳)

تتمه احوالش بنظر نرسیده *

(۲) نسخه [ج] بیست و سوم (۳) نسخه [ج] سه هزار و سوز

جانب بسمت کام جلالت برزد - و در پیکار قزلباشیه مصدر
 تردد شده بازویش از زخم تفنگ مجروح گردید - سال بیست
 و پنجم نوبت دوم همراه شاهزاده مرقوم بهم مسطور دامن
 همت بر کمر زد - و بمرحمت خلعت و اسب با زین نقره
 مباهیه گشته سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه بیضا
 مسطور طی مصافقت نمود - سال بیست و نهم بفوجداری
 ایرج بهاندیر و شاهزاده پور مضاف مستقر الخلافه محال خالصه
 (که بغیر نارسائی نجات خان ویران شده بود - و سه کرب
 و چهل لک دام جمع آنست) سرفرازی یافت - پس از آنکه
 امور سلطنت بعالمگیر پادشاه متعلق گردید همراه میرزا (اچ
 جیسنگه) که از سلطان سلیمان شکوه جدا شده عزیمت حضور
 داشت) آمده بملازمت پیوسته باتفاق امیرالامرا شایسته خان
 برای سد راه بودن بر سلیمان شکوه بسمت هردوار شتافت
 و بعد از جنگ سلطان شجاع بیساق بنگاله تعین پذیرفت
 و اواخر سال دوم چون فیروز میواتی بخطاب خانی ممتاز شد
 ار بخطاب سید اختصاص خان ناموری اندوخت - مدت
 بتهانه داری گواهی مضاف صوبه بنگاله (که بر سرحد ملک
 آشام واقع شده) می پرداخت - سال دهم جلوس خلد مکان (که
 آشامیان دیونهاد با جمعیت بسیار آمده آغاز شوخی نمودند)
 چون مدد هم نرسید خان مرزور داد دلوری داده مطابق

خویش (که مآلوف و مشغوف خاطرش بود) رخصت یافته
دیگر پا ازان مملکت بیرون نگذاشت - برگشته لوه کانون مضاف
ناندیر در جاگیر داشت - موضع ازان بلوئی نام (۲) را وطن
اختیار نموده باحداث مسجدی عالی و ابنیه رفیعیه مزین تمام
بر قصبات دیگر بهم رسانید - و زیاده بر سی چهل سال
درین دولت ابد مدت بسربرد - هرچند مصدر کار نمایان نشد
اسا از رتبه هم نافتاد - همواره در دکن در ایام اعلیٰ حضرت
بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر سرگرم تقدیم
خدمات پادشاهی بود - چون پادشاهزاده مذکور باراده جنگ
دارا شکوه رکضت فرمود او را بوالا پایه منصب پنجهزاری
بر نواخته با وصف مبالغه خان مذکور در رفاقت و همراهی
بهومی دکن نگاهداشتند - چون سال نهم عالمگیری میرزا راجه
جیسنگه ناظم دکن بذهب و غارت مملکت بیجاپور سئالش
نمود قلعه منگال پیرا (۳) که بر کتزدریای پیما و از بیجاپور
شازده کوه جریبی واقع است) بتلاش نینو سر لشکر سیوا
ماتزع گردید - میرزا راجه ازیسنگه بهدوریه را بحراست
قلعه و سرفراز خان را بفوجدارئی مضافات آن معین ساخته
پیش شتافت *

(۲) نسخه [ج] بادری (۳) در [بعضی نسخه] منگال سرا - با

از قلاع نامی آندیار (ست) وجهه همت ساخت چون نزدیکی
 قصبه پیوست خان مذکور میان قصبه و قلعه صف آراسته^(۲)
 و آلات آتشبازی پیش (و چیده مستعد نبود بوده از روی
 تهور حمله آورد - و عرصه بیکار از توپ و تفنگ باقی قلعه
 و آتشبازی پائین بر جوانمردان نبردکار نمودار کرد نار
 گشت - خاندوران و همراهانش داد مری و مردانگی داده
 بسیاری از مقاهیر را بذهاخانه عدم روانه گردانید - و چندی
 (که اجل موعود و وقت معهود شان نرسیده بود) بپامردی
 فرار جان به سلامت بردند - سرفرز خان اموال و اسباب برتافته
 با معدودی بلشکر نظام شاهیه (که مقرب خان و بهلول
 خان باتفاق رندوله خان عادلخانی بآهنگ کومک قریب قلعه
 (سیده بودند) پیوست - و قصبه بتصرف مردم پادشاهی
 درآمد - چون دولت نظام شاهیه روی در انحطاط داشت
 ضبط و نسق آن خانواده برخاسته بود - در همان ایام (که مقرب
 خان مخاطب برستم خان دکنی سپاه سالار نظام شاهیه
 برهنمونی بخت بیدار اختیار بزدگی درگاه والا نمود) خان
 مذکور نیز ناصیه التجا بعتبه سائی بارگاه خلافت برافروخته
 بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار سرافرازی یافت - و در
 رکاب اعلی حضرت از دکن بهندوستان رفته بتعیناتی زاد و بوم

دارا شکوه سمرگرم بود - سال بیست و سیوم بالتماس شاهزاده
 مذکور حصول ملازمت اعلیٰ حضرت نمود بهنوکرچی پادشاهی
 امتیاز یافته بمنصب در هزاری هزار سوار افتخار اندوخت
 سال بیست و پنجم باضافه پانصدی و عذایت علم مباحات
 پذیرفته همراه شاهزاده محترم اورنگ زیب بهادر (که دفعه دوم
 بیساق قذیهار مامور شد) تعیین گردید - سال بیست و ششم
 با شاهزاده دارا شکوه باز بهمهم مسطور شتافت - از پادشاه نامه
 معلوم میشود که تا سال سییم زند بود - احوال آید هیچ
 مستفاد نگردید - مگر از روی عالمگیر نامه بدریافت می آید
 که در بیساق آشام با معظم خان خاننخانان بود *

«سرفراز خان دکنی»

(۲)
 در دود و نسب از مشاهیر روزگار بود - گویند از نسب
 قریش است - اسلاف او از مدینه منوره بدیار دکن آمد
 بعد تصاریف لیل و نهار بنوکرچی نظام شاهیه فایز گردید
 مشارالیه بدستگیری بخت ارجمند بخطاب سرفراز خانی
 پایه اوزای امارت گشته فرق ناموری برافراخت - و بعد از
 ملک عزیز بسوداری و سرخوچی رسید سر لشکر ملک قلنگانه
 گردید - چون نصیری خان خاندوران در سال چهارم جلوس
 فردوس آشنایی تسخیر قلعه قذیهار (که بمذامت و دشواری کشائی

نامور شد - پشور و جیه الدین خان بقلعه داری ارک آنجا
 سرفرازی یافت - اتفاقاً ناسرداران رام راجه (که سید عبدالله
 خان در صوبه داری خویش تیزبائی بکار برده دستگیر نموده
 بموجب حکم والا در قاعه ارک محبوس بودند) شبی هژدو (ار
 و بهرجی و چندے دیگر ناسردار از چنان محبوسے (که عقل
 بدر رفتی بجز ساخت با محافظان باور نکند) گریختند
 خان مزبور با پسر بکمی مناصب معاتب شد - و بعد ازان
 بیساق چنچی تعیین گشت - هر چند بقدر نام و نشان ساز
 و سامان نداشت و همیشه زیر بار سبندی بودے و دوش خود را
 گرانبار مساعدے سرکار والا داشتے اما خالی از دماغ و پندار
 نبود - (روزے [که پادشاهزاده محمد کام بخش با جملة الملک
 اسد خان بنواحی چنچی (سید و ذوالفقار خان نصرت جنگ) که
 از سابق محاصره آن داشت) مراسم استقبال بجا آورد] شاهزاده
 بدیوان نشستن - و جماعه الملک و نصرت جنگ و سرفراز خان
 دکنی را اجازت نشستن فرمود - خان مذکور (که نظر به چشمی
 نصرت جنگ متوقع بود - و خلاف توقع بظهور آمد) (نجیده
 از دیوان برآمد - و باز نرفت - تاریخ فوتش بنظر نیامد *

(۲)
 * سبیل سنگهه میسودیه *

نبیره رانا امر سنگهه است - چندے بملازم پیشگی شاهزاده

از (زم شاه شجاع) که مشهور بجنگ کهجوه است (احوالش
بنظر نیامده - و نامش نه در جزیره ادیا و نه در ذیل اموات
مثبت است)

اما سید منور (که ملتمز پرستاری حضور بود) در جنگ
ازا شکوه در قوچ جرانغار او (که جمیع سادات و اهل جلو
همان جانب معین بودند) قرار داشت - در عهد خلد مکان
خطاب خانیه یافته متعین دکن گشت - و بهمراتبی راجه جیستگه
(که در صوم سیوا و تاخت و تالان ولایت بیجاپور سیاهی
جمیله بظهور رسانیده) بکرات با مخالفان آویخته نوای غلبه
و استیلا برافراخت - و پس ازان بحضور رسیده در سال دهم
در ساک همراهان پادشاهزاده محمد معظم (که بنظم دکن
اختصاص گرفته بود) انتظام یافت - و پستو چپه سای
آستان خلافت گشته سال دوازدهم بفوجدارئی گوالیار نامور
شد - و در سال بیست و یکم از تغیر سببکون بدلیله بفوجدارئی
(۲) راتنه مهویه و جلال پور کهندوسه شدافت - و چندک بصوبه دارئی
اکبرآباد پرداخته بسبب نزدیکی و قاکه شهر متهم ببد عملی
شده بپای عزل آمد - زمانه بتفاظت برهانپور رخصت یافت
و پس ازان بخطاب لشکر خان درجه ناموزی پیمود - در سال
هی و دوم بایالت بیجاپور از تغیر سید عبدالله خان باره
(۳)

خانجهان مرحوم بحراست قلعہ دار السلطنت معین گردانید
 پس از معارفت (که نهضت بجانب آگره واقع شد) حراست
 مذکور بسان سابق بهر دو تفویض یافت - و چون سال بیست
 و دوم باز رایات پادشاهی بسمت کابل انتهای نمود میانت
 بلده لاہور بآن نونہان چمن سیانت مفوض گردید *

و چون بپایہ رشد و تمیز برآمدند بہکم والا قطارہ زن باق
 گشتند - سال سیم چون فوجی از حضور بباشایتمی میر جملاء
 بیساق بیجاپور در رکاب پادشاهزادہ محمد اوزنگ زنب بہادر
 ناظم دکن تعین گردید سید شیر زمان نیز دستوری یافت
 و هنوز مہم بانجام نرسیدہ کہ دارا شکوہ باغروی اعلیٰ حضرت
 برداختہ بر سر طلب اساکر کومکمی آورد - بسیاری از امرا
 و منصبداران بے رخصت شاهزادہ بنہ بر بستہ راہ ہندوستان
 ہر کردند - مگر معدودے از سعادت منشی و بہتمنفدی
 دست اعتصام بفتراک بزدگی شاعی استوار نمودہ از (تاتن
 حضور تقاعد ورزیدند - مشارالیم ازان جماء ہوں - در همان
 قرب ایام پادشاهزادہ بانتزاع سلطنت رایت عزیمت بوافراشت
 پس از عبور دریای نربدہ بانزایش منصب و خطاب
 مظفر خان (کہ نخست پدرش بدین نام مخاطب ہوں)
 مختصر و مباهی گردید - و در معارک و غا و مہالک ہیجا
 در ہر ادلی سرآمد ثابت قدمان جان سپار ہوں - اما پس

پسر کلانش میر فیض الله نام داشت - سال اول جلوس عالمگیری
بخطاب فیض الله خان سر بلند گردیده بداروغگی جواهرخانه
می پرداخت - دستر بتعلقه میر توزکی سر برافراخت - سال
دوازدهم [که دلداد ولد الف خان محمد طاهر نبیره دولت
خان بنابر نقاض خاطر با ملتفت خان در وقت (که پادشاه
در خاص و عام نشسته بود) در افتادگی نمود] او بچالاکی
چوبه بر سرش زد - پس ازان بوجه معاتب گشته از منصب
افتاد - سال بیستم ببدالی منصب تعیینات بنگاله شد - بعد
چند سال دران صوبه نوکری بزم جمدهر ادا کشت *

* سید مظفر خان باره و سید لشکر خان باره *

پسران سید خانبهان شاهجهانی اند - در اوان فوت پدر هر دو
سید شیر زمان و سید منور صغر سن داشته اند - برادر کلان
سید منصور توهی بخود راه داده از درگاه پادشاهی روگردان شد
اعلی حضرت نظر بر عنایت خاصه (که بران خان متوفی داشت)
هر یک ازان دو خود سال را منظور چشم تربیت داشته بمنصب
هزاری ذات دو صد و پنجاه سوار بر نواختند - و مقصدی
مهمات هر کدام از حضور تعیین گردید - و چون سال بیستم
موکب پادشاهی از دارالسلطنت لاهور بصوب دارالملک کابل
رخصت نمود آن هر دو جوان حدیث السن را با سید علی خورشید

چهار صوبه دکن فرق افتخار برافراخت) او از اهل و اشراف
 بمنصب در هزاره یانصد سوار سرباندي باافز ۵۰ سوار برادر
 تعینات دکن گردید - و در همان سال بتفویض قلمه داری دولتاباد
 از تغیر برقمیراج نخل آرزویش بار آورد - و سال بیست و یکم
 بافزونی دو صد سوار و بیس از فوت برادر باغافه یانصدی
 سه صد سوار و استقلال میانیت قلمه داری مذکور برقرار آمد باز برآمد
 سال بیست و دوم از انجا معزول شده باسلام عتبه خلافت
 پرداخت - سال بیست و سیوم بخدمت بشه یگرمی درم و از اهل
 و اضافه بمنصب سه هزاره یانصد سوار چمن آرزویش گل گل
 شکفت - سال بیست و چهارم باغافه یانصد سوار و حراست نامه
 مستقر الخلافه از تغیر بافی خان برخواخته آمد - سال بیست
 و نهم از انجا تغیر گردیده سال سییم بتقرر قلمه داری دارالخلافه
 عرصه اعتبار پیمود - و بیس از ان (که مسند سلطنت بتکمرانی
 خلد مکان تعلق گرفت) سال اول هنگامه (که بعزیمت تعائب
 داراشکوه موکب پادشاهی نزدیکی دارالخلافه رسید) او بنظم
 مهمات انجا نامزد شد - سال دوم مطابق سنه (۱۰۶۹) هزار
 و شصت و نه هجری باجل طبعی ایام زندگیش بآخر رسید
 فضل الله خان پسرش با برادر زاده هفی خان و عبدالرحیم
 خان و عبدالرحمن پسران اسلام خان بشاعت تعزیمت آبرو یافتند

گشته پستر بقلعه داری چنانچه از تغیر خواص خان کام دل
بر گرفت - انجام احوالش معلوم نگردیده *

* سعادت خان *

پور ظفر خان بن زین خان کوکه - که احوال هردو جدا جدا
درین نسخه زیئت تحریر پذیرفته - نامبرده تا آخر عهد
جنت مکانی بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار سرفرازی
داشته در سلک تعیناتیان صوبه کابل منتظم بود - سال پنجم
جلوس فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
هزار سوار رایت کامرانی برافراشت - سال نهم باضافه دو صد
سوار و سال دهم بافزونیه سه صد سوار دیگر تابینانش با ذات
مساوی گردید - سال دوازدهم از اصل و اضافه بیایه دو هزار
هزار و پانصد سوار مرتقی گشت - سال نوزدهم همراه پادشاهزاده
مراد بخش بصوب بلخ و بدخشان نامزد شد - و بعد تسخیر بلخ
بقلعه داری ترمذ سر برافراخته سال بیستم از اصل و اضافه
بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و عنایت نقاره
باز آوازه گردید - پستر حسب تجویز جملة الملک سعدالله خان
بفزونیه پانصدی کامیابی اندوخت - و در حراست ترمذ شبیه
(که سبحان قلی خان حاکم بخارا گروه اوزبک و المان را
فراهم نموده شبخون بر قلعه مذکور آورد) او مهتابها افروخته
با منصبداران متعینه و تابینان خود از ارک بیرون برآمده

(که بدیده دري و عاقبت بيني از مرافقت او (تم بهبود بر او حقه
 حالش نمیدید - و بوی خیر از ارضاءش نمی شنید) مفارقت
 گزیده احرام سده عالمگیری بسته (هکرای مقصد شد - هنگامی
) که موکب عالمگیری در تعاتب دارا شکوه هنوز از آب بیا
 نگذشته بود) سعادت اندوز تقبیل عقبه سلطنت گشته ظلمت زدای
 چهره طالع گردید - و در همان دو سه روز از یادری بخت
 نیک فرجام بصوبداری برار از تغیر حمام الدین خان و خطاب
 اختصاص خانی سرمایه افتخار اندوخت - و بعد ازین احوالش
 برجامع اوراق ظاهر نشد - که بهجا انجامید *

* سید شجاعت خان بهادر بهکری *

پسر سید لطف^(۲) عالی بهکری ست - که سال هشتم جلوس
 فردوس آشیانی بفوجداری میان دو آب چهره امتیاز برافروخته
 سال شانزدهم بحراست قلعه کانگه تعیین گردیده سال بیست و هفتم
 بخابر کبر سن او را از نوکری معاف داشته چهار لک دام
 از پرگنه فریدآباد مرحمت شد - پس ازان نامبرده از اصل
 و اضافه بمنصب هزاره پانصد سوار سرمایه افتخار اندوخت
 و چون سلطنت بوجود خالد کان زیب و زینت گرفت او احراز
 ملازمت نموده در جنگ محمد شجاع و مصاف دوم دارا شکوه
 در رکاب پادشاهی بود - سال دوم بخطاب شجاعت خان نامور

و اختلال بر شیشه خانه جمعیت و افتدادر دارا شکوه اهلان یعنی
بعد صف آرائی و قتال با عساکر عالمگیری شکستے (که مرکز صورت
جبر آن در آئینه خیالش نیست) (و دان [سلیمان شکوه
(که پس از آواره ساختن شجاع مراجعت نموده بقصد کمک
پدر شتابان میرفت) ازین آگهی پیران کار خود گشته باله آبان
هرگشت - و با سران و معتبران پدر مجلس گذاش برآراسمت
و فرقه ازان مصاحبت می اندیشید - اما از وحشت زدگی مرابدين
کسی وجهی همت نهی گشت - تا آنکه سادات بارهه (که عمده
لشکر و متوطن میان دو آب بودند) اصرار ورزیدند - که
بسمت چاندپور مدینه رفته ازانجا سرے بنواصی پرنیہ
و سہارنپور ہاید کشید - و ازانجا متوجہ پنجاب گشتہ در لاهور
پندر پیوست - بعد از گفتگو ہمین رای پسندیدہ را ہی گشت
تا آنکہ از اہلانو گذشتہ جمعے ہر سر کرد و پرنیہ (کہ باطاع
ہیکم صاحب تعلق داشت) دوستان - کہ آنچه زر بتحصیل
رسانیدہ باشد ازو بپرسانند - او در خانہ خون متحصن شدہ
ہمدافعت و میانعت مہیا گشت - لشکریان ہاشارہ سلیمان شکوہ
پوش نمودہ بر سر اہل و عیالش ریختند - و او را با ہشوش
دستگیر و متعلقانش را اسیر ساختند - و دست تعدی و تطاول
ہمال و ناموس او و دیگر سکنہ آن پرگنہ دراز کردہ باسر
و نہیب برداختند - در خلال این حال سپید صلابت خان

بیست و پنجم بعطای عالم و سال بیست و هفتم بافاضة
مکرر بمنصب دو هزار و پانصد سوار و عذایت نقاره
کامیاب گردید . در سال سیم انوپ سنگه زسیذدار باند و (۲۱)
(که سرحد آن پیوسته بصوبه آله آباد است) محتمل ساخته ده هزار
خود بتقبیل ساحمت جهانبانی مفتخر گردانید . او بر مندیونی
خان مؤبور اختیار بندگی درگاه داد نمود . چون در آخر سال
می و یکم سلیمان شکوه نخستین خلف دارا شکوه با فوج جوار
بر سر شاهزاده شجاع (که باستماع عارضة اعالی حضرت
از بنکاله بالشمکر گران بقصد اکبرآباد روانه شده - و هر چند
وکیلش از اعداد محبت مزاج پادشاهی می نوشت از محمول
بر سازش مهین برادر نموده نگاشته ادرا دزنی نمی نهاد)
تعیین گردید سوامی سوان و سرداران پادشاهی (که کمکی قرار
یافته بودند) دارا شکوه نیز سایر مردم کار آمدنی خود را
(که سالهای دراز بتربیت آنها پرداخته صاحب ثروت و حشم
ساخته بود) بے آنکه در صلاح حال و مال خویش نظریه محصم
گمارد از خود جدا ساخته همراهش داد - حتا سید ملابت
خان را با جمعی از سادات باره (که عده های او بودند
و اعتماد تمام بر شجاعت و بهادری اینها داشت) نیز تعیین
نمود - و پس ازان [که از نیرنگی سپهر بوقامون سنگ تفرقه

برافروخت - و پس از جنگ سموگنده چون موکب عالمگیری
در فزای مستقر الخلافه رسید از حسب الحکم^(۲) با فاضل خان
میر سامان دو بار پیش خلد مکان آمد و زنت نمود - و منشور
پادشاهی و یک قبضه شمشیر موسوم بعالمگیر (که عذابت
شده بود) رسانیده بگذارش مقدمات زبانی پرداخت - و در اوائل
سلطنت پادشاه مزبور چون مصادرت از تغیر او بمیوک شیخ هروی
مقرر شد از ساله چند بانزوا گذرانیده آنجهانی گشت *

✽ سید ملابیت خان بارهه ✽

ملقب باختصاص خان - سید سلطان نام - پدرش سید
بایزید بن سید هاشم بن سید محمود خان کوندابی دال مشهور
است - نوکر عمده شاهزاده دارا شکوه بود - و از سایر امثال
و اقربان اعتماد و اعتبار بیشتر داشت - سال بیست و چهارم
به نیابت شاهزاده بصیانت صوبه پنجاب مقرر گشته از اصل
و اضافه بمذنب دو هزار و چهار صد سوار و خطاب ملابیت خان
و بمرحمت فیل سرفرازی یافت - و در همین سال بتجویز
شاهزاده به نیابت صوبه آله آباد فرق عزت برافراخته از پیشگاه
خلافت خلعت رخصت پوشید - و مدتی در پند و بست
آن صوبه کوشیده اکثر فساد پیشگان را برانداخت - و بیشتر
رمیدگان صحرای خود سری را بهالهنک ابقیاد بر بست - سال

(باب العین) [۴۵۶] (مأثور الامرا)
 رسیده دولت باریابی یافت - و پستور بعطای اسپ مباحی
 گشته (خصمت انصراف پذیرفت - پس ازان (که مسند
 حکمرانی به خلد مکان تعلق گرفت - و کارزارها با برادران
 دست داد) او بهمراهی شجاع در جنگ اول و در محاربات
 (که میان حدود بنگاله روداد) سرگرم سربازی و جان سپاری
 بود - تا آنکه شجاع عازم ملک رخنگ گشت - و دران حالت
 (که جز ده نفر سادات بارهه و درازده نفر مغول کس
 نمانده بود) داد رفاقت داده همپائی گزید - و دران ملک شتافته
 مفقود الاثر گردید *

* سید هدایت الله صدر *

پسر سید احمد قادری ست - که در عهد جنت مگانی
 بصدارت کل می پرداخت - سال بیستم جاوس فردوس آشیانی
 چون صدرالصدور سید جلال فوت نمود از انجا [که سلوک شایسته
 سید هدایت الله (که دران ایام دیوانی قندهار داشت) مکرر
 بعرض پادشاهی رسیده بود] از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات
 صد سوار برنواخته او را ببارگاه ساطانی طلب فرمود - سال
 بیست و یکم دولت بار اندوخته بعزایم خلعت صدارت و اضافه
 پانصدی صد سوار سر امتیاز برافراشت - سال بیست و سیوم
 بافرونی پانصدی کام دل برگرفت - سال بیست و ششم از اصل
 و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو صد سوار چهره مباحات

سال اول بیدکاری منصب مذکور امتیاز پذیرفته همراه خانخانان
بسمت کابل جهت مدافعه نذر محمد خان حاکم بلخ (که در
نواح موطنه مزبور عام فساد برافراشته بود) تعیین گردید - سال
سوم بعطای خلعت و شمشیر و اضافه پانصدی دوینست
سوار بلند رتبه گشته همراه یمین الدوله بصوب بلخجات یواز
نامزد شد - سال ششم در رکب پادشاهزاده محمد شجاع
بهم پریخته شتافت - شاهزاده او را با قصد سوز بطور
تهانه جهت محافظت راه در جالغ یوز گذاشت - ^{هشتم}
در هنگام معارفت از لاهور در ^{در} بمستقر الخلافه باتفاق اسلام خان
تنبیه مفسر سید دان میان دو آب بگم عقیدت برداشت - پستو
با شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که پیشتر می افواج
متعینه بمالش ججهار سنگه بندیله تعیین شده بود) همراهی
گزید - سال نهم در ایامی (که ملک دکن نوبت دوم مقرر لشکر
پادشاهی شد) او در افواج متعینه برای گوشمال ساهو بهونسله
و تخریب ملک عادلخانیه بتعیناتی خان زمان بهادر اختصاص
گرفت - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری هزار
سوار چهره عزت برافروخت - سال نوزدهم بهمراهی پادشاهزاده
مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان عازم گردید - پس ازان
بهمراهی پادشاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتافت - سال
بیست و نهم همراه شاهزاده سلطان زین الدین به پیشگاه سلطنت

(۲)

و هشتم باضافه پانصدی ذات و عنایت جواهر بقیعت ده هزار
روپیه درجه اعتلا پیودن - سال بیست و نهم برای شادی صبیّه او
(که بمهاراجه جسونت سنگه مقرر شده بود) (خصمت متعرا
یافت - سال سی و یکم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار
هزار سوار ترقی یافته نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
بصوب دکن رفت - و در جنگ عادلخانیّه چون کار بر راجه
رایسنگه سیوری تنگ شد از پیاده شده بزد و خورد پرداخت
و در جنگ سموگده بهرازی دارا شکوه جا داشت - پس از آن
بموکب عالمگیری پیوسته در جنگ شجاع و مبارکه دوم دارا شکوه
همراه پادشاه بود - پستتر تعینات دکن شده سال دهم همراه
راجه رام سنگه کچهوا بهیم آشامیان لوی عزیمت
افراخت - سال دوازدهم با اتفاق صف شکن خان (که بفرجدارئی
متعرا مقرر شده) تعینات گردید - و بوقت موعود جام
مات چشید *

* سید عالم بارهه *

برادر سید هزبر خان است - که احوالش درین نامه نثارش
پذیرفته - نامبرده در عهد جنگ مکانی ابتدا بمنصب درخور
(۳)
سرفرازی یافته تا آخر عهد پادشاه مذکور بپایه هزار و پانصدی
ششصد سوار مرتقی گشته پس از جاوس فردوس آشیانی

پذيرفته نوبت دوم همراه شاهزاده مذکور به سمت قلعه مزبور
 دستوري يافت - سال بيست و ششم نوبت سيوم همراه شاهزاده
 دارا شکوه بهم مرقوم نامزد شد - سال بيست و نهم چون
 طوی مهاراجه جهونمت سنگه با برادرزاده او قرار يافته بود
 بمتهرا رخصت پذيرفت - سال سيم همراه معظم خان نزد شاهزاده
 اورنگ زيب بهادر بصوب دکن گام سعي فراخ زد - و در جنگ
 عادل خانیه گردن نمايان بظهور آورد - پس ازان بحضور رفته
 همراه مهاراجه جهونمت سنگه بمالوه رسيد - و روز جنگ
 شاهزاده مرقوم با راجپوتيه مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت
 و هشت هجري بکار آمد - پهرش فتح سنگه نام در ذيل
 منصبداران بود - دومين نوکری رانا گذاشته سال بيست
 و يكم ببارگاه سلطنت آمد - و بمنصب هشتصدي چهار صد سوار
 لواي بختمذبي افراشت - سال بيست و دوم از اصل و اضافه
 بمنصب هزاري پانصد سوار اعتبار اندوخته همراه شاهزاده
 محمد اورنگ زيب بهادر بصوب قندهار گام فديريت بر نهاد
 سال بيست و سيوم باضافه پانصدي و سال بيست و پنجم باضافه
 در صد سوار گام دل برگرفته نوبت دوم همراه شاهزاده مذکور
 بهم مسطور قدم جلالت برکشاد - سال بيست و ششم از اصل
 و اضافه بمنصب دو هزاري هشتصد سوار و سال بيست و هفتم
 باضافه در صد سوار چهاره عزت را آرايش داد - سال بيست

ازان بهمراهی شاهزاده مسطور در جنگ مهاراجه جسونت سنگه
و روز صف آرائی دارا شکوه مورد ترداد گشته باضافه منصب
و خطاب خانی ترقی نمود - و چون شاهزاده کوتاه اندیش
بدست عالمگیر پادشاه دستگیر گردید خان مشارالیه بمنصب
سه هزار و پانصد سوار سرمایه افتخار اندوخت
و بهمراهی خلیل الله خان (که در تعاقب دارا شکوه برسم منقلا
تبعین شده بود) (خصمت یافت - سرانجام حال او بکجا انجامید
و چه وقت پیمانه حیاتش لبریز شد ظاهر نگشت *

* سجان سنگه *

(۲)

و پیرمپیرو هر دو پسران سورجمل سیودیة دومین پور رانا
امرسنگه - اولین از قدیمان این دولت است - تا سال دهم جلوس
فردوس آشنایی بپایه هشتصدی سه صد سوار رسیده سال
هفدهم بمنصب هزار و چهار صد سوار نوازش یافت - سال
هیزدهم باضافه صد سوار کاهرانی اندوخت - سال نوزدهم
همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر باخ و بدخشان مامور
گردید - سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب هزار
و پانصدی هفتصد سوار شاد کام گشته در رکاب شاهزاده محمد
اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار شتافت - سال بیست و پنجم
از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و هشتصد سوار اختصاص

هنگامی (که بیساق باغ میرفت) اگرچه از حبس نجات یافت
 اما شاهزاده سپردند - که در سالک ملازمان خود منسلک ساخته
 بباع ببرند - بعد ازان پالغز او بصفیح مقرون گشته ببکالی
 مئصب اختصاص گرفت - چون طینت او بآب و خاک عصیان
 سرشته بودند بکرات مصدر تقصیرات (که هر یک مستوجب
 نکال و عقوبت بود) می گشت - و از پیشگاه خلافت نظر
 بر خدمات پدرش اغماض و اعراض مبذول میشد *

دران وقت (که شاهزاده مراد بخش بنظم صوبه گجرات
 دستوری یافت) او را همراه کردند - که ازانجا بمکه معظمه رفته
 استعفا می گزید خود نماید - شاید که از میامن آن از کودا
 نایبندیده و اطوار نگه میداد برآین - در سال سیم ازان سفر
 معادلت نموده چون آثار ضراحت و ندامت ازناسیه خالش
 پیدا بود بر طبق التماس شاهزاده مذکور بمئصب هزاره
 چهار صد سوار بر نواخته داخل تعیناتیان گجرات گردید - و پس

ازان گروه بخله ظن (که لامحاله بجانب رطن رفته باشد)
 بر اثرش سرهند ریه روانه فرمود - که بسرعت هرچه تمامتر
 شتافته هرجا آن خرد تپاه را بیابد مقید ساخته بحضور بیارد
 و پیش ازان ظاهر شد که بسوی الکهی جنگل گریخته بدست
 کردی آنجا گرفتار آمد - شفیع الله برلاس میر قوزک
 یا جمعی از یسارلان بآوردن او تعیین شد - چون کردی مذکور
 از نصبت بنوت خانجهان (که رکن رکیں سلطنت بود) بران
 بی هنجار آشفته کار در نگهبانی چنانچه باید تذک نگرفته بود
 پیش از رسیدن شفیع الله فرار نمود - مشارالیه یانجا رفته
 کردی مذکور را بجهت غفلت (که ازو بر روی کار آمد) بغضب
 پادشاهی (که نمونه قهر الهی ست) تهدید نمود - او بعم
 خود کردی برگشته تهاره ^(۲) بسرعت شریعه نوشت - که اگر آن
 بی سرو پا بدان جانب سر کشیده باشد مراسم جد و جهد
 بیکار برده بدست آورد - والا عرض و جان او در مقام تلف است
 او بعد از تک و در بسیار بوسیله پی شناسان دریافت - که
 آن بیراهه رو از نواحی تهاره بجانب سرهند شتافته - خود هم
 باستعجال از پی روان شد - و با یادگار بیگ (که تا سرهند سراغ
 نیافته احتیاطا برای تفحص آن نکوئیده سگل متوقف نبود)
 ور خود را با اتفاق ابواب جستجو برکشادند - و پیش از پرس

می کوشید - و در اخذ وجوه سرکار پادشاهی را دار نبود
که بر عمل و رعایا حیف و میاء رود - هندوستان در وقت
وزارت او رونق گرفت - با آنکه مثل داراشکوه حریفش بود
اما شکایت او پیش نرفت - از ابتدای ملازمت همواره در ترقی
گذرانید - و القاب او علامی فهمی جمله الملک مقرر گشت
و بمنتهای مراتب فایز شده برحمت حق پیوست - و نام نیکو
یادگار گذاشت - از اولادش هر که نام آدر شده احوالش جداگانه
نوکرینز کاک اخبار سنج گشته *

* نکته * دیانت امریست محمود - و پاس نمک
شیوه ایست مستحسن - اما در معاملات آقا (که با غربا افتد)
پاس اینها داشتن اهم دولتخواهیست - چه اگر درینصورت
بکل نقصانے (۲) رسد نسبت بار جزئی خواهد بود - و بجز نظر
بحال او کلی نقصان جز مثر نقصان کل است - فتأمل *

* سید منصور خان بارهه *

پسر کلان سید خانجهان شاهجهانیست - جوان صاحب
مذنب و جاگیر بود - چون پدرش در سال نوزدهم در سفر
وایسین رخت زندگی بر بهمت مقارن فوت او بے ظهور بائے
بتخیلات باطله و توهمات لاطیله سر بصحرا زده آواره دشت فرار
گردید - اعلیٰ حضرت یادگار بیگ داروغه گرز برداران را با جمعه
(۲) نسخه [ج] روه (۳) در [بعضی نسخه] و جز نظر بحال او کل و نقصان *

شایسته بتخریب قلعه چتور روانه فرمود - او درانجا (سیده بتخریب زراعات تعلقه رانا و برابر ساختن برج و دیوار قدیم و جدید چتور پرداخته بحضور مراجعت نمود - سال سیم بنابر عارضه (که از تناول دواى توانج برو طاری شده بود و تا اشتداد نداشت بضابطه معهود بدربار می آمد - و بکارهای متعلقه می پرداخت) آخر بهسبب غلبه ناتوانی خانه نشین گردید - پادشاه بعیادت او رفته بر مراسم قدردانی افزود - و او بیست و دوم جمادی الثانی سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجری بگلشن بقا خرامید - پادشاه باستماع این واقعه چشم را اشکبار کرد - و لطف الله پسر کلانش در سن یازده سالگی بخلعت و منصب هفت صدی در صد سوار امتیاز پذیرفت و باقی پسران و وابسته های او بیومیه و یار محمد همشیره زاده او بمنصب سه صدی شصت سوار و جمعی کثیر از نوکرانش بمناصب مناسب سرفرازی یافتند - از انجمله عبدالذبی نوکر صاحب مدار جاگیر او بمنصب هزاری چهار صد سوار سرافتخار بر افراخت - که در عهد خلد مکان فوجدار متعرا شده نقش عملداری از قرار واقع کرد - و در یک از جنگها بزخم تفنگ درگذشت - مسجد متعرا بنا نهاده اوست *

سعد الله خان با حلیه علم بحسن خلق و تواضع اتصاف داشت - و در انفصال معاملات متعلقه براستی و دیانت

همین سال با فوج کثیر و سامان بسیار نوبت دوم همراه
 پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بتسخیر قندهار تعیین
 یافت . پادشاهزاده از ملتان برای راسم (که عبارت از گذار
 دریای سنده و ججه و چتالی و فرشنج و قندهار باشد
 و بحساب جریب یک صد و شصت کروزه می شود) مترجه
 گردید . و از راه کابل و غزنین (که ازین راه از لاهور تا قندهار
 دو صد و هفتاد و پنج کروزه می شود) روانه شد . و پس
 از وصول دران هرحد در گرد گرفتن قلعه و درانیدن نقبها
 انواع سعی و تردد بظهور آورد . چون تسخیر آن مکان صورت
 تبسمت سال بیست و ششم حسب الحکم بحضور برگردیده
 دولت بار اندوخت *

سال بیست و هشتم چون بمسامع ضروری رسید [که رانا
 راجسنگه پسر رانا جگت سنگه (با آنکه قرار داد از وقت
 حاصل کردن رانا کرن جدش «الزمت جنت مکانی را باستصواب
 اعلی حضرت این بود که هیچ یک از اولادش نیز بترمیم
 قلعه چتور نپردازد) به تیاری بعضی دروازا و یکان برج پرداخته]
 بغایران خود «زیمت زیارت درگاه خواجه معین الدین چشتی
 (رحمة الله علیه) نموده متوجه اجمیر شده او را با فوج

(۲) نسخه [ب] جینالی - و در [بعضی جا] چنالی یا جینالی باشد

(۳) نسخه [ج] فرشنج *

معادرت ازانجا نوشتجات خواص خان قاعه دار قندهار و پردل خان قلعه دار بهمن متضمن اخبار عزیمت شاه عباس پسر شاه صفی بجانب قندهار (سید) او (که بذابر سرانجام کارهای دیوانی در دار الخلافه مانده بود) حسب الطلب بحضور آمد - و در هزار سوار دیگر از تابینان او دو اسپه سه اسپه قرار یافته همراه شاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر بجانب قندهار دستوری یافت - و پس از رسیدن آنجا از لوازم محاصره و تعیین مورچالها و دراندن نقبها و تیاری کوچه سلامت دمی نیاسود و دقیقه فرورنگذاشت *

ازانجا (که فتح قلعه مزبور مقدر نبود - و ایام سرما تریب رسید) حسب الحکم پادشاه همراه شاهزاده مذکور معادرت نمود - سال بیست و سیوم دو هزار سوار دیگر از تابینانش دو اسپه سه اسپه مقرر شده از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار ازانجمله پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه باند مرتبه گردید - و پستتر باانعام یک کرور دام (که مجموعه تنخواه دوازده کرور دام باشد) اختصاص پذیرفت سال بیست و پنجم هنگامی (که پادشاه از لاهور عزیمت کشمیر نمود) او را در وزیر آباد بذابر دریافت احوال صوبه پنجاب (که ابتدا بسبب کمی باران و اواخر بافراط آن مزروعات ضایع شده بود) گذاشت - او بعد چندی آمده مالحق شد - و در

و کثرت کارها جدائی او صورتی نداشت) بدانصوب روانه ساخت
 که شاهزاده پیغام نماید - اگر معلوم شود که از استعفای
 آن صوبه نادم نگردیده ملاقات نکند - و دیگران را نیز منع نماید
 از راه خنجان با آنکه دشوار گذار است بنابر قریب مسافت
 در پانزده روز ببلخ رسید #

و چون شاهزاده را مصر استعفا دانست خود بانجاء امور
 از کلبی و جزیری موافق ارشاد پادشاه پرداخته در عرصه چهار روز
 بعد طی بیست و باذن بهیاری از بلخ بکابل رسید - از آنجا
 (که کارهای آنجا موافق مزاج سلطانی سرانجام داده بند و بست
 صوبه از قرار واقع نموده بود) از اصل و اضافه بمنصب شش هزار
 پنج هزار سوار درجه اعتلا پیمود - و پستر بافزونی هزار
 سوار ذات و تابینانش مساری گردید - و باندک فاصله در جشن
 وزن قمری از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار
 و عطای اسب عربی با زین طلا باعلی مراتب نوکری تصاعد
 نمود - سال بیست و یکم در جشن جلوس (که در اماکن
 نو تیار دارالخلافه شاهجهان آباد بعمل آمد) او بعنایت خلعت
 بانادری و تقرر یک هزار سوار از تابینان او دو اسبه سه اسبه
 چهاره عزت بر افروخت - سال بیست و دوم (که پادشاه
 متوجه شکار بصوب سفیدون سه گروهی جهجر گردید - و هنگام

و تاثیر گفتار خوشامد گویان (که آخر بعد فتح بلغ مریم گل کرد) لهذا در همین سال هنگامی (که خود اعلی حضرت از لاهور متوجه کابل گشته بباغ صفا رسیده بود) او را بگذارش بعضی مقدمات به پادشاهزاده و دادن وجه مذکور بکسانیکه نرسیده باشد و روانه ساختن افواج بجانب منزل مقصود پیش از وصول رایات پادشاهی به بلد کابل دستوری داد - او در دو روز بکابل رسیده فرادان تردد بکار برده در فرصت پنجروز (که از رسیدنش بدان بلد تا وصول موکب خسروانی فاصله بود) همه کارها را برآورد - و شاهزاده را با افواج روانه به سمت معلوم نموده در فضای بلده بهلازمیت پیوست *

باید دانست که در عهد شاهجهان پادشاه قرار یافته بود هرکه در صوبه تعیناتی خود جاکیر داشته باشد تابینان خود بقدر سیوم حصه بداغ رساند - مثلا سه هزار پیادان سه هزار سوار هزار سوار داغ کند - و اگر بصوبه دیگر از هندوستان بکار تعین شود موافق چهارم حصه - و در حین یساق بلغ و بدخشان بنابر بعد مسافت مقرر شده - که پنجم حصه داغ نمایند - سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب شش هزار پیادان چهار هزار سوار فرق عزت با آسمان رسانید - و از انجا (که بعد فتح بلغ پادشاهزاده مزبور دل نهاد آن نواحی نشده به پدر برنگاشت که دیگر بدان حدود تعین شود) اعلی حضرت او را (که با وجود ازدانی

معرفت خود در تحت رساله شاهزاده دارا شکوه (که بر پشت فرامین بخط خود می نویسند) از تغیر اسلام خان و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاره سوار و عطاء قلمدان مرجع ناصیه پشت را نور آگین ساخت - و بفاصله قلیل بدرجه والای وزارت کل ترفیع یافته بعطاء خلعت و جمدهر مرجع با ۱۰۰۰۰۰۰۰ و از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاره سوار و پانصد سوار پایه ترقی را از حد گذرانید - سال نوزدهم باضافه پانصد سوار و مرحمت نقاره طبل کامرانی برنواخت - و پس از آن باضافه هزاره و عنایت فیل یا یراق نقره و ماده فیل در اقران نفوق جهت *

و چون پادشاهزاده مراد بخش (که بتسخیر بلخ و بدخشان تعیین شده بود) بکابل رسیده بانتظار برطرف شدن برف از راه طول (که ممر فوج مقرر گردیده بود) و هم بسبب آنکه نظر بامتداد یساق و بعد آن سرزمین حکم پادشاه صادر شده بود [که سه ماهه بمنصبداران نقدی و احدیان و تیراندازان و یرق اندازان سوار و تفنگچیان پیاده و دیگر شاگرد پیشه و بجاکیرداران (که داغ آنها موافق حاصل قبول مقرر است) چهارم حصه وصول جاکیر آنها (که آن هم سه ماهه میشود) برسم مساعدت از خزانه بدهد تا تصدیع خرج نکشند - و بعضی وجه مذکور در لاهور نیافته بودند] توقف داشت و علامه آن طفل مزاحی پادشاهزاده

باید دانست که دولتخانه خاص عبارت از مکانی است
 که مابین مشکوی پادشاهی و دیوان خاص و عام تعمیر یابد^(۲)
 و از بار عام برخاسته در آن مکان برای انفصال برخی مقدمات
 (که جز مقربان بران اطلاع نیابند) جلوس میشود - و این منزل
 چون با حمام متصل واقع شود^(۳) از عهد عرش آشیانی بغسلخانه
 شهرت یافته - اعلی حضرت بدولتخانه خاص موسوم گردانید
 سال شانزدهم باضافه پانصدی صد سوار و مرحمت فیل مفتخر
 گشت - و سال هفدهم از داروغگی دولتخانه خاص معزول شده
 از اصل و اضافه بمنصب دو هزار پانصد سوار و عطای
 خلعت خانسامانی (که پس از آن پایۀ وزارت است) سرعت
 برافراخت - و سال هیزدهم در جشن صحت بیگم صاحب^(۴) (که
 بنابر رسیدن آفت شعله شمع ببدن چندی تکلیف کشید)
 بعزایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی
 ششصد سوار و عطای علم و پستری باضافه پانصدی و پس از آن
 بافرونی پانصدی دویست سوار رایب امتیاز برافراشت - و بعد
 چندی چون اسلام خان از انتقال خاندوران بحکومت صوبجات
 دکن نامزد گردید او بعزایت خلعت و تقرر خدمت دیوانی
 خالصه و تسوید مضامین مناشیر و تبلیغ آن بدیوران و ترقیم

(۲) در [بعضی نسخه] تعمیر یافته (۳) در [بعضی نسخه] واقع شده (۴)

بدان هو شتافت - پستر چندے معائب شده سال بیست
و هشتم بمعافی تقصیر و تفویض میرتورزکی درم اعزاز پذیرفت
سال بیست و نهم رخت بدار البقا کشید - رحمت الله پسر او
بخلمت مائی مشرف گردید *

* علامی سعدالله خان *

(۲)

از شیخ زادهای قصبه جهنوت مضاف صوبه لاهور است
و اصلش از بنی تمیم قریش - صاحب ذهن رسا و فکر مایب بود
در کثرت معلومات و بسطت مقدمات نظیر نداشت - در اوائل
حال بتحصیل علوم عقلیه و نقلیه پرداخته بحفظ قرآن مجید
و حسن تقریر و لطف تحریر متحلی شد - چون احوالش بعرض
فردوس آشیانی رسید از انجا (که پادشاه قابل درست و جویای
آدم بکار بود) سال چهاردهم بموسوی خان صدر فرمود - که برای
ملازمت بیارد - پس از باریابی امتعداد کاردانی و کارگذاری
از نامیه حالش دریافته در زمره بزدگان انسلک بخشید
و بعطای خلعت و اسپ و تفویض تعلقه عرض مکرر (که جز
بمتمدان نهزد) سر بلند ساخت - سال پانزدهم از اصل و اضافه
بمنصب هزاره دویست سوار و خطاب سعدالله خان و داروغگی
دولتخانه خاص (که در امت خواهان صادق العقیدت بدان
هزاردارند) اختصاص گرفت *

(۲) در [بعضی نسخه] جهنوت (۳) نسخه [ج] صادق الاعتقاد *

که سال بیست و دوم ازو تغیر گردیده - و چون مدتها بیدار ماند منصبش بر طرف شد - سال بیست و نهم بغداد حضور صحت به پیشگاه سلطنت آمده به تلثیم بنشاط خلافت پرداخت - و بعطای منصب سه هزار و دویست سوار و تقرر فوجداری سرکار ترهت و تیولداری اکثری از محاللات آن از تغیر عبدالرسول ولد عبدالله خان بهادر سز رشته افتخار بدست آورد - پس از وصول بدانجا مطابق سنه (۱۰۶۵) هزار و شصت و پنج هجری (ختم سفر بدار بقا برد - شفقت الله پور) تا آخر عهد فردوس آشیانی بمنصب پانصدی مد و پنجاه سوار (سین - و سال بیست و هشتم بقلعه داری تربنگ مضاف^(۲) دکن سرفراز گردید - و سال سی و یکم بتفویض داروغگی بنگش سر بلندی اندوخت - پس ازان (که امور جهانبانی بخلد مکان تعلق گرفت) نامبرده سال اول از اصل و اضافه بمنصب هزار و دو صد و پنجاه سوار و خطاب پدر چهره مباهات برافروخت و سال شانزدهم چون شجاعمت خان رعد انداز خان جهت سرزنش افغانه نواح کتل خیبر بدان جانب رخصت یافت او بنیابت توپخانه مامور گردید - و سال هفدهم بهمراهی سلطان محمد اکبر (که برفتن کابل از راه کوهات تعیین گشته بود) دامن همت بر کمر زد - و سال بیست و یکم بفوجداری قفوج سراقرازی یافته

مذکور بفزونی پانصدی صد سوار و سال سیوم از اصل و اضافه
 بمنصب دو هزارى هفتصد سوار چهارم عزت برافروخت - پس
 ازان در دکن بحضور آمده سال چهارم بکومک اعظم خان
 (که درخواست نموده بود) تعیین گردید - و از اصل و اضافه
 بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار سر بلندی یافت
 و سال پنجم پادشاه خود (که صوبه دار دهلي شده بود) مرخص
 گشت - سال ششم باضافه هزار سوار و عطای علم و نقاره
 و فوجدارى لکهي جنگل از تغیر جان نثار خان بلذ آوازه گردید
 سال هشتم از تعاقب مزبور معزول شده سال نهم هنگامی (که
 دکن مورد رایات سلطانی بود) با خاندوران بتخریب تعلقه
 عادل خان شتافت - و در محاصره و تسخیر قلعه اوسا مساعی
 جمیله بکار برده در جلدوی آن سال دهم باضافه پانصد
 سوار تحصیل کامرانی نمود - سال سیزدهم از اصل و اضافه
 بمنصب سه هزارى دو هزار و پانصد سوار در همگان تفرق
 گشت - سال پانزدهم در رکاب سلطان اورنگ زیب بهادر
 از دکن بحضور رفته بدولت ملازمت پیوست - و همراه سلطان
 دارا شکوه (که بعزیمت نبرد والی ایران برفتن جانب قندهار
 مامور شده بود) گام جلالت بدانصوب بر نهاد - سال هفدهم
 بتفویض قلعه دارى جنیر از انتقال سپهدار خان امتیاز
 پذیرفت - و غالباً فوجدار سلطان پور و نذر بار هم شده

و تسخير ملكش به عبي دولت قاهره اتفاق افتاد و در مبادی
 سال نهم در اثنای عزیمت دکن ظاهر اوند چه (که حاکم نشین
 آن دیار است) مضرب خیام ظفر ارتسام اعلی حضرت گردید
 سردار خان بکراست قلعه دهامونی (که ساخته پدر ججهار
 سنگه است) دستوری یافت - و آن پرگنه بجاگوش تذخواه
 یافته بندوبست آن نواح بار متعلق گردید - و در سال چهاردهم
 بضبط هردو بنکش متعین گشت - و در سال هفدهم بنظم
 صوبه مالوه سربرافراخته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار
 سه هزار سوار سرعزت برافراخت - و پستر بتیولداری چوراگده
 مامور شد - چون بضبط آن آلکا چنانچه بایست نتوانست
 پرداخت زود بعزل رسید - و در سال بیست و ششم بصوبه داری
 گتته مرخص گردید - و در اثنای راه مطابق سنه (۱۰۶۳) یکهزار
 و شصت و سیوم هجری بساط حیات در نورید *

* سزاوار خان *

پسر لشکر خان ابوالحسن است - که احوالش دزین نامه
 اندراج یافته - نامبرده سال اول جلوس فردوس آشیانی
 از اصل و اضافه بمنصب هزاره پانصد سوار کام دل انداخت
 و چون پدرش بنظم کابل مامور شده بود همراه او دستوری
 یافته با فوج بطریق منقلا پیشتر شتافت - و پس از
 فرو نشستن فتنه نذر محمد خان والی بلخ از صوبه

سعيد خان سردار سپاهي وضع درست نقش بود - و اطوار
مقبوط داشت - تا زیست در دولت و اعتبارش خلل نه افتاد
و صاحب عشیره و قبیله بود - گویند بیست و دو پسر داشت
و پسر کلانش (که رشید ترین و بهترین پسرانش بودند)
در جنگ باغ بکار آمدند - چنانچه گذشت - و پس از ارتحال او
عبدالله پسرش از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و فتح الله
بمنصب هزار و نصرت الله و دیگران نیز فراخور حال باضافه
بمنصب سواراوازي یافتند *

* سردار خان شاهجهاني *

در ایام شاهزادگي در ساک ملازمان شاهي انتظام داشت
هنگامی (که زمانه میان پادشاه و پادشاهزاده طرح ناسازي
انداخت) او از دفا سرشتي و حقیقت رزي اعتصام بحبل
متین ملازمت شاهزاده استوار داشته بهیچ وجه جدائی نگرید
و چون شاهزاده از بنگاله پرتو معاودت بنواح برهانپور افکند
راجه گویال سنگهه کور را (که در ادان غیبت شاهي مصاعی
جمیله در نگهداشتن قلعه نامور آسیر بتقدیم رسانیده بود)
نزد خود طلب داشت - سردار خان را بحفاظت آن حصن حصین
رخصت فرمود - و پس از سریر آرائي بمنصب سه هزار
در هزار هزار و نوازش علم و نقاره و انعام سی هزار روپیه
چهار بخت برافروخت - و چون استیصال چهار سنگهه بندیده

و سپاه طرفین باهم در آمیختند و دود از نهاد یکدیگر برانگیختند
 خانم زاد خان و لطف الله خان داد پردلی و دلاوری داده
 گلهای زخم از شاخسار شمشیر بر سر زده بروقه رضوان
 شتافتند - و خان شهامت نشان منشور پردی و مردانگی را
 بطغیرای جراحتهای نمایان رسانیده هنوز داعیه سرفشانی
 و سرستانی داشت که پادشاهزاده صولت افزای عرصه نبرد گشته
 آن گروه انبوه را از هم پاشان و پریشان ساخته سعید خان را
 از جنگ اجل رهایی بخشید - و بحکم معلى روانه حضور شده
 در سال بیست و یکم باستلام عتبه خلافت شرف اندوز گردید
 اعلی حضرت بمراحم پادشاهان و عواطف ملکانه تسلیه نموده
 بتفویض صاحب صوبگی بهار سرافراز فرمود - و یک لک روپیه
 (کم از سرکار والا بر ذمه هر دو پسرش مطالبه بود) معاف شد
 و در سال بیست و چهارم از بهار بحضور رسیده یایالت صوبه
 کابل دسبتوری یافت - و در سال بیست و پنجم دوم ماه صفر
 سنه (۱۰۶۲) هزار و شصت و دوم هجری ازین جهان گذران
 درگذشت - چون بترویات گزیده و خدمات نمایان و حین
 بندگی و فدویت پیایه والای امارت (کم منتهای مراتب
 فوئیدان بلند مقدار این سلطنت است) مرتقی گشته بود
 پادشاه قدر شناس تاسیف فرموده آمرزش او از جناب ایزدی
 مسألت نمود *

هفت هزار و نود و نه پایۀ اعتلا بر افراخت - و با پسران بهمراهی
 شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر متوجه بلخ گشت - و در
 جنگ هفت روزۀ بلخ که مشهور است انتظام میسر و بعد
 (۲) او مقرر بود - در توحی آچه بخشی خون را با جمعی
 (۳) فرستاد - که این طرف جوی آبی (که سر راه مخالفان است)
 ثبات قدم و رزیده نگذارند که احدی ازان بگذرد - معدودی
 از اوزبکان آن طرف آب نمایان گشته بشوخی پا پیش گذاشتند
 جوانان رزم طلب سر رشته تدبیر از دست هشته بے باکانه از آب
 گذشتند - و بتیرکتازی درآمدند - قدری راه سر شده بود
 که فوج گران اوزبک از کمینگاه برآمده هاله وار گرد گرفتند
 ناموس پرستان مردانه جان در باختند - خانه زان خان و لطف الله
 خان بحکم پدر چست و چالاک خون را رسانیده تیغهای
 خون آشام بقصد انتقام بر سر راه اعدا علم ساختند - درین اثنا
 فوج کلانی دیگر از مخالفان (که از مقابله بهادر خان
 رهله عیان گردانیده بود) در چار شده بجنگ در پیوست
 سعید خان باوصف ضعف بیماری چون شیر زیان بر قلب
 آن آتش سوزان زن - در عین گرمی کارزار (که جنگ از
 هردو سو قرار شد) پای اسب سعید خان بگونه در شد
 و از روی زمین بزمین آمد - و پیاده سرگرم زد و خورد گردید

(۲) نسخه [ب] مقرر گشته بود (۳) نسخه [ج] بوده است *

غور کابل سر از اطاعت ناظم پیچیده بیلنگتوش اوزبک (که بتاخت و تاراج دران نواحی نقش خود را درسمت نشانده بود) ایلی می نمودند - سعید خان بتنبیه و تادیب آن کوتاه اندیشان مامور شد - خان مذکور بمجرد وصول بدان سر زمین توکنازی آغاز کرده تمام آن آلکا را پی سپر عساکر ساخت و هرکه از آنها بزیهار در آمد مامون و مصون گردید - و در سال چهاردهم نظم کابل بعلي مردان خان تفویض یافت - و او از تغیر خان مذکور بصوبه داری پنجاب و خانه زاد خان پسرش بفوجداری^(۲) دامن کوه کانگوه سر برافراخت - و بهمراهی شاهزاده محمد مراد بخش بمالش جکتا زمیندار مؤمعین شد اگرچه در تردد و محفت خود را معاف نداشت اما در افتتاح قلعه مؤ چنانچه از دیگران چستی و چالاکی بعمل آمد ازو بقدره درنگ واقع شد - پس از انجام این یساق بصوبه داری ملتان رخصت یافت - و در سال شانزدهم مجددا بصوبه داری لاهور معزز گردید - و در سال هفدهم بحکومت قندهار دستوری یافته نظم صوبه پنجاب پسرش خانه زاد خان مفروض گردید - و در سال بیستم لطف الله پسر دوم را به نیابت خود در قندهار گذاشته شرف اندوز ملازمت گشت - و باز بایالت ملتان تعیین گردید - و در همین سال بمنصب والی

سعید خان بر وفق فرمان پادشاهی روانه آنصورت گشت - چون
 بظاهر قلعه قندهار پیوسته آگهی یافت که ^(۲)شیازش قراقرشی
 با قریب هفت هزار سوار قزلباش یک گروهی قندهار رسیدند
 مقابله طالب است - سعید خان ^(۳)میرزا شیخ پسر کلان خود را
 با علی مردان خان بحفاظت حصار گذاشته خود با هشت هزار
 سوار عرصه نبرد آراشت - و بتغضب یکدیگر جنگ سخت
 برگرفت - و داد دلیری و دلادری از طرفین دادند - آخر کار
 قزلباش در فضای ثبات قزلباش راه یافته طریق فرار سرگردان
 و تا بنگاه خود عنان یکران هزینه را دو تا نشاختند - در
 جلدوی این فتح نمایان سعید خان بمذنب شش هزار
 شش هزار سوار و خطاب بهادر ظفر جنگ سرمایه اعتبار
 اندوخت - و میرزا شیخ خطاب خانه زان خان سرفراز گردید
 چون ولایت قندهار بقلیع خان تعلق گرفته بود سعید خان
 تا رسیدن خان مذکور به بدو بیست آن ممالک ^(۴)پرداخت - و سال
 دوازدهم بحضور رسیده بشمول نوازش بیکران محسوسه اتران
 گشت - و درین سال ساخت کابل مطرح الویه پادشاهی گردید
 از انجا (که از بے پردائی جنت مکانی خلایع بامور ملکی
 راه یافته کارها از نسق افتاده بود) برخه از اویماقات هزارجات

(۲) نسخه [ا ب] ساروش - و نسخه [ج] شیازش (۳) نسخه [ب]

محمد شیخ (۴) نسخه [ب] ممالک

تدابیر عبد القادر یسر احد داد را (که مایه فساد الوس افغانه
 راه کابل بود) از اعمال نکوهیده نادم ساخته سرگرم بندگی
 پادشاهی نمود - و در سال هشتم همراهش گرفته دولت زمین بوس
 دریافت - از پیشگاه سلطنت مشمول عاطفت گشته بمنصب
 پنج‌زاری چهار هزار سوار تارک افتخار برافراخت - و با
 عبدالقادر مذکور (که بمنصب هزاری سرافراز شد) دستوری
 کابل یافت *

(۲)
 و در سال یازدهم الوسات نغر کریم‌داد کور (رشانی را
 (که در حدود لوهانی می‌گذرانید) طلب داشته سر بشورش
 برداشتند - و پرگنات بنگش را بتصرف آوردند - سعید خان
 فوج جرار باستیصال آنها تعیین نمود - بسیاری از کوه نشینان
 مغلوب رعب گشته باریای دولت پیوستند - کریم‌داد هرچند
 بشعاب دشوار گذار در خزید بهادران دست از دنبالش برنداشته
 چون بالای ناگهانی (سیده آتش کارزار بر افروختند - جمعی
 (که بآنها پناه برده بود) بهتوه آمده ناگزیر او را با اهل و عیال
 دستگیر ساخته حواله نمودند - بیاسا رسید - و عالم از فتنه او
 وارست - و در همین سال سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل
 و هفت هجری علی مردان خان حاکم تذهار - از اطاعت
 شاه ایران سر برتافته (روی امید بآستان اعلیٰ حضرت آزد

بر جوشیده بودند) اطراف شهر را فرو گرفته هر سو (که
 بجادات کوشی هجوم می آوردند) نگاهبانان آن ضلع مورچاها
 با تفنگچیان استوار ساخته از حصار برومی آمدند - و بآب تیغ
 شعله حیات ستاره سوختگان فرو نشانده بغیر روزی برومی گردیدند *
 روزی آنها بانفاق بجای سپر تختها پیشرو گرفته رو بحصار
 نهادند - سعید خان با دلیران (زم جو نظر بر کثرت و انبوهی
 آن ادبار پژوهان نیفکنده جاوریز تلخت - و نایره قتال
 مشتعل ساخته بسیاری از مقاهیر را آتش افروز جهنم گردانید
 فتنه گرایان پای ثبات از دست داده خاک فرار بر فرق (وزگار
 خود بیختند - پس ازان بتعاقب پرداخته تا پنجم شش کرده
 هرکرا یافت از تیغ بیدریغ از هم گذرانید - و در جایزه این کارنامه
 بمذنب چهار هزار (ری سر برافراخت - و در سال چهارم چون
 قطان صوبه کابل (که حذقی مذهب اند) از ساوک لشکر خان
 صوبه دار آنجا بسبب مخالفت عقیده راضی نبودند سعید
 خان در برگردن بیخ فساد افغانه طرفه مچرای نمایان بنمود
 آورده از تهانه داری هر در بنگش بصاحب صوبگی آن ولایت
 و اضافه سواران بلند مرتبه گردید - و چون بعد از جلوس دولت
 ملازمت در نیافته بود در سال هفتم به تقبیل آستان خلافت
 جبهه سعادت بر افروخته رخصت معارفت یافت - و بلطائف

امیر غیاث الدین ترخان (که از امرای صاحبقران امیر تیمور بود) و دیگر نیاگانش (که درین سلسله علیه بامارت رسیده اند) خانه زاد ده کرسی ست - از زمان جنت مکانی داخل تعیناتیان کابل بود - در فرط شجاعت و دلادری و حسن تدبیر و به اندیشی یکتائی داشت - بیادری طالع و شگرفی اتبال در زمان فرمان روائی فردوس آشیانی بدون رسیدن حضور باضافهای متوالیه بمنصب عمده و صوبه داری دارالماک کابل اختصاص گرفت - و چون سلاطین و ارباب دول ملهم می باشند او را از آغاز جلوس تا سال دوم بے تقدیم خدمت غایبانه بتکرار اضافها از منصب در هزاری بمنصب سه هزاری در هزار سوار سربلند گردانیدند - در سال سیوم شهر ذی الحجه آخر سنه (۱۰۳۹) هزار و سی و نهم (که کمال الدین (رهله از فتور دانش بنوشته خانجهان لودی دست فساد برکشاد - و اکثر قبائل افغانه را از کنار آب اتک تا نواحی کابل با خود متفق ساخته نخست گرد شورش در حوالی پشاور بر انگیخت) سعید خان در تهانه کوهات آگاهی یافته همان روز خود را پشاور رسانید - و چون فوج آنقدر نبود (که بحراست شهر گذاشته خود به نبرد پردازد) ناچار درون حصار خام (که بمروزیام شکست و ریخت راه یافته) مورچالها قسمت نموده باستحکام هر ضاع پرداخت - آن جصارت پیشگان (که چون مور و ملخ

از انجمله سه هزار سوار در سپه سه اسپه کام دل برگرفته
 بصوبه دارى احمد آباد از تغیر باقر خان نجم ثانی ناصیه بخت را
 نور آگین گردانید - سال هشتم از انجا معزول شده بخبردارى
 ایلاچپور مرخص شد - سال نهم در ایامی (که پادشاه متوجه سیر
 قلعه دولت آباد بود) آمده با سید خانجهان بارهه بتخریب
 ملک عادلشاهیہ تعیین یافت - و درین یساق هم نیکو خدمتیا
 بتقدیم رسانید - و سال دهم در محاصره قلعه دیوگده صاحب
 مورچال بود - چون نقی (که از مورچال او سرکرده بودند)
 بباروت انپاشته آتش دادند و برج و دیوار قدری پرید و
 پیامردی شهابت درون رفته مقهوران را ته تیغ آردن - پست
 بحر است قلعه جذیر مضاف صوبه دکن مامور گردیده سال
 هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجری
 جهان گذران را پدرود نمود - و در مقبره خواجه بیگ میرزا
 مضاف احمدنکر دفن یافت - خدا ترس بود - و بمتانت
 عقل و درستی (ای موصوف - و بدلیبری و شجاعت متصف
 مردم ایران را بسیار دوست میداشت - نوکران خوب خوب
 فراهم آورده بود - اولاد نداشت - خویش و اقارب از اکثر
 منصب دار بودند *

* سعید خان بهادر طغر جنگ *

چغدا سمت - پسر احمد بک خان کبابی - به نسبت جدش

و بعضی سرداران پادشاهی گرفتار مخالف شدند و چست و چالاک با احمد نگر رفته با استحکام آن کوشیدند و چون پس از فوت جنم مکانی خانجهان لودی ناظم دکن به بیوا لودی پا گذاشته با نظام الملک دکنی ساخت و بدهانه داران بازگشت (که ملک مقتوحه پادشاهی بود) برای او گذاشت بکسان نظام الملک نوشته فرستاد خان مزبور دست رد بر نوشته او نهاده قلعه را نگذاشت . تا آخر آن عهد بمنصب پنجزاری از سربر آرائی فردوس آشیانی چون زبات منصور (وفق افزای ملک دکن شد و سه فوج بسوگردگی سه عهد جهات تاخت تعلقه نظام الملک و مالش خانجهان لودی (که خبار فساد برانگیخته پناه بار جسته بود) رخصت پذیرفت او به امرای شایسته خان دستوری یافت . و در جنگی (که نظام خان بر سر خانجهان لودی تاخت آورد) مصدر ترددات گردید سال چهارم قاعه تلثوم^(۲) را (که بر قلعه کوه واقع بود . و درین ایام خراب است) و قلعه ستونده را محاصره نموده مصخر ساخت و درین سال بقاعه داری احمد نگر از تغیر جان نثار خان و عطای جامعیت و اسب با زین مطالا مقتخر گشت . سال هفتم بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنجزاری ذات و سوار

د هروي کمال آگره بدریای جون ملحق می‌شود - پسرش سید مظفر است - که تا سال سیم شاهجهانی بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و خطاب همت خان سر بلند گردید - و پسر دومش سید نجابت پیاپی هزار و پانصد سوار رسید *

* هیمدار خان محمد صالح *

برادر زاده و متبنای خواجه بیگ میرزا صفوی است - که در عهد جنت مکنی بقلعه داری احمدنگر می پرداخت و بمنصب پنج هزار (سیده در سال سیزدهم بدار آخرت شتافت - نام برده سال پنجم جلوس آن پادشاه بمنصب در خور و خطاب خنجر خان چهره عزت برافروخت - و بعد قوت خواجه بیگ میرزا پیاپی دو هزار و تقویض قلعه داری احمدنگر نامور گردید - سال پانزدهم چون مردم دکن مراعات عهد و پیمان از دست داده سر بشورش برداشتند و قلعه مزبور را محاصره نمودند او لازمه خبرداری بکار برده چنانچه باید بتحصن پرداخت - و چون برسیدن قوج پادشاهی همراه سلطان خرم بدکن قوی دل شد برآمده اهل محاصره را برداشت - و دو صد کس را از آنها قتل ساخت - سال نوزدهم چون قوج پادشاهی بکمک ملا محمد لاری سردار عادلخانیه (که با ملک عنبر حبشی نزاع داشت) تعیین شد و پس از جنگ سردار مزبور کشته گردید و شکست بر فوج طرف او افتاد

رخصت یافت - چون آن صوبه زور طلب و مفسده انگیز است
 بر منصب او دو هزار سوار دیگر افزوده دو هزار و پانصد سوار
 در اسبه سه اسبه گردید - تا ضبط آن ناحیه کمابذی صورت
 گیرد - و در سال شانزدهم پرگنه ایرج و بهاندیر و غیره محال
 از تغیر عبدالله خان فیروز جنگ (که بصاحب صوبگی آله آباد
 تعیین گشته بود) در قبول او قرار یافت - خان مشارالیه برای
 بند و بست آن آلکا و تنبیه و مالش بندیل جمعیت زیاده
 نگاهداشته در همان ایام در پرگنه ایرج از افراط مدام و ادمان آن
 بیمار گشته در سنه (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو پیمانۀ حیاتش
 لبریز گشت - گویند شجاعت خان مرد زبان دان عالی مشرب
 بود - محاسن بعلم هم داشت - در نشست و برخاست و سواری
 تقلید شاهزاده ها می کرد - و در جود و کرم یکتای وقت بود
 و با آنکه اعلیٰ حضرت مراعات خاطر و اعزاز او بسیار
 می فرمود سید استغنا و تبختر را از دست نمیداد - وقت
 تقریب سخن بیباکانه در می آمد - لهذا صاحبقران ثانی
 برغم او پیوسته سید خانجهان را مشمول عنایت داشته
 و این معنی برو گران گذشته همواره شکایت آلود بود
 در روز اعلیٰ حضرت از او پرسیدند - که شما و سید خانجهان
 در نهیب یکجا منتهی می شوید - عرض کرد که چنانچه

شاهزاده سیه سالار گفت - که اگر هرزه خواهی گفت
 کشته میشوی - راست اینکه امسال این مهم بانصرام نمی رسد
 و از گذرانیدن برسات درین نواح عساکر پادشاهی پی سپر قحط
 و غلا میگردند - ما این را نوشته میدهیم - و اگر شما تا میعاد
 انجام کار نوشته دهید ما تا اکل میته هم رفاتت می کنیم
 هرچند مهابت خان خواست وجوه اقامت را رجحان دهد
 شاهزاده نقاره کوچ فرمود - بے اختیار مهابت خان بشاهزاده
 گفت - که این فتح بزام حضرت بود - بگفته این سادات شب
 جمعه مفت از دست دادند - اما آنچه از مطاوعی پادشاه نامه
 و ملخص آن ظاهر میشود اینکه سیه سالار در مهم پرینده با آنکه
 سادان غله بمرتبه نموده بود که اصلا در مدت اقامت لشکر
 عسرت در نمود مگر کاه و هیمنه تابیسست گروهی نماند - و موسم
 برشکال بر سر رسید - خود مجبور توقف نشده سلماء جذبان
 کوچ گشت *

و چون پادشاهزاده مامور بود که از مواد دید خانخانان تجاوز
 ننماید لهذا بعد شش ماه آخر شوال سال هفتم شاهزاده
 با سیه سالار بپوهان پور رسید - اعلیٰ حضرت از همین جهت
 (که بے تسخیر قاعه شاهزاده را گردانید - و از نابازی
 با رفقا مهم پیش رفت نشد) مهابت خان را مخاطب و معاذ
 فرمود - و در سال دهم شجاعت خان بصوبه داری آید

بنا بر آنکه شاه عباس مدفوع از آن (رفتن عراق ندارد) و نیز
 ترک وفات نمودند - از آن چهار سید نیز رغبت و طلب
 در خواست نمودند و از دولت ماکزمت و سعادت و وفات
 قاعده و زرد - پس از وصول بآن و بعد از آن صاحب اعیان
 جهان مکتوب به حضور شاهان و به منصب عواید اعیان گرامت
 اتفاقا اعلیٰ حضرت را نهضت نمود و بآن اعلیٰ حضرت
 و گرامت خاطر و جانب سید ماند - و بعد از آن
 املا اعیان یادش می داشتند و بعد از آن
 شاهان گرامت گرفتند - در آن اعیان اعلیٰ حضرت
 از سواقی شد و از آن اعیان اعلیٰ حضرت
 به منصب چهار نفری در آن اعیان اعلیٰ حضرت
 و در آن اعیان اعلیٰ حضرت - در آن اعیان اعلیٰ حضرت
 به منصب اعلیٰ حضرت - در آن اعیان اعلیٰ حضرت
 کشید و از فضوای اعیان اعلیٰ حضرت
 خان دوران بهادر و سید خان اعلیٰ حضرت
 آن مهم عظمیٰ شون در آن اعیان اعلیٰ حضرت
 یقینی شد - و فتح قاعده اعیان اعلیٰ حضرت
 شاهان را بعد از آن گرفتند - و در آن اعیان اعلیٰ حضرت
 مطرعه شون - و از آن اعیان اعلیٰ حضرت
 جرأت یافتند و در آن اعیان اعلیٰ حضرت

تعیین گشت - و سال دهم (که بوجوداری جونانگده سرفرازی
داشت - و فوجدار می اسلام آباد نیز ضمیمه شد) از اصل و اضافه
بمنصب سه هزار و سه هزار سوار از انجمله دو هزار و پانصد
سوار دو اسبه سه اسبه صباهات اندوخت - و پسر دیگرش
دلدار است - که تا آخر عهد فردوس آشیانی منصب هشتصدی
شش صد سوار داشت - در اوایل عهد هلد مکان بقطای
جانی سرفراز شده *

• سید شجاعت خان باره •

سید جعفر نام - پسر سید جهانگیر ولد سید محمود خان
باره است - که در ایام دولت عرش آشیانی سرآمد سادات
باره بود - و در امرای عمده انتظام داشت - او ملازم شاهزاده
ولیعهد شاهجهان گشته از فرط جلالت و پردای بمزید قرب
و اعتبار امتیاز یافت - اما در جنگ ناله تونس واقع
حوالی بنارس (که شاهزاده از سلطان پرویز و مهابت خان
شکست فاحش خورده معارفت به بنگاله نمود) چون مشیت
الهی بران رفته بود (که شاهزاده چندی بقدم حرمان دیگر
بادیه ناکامی پیماید) صاحب همتهای رادمردان گردیده اکثر
دست بکار نبردند - سید جعفر (که سردار فوج التمش
بود) نیز بے جنگ راه هزیمن سپرد - و چون شاهزاده
از ناسک دکن عزیمن ققنه نمود و شهرت گرفت (که شاهزاده

از گلزار هستی بر بخت - از پسرانش سردار خان است
 دل دوست نام - تا سال بیستم جلوس اعلیٰ حضرت بمنصب
 هزاره هفتصد سوار رسیده - از کهکبان صوبه گجرات بود
 سال بیست و هشتم حسب الانماس سلطان مراد بخش
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی سوار
 و خدمت تهاذه داری بیدار از توابع سرکار پتن گجرات
 نامیه عزت بر افروخت - چون در ایام اشتداد بیماری
 اعلیٰ حضرت شاهزاده مذکور بدر شتابی زده کرد و فر سلطنت
 بظهر آورد و بستر حسب الطاب خاد مکان روانه گشت
 او نیز همراه آمد - پس از مقید شدن او ملازمت عالمگیری
 دریافته بخطاب سردار خان و تقرر فوجداری پتن فرق اعتبار
 بر افراخت - و پس ازان (که دارا شکوه بعد جنگ اجمیر
 عزیمت گجرات نمود) او سر رشته خدمت گذاری از دست
 نداده با جمع اتفاق نموده سید احمد برادر سید جلال
 بخاری را (که دارا شکوه حاکم گجرات ساخته بود) دستگیر
 نموده مقید گردانید - و باستحکام شهر و قلعه پرداخته سرگرم
 مدافعت گردید - و در جلدی آن از اصل و اضافه بمنصب
 دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار از انجمله پانصد
 سوار دو اسبه سه اسبه امتیاز اندوخت - سال چهارم
 حسب الطاب بحضور رسیده فوجداری و جاگیر داری بهراج

بمقتضای آردن - باستشفاع بیگم صفح زلات او نموده از رنجوری
 بیم و هراس نجات بخشید - و پس از جلوس بالتماس
 بیگم بمنصب چهار هزاره ذات و سوار برنواخته از تغیر
 خان عالم بصاحب صوبگی بهار مباحی فرمود - عمارات
 عالیه در پتنه ساخته او است - و در سال پنجم بحکومت
 آله آباد نامور شده سال هشتم بنظم گجرات نامزد گردید
 و از آنجا تغیر شده حراست اکبر آباد بدو مفوض شد - و چون
 در سال دوازدهم اسلام خان صوبه دار بنگاله برای وزارت طلب
 بحضور گشت و نظم آن ولایت بوکلای شاهزاده محمد شجاع
 مقرر گردید بنام سیف خان فرمان صادر شد - که بر سبیل
 استعجال بآن صوبه شتافته تا رسیدن شاهزاده (که در کابل
 اقامت داشت) بحفاظت آن دیار پردازد - و بعد وصول
 در خدمت شاهزاده (که در عنقوان شباب است) از پرداخت
 آنصوبه وسیع سر حساب باشد - سال سیزدهم آخر سنه (۱۰۴۹)
 یکمزار و چهل و نه در بنگاله باجل موعود در گذشت
 فردوس آشیانی بمنزل ملکه بانو زوجة خان متوفی (که
 حسب الامر در رکاب پادشاهی می بود) تشریف برده دلدهیا
 فرمود - و هر سه پسرش محمد یحیی و محمد شافی
 و ابوالقاسم را خلایق مائمی داده از عزرا بر آورد - و سال

دای نعمت جهان سپرد - پاداش نیکو خدمتی او نه این اسم^(۲)
 که از برادرش (که بضبط و ربط آن والیم می پردازد) تغیر
 کرده شود - خصوصی درین رتبه آشوب گویا آن صوبه را
 از انتظام انداختن اسم - اما چون ابرام درین معنی از حد
 گذرالید پیاس خاطرش ملتزم او بدوایه نبول یافت - عبدالله
 خان وفا دار نام خواجه سرانی را بامعدرت بکراسم احمدآباد
 تعیین کرد - میرزا صفی دولت خواهی پادشاهی را مضم
 ساخته در نگهداشتن سپاه همت گماشت - و از شهر برآمده
 بمحمودآباد شتافت - و بظاهر چنان وانمود که بخدمت
 شاهزاده میروم - و در باطن با ناصر خان و سید دایر خان
 و دیگر پندهای درگاه (که در محال جاگیر خود اقامت داشتند)
 ترتیبه مقدمات نمک خوارگی نموده درانتهاز فرصت نشستم
 محمد صالح فوجدار پیاد^(۳) مکنون نمیرش دریافت^(۴) بگویم
 آنکه مبادا دست یغما بخزان^(۵) شاهی دراز سازد با قریب
 ده اک روپیه روان^(۶) خدمت شاهزاده گردید - و گزیر داس^(۷)
 نیز پرد^(۸) مرصع را (که بدو لک روپیه تیار شده بود) همراه
 کرده راهی گشت - اما تختی (که بده اک روپیه مرتبه
 شده بود) بجهت گرانی نتوانست برداشت - میرزا صفی

(۲) نسخه [۱] بد است (۳) در بعضی نسخه [بنالد - و در [بعضی]

بنالد (۴) نسخه [ج] کهتر داس (۵) در اکثر نسخه [پرداه] *

شاه صفی دارای ایوان برای استیخلاص قلعه قندهار در آنجا
 متوقف بود (رخت عزیمت بهست - و در همان ایام مطابق سنه
 ۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجری راه نیمستی سرا پیمود
 پور او سید زبردست تا سال سیم بمنصب هشت صدی
 چهار صد سوار کامیاب گردید #

* سیف خان میرزا صفی *

پسر امانت خان است - بنابر قرابت قدیمه ملکه بانو
 صبیحه کلان آصف خان یمین الدوله بدر منسوب گردیده بدیوانی
 صوبه گجرات اختصاص گرفت - چون آن صوبه در تیول شاهزاده
 ولیعهد شاهجهان مقرر بود از طرف ایشان راجه بکرماجیت
 بحکومت آنجا قیام داشت - در هنگامی (که مزاج جذبه مکانی
 از شاهزاده منحرف شد و شاهزاده باقتضای مصلحت وقت
 با فوج شایسته عازم آگره و دهلی گردید) راجه بر طبق
 حکم شاهي کنهرداس برادر خود را در احمد آباد گذاشته
 خود برکاب شاهي پیوست - و در حوالی دهلی جان نثار
 گشت - چون عبدالله خان دران جنگ هراولی فوج پادشاهی را
 ویران ساخته بشاهزاده پیوسته بود در حین (که معادلت
 بماندو قرار یافت) در اثنای راه بوسیله افضل خان و شاه قلی
 خان صوبه داری گجرات درخواست نمود - درجه پذیرائی
 نیافت - چه راجه آن ولایت را نسق شایسته داده در کار

همراه سلطان مراد بخش (که بر طبق ایماي خلد ممکن
از احمد آباد روانه گردیده بود) اعزام شده چون سلطان مزبور
مقید گشت او بخطاب خانې سر بآند شده رخصت سوئیه
گجرات یافت - پسر دیگوش سید خلیل منصب پانصدی
در صد سوار داشت *

سید وزیر خان *

از سادات بارهه است - سال هشتم جاوس جنت مکانی
همراه شاعرزاده سلطان خرم به ۲۴ رانا امر سنگهه تعین یافت
در سال سیزدهم بمنصب هزاری چهار صد سوار رسید - و سال
هیزدهم در رکاب سلطان پرریز بتعانت شاهجهان دستوری
پذیرفت - سال (که آن پادشاه برحمت حق پیوست)
در رکاب و در جنگ شهریار همراه یمین الدوله بود - تا آخر
آن عهد بمنصب سه هزاری در هزار سوار سر بلند گردید
سال اول جاوس فردوس آشیانی ملازمت دریافته ببحالی
منصب سابق کامیابی اندوخته همراه مهابت خان بصوب
کابل (که نذر محمد خان والی بلخ در انجا مصدر فساد
شده بود) نامزد شد - سال سیوم هنگامی (که دکن معسکر
۱. شاهي بود) همراه یمین الدوله بجانب بالاگهات پای جلالت
ش گذاشت - سال یازدهم بانفاق خان دوران نصرت جنگ
طرف کابل (که شاهزاده سلطان شجاع بنابر احتمال آمدن

سال دوم اعلیٰ حضرت داخل فیل خانۀ پادشاهی شده (خروستاده خان مزبور بود - خواجه نظام سوداگر (که تاجر معتبر بود - و بغزونی دستگاه موصوف) فیله خرد پانزده شازده ساله برای او آورده بود - که از لاغری و خردسالی رنگ مشخص نداشت - چون بتجارت جانبۀ رفت فیل مزبور را در جاگیر خان مزبور (که با او جهت اتحاد در میان بود) گذاشت - پس از نوزده سال (که بعد جوانی رسید) رنگش سفید مایل بسرخي برآمد - برای پادشاه ارسال داشت - از آنجا که پستند آمد بگچپتی موسوم گردید - رباعی طالب کلیم در باب آنست *

* رباعي *

(۲)
* بر فیل سفیدش که نه بیداد گزند *

* شد شیفته هر کس که نگاه افکند *

* چون شاه جهان بر او آید گوئی *

* خورشید شد از سپیده صبح بلند *

(۳)
بعد غولش پسر او سید حسن بعتبۀ خلافت آمده دولت

بار اندوخته بمنصب درخور مشمول عاطفت شد - و سال

بیست و هشتم بفوجداري و تیولداري سرکار کودره مضاف

احمد آباد سربلندی یافته تا سال سیم بمنصب هزار و پانصدی

هزار و پانصد سوار رسید - و پس از اختتام سال سی و یکم

(مأثرا لأمرا)

[۳ | ۴]

(باب السین)

(که بخندمت جزری بلده مزبور می پرداخت) جرأت نموده
بلده مزبور را از دست خواجه سرای مسطور برآوردن خان
مزبور را بمسلمه جنبانی حق نمک طرف خود کشید - پس از
انتقال پادشاه در ایامه (که اعلی حضرت از جنیر کوچ کرده
عبور نموده نمود) او پیش از همه تبعیضات آن صوبه آمده
بهلازمت پیوست - و قریب یکصد پادشاه بمستقر الخلافه آمده سال
اول جلوس از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد
سوار و عطای خلعت و خنجر مرموع و علم و نقاره و فیل
چهارگام استیلاز افروخت - و رخصت تعلقه یافت - سال سیوم
در ایامه (که دکن مورد رایات خسروی بود) از گجرات
بیارگه سلطنت رسیده باضافه پانصد سوار خوشدل گردیده
بالاتفاق خواجه ابوالحسن تربتی بکشمیر ولایت سنگمیز دستوری
پذیرفت - و سال چهارم از انجا بتبعیضات اعظم خان (که در
نواح پرنده بود) نامزد گشت - و پست رخصت تعلقه قدیم
یافته سال ششم مطابق سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو
هجری داعی حق را لبیک اجابت گفت - سید حسن
پیش بعینه خلافت آمده دولت بار انداخته بمنصب هزار و پانصدی
مشمول عطاقت شد - تا سال سیم بمنصب هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار رسیده - و پسر دیگرش سید خایل
منصب پانصدی در صد سوار داشت - فیل سفید (که

مضاف گجرات باضافه پانصدی سه صد سوار سرفرازی یافت
 چون خدمت مزبور بعد از کامل خان میرزا خرم پسر خان
 اعظم کوکه تفویض یافت پادشاه از راه بنده پروزی اضافه
 مزبور بلام او بحال داشت - و در همین سال برکاب سلطان خرم
 بیضاقت رانا امر سنگه تعیین شده سال دهم حسب التماس
 عبدالله خان بمرحمت نقاره بلند آرازه گشت - و چون دران
 سال عبدالله خان بخار تشدد نمودن با عابد خان بخشی گجرات
 و فریادی شدن او از احمدآباد طلب حضور شده بود حکم رفت
 که او را بنیابت خود در گجرات بگذارد - سال چهاردهم برکاب
 پادشاهزاده سلطان خرم بهم دکن تعیین گردید - سال پانزدهم
 پس از معارفت ازانجا چون برادرش کالپی در تیول قرار
 یافته بود او نیز همراه برادر رخصت جاگیر یافت - و بوقت
 صعود بملک آخرت ^(۲) شتافت *

* سید دلیر خان بارهه *

از امرای عهد جنت مکانی ست - بفوجداری برده
 مضاف صوبه گجرات اختصاص داشت - چون در سال هیزدهم
 میان پدر و پسر ولیعهد غبار در رؤی بر خاست و شاهجهان
 عبدالله خان را بصوبه داری گجرات تعیین فرمود و خواجه سرای او
 رفته داخل بلده احمدآباد شد سیف خان عرف صفی خان

(باب السنين)

[۴۱۱]

(مائزالا مزا)

محتفل همایون بود - پس ازان (که نوبت سلطنت وی شد
و سال اول جلوس خسرو فرار نموده هنگامه آرا گردید) شیخ
فرید مرتضی خان بتعاقب او تعیین شد - و قریب بلاهور
جنگ زد - او در هرادی خان مرزبور بوده در زن و خورد
تودن کلی بکار برده چپقلش مردانه بظهور آورد - هفده زخم
بر بدنش رسیده بود - و سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب
چهارم عزت برافروخت - و سه صد و پنجاه سوار طبل
در هزار و پانصدی هزار حصار کام دل برگرفت - سال پنجم
شادمانی نواخته یفوجداری برافراخت - سال هشتم بهمراسی
بعنائین علم رایت امارت تعیین گردید - سال دهم بعطای
سلطان خرم بهم راننا امر سنگه (۲) بتعییناتی یاشافزاده
نقاره کوس بلند رنگی زن - پس ازان دستوری یافت - سال
پیروز سربلندی اندوخته بملک دکن دستوری یافت - سال
بیازدهم مطابق سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنج هجری درانجا
بجولت هیضه بساط زندگی درنوردید *

* مردار خان خواجه یادگار *
برادر عبدالله خان فیروز جنگ است - در عهد جنت مکانی
بمنصب در خور سرفرازی یافته سال پنجم بعطای علم لوی
کامرانی برافراشت - سال هشتم بتقرب فوجداری چونه گده

زخم چهره رادمردی برآرامت - لهذا میرزا خان ادرا با جمعی دیگر بحراست بلده گذاشت - و پستر باتفاق سادات باره به تهاغه داری پتن تعیین شد - و پس ازان (که میرزا خان قلیج خان را بحراست احمدآباد گذاشته خود احراز ملازمت پادشاهی نمود) سرفوجی صوبه مذکور تعلق به مشارالیه داشت مکرر به تنبیه مظفر و جام زمیذدار کچه خرد و کهنگار زمیذدار کچه بزرگ لشکر برده رایت نصرت برافراشت و چون ایالت گجرات از تغیر خانخانان بخان اعظم کوکه تفویض یافت در جنگی (که میرزا کوکه را با سلطان مظفر در سال سی و هفتم (و داد) مشارالیه در مثل هراولی جاداشت - پستر همراه شاهزاده سلطان مراد بهم دکن شتافته در جنگ دکنیان بسرداری جرانغار و تقدیم گوناگون تردد نامیده شجاعت برافروخت - در سال چهل و چهارم مطابق سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت هجری بمرض امتلا سفر آخرت گردید - بمنصب هزار و پانصدی مرقی گردیده - پسران و نبائر هر دو در وقت خویش ترقی نموده اند - احوال بعضی بسلک تحریر انتظام یافته *

* سیف خان سید علی اصغر *

پسر سید محمود خان باره است - از وقت شاهزادگی بدامن الطاف جنت مکانی دست توسل زده از حاضر باشان

(۲)

* سید قاسم و سید هاشم *

پسران سید محمود خان بارهه - اولین سال هفدهم اکبری
 همراه خان عالم بتعاقد محمد حسین میرزا (که از خان اعظم
 کوکه شکست یافته جانب دکن شتافته بود) ناسزد گردید
 و دومین سال بیست و یکم باتفاق رای رایسنگه جهت تنبیه
 سلطان دیوهه حاکم سروهی (که پا از دایره فرمان برداری
 بیرون نهاده بود) تعیین شده و تسخیر سروهی بتقدیم گرد
 پسندیده تارک و سال و سال بیست و دوم
 هردو سال را نا دستوری یافتند
 و سال بیست و سوم
 مالدیو بعرض
 موبه اجمیر بودند
 ماسور گشتند - و در
 بادیه ناکامی ساختند - و سال
 خانخانان به تنبیه مظفر گجراتی
 نامزد شدند - پس از آن (که میرزا
 پیوست) (دز جنگ هردو برادر در مکن هراولی جا داشتند
 پیکار صعب در گرفت - سید هاشم مردانه جان را فثار آبرو
 ساخت - به منصب هرازی سرفرازی داشت - و سید قاسم بگلگونه

(۲) نسخه [ج] هاشم بارهه .

این وضع زیباده و شایان عهدگی شما نیست - عرض کرد که حضرت سلامت مثل من آفتقال این سلطنت حضور جمعه از نوذینان بزرگ مرتبه بیک غلامی سه تصادیم کزد - و آنها منت و ایمان بروند - بسر من وابسته است - اگر حضرت حکم می فرمایند کشته می شوم - و آخر بدین کافر عاجرائی آن جوانی غصب کرد *

گویند در سرکار سعید خان دو خواجه سرا معتبر و عمده بود - یکی اختیار خان - که بولایت حضور اختصاص داشت در پتنه و بهار بل و سرا ساخته - دزم اعتبار خان - که فوجدار جاگیرش میشد - بسیار مردانه بود - درازده روز (بیع الاول طعام نذر جذاب ختمی) (۳) (ملی الاء علیه و علی آله و سام) ترتیب میداد - هر روز قریب هزار کس حاضر میشدند - بیش شریک نه نان شیرمال و نه قاب و نیم درکاله سفید برای بستن آن می آوردند - و پنج آثار شیرینی در پارچه سفید و بالای آن غلاف مخملی پوشانیده می گذاشتند - و درین ایام خانه را بتکلف تمام آراسته عطر و بخور زیاده بکار میبرد - و حفاظ خوش الحان شب و روز میخواند - آنچه رخت پوشیدنی او بود تیمنا یا انداز این مردم می کرد - شگفت آنکه تا زیست همین قهم بعمل می آورد *

بامتداد زمان دولت و آسایش (واقع شده - که در دولتمندیها سهل انگاری و بی پروائی (که مبنای او بلند همتی باشد نه بیخردی) خالی از لطف نیست - و الا درین مرتبه هم اگر محرز طبیعت بوده زلال تعیش را غبار آلود دقت و کنج و کارش نمایند دیگر امید فراغت و آسودگی بکدام روزهاست *

غریب تر آنکه در مقابل این حکایت هم از سعید خان شهرت تمام دارد - که خواجه هلال نام خواجه سرانی (که در ابتدا غلام قاسم خان تمکین ^(۲) بود - و پس ازان در ملازمان جنت مکانی انسلاک یافته) در اوائل سلطنت میرتوک گشته در اهتمام تشدد تمام بکار می برد - و قصبه زنگنه شش گروهی آگوه (که در جاکپوش بود) باساس قلعه چة و سرای پخته آباد نموده بهلال آباد موسوم ساخت - اتفاقا در اکبر آباد جانب مدار دروازه عمارت عالی مطبوع مرتب نموده اکثر امرای عظام را بضمیانت در دیاکوبی برخواند - سعید خان هم حاضر شده مکان را پسندید و تعریف بسیار کرد - خواجه هلال از روی تواضع گفت پیشکش است - سعید خان بر خاسته سه تسایم بجا آورد - و مردم و اسباب خود را طلبید - هلال (که بمصاحبت پادشاهی سر بقلک داشت) ایستادگی نمود - نوکران سعید خان بجزیر و قهر بر آوردند - پادشاه آنرا شنیده بسعید خان گفت - که

قالب طعام پیش سپاه می آوردند - گویند بعد از بیست سال از بنگ و بهار (که سرزمین همت (طوبت ناک) بمملتان آمد - متصدیان اتفاق کرده ده آثار طلا غیر مسکوک و مضروب (که در خزانه بسیار بود) برآوردن عرض کردند که در زمین سیلابی بنگاله طلا وزن بهم رسانیده بود - درین ملک (که آفتاب بکمال حرارت و حدت است) ده آثار کم شده سعید خان فرمود - که سهل تفارح کرد - مارا نظر بر یک من بود *

(۲)
این مقام بالغز حرف گیران دقیقه سنج است - سعید خان در زمان اکبری تربیت یافته بتدریج پیاپی بلند برآمد و بکار دانی و دانشوری علم اشتهار برافراشت - و زمان عرش آشیانی را (که بانی مبنای جهانبانی ست) با عهد دیگر سلاطین قیاس مع الفارق است - آن سلطنت معیار تمام عیاران و روز بازار کاملان هرفن و پیشه بود - محال که ناسره زران دران امتحانگاه بغلط راج گرفته - پس نسبت از بنادانی و بیوقوفی مستبعد ارباب آگاهی ست ناگزیر ما ممکن محمول براغماض و چشم پوشی دارند - که باقتضای وقت مناسب دانسته - یا بذابر مسامحه و مصلحت (که از کثرت ثروت و مکنت در بیشتر امزجه بهم میرسد خصوص

پيش گرفت عرش آشياني ملتان و بهكر را بجاگير سعيد خان كندخواه فرموده او را بر سر ميرزا لعين كرد - چون سعيد خان ببهكو در آمد ميرزا اندیشه ثبائه را از سر بدر نموده برهذمونى خسرو خان (كه وكيل و آقشغال آن دولت بود) آمده خان را ديد - و با سعد الله خان پسرش (كه خالي از كمال نبود) صحبت ميرزا كوك شده بهمراهى سعيد خان شرف آستانبوس پادشاهي دويافت *

گويزند در عهد جغتو مكاني ايالت پنجاب بسعيد خان نامزد گرديد - چون اشقهار داشت (كه خواجه سرايان ستم پيشه او انواع جور و تعدي برعيا و زيروستان مي رساند) جهانگير پادشاه فرمود - كه درين باب از سعيد خان مچلكه بگيرند او نوشته داد كه اگر ازيفها ظلمه بكمي برسد سر من در تلف باشد - و در همان ايام در گذشت - در باغ سرهند صدقون گرديد گويزند اختيار مهمات خود بچتر پيوچ نام سپرده خود بكارها نميوسيد - شيفته خواجه سرايان بود - يك هزار و دويست خواجه سراي خوش چهارم مقام قطع جمع كرده - و سكه كس را ازان ميان برگزيده قابين باشي قرار داده - هر يك چهار صد خواجه سرا را بزيب و زينت آراسته در شب چوكي خود حاضر نگاه ميداشت - و ساوي اينها موم شده نوكر بودند و چهار چوكي مقرر كرده بود - كه در هر چوكي چهار صد

مدتی در حکومت ملتان بهر برد - چون با زرگی نژاد از حقیقت اندوژی و مزاج شناسی زمانه و حیای ذاتی نصیبه وافر داشت در سال بیست و دوم باتالیقی شاهزاده سلطان فانیال سرفرازی یافت - و چون رعایای پنجاب از شاه قلی خان محترم مریددار آنجا زبان نالش دراز ساختند او بایالت آنجا مامور گردید - پس ازان (که حکومت لاهور ضمیمه سپهسالاری مملکت پنجاب بر وجه بهگونت داس کچهواهی مقرر گشت) هرکار سنبل ^(۲) در تیرول سعید خان قرار گرفت - سال بیست و هشتم طالب حضور شده بمنصب سه هزاری امتیاز یافت - و از تغیر میرزا کوکه بجاگیرداری حاجی پور و آن حدود رخصت گرفت و در سال سی و دوم (که وزیر خان در بنگاله در گذشت) سعید خان از بهار بحکومت و سربرائی آندیار در آمد - و مدتها بضبط و ربط آن مملکت گذرانیده بمنصب والای پنجهازاری شادکامی اندوخت - و چون دارائی آندیار بر وجه مانسنگه نامزد گردید سعید خان در سال چهارم از بنگاله بحضور رسیده صد فیل با گزین کالا پیشکش گذرانید - در سال چهارم و یکم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار باز بصاحب مریدی بهار دستوری یافت - و چون در سنه (۱۰۱۱) یک هزار و یازده میرزا غازی در گتیه بعد مردن پدر خود میرزا جانی بیگ خیال خود سوزی

و بحکم پادشاه بمالوه برگردید اودا با جوقه درانجا گذاشت
 پستور تعینات دکن گردیده سال چهارم هنگام محاصره قلعه
 احمد نگر چون برخه از مخالفان نزد اردوی پادشاهی آمده
 بچاروا گزند رسانیدند نامبرده پاس نمک از دست نداده
 مقابل گردید - و با چنده از برادران مطابق سنه (۱۰۰۳)
 هزار و سه هجری بمردانگی فروشد - جاگیر بفرزندانش
 بپاز گذاشتند *

سعيد خان چغتای

نیاگان او درین دودمان تیموریه خدمات شایسته و پرستاریهای
 شگرف بتقدیم رسانیده همواره با نام و نشان بوده اند
 جدش ابراهیم بیگ چابوق از امرای جنت آشیانی است
 که در یورش بنگاله عمده و سرآمد ملازمان بود - پسرش
 یوسف بیگ دران هنگام (که از اوده به بنگاله میشتافت)
 در نواحی جونپور جلال خان مشهور بهلیم شاه ایلغار کرده
 بر سرش ریخت - او مردانه شربت و اسپین در کشید - پسر
 دیگرش یعقوب بیگ پدر سعید خان نیز درانوقت از ناموران
 بوده - خان مذکور بیادری طالع سعید و دستیاری شجاعیت
 و بهادری در عهد عرش آشیانی ترقی عظیم کرده در دولت
 و اعتبار و سرداری و نام آوری از آبای خود در گذرانید

مره بعد اولى از گنجرات معارفت کرده در موهه مالوه بخار
 شورش برانگیخته بودند (دستوری پذیرفت - دستور در موهه
 اوده جاگیر یافت اگرچه در معامله داغ با امرای افی سوخت
 همدستان گردیده اما آخر از قریب آنها رهائی چنانچه بطور
 پادشاهی ماحق گشت - سال سی و نهم حسب اطلب دستور
 آمده در امت ملازمت دریافت - و پس از سال چند رخت
 زندگی بر بست - بصرانش بعد فوت از سرشته وزیران بدست
 آورده بخار پادشاهی می برداختند *

۵ سید راجه باره ۵

از امرای عرش آشیانی ست - بمنصب وزارت رسید
 سال بیست و یکم همراه گذر مانده بکادرب ران دستوری
 یافت - و سال بیست و نهم (که همراه جگناهم بهائش رانا
 دستوری پذیرفت) چون سر کرده او را با جمعی در منزل گذشت
 گذاشته به بنای رانا شدافت و رانا از گریه دیگر سر بر آورده
 شورش افزای ملک متعلقه پادشاهی شد سید مذکور باهنگ
 پیکار از برآمده موجب رهائی زودستان گردید - در سال
 سیم باتفاق جگناهم بر بنای رانا دید - و رانا بدر رفت
 پس از آن تعینات شاهزاده سلطان مراد (که با یالت موهه
 مالوه مامور بود) گردید - و چون شاهزاده سال سی و ششم
 یغیبه راجه مدهکر پیش نهاد همت ساخته بتعلقه او درآمد

کوک که برای دفع شورش بنگاله تعیین شد (خان مذکور بهمراهیش بصوبه مذکور گسیل گردید - و در جنگ شهباز خان با معصوم خان فرزند خودی در توج جرانغار بود - چون درین صوبه شایسته تورد بظهور فرسید اواخر سال سی و یکم او را نزد قاسم خان (که بایالت کشمیر نامور بود) فرستادند - در جنگ کشمیریان (وزت) که نویت خان مذکور بود) اول استخلاص کوهچه از مخالفان بعمل آمد - اما در بازگشت بے هنگام چون بنشیب دای نهاد ناسپاسان از هر طرف به تیرو سنگ در گرفته قریب سه صد کس را روزگار بآخر رسید - خان مذکور در همان صوبه بے بیماری تمب سال سی و چهارم مطابق سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هشت هجری رخت سفر بخدم آباد بست *

(۲)

* سمانچی خان *

قرغوجی - از امرای همایونی ست - در عهد عرش آشیانی بمنصب هزار و پانصدی رسیده - اواخر سال پنجم اکبری همراه ادهم خان کوکه جهت تسخیر «الود» تعیین گردیده و مصدر تورد شده سال نهم باتفاق محمد قاسم خان نیشاپوری بتعانت عبد الله خان اوزبک و سال سیزدهم همراه اشرف خان میرمنشی بر سر قلعه رننپور و از اثنای راه به تنبیه میرزا محمد حسین و غیره اولاد و نیاثر محمد سلطان میرزا (که

(۲) در [بعضی نسخه] سمانچی خان *

* سید عبدالله خان *

پسر میر خوانده - از مغرسن بخدمت عرش آشیانی
 تربیت یافته بمنصب هفتصدی رسید - سال نهم جاوس
 همراه امرا بتعاقب عبدالله خان اوزبک (که از مالوه بجانب
 گجرات رادی فرار پیموده بود) تعیین گردید - سال هفدهم
 (که اراده تسخیر گجرات شد - و خان کلان برسم منقلا
 رخصت یافت) مشارایه را در همراهیانش برنوشتند - و سال
 هیزدهم همراه مظفر خان (که بایالت مالوه مقرر شده)
 دستوری پذیرفت - و سال نوزدهم (که پادشاه خود بجانب
 شرقی دیار توجه نمود) نامبرده از ملتزمان رکاب بود
 پستر چون خانخانان بتسخیر بنگاله نامزد شد مشار الیه
 نیز همراه او مرخص گشت - روز جنگ با دارن پسر سلیمان
 کرانی در مثل هرادی با خان عالم بود - ازانجا بتقریب
 ببارگاه سلطانی رسید - سال بیست و یکم او را بر اسپ بام
 بدیار شرقی فرستادند - که نوید توجه پادشاه بامرای آنجا
 رساند - اواسط سال مذکور با مؤده فتح در یازده روز راه دراز
 پیموده جبهه ساری عقبه خلافت گشته مورد عاطفت شد - چندان
 زر سفید و سرخ در دامن او ریختند که نتوانست برداشت *
 گویند وقت رخصت خان مزبور بر زبان پادشاه رفته بود که
 خبر فتح تو خواهی آرد - و سال بیست و پنجم (که خان اعظم

غنیم نمود - او از بیخردی یا بد خواهی اندک و پراگنده
ظاهر ساخت - بے آنکه ژرف نگاهی بکار برد با صد و پنجاه
کس بیرون آمده آتش پیکار برافروخت - و با آنکه در آغاز
نبرد گیره بار رسید دست از آریزش برنداشت - دران چپقلش
اسپ او بگوشه در شد - و کارش مطابق سنه (۹۹۳) نهصد
و نود و سه هجری بانجام رسید - چهل کس از خویشان
او را برادردی روزگار بسرآمد - منصب در هزاری داشت
یستر افغانان قاعه را گرد گرفتند - سید کمال پسر خرد او
با چند س پای همت افشوده نگاهبانی شایسته نمود *
نامبرده در عهد عرش اشیانی هفتصدی منصب داشت
پس از جلوس جنت مکانی بهزاری نوازش اندوخت - و از
تغیر شیخ عبدالوهاب بخاری بحکومت دهلی نامزد گردید
یستر همراه شیخ فرید بخاری بتعاتب خسرو (که رایت
بغی افراخته بدجاب رویه فته بود) مامور شد - و در جنگ
خسرو سرداری جرانغار بار تعلق داشت - چون کار بر سادات
باره (که هراول شیخ مذکور بودند) تذک شد مشار الیه
بائین درست بکمک رسیده چپقلشهای مردانه بظهور رسانید
و مورد مزاحم خسروانه شد - سید یعقوب پسر سید کمال بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار رسیده سال دوم سلطنت اعلی حضرت
به نیستی سرا شتافت *

بتعاقب میرزا محمد حکیم دستوری یافت سرداری جرانغار
 شاهزاده بنام مشارالیه تقرر پذیرفت - و بعد وصول موکب سلطانی
 بکابل چون مطمح نظر پادشاهی آن بود که چندے درینجا
 توقف گزیند فیلان رکاب را بسمت جلال آباد روانه فرموده
 سید مزبور را با چند کس دیگر بدرقه ساخت - و پس
 از معادنت از کابل چون صاحب سهند مخیم ^(۲) سراق اقبال
 شد مشارالیه برخست جاگیر کامیاب گشت - و در سال سیم
 بهمراهی کنور مانسنگه بصرب کابل تعیین گردید - چون
 پیشاور (که در اقطاع او بود) سید سپاه او بجانب هندوستان
 باز گردید - و خود با چندے در حصار بگرام بنقلت مگیرانید
 و کار را بموسی نام نا بخردے باز گذاشت - و بے آنکه اندازہ
 شناسائی او برگیرد سر رشته داد و ستد بدست او داد - و او
 از آزمندی بر احشام مهمند و غریه خیل (که ده هزار خانه دار
 در پیشاور بسر برند) تنگ گرفت - و بر مال و ناموس دست
 کشود - البس مذکور از ناهمیدگی و بد گوهری جلالت تاریکی را
 بمری بوداشتند - و نزدیک بگرام غبار فتنه برخاست - موسی الیه
 از کمی مردم بران بود که تا آمدن سپاه کابل و آنگ و رسیدن
 برادران حصاری شود - اما از سخن سرائی کوتاه اندیشان
 برین اندیشه نیارست بود - یکی را فرستاده دریافت احوال

و دندوتقه بعد فروش بهیدن میران و پس از بهیدن حامد
در اقطاع مقرر شد *

چون عرش آشیانی سال هفدهم جلوس بعزم تسخیر گجرات
متوجه آن سمت شده به پتن رسید سید مذکور با جمعیت
خود آمده ادراک آستاندوسی نمود - و بنوازش کامیاب گردید
و پس از آن (که حکومت گجرات بنام خان اعظم میرزا عزیز^(۲)
کوکه قرار یافت) سید مرقوم بکومک او نامزد شده (خصم
پذیرفت - و در جنگ خان اعظم با میرزایان بخراسان احمد آباد
مانده بود - سال هیزدهم جلوس حکومت دولقه و دندوتقه
تعلق بار گرفت - پستر بکومک تطب الدین محمد خان
بجانب کهنبایت شتافت - سال بیست و دوم جلوس
بعطای ایالت ملتان مشمول عوطف بیکران گردید - و در آخر
همین سال به همراه میرزا یوسف خان رضوی بصوب بلوچستان
(که اعیان آن الوس از وحشت فطری و برگشتگی بخت
سر از اطاعت پیچیده لوازم نیکو خدمتی بتقدیم نمیرسانیدند)
تعیین شد - و سال بیست و پنجم (که میرزا محمد حکیم
از کابل آمده لاهور را محاصره نمود) سید مذکور نیز بدستور
دیگر جاگیر داران آن ضلع از محصوران لاهور بود - پس از
وصول موکب سلطانی بدانجا چون شاهزاده سلطان مراد

که بواعث آن وسعت مشرب و صلیح کل بوده - که طب و یابس
 گزرها کرده مردم را بمدارا میگذرانید - سبحان الله اهتمام
 بشان امور دنیا که ناپایدار است دران مرتبه باشد که احدی
 اقدام بتخالف رای نتواند نمود - در امر دینی که مهم تر ازان
 است مداعنه و اغماض غیر از سهل انگاری و سهل داشت محمله
 دیگر ندارد *

(۲)

سید حامد بخاری *

پور سید میران بن سید مبارک است - سید مبارک از اعیان
 امرای گجرات بود - گویند از موطن خود اوجهه با یک
 اسب برآمده بگجرات رسید - روزی در راه فیله محبت
 باد درچار شد - سید ناچار تیرے بر پیشانی او حواله کرد
 که جز سرفار نشانی از او نمی نمود - ازان روز مردم آنجا
 به تیر او تهم می خوردند - پستر رفته رفته برتبه عمدگی فایز
 گردید - و چون اعتماد خان گجراتی از راه خود کامی نهدو نام^(۳)
 طفله را (که از اراذل زادهای آن دیار بود) بفرزندى سلطان
 محمود شهرت داده نام مظفر شاهي برز بست و امرا^(۴)
 هریک ناحیتے را متصرف گردید سید مبارک محالات بسیاری
 از پتن و دولقه و دندوقه به تیول یافت - از انجمله دولقه

(۲) نسخه [ج] سید احمد بخاری (۳) نسخه [۱] نهدو نام (۴) نسخه

[ج] هریک ناحیه را *

* بیانی که باشد بحجت قوی *

* ز نا فرخی باشد ار نشنوی *

و اعتبار یافتن ایرانیان (که بیشتر بدان روش زندگانی نمایند) افزودن بدگمانی شد - و از تقلید پرستی بزرگی یافتن توراتیان از چشم تعصب گزین آن قوم پوشیده ماند - گروه آن قافله سالار خدا شناسان را بکیش برهمن بیغاره زدند سرمایه سگالش ناسزا آنکه شهریار دیده در از فراخی حوصله براسمه دانش اندوز را در بساط قرب جا داد - و طوائف هنود را بجهت مصالح ملکی و فرزندی حقیقت پایه افزود - و برای شایستگی تمدن گرم خوئی فرموده عاطفت بظهور آورد - و دستاویز این همه جوشش یافته درایان سه چیز شد - نخستین از فرزندی شناسائی بارگاه مقدس مجمع دانشوران ملل و نحل آمد - و از آنجا (که هر آئین شایستگی چند با خود دارد) هر کدام نصیب آفرین برگرفت - و از غرط انصاف گزینی نکوهیدگی هیچ طایفه پرده بان نیکوئی آن نتواند شد - دوم هنگام صلح کل در پیشگاه خلافت رونق پذیرفت - و گروه گروه مردم با گوناگون احوال کام رای صورت و معنی گشتند - سوم کجگرائی فرومایگان (در زگار - انتهی کلامه *

بر واقفان انداز سخن پیدا است - که آنچه در صدر گذشته همه از کلام شیخ استشمام میشود - غایت توجیه آنست

اظهار نبوت کرده اند - و روزگار را برآمد و دیر را سپری شد
 که این معنی پُرورش می‌باشد - و (وی در افزایی دارد)
 هنوز گرد انکار فرو نمی‌نشیند - مرا چنین ستایش جهان
 در صفوات و ضمیر راه یابد - و طایفه دیگر را خیال آنکه شهریار
 آفاق دین احمدی را ناسازده میداند - همگی دستاور
 اینها آنکه خرد دانا از فراخی مشرب و عموم هر افزایی
 و بسطیات ظایمت گروها کرده آدمی را بدرستی برگزیند - خامه
 دانش پزدهان هر کیش و ریاضت اندوزان هر دین و مذهب را
 و همواره در مطالب دینی و مقاصد حقیقی دایل بزرهد - و چون
 گزینت و گیرهای فیاض و وفان نصارا بر متفقیان روزگار در محافل
 همایونی واقع شد سربرازی توهم گشت - حال آنکه اعتقادم
 (که نسبت بخاندان نبوی ازین قدردان اظهار می‌آید) از
 پادشاهان باستانی کمتر گذارش نمایند - بسیاری از سادات
 بمناصب و الا سربلندی دارند - و رها نمیدهند - که یکی ازین
 خاندان سر بر پای اندس نهد - یا ناعیه سای آستان اقبال
 آید - طبقه دیگر آن صافی اعتقاد را دامن آلود تشیع گردانند
 سمت مایه بالغز این گروه آنکه پیوسته در محفل همایون ادله
 این در فریق چون دلائل دیگر طوائف بر لوحه بیان نگارش
 یافته - و شهنشاه آگاه دل از حقیقت اندوزی و نصفت طرازی
 می‌میل طرف راجع برگزیده *

ذير اكبر كامل اسمت خود خواهد گفت - لله الشكر ميسر شد
 با دو پسر خود آئين الهی اختيار كرد) ازین جهت اين فرقه
 درين زمانه نسيا منسيا گشته - الحمد لله على ذاك - و همه اين
 مقدمات را شيخ علامي با دفعه آن باب و تاب در اكبرنامه
 در سلك تحرير كشيده - مجملے ازان نوشته ميشود - طایفه
 آن يگانه بنده ايزدي را (كه زاد بر زاد روشن دودمان است)
 تهمت آلود دعوى خدائي كردند - همانا غلط انداز اينها آن بود
 كه چنده از پيش قدمان يکجهتي (كه بر مشرب نصير بودند
 يا ذوق حسين منصور) خديو معني را مظهر حق دانسته
 سخن سرا گشتند - و ادرنگ نشين اقبال از مهند آرائي صلح كل
 بيسرفه گويان آشفته عقل و هرزه درايان پريشان مغز را چندان
 سرزنش فرمود - برخه را مظنه آنكه خسرو زمان را خواهش
 سفارت دارد بے همال سراپاي دل ميگيرد - و دستايرز تخيل
 اينها آنكه شاهنشاه حكمت پزوه همواره آئينهاي شگرف
 درميان آرد - و در سخنان شك آمود پيشينيان ناخنها زند
 چون ژاژ خائي اين دو گرده بمسامع^(۲) شاهنشاهي در آمد بارها
 فرمود سبحان الله در تنگنای خاطر نادان چگونه در آيد - كه
 امكان حدوث آمود در مانده طبائع نسبت الوهيت بخود دهد
 و گرده از هاديان آفاق (كه بهزاران شگرف كاريهاي اعجاز

عروش آشیانی بتعلیم چند کس مخصوص اکتفا فرمود - و آن
 اقرار بیکتای ایزد توانا بود - و تعظیم مقربان او (که مجردات
 و کواکب سیاره اند) و منع از اذیت جاندار هرگونه که باشد
 و بهیچ آئین بد نباید دزد - و بهمه طوائف راه بے تعصبی
 باید سپرد - و عمده تبلیغ آن بوده که اخلاص مردم بولی نعمت
 خود بدین مرتبه باشد - که ترک چهار چیز مال و جان
 و ناموس و دین آسان شمرند - و برخه احکام و مسائل این
 مذهب ذوالفقار^(۲) (دستانی موبد تخلص در دبستان خود
) که حاوی اکثر اعتقادات فرق هذو و مجوس و مذاهب
 مروجه اهل اسلام است (آورده - اگرچه الحال کسی باین
 طریق مشتهر نیست - و بنابران (که دران وقت هم بغیر
 از مقربان خاص و محرمان با اخلاص بدیگران تلقین نمیکرد
 خانخانان میرزا عبد الرحیم بوسائل ملتجی گشته بابرار
 و سماجت التماس نمود - که من هم آلهی بنده ام - پادشاه
 قبول کرده در شب عاشورا پیاله دوستکامی باو عنایت نمود
 و روزی بمیز صدر جهان مفتی فرمود - که در دلت این است
 که مسلمانی بدین آئین است - که جهاندار می کشند^(۳)
 چرا آلهی کیش نشوی - او بپا افتاد - و گفت که از سه روز
 همین خلش بخاطر داشتم - و بکھے نگذره بودم - که اگر مظهر

در واقعه دیدم - که پیغمبر خدا در خانه کعبه ایستاده
و جلال الدین نشسته - وجه پرسیدم - فرمود که اکنون نوبت
او ست - و صاحب الزمان خداوند ناموس جلال ^(۲) الاکبر است
و هم صاحب دبستان موبدی گوید - که از احمد توتبای (که
نوکر عمده خان اعظم بود) شنیدم که میگفت - چون اقبال
اهل اهوا و بدع شایع شد و طرق باطله احداث یافت میرزا
کوکبه بذا بر تعصب دینی در سنه (۱۰۰۱) هزار و یک از گجرات
بکعبه شتافت - و در سنه (۱۰۰۲) هزار و دوم در لاهور
باستانپوس رسیده بدین الهی در آمد - از انجهت که شبی
در کعبه در خواب دید - که جذاب رسالت فرمود که کعبه
پوسنت است - و اکبر مغز - و این خانه است - و او خداوند
و معین علم معاودت نداشت - قضا را شبی در واقعه دید
که باو گفتند - که بعزت بیرون نمیروی - و شرفا بار سلوک بد
سر کردند - ناچار برگشت - و از انچه گریخته بود بدان گرائید
ازین است که صاحب بداونی گفته - که رفتن میرزا خوب بود
اما آمدنش نه آنچنان - لطیفه از نقل کرده اند - که پس
از ارتحال عرش آشیانی حرفهای سست گفته - چون از
پرسیدند گفت در بزرگی او سخن نیست - اما ابو جهل اکبر *
بالجماء چون الهیان بجهت اعلان این مبالغه از حد گذرانیدند

در دبستان آورده که در سنه (۱۰۰۰) هزارم الهیان
 بعرض آشیانی گفتند - که هزار سال هجری تمام شده - الحال
 بحکم قاطع مثل شاه اسمعیل صفوی اعادی را از میان
 باید برداشت - پادشاه جواب داد - که من بمروت مبعوثم
 می باید این آئین بخواسته مردم روائی گیرد - نه بجبر
 و تکلیف و بیم تیغ بدین الهی در آیند - و میر شریف آملی
 از رسائل محمود خانی مستشهد آورد که در سنه (۹۹۰)^(۲)
 نهصد و نود رافع دین حق شخصه باشد - و ازان شخص باکبر
 تعبیر نموده که نهصد و نود است - و حکیم فیروز این رباعی
 ناصر خسرو خواند *

* در نهصد و هشتاد و نه از حکم قضا *

* آیدن کواکب ز جوانب یکجا *

* در سال اسد ماه اسد روز اسد *

* از پرده بزور خرامد آن شیر خدا *

و گفت چون ناصر را در راتعه دیدم گفتم که شیر خدا کیست
 گفت جلال الدین محمد اکبر - و خواجه مولانای شیرازی
 جعفر دان از مکه رساله از بعضی شرفا آورد - باین مضمون که
 بمقتضای احادیث صحیحیه هفت هزار سال مدت ایام دنیا
 سپری شده - الحال وقت ظهور مهدی موعود است - و گفت

شیخ گوید با آنکه این دو قضیه از مردم ثقه شنیده بودم اما ازان عفت مآب نیز بیواسطه استماع نمودم *

و در دبستان گفته که از میرزا شاه محمد مخاطب باغزین خان پسر شاه بیگ خان خاندوران شنیدم که میگفت من از میرزا عزیز کوکه پرسیدم که چه میگویند در حرف زدن عرش آشیانی - جواب داد - که والده میگفت حق است و نیز شیخ علامی نوشته که چگونه شعله بزرگی و بزرگ منشی از جبین همین جنت آشیانی پیدا نباشد که حامل نور شاهنشاهی و خازن گنج معارف الهی بوده - و همین نور بود که در فتوحات بابری ظهور داشت - و همین نور بود که در اشراقات انوار جهانگیری صاحبقرانی جاوه گر شد - و همین نور بود که از مدف بحر عفت الذقوا در نقاب مولید لالی شاهوار نمودار گشت - و همین نور بود که بروشنائی آن آخر خان دولت آرا شد - و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازه استعدادات نور افزا بود - اسرار سواطع این نور و آثار عجائب این ظهور از دایره حصر و احصا بیرون است - هرکس را قوت شناخت کند این معنی نیست - و قدرت دریافتم این دقائق بے - و ظاهر است که این نسبت اگر بطریق تعمیم باشد همه اخلاف را با اسلاف خود حامل است - اما تخصیص و تشخیص واحد (که شیخ میخواهد) چیزے دیگر ظاهر میکند - نعوذ بالله »

که دفع اختلاف عالم نماید - در گفت بدون سیاست نمی تواند شد - و آن از من نمی آید - مگر بهر وقت و ولایت هر قدر تواند شد و همون میشوم - پس خدا فرمود تو مظهر مهر منی - و دیگران مظاهر قهر - و امثال این کاپترة و هذیان بسیار ساخته اند و بیشتر جوگیه و سناسیه و بعضی اسلامیة (که بزی آنها متلبس بودند) بدر گزیده جگت گرد می خوانند - و خوارق (که از عرش آشیانی بیان نمایند) آنرا برهان گویند *

شیخ علامی در تاریخ خود آورده - که در ماه هشتم از ولادت (دزے جیجی) انکه شیر میداد - و از مخالفت مامم انکه و جمعی دیگر آزردہ خاطر و اندوختاک بود - در وقتی (که هیچ کس حاضر نبود) عرش آشیانی متکلم شده بدستهای خاطر محزون او پرداخت - و فرمود شادمانیها بخشیده فرمود - زینهار این راز ما را آشکارا نکنی - جیجی انکه در شکفت عظیم مانده بهیچکس ظاهر نکرد - تا در ایام سلطنت (دزے در دهلی بشکار حوالی قصبه پالم تشریف فرمود - درالجا مارے بزرگ مهیج بر سر راه پیدا شد - پادشاه بے اندیشه دم مار را گرفته زبون ساخت - یوسف محمد خان کوکه از روی تعجب بوالده خود جیجی انکه آمده نقل کرد - و او آن راز سر پوشیده بر زبان آورده گفت - که هرگاه در مغربین معجزه مسیحی نموده باشد اگر در کبریا اعجاز موسوی بکار برد چه بدیع

جمعه از ارباب تعلق و تجرد گرویده حکایات غریب نقل نمایند - و گویند این اختیار و التقاط نیز بامر الهی بوده و این شرمه ضاله عرش آشیانی را خلیفه الله خوانند و چنان بر سرایند که او مامور شد - که لا اله الا الله اکبر خلیفه الله گویند *

آوردند که چون شب یکشنبه پنجم رجب سنه (۹۳۹)

نهمصد و چهل و نه هجری عرش آشیانی در امرکوت متولد گردید یکی از مرتاضین در واقعه دید - که عقل کل با نفس کل فرود آمده پیکرے (که عنصر او فضائل اربعه بود) ساخته بهمایون پادشاه سپردند - چنانچه در تصه القوا نوشته اند که بعضی در رویا ملهم شده اند - که رب الذوع انسانی (که آن را در ترکی کشخان گویند) در عالم معذوبی متوجه او شده بے اختلاط (که مخصوص ترکیب عنصري ست) بتصرف قدسی آبهتن گردانید - چنانچه همه اولاد بوزنجر قا آن را که زیرون نامند فرشته نژاد میدانند *

و قوه از الهیه گویند - که عرش آشیانی را قدرت بر خلق و اصلاح بود - روزه در یقظه بدن مثالی از سموات برگزیده روح او بواحد اکبر (که باصطلاح آن طایفه ذات الهی باشد) آمیخته شد - حق تعالی گفت که میان من و دیگران جبرئیل واسطه بود - و در میان من و تو دیگرے نمی گنجد - و مامور شد

مصنف آن هندی میشد - و شیخ ابوالفضل میگفت که این نامه
افصح است از قرآن - علوم شرعیه و نقلیه را اعلا رتبه در اعتبار
نماید - مردم رغبت به حکمت و حماب و طب و نجوم و شعر
و تاریخ نمودند - فرامین باطراف صادر شد - که از اهل را از تعلیم
باز دارند - و در تعظیم نیر اعظم عطیه بخش عالم بآئین شماسیان
(که بدریافت فیوض انفسی و آفاقی او گزیدند - و شکر گذاری
آن نور الانوار را سرمایه دولت صوری و معنوی دانند) اهتمام
شایسته رفت - عرش آشیانی بترغیب (اجه بیروبر ادعیه
و اسامی آفتاب را بزبان هندی و فارسی رد میفرمود - و هنگام
تحويل از برج به برج وقت ظهور فیض خاص دانسته
خصوص در تحويل حمل و همین قسم دیگر کواکب سیاره را
(که فیض پذیر خوان انوار او یزند) در شرف خویش گرمی
شمرده آن ازمنه را موافقت و مظاهر نعم والای الهی انگاشته
سال چهارده عید مقرر شد - و باستصواب علامه الدهر امیر
فتح الله شیرازی تاریخ عربی را تغیر داده سال و ماه شمسی
بدستور عجم معین کردند - گار کشی ممنوع شد - و چنانچه
قاضی بقطع معاملات اهل اسلام تعیین میگشت برهنه دانا
بجهت فصل قضایای هژود تراریافت - و چون هر امری (که
اهدات و اختراع می نمود) به الهی موسوم میساخت خلاصه
هر مذهب و هر طریقه را نیز باهم آمیخته دین الهی نامید

و ادله هر فریق و مقوله هر طایفه بلا تعصب مذکور میگردند
و محاسن و مساوی هر طریقه بے تکلف بیان میشود - و هر یک
در قدح و نکوهش دیگر میگردید - یهودی با نصرانی و سنی
با شیعه و مجوسی و برهن با اسلامی مناظره و مجادله
مینمودند - و نعوذ بالله بے محابا انواع قبائح و شنائع بذوات
مقدسہ انبیاء عظام و ائمه کرام نسبت میکردند - طرفه هنگامه
جریا شد - و مبارزه بجائے انجامید که علما و فقهای اسلامی با هم
در افتاده تکفیر یکدیگر می نمودند - حکیم فلسفی میگفت که عقلا
در همه ادیان موجود اند - ترجیح بلا مرجع چرا - تابع ناموس
اکبر عقل (که صمیز و حاکم است میان حسن و قبح) باید بود
اعتماد بر دیوانسانها نباید کرد - که خانه نقل خراب است
اردشیر نام زردشتی را از ایران طلبیدند - او آتش با خود
آورد - آنرا از انوار ایزدی دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل
مفوض شد - که بدستور آتش کدهای فارس با احتیاط نگهدارد
و فرمائی بطالب ادرکیوان (که سرآمد مجوسیان ایران دیار بود)
رقم پذیرفت - او عذر خواست - و نامه از مولفات خود (که
مشعر ستایش مجردات و کواکب و متضمن نصائح و حکم بود)
فرستاد - مشتمل بر چهارده جز - هر سطرش پارسى بحث بود
و تصحیف آن عربی - و چون قلم میکردند ترکی - و باز

* بود و صفش ز حد قهرم برتر *

* تعالی شانہ اللہ اکبر *

اگرچه بعض نوشته اند که چون یا بر منبر گذاشت یکباره حصر واقع شد - و بلرزه افتاد - و بتشویش تمام بهمین ابیات اختصار نموده نماز جمعه ادا کرد - و چون در هر امر میخواست و اختراعی نماید و مجدده آئین تازه شود در مهمات دین و مذهب نیز تصرفات بخاطرش میرسید - لیکن تصریح بمخالفت امور شرعیه منافعی مصالح ملکی می شمرد - تا بتجویز برخی علمای مزاج شناس (که سرآمد آنها غازی خان بدخشی بود) در سال بیست و چهارم سنه (۹۷۷) بهصد و هفتاد و هفت علما اتفاق نمودند - که مرتبه سلطان عادل عندالله زیاده بر صحت است و خلیفه وقت اعدل و اعلم و افضل است - و تذکره بمهر سائر فضلا مرتب گشت - که آنچه عرش آشیانی در مختلفات گذشتگان گروهانگروه تسهیل للخلق برگزیند حکم الهی دانسته اتباع آن بر کافه انام واجب شناسند - چنانچه در احوال شیخ عبدالذبی صدر این مقدمه تحریر یافته *

و چون عرش آشیانی را شوق باسکشاف مسائل و مذاهب فرق انام بهم رسید در کمتر زمانه مجلس پادشاهی مجمع دانایان هر ملت و مذهب گردید - اعیان مال و نحل فرائم آمدند - و با همه راه مدارا و استمالیت مملوک میگشت

خواه بمیلان طبعی فطری - و خواه به تزویر و تدبیر ملکی
 چنانچه موی سر میگذاشت - پس از مدتها (که اراده ستودن
 نمود) گفت که التزام این امر بنابر تالیف هندی نژاد بود
 الحال (که احتیاج بدان نماند) باید ستود - هرچند در تعظیم
 علما و مشائخ و ترویج شعائر اسلام میکوشید لیکن بنابر وسعت
 مشرب با مخالف و موافق مدارائی داشته با برهمنان و جوگیان
 می نشست - و اذکار و اشغال ایشان فرا میگرفت^(۲) - پس ازان (که
 بکفر و زندقه شهرت گرفت) برای نوربذ عوام اعلان اختی
 مراتب دینی مناسب دانست - چنانچه اظهار عزیمت حج
 و تعیین میرحاج هر سال و انعقاد مجلس مولود جناب ختمی
 (صلی الله علیه و آله) ازین قبیل بود - و در سال بیست و سیو
 باتباع طریقه نبوی و خلفای راشدین و سلاطین اسلام خود مباشر
 امر خطابت شده در مسجد جامع فتکپور بر منبر برآمد
 چون مواد عربی نداشت یا بوجه دیگر این ابیات شیخ فیضی
 بطریق خطبه برخواند *

(۳)

* خداوندی که ما را خسروی داد *

* دل دانا و بازاری قوی داد *

* بعدل و داد ما را (هممون کرد) *

* بجز عدل از خیال ما برون کرد *

(۲) در [اکثر نسخه] فرا میگفت (۳) در [اکبر نامه] بنام آنکه ما را *

و آنچه شیخ بدادنی و نظائر او بصراحت و اشاره نوشته اند
محمول بر تعصب و مبالغه میشد پس ازان [که تذکرها مشتمل
موسوم بثمرات القدس تالیف اعل بیک (که از منصبداران
اکبری و معتقد سلسله نقشبندی است) بنظر آمد] از ترجمه
سلطان خواجه ظاهر شد که کلام قوم داعی و بے اعل بوده
چه او نوشته - که چون درین ایام لخته ادیان مجدد بر روی
کار آمده خواستند در ارکان دین محمدی کمره و فتور
واقع شود چنان قرار دادند که هر که بامر ناکزیر پیروند بطور
آفتاب پرستان روزه محاذی خورشید در قبرش گذارند - تا فروغ
نیر اعظم (که عین نور الهی ست . و سایر انوار از مستفاد)
در قبر نقابد راه برستگاری نیابد . بعضی خبثا در باره حضرت
وی نیز این خیال کردند - چون الله تعالی حافظ این سلسله بود
هیچکس را بران قدرت نشد - بعنوان اعل سنت و جماعت
تجهیز و تکفین نموده بخاک سپردند *

اگرچه درین اوراق قام اخبار رقم هر جا بمناسبت مقام
لخته ازین مقوله بر اوجه بیان مرتسم ساخته اما همه جا زبان
نگاهداشته - این جا اشهب خامه گسسته عفانی می نماید
و تیز جولان عرصه قرطاس میگردد - عرش آشیانی از عنفوان سن
و ریعان شباب بوضع و آئین هندوستان مولع و شیفته بود

آن نایب را از مایده احسان بهره مند گرداند . درین قافله
بسیار از وضع و شریف بار سفر حجاز بر بستند - شاید
کم قافله بدین هجوم از هندوستان بدان دیار رفته *

خواجه در سال بیست و سیوم سنه (۹۸۶) نهصد
و هشتاد و شش ازان سفر خیر اثر معاودت نموده بزمین بوس
اکبری سر مباحثات بر افراخته زیاده بر سابق مشمول الطاف
شاهانه گردید - و بتفویض صدارت کل هندوستان و منصب
هزاری امتیاز یافت - و در سال بیست و نهم سنه (۹۹۲)
نهصد و نود و دو باجل طبعی در گذشت - در ظاهر قلعه
دخترپور در جانب شمالی مدخون گشت - و پس از فوتش
در آغاز سل سیم دخترش را بعقد شاهزاده سلطان دانیال
در آوردند - پسرش میر خواجه در سال چهل و ششم بمنصب
پانصدی ترقی نمود *

در دبستان مریدی مذکور است - که سلطان خواجه از الهیان
بود - یعنی بآئین (که بعرض آشیانی نسبت دهند - و به آلهی
دین موسوم نمایند) گرویده بود - هنگام سفر واپسین پیداشاه
وصیت نمود - که مرا باین دیو مردم دفن نفرمایند - لاجرم او را
در قبر با چراغی در آورده شبکه بمحاذات نیز اعظم گذاشتند
که نور او ماحی مائم است - اگرچه امثال این حکایات را
بغابر عدم شواهد از تواریخ متعارفه در نظر اخبارسنج وقع نبود

اما بارها مراتب سادگ و معروف برده اند و از پیش از سده
مقامت انسانی بطور آگهی گشت . به عبارت سادگ . نویسنده سادگ
بهم رسانید . چون سالی داشت . بهم (سالی) رسانید
و عقاید و جهل عزمت سحر سحر و بهر جهت انسانی
گشت سالی و سالی سادگ سادگ سادگ . به نویسنده
خداوند اندرین و در سادگ سادگ سادگ سادگ
به سادگ سادگ سادگ (که در سادگ سادگ سادگ سادگ)
بغیر از سادگ و سادگ سادگ سادگ سادگ (سادگ)
این سادگ اگر سادگ سادگ سادگ سادگ سادگ سادگ
گشت سادگ سادگ سادگ سادگ سادگ سادگ سادگ
نقش آن سادگ سادگ سادگ سادگ سادگ سادگ
انسان سادگ سادگ سادگ سادگ سادگ سادگ
و سادگ سادگ سادگ سادگ سادگ سادگ سادگ
شش سادگ سادگ سادگ سادگ سادگ سادگ سادگ
ساده وری سادگ سادگ سادگ سادگ سادگ سادگ
و حکم شد که سادگ سادگ سادگ سادگ سادگ سادگ
ساده وری سادگ سادگ سادگ سادگ سادگ سادگ
تعامت پیش آن بهم را سادگ سادگ سادگ سادگ
بیارد . تا هر سال یکم از آن سادگ سادگ سادگ سادگ

دستوری پذیرفت - و بتقدیم جلائل خدمات مشمول التفات
 بیکران گشته چهره مبادات افروخت - در سنه (۹۸۰) نهصد
 و هشتاد و هجری داعی حق را لبیک اجابت گفت - بمنصب
 د و هزاری امتیاز اندوخته بود - پسرش سید جمال الدین از
 روشناسان پادشاهی بود - در محاصره قلعه چتر (که در نقب را
 از باروت پر ساخته فتیله را آتش دادند - و بیکم دیر رسید - و در آن
 هنگامه جمعی را نقد زندگی برباه رفت) او هم گلشن جوانی
 خود را سوخت *

* سلطان خواجه نقشبندی *

عبد العظیم نام خلف خواجه خوانند درست است مرید
 خواجه عبد الشهید بن خواجه عبدالله مشهور بخواجهان خواجه
 که فرزند بیواسطه خواجه ناصرالدین احرار است - چون
 خواجه عبد الشهید از سمرقند بپند آمد عرش آشیانی پذیرد
 شده باعزاز و اکرام دریافت - و برگشته چمارق پنجاب را
 بطریق نذر گذرانید - خواجه مدتی در اینجا طرح سکونت
 ریخته بسر می برد - پس از هیزه سال در آخر سنه (۹۸۲)
 نهصد و هشتاد و دو معاودت بسمرقند نمود - و در سنه (۹۸۴)
 نهصد و هشتاد و چهار در گذشت - سلطان خواجه اگرچه بر فراز
 و نشیب علمی بر نیامده و چندان دانش زار (رسمی طی نکرده
 (۲) نسخه [ج] جوانی را سوخت (۳) در [اکبرنامه] چمباری آمده *

* سید احمد خان بارهه *

برادر خرد سید محمود خان بارهه است - در سال ۵۹۵۵م
 جلوس اکبری باتفاق خان مذکور همراه خان کلان در فوج منقلا
 بجانب گجرات تعیین شد - و پس از فتح احمدآباد پادشاه
 او را با جمعی کثیر بتعاقب پسران شیرخان فولادی (که عیال
 و اسباب خود را از پتن برآورده بجانب ایدر میرفتند) ناءزد
 فرمود - هر چند آنها تیز پائی نموده خود را به تنگناهای جبال
 کشیدند اما بهیاری از اسباب آنها بدست مردم فوج پادشاهی
 افتاد - خان مذکور معادلت نموده کامیاب دولت زمین بوس
 گردید - پس ازان (که تصبه پتن مخیم سرادات سلطانی گشت)
 آنرا بمیرزا خان مرحمت نموده بنیابت او حکومت و حراست آنجا
 بسید احمد خان تفویض یافت - و در همین سال محمد حسین
 میرزا و شاه میرزا علم بغی افرشته باتفاق شیرخان بر سر پتن
 آمده محاصره نمودند - خان مذکور به بزد و بست برج و باره
 پرداخته متحصن گردید - تا آنکه خان اعظم کوکه با فوج بهیار
 نزدیک رسید - میرزایان دست از محاصره کشیده از گرد تصبه
 برخاستند - و سال بیستم جلوس با برادر زادهای خود سید
 قاسم و سید هاشم بمالش کردن کشان تعلقه رانا (که پس از
 کشته شدن جلال خان قورچی غبار فتنه بر انگیزخته بودند)

بارده عبارت است از دوازده موضع - که در میان دو آب یعنی دریای جون و گنگ قریب پرگنده سنبیل واقع شده - خان مذکور مرد قبیله دار بود - بنوکری پادشاهی رسیده نامی بشجاعت و سخاوت بر آورد - سادۀ لوحی مغطی داشت - گویند چون عرش آشیانی او را بر سر مدهمکر بندیده تعیین فرمود او نردانته نمایان بتقدیم رسانیده مظفر و منصور برگردید - پس ازان (که بهلازمیت سلطانی فایز گشت) عرض نمود که من چنین و چنان نمودن کردم - آصف خان گفت میوانجی این فتح باقبال حضرت شده - پنداشت مگر اقبال نام یکی از امرای پادشاهی خواهد بود. جواب داد که چرا غلط میگوئی - درانجا اقبال پادشاهی نبود من بودم و برادرانم - تیغ دو دستی زده ایم - پادشاه متبسم شده او را بگوناگون عوطف برنواخت - و رزے یکی از روی کذایه با وی گفت - که نسب نامه سادات بارده بکجا منتهی میشوند او فی الحال در میان توده آتش (که فقرای ملذک شبها روشن میکردن) تا زانو در آمده ایستاد - و گفت اگر سیدم آتش کارگر نخواهد شد - و اگر نیمستم میسوزم - قریب یک ساعت دران آتش ایستاد - مردم بزاری برآوردند - کفش مخملی در پا داشت (۲) جوراب او نسوخته بود - پسرانش سید قاسم و سید هاشم - احوال اینها جداگانه نوکریز کاک بیان طراز گردیده *

(۲) یا چوب او باشد *

سید محمود خان (که در محالی جاگیر خود بود) او را شناخته
 با احترام تمام بحضور پادشاه آورد - سال هفدهم بتعیناتی خان کلان
 بجانب گجرات شتافت - و پس ازان بتعاقب ابراهیم حسین
 میرزا مامور شد - پستر چون پادشاه خود بدین کار متوجه
 گردید و مسرعه فرستاده امرای پیش شتافته را باز گردانید
 خان مذکور گام عجلت برزده متصل قصبه سرنال برکاب
 سلطانی پیوست - و مصدر ترددات نمایان گشت - و چون
 میرزای مذکور شکست یافته رخت ادبار بجانب آگره کشید
 او باتفاق دیگر امرا بتعاقب میرزای مرقوم معین شد - و سال
 هیزدهم در ذیل امرا پیش از نهضت سلطانی بصوب گجرات
 تعیین یافت - چون موکب والا ایلاخار نموده بحدود میرته
 رسید شرف آستانبوس دریافته کام دل برگرفت - و در جنگ
 محمد حسین میرزا چون پادشاه خود را با معدود در فوج
 طرح قرار داده بود او با دیگر امرا در قول جا یافته وقت جنگ
 بے تابانه از قول پیشتر شتافته مردانه نبرد آزمائی نمود - و اواخر
 همین سال با سادات باره و سید محمد امروه بر سر ولایت
 مدهر سعادت ارتخاص پذیرفت - و درانجا رفته بزور شمشیر
 آن حدود را عملی در ساخت - و دران نزدیکی مطابق سنه
 (۹۸۰) نهصد و هشتاد هجری پیمانه زندگی او لبریز
 گردید - بمنصب دو هزار و سربلندی داشت *

شکافست . پادشاه از فوت چنین مخلص راسخ قدم قرین تأسف و اندوه بسیار گردید - و چون بداد الخلافه معارفت فرموده ظاهر شد (که ذمه سیف خان بوام مبالغه گرانبار است) از کمال عاطفت بادای جمیع آن سبکسار ساخت - پهرانش شیر افکن و امان الله بمنصبی در خور امتیاز داشتند *

* سید محمود خان باره *

اول کس است ازین طایفه که در دولت تیموریه بدرجه امارت رسید - ابتدا ملازم بیرام خان خانخانان بود - در سال اول جلوس اکبری همراه علی قلی خان شیبانی بدفع هیمنون بقال (که پس از شکست یافتن تردی بیگ خان نخوت بخونه راه داده با فرادان جمعیت از دهلی روانه شده بود) نامزد گردید - و سال دوم به تذبیه حاجی خان غلام شیر خان سور (که اجمیر و ناگور بتصرف خود آورده دم استیلا میزد) تعیین گشت - سال سیوم بتسخیر قلعه جیتان^(۲) دستوری یافته آنرا از دست راجپوتیه برگرفت - چون مقدمه خانخانان برهم خورد خان مذکور بنوکری پادشاهی اختصاص پذیرفته قریب بلده دهلی جاگیر یافت - و سال هفتم جلوس (که خانخانان منعم بیگ بظاہر گشته شدن شمس الدین محمد خان انگه واهمه بخاطر راه داده بار دوم کابل رویه قرار نمود)

در پردای و گندادری یکتای (وزگار و در شجاعت و تهور سرآمد
 اتران بود - سال هفدهم در محاصره قلعه سورت روزه (که
 از بالا بارش تیر و بندوق و توپ بود - و از پایان مورچالها
 هجوم آوردند) سیف خان تاخت نمایان برده کارنامه جرأت
 و شجاعت ظاهر ساخت - دران زد و خورد بندوقه بار (سیده
 تا یک ماه صاحب فراش بود - عاقبت بخیر انجامید
 شخصی ازو پرسید - که پادشاه راضی هستند و بارها صرفه امثال
 شما مردم چه که بسیار (که بپایه نرسیده باشند) می فرمایند
 برای چه خود را دیده و دانسته در مهلکه انداختند
 در جواب گفت در جنگ سرنال راه غلط کردم - و خود را
 دران هنگامه نتوانستم رسانید - از خجالت آن روز زندگی بر من
 گران است - میخواهم که سبکبار گردم - در سنه (۹۸۰)
 نهصد و هشتاد هجری سال هیزدهم (که عرش آشیانی بایلغار
 نه روزه از آگره بحوالی احمدآباد رفته با محمد حسین میرزا
 مبارزه نمود) سیف خان در تاختن اول چپقلش (ستمانه
 نموده غنیم خود را منظم ساخت^(۲) - و بدو زخم نمایان (که بر او
 داشت) اجمیری اجمیری گویان جویای پادشاه گردید - دید که
 محمد حسین میرزا با چندی از ادبش در میدان سر بخودی
 می آراید - کوکه بار (سیده داد بهادری و ترداد داده بملک بقا

(۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجری در فوجداري سيوستان

پيمانگ زندگي او ابریز گردید *

حرف السین *

* سيف خان کوکله *

برادر دلان زين خان کوکله است - گویند والده اش همیشه دختر آرد - و پدر بمقتضای بشریت آزاده شده درین مرتبه (که در کابل بسيف خان باز شده) پدر برآشفته گشت - که اگر این بار دختر آمد خانه داري و ملاقات موقوف است - آن عفت منش در خدمت مریم مکاني رفته گله اظهار نموده رخصت اسقاط حمل گرفت - عرش آشياني آگهي يافته باوجود صغرسن فرمود - اگر پاس خاطر من ويخواهي پيرامون این امر نگردی - که ايزد توانا ترا فرزند نیک اختر کرامت خواهد کرد - آن ضعیفه فرمود شاهزاده را موده غيبي دانسته ازان اراده خون را باز داشت - اتفاقا سيف خان متولد شد - و والدين بوجود پسر شغف و خرمی مفرط اندوخته بسپاس شاهزاده پرداختن - عرش آشياني زياده بر همه عنايت بجال او مبذول مي فرمود - پس از سرير آرائي هنوز آغاز شهاب داشت که پايه چهار هزاري بر آردند

نگارش یافته - و دیگرے محمد عابد است - کہ سال سیزدهم
جلوس خلد مکان ببکالی منصب یکہزار و پانصدی سہ صد
سوار و خطاب نوازش خان امتیاز اندوخته »

* زیر دست خان *

از والا شامیان فردوس آشیانی ست - پس از سریر آرائی
آن پادشاہ بعتای منصب ہزاری پانصد سوار منسلک
گشتہ سال دوم باضافہ پانصدی صد سوار و ثانیاً باضافہ
دو صد سوار نوای کامرانی برافراخت - سال چہارم از اصل
و اضافہ بمنصب ہزار و پانصدی ہزار سوار بین الاقراں تفوق
جست - مدتی بتعیناتی صوبہ بہار بھر بردہ ہموارہ با ناظران
آن صوبہ در برافکندن زمینداران فساد پڑوہ راہ جانسپاری
و عقیدت سگای سپردے - در ایام صوبہ داری اعتقاد خان
پرتاب زمیندار پلامون را (کہ از جملہ فساد پیشگان مقرری
آن صوبہ ہوں) او جد و جہد بلیغ بکار بردہ یکے از پسرانش
دست تجاد بلند ساختہ بکار ولی نعمت برقبہ جان نثاری
فایز گشتہ سال ہفدہم پیش ناظم آردن - پس ازان بحضور
رسیدہ دولت آستانبوس دریافت - سال ہیزدہم از اصل
و اضافہ بمنصب دو ہزاری ہزار سوار قامت قابلیت آراست
سال نوزدہم بعنایت خلعت ضبط سیوستان مضاف صوبہ
قمتہ سر بلندی پذیرفت - سال بیست و سیوم مطابق سنہ

محمد اورنگ زیب بهادر بحضور رسیده دولت بار اندرخت
 سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار
 سوار کامیاب گشت - پستر باضافه پانصدی دريشت سوار نامیه
 بخت نور آگین ساخته بخدمت قرار بیگی سربلندی پذیرفت
 سال هیزدهم در جشن محبت بیگم صاحب (که بنابر سوختن
 بدن از آتش چندی کسلسند بود) بغایت خلعت و جمدهر
 مرصع و منصب از اصل و اضافه دو هزار و پانصد
 سوار و عطای علم و فیل درجه اعتلا پیمود - و پستر بتفویض
 خدمت قوش بیگی از اقران تفوق جست - سال نوزدهم بیست
 و چهارم رجب مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجری
 بیمار می معبد بهم رسانید - هر چند حکیم دارود تقرب خان بفصد
 تحریر نمود راضی نشد - و بهر ای جاردانی پیوست *

گویند عیاش بیقید مزاج بود - و حرف بے باکانه میزد
 در ز بیگم صاحب سفارش او نموده او را بخانه یکی از شاهزاده‌ها
 فرستاد - شاهزاده باعزاز پیش خود طلبیده فرمود - که در
 باب شما بیگم صاحب سفارش کرده اند - انشاء الله در تربیت
 شما سعی مفرده بعمل خواهد آمد - در جواب گفت که
 سفارش لنگ و کور را می باید - بنده ازین عیبها بری ست
 اگر قابل تربیت دانند تربیت نمایند والا خیر - اما آشنا پرور
 بود - یکی از پسرانش فیض الله خان است - که احوال او جداگانه

زبان کرد . و در همین زمانی آب گلاب را بنویسند . و سوزان
و مرصع آلات در سینه ها برافروشند تا در این مانی بهشتش شوند
گرفتار دران دامت کفرت و این از این حال و حسب ارفاقیم حال
و خواجه سرا از سوره های شریفه اعوذ داشت *

• زاهد خان •

بسر صادق خان هندیست . تا سال چهارم عمرش شش سال
بمنصب شد و بعد از اینها به زندان رفت . چون پدرش در این
وقت شد سال پنجم از هجرت او به هندوستان آمد به اقامت به دست
و سال چهل و نهم از اقامت بمنصب و خطاب خانان چهار تا هجرت
برافروخت . و پس از سوز و آتش جنگ های ارادت و وفاداری
بمنصب در هجرتی امباب گردید . پس از آن به هندوستان باز آمد
بهواریه را جبهه سازید . و بخاندان آن خدمت چنانکه باید
پرداخته مورد انتساب گردید *

• زاهد خان کوکبه •

مادرش خدیجه خانم است که بهکم بمنصب رسید که کل فواید استادی
ست . سال سیزدهم جلوس آن پادشاه انجیرداری بود در آب
از تغیر نورالدوله سوزانیدی یافت . و سال چهاردهم به خطاب
خانی و از اعلی و افتاده بمنصب هزار سوار سوار اعتبار
برافراخته تعینات دکن گردید . سال پانزدهم همواره شاهزاده

و چون عرش آشیانی مراجعت از برهانپور باگرة کردند او را
بر خواندند - از کامروائی بمی گساری مفرط افتاده بود - بدین
جهت لخته ازان دست کشید - رنجوري افزود - و فروغ دیده
و دل کم شده در سنه (۱۰۱۰) هزار و دهم هجری پیمانه
زندگی لبریز گشت - گویند در سانشه (که بر بیز برگذشت)
کمی از زین خان شده - ازین رهگذر پادشاه ذخیره خاطر
داشتند - چون آخرها اسپان بمیار از کابل برای شاهزاده سلطان
سلیم (که بخيال فاسد در آله آباد اقامت گزیده بود) فرستاد
ناخوشي افزود - در همان ایام درگذشت *

وین خان بکمت و راگ شیفته بود - اکثر سازها خود مینواخت
و شجر هم میگفت - ازوست *

* آرامشم نمیدهد این چرخ کج خرام *

* تا رشته مراد بسوزن در آردم *

گویند بضیافته (که پادشاه را بخانه طلبیده) چندان تکلف
کرد که موجب حیرت همگان گشت - از انجمله چبوتره بطول
و عرض از شالهای طوس (که دران وقت کمیاب بود) بسب
و پیش آن سه حوض یک از گلاب یزدی دوم از رنگ زعفران
سینم از ارگجه ترتیب داده طوائف را (که زیاده از هزار کس
بودند) دران حوضها می انداختند - و حویهای شیر و شکر آمیخته

درآمد - چون وحدت عالی خویش جلالت با امانت یوسف زنی
 بر قلعه کنشال^(۲) و برخه ولایت داتوان چیرگی یافته بود کوشش
 همت در استیصال او بهت - فوجی تا کمار (که دایره اشین
 مرزبان کاشغر است) شناسیده بسیار را با یوسف برگرفتند
 سران کافر نیز پیوسته در ناکامی افغانان کوشش نمودند
 برخه بصوی چنان سرا بدخشان رویه شده دست از زمین و بستان
 برداشتند - ناگزیر سران یوسف زنی بزبهار در آمدند
 و قلعه کنشال و بسیار جاها بدست آمده تا حدود بدخشان
 و کاشغر رفت و در پی یافت - در جشن سر آغاز سال چایل
 و یکم بمنصب پنج هزاری سر برافراشت *

چون بند و بست کابل از تالیخ خان صورت گرفت در همین
 سال آن ملک باطاع کوکه معمر گشت - و درین سال شاعرزاده
 سلطان سلیم را بدختر زین خان شگرف دلبستگی پدید آمد
 و بیوکانی همالش در سر گرفت - عرش آشیانی ازین بیداده روی
 هر گران شد - چون شیفتگی خاطر از اندازه بیرون دید
 دستور فرموده سنه (۱۰۰۴) هزار و چهارم جشن ازدواج
 انعقاد یافت - و چون جلال الدین روشانی (که مایه فساد دیار
 کابل بود) بگو نیستی فرو شده - و زابلی شورش فرو نشست
 زین خان حسب الحکم از تیراه بحفاظت لاهور پیوست

پنهان راهی بهنواد در آمد - افغانان سراسیمه به پیغولها در شدند
و آن الکا مفتوح شد - هر جا قلعه ضرور بود بنیاد نهاده
مردم را بحفاظت گماشت - و در سال سی و پنجم زین خان
بگوشمالی زمینداران شمالی دستوری یافت - از نزدیکی
پنهان در آمده تا دریای ستلج در برنفتافت - همگی بوم نشینان
فرمان پذیر گشتند - راجه بدهی چند از نگرکوت - راجه پرسرام
از کوه جمو - راجه باسو از مو - راجه انروده ج سوال - راجه
کاملوری - راجه جگدیس چند دهه وال - رای سنسار چند از پنه
رای پرتاپ از مانکوت - رای بهسو بزرگ جهروته - رای بابهدهر
از لکهن پور - دولت از کوت بهرت - رای کزشن بلاورده - رای
راودیه دهمری وال - اگرچه سوار ایذاں بده هزار کشید لیکن
پیاده از یک لک افزون - با پیشکشهای گران همراء کوکه
دولت ملازمت دریافتند - سال سی و ششم کوکلتاش بمنصب
چهار هزار و عطاء نقاره سربلندی یافت - و در سال سی
و هفتم (که زین خان بپاسبانی آن روی سزده تا هذو کوه مقرر
شد) از سواد و بتجور تا تیراه (در آورد - افریدی و ارک زئی
بایای تن داد - جلاله بولایت کافران بدر زد - کوکه بدان ملک

(۲) در [بعضی نسخه] اکبرنامه [پنهان (۳) در [بعضی نسخه] انواده

(۴) نسخه [ب] کاپلوری و در [بعضی نسخه] اکبرنامه [کابلور (۵) در

[اکبرنامه] بهونر آمده (۶) در [اکبرنامه] یلادیه •

با یکدیگر آمیخته افتادند - و عالی نقد هستی در باخت
 کوکلتاش خواست جان نثاری نماید - جانش بهادر جاور گرفته
 برگردانید - ایستای از بهرامی بیاده شده بمغول رسید - چون
 شهرت شد (که افغانان از بی می آیند) بعد از نظرات کوچ بدینام
 گردید - مردم از تاریکی راه گذاشته بدرجا افتادند - و چون افغانان
 در تقسیم غنایمت در مانده بودند - (روز دیگر راه کم کردند
 جان سپردند - راجه را با بهیارت از در شناسان بادشاهی و غیور
 پانصد کس درین بیراهه روی روزگار بسرآمد »

کوکلتاش در سال سی و یکم بمالش سهمزد و غمزه خیل
 فواج یشادر (که جنال الدین روشانی را بحوری برداشته در تیراه
 و خیبر غبار شورش برانگیخته بودند) تعین شد - و کارهای
 نمایان بظهور آورد - و سال سی و دوم حکومت زابلستان
 از تغیر راجه مانسکمه بدر تقویض یافت - و در سال سی و سیم
 باز بمالش یوسف زئی مامور گشته اول بیدجور در آمده
 هشت ماه آریزش داشت - بهیارت را نقد زندگی بتاراج
 رفت - ناکزیر باز ماندگان غاشیه بزدکی بردوش گرفتند - کوکه
 بمیچ گرفتن سواد نمود - نخست بمساحل دریای ^(۲) بچکوره
 (که سرآغاز در آمد آن ملک ست) استوار قلعه بر ساخته
 نشست - غنایم سرگرم عید قربانی بود - کوکه بمیچر از

(باب الزاء)

چون از کوه نور دجي بسپاه بستوه آمده بود کوکه درخواست
 کمک نمود - عرش آشياني راجه بيزبر و حکيم ابوالفتح را
 بی يکديگر تعيين فرمود - چون بکوکلتاش پيوستند بنابر
 همچشمي حسدهای ديرينه يکتائي نگرفته غبار دودي برخاست
 هنگام مشورت کوکه گفت - لشکر تازه زور بمالش سرتابان روانه
 گردن - و من ميان ولايت را پاسباني کنم - يا شما بودن
 جکدره بر خون گيريد - و من بسزای کوه نشيخان پردازم - راجه
 و حکيم جواب دادند - که حکم بتاخت ملک است - نه
 بنگهداشت - همه را باتفاق مالش داده روانه حضور شويم
 کوکه گفت ولايت (که بچندين آريزه بدست آمده باشد) چگونه
 سرانجام ناکرده گذاشته شود - اگر اين هر دو شق قبول نداريد
 از راهی که آمديد بر گرديد - اين نشنوده بهمان راه کراکر
 (که پرنشيب و فراز بود) روانه شدند - کوکه از مدارای ناهنجار
 سرداري يکسو نهاد - که مبادا اين مقربان حرفه ناشايسته بر سازند
 و خاطر پادشاهي را گران کنند - تا آنکه در هر تنگ دره آريزه
 در ميداد - و پرتالها يغمائي ميشد *

چون بسمت گريوه بلذري روانه شدند کوکه چنداول
 گرديد - افغانان رانده مي آمدند - ناچار به پیکار ايستاد - آنها
 از هر سو به تير و سنگ چيره دستي نمودند - مردم از سراسيمي
 از فراز کوه به نشيب در آوردند - دران روار فیل و اسب

راه ناسپاسي پيش گرفته گزين جاهای اينان بدست آوردند و برخه ازان پيشين گرده دران تنگناها بناکامي بسر مي برزند و از وطن دوستي بيرون شدن نيارند - سابق در ساله (که)
 عرش آشياني به تنبيه ميرزا محمد حکيم (دين نواح آمد)
 کلانتران اين الوس بملازمت رسيدند - از انجمله کالو مشمول عنايت^(۲)
 گشته از دارالخلافه آگره در بگريز نهاد - خواجه شمس الدين
 خوافي از نواحی اتک دستگير ساخته بحضور فرستاد - بجای
 پاداش نوازش يافت - ليکن باز راه گريز گرفته به نگاه خود
 شتافت - و در شورش افزائي رهنمای ديگر بوميان گشت *

زين خان کوه اول بولاييت بجور (که جتوبي آن پشاور
 و غربي پرگنات کابل - طول بيست و پنج کوره - و عرض از پنج
 قاده - سي هزار خانه دار اين الوس درينجا بسر برند) در آمده
 بهياره را مالش بهزا داد - غازي خان و ميرزا علي و ديگر
 هران اين قوم زينهار خواستهديدند - و خازين شورش برکنده
 گشت - پس ازان عزيزمت کوهستان سواد نمود - بعد از آريزشهای
 مترگ غنيم راه فرار سپرد - در جکدره^(۳) (که ميانه ولايت است)
 قلعه اساس نهاد - بيست و سه بار فيروز يافت - و هفت
 سنکر بر شکست - غير از گريوه کراکر و ولايت پونيير هتمه
 بدست آمد *

خواجه مقصود عاي هردي مردی پاک طینت بصدق و دیانت
 متصف از ملازمان مریم مکانی بدوام خدمت در حوالی هودج
 امتیاز داشت - و در سفر عراق داخل ملازمان وفاکیش بود
 عرش آشیانی دختر برادرش خواجه حسن را (که عم زین خان
 باشد) در عقد ازدواج شاهزاده سلطان سلیم درآوردن - از بطن او
 در سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت سلطان پرویز متولد
 گردید - و چون در سال سیم (که میرزا محمد حکیم در کابل
 بود) بقا پیوست (عرش آشیانی بعزم زابلستان از دریای
 سنده عبور نمود زین خان) که بمنصب در هزار و پانصدی
 اختصاص یافته بود (برهمنوی الوس یوسف زئی و کشایش
 سواد و بجزور (خصمت یافت - این گروه انبوه پیشتر در قریباغ
 و قندهار بسر می بردند - و از آنجا بکابل آمده دست چیرگی
 می کشادند - میرزا الخ بیگ کابلی بدستان سرانی از هم گذرانید
 پس ماندگان از آنجا بلمغانات دم آسایش برکشیده پس از آن
 باستغفر^(۲) بار اقامت کشوند - نزدیک صد سال است که بسوان
 و بجزور برهنزی و سوزابی روز میگذرانند *

درین سرزمین گرهی (که خطاب سلطانی داشته)
 می بودند - و خود را از نژاد دخترچی سلطان سکندر می بنداشتند
 این قوم نخستین پیرستاری جا گرم کردند - و بحیله اندوزی

واقع است - و سابقا مکان نشست (راجها بود) توتان داشتند
و بقریه ازانجا بر آمده در دیهات قریب بلاد بجای بود
سکونت درزیدند - برارجی بنابر قرابت با ^(۲) تیما راجه سندهیه
(که بمنصب معتبر و جاگیرداری معتدبه فایز شده بود)
در عمل نظام الملک آصف جاء بمنصب ابق و قیولداری
پرگنده ^(۳) پالم موبه بیدر سرفرازی یافته بنوکری می پرداخت
چون در گذشت اگجی پسر کلانش بجای او تقرر پذیرفت
و رفته رفته بمنصب هفت هزاره و خطاب راجه بیدر بهادر
و افزونی اقطاع چهاره عزت بر افزودخت - و سال (۱۱۹۰)
هزار و یکصد و نود هجری مقدم سرا شناخت - با زبان فارسی
آشنائی داشت - و در فن کبت و دهره (که عبارت از کلام
موزون بزبان مردم مابین گنا و جنان است) ماهر بود - پس از
پهرش ^(۴) سدهرم و برادر زادهایش جاگیر ارثی را تقسیم یافته
سرورشته ملازم پیشگی بدست دارند *

حرف الزاء

* زین خان کوکه *

مادرش پیچه جان انکه عرش آشیانی ست - پدرش

(۲) در [بعضی نسخه] با تیما راجه (۳) نسخه [۱] باله (۴) نسخه [ب]

و پاش مراسم شریعت موصوف بود - و احترام علما و فقرا بعمل می آورد - خیرات سرا میکرد - با تدابیر مالی آشنائی داشت - اما امور مالی کمتر می فهمید - چند صبا یا ازو باقی ماندند - برادران اعمامی او سید عارف خان و سید ظریف خان از لاهور پیش او آمدند - با هریک بسلوک پیش آمد - و یک صبیغه خود را بمیر جمله نام پسر کوچک سید ظریف خان داد - در وقت تحریر او بمنصب پنجهازاری پنجهازار سوار و خطاب عظیم الدوله نصیر جنگ بهادر و خدمت حراست خجسته بنیاد بانضمام متصدیگری محالات سرکار نظام الدوله آصف جاه متعلقه صوبه مزبور امتیاز دارد و مورد عاطفت نوین مزبور است - و برادر کلانش رفعت الدوله بهادر زرد آذر جنگ مدتی ببخشیدگی رساله مخلان ملازم سرکار او می پرداخت - درینولا بنیابت نظامت ناندیر چهره عزت برافروخته - و بمنصب پنجهازاری سربلند - مرد بی باک صاف دل است *

* راجه پیر بهادر *

(۲) پسر بهروجی سرکر است - که فرقه سم از قوم دهکر
(۳) نیاکانش در نواج (۳) انا کوندی (که برکنار دریای بنگهدرا

(۲) نسخه [ب] دهکر (۳) در [بعضی نسخه] انا کوند (۴) در [بعضی

نسخه] تنگ بهدر *

خدمات رسانیده به تقدیم رسانید - و چون در دکن هنگامه و فساد
 باجی (۱) را سردار جانبی راجه ساهو به و نسله دریا شده بود
 به محاربه^(۲) با ناصر جنگ شهید رسید و از مزبور تزییه باغ یافته
 بعد قایل ایام رو بزیستی سرا کرد خان مزبور حسب اعمای
 بهادر مزبور آمده و تمامی برادر و پسر متوفی پرداخته مطابق
 سلوک مسلوک گردانید - و باز مراجعت به دکنستان نمود و همواره
 بهادر مرقوم در سنه (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه و سه
 هجری وارد دکن شد - و پس از انتقال نصیرالدوله بنیابت
 صوبه داری اورنگ آباد و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار
 دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای عام و نقاره طبل برآوی
 نواخت - و در عمل ناصر جنگ شهید بشهاب نصیر جنگ
 ناموری پذیرفت - و پس از جنگ به اچری باز صوبه دار
 اورنگ آباد گشت - و در عمل صلابت جنگ و رحوم از اصل
 و اضافه بمنصب شش هزار شش هزار سوار و خطاب
 رکن الدوله و خدمت و کالت مطلقه مومنی الیه نصاء نمود
 و پستر مستعفی شده بنظم صوبه برار اختصاص گرفت
 و چون خدمت مزبور بنظم الدوله آصف جابه تقرر یافت
 او بحراست اورنگ آباد درجه امتلا پیمود - و در سنه (۱۱۷۰)
 هزار و یکصد و هفتاد هجری بکشور بقا خرامید - بخوش خلقی

* ركن الدوله سيد لشكر خان بهادر *

* نصير جنگ *

نامش مير اسماعيل است - نيانائش از سکنه سرپل مضاف
 بلخ اند - نسبش به مير سيد علي ديوانه (که مزارگاه او در موضع
 يذنب واقع شده يزار و يتبرک به و از خاقي شاه نعمت الله
 ولي است) ميرسد - عم او سيد هاشم خان بنوکري پادشاهي
 اختصاص يذيرفته - چون پدر مير اسماعيل زود در گذشت هاشم
 خان او را پرورش نمود - او در ملازمان برادري خاص (که
 عبارت از مغلان مذهبدار است) نوکر بوده بخطاب مسافر خاني
 ممتاز شد - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه در جنگ عالم علي
 خان همراه نظام الملک آصف جاه بهادر مصدر تردد نمايان
 گردیده حريف خود را بشمشير مغلوب ساخت - پس ازان (که
 بهادر موصوف حسب الطلب فردوس آرامگاه بحضور شتافته
 دولت بار اندوخت) شجاعت و دلادري او ذهن نشين پادشاه
 گردانيد - لهذا بفوجداري ائک صوبه کابل چهره اعتبار افروخت
 پستر ازانجا مستعفي شده بدکن پيش بهادر مزبور رسيد
 و ببخشياگري ساير سرکار او و خطاب سيد لشکر خان سرفراز گشت
 و چنده براي بند و بست راج بندري مضاف فرخنده بنياد
 مامور گرديد - و مدتي بظلم صوبه اورنگ آباد پرداخت - ازان
 بعد همراه بهادر مزبور بهندوستان رفته در واقعات نادر شاهي

نموده در بندر سورت پیش اهل فرنگ شتافت - و بدین تقریب سورت مذاقشه غیما بین مرعته و کلاه پوشان بویا گشت ماهدو راو پسر خرد سال نراین راو بجای نیاکان خود است *

دیگر از سرداران راجه ساهو دیهاریه اند - که از عمل صوبه دارئی سر باند خان در ملک گجرات در آمد کرده اکثر صوبه مذکور را بتصرف در آوردند - دیگر از سرداران راجه ساهو رگهوجی بهونسله است - که با راجه مذکور نسبت همقومی نیز داشت - صوبه برار متعلق بار بود - و ملک دیوگده و چانده نیز بدست آورده از راه کتک بملک بنگاله رفت - و عوض چوتمه آنجا صوبه اودیسه گرفت - بعد فوت او جانرجی پسر کلانش بجای او شد - چون فوت نمود چانده میان برادرانش نزاع بود - در حالت تحریر مودهو بن رگهوجی محظ است - و سذن تعلقه چوتمه بدست نیاکان خود از راج مرهته بنام پسر خود رگهوجی گرفت - دیگر از همراهان او موار راو کهور پره است - که تعلقه دار سرا و غیره محالات صوبه بیجاپور بود - و نامه بسرکردگی بر آورده قلعه کیتی و غیره محالات بهیاری در تصرف داشت - حیدر علی خان مطابق سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود در قلعه مذکور محصور نموده دستگیر ساخت - و در قید او پا بعدم خانه نهاد - و سرداران جزوئی او از اندازه تحریر بیرون *

* ركن الدولة سيد لشكر خان بهادر *

* نصير جنگ *

نامش مير اسماعيل است - نياگانش از سکنه سريل مضاف بلخ اند - نسبش بمير سيد علي ديوانه (که مزارگاه او در موضع پنجاب واقع شده يزار و يتبرک به و از خاقای شاه نعمت الله ولي ست) ميرسد - عم او سيد هاشم خان بنوکري پادشاهي اختصاص پذيرفته - چون پدر مير اسماعيل زود در گذشت هاشم خان ادرا پرورش نمود - او در ملازمان برادري خاص (که عبارت از مغلان منصبدار است) نوکر بوده بخطاب مسافر خاني ممتاز شد - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه در جنگ عالم علي خان همراه نظام الملک آصف جاه بهادر مصدر تردد نمايان گردیده حريف خود را بشمشير مغلوب ساخت - پس ازان (که بهادر موصوف حسب الطلب فردوس آرامگاه بحضور شتافته دولت بار اندوخت) شجاعت و دلادري او ذهن نشين پادشاه گردانيد - لهذا بفوجداري ائک صوبه کابل چهره اعتبار افروخت پستر ازانجا مستعفي شده بدکن پيش بهادر مزبور (سيد و بنخشیکري ساير سرکار او و خطاب سيد لشکر خان سرفراز گشت و چنده برای بند و بست راج بندري مضاف فرخنده بنياد مامور گردید - و مدتي بنظم صوبه اورنگ آباد پرداخت - ازان بعد همراه بهادر مزبور بهندوستان رفته در واقعات نادر شاهي

نموده در بندر سورت پیش اهل فرنگ شتافت - و بدین
تقریب سورت مذاقشه غیمابین مرهته و کلاه پوشان برپا گشت
مادهوارا و پسر خرد سال نراین را در بجای نیانان خود است *

دیگر از سرداران راجه ساهو دیهاریه اند - که از عمل
صوبه داری سر باند خان در ملک گجرات در آمد کرده اکثر
صوبه مذکور را بتصرف در آوردند - دیگر از سرداران راجه
ساهو رگهوجی بهونساه است - که با راجه مذکور نسبت
همقومی نیز داشت - صوبه برار متعلق بار بود - و ملک
دیوگده و چانده نیز بدست آورده از راه کنگ بملک بنگاله
رفت - و عوض چوتنه آنجا صوبه اودیسه گرفت - بعد فوت او
جانوجی پسر کلانش بجای او شد - چون فوت نمود چنده
میان برادرانش نزاع بود - در حالت تحریر مودهو بن رگهوجی
مسلط است - و سندن تعلقه چوتنه بدست نیانان خود از راج
مرهته بغام پسر خود رگهوجی گرفت - دیگر از همراهان او
مرار راو کهور پره است - که تعلقه دار سرا و غیره محالات
صوبه بیجاپور بود - و نامه بسرکردگی بر آورده قلعه کیتی
و غیره محالات بمیاره در تصرف داشت - حیدر آبی خان
مطابق سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود در قلعه مذکور محصور
نموده دستگیر ساخت - و در قید او با بعدم خانه نهاد - و سرداران
جزری او از اندازه تحریر بیرون *

هندوستان شد - و اول بشهر دارالخلافه رفته قلعه را بدست آورد
و محبي الملة پسر محبي الملة بن كام بخش را (كه عماد الملك
بعده كشتن عالمگير ثاني بر تخت نشانده بود) برداشته
عوض از ميرزا جوان بخش بن شاه عالم پادشاه را بطريق توره
نشانده - و در سنه (۱۱۷۴) هزار و يكصد و هفتاد و چهار
هجري بمقابل شاه دراني پرداخت - و چون بغابر انسداده
طرق رسد حال فوج او بعسرت كشيد چار و ناچار دو چار شده
او و بنسواس راو و جمعي كثير از سران و غير آنها ته تيغ در آمدند
و بعضي (كه راه گريز يافتند) اهل ديها ت گذاشتند - بالاجي
بعد استماع اين حقيقت سال مذکور غصه مرگ شد - پسر دوم او
مادهو راو بجاي او نشست - چنده فيما بين او و رگنا ته راو
عم حقيقتش نزاع بود - آخر رگنا ته راو را گرفته نظر بند ساخت
چند سال باستقلال گذرانیده بمرض در گذشت - و نراين راو
برادر كوچك خون را بجاي خون نشانیده بود - رگنا ته راو
با مردم ساخته نراين راو را كشت - چون متصديان خانه اش
با او راضي نبودند فيما بين نزاع برخاست - رگنا ته راو مغلوب
شده پناه كلاه پوشان فرنگ گرفت - و در حالت تحريز
بحمايت آنها با متصديان جنگ و جدل نموده بدست
متصديان افتاد - و در ضربه مالوه جاگير بقدر خرج لا بددي
يافته روانه آتوبه شده از اثنای راه با مردم بدرقه برخاست

و هفتاد و يك هجري در دكن با نظام الدوله آصف جاه بمقابله پرداخته بعد صلح^(۲) ملك بيسمت و هفت لك روپيه كامل تعلق بهرته گزفت - و در همين سال دتاجي سندهيه برادر و جنكو پسر جى ايا در سكرتال نجيب الدوله را محصور گردانيدند - و در همان سال رگنايمه راد و شمشير بهادر و هولكر در نواح شاهجهان آباد آمده بودند - حسب طلب آدينه بيگ خان بجانب پنجاب شتافته تيمور شاه پسر شاه دراني و جهان خان را از لاهور (۳) سپر وادى فرار ساختند - و نايب اينها در لاهور ماند - و در سنه (۱۱۷۳) هزار و يكصد و هفتاد و سه هجري دتا از خبر آمد آمد شاه دراني تا سرهند رفته نخچير فنا گرديد - و در دكن قلعه احمدنگر بتصرف مرهته در آمد - و بالاجي و سدا سيو راد با امير الممالك نظام الدوله آصف جاه مخالفت سر کرده بمقابله پرداختند - حسب تقدير سرداران مثل چنداولى اهل اسلام كشته گرديدند - و ملك شصت لك روپيه كامل و سه قلعه دولت آباد و آسير و بيدجاپور بدست مرهته رفت *

و چون سال مزبور شاه دراني عمل مرهته از پنجاب برداشته دتا سندهيه را كشت و فوج هولكر را غارت نمود بنابران سدا سيو راد با بهواس راد پسر بالاجي بعزم تدارك روانه

(۲) نسخه [۱] با صلح (۳) در [بعضى نسخه] شكرو نال .

عرف بهاء پسر چمناجي برادر باجي زاد گل پرداز او مقرر گردید - چون با ساهو راجه قواعد مصالحه مستحکم بود تا شهادت ناصر جنگ و فوت راجه مزبور (که سنه (۱۱۶۳)

هزار و یکصد و شصت و سه هجری واقع شد) اگرچه چند بار آثار شوخی ازینها بوقوع آمد اما بدار و مدار گذشت - بعد فوت راجه یکی از قریبانیان او را دست نشاندۀ خود ساخته کار و بار راجه دست خود گرفت - و سرداران قدیم مرهته را

با خود ایل ساخت - و سال (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجری (که هوالکر و جی ایما سندهیه بکهک ابرو المنصور (۳)

خان جانب آله آباد و اورده شتافتند - و احمد خان بنگش مغلوب گردید) در جلدی آن خان مزبور از کول و جلیسر و قنوج تا کرۀ جهان آباد باینها داد - و رفته رفته تا آله آباد بتصرف آورد - قریب ده سال دراز نواح عمل مرهته بود و در سال مزبور بدکن بالاجی فرجه بر سر اورنگ آباد برده مبلغ خطیر از خزانه سرکار ناظم بدست آورد - و سال (۱۱۶۵)

هزار و یکصد و شصت و پنج هجری بتقریب سدن امیرالامراء فیروز جنگ اکثر صوبۀ خاندیس و بعضی محالات صوبۀ خجسته بخیان بتصرف اینها در آمد - و سال (۱۱۷۱) هزار و یکصد

(۲) نسخه [ب] چمناجی (۳) نسخه [ب] ابرو المنصور خان که با احمد

خان بنگش مقابله داشت جانب آله آباد •

(کہ مکان بود و باش راجہ بود) مفتوح ساخت - و بباجی جادو را از دریای جمنا گذرانید - کہ تاخت انترپید نماید او با برهان الملک (کہ قریب اکبر آباد (سیدہ بود) مقابلہ کردہ مردم بسیار بکشتن دادہ گریخت - و این طرف جمنا بباجی راو ملحق گشت - باجی راو خفت عظیم کشیدہ جانب شاہجہان آباد حرکت کرد - بعد خرابی بصرہ خاندہان از بلد مزبور برآمد - و باجی راو صرفہ در جنگ ندیدہ جانب اکبر آباد روانہ گردید - سنہ (۱۱۵۰) ہزار و یکصد و پنجاہ ہجری آصف جاہ حسب الطلب فردوس آرامتاہ از دکن بدار الخلافہ رسیدہ از عزل باجی راو بصوبہ داری مالوہ مقرر شدہ ^(۲) بدان صوبہ عطف اعان نمود - و در سواد بہوپال با باجی راو جنگ بمیان آمد - بعد صلح صوبہ داری برو بحال داشتہ بدار الخلافہ برگشت - و در سنہ (۱۱۵۲) ہزار و یکصد و پنجاہ و دو ہجری نامبروہ با ناصر جنگ شہید متصل بلدہ اورنگ آباد بغای محاربه گذاشت - و آخر بدر صلح زدہ سرکار کھرکون دھاندیہ مضاف خاندیس گرفت - و کنار فریدہ رسیدہ سال (۱۱۵۳) ہزار و یکصد و پنجاہ و سہ ہجری بدار فغا پیوست *

پس ازو بالاجی پیشو بجای او شد - و سداسیو راو

(۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری (که صوبه داری
مالوه - بر اجه جیسنگه مفوض گردید) او بنا بر جنسیت بتقویت
باجی راو کوشید *

در سنه (۱۱۴۶) هزار و یکصد و چهل و شش هجری باجی راو
از دکن عزم هندوستان کرد - مظفر خان برادر خاندوران بدفع او
نامزد شده بسرونج رسید - نامبرده رو برو نشده بدکن برگشت
و در سنه (۱۱۴۷) هزار و یکصد و چهل و هفت هجری باز
اراده هندوستان نمود - و از پیشگاه خلافت دو فوج یکم بهرکردگی
اعتماد الدوله قمرالدین خان و دیگر بهرداری خاندوران به تنبیه
او تعیین شد - باجی راو نیز فوجی با بیلاجی جادر (روبری
قمرالدین خان و فوج دیگر با ملهار هولکر بمقابله خاندوران
فرستاد - قمرالدین خان سه چهار بار جنگ غالبانه با فوج
مقابل نمود - خاندوران برغم او طرح مصالحت انداخت
هر دو طریق رجوع پیمودند - پستمر حسب عرائض راجه جیسنگه
(که میخواست صوبه داری مالوه از تغیر خودش بباجی راو
مقرر شود) خاندوران مزاج فردوس آرامگاه را بران آورد - تا در
سنه (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجری نظم
صوبه مذکور بباجی راو تفویض یافت - سال دیگر باجی راو
با فوج کثیر بمالوه شتافته بدن و بست آنجا نموده بر راجه
بهدار رفت - راجه بمکان صعب پناه گزید - او موضع آبتررا

هَجَرِي لا ولد فوت نمود - اولاد عم او رام راجه بقاعه پرناله
باقی ست *

(۲)

سرداران قدیم این فریق در ابتدا دهننا جادو و سَنّا کهور پوره
است - که همواره فوج کشیها میکردند - و بتاخت و تاراج ملک
می پرداختند - درمیان را (که علم نخوت می افراخت) پس
از فوت رانا پسر سیوا بگفته زن او (که بتورگی پسر خرد سال
کار فرما بود) دهننا جی و غیره کشتند - پسرش رانو کهور پوره
چندے بغارت بجای پدر می پرداخت - و ازو هم نامورتر
گردید - بقیه اولاد و اقوام هر یک در دکن موجود است - و یکی از
پروهانان او بالاجی بسوناته - از قوم براهمه است - در سنه
(۱۱۳۰) هزار و یکصد و سی هجری چون حسین علی خان
با راجه ساهو قرار چوته و سردیسمکھی مشخص نموده سند
بمهر خود کرده داد بالاجی بسوناته با پانزده هزار سوار سنال
مذکور همراه خان مزبور بشاهجهان آباد رفت - و در سنه (۱۱۳۹)
هزار و یکصد و سی و نه هجری ملهار هولکر از رفقای باجی راو
پسر بالاجی بسوناته (که بعد فوتش بجای او قائم شده بود)
بمالوه رفته با گردهر بهادر صوبه دار آنجا جنگ نموده
او را کشت - و در عمل نظامت محمد خان بنگش نیز بتاخت
و تاراج پرداخته نقش عملداری او بر داشت - و در سنه

با زنان سذبها بحضور آمد - پادشاه نامبرده را بخطاب راجگی
(۲)
و منصب هفت هزار هفت هزار سوار برنواخته در گلال بار
جا داد - او در حضور نشو و نما یافت *

پس از ارتحال خلد مکان باستصواب ذوالفقار خان از
محمد اعظم شاه رخصت حاصل نموده بوطن رفت - مرهتھا
بگود او فراهم آمدند - اول بروضة منوره آمده بزیارت قبر
خلد مکان پرداخت - لیکن درین ضمن همراهان او بر پورجات
بیرونی ادرنگ آباد دست درازی کردند - پستر رفته در ستاره
نشست - و مدت مدید زندگی یافت - و بعیش و آرام گذرانید
کار پردازانش (که بزبان اهل هند پردھان گویند - و باعتقاد اینھا
راجہ را از هشت پردھان ناگزیر است) فوج کشی و غارتگری
می نمودند - تا آنکه در عهد بهادر شاه باستصواب ذوالفقار خان
سرمد از حاصلات صوبه ادرنگ آباد و خاندیس و برار و بیدر
و بیجاپور ده درپیه حصه بوی قرار یافت - اما بنابر مخالفت
راجہ ساهو و تارا بائی زن رام راجہ بعمل در نیامد - پستر
در عمل صوبه داری امیرالامرا حسین عالی خان بیست و پنج درپیه
بنام چوتھے اضافه بران شد - و سند بمهر امیرالامرا درین
باب حاصل گردید - ازان وقت از غارتگری دست برداشتند
راجہ مزبور مطابق سنه (۱۱۶۳) یکھزار و یکصد و شصت و سه

یک تحویلدار و یک سقاء و یک مشعلچی برای خبر گیری
 خوراک تعیین می نمود - و سر هزار مجموعه دار و مقرر می ساخت
 نوکرانش از قسم بارگیر بودند - چون فوج با سردار
 جائی میفرستاد اسباب همه را بقید قلم می آورد - بعد تاخت
 ملک آنچه ^(۲) زیاده میدید می گرفت - و جواسیس خفیه تعیین
 میکرد - بعد فوت او سنبها بجای پدر نشست - اما خود رائی
 اختیار کرده همراهمان پدر را آزاده گردانید - و اندوختها برباد
 داد - با کب کلس نامی زنار دار معتقد بود - و بفسق و فجور
 معین - سال بیست و چهارم (که سلطان محمد اکبر با پدر
 عصیان ورزیده بدکن رفت) سنبها او را پناه داد - سال سیم
 خان زمان شیخ نظام (که فوجداری کولپور نواح پرناله داشت)
 جاسوسی او گرفته از فاصله بعید دویده بر سر او ریخت
 و او را با کب کلس دستگیر نمود - حمیدالدین خان رفته بحضور
 آورد - روزی (که داخل لشکر پادشاهی میشد) بموجب حکم
 تخته و کلاه نموده بودند - بر که و مه عجب سرور بود * * ع *
 * با زن و فرزند سنبها شد اسیر *

سال سی و یکم بر طبق ایامی پادشاهی بقتل رسید - و قلعه
 راهیری گدده (که ذوالفقار خان پیش ازین بتسخیر آن تعیین
 شده بود) در همین سال مفتوح گردید - ساهو نام پسر او

سیوا دعوی تزکة پدر کرد - او زبان بضم کشوده دو پهر شب
 با چندے گریخته بتنچادر شتافت - سیوا لشکر اورا تاراج
 نموده و چنچی و غیره قلاع را متصرف شده بمردم خود سپرد
 و فوج حیدرآباد را رخصت نمود - سال هفدهم باز با بهادر
 خان کوکه ناظم دکن طرح صلح انگیزخت - بهادر خان بحضور
 نوشت - تا پذیرائی آن او در قلاع متعلقه خود غله و سببان
 درست کرده قلعه پرناله از بیجاپوریان متصرف شد - و با کسی
 (که برای جواب و سوال صلح از جانب ناظم مزبور رفته بود)
 در مراسم مهمانداری کوشیده در مقدمه صلح جواب صاف
 داد - سال بیستم سنبها از پدر ناخوش شده بزخاسته پیش
 دلیر خان آمد - و سال بیست و یکم گریخته نزد پدر رفت
 در همین سال سیوا بر ملک پادشاهی دویده برگشته جالنه را
 ویران ساخت - و چند روز آزار کشیده از عالم در گذشت
 گویند شاه جان الله درویش ساکن آنجا (که در محامد صفات
 یکتائی داشت - و با وصف منع سیوا و غارتیان بر تکیه ^(۲) درویش
 مذکور دست تالان دراز کردند) ازین جهت بد دعا نمود *

سیوا در رویه انصاف پژوهی و جزای و سپاهگری امتیاز
 داشت - اسپان بهیار در طویله فراهم آورده بود - و نوکران
 پیش قرار بر اسپان سرکار خود نگاه میداشت - و بر ده داس

چون سال دهم سلطان محمد معظم بصوبه دارى دكن مامور شده باثفاق مهاراجه جسونت سنگه رخصت گرديد سيوا آغاز فساد نمود - اكثر محالات سوار پادشاهي بتالان در آرد و آبادى بندر هورت را غارت كرد - و بعد رسيدن پادشاهزاده بهماراجه جسونت سنگه پيغام كرد - كه سنبها پسر خود را ميفرستم - بمنصب سرافراز شود - و با جمعيت بكار ماموره پردازد پس از پذيرا شدن اين معني پسر مزبور را با پرتاپ دار نامي كارپرداز و جمعيت يکهزار سوار فرستاده بعد ملازمت بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و عطای فيل با يراق مرصع و تيول در صوبه برار و غيره سربلندي يافت - پس از چنده پسر را طالب داشت - و كارپرداز او با جمعيت حاضر بود - پستر چنان محال از جاگير سنبهاجي بنابر مطالبه يك لك روپيه (كه وقت طلب شدن بحضور بسيوا مرحمت شده بود) بضبط در آمد - بنابران كارپرداز خود را نيز طالب نمود - و شروع بغارتگري ملك پادشاهي كرد - داؤد خان تريشي مکرر بتعاقب پرداخت جنگ برگي گري مي نمود - پستر با والي حيدرآباد متفق شده قرار داد - كه باثفاق با فوج پادشاهي جنگ مي نمايم - اول بتسخير قلاع تردد من بايد ديد - بدین تقريبات فوج و زر ازو گرفته بر تنجاور رفت - و ونکوچي برادر خود را بتقريب ملاقات و کمک طالب داشت - او متصل چنچي آمده ملاقات نمود

میگذارم - آئینده می باید توجه بر حال من مبذول فرمایند
 بعد جواب و سوال کلید همه قلاع فرستاد - و خود به عراق
 آمده ملاقات کرد - میرزا راجه بخلوک پیش آمده شمشیر
 و پارچه داد - و در مهم بیجاپور همراهِ میرزا راجه رفت *
 چون این معنی باستماع خلد مکان رسید حکم طالب بنام او
 صادر شد - او معه سنبها پسرش بحضور شتافت - و روز
 ملازمت (که موافق حکم او را بپایه پنجهزاری ایستاده ساختند)
 از تنگ حوصاگین بگوشه رفته دراز کشید - و ظاهر نمود
 که درد شکم عارض شده - اجازت شود - در جائی (که جهت
 فرود آمدن مقرر گردیده) بنشیند - و بعد (سیدن بدان مکان
 صریح اظهار رنجش نمود - چون بپای
 گشت برای خبرداری او بکنور رام می
 تاکید صدور یافت - و پستور آدمان فولاده از آن کوتوال بچوکی
 مکان منزور تعیین شدند - او از سیر فکر (که
 دلها را بیفکر ساخت - شد با اتفاق پسر تبده نارنگیل بپای
 رفت - و در عرض راه بر اسپان (که سابق مقرر شده بود) سوار
 شده بمتهرا رسید - و (بیش و بروت تراشیده از کاسی و بنگاله
 و اودیسه شده بصوبه حیدرآباد خود را رسانید - و سنبها را
 بحواله کب کاس نام برهنه ساکن متهرا کرد - و بانعام شایان
 امیدوار ساخت - که هرگاه بطلبم برساند *

تمام ساخت - و مردم مسلح خود را (که دران نزدیکی مخفی داشته بود) باشاره معهود آرازداد - آنها رسیده بقیه مردم خان مزبور را اسیر و قتل ساخته لشکر را غارت کردند - و از دزدان این قسم وقائع نامبرده ساز و سامان گرفته سر بشورش برداشت - چون بر محاللات پادشاهی دستبرد میکرد سال سیوم جلوس خلد مکان شایسته خان امیر الامرا ناظم دکن بتادیب او مامور گردید - و سال چهارم مهاراجه جسونت سنگه صوبه دار گجرات ازانجا بکمک او تعین شد - و چاکنه از دست سیوا مستخلص گشت *

گویند در ایامی (که خان مزبور در پونه سکونت داشت) سیوا باراده شبخون مردم خود را تعیین کرد - که بهر بهانه بمعموره درآمدند - و شبی دریچه عقب حویلی را (که بخش و گل بند بود) را کرده اندرون شدند - مستورات فریاد بلند کردند - خان مذکور از خواب بیدار شده متوجه همان سمت شد یکی از آنها شمشیر انداخت - و انگشت سیاه خان مزبور بریده گردید - و ابوالفتح نام پسرش بقتل رسید - درین ضمن چوکیداران بیرون نیز رسیدند - مردم نامبرده بهرمت باد بدر رفتند - سال هفتم (که میرزا راجه جیسنکه بتنبیه او مرخص گشته فوجی بر قلاع تعلقه او برده بمحاصره پورندهر پرداخت) او عاجز شده پیغام نمود - که بیست و سه تله بسرکار پادشاهی

در اینجا گذاشته خود بگولار آمد - ایگو مزبور را سه پسر شد
 یک شاهجی و دومین شرف جی که هر دو لولد بودند - و سیومین
 توکوجی که هر دو راج مذکور در تصرف اولاد او ماند
 دژین ضمن سینواجی (که بسن شازده سالگی (سیده بود) دست
 کار پردازان پدر را از محاللات متعلقه کوتاه ساخته خود هری
 آغاز نهاد - و باندک فرصتی پایه دولت او از امرای بیجاپور
 افزوده قریب پانزده هزار سوار جمع نمود - و چون آن نواح را
 (که بجاگیر ملا احمد نایقه بود) از قوچ^(۲) (که بر طبق طایب
 بجاگیردار بیجاپور آمده بود) خالی دید دست و پا زده
 اکثر جاها را متصرف گشت - و چون کار بیجاپوریان بنابر
 فوت محمد عادل خان و عدم استقلال علی عادل خان به همستی
 گرائیده بود از رجوع بآنها دست برداشته دم انا و لاغیری میزد
 پس ازان (که علی عادل خان استقلال بهم رسانید) (رسول
 و رسائل تزویر متضمن عجز و استعفای تقصیر فرستاده
 استدعای آمدن افضل خان نامی سردار عادل خان کرد - چون
 خان مزبور بگوکن رسید بعجز غدر آمیز نام مصالحت
 بر زبان برده خان مذکور را با مردم قلیل متصل ممکن خود
 طایب داشته خود را بیمناک و انموده لرزان پیش پالکی او
 آمد - و با کارده (که نهانی با خود داشت) کار خان مرتوم را

شاهجی برده او را در قلعه ماهوی محصور ساختند - او را آنجا
 بمکندر عادل شاه برده ناکهان از قلعه مزبور بدرزد (راجعی
 بیدجایور گشت - و در ایامی که مرزای کاز بردار عادل شاه بتعاقب
 ملک عذیر (سیده چاکنه و یونه و غیره قصبات را تهاشه نشین
 نمود) شاهجی بهمنجه را (که همراهِ او تعین بود) جاکیر داز [آنجا
 گردانید - پسر شاهجی بهمنجه سمعت کورناک دستوری یافت
 اول پاله کنکیری را بآریز و سائیز از تصرف زمیندار برآورد
 و در آنجا با مسمان تونا بائی حبیه موتیه شادی نمود
 نامیخته را از بطن ^(۲) چهچرا در پسر شد - یکم سنبلها - که در
 جنگ کنکیری بضررب گواه در گذشت - در همین سیوا - که
 او را بنابر مخر سن همراه کار بردار خود در یونه و غیره
 محاصرات جاکیر خود گذاشته بود - و از بطن تونا بائی یک پسر
 باسم ایکوجی *

چون شاهجی در ضاح کولار و بالا پور اقامت داشت از آنجا
 (که اقبال بادی یاز بود) دران ایام حسب استدعای راجه
 ترچنا پلي (که بنابر منازعت ^(۳) پنچی راگهو زمیندار چهچار
 مغلوب شده بود) بمک شتافته لوی استیلا برافراخت
 و راج هرود تعلقه مذکور را متصرف شده ^(۴) ایکو پسر خود را

(۲) نسخه [ب] از ط ۱ و ۲ پسر شد (۳) در [بعضی نسخه] پنچی

راگهو (۴) در بعضی نسخه [انکو]

نداشت) شاهجی را (که زیبا صورت بود) بمهر فرزندی برگرفته
پارچهای خوب و زیور طلا و مرصع بدو بخشید *

(روزی بر زبان جادو گذشت که دختر مذکور را بشاهجی
نسبت می نمایم - مالوجی پدر و پتهوجی عم شاهجی
برخاسته گفتند که نسبت مقرر شد - حالا از گفته خود نباید
برگشت - اما اقوام جادو بهلامت پیش آمده مزاج او را
برگردانیدند - آخر جادو ناخوش شده مالوجی و پتهوجی را
از قصیه سندی که بر آردن - آنها بانگ پال بالکر (که زمیندار
معتبر بود) توسل جسته فوجی ازو همراه گرفته در نواح
دولت آباد آمدند - و بحاکم آنجا مرافعه نمودند - و بدین
تقریب نسبت شاهجی بهونسله با دختر جادو قرار یافت
و شاهجی بهونسله صاحب اعتبار گردید *

چون نظام الملک جادو را بدعا گشت نامبرده ازو برهم
زده سال سیوم جلوس فردوس آشیانی باعظم خان ناظم دکن
پیوست - و بمنصب پنجزاری پنجهزار سوار و عطای جمدهر
مرصع و علم و نقاره و اسب و قیل و انعام دولک روپیه کامیاب
گردید - و از تباہ اندیشی زود ازانجا گسسته خود را نزد
نظام الملک رسانید - و رفته رفته در دولت نظام شاهیه اقتدار
کافی بهم رسید - بدین جهت جادو و غیره سرداران ازو کینه
در دل گرفته در عهد اعلیٰ حضرت فوج پادشاهی را بر سر

* راجه شاهوجي بهرنسله *

گویند نسبش بر اجهای چتر که سیودیه اند میرسد - از
 نیاگانش سورسین نام بنابر وجه از چتر بدکن رفته چاندت
 در موضع بهونسه عمده برگنه کرکنب سرکار پرینده صوبه^(۲)
 خجسته بنیاد سکونت گرفته - و خود را بهرنسله ماقب ساخته
 دادا جی بهرنسله یک از اجداد راجه مزبور (که مقدمش موضع^(۳)
 هکني و بوتهي دیولگانون رته پایش برگنه پونه بود) در پسر
 داشت - مالوجي و پتهوجي - آنها از رعایای آنجا آزرده شده^(۴)
 بقصبه ایلوره متصل دولت آباد شتافته بزراعت پیشگی
 میگذرانیدند - پستر بقصبه مندکھیر نزد لکھی جادر دیسمکھے^(۵)
 سوکار دولت آباد (که در دولت نظام شاهیه بمنصب عمده
 و بکثرت ساز و سامان اختصاص داشت) رفته نوکر شدند
 و پتهوجي مذکور را کھیالوجي و پناجي و غیره هشت پسر^(۶)
 بودند - و مالوجي را بعد فراران تمنا در پسر بهم رسید - چون
 بخدمت شاه شریف (که در احمد نگر آسوده اند) اعتقاد
 تمام داشت یک را بشاهجی و دومین را بشرف جی موسوم
 ساختم - لکھی جادر (که جز دختره باسم جهجارا اولاد^(۷)

(۲) در [بعضی نسخه] بهومه (۳) یا دارا جی باشد (۴) در [بعضی جا]

پتهوجي آمده (۵) در [بعضی جا] جادون آمده (۶) یا پناجي باشد

(۷) در [بعضی نسخه] جنجاره *

بعد فوتش اگرچه دلپت سنگه پسر ارشدش در حین
 حیات از فوت شده از پسران (که کلانی آنها کزور بشن
 سنگه نام داشت) باقی مانده بودند اما از بس خواهش او
 قلعه دارمی مزبور و جاگیر ارثی بنام اجیچند پسر دوم قرار
 یافت - و نرپت سنگه پسر سیوم (که هر دو باهم حقیقی
 بودند) شریک توجیه او گردید - و اولین بخطاب پدر نامور
 گشته ترقی نمایان کرد - و در جنگی (که با رگهنااته راو بر گزار
 دریای کنک کفن بمیان آمد) او همراه کار پرداز نظام الدوله
 آصف جاه بود - پای استقامت محکم داشته کشته گردید
 پسرانش کلانی بقلعه دارمی ارثی سربلند گشته در حالت تحریر
 بخطاب راجه گوپال سنگه هندوپت مهندر ناموری دارن - و در
 پسر دیگرش راجه تیجسنگه و راجه پدم سنگه بمنصب و جاگیر
 و پسرین بقلعه دارمی قلعه کولاس صوبه حیدرآباد نیز میگردانند
 و دومین رفته رفته بمنصب عمده و خطاب مهاراجه بلند آوازه
 گردید - چندی بضبطی سرکار بیدر نامزد بود - و پستر بصوبه دارمی
 ناندیر صوبه بیدر و قلعه دارمی ماهور صوبه برار سر برافراخت
 دو سه سال قبل ازین در گذشت - پسرانش کنور درجنسنگه
 و جوده سنگه بمنصب در خور و جاگیر و تعلقات ارثی خوشدلی
 پذیرفته بنوکری می پردازند *

جاگیر حاصل نمود - اما کارش بی انتظامی ست *

* راجه گویال سنگه کور *

نیاگانش زمینداری اندر کپی مضاف صوبه آله آباد داشتند و بذو کروی راجه های اوندچهم می پرداختند - جدش بهار سنگه (۲) در عهد خلد مکان چون مصدر فساد گردید ملوک چند نامی کار پرداز صوبه مالوه (که از جانب محمد اعظم شاه بود) سوش بریده بحضور فرستاد - پس از پدرش به گونت سنگه بن بهار سنگه نیز در جنگ ملوک چند مذکور بکار آمد اولاد و عیالش از وطن متفرق شدند - گویال سنگه پسر اوست قلمبرده در ایامی (که نظام الماک آصفجاء از هندوستان مراجعت نموده عزیمت جنگ با مبارز خان داشت) بمرافقت او بدکن رسیده روز مضاف مصدر آردوات شایسته گردید - و بعد فتح بمنصب در خور و تیول مناسب و قاعه داری قلعه قندهار صوبه بیدر (که زمین دور واقع شده - و مکان مستحکم و بحصانت معروف است - و در وقت فردوس آشیانی بسعی خاندوران از دست دکنیان مسخر گردید) سرفرازی اندوخت - از این وقت تا حالت تحریر بیشتر این قلعه بدست او و اولادش هست - سال (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجری بعدم سرا شتافت *

بنوکری پادشاهی امتیاز برگرفته بمنصب هفت هزار و تیولداری
 سرکار بیز و بعضی محالات سرکار فتح آباد صوبه خجسته بنیاد
 و پرگنه حویلی پاتھری صوبه^۲ برار سر بلند گردید - با سه هزار
 سوار نوکری می کرد - سال^۳ (که نوین مذکور برحمت حق
 پیوست بقافله چند ماه سال (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت
 و یک هجری^۴ او هم فوت نمود - پست در ایام (که ناصر جنگ
 شهید عزیمت پهلجری نموده قریب مسکنش رسید) هنوزت (او
 پسر او با فوج خوب برآمده در کنار لشکر اسلام خیمه زد
 ناصر جنگ مراعات سرداری او نموده اول برسم تعزیت
 بمنزلگاه او شتافت - و بیافتن منصب و خطاب ارثی و تقرر
 محالات پدر در جاگیر گلشن آرزوی او سرسبز شد - در عمل
 صلابت جنگ لفظ دھیراج بر نام او افزود گشت - در^۵ سنه
 (۱۱۷۶) هزار و یکصد و هفتاد و شش هجری بنیھتی سرا
 در شد - پسر مغیرے (که ازو مانده بود) جای او بسرداری
 چهره برافروخت - اما چون پای دیرینه کار پردازی در میان
 نبود بدو بستم محالات و رسیدن بنوکری هیچ صورت نبست
 لهذا بعد یک دو سال قلیله از جاگیر برز گذاشته بانی بضبط
 درآمد - در حالت تحریر پسر مذکور (که قریب بجوانی
 رسیده دهیمت^(۲) را نام دارد) محالات دیگر از صوبه^۶ برار بزم

(۲) نسخه [ب] دهونت راو - را دهیمت راو باشد .

نظام الدوله آصف جاه (که لشکر اسلام در ملک مرهتہ درآمد نمود - و هر روز ستیز و آزار بود) با آنها در ساخته شده با جمعی برخاسته رفت - چون متاون مزاج بود و قباحث فہمی اصلاً نداشتن پیش آنها ہم ساقط الاعتبار گشته بعد چندت در دولتآباد محبوس گردید - و بواسطت برخی ازانجا رہائی یافته بعد صفحہ جرائم ندامت گویان پیش نظام الدولہ آصف جاه آمد - و بیکالائی منصب و جاگیر بدستور سابق مورد عافیت (۲) شد - چون آخرها از حرکات نامناسب سرزده اطمینان از میان برخاست آصف جاه او را نظر بند نموده در قلعه گلکنڈہ محبوس ساخت - درانجا در گذشت - در پسر ازو باقی مانده بجاگیر قایل از محالات ارثی بہرہی برزد *

(۳) * راجہ سلتان جی *

در قوم مرہتہ ملقب ببذالکراست - بچاجی مانک نبیرہ (۴) (۵) انک پال (کہ در سال پانزدہم جلوس خلدکان باستصواب بہادر خان کوکہ بنوکرمی پادشاہی امتیاز یافت) بہمین لقب اشتہار داشت - انک پال از اعظم زمیڈاران دکن بود - راجہ مذکور ابتدا بنوکرمی راجہ ساہو می پرداخت - و بسر لشکر می او معرّف بود - در عمل نظام الماک آصفجاہ بعد جنگ مبارز خان

(۲) در [بعضی نسخہ] مولف (۳) نسخہ [ب] سلطان جی (۴) در

[بعضی نسخہ] بچاجی (۵) نسخہ [ب] زایک *

نامش در ترجمه راجه ساهو بهونسله مذکور شده - پس از
 راجه مذکور اعتبار تمام دران قریق بهم رسانید - و بوجه دل
 برداشته در عهد محمد فرخ سیر باستصواب نظام الماک
 آصف جاه (که نویت اول صوبه دار دکن شده بود) بنوکری
 پادشاهی و منصب هفت هزاری امتیاز یافته بهالکی و غیره
 محالات صوبه بیدر در اقطاع او مقرر گشت - با چهار هزار سوار
 نوکری میکرد - در تعلقه پنجمه (که عبارت از پرگنه انکور^(۲)
 و مکهل^(۳) و امرچیتا^(۴) و کریچور^(۵) و اردمان پنج محال سرکار مظفرنگر
 عتف ملکهیر صوبه محمد آباد بیدر باشد که در جاگیرش
 بود) سه کروهی دریای کشنا بالای کوهچه قلعه مختصره ساخته
 بچندر گدهه موسوم نمود - آصف جاه پاس او بسیار میکرد
 سال (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری پس
 از فوت او پسرش راجه رامچند بجای او قرار یافته بمنصب
 هفت هزاری و خطاب مهاراجه سر اعتبار برافراشت - اما
 از باده دوستی و بکار نرسی در خانه او همواره داد و بیداد
 سپاه طلب خواه بود - در عمل صلاحیت جنگ بنابر رشیدی او
 اکثر محالانش بضبط درآمد - و باز بتقریب بحال شده
 گاهی بنوکری میرسید - و گاهی تغافل میکرد - در ایام ولیعهدی

(۲) در [بعضی نسخه] پنجمه (۳) نسخه [ب] مکویل (۴) در [بعضی
 نسخه] امرچیتا (۵) نسخه [ب] کرنچور .

معزول شده بصوبه دارى کشمير لوى افتخار بر افراشت
و پس از حکومت سه سال از آنجا تغيّر شده بحضور آمده
بعد رفتن نادر شاه از هندوستان بنظم صوبه گجرات دستوري
پذيرفت - چون مرهته دران ملک غالب افتاده بود نتوانست
عهده براى آنها شد - در جنگ اسباب بغارت داده گرفتار
گرديد - چندان در حبس ماند - بعد رهايي راه دارالخلافه
پيش گرفت - و بقصبه دو حد رسیده جام ممت کشيد - چنان
پسر داشت - ارشد آنها محمد کبير خان است - که وقت
صلاحت جنگ مرحوم بدکن آمده ببخشيشگري صوبجات آنجا
هر برافراشت - و بمنصب هشت هزارى و خطاب خانانايى
تصاعد نموده در سنه (۱۱۹۱) هزار و یکصد و نود و یک هجرى
بملک بقا پيوست - مرد يار باش و شيفته صحبت آرائى بود
اولادش باقى ست - و برادر درم درشن الدوله منور عالى
خان است - که بخطاب مفتخرالدوله سرفراز و بعد مامور شدن
فخرالدوله بصوبه دارى عظيم آباد از تغيّر او ببخشيشگري احديان
ممتاز بود *

راجه چندر سين

از فريق مرهته ملقب بجادون اسم - پدرش دهناجي
جادون از سرداران معتبر همراهى سنها بهونسا بود - همواره
با فوج بسيار بتاخت و تاراج ملک مي پرداخت - چنانچه

و ضابطه داني را فروهشته هرکه رجوع مي آورد مبلغه برسم
 پيشکش پادشاه و نذر کوکبه و تواضع خود ميگرفت - رفته رفته
 صاحب تمول شد - در عهد پادشاه مذکور لفظ يار وفا دار
 ضميمه القاب او گشت - و در سنه (۱۱۴۹) هزار و يكصد
 و چهل و نه هجري بخلوتكده بقا شتافت - از كمالات ظاهري
 عاري بود - اما خلق و تواضع داشت - و در شيوه همت خصوص
 خدمت فقرا نام بنيكوئي برآورد - اخراجات او در عرس
 مرشد خود (كه در پاني پت آسوده است) و صرف چراغان
 از بلده دارالخلافه تا مرقد خواجه قطب الدين بختيار كافي
 زبانزد مردم است - چون بردستار طرها بسيار ميزد بل نوكرانش
 از راكب و راجل بدین وصف موصوف بودند بطره باز خاني
 اشتهار يافت - اولاد بسيار داشت - ارشد آنها قايم خان است
 برای دیدن همشير خود حرم محترم نواب ناموجنگ شهيد
 بدكن آمد - و پس از وقفه قليل مراجعت بشاهجهان آباد
 نمود - پسر ديگر او هم قبل ازین چذن سال دارد دكن شده
 بمذهب عمده و خطاب مظفرالدوله امتياز پذيرفته جهان
 گذران را گذاشت - روشن الدوله دو برادر داشت - يکي فخرالدوله
 بهادر شجاعت جنگ كه بپايه هفت هزاري رسیده هداشي نقش
 بود - ابتدا بخشگري احديان داشت - در عهد فردوس آرمه
 صوبه دار پنده شده هفت سال درانجا گذرانیده بستر ازانجا

و پانصدی پانصد سوار و خطاب ظفر خان چهار شادت برافروخت
و پس از کشته شدن شاهزاده مذکور ترک روزگار نموده انزوم
محببت شاه بهیک (که بخرق و کرامات مشهور و معتقد فیه
نامبرده بود) اختیار کرد - پس ازان (که زمانه ورق برگرداند
و عزیمت فرخ سیر از یقظه باراد جنگ با جهاندار شاه زبان زن
گردید) مشارالیه از درویش مزبور مبشر شده بدان سمعت
شناخت - و باستصواب حسین علی خان درامت باز یافته
بمنصب پنجرازی پنجراز سوار و عطای عام و نقاره و بالکی
جهالردار و خطاب ظفر خان بهادر رستم جنگ و تقویض تعلقه
بخشگیری سبوم پایه اعتبار فرائر افراخت - و پس از
جنگ با جهاندار شاه (که سلطنت نصیب فرخ سیر شد)
مومی الیه از اعلی و اضافه بمنصب هفت هزاره هفت هزار
سوار و خطاب (روشن الدوله و عطای ماهی و مراتب تکیه
بر چهار بالش عمدگی زد - در ایام استقال سادات باره
بمقتضای زمانه سازی خود را از آنها مینمود - پس ازان (که
نوبت سلطنت بفردوس آرامناه رسید - و باقتضای دوز فلکی
کوکه پادشاه (که زن زبان آور درست تقریر بود) در مزاج
آن سلطنت مرتبت مداخلت کلی بهم رسانیده رتق و فتق
سهامات پیش گرفت [نامبرده با کوکه مذکور ساز موافقت
گرفته واسطه معاملات مردم گردید - و مراسم پایه شناسی

قمرالدین خان در خانه داشت - در ایامی (که نظام الملک آصف جاه پس از یافتن وزارت صوبه دارمی اوجین بنام خلف کلان خود غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ گرفت) اورا بنیابت آن صوبه تعیین کرد - و پستتر بحضور شتافته پیش خسر خود بسر می برد - مرد غضوب بود - بی آدائیهای او پادشاه و وزیر وقت زبان زد عالم است - در وقت نادر شاه متعهد وصول زرے (که بر مردم بلده شاهجهان آباد تفریق یافته بود) گردید - تا آنکه بوقت موعود به نیستی سرا فرو شد *

*** روشن الدوله بهادر رستم جنگ ***

خواجه مظفر نام خواجه زاده نقشبندی ست - پدر کلانش خواجه محمد ناصر نام در عهد فردوس آشیانی بهندوستان آمده در رفاعت سلطان شجاع میگذرانید - رفته رفته بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و خطاب محمد فخرالدین خان ممتاز گردید - و پس از جنگی (که مابین شاهزاده مذکور و عالمگیر پادشاه در نواح کهجوه رد داد - و سلطان شجاع در بجانب بنگاله گردانید) مشارالیه (که تعینات محل بود) با چند کس از اتربای خود بر دیوڑی بکار آمد - پسرے ازو مانده خواجه عبدالقادر نام - که بلباس درویشی بخرمی برد در عهد فرخ شیر بدارالبقا پیوست - خواجه مظفر پسر او ست ابتدا بنوکر می رفیع الشان امتیاز اندوخته بمنصب هزار

آسمپا خود را رسانده بدر رفت - که مدتی از زنده و مرده او نشان پیدا نبود *

* رعایت خان ظهیرالدوله *

برادر مایندری محمد امین خان بهادر است - صبیۀ قلیچ خان در خانه داشت - اما فیمابین برادران چنانچه باید موافقت نبود - در ایامی (که نظام الملک آصف جاه بهادر بعد گرفتاری محمد فرخ سیر ببند و بست مالوه سرے کشید) او برفاقت بهادر مذکور بدان صوبه رفت - و در عزیمت جانب دکن همراه بوده در جنگ سید دلادر عای خان و عالم عای خان مصدر خدمات شایان شده از امل و اضافۀ بمنصب پنجهازاری پنجهازار سوار و خطاب ظهیرالدوله و صوبه داری مالوه چهره عزت برافروخت - و چون این معنی خلاف مزاج اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر (که وزیر مستقل بود) گردید آصف جاه او را ازانجا طلبداشته بتیولداری پرگنۀ بالاپور صوبۀ برار شاد کام ساخت - و در جنگ مبارز خان عماد الملک قزلباش نمایان نموده زخمها برداشت - و بعد از دو روز

مطابق سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سی و شش هجری بهمان زخمها بملک فنا شتافت - پسرش عظیم الله خان است که از بطن صبیۀ قلیچ خان بود - و صبیۀ اعتماد الدوله

بگذارک آن مأمور ساخت - و بهیف الدین عالی خان برادر
خود (که صوبه داری برهانپور داشت) بر نوشت - که باتفاق
راجہ مذکور به تنبیه کهد و دیهاریه پردازن - هرچند در صوبه
خاندیس تلافی خاطر خواه بآن فریق فساد اندیش بظهور رسید
(۲) اما محکم سنگهه فوجهای مرهته را (که در نواح احمدنگر
بتاخت و تاراج اشتغال داشتند) بمقابله و مقاتله هزیمت داده
تا پای قلعه ستاره (که مسکن راجه ساهو ست) رسانیدن
پس ازان همراه حسین عالی خان بدار الخلافه شتافته بعد
کشته شدن خان مذکور حیدر قلی خان پیغام امان جان
و آبرو بمحضور پادشاه برد - و بعفو جرائم و عطای منصب
شش هزاره از امل و اضافه مشمول عاطفت شد - و پستور
(۳) بنایه هفت هزاره مرتقی گردید - و شی (که فردای آن میان
لشکر پادشاهی و فوج قطب الملک آریز و سئیز وتوج
یافت) راجه محکم سنگهه چون سابق نوشت و خواند
با قطب الملک داشت دفعه از لشکر فیروزی بدر جسته
بقطب الملک پیوست - و چون تمام روز جنگ قایم مانده
ظلمت شب پرده بر روی آفتاب عالمتاب فرو هشت
و تمام شب از توپخانه سلطانی گلولهای توپ پی در پی
میرسید همین که گوله بموضع فیل سوارچی او رسید بر پشت

و تفویض صوبه دارایی اودهه سر (شتت) اعتبار بدست آرد
بدان صوبه کمر عزیمت بخت - و چون مقدمه سادات برهم خورد
از اودهه بحضور آمده احرار دولت ملازمت نمود - و سال هفتم
(۲) بصوبه دارایی مالوه از تغیر آصف جاء مامور شده سال نهم
چون هولکر از دکن بملک مالوه در آمده آغاز فتنه نمود
نامبرده بمدافعه برخاسته سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سی
و نه مقتول گردید - تا رسیدن صوبه دار دیگر اولادش بحفظ
بلده اوجین پرداختند *

* راجه محکم سنگهه *

(۳) از قوم کهتری ست - در سرکار امیرالامرا حسین علی خان
ملازم شده معتمد آن نوین بلند مرتبت گردید - رفته رفته
بخدمت دیوانی او سر بلند گشته بسرفوجی رسید - و در
جنگ داود خان (که در سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست
و هفت هجری (و داد) نامبرده از جمله فیل سواران بود
پس از رسیدن ارنک آباد (که شورش کهدو دیهاریه مکسدار
(۴)
صوبه خاندیس از همراهیان راجه ساهو برپا شد) ذوالفقار
بیگ بخشعی حسین علی خان (که بتنبیه او مامور گشته) مقتول
گردید - حسین علی خان راجه مذکور را با فوج شایسته

پنجهزاري و خطاب راجگي و تفويض ديواني خالصه سراعتبار
بر افراخت - و چون اين كار (كه پيشدستى وزارت است)
به تجويز قطب الملک وزير بعزمه وجود آمده بود موجب
برهمي صحبت پادشاه و وزير گشت - و بحث فيما بين بطول
انجاميد - و آخر صوبه دارى مستقر الخلافه بنام او قرار يافت
و پستتر بنظم صوبه آله آباد سربلندي ابدوخته بدان صوب رفت
در ابتدای عهد رفيع الدرجات (كه مردم فتنه جوى قابو طلب
نيكو سير پسر سلطان محمد اكبر را در اكبرآباد بسطانت
برداشتند) بر زبانها افتاد كه نامبرده هم ميخواهد كه بار ملحق
شود - اما چون او با زميندار صوبه متعلقه خود نزاع داشت
نتوانست خود را رسانيد - و بعد بدست آمدن نيكو سير
حسين علي خان عزيمت ثنبيه او پيش نهاد خاطر گردانيد
پيش از انكه روانه شود او سال اول جلوس فردوس آرامگاه
مطابق سنه (۱۱۳۱) هزار و يكصد و سي و يك هجري
بغتة در گذشت - پس ازو برادرزاده او گردهر پسر ديا بهادر
(كه مير شمشير او گفته ميشد) بفراهم آوردن سپاه و استحکام
برج و باره قلعه آله آباد پرداخت - اگرچه فوج بر سر او بسرداري
حيدر قلي خان تعيين پذيرفت اما آخر بوساطت راجه (۲) چند
بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب راجه گردهر بهادر

خان - که بخطاب جد موسوم گشته - درین وقت فی الجمله
 رشده دارد - نصف پرگنده امرا پور سرکار مهگر (که از
 مکالات آباد این زمان است) از دیر باز در جاگیر اوست - مگر
 بخانهامانی سرکار آصف جاه رسیده - در حالت تحریر دیوانی
 سرکار (که عمده ترین خدمات است) دارد - اما چون این
 خدمات را در سرکار ایشان امتداد و قرار نیست و ارباب
 آن عهد ستیج پیوسته در معرض تبدیل و تغیرند ایام معدود
 موعود خود را میگذرانند *

* راجه چهله رام ناگر *

که شعبه ایست از قوم براهمه - بیشتر در ملک گجرات
 باشند - برادر دیا رام است - هر دو در سرکار سلطان عظیم الشان
 بمسرانجام خدمات مالی می پرداختند - دیا رام پس از چند
 بمقر اصالی شتافت - و چهله رام بعوداری محال کره
 جهان آباد مامور بود - چون محمد فرخ سیر بادعی سلطنت
 و اراده جنگ با عم خود جهاندار شاه از یقنه روانه گردید
 از ابتدا همراهی سلطان اعزالدین پسر جهاندار شاه اختیار نمود
 پستتر با چند لک روپیه از تحصیل تعلقه خود و جمعیت
 شایسته رسیده بملازمت محمد فرخ سیر پیوست - و در جنگ
 مقابل کوکلتاش خان صف آرا گشته مصدر ترددات شد
 و پس از روزی شدن فتح و فیروزی از اصل و اضافه بمنصب

تحتف میگوشتیدند - حکیم محسن تقرب خان (که منصب وزارت داشت) و اهتدا خان (که بمصاحبت سر نخوت می افراشت) از حمص آغشتگی (که ناگزیر عالم هم چشمی ست) کالیوه تر گردیده بکام بخش دلنشین ساختند - که احسن خان با رستم دل خان یکتائی گزیده اراده قید پادشاه دارد - آن دیوانه وش دشمن خرد دوست نشناس فوراً شقه بخط خود برستم دل خان نوشت - که جواب نامه بهادر شاه می نویسم - و استصواب شما هم مطلوب - زود بیائید - چون مشارالیه حاضر شد اورا در تبصیح خانه نشانده خود در محل شتافت - فوراً مردم هجوم آورده دستگیرش ساختند - و بعد سه روز آن سید مظلوم را دست و پا بسته زیر پای فیل سواری خودش انداختند و هرچند خواستند (که پامالش نماید) آن حیوان حق شناس اصلاً اقدام بران ننمود - تا آنکه فیل دیگر آوردند - و بدان عذاب کشته در شهر تشهیر دادند - و در حوالی املی محل^(۲) مشهور مدفون گردید - زنش ببند و بسست اطراف خانه پرداخته مستعد جنگ گردید - و چندی کشته و زخمی گردیدند آخر کار اورا با یک پسر و میر حصین نام برادر رستم دل خان گرفته خانه را ضبط نمودند - حوالی مشارالیه تا حال در حیدرآباد صوبه دار نشین است - از پسرانش جان سپار

(که از جانب پدر بضوبه دارى بیجاپور مامور بود - و در ایام هرج و مرج سلطنت بملک گیرى برآمد) احسن خان عرف میر ملنگ را (که میر بخشی و سپه سالارش بود) تا کرناتک فرستاده هرچه باقتضای وقت بدست افتاد مختم دانسته روى توجه بتسخیر قلعه گلمکنده و حیدرآباد آورد - و چون خان مذکور چهار پنج هزار سوار جرار چیده با خود داشت شاهزاده حساب او برداشته طی مراحل بتانی می نمود تا آنکه بکار طرازی و افسون پردازی احسن خان اگرچه قلعه دار گلمکنده آن بایلی در نداد اما رستم دل خان فریفته لایه گری و چاپلوسی او گشته بعد و پیمان موکد بسوگند قرآن از جانب شاهزاده خاطر جمع ساخته باستقبال شتافت *

گویند شاهزاده در کمال بے سامانی و پریشانی با مردم خسته و بد حال سواره می آمد که رستم دل خان با سپاه آراسته مستعد رفته ملازمت نمود - در آن وقت هرچه میخواست میتوانست کرد - اما بیاس عهد جز اطاعت و انقیاد بدل راه نداده بشهر آورد - و از روى خیر خواهی مصلحت محاصره قلعه نداده بتعین عمال و ضبط محال و گرد آوردن محصول رهنما گردید - و چون سپه سالار و سردار مدبر در سرکار شاهزاده احسن خان بود و واسطه کار مشارالیه هم او شد اکثر باهم جلیس و محشور بوده بضیافت یکدیگر و تواضع

خانزومان - از امیرزادهای کار طالب صاحب نقش بود - و در حضور پدر بکار دانی و معامله فهمی نامه بر آورد - و کارهای ملکی صوبه حیدرآباد را (که نظم آن به پدرش مفوض بود) او سرانجام میکرد - چون در سال چهل و پنج جان سپار خان رخت هستی بر بست ایالت آنصوبه بوکلای شاهزاده محمد کام بخش تعلق گرفت - از اینجا (که رستم دل خان از وقت پدر دست در کار داشت - و بجزئی و کلی آن ولایت میرسید) بنیابم مقرر گشت - و باضافه پانصدی پانصد سوار هزار و پانصدی هزار سوار گردید - و در سال چهل و هشتم از تغییر صلابت خان بفرجدارمی کرناٹک بیجاپور بافزونی پانصدی هزار سوار سرفروزی یافت - و در سال چهل و نهم از تغییر داور خان مجددا بنیابم صوبه دارمی حیدرآباد ^(۲) سر افتخار برافراخت - و از اصل و اضافه دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار چهره دولت افروخت - و در آن هنگام (که عالمگیر پادشاه از آشوبگاه این سرای کارزانی بآرام جای ملک جاودانی خرامش نمود) از کار طلبی و وقت شناسی سپاه بسیار نوکر کرده در مالش و تنبیه مقصدان کوشیده باطراف و جوانب دست و پای کردن بحرکت آورد - یک سال و چند ماه بخود سوری و خود را بی سر آورد - پادشاهزاده محمد کام بخش

حسب التماس ذو الفقار خان بهادر وطن داری کوٹہ بدستور
 نیانگانش بنام پسرش رام سنگھ (کہ در وطنش بود - و ابتدا
 دو صد و پنجاهی و بمرو ششصدی و درین وقت بیایه هزار
 رسید) قرار یافت - همواره بتعییناتی خان مزبور میگردانید
 و در تنبیه رانو بن سغتاکور پره و دیگر مرهتہا بتقدیم خدمت
 می پرداخت - سال چهل و چهارم بعطای نقاره بلند آوازه گشت
سال چهل و هشتم بمنصب دو هزار و پانصدی مرتقی گردیده
 بعنائیت زمینداری مومیدانه از تغیر راو بدهه سنگھ (کہ
 نهایت متمنای او بود) بشرط نگاهداشت یکہزار سوار سربانندی
 اندوخت - و پس از ارتحال خلد مکان وفات محمد اعظم
 شاه گزیده بمنصب چهار هزاری تصاعد نمود - روز جنگ
 در مقابلہ سلطان عظیم الشان مردانہ شتافته نقد جان در باخت
 پس ازو پسرش بهیم سنگھ سرداری وطن یافت - و در جنگ
 (کہ در سنہ (۱۱۳۱) هزار و صد و سی و یک سید دلدار عای
 خان را با نظام الملک آصف جاہ رو داد) بعد کشته شدن خان
 مذکور عار فرار بر خود گوارا نکرده دلیرانہ از طربکہ ہستی
 برخاست - در حالت تحریر کمان سنگھ نبیره زادہ اش پور
 ستر سال بن در چن سال بحکومت کوٹہ می پردازد *

* رستم دل خان *

پسر جان سپار خان بزی مختار است - و نواسہ میرزا خلیل

و تا عمل آصف الدوله امير الممالک در مملکت دکن بودند)
 قوم انگريز کمر بر استيصال آنها بسته بر آوردند - و خود کرناٹک
 حيدرآباد متصرف شدند - پستّر از بنگاله عمل پادشاهي را
 برداشته صوبه بهار را بتصرف آوردند - و رفته رفته دريذولا
 در صوبه آلّه آباد و اودهه هم شريك غالب شدند - و از بنگاله
 تا ارکات و تلکوکن دکن بنادر ساخته بندر سورت را هم گرفتند
 و در سيکاگل و غيره سرکارات حيدرآباد دخيل گرديدند - درين
 ايام بتقريب رگناٲه رار با مرهٲه مخالفت ورزيده در نواح
 گجرات هنگامه پردازند * اللهم انصر من نصر دين محمد *
 صلي الله عليه و آله و سلم *

* رام سنگه هادا *

نبيره مادھو سنگه هادا سمت - چون چگت سنگه پسر مکند
 سنگه هادا سال بيست و پنج عالمگيري در گذشت و پسرے ازو
 باقي نماند پادشاه حکومت کوٲه بکشور سنگه برادر مکند سنگه
 (که عم متوفى باشد) مقرر فرمود - و او همراه محمد اعظم
 شاه بمحاصره بيجاپور تعين گرديد - روزے (که امان الله خان
 پسر الله وردي بکار آمد) او زخمے برداشت - و سال سيم بهمپائى
 سلطان معظم بمصبت حيدرآباد راهي شده سال سي و ششم
 بعنايت نقاره کوس بلند رتبيگي برنواخته پستّر در گذشت

آنجا اشرفی (که مراد از نقره قیدمت نه آنه باشد) مهکوک بهنگ
 فرنک و پارچه ریزه مس^(۲) که آنرا بزرگ نامند یک فلوس را
 چهار بزرگ - برمایا هیچ اذیت نمیرسانند - و برای مسلمانان
 پورگ علیحده مقرر نموده بودند - اما اگر کسی از آنها بمرد
 باطغال او تلقین طریقه خود مینمودند *

و چون این حقیقت بهمع خلد مکانی رسید بر طبق حکم
 پادشاهی معتبر خان فوجدار گلشن آبان (که داماد ملا احمد
 نایته بود) بر سر آنها تاخته چند کس از زن و مرد باسیری
 آورد - پس ازان کپتان کوه عرضداشت بکمال تضرع بخدمت
 پادشاه و مقربان حضور نوشته دران درج نمود - که ما از طرف
 شما نوکر بیعلوفه برای دفع شر مفسدان دریا هستیم - اگر
 مرضی نباشد از خشکی برخاسته بر روی دریا سایر و دایر
 باشیم - از تقصیرات آنها درگذشته فرمان مخلص^(۳) اسیران
 فرنک بنام معتبر خان رفت - پستر بر جهاز گج سوائی (که
 کلانتوین جهازهای متصل بندر سورت بود) و در دریا اهل فرنک
 غارت کرده مزاج پادشاه را شورانیدند - باز حکم تنبیه آنها
 صادر شد - اما بلیت و لعل کار پردازان ملتوی ماند - آنها
 رگ و ریشه دوانیده قوم فراسیس را (که پس از ناصر جنگ شهید
 سردارے را از جانب خود همراه مظفر جنگ کرده دادند

متوجه نیافت بوطن شتافته بر برادران خود غالب آمد - پستبر
متصل لاهور رفته بملازمست خلد منزل پیوست - و در عهد
قردوس آرامگاه با فوج پادشاهی بر سر بهگونت سنگه زمیندار
کره جهان آباد تعیین شده دران جنگ بمردانگی بکار آمد - بقیه
این قوم بغورمی پادشاهی می پردازند - مرهقه اکثر محالات
اینها بتصرف در آرد - و در حالت تحریر فوج کلاه پوشان
فرنگ (که از بنگاله عزیمت بذور سورت نمودند) چنده
در حدود اینها متوقف شده خرابی بسیار رسانیدند *

چون نام کلاه پوشان فرنگ بتقریب مذکور شده تحریر یاز
از سرگذشت این قوم ناگزیر خامه وقائع نگار است - این گروه
از سابق ایام باجارت حکام گذار دریا مسکن ساخته بطور رعایا
بسر می بردند - کوه بندر حاکم نشین اینها بود - و در عهد
سلطان بهادر گجراتی بحیله قول حاصل ساخته در قلعه موسوم
بدمن و بسی در کمال استحکام بنا کردند - و دیهات آباد
نمودند - اگرچه در طول چهل و پنجاه کوه در تصرف آرند
اما در عرض زیاده بر یک کوه و نیم یک کوه نداشتند ^(۲) - پای
دامن کوهات کشتار میکردند - و از جنس اعلی مثل نیشکر
و انگاس و برنج میکاشتند - و بدستور اشجار نارگیل و فوفل
بے شمار مبالغ کای محصول ازان بر میداشتند - و از نقود مروج

سال سي و سيوم استعفاي تاعه داري اردني نموده بختصور
آمد - و پستر گاهي براي آوردن خزانه از خجسته بزياد و گاهي
برسانيدن تافله از شهر مزبور بلشكر تعيين ميشد - و در راه
اکثر به تنبيه غريم مي پرداخت - سال سي و چهارم بتعييناتي
شاهزاده کام بخش چهارم عزت برادر دخت - و چون شاهزاده
بر سر واکنيزه آمد چند ادوي باحسن وجه سرانجام نمود
و همراه شاهزاده بجانب چنچي (که ذوالفقار خان درانجا
بود - و غله کمي داشت) بموجب حکم با غله و غيرد شتانت
ذوالفقار خان از راه دست راست مقرر ساخت - سال چهل
و چهارم از امل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار
و پانصد سوار ممتاز شده سال چهل و هفتم بسه هزارمي
دو هزار و هفتصد سوار سرفراز گرديد - در سال چهل و نهم
سه هزارمي سه هزار سوار شد - بعد ارتحال خلد مکان برفانت
محمد اعظم شاه بهندوستان رفت - و بمنصب پنج هزارمي رسيد
و در جنگي (که با سلطان عظيم الشان (ز داد) در هراوي
بکار آمد - پس از فوتش بهاري چند و پرتغي سنگه بسرائش
بر سر وطن تنازع آغاز کردند - درين ضمن رامچند بسرائش
(که در ستاره گده بود) رسيد - چون فوج بهاري چند هم
بر آمد طرح داده بحضور رفت - و در وقتي (که موکب
بهادر شاهي متصل اجمير توقف داشت) رسيد - چون کسی را

از نزد دلیر خان بهادر گدھے (که بنگاه درانجا بود) رفت
و سال بیست و یکم فوت نمود - راو داپت سال یازدهم بمنصب
دومد و پنجاهی هشتاد سوار سرفرازی یافت - و پس از چنده
سه صدی ذات و سوار گردیده بعد فوت پدر پانصدی ذات
پانصد سوار ممتاز شد - اما نوکران پدر را بتسلی و دلاسا
نگهداشت - سال بیست و دوم بنابر وجه از خانجهان بهادر
ناظم دکن برهم زده بحضور رفت - پستر همراه اعظم شاه
باز بدکن آمد - و بهمراهی حسن علی خان عالمگیر شاهی
در ضلع کوکن رفته در جنگها ترددات نمایان بظهور رسانید
سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب ششصدی
ششصد سوار دو اسبه و سال بیست و چهارم بمنصب هفتصدی
هفتصد سوار و سال بیست و هفتم [که همراه غازی الدین
خان در آوردن کبی بفوج محمد اعظم شاه (که محارره
بیجاپور داشت) و زدن اهل مزاحمت تلاشهای مردانه بتقدیم
در آورد] از اصل و اضافه بمنصب یکهزار و پانصدی یکهزار
و پانصد سوار و خطاب راو سربلندی یافت - و سال سیم
چون امتیاز گدھے عرف اودنی بتصرف پادشاهی در آمد
او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد
سوار و عطای نقاره و قلعه دارخی اودنی سر مباحات برافراشت

شد خلد مکان در ایام شاهزادگی (که به حکومت دکن مامور بود) سپهکرون را نشان معه زر فرستاده طلبه داشته به منصب یکهزاری ذات بنواخت - و سید عبد الوهاب جوته کدھی (که از چنده در برهانپور وطن اختیار نموده بود) به شیر بکلانه مجاز شد - و آن ملک بتصرف^(۲) سلطانی در آمد و چون اراؤل سال سی و دوم جاوس فردوس اشیانی شاهزاده مزبور بعیادت پدر گرامی قدر عزیمت دارالخلافه نمود و پس از رسیدن متصل ارجین جنگ با مهاراجه جسونت سنگه رو داد نامبرده مصدر تردد شده زخمها برداشت و در محاربه دارا شکوه نیز همین قسم حسن خدمت بتأمین رسانید - و پس از جنگ شجاع بتعاقب و تنبیه جنیت بزدیاء دستوری پذیرفت - بیشتر تعینات دکن شده در مهم تعلقه بیجاپور در میسر میسر را راجه بود - سال دهم از میرزا راجه برهم زده بحضور رفت - و همراه محمد امین خان ناظم کابل متعین گشت - و چون صحبت او با خان مزبور موافقت نکرد سال یازدهم طلب حضور شده تعیین فوج دکن گردید و همواره در جنگها مصدر ترددات میشد - سال نوزدهم (که جنگه بهرداری دلیرخان با دکنیان رو داد) نامبرده با دلپت پسر خود در چنداوی جا گرفت - سال بیستم بیمار شده

ضمیمه گردید - سال چهل و سیوم بداد و غنای جالو از تغیر ذو انفقار
 خان اختصاص گرفت - و در تسخیر قلعه ستاره و قلعه پربلی
 ترددات شایسته بظهور آورده سال چهل و چهارم بشدومت
 بخشگیری دوم از انتقال مخلص خان آئینه بخت را جلا داد
 و بعد فتح قلعه سخرلنا باضافه دو صد سوار سر رشته حسن
 قبول بدست آورد - سال چهل و هشتم مطابق سنه (۱۱۱۵)
 هزار و یکصد و پانزده هجری در عین جوانی بساط زندگی
 در پیچید - پسرانش خایل الله خان و اعتقاد خان را (که
 ثانیاً بروح الله خان مخاطب شده) خلایق مامی بخانه
 ابلاغ یافت - بحضور آمده تسلیمات بدادیم رسانیدند - و صبیحه
 آن مرحوم بمطای جواهر قیمه پنجهزار (و پیه) تعامی بذیرفت *

* راولپت بندیلہ *

ولد از سیمکون پور بیکون رای بن راجه برسنگه دیو
 است - گویند وطن نیاکان این قوم کاسی ست - یکی از اسلاف
 اینها از انجا بر آمده در کهیدا گده کتک سکونت اختیار نمود
 که بکهیرزار ملقب گردید - مدتی پیش ازین کاسی راج نام
 (که جد بیست و چهارم راولپت بود) در اُنکائے (که
 الحال ببندیل کهند مشهور است) جا گرفته برسدش بندواسی
 دیوی میکرد - ازین جهت ببندیه نامزد گشته - چون در
 عهد اعلیٰ حضرت سرکردگی بن گره بر راجه یهاز سنگه مقرر

از اوزنگ آباد يا احمد نگر (كه معسكر پادشاهي بود) تعيين
 گرديد - و سال سي و سيوم (كه قلعه فيروز نگر عرف رايچور
 بمساعي جميله پدرش روح الله خان مفتوح گشت) نامبرده
 مورد مرام خسرني شده از اصل و اضافه بمنصب هزار
 و پانصدي ششصد سوار لواي كاميابي برافراخت - و سال سي
 و پنجم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هفتصد سوار
 بر معارج ترقي عروج نمود - و چون سال سي و ششم پدرش
 بدار بقا پيوست از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي
 هزار سوار و از تغير مختاص خان بخدمت قور بيگي شرف امتياز
 يافت - سال سي و هشتم بداروگكي بندهاي جلو و پستر
 از تغير مختار خان بخدمت مير آشي و اضافه پانصدي
 چهره انتخاب برافراخت - و سال سي و نهم باتفاق جمع
 به تذببه سزناكهو پره مامور شد - قضا را آسيه كاي بتفصيله
 (كه در احوال قاسم خان كرمانجي بزبان خامه گذارش يافته) بار
 رسيد - كه اسباب همراهي داده از دست مرهقه رهائي جست
 پادشاه بعد سنوح اين خبر او را بنظم صوبه بيدر تعيين كرد
 و اواخر سال چهارم بحضور آمده سال چهل و يكم مخاطب بخطاب
 روح الله خان گشت - و بخدمت خانساماني از تغير فاضل خان
 برهان الدين (كه مستعفي شده بود) سرمايه سربلندي اندوخت
 پستر داروگكي ديوان خاص از انتقال سيادت خان سيد اوغلان

چون احوالش بنفَس شماری و احتضار انجامید خلد مکان بعیادتش
تشریف فرمود - آن مصروف طریقهٔ اخلاص و منهج راه بزدگی
درین اثنا (که دم واپسین بود) این بیت خواند * بیت *

* چه نیاز رفته باشد ز جهان نیازمندی *

* که بوقت جان سپردن بسرش رسیده باشی *

خان مزبور باصابت شعور و حدت فهم متصف بود - و اکثر
اظوار نیک و اوضاع پسنذیده داشت - و خوش تقریر و صاحب
تمهید بود - اکثر عرضهایش در پیشگاه خلافت مقبول و منظور
میشد - غریب تر آنکه مزاج خلد مکان بسیار تدین دوست و اینجا
مهم سازی و آشوب را (دز بازار و با دان و ستد سروکار بود
اما قسمی نقش اعتبارش درست نشسته بود که با وجود آگاهی
پادشاه و عزم اصرار بر عدم پیشرفت نوعی ساخته و پرداخته
بعرض میروسانید که پادشاه ناچار شده پذیرا میکرد *

گویند یکی از راجها (که بامتداد یساق دکن و دیر سعی
زر جاگیر هندوستان احوالش بعسرت کشید) مکرر و متوالی
بوساطت روح الله خان زری بطریق مساعدت از سرکار پادشاهی
گرفت - و باز استدعا داشت - خان مزبور قبول نمیکرد - راجه
از ناچاری التماس نمود - که درین مرتبه آنچه از سرکار بدهند
یک حصه بمن و دو حصه در وجه حق السعی بگیرند - خان
مزبور گذارش احوالش بعنوان شایسته نموده سی هزار روپیة دیگر

اینست که خدا هیچ وقت نظر لطف از بندۀ خود باز نمیگیرد
مدتها بفقیری و بینوائی گذراندم - و یکدفعه پادشاهی رسیدم
که هرگز در وهم و خیال نمیگذشت - اکنون (که زمان پاداش
برخه اعمال است) زمام اختیارم بدست مثل عالمگیر پادشاه
میدهند - جای شکر است نه مقام شکایت *

بالجملة بعد ازین فتح (که در سال سی و یکم سنه (۱۰۹۸)
۱۰۹۸
هزار و نود و هشت هجری پرتو ظهور داد - و فتح قلعه گولکنده
مبارک باد تاریخ است) پادشاه رایت عزیمت بنظم مملکت
وسیعۀ فسیحۀ بیجاپور برافراخت - و ایالت حیدرآباد (که
بدارالجهان موسوم شده بود) بروج الله خان ارازی فرمود
پستر بحضور رسیده در مبادی سال سی و سیوم بانتزاع قلعه
رایچور از تصرف کفره مقهور مأمور شد - خان مذکور بمساعی
جمیاه آن حصار رمینه را مستخلص گردانیده مورد تحسین
و آخرین گشت - و بغیروز نگر موسوم گردید - و در سال سی و پنجم
بگوشمال زمیندار سکر و واکنبره دستوری یافت - و در آغاز
سال سی و ششم بمناکحت شاهزاده محمد عظیم دومین خلف
پادشاهزاده شاه عالم بهادر با صبیۀ کریمۀ خود عایشه بیگم مرتقی
مدارج اعزاز گردید - در آخر همین سال سنه (۱۱۰۳) هزار
و یکصد و سه در قطب آباد کلکله مرحله پیمای نیستی گردید *

تاریخ یافته اند

* روح در تن ملک نمابد *

دیگانه ساخته با خود ایل گردانید - چنانچه آن بے صروت
 حق نا شناس بیست و چهارم ذی القعدة نیم شبے بخشی الملک را
 با زمست خان و مختار خان (که فرصت جویان کرد قلعه
 منی گشتند) از راه کهرکی (که اتمام آن دروازه بآن نامعتمد
 مفروض بود) درون قلعه درآورد - و بخشی الملک یکسر بخانه
 ابوالحسن والی آنجا (که در گران خواب غفلت بود) رفته
 بے آنکه او و همراهانش حرکت مذبوحی نمایند دستگیر نمود *

گویند چون صدای دار و گیر بخشی الملک بلند شد شیون
 و فریاده از مردم محل برخاست - ابو الحسن اصلاً از جا
 در نیامده بتسلیم هر کدام پرداخت - و از همه بجای و وداع^(۲)
 خواسته بجای خود آمده نشست - و با یاران نو رسیده
 و مهمانان ناخوانده بر سلام علیک زبانی سبقت نمود - و بے آنکه
 چین بر جبین داشته باشد و وقار سلطنت از دست دهد
 تا دمیدن سپیده صبح گرم صحبت گشت - و چون بکار خبر
 طعام کشیدن آورد باعزه تکلیف طعام نمود - (روح الله خان
 از وی تعجب پرسید - که این کدام وقت طعام است - ابو الحسن
 مدعا در نیافته یا عمدا گفت - وقت خوردن من همین است
 روح الله خان گفت - میدانم اما درین حالت تشویش چگونه رغبت
 میشود - او جواب داد که راست میگویید - اما اعتقاد من

مشمول انظار تربیت خسروانی گردید - و در سال ۵۴۰ بمذنب
 دو هزار و خدمت آخته بیگی فرس کا یابی (۲) مهمیز نمود - و در
 سال شانزدهم بفوجداری دهامونی اختصاص یافت - و در همان
 ایام بذابر جهته معزول المنصب گشت - پستتر در سال هیزدهم
 ببکالی هزار و پانصدی چهار صد سوار منصب جولانی عرصه
 نوکری شده بفوجداری سهارنپور دستوری یافت - و در سال
 نوزدهم باز آخته بیگی شد - و در بیستم سال از تغیر اشرف خان
 بوالا خدمت خانسامانی امتیاز اندوخت - سال بیست و دوم
 از انتقال داراب خان بمیر آتشی سرگرم گردید - و در سال بیست
 و چهارم از تنیر عاقل خان خانی ببخشیکری دوم عام ناموری
 برافراخت - و هنگامی (که ساحت وسیع مساحت دکن مطرح الویه
 پادشاهی گردید) او از کار طابی و خدمت گزینی بیشتر به تذبیه
 و تعریک مفسدان تعین میشد - و در سال بیست و ششم
 والده ماجده او حمیده بانو بیگم (که خاله حضرت خلد مکان
 بود) و در نقاب عدم کشید - نواب زیب النساء بیگم دومی بنت
 خلافت (که از جمیع بذات مکرمه بسعادت حضور پدر بزرگوار
 خصوصیت داشت) بخانه روح الله خان (فته بتعزیت پرداخت
 و پادشاهزاده محمد کام بخش او را از ماتم برداشته بملازمت
 اقدس آورد - و بصنوف عواطف پادشاهی فرق مباهاتش

(مآثر الامرا)

[۳۰۹]

(باب الرابع)

بیست و چهارم مطابق سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجری
تار و پود زندگی برگسیخت *

* زندوله خان غازي *

بیجاپوری - در وقت عزیمت سلطان اورنگ زیب بهادر
از دکن به هندوستان ملتزم رکاب بوده در معارک مصدر تودنات
پسندیده گردید - پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگه
بخطاب زندوله خان و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار
چهار هزار سوار از انجمله هزار سوار دو اسبه سه اسبه سر عزت
برافراخت - و پس از جنگ اول دارا شکوه بانعام ده هزار روپیه
ممتاز گشت - پستر باتفاق شیخ میر خوانی جهت سد بودن
بر راه آمد سایمان شکوه تعیین گردید - پس از آن تعینات یساق
دکن شده بمهمات پادشاهی می پرداخت - سال نهم باتفاق
دلیر خان داؤد زئی به تغبیه زمیندار چانده شتافت - سال
بیست و هفتم مطابق سنه (۱۰۹۴) هزار و نود و چهار هجری
بساط هستی در پیچید *

* روح الله خان *

اول - پسر دوم خلیل الله خان یزدی ست - در آخر سال دوم
عالمگیری بصبیئه امیر الامرا شایسته خان منسوب شده از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدی و خطاب خانی چهره مراد
برافراخت - و در سال ششم بندهمت میربخشی گری احدیان

بدست کرد - و در ۵۵مین سال باضافه پانصدي پنجاه سوار
اختصاص گرفت - سال بیست و چهارم از داروغگی مذکور معزول
گردیده بداروغگی کتابخانه و نقاشخانه از انتقال میر صالح
خوش نویس نقش مراد بکام خویش دید - سال بیست و پنجم
بافزونی صد و پنجاه سوار نخل امیدش بارز گشت - سال
بیست و هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي
پانصد سوار و خطاب رضوی خان و تفویض تعلقه بخشی گری
و واقعه نویسی صوبه احمد آباد از تغیر دوست کام و امینی
آنصوبه چمن آرزویش شگفت - در سال سیم از انجا تغیر شده
پیشگاه سلطنت رسیده بتقرر خدمت عرض و فائز صوبجات
کارش ببلندی گرائید - چون زمام سلطنت بقبضه اقتدار خدامکان
درآمد دولت ملازمت دریافته سال دوم بدوازده هزار رویه
سالیانه موظف گشته گوشه عزلت گزید - سال پنجم مشمول
عاطفت گشته بمنصب دو هزار و پانصدي چهار صد سوار
و عطای خلعت و جمدهر میثاکار آب رفته بجو آورد - سال
نهم بدیوانی سرکار بیگم صاحب از تغیر (شیدای خوش نویس)^(۲)
و اضافه صد سوار کام دل برگزمت - سال دهم بخدمت جلیل القدر
صدارت اعظم از تغیر عابد خان و عنایت خلعت و از اصل
و اضافه بمنصب سه هزار پانصد سوار عرصه اعتلا پیمود - سال

مخلد مکان میان خلد منزل و اعظم شاه نزاع رو داده اولین
ظفر منده شد او بخطاب رام راجه و منصب سه هزار و پانصدی
و زمینداری مومیدانه و کوته (که متعلق برام سنگهه نبیره
مادهو سنگهه هادا بود - و نامبرده همراه اعظم شاه کشته گردید)
لوای استقلال برافراشت - و با بهیم سنگهه پسر او آغاز مناقشه
نمود - پس از درگذشتن او پسرش امید سنگهه ^(۲) چندے بتکومت
وطن پرداخته باولاد خود گذاشت - در حالت تحریر کشتن سنگهه
نبیره او در وطن قیام دارد * ^(۳)

(۴)

* رضوی خان سید علی *

دومین پوز صدر الصدور میوان سید جلال بخاری ست - که
احوالش جداگانه بنوک قلم گذشته - چون فردرس آشیانی سال
بیستم جلوس از دار السلطنه متوجه کابل گردید سید جلال را
(که دران هنگام بیماری عارض شده بود) در دار السلطنه
گذاشته نامبرده را در رکاب گرفت - که بذیابت پدر بسرانجام
تعلقه پردازد - و پس از ارتحال پدر باضافه ده بیست بمنصب
هزاری دو صد سوار کامیاب گشت - سال بیست و یکم باضافه
پانصدی دو صد سوار چهره عزت برافروخت - سال بیست
و دوم بداروغگی جواهر خانه و مرصع آلات نگین بلند نامی

(۲) نسخه [ب] سید سنگهه (۳) نسخه [ب] داشت (۴) در [بعضی

محصوران تنگ گردیده بواسطه او قلعه را سپردند - پس
ازان (که شایسته خان از دکن معزول گشت - و مهاراجه
جسونت سنگه جهت تادیب سیوا دران ضلع متوقف شد)
او نیز در همراهیانش ماند - چون همشیره راد بهار سنگه
بدست مهاراجه بود مهاراجه زن خود را از وطن طلبداشته
واسطه نمود که با وی ساز موافقت کوک نماید اما راد بهار
سنگه حق نمک مقدم داشته تن بموافقتش درنداد - و پس
از رسیدن میرزا راجه جیسنگه بدکن در یساقها همپائی او
اختیار کرد - و سال نهم همراه دلیر خان بر سر زمیندار
چانده شتافت - از نسخه داکشا معلوم می‌شود که او مدتی
در اوزنگ آباد نشست - با سلطان محمد معظم خصوصیت
بههم رسانیده بود - سال بیست و یکم مطابق سنه (۱۰۸۸) هزار
و هشتاد و هشت هجری بنیستی سرا رفت *

چون اولاد نداشت سرداری وطنش به نبیره بهگونت سنگه
برادرش موسوم بانوده سنگه پسر کشن سنگه (۲)
محمد اکبر در اوان صوبه داری ارجین طلبداشته - و بصدر
ادای خارج بجمدهر کشته گردید (تقرر یافت - و پس از فوت او
پسرش بدهه سنگه بجای پدر بسرداری وطن سرفرازی یافت
مدتی بتعیفائی خاد منزل در کابل بود - چون بعد رحلت

یز طبق حکم حضور بفوجداری سرکار کامروپ نامزد گردید
و چندی صوبه دار آدینه ماند - سال نوزدهم از انجا معزول گردیده
تعیینات یساق دکن شد - و چندی فوجدار ناندیر بود - وقت
موعود در گذشت *

* راور بهار سنگه هادا *

یسر راور ستر سال است - که در جنگ متصل سموگده
بهراولی دارا شکوه جا یافته بجرأت جان در باخت - نامبرده
سال اول جلوس خلد مکان از وطن بحضور (سیده دولت) بار
اندوخت - و بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و عطای علم
و نقاره و خطاب رادی و زمیذاری بوندی و غیره محالات بریده
نیاگان خود سرعزت برانراخت - و در جنگ شجاع باتوپخانه
پادشاهی (که پیش می چینند) تعیین شد - و پس از فرار
شجاع همراه پادشاهزاده محمد سلطان بتعاقب او مامور گردید
پس ازان (که لشکر شاهزاده از بیدریوم واقع راه بنگاله آن طرف
گذشت) نامبرده بخصمت شاهزاده جدائی گزیده معارفت
نمود - و بتعییناتی دکن نامزد شد - سال سیوم همراه شایسته
خان امیرالامراء در محاصره قلعه اعلام آباد عرف چاکنه ساخته
ملک التجار سرلشکر سلطان علاء الدین بن احمد شاه بهمنی
(که بتسخیر ملک کوکن تعیین شده بود) کمر همت بهست

اورا و برادر کلانش اسد الله را باضافه منصب نوازش فرمود
 سال بیست و هشتم چون اسد الله (که تبهانه داری چاندور
 داشت) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار
 شادام شده بتیولداري و نظم ایاجپور مامور گشت او بتبهانه داری
 چاندور نامزد گردید - سال سیم چون هادی داد خان عم او
 قوت نمون و دران سلسله به ازو دیگرے نبود از اصل و اضافه
 بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار بر نواخته آمد
 تا جمعیت هادی داد خان متفرق نشود - در ایامی (که محمد
 اورنگ زیب بهادر توسن عزیزمت از دکن جانب هندوستان
 تیزگام ساخت) او مراقبت شاهزاده گزید - پس از جنگ
 مهاراجه جهونت سنگه بعطای خلعت و علم و از اصل و اضافه
 بمنصب سه هزار و سه هزار سوار از انجمه پانصد سوار دو اسبه
 سه اسبه و خطاب پدر چهره عزت برافروخت - و پس از
 جنگ اول دارا شکوه بانعام بیست هزار روپیه سرمایة مباحات
 اندوخت - و بعد محاربه سلطان شجاع باتفاق معظم خان سپه سالار
 در تعیناتیان شاهزاده محمد سلطان قرار یافته بجانب بنگاله
 مرخص گشت - و در معارک و مصائب آن ملک با سردار شریک
 تردد بوده در دفع اعادی طریق جانشیناری سپرد - سال چهارم
 همراه سپه سالار بملک کوچ بهار و کوچ آشام در کارها مساعی
 جمیله بتقدیم رسانید - سال پنجم چون از انجا معارفت واقع شد

و اواخر همین سال چون خبر هنگامه آشیا میان برگواهی سرحد
بنگاله و کشته شدن سید فیروز خان تهاه دار آنجا بهسماع
پادشاهی رسید او با جمعی کثیر بدان صوب دستوری پذیرفت
و باضافه هزارانی هزار سوار اختصاص گرفت - سال نوزدهم
ازان مهم برگشته بعز آستانبوس تارک مباحات آراست - و وقت
معمود جهان گذران را گذاشت - پسرش کنور کشن سنگه - که
در حین حیات پدر منصب در خور یافته چندے تعینات کابل
بود - پس ازان در خانه جنگی زخمی شده بمقر اصلی شتافت
بشن سنگه پسرش بمنصب هزاری چهارم سوار مفتخر گشته
بعد فوت پدر کلان بخطاب راجگی و عنایات دیگر چهره اعتبار
بر افروخت - چندے بمالش راتهوران و مدتی بفوجداری
اسلام آباد می پرداخت - پس ازان (که راه عدم پیش گرفت)
سال چهل و چهارم بجیسلکجه پسرش بخطاب راجه جیسلکجه
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار نامیده
بخدمت روشن گردانید - سال چهل و پنجم همواره جماعه الملک
اسد خان بتمخیر قلعه کهیلنا کمر همت بر داشت - اخوالش
جد اگانه ارقام یافته *

* رشید خان الهام الله *

پسر دوم رشید خان انصاری ست - چون پدرش سال
بیستم و دوم فردوس آشیانی باختر سوا شتافت پادشاه

و سلام و مہجرائی شاہزادہ نمودہ پس ازان رجعت القہقري
 کرد - سال سیوم برای آوردن سلیمان شکوہ (کہ نزد زمیندان
 سري نگر بود - و او معرفت میرزا راجہ جیسنگہ فرستادن
 پخصور قرار دادہ) روانہ گردید - و با پسر زمیندان ببارگاہ
 سلطنت آمد - و پس از تعیین شدن میرزا راجہ بیساق دکن
 در حضور ماند *

چون سال ہشتم ملاقات نمودن سیوا بہونسلہ با پدرش
 بعرض رسید او بعزایت خاعت و زیور مرصع و مادہ فیل
 کامیاب گشت - و چون سیوای مزبور با سنبہا پسر خود از دکن
 آمدہ بملازمت پیوست روز اول پادشاہ از ناعیہ او نقش استکبار
 خوانیدہ بنامبردہ (کہ واسطہ ملازمت بود) تاکید فرمود - کہ
 او را نزدیک خود فرود آوردہ از حال او باخبر باشد - چون
 آن مکار بحیلہ سازی (کہ در احوال راجہ ساهو بہونسلہ رتبہ
 کلک اخبار سنج گشتہ) پنهان از انجا برآمدہ راہ گریز
 پیش گرفت - و بہ بیخبری معاتب گردیدہ بتغیر منصب و منع
 مجوزنش مورد خشم شد - و پس از فوت پدر سال دہم بطرح
 انظار عاطفت گردیدہ بعطای خلعت و جمدھر مرصع با علاقہ
 بروراید و شمشیر با ساز مرصع و اسپ عربی با ساز طلا
 و غیل خاصہ جمعہ جل زربفت و ساز نقرہ و خطایب (اجلی
 و منصب چہار ہزاری چہار ہزار سوار سر بلندی اندوخت

پانجهزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سربلند شده
 كلاه گوشه كاميابي كچ نهاد - و سال دهم در ركاب شاهزاده محمد
 معظم باز بدان صوب رفته سال شانزدهم مطابق سنه (۱۰۸۳)
 هزار و هشتاد و سه هجري بمقر اصلي شتافت - مانسنگه
 و مهابنگه و انوپ سنگه پسرانش بحضور آمده بعطای خلعت
 خرق مباحات برافراختند *

* راجه رام سنگه *

كچ واده پسر كلان ميرزا راجه جيسنگه اسم - سال شانزدهم
 جاوس چون فردرس آشياني باجمير متوجه شد او همراه پدر
 رسیده بملازمت پيوست - و سال نوزدهم در حينه (كه پادشاه
 از لاهور بهمت كابل لراى عزيمت افراخت) با پانصد سوار
 از وطن آمده بعنايت خلعت و منصب هزاري هزار سوار كامياب
 گشت - و باضافه های متواتره بمنصب دو هزاري هزار و پانصد
 سوار و مرحمت علم فايز شد - سال بيست و ششم باضافه
 پانصدي امتياز اندوخت - و سال بيست و هفتم باز باضافه
 پانصدي چهره عزت افروخت - در جنگ سموگده همراه دارا شكوه
 بود - پس از هزيمت او ببارگاه عالمگيري رسیده سال اول همراه
 شاهزاده محمد سلطان و معظم خان بتعاقب شجاع مامور گردید
 و از اثنای راه بشهرت اكاذيب (كه پس از جنگ دوم داراشكوه
 برزيانها افتاده بود) دل باي داده چنده ترك آهه و رفت

بانهدام چیتور روانه گردید - سال سی و یکم با معظم خان
و غیره بصوب دکن نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
لوی عزیمت افراشته در نبرد عادلخانیه قتل عظیم نموده
همنبود خود را از هم گذرانیده بسه زخم کاری و جراحتهای منکر
پیاده شد - جمعی کثیر از تابینان او بکار آمدند - در جلدوری
نیکو خدمتی از اصل و اضافه بمنصب پنجزاری چهار هزار
سوار و عطای خاعت خاصه و شمشیر مرصع و اسب عربی
با زین زرین و فیل و ماده فیل درجهٔ اعتلا پیمود - و یک لک
روپیة در طلب تقدیمی او تن شده رخصت وطن یافت - و در
جنگ مهاراجه جسونت سنگه با خاند مکان با جمعی از راجپوتان
هممقوم در میمنهٔ راجه قرار گرفت - چون جنگ تراز شد نامبرده
ناموس پرستی را خیر باد گفته بجانب وطن راه فرار پیمود
و پس از جنگ دارا شکوه ببارگاه عالمگیری از دولت آستانبوسی
جبین عقیدت را نورانی ساخت - در جنگ دوم دارا شکوه چون
در قصبهٔ توره جاگیر نامبرده گذاشتن اسباب زیادتی با بعضی
پرستاران محل قرار یافت او بصیانت آنجا ماند - و سال دوم
باتفاق شایسته خان امیرالامرا و سال هفتم بهمرامی میروزا راجه
جیستگه بسوزمین دکن تعیین گشته در کشایش قلاع متصرفه
سیوا بهونهاه و تخریب ملک عادل خان مراسم نیکو خدمتی
و جانفشانی بظهور رسانیده از اصل و اضافه بمنصب پنجزاری

بهمراهی عالی مردان خان امیر الامرا پتہخیر بلخ و بدخشان
مقرر شدہ پس ازان ہمراہی شاہزادہ مران بخش روانہ
آن سمیت شد *

چون شاہزادہ مزبور بعد بیست آمدن بلخ دل ازان ملک
برگرفته روانہ حضور گردید او ہم پشاور آمد - ازانجا (کہ
مردم متعینہ این یساق از عیور اتک مینوع بودند) درانجا
توقف گزید - پس ازان ہمراہ شاہزادہ محمد ادرنگ زیب بہادر
بصوب بلخ و بدخشان مراجعت نموده در جنگ اربکان بہرچہ
مأمور شد (بخش فتح و ظفر بر جہاند - و پس از معاودت
شاہزادہ از صوبہ مذکور دستوری وطن گرفت - و سال بیست
و دوم ہمراہ شاہزادہ محمد ادرنگ زیب بہادر تعین یساق
قندہار گردیدہ ازانجا ہمراہ رستم خان بمداغت قزلباش
پیشتر شتافتہ بمساعی جمیلہ بکار بردہ از اصل و اضافہ
بمنصب پنجہزاری دو ہزار و پانصد سوار ببلند رتبگی گرائید
بستر نویت دوم ہمراہی شاہزادہ مذکور بمہم مسطور قرار یافتہ
بنابر بیماری در پشاور ماند - و پس از رسیدن موکب معلی
دران نواحی دوامت بار دریافتہ رخصت وطن حاصل کرد
و نویت سیوم ہمراہ شاہزادہ دارا شکوہ بمہم قندہار شتافت
و ازانجا ہمراہی رستم خان جہت کشایش قلعہ بست
راہی گشتہ سال بیست و ہشتم ہمراہی علامی سعداللہ خان

برخواست او التزام رکاب شاهزاده از دست نداده در ایامی (که
 پادشاهزاده از بنگاله گذشته روی توجه بجانب آله آباد آورد
 و از آن طرف بحکم جنم مکانی سلطان پرویز باتالیقی مهامت
 خان با افواج پادشاهی آمده تلافی فتدین (و داد) او دست
 جلالت بر کشاده بآئین ملازمان نمک حلال جان نثار گردید
 و ایستگاه پس از سریر آرائی صاحب قران ثانی سال اول
 به پیشگاه خلافت رسیده با وجود خرد سالی نظر بر حقوق پدرش
 بخلعن فاخره و سرپیچ مرصع و جمدهر مرصع و منصب دو هزار
 هزار سوار و خطاب راجگی و اسپ و فیل و انعام بیست هزار
 روپیه سربلندی اندوخت - و سال پنجم باضافه هزار و دویست
 سوار زایت عزت برافراخت - و سال هشتم همراه شاهزاده
 محمد اورنگ زیب بهادر (که پیشگرمی افواج متعینه به تذبیه
 چهار سنگه نامزد شده بود) تعیین یافت - و سال نهم
 باضافه سه صد سوار امتیاز گرفت - و سال دوازدهم همراه
 شاهزاده دارا شکوه بصوب قندهار کمر عزیمت بست - و سال
 چهاردهم بعنایت نقاره کوس اعتبار نواخته بهمرامی سعید خان
 ظفر جنگ بتنبیه جگت سنگه زمیندار جمو (که سرتابی
 بخیان نهاده بود) مامور گشت - و سال پانزدهم از اصل و اضافه
 بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار مفتخر شده همراه شاهزاده
 دارا شکوه بجانب قندهار دستوری پذیرفت - و سال هیزدهم

خلعت تسلي یافت - و یستر چون کار طلبی او از روی عرضداشت
خاندوران سید محمود معلوم شد از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدی در هزار و پانصد سوار مباحات اندوخت
و پس از جنگ دوم دارا شکوه بفوجدار می بهلسه از تغیر
راجه عالم سنگهه سرفراز گردیده سال سیوم برای تنبیه
جنیت بندیده (که در نواح صوبه مالوه گرد فساد برداشته بود)
تجین شد - و در سال دهم بکمک شمشیر خان (که بجبهت
مالش دادن بگروه یوسف ژئی مقرر بود) دستوری پذیرفت
و سال سیزدهم تعینات محمد امین خان صوبه دار کابل گردید
چون بقتل خیبر رسیده بر خان مزبور واقعه شکست (و داد
ازان بعد احوالش بنظر نرسیده - بیرون احاطه بلده اورنگ آباد
مغرب رویه مایل بجنوب پورده بنام او آباد است)

* راجه رایسنگهه سیمسودیه *

پسر مهاراجه بهیم پور رانا امر سنگهه است - چون سال نهم
جهانگیری شاهزاده شاهجهان بهم (رانا امر سنگهه نامزد شد
و رانا پس از تنگ شدن بدر التجا زده شاهزاده را دریافت
ازان بعد بهیم پسر او بملازم پیشگی شاهزاده سرافتخار برافراخته
در تنبیه زمیندار تعاقب گجرات و محاربات اهل دکن و اخذ
پیشکشات گوندوانه ترددات شایان بعمل آورده نامی بشجاعت
و دلیری برآورد - و چون میان پادشاه و شاهزاده غبار درونی

(۲)

تعیین گنجید - و درین سفر مکرر مصدر ترددات گشته با گروه
المانان بارها چپقلشهای شایان و زد و خورد نمایان نمود - سال
بیست و دوم (که قلعه قندهار بتصرف قزلباش رفت)
او نیز مکرر در رکاب سلطان اورنگ زیب بتهخیر قلعه مذکور
رخصت پذیرفت - و در جنگ با قزلباش پای استقامت برجا
داشته تلاشهای مردانه بتقدیم رسانید - و با سیوم همراه سلطان
دارا شکوه بداندو شتافت - و پس از مراجعت ^(۳) سال بیست
و هشتم بفرجدارئی بهلسه مضاف صوبه مالوه سر عزت
بر افراخت - و سال سیم همراه معظم خان میر جمله نزد
سلطان اورنگ زیب بهادر بصوب دکن راهی گشت - سال
سی و یکم طلب حضور شده همراه مهاراجه جسونت سنگه
(که بسد راه بودن بر روی سلطان اورنگ زیب بصوب مالوه
تعیین شده بود) دستوری یافت - ازانجا (که تقدیر آلهی
بر صیانت او رفته بود) روز جنگ مهاراجه او را بحراست
بنگاه تعیین نمود - و در اثنای جنگ (که سلطان مراد بخش
بر بنگاه فوج پادشاهی دوید - و این معنی هم باعث تزلزل
خواطر گردید) او بمقتضای عقل دور اندیش با شاهزاده مذکور
بانقیاد پیش آمده توسل جهمت - و باستصواب او بملازمت
خلد مکان پیوست - و پس از گرفتاری شاهزاده مذکور بعزایمت

د یستر سانول سنگهه نښیره اش زمینداري اوندچېه ۱ سربراه نمودند - در حالت تحریر پنجم سنگهه پسر سانول سنگهه مذکور دخیل است *

* راجه دیبی سنگهه بندیله *

پسر راجه بهارته است - پس از فوت پدر سال هفتم فردوس آشیانی بمنصب در هزاري در هزار سوار و خطاب راجگی مورد مرام شد - در سال هشتم باتفاق خاندوران بمالش خجهار سنگهه تعیین گردیده بعنایت نقاره بلند آوازه گشت و پس از مسخر شدن اوندچېه (که سابق تعلق بنیاگانش داشت و در عهد جهانگیر پادشاه بیاس خاطر بوسنگه دیو از آنها گرفته سپرد او نموده بودند) بذا راجه دیبی سنگهه قرار یافته درانجا ماند - و سرداري ائوس قوم بندیاه باو مفوض شد - و پس ازان (که پادشاه تا اوندچېه آمده یکران عزیمت را بجانب دکن معطوف ساخت) او سال نهم بعد فراغ از تمشیت امور ولایت اوندچېه پیشگاه سلطنت رسیده نزد سید خانجهان بارهه (که بتخریب ملک ییجاپور تعیین شده بود) دستوری پذیرفت - و در کارها آثار نیکو خدمتی بظهور (سانید - سال دهم حسب التماس خاندوران بعنایت علم و نقاره کوس سر بلندی فواخت - و سال نوزدهم در کاب شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان (۲) نسخه [ب] سانوپ سنگهه - و در [بعض نسخه] سانوت سنگهه *

پیوست - و سال بیست و یکم به تنبیه پسران جنیت بندیده
 که در نواح بنذیل کهند مصدر فساد بودند (معین گردید
 سال بیست و نهم با همت خان پسر خانجهان بهادر کولتاش
 بجانب بیجاپور شتافت - وقت (خصمت بعدایمت خلعت
 و نقاره کوس باند (تبگی برنواخت - و در یورش قلعه ملکهپور
 (۲) قرد نمایان نمود - سال سیم بقرارگاه اصلی منزل گزید - پس از
 اگرچه پسرش بهگونمت سنگه بخطاب (اجگی و مرزبان و طن
 هرفراز گردیده بود اما سال سی و یکم فوت نمود - بنابران
 بد (خواست (انی امر کزور جد او سربراهی تعلقه مذکور بنام
 اودیستگه ولد پرتاپ سنگه (که سلسله نسبش بر اجه مدهکر
 منتهی می شود - و پرتاپ سنگه بیک قریه پرگنه اوندچیه
 بهر می برد) مقرر شده بخطاب (اجگی سربراهخت - سال
 سی و سیوم از وطن آمده باستلام سده سنی پرداخت - سال
 چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی
 هزار و پانصد سوار لوای کامیابی افراخته بقاعه دارمی کهیلدا
 (که به سخرلنا مخاطب شده) ممتاز گشت - و پس از ارتحال
 خلد مکان چون پای استقامتش لغزش پذیرفت قلعه مذکور را
 بمرهته سپرده (اه وطن گزید - پس از پرتی سنگه پسرش

سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزارى سه هزار و پانصد
سوار دو اسبه سه اسبه سرمايه نامورى اندوخت - پستر
در نبردها با افواج عادلخانيه مكرر مصدر شينوه جانسپارى
گرونده سال نهم بهمهراهم دليور خان بيساق الكى چانده (كه
متصل برار واقع شده) متعين گرديد - سال يازدهم مطابق
سنه (۱۰۷۸) هزار و هفتاد و هشت هجرى در دكن بديار
خاموشان شتافت - چون اولاد نداشت اندرمن برادر خرد او
(كه بعد فوت پدر خود چهار سنكه در عهد اعلى حضرت
بمنصب پانصدي چهار صد سوار سرفرازي يافته سال
بيست و نهم همراه قاسم خان مير آتش بتاديب زميندار
سرى نگر تعين گرديد - و سال سيم بيساق دكن نزد سلطان
مستمد اورنگ زيب بهادر دستورى يافت - و در عهد خلدمكان
سال اول باتفاق سبكون بنديله به ننيه جنيت بنديله مامور شده
پستر تعينات دكن گشته همراه ميرزا راجه جيسنكه بتقديم
خدمات مي پرداخت (بافروني منصب و خطاب راجي و عطاي
وطن در قبول سرمايه كاميابي اندوخت - در اوان صوبه دارى
خانجهان بهادر چنده تهاه دارى گلشن آباد داشت - چون
سال نوزدهم روزگارش بسرآمد جسونت سنكه نام پورش (كه
در وطن بود) بخطاب راجي و حكومت وطن فايز شد - و آخر
همان سال با فروج شايسته بدكن آمده بملازمين پادشاهي

فوازش پذیرفت - و سال بیست و نهم همراه قاسم خان میر آتش
 بتانیمب زمیندار سوری نگر مرخص گردیده بعطای علم و نقاره
 بلند آرازه گشت - و سال سییم بر طبق حکم لازم الاتباع نزد
 سلطان اوزنگ زیب ناظم دکن شتافت - و پستر حسب الطامب
 بحضور رسیده همراه مهاراجه بنابر اینکه سد راه آمد فوج
 دکن باشد تعیین گردید - و روز جنگ با سلطان اوزنگ زیب
 در اثنای نبرد در تافته رخت فرار بجانب وطن خود برد - و پس
 از چندس از جانب خلد مکان بصفح جرائم و عطای منصب
 مناسب اختصاص یافته در جنگ شاه شجاع در مثل دست
 راست جا گرفته بود - پس از شکست یافتن چون شجاع
 بجانب بنگاله رفت و شاهزاده محمد سلطان بتعاقب او
 مامور شد نامبرده هم داخل کمپان شاهزاده مزبور گردیده
 رخصت پذیرفت - و دران صوبه مصدر نیکو بندگیها گشت - سال
 چهارم با فوجی از تابینان معظم خان بتسخیر ولایت کوچ بهار
 و تنبیه زمیندار آنجا مقرر شد - و چون با جمعی که داشته
 نمی توانست آن کار را پیش برد پس از رسیدن خانخانان
 باری ملحق گشت - و بعد وصول بملک آشام با مردم آنجا
 آریزشهای نمایان نموده نام بمردانگی برآورد - و در سال
 هفتم همراه میرزا راجه جیسنگه بصوب دکن دستوری پذیرفت
 و در محاصره قلعه پورندهر لازمه نیکو بندگی بتقدیم رسانید

(۲)

خانجهان بهادر (که دران سال ناظم دکن بود) در وقت (سید)

و مقاهیر راه فرار پیش گرفتند - سال سیم ^(۳) بقلعہ دارمی نصرت آباد

(۴)

سکر و سال سی و سیوم از تغیر راو دلیت بندیلہ بحراست

(۵)

امتياز گدھے اودنی مامور شد - سال سی و پنجم از انجا

معزول گردید - سال چهل و یکم رخت فنا پوشید - پس ازان

سردارمی وطنش بنہراو سرور سنگھ (که هزاری پانصد سوار

منصب داشت) تفویض یافت - در تعیناتی ذوالفقار خان بهادر

بیتقدیم خدمات می پرداخت - بعد از پسرش انڈ سنگھ

و نیبیرہ اش زورآدر سنگھ حکومت وطن سرانجام دادند - در

حالت تحریر گج سنگھ متبنای زورآدر سنگھ که هم قوم است

بدان قیام دارد *

(۶)

* راجہ سجان سنگھ بنودیلہ *

(۷)

پسر راجہ بہار سنگھ است - در حین حیات پدر از

روشناسان اعلیٰ حضرت بوده بکارها تعین میشد - چون پدرش

(۸)

تخت نمود سال بیست و هشتم جلوس او از اصل و اضافه بمنصب

دو هزار و سوار دو اسبہ سه اسبہ و خطاب راجگی

(۲) نسخه [۱] رخت (۳) نسخه [ب] بقلعہ دارمی (۴) نسخه [ب]

سکر - یا بہکر باشد (۵) در [بعضی کتب تاریخ] اودنی آمدہ (۶) در

[بعضی جا] بنودیلہ (۷) در [بعضی جا] بہار سنگھ - و در [بعضی جا]

بہار سنگھ (۸) نسخه [ب] هفتم *

و پدم سنگه و کیمر سنگه و موهن سنگه - سه اخير لاولد
فوت کردند *

گویند بر موهن سنگه سلطان محمد معظم توجه مفرط داشت
ازین جهت محسود نوکران شاهي شده بود - محمد شاه نامي
میرتوزک شاهزاده (که آهوی او در کرده در دایره موهن سنگه
رفته بود) سر دربار با او تقاضا کرده بشدت رسانید - و بر یکدیگر
حرفه انداختند - مردم دیگر هجوم کرده موهن سنگه را
مجرع نمودند - پدم سنگه اگرچه با برادر اخلاص نداشت
اما بهنوح این واقعه بر سر وقتش رسیده کار محمد شاه تمام
ساخت - و موهن سنگه را در بالکي برداشته در آن خانه او شدند
در عرض راه کارش با تمام گرائید - انوپ سنگه از ابتدا تعیینات
یساق دکن شده در جنگ بهادر خان کوکه با عبدالکریم میانه
در دست چپ بود - سال هیزدهم بالتماس خان مذکور
بخطاب راجگی سر عزت برافراشت - سال نوزدهم (که
بهردادی دایر خان داود زئی مصاف با دکنیان صورت بهمت)
نامبرده در مثل چنداولی جا داشت - سال بیست و یکم
او را بحراست خجسته بنیاد برگذاشته بودند - در آن سال
سیوا بهونهه گرد بلده مذکور غبار هنگامه برداشت - نامبرده
با فوج همراهی متصل پورده خود برآمده ایستاد - درین ضمن

(۲)

اورنگ زیب تعین شده بودند) حسب الطلب روانه حضور گردیدند - او نیز بے رخصت شاهزاده از دکن برآمده بوطن خود شتافت - بظاہر آن سال سیوم عالمگیری امیر خان خوانی بحدود بیکانیر تعین شد - پس از وصول بدان حدود نامبرده باعثدار پیش آمده همراه خان مزبور روانه حضور گشت و بانوپ سنگھ و پدم سنگھ پھران خویش بدولت آستانپوس کامیاب گردید - و بمنصب صد هزار سوار سرفراز گشته بدستور سابق در تعیناتیان دکن قرار یافت - سال نهم^(۳) همراه دلیر خان داؤد زئی بتنبیہ زمیندار چانده رفته چون مصدر تقصیر شد مورد عتاب گردید - و سرداری قوم او ریاست وطنش بانوپ سنگھ پھرش مرحمت شد - و بعنایت منصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار بر نواخته آمد از ممر موقوف آمدنی جاگیر پریشانی عاید حالش گشت بخجسته بزیاد آمده نشست - سال دهم مطابق سنہ (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجری چشم از تماشای جهان پوشید بیرون محوطه بلد اورنگ آباد جانب جنوب مایل بمغرب دورہ بنام او آباد است - او چهار پھر داشت - انوپ سنگھ

(۲) نسخه [ب] اورنگ زیب بہادر (۳) در [بعضی نسخه] بدم سنگھ

(۴) نسخه [ب] داؤدی - و در [بعضی نسخه] داؤزی •

سر عزت بر افراخت - و سال بیست و سیوم بغزونی پانصدی
 ذات بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار رایت اعتبار
 بر افراشت - و سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب
 سه هزار و دو هزار سوار سرمایه کامرانی اندوخت - و پس از آن
 (که قلعه دولت آباد بساطان اورنگ زیب بهادر عنایت شد)
 اضافه پانصدی پانصد سوار (که بشرط قلعه داری دولت آباد
 بود) از منصب او کم گردید - و چون تعهد تسخیر سرکار
 جوار صوبه خجسته بنیاد (که شمالی آن سرحد مالک بلالانه
 و جنوبی کوکن و غربی بعضی دیهات کوکن و شرقی ناسک
 واقع شده - و بندر جیول از سمت - و سری پست زمیندارانجا
 طریق خود سری می پیمود) نوشته داد حصب تجویز شاهزاده
 مزبور ببعالی اضافه مسطور و تذخواه سرکار جوار بجمع پنجاه
 لک دام در طلب اضافه از پیشگاه سلطنت مقرر شد - و از
 شاهزاده مذکور مرخص شده بدان صوب شتافت - و در سرحد
 جوار رسید - زمیندار مذکور تاب مقاومت نیاروده بطاعت
 در آمد - و زرے بطریق پیشکش داده خراج مال مذکور نه خود
 گرفت - و پسر خود را برسم یرغمال همراه او گردانید - پس از آن
 معارفت نموده سال بیست و هشتم پیش پادشاهزاده آمد *

چون در ایام بیماری اعلیٰ حضرت تسلط دارا شکوه از حد
 گذشته بود امرا (که جهت تسخیر بیجاپور همراه سلطان

(که در بعضی مواضع مدفون بود) بدست داراشکوه درآمد
و در ۴۰۰ خلد مکان چندی بغرجداری اداره مبدراخت
سال نهم مطابق سنه (۱۰۷۶) هزار و هفتاد و شش هجری
به نیستی سرا شتافت *

* رادکون بهورقهیه *

یمر راد موز است - بعد فوت پدر سال چهارم جاپس
فردرس آشیانی بمنصب دو هزار سوار و خطاب روی
و مرحمت بیکانیر در قبول شرف افتخار اندوخت - اوائل
سال پنجم از وطن آمده دولت زمین بوس دریافت - و باتفاق
وزیر خان بتسخیر قلعه دولت آباد مرخص گردید - و چون
خان مذکور بموجب حکم از اثنای راه باز گردید او نیز
مراجعت نمود - پساتر تعینات دکن گردیده در تسخیر قلعه
دولت آباد ترددات شایسته بعمل آورد - و در محاصره قلعه
برینده نیز نیکو خدماتیها بتقدیم رسانید - پس از فوت
مهابت خان بتعیناتی خاندوزان موزدار بوهانپور اختصاص
یافت - سال هشتم (که موکب سامانی ظفر دکن سعادت

* تاریخ است *

* ای وای بهر بهانه کشتند *

* راجه تودرمل *

شاهجهانی - ابتدا در وفات افضل خان بود - بعد فوت او
 سال سیزدهم بخطاب رائی و خدمت دیوانی و امینی و فوجداری
 سرکار سهرند قامت قابلیت آراست - سال چهاردهم فوجداری
 لکهی جنگل نیز ضمیمه گردید - چون آبادان کاری او خاطر نشین
 پادشاهی گشت سال پانزدهم بعنایت خاعت و اسپ و فیل
 مباحات اندوخت - سال شانزدهم در جلدوی حسن خدمت از
 اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار دو اسپه سه اسپه کارش
 ببلندی گرائید - سال نوزدهم باضافه پانصدی دویست سوار
 دو اسپه سه اسپه نوازش یافته بسهرند دستوری پذیرفت
 سال بیستم بافزونی سه صد سوار دو اسپه سه اسپه بر منزلتش
 افزود - و رفته رفته تعلقه او بانضمام سرکار دیبالپور و برگنه
 جالندهر و سلطانپور افزوده حاصل هر ساله آن بینجاه لک روپیه
 رسید - و او از قرار واقع از عهده پرداخت آن برآمد - بنابران
 سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و دو هزار
 سوار و خطاب راجگی درجه اعتلا پیمود - سال بیست و سیوم
 بعطای علم لوای کامرانی برافراشت - و پس از جنگ سموگدهه
 چون دآرا شکوه راه گریز سپرده بسهرند رسید و او از راه
 احتیاط باکهی جنگل رفته بود بیست لک روپیه از اموال او

بود - درین ضمن اهایه دارا شکوه انتقال نمود - و برای رسانیدن
 قابوت او بلاهور چند کسے (که همراه بودند) نیز جدا ساخت
 و تصمیم عزیمت ایران پیش نهاد نمود - ملک بظاہر بطریق
 بدرقه برادر خود را یا چند کس همراه داد - آنها بعد یک دو
 منزل بر سر دارا شکوه ریخته دستگیر نمودند - ملک جیون
 کیفیت نیکو خدمتی براجہ جیسنکھے و بہادر خان کوکے (کہ
 بتعانتب او بر طبق امر پادشاهی معین بودند) برونشت - آنها
 بحضور آوردند - بموجب حکم سال دوم جلوس بیاسا رسید
 درمین بسادہ لوحی فریفته و عدہای دافریب خلد مکان گردیده
 هموارہ نقش تمنای سلطنت بر صفحہ سینہ می نگاشت - با آنکہ
 هواخواہانش مکرر احوال سلف بر زبان آورده در باب رفتن
 بے محابا با معدودے پیش خلد مکان ممانعت کردند فایدہ
 نبخشید - تا آنکہ چہارم شوال سنہ (۱۰۶۸) ہزار و شصت و ہشت
 ہجری در منزل متہرا پادشاہ اورا طامب داشته بحسن تدبیر
 دستگیر ساخت - ابتدا در قلعہ سلیم گذارہ داشتہ بعد چودے
 بحسن گوالیار فرستاد - و حسب درخواست سوس بائی نام
 محبوبہ اورا نیز رفیق زادیہ بیکسی از گردانید - سال پنجم
 جاوس بتقریب خون عالی نقی (کہ مراد بخش در احمد آباد
 بے ثبوت گناہ ریخته بود - و رثہ مقتول بدعوی برخاستند)

چهار صد سوار درجه پیمای تصاعد گردید - و در ایام بیماری
اعلیٰ حضرت (که سلطان مراد بخش توطیه سلطانیت برانگیخته
سکه و خطبه بنام خون کرد) خان مزبور (فاتح شاهزاده گزین
و پس از گرفتار شدن شاهزاده مذکور بملازمت عالمگیری
پیوسته بمنصب دو هزار و سه صد سوار و تفویض دیوانی
گجرات سر رشته اعتبار بدست آورد - پس از ورود دارا شکوه
باحمد آباد اگرچه باتفاق صوبه دار رفته او را دریافت اما
در همپای تقاعد ورزید - لهذا بعد فرار او از نزدیکی اجمیر
مجدداً مشمول عواطف پادشاهی گردیده سال سیوم بدیوانی
سرکار روشن رای بیگم و پستر بدیوانی بیوتات مطرح انظار
الطاف گشت - سال هشتم مرحله نیستی پیمود - عبدالرحیم
خان داماد و محمد صادق پسرش خلعت ماتمی یافتند *

چون نام سلطان دارا شکوه و سلطان مراد بخش بزبان خاصه
گذشت لختی از خاتمه کار هر دو بزبان قلم میدهد - اولین
پس از شکست از قرین اجمیر راه احمدآباد پیش گرفت - و از
مردم آنجا رو تافته بملک کچه شتافت (۲۱) - و در مردم آنجا
مروت ندیده داخل سرحد ولایت سنده گردید - ملک جیون
نام زمیندار دهادر مضاف ولایت مذکور (که از سابق مرهون
احسانهای دارا شکوه بود) بگرمی پیش آمده در خانه خود

* رحمت خان *

حكيم قبياء الدين پسر حكيم قطبا برادر حكيم ركنای
كاشي ست - كه از مشاهير اطبا و سرآمد سخنوران بوده - ساز
صحبت او با شاه عباس ماضي كوك شده شاه مكرر بمنزل او پرتو
وزرد افكند - پستر بملاحظه بے التفاتى شاه در عهد عرش آشياني
پهندوستان آمد - درين باب اين بيت گفته *

* گوفلك يك صبحدم يا من گران باشد سرش *

* شام ببيرون ميروم چون آفتاب از كسورش *

در عصر خسرو مزبور و جنت مكاني باسردگي ميگذرانيد - خان
مزبور [كه دختر كوچك طالبای آملی (كه ستي خانم پرورش
كرده بود) در حباله نكاح داشت - و ستي خانم زن تصيرا برادر
حكيم ركن میشود] بدین تقریب بشرف عنایت فردوس آشياني
اختصاص یافته سال چهاردهم از تغیر مير خان دادرگئی
كرکيراق خانه و خطاب و انعام ماده فيل سربلندي يافت
سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري صد و پنجاه
سوار مباهي گشت - سال بیست و دوم بتفویض خدمت
دادرگئی داغ و سال بیست و چهارم باضافه صد سوار چهره
عزت برافروخت - سال بیست و هفتم از تغیر مير بخشي
بدیواني و دادرگئی كركيراق خانه صوبه احمدآباد افشار یافته
سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي

* راجه و گنااته *

از پیش آوردهای سعدالله خان است - اواخر سال بیست و سیوم جلوس فردوس آشیانی بخطاب رائی و عطای تلمدان طلا نوازش یافته سال بیست و ششم باضافه در خور بر منصب و دفتر داری خائصه و تن چهره اعتبار برافروخت - و تا سال (۲) بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزارری دو صد سوار کامیاب گردید - سال سیوم بعد انتقال سعدالله خان بمرحمت خلعت و اضافه دو صد سوار و خطاب رای رایان برنواخته شد قرار یافت که تا تعیین دیوان اعلی امور کلی و جزوی دیوانی را بعرض خسرانی میسرسانیده باشد - و چون قلم تقدیر بران رفته بود (که امور سلطنت بقبضه اقتدار عالمگیر پادشاه درآید) نامبرده بعد جنگ اول دارا شکوه با زمره اهل قلم بملازمت پادشاهی پیوست - و در جنگ شجاع و مصاف دوم دارا شکوه در مثل قول جا داشت - و پس از جلوس ثانی از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی پانصد سوار و خطاب راجگی سرمایه مباحات اندوخت - امور متعلقه را باستقلال کلی سرانجام میداد - سال ششم جلوس عالمگیری مطابق سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجری کارکنان تقدیر طومار حیاتش را دریچهیدند *

نگشته در نگاهداشتن او اضرار نماید ولایت او را پی سپرد تاراج ساخته همت باستیصالش گمارد - و چون زمیندار مذکور از جهالت و خود سري دست از برداشت تربیت خان و رعانداز خان نیز تعیین گشته کار بران بومی تنگ ساختند - او ناچار بمیرزا راجه ملتجی گشته تسلیم آن خود بدام افتاده را وسیله عفو جرائم خود ساخت - راجه در سال چهارم بهکارسخت سوزده غزنین از تغیر سید شهابت خان دستوری یافته پس از وصول بمکان مامور در همین سال مطابق سنه (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یک هجری باجل طبعی زندگی بسپرد - چون پدر خود خالی از جرأت و جسارت نبود و در تحمل مشاق و انگیز متاعب حوصاء درست داشت برادر خردش بهار سنگه (۲) که همراه پدر در یساق بدخشان مصدر ترددات شده عمره بهجهالت کفر گذرانیده در اواخر سال سیوم عالمگیری بمیامن ارادت و عبودیت پادشاه دین پرور پرتو هدایت بر باطنش تافته توفیق ادراک شرف اسلام یافت) از پیشگاه خلیفه حق پرست بنوازش خسروانه و خطاب مرید خان ناموری اندوخت - مدتها در چوکیداری غور بند گذرانید - تا حال از اولادش در شاهپور عرف بیروئین (۳) متعال وطنش (که غربی تاراگدهه است) در که راجه باشد مرید خان می نامند *

(۲) در [اکثر نسخه] بهار سنگه (۳) نسخه [ب] بهروین •

عجز و ابتهاج سود - و از پیشگاه خلافت از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی ذات و سوار مهابهی گشته - بتهانه داری موضع چاندی سرحد سوری نگر (که سلیمان شکوه از الله آباد روانه شده میخواست از راه سهارنپور بحدود پنجاب رسیده بپدر ملحق گردن - و بغیر انتشار افواج عالمگیری نتوانست شتافت - ناچار خود را بدان کوهستان انداخت) (خصت یافت - که ببند و بستم بیرون آن کوه قیام ورزیده سد راه برآمدن سلیمان شکوه باشد - و پس ازان برکاب رسیده در جنگ دوم دارا شکوه بهر ادلی فوج طرح دست راست تعیین شد چون کولا پهازی پناه گاه مردم دارا شکوه بود راجه پیادهای خود را (که در کوه نوردی چالاک بودند) از عقب کولا پهازی برآوردند خود بکمک آنها سوار شده ایستاد - مخالفان قلیله دیده بیببانه از مورچال برآمدند - و جنگ در پیوست - سرداران پادشاهی پاشنه کوب در رسیده تا سه پاس نایر و حرب و آدیزش اشتعال داشت - و هنوز مورچال پا بر جا بود که دارا شکوه از همپخت باختگی راه فرار برگزید - و چون پرتعی پخت زمیندار سوری نگر از کوه اندیشی و بیهوده کوشی سلیمان شکوه را در ولایت خود جا داده بخام طمع حمایت و اعانت او می نمود راجه در سال دوم با فوجی از عساکر ظفر مآثر بکوهستان سوری نگر تعیین شد - که اگر زمیندار مذکور بموعظت و پند متنبه

(که مقاهیر نا امید شده از گزند شهر متفرق شدند) سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و تقرر قلعه دار می کهمردن از تغیر خلیل بیگ مباحثات اندوخت . و سال بیست و پنجم باضافه پانصدی سربلندی یافته همراه شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بیساق قندهار شتافت - و در محاصره آنجا صاحب مورچال بود - و پس از معاونت از آنجا با سلیمان شکوه تعیینات کابل شد - و سال بیست و ششم در رکاب شاهزاده دارا شکوه باز بجانب قندهار رفت و در محاصره آن از لوازم جانفشانی دقیقه فرو گذاشت نکرد سال بیست و نهم بر طبق فرمان از کهمرد روانه شده باستلام عتبه خلافت ناصیه بخت افروخته بوطن رفت - چون دارا شکوه از عالمگیر پادشاه هزینه یافته بلاهور روانه شد او (که حسب طلب پیش از جنگ از وطن راهی گردیده بود) مابین دهلی و سرهند با او برخورد - و بغسون و فسانه او بدام رفاتت در آمد - پس ازان (که دارا شکوه بدارالسلطنت رسیده عزیمت ملتان نمود) او نقوش بے اقبالی از ناصیه حالش بخوانده ببهانه اینکه بوطن رفته سرانجام سپاه کند جدائی گزید - پستر از نیک اندیشی از وطن آمده بر کنار بیاه بخلیل الله خان (که در تعاقب دارا شکوه بود) پیوسته بوسیله سفارش او بملازمت عالمگیری رسیده ناصیه خجالت و انفعال به زمین

و پانصد سوار و دو هزار پیاده (که بکمک پدرش مقرر شده بود)
 اجرای تاختخواه پانصد سوار و دو هزار پیاده از خزانه کابل
 قرار یافت - و در همین سال بتعیناتی شاهزاده مراد بخش
 (که بتسخیر بلخ و بدخشان نامزد شده بود) اختصاص
 گرفته پس از وصول بقندهار با جمعی بحراست آن مأمور
 گردید - و برای سرانجام آنجا دولک روپیه حواله او شد - و از
 اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار و عنایت
 جمدهر مرصع و گوشواره مرزاید گوی سبقت از اقران برد
 و دران ایام بکرات با اوزبکان و المانان (که باراده دست برد
 جوق جوق دران نواحی متواتر آمد و شد داشتند) بآویز و ستیز
 پرداخته رهگرای عرصه فرار ساخت - و بتعاقب شتافته اکثری را
 مقتول گردانید - ^(۲) سال بیستم باضافه پانصد سوار سرافتخار
 بر افراشته بعطای نقاره کوس شادکامی نواخت - و در همان ایام
 از قندهار برای دیدن قلیچ خان بطالقان آمد - دران اثنا المانان
 با جم غفیر آمده طالقان را گرد گرفتند - و هر طرف جنگ
 می انداختند - روزی (که جانب دایره او صف بسته ایستادند)
 او بنابراین وفور حماسه بر سر آنها دوید - و جنگ سخت
 در پیوست - چند کس او جان در باختند - و خود نیز سه زخم
 برداشت - و جنگ کنان خود را بدایره رسانید - پس ازان

(باب الرابع)

[۲۷۷]

(مائثرا)

(که مصدر حرکات لغو گردیده بود) تعیین گردید او از اصل
و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار دو اسپه
سه اسپه سرفرازی یافته بهمراهی سلطان ^(۲) مذکور اختصاص گرفت
و پس از سرپرآرائی خلد مکان بدوامت ملازمت پیوسته سال اول
جلوس بهمراهی محمد سلطان (که بهم شجاع تعیین گردیده بود)
استسعاد پذیرفت - درین ضمن بنابر بیماری چندی در اکبرآباد
توقف ورزیده با بقیه کوفت عزیمت نمود - پس از (وانگی
از مستقر الخلافه مطابق سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه
هجری جهان گذران را گذاشت *

* راجه راجروپ *

پور راجه جگت سنگه بن راجه باسو ست - سال دوازدهم

جلوس فردوس آشیانی بغوجدارئ کوه کانگه سرفرازی یافت

و چون پدرش عصیان ورزید او نیز با پدر راه موافقت پیموده

با پادشاه مصدر خلاف گشت - بعد صفح جرائم پدر همراه او

بدوامت ملازمت پیوست - و سال نوزدهم بعد فوتش بمنصب

هزار و پانصدی هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب راجگی

و انعام محال وطن و مرحمت اسپ سرعزت برافراشت - و بضبط

قاعه چوبین (که پدر او میان سواب و اندراب ترتیب داده ادرا

بمحافظة آن باز گذاشته بود) سرفراز گردیده از جماعه هزار

سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری مردانه وار بزخم
تفنگ جان بجان آفرین سپرد *

* راجه اذروده کور *

پسر کلان راجه بیتهداس است - چون پدرش بفوجدارى
اجمیر سرفراز شد او بنیابت پدر بتعلقه مسطور میپرداخت
سال نوزدهم جلوس فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزار
و پانصدی هزار سوار چهره عزت برافروخت - و سال بیست
و چهارم بعطای علم شادکامی اندوخت - سال بیست و پنجم
چون پدرش فوت نمود از اصل و اضافه بمنصب سه هزارى
سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب راجگی و عطای تقاره
و اسپ و فیل درجه پیمای اعتلا گردید - و قلعداری رنتهپور
از انتقال پدرش باو تفویض یافت - پستر بهمراهی شاهزاده
محمد اوزنگ زیب بهادر (که بار دوم بیساق قندهار نامزد
شده بود) دستوری پذیرفت - و پس از مراجعت سال بیست
و ششم بتیول خود رخصت یافت - پس از آن همراه شاهزاده
دارا شکوه بمهم قندهار راهی گشت - و بعد وصول دران نواح همراه
رستم خان بهادر فیروز جنگ روانه بست شد - و سال بیست
و هشتم باتفاق سعد الله خان بهادر جهت منهدم ساختن چیتور
و تادیب رانا نطق عزیمت بر کمر همت بهست - سال سی و یکم
چون سلطان سلیمان شکوه باثالیقی میرزا راجه جهت دفع شجاع

باز همراه شاهزاده مصطور بیساق مذکور گام جلالت پیش نهاد
و در مورچال بستن و دیگر لوازم قلعه گیري مصاعی جمیله
بکار برد - و سال بیست و ششم در رکاب پادشاهزاده دارا شکوه
باز بدان هم کمر همت چست بست - چون ساعت محاصره
قریب بود باشاره شاهزاده بیشتر شتافته سال بیست و هفتم
بگرد گرفتن پرداخت - و پس از وصول شاهزاده بدان حدود
بجانب بست رفته مورچال ترتیب داده بتسخیر آن پرداخت
ازانجا (که فتح قندهار ملتوی ماند - و شاهزاده حسب الحکم
مراجعت نمود) از باشاره شاهزاده قلعه بست را ویران نموده
و اسباب باقی مانده را سوخته راهی گردید - سال بیست
و هشتم همراه جملة الملك سعد الله خان بتخریب قلعه چیتور
مأمور شد - سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب
شش هزار و شش هزار سوار پنجهزار سوار دو اسبه سه اسبه
سر بر افراخته حسب التماس شاهزاده دارا شکوه بصوبه داری
کابل از تغیر بهادر خان باقی بیگ منصوب گشت - و بلدة کابل
و پشاور در تیول او مرحمت گردید - اواخر سال سی و یکم
ازانجا معزول گشته بحضور آمد - و در جنگ متصل سموگدهه^(۲)
(که مابین خلد مکان و دارا شکوه (ر داد) بهمراهی سپهر شکوه
در جرانغار بود - وقت زد و خورد تیز جلوی بکار برده مطابق

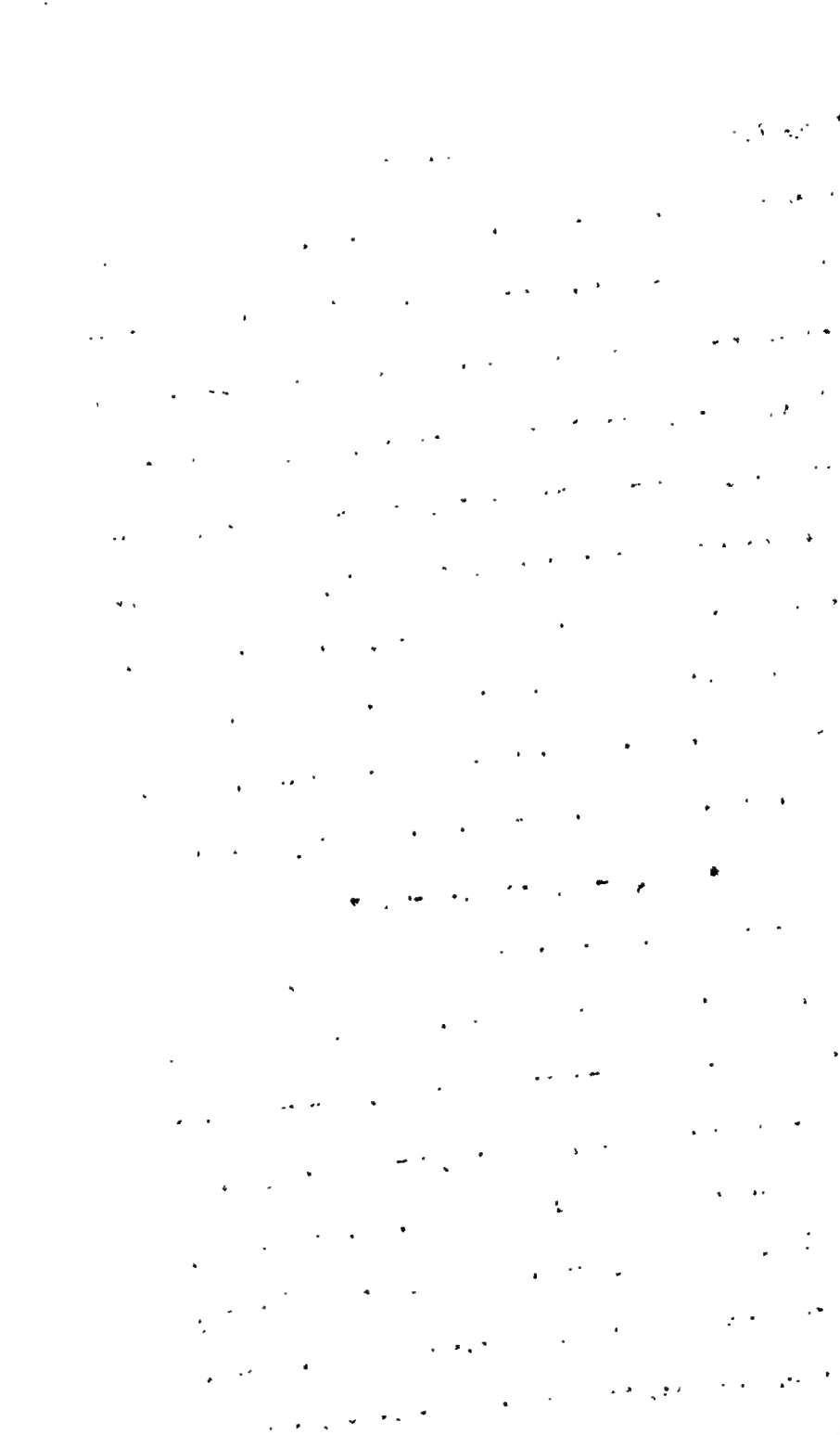
سلطاني در اماكن نوتيار شاهجهان آباد حاضر شده بعنايت خلعت مخاع گرديده برخصت جاگير گام انصراف برزد - پستر
 بكمك اميرالامرا بسوى كابل راهي گشت - سال بيست و دوم^(۲)
 چون خبر آمد آمد فوج قزلباش بذواحي قندهار مسموع گرديده
 مناشير طلب بزم سرداران صادر شد او از كابل آمده همراه
 شاهزاده محمد اوزنگ زيب بهادر بجانب قندهار طريق اخلاص
 پيموند - و سر كردگى چنداول^(۳) باو متعلق شد - و پس از
 رسيدن دران نواحي بكمك قليج خان بجانب بست شتابيده
 در محاربه قزلباش پا قايم كرده گوشمال از قرار واقع داد - و پس
 از فرار آنها ارايهاي توپخانه را (كه از غلبه سراسيمگي گذاشته
 رفته بودند) با اسپ و نيزه و بيقر بسيار گرفت - و در جايزه
 اين حسن خدمت سال بيست و سيوم^۱ تيمه تابينانش دو اسپه
 سه اسپه گرديده ب خطاب فيروز جنگ چهره ناموري برافروخت
 و در همين سال بحضور رسيده يازده توپ خرد (كه با ارايه
 از غنيم گرفته بود) از نظر پادشاه گذرانيده بعنايت خلعت
 و جيغه و جمدهر مرصع با پهلكتاره و شمشير مرصع و از اصل
 و اضافه بمنصب ششهزارى پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه
 و عطاي اسپ با زين طلا و فيل با يراق نقره و ماده فيل
 كلاه گوشه افتخار بسپهر برون رسانيد - سال بيست و پنجم

پنج هزار سوار بود) دو اسبه سه اسبه قرار یافت - و پس از مراجعت بجاکیر ترخیص پذیرفت - و سال شانزدهم باز احرام یارگاه دولت بسته آمده پس از چند بجاکیر رفت *

از انجا (که پادشاه را تسخیر بلخ و بدخشان مرکوز خاطر گشته بامیرالامرا صوبه دار کابل درین باب حکم شده بود) سال نوزدهم او در ذیل کمکیان امیرالامرا بکابل عازم گردید - و یستر حسب الحکم جهت امضای زمستان در رهناس مانده در هنگام بازگشت پادشاه از کشمیر بلاهور بملازمت پیوسته بدستوری همراهی شاهزاده مراد بخش بیساق مسطور ناصیه ارادت را روشن نمود - و سرداری جراتار شاهزاده بنام او قرار گرفت چون بعد از فتح بلخ شاهزاده بنابر کم تجربگی با وصف فارضامندی پدر والا قدر دل نهاد بودن آن نواح نشد سعدالله خان حسب الحکم بدان نواح شتافته او را با جمعی ببند و بمست اندخود و مضافات آن کسبیل نمود - و تا رسیدن بدانجا مکرر با المانان زن و خورد نموده راییت فیروزی برافراشت - و در جلدوی آن سال بیستم هزار سوار دیگر از منصب او در اسبه سه اسبه مقبر گردید - چون پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بعد رفتن دران حدود بلخ را به نذر محمد خان خصب الحکم وا گذاشته معاودت نمود او نیز بحضور رسیده رخصت جاگیر حاصل کرد - سال بیست و یکم در جشن جلوس

و مراتب اختصاص پذیرفته پس از وصول موکب خسروانی
بنواح اکبر آباد رخصت سنبیل (که در تیول او مقرر شده بود)
یافت . و سال هشتم بخطاب رستم خان ناموری اندوخته همراه
پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که پیشتر مرصی افواج
متعینه بگوشمال ججهار سنگه بزدیله تعیین گردیده بود) دستوری
پذیرفت . سال دهم همراه سید خانجهان بارهه بتخریب ملک
عادلخانیه شتافته در جنگها مصدر ترددات گشت - و بحصول
ملازمت پرداخته هنگام معارفت از دکن برخاست جاگیر
کام اندوز گردید . سال یازدهم در هنگامی (که پادشاه متوجه
بجانب سورون شده) از استلام عتبه خلافت نموده بگوناگون
عنایت مشمول گشته بجاکیر مرخص گردید . و سال سیزدهم فیل
برای او از حضور بارسال در آمد - سال پانزدهم در ایامی (که
لاهور مقر موکب پادشاهی بود) بحضور رسیده همراه شاهزاده
مراد بخش (که بتذبییه جگم سنگه زمیندار جمو معین بود)
بدان صوب شتافت - و در تسخیر قلاع متعلقه او سعی موفوره
کرده چپقلشهای مردانه بظهور آورد - پستتر همراه شاهزاده مزبور
آمده بدولت آستانبوسی جبین عقیدت را نورآگین گردانید
و یرقاب شاهزاده دارا شکوه (که بمردن قلعه قندهار مقرر شده بود)
رخت عزیمت بر بهشت - و بعنایت خلعت و اسب با یراق
طلا مورد تفضل گشته هزار سوار از منصب او (که پنجهزاری

بدستور سابق و کالت و سپه سالاري بار مغوض داشت - مقرب
 خان ازین سلوک ناهموار دل از رفاهت برداشته بازاده نوکری
 پادشاهی سال چهارم باعظم خان ملتجی گردید - پس ازان (که
 این معنی بعرض پادشاه رسید) درجه استحقاق یافت
 فرمان استمالت صادر شد - ماناجی دوریه (که پیشدست
 او بود) نزد اعظم خان آمده بمراسم تهای بمصوب اطمینان
 پرداخت - پستتر مقرب خان با سایر همراهان بلمکر پادشاهی
 روانه شد - اعظم خان بصوابدید وقت تا گذار اردو استقبال
 نموده بمنزل خود آورد - از سرکار پادشاهی خلعت و خنجر
 مرصع و چهار اسپ و دو فیل نر و ماده و یک لک روبه نقد
 با دو صد خلعت و صد شال و هفتاد اسپ بهمرافانش داد
 و منصب پنجزاری ذات و سوار بظام او و منصب رفیقانش
 (که از صد کس افزون بودند) در خور هریک تجویز نموده
 بمصوب نوشت - پادشاه منصب او پذیرا نموده خلعت و کلاه
 و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسپ با زین مطا و فیل بار
 عنایت فرمود . و بعد چندی پادشاه ساطقت رسیده بسلام
 سده سیده و عطای خلعت و جمده مرصع با فیل کلاه
 و شمشیر مرصع و اسپ با زین مطا و فیل و انعام چهل هزار
 روبه نقد بام دل برگرفت - سال پنجم بمرحمت ^(۲) ملکی



دو هزار و پانصدی هزار و دویست سوار سرفروزی یافته همراه شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر بصوب قندهار دامن عقیدت بر کمززد - و بعد وصول دزان نواح همراه رستم خان جانب زمین داور شتافته در جنگ قزلباش تردد نمایان بکار برد - و سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار کامیاب گشته و سال بیست و پنجم باضافه هزار و پانصد سوار و عنایت نقاره باذن آوازه شده نوبت دوم برکاب شاهزاده مذکور بمهم قندهار دستوری یافت - و سال بیست و ششم نوبت سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه بیساق مرقوم قرار یافته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد سوار درجه اعتلا پیمود - سال بیست و هشتم همراه علامی سعدالله خان بانهدام قلعه چیتور رخصت پذیرفته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد سوار اختصاص گرفت - و برگشته مانند لکده سرکار چیتور از تغیر رانا بجمع هشتاد لک دام بجاکیر او تن شد - در جنگ سموگده بهراولی دارا شکوه اختصاص داشت - در اثنای زد و خورد داد جسارت داده از توپخانه و هراول و التمش فوج مقابل گذشته در بری فیل عالمگیر پادشاه آنچه ممکن بود تردد نمود - عاقبت پیاده شده ته فیل سواری خاص باراده آنکه ریسمان عمار را مقطوع سازد رسید - پادشاه جرأت او را تماشا نموده هر چند

* روپ سنگهه راتهور *

نبیره کشن سنگهه راتهور كهين برادر حقيقى راجه سورجسنگهه چون هريسنگهه عم او سال هفدهم جالوس فردوس آشياني جهان گذران را گذاشت و فرزندى نداشت پادشاه روپ سنگهه برادر زاده او را بعتاى خلعت و اضافه منصب و عنايت اسپ با زين نقره سرافراز ساخته كشن گذهه وطن عمش بتيول او مرحمت نمود - سال هيزدهم در جشن صحت بيگم صاحبه صبيه كلان پادشاه (كه بغاير رسيدن شعله شمع بدامان و سوختن بدن چنده كسامند بود) از اصل و اضافه بمنصب هزارى هفتصد سوار مفتخر گشت - سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بتهخير باغ و بدخشان كمر همت بعت - و پس از رسيدن ببلخ چون نذر محمد خان والى آنجا بى ملاقات شاهزاده راه فرار سپرد و بهادر خان و امالت خان بگفته شاهزاده در تعاقب او روانه شدند او از كار طلبى بى اجازت همپائى آنها گرزد - پس از جنگ با نذر محمد خان و تغبيه گروه المانان (كه مكرر واقع شد) در جلدوى مهاعى جميله سال بيستم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار لوى كامراني افراشت - سال بيست و يكم بمرحمت علم چهره امتياز افروخت - سال بيست و دوم از اصل و اضافه بمنصب

خان بتعاقب نذر محمد خان والی بلخ تعیین شدند او بے اجازت شاهزاده همراهی آنها اختیار کرد - و مکرر در جنگ مذکور و ستیزه المانان مصدر قرد شدہ سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دریست سوار سر بلذ گردیده همراه پادشاهزاده محمد اورنگزیب بہادر بیساق قندہار تعیین گردید - و بعد وصول آنجا همراه رستم خان بکشایش زمین دادر شتافتہ سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار سرفراز شد - سال بیست و پنجم همراه شاهزادہ مذکور بمہم مسطور نویست دوم راہی گشتہ سال بیست و ششم بعطای فیل سر بلندی اندوختہ باتفاق دارا شکوہ نویست سیوم بصوب قلعة مذکور لوای عزیمت افراشت - و بعد رسیدن آنجا همراه رستم خان بگرفتن قلعة بہت دامن ہمت بحر کمر عقیدت زد - سال بیست و ہشتم با خلیل اللہ خان بتنبیہ زمیندار سری نگر (کہ در کوهہای شمالی دارالخلافتہ ^(۲) شاہجہان آباد است) کام جلالت بر نہاد - در جنگ سموگدہ مطابق سنہ (۱۰۶۸) هزار و شصت و ہشت ہجری در ہراولی دارا شکوہ قرار یافتہ وقت زن و خورد دست جلالت کشادہ پاس نمکشوارگی از دست ندان - و مردانہ وار تہ تیغ خوج مقابل در آمد *

راجة مذکور زینهار خواسته همراه آنها بحضور آمد - بموجب
 حکم در قلعه جاپور محبوس گردید - در سال (که عالمگیر
 پادشاه از دکن بعزیمت عیادت پدر والا قدر اراده نهضت
 بهندوستان نمود) او از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و
 سوار چهره کامرانی برافروخته با پادشاهزاده محمد سلطان
 پیش پیش روانه هندوستان گشت - و پس از جنگ چهار
 جسونت سنگه بعنایت عام و نقاره کوس ناموری نواخت
 و بعد محاربه با پادشاهزاده محمد شجاع بهم بنکاله دستوری
 پذیرفت - و درانجا بتقدیم امور پادشاهی سرگرم بود - تا آنکه
 بملک فنا پیوست *

✽ رام سنگه ✽

ولد کرمهی راتهور همشیره زاده رانا جکت سنگه است
 پدرش بنوکری پادشاهی امتیاز داشت - نامبرده اواخر سال
 سیزدهم فردوس آشیانی ببارگاه سلطنت آمده دولت بار
 اندوخت - و بمنصب هزار و شصت سوار سرفرازی یافت - سال
 چهاردهم باضافه یکصد سوار و سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب
 هزار و پانصد و شصت سوار چهره عزت برافروخت - سال
 نوزدهم بهمراهی شاهزاده مراد بخش بتخمیر بلخ و بدخشان
 تعیین یافت - و پس از رسیدن ببلخ چون بهادر خان و اصالت

چیتور گام جلالت برداشت - سال سی و یکم از اصل و اضافه
 بمنصب دو هزار و پانصدی در هزار و پانصد سوار و تقرر
 خدمت قلعه دارى ماند و لوائ بلندرتبگی برفراشت - و در
 جنگ سموگده (که در هراولى دارا شکوه جا داشت) مطابق
 سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری لوازم جسارت
 بکار برده مقتول گردید *

* راجه اندرمن دهنديوه *

(۲) شعبه ايهست از قوم راجپوت - میان اینها و بنديله و پنوار
 با هم نسبت میشود - وطن اینها قصبه سهراسرکار سارنگپور
 مالوه است - که در دفتر سهار بابا حاجي ^(۳) مینوشتند - در عهد
 عرش آشیانی راجه جگمن دهنديوه شرف ملازمت در یافت
 در وقت فردوس آشیانی ولایت دهنديوه بسیورام برادرزاده
 راجه بیتهداس کور مرحمت شد - او با جمعیت رفته خیرا و قهرا
 باخراج راجه اندرمن (که دران وقت قابض زمینداری آنجا
 بود) پرداخت - او پس از چندی جمع کثیر فراهم آورده
 از روی استیلا آن ملک را بتصرف آورد - بنابران سال دهم
 جالوس آن پادشاه معتمد خان و راجه بیتهداس با فوج شایسته
 بمالش اد تعین یافتند - و رفته حصار سهراسرا گرد گرفتند

(۲) نسخه [۱] که شعبه ايهست (۳) در [بعضی نسخه] سهار - و نسخه

[ب] شهباز *

از بعضی پرگذاشت سوار سارنگپور مالوه است) بطریق وطن
 بنام او مقرر شد . تا سال دهم بهزار و پانصدی هزار سوار
 رسید . چندی بقاءه داری آسیر نامور بود . سال هیزدهم ازانجا
 معزول شده سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بیساق بلخ
 و بدخشان نامزد گشت . و پس ازان بتقریبی بحضور رسیده
 سال بیستم بحفاظت قلعه کابل اختصاص پذیرفت . سال
 بیست و یکم ازانجا موقوف گردیده اواخر همان سال چون
 مناقشه عبدالعزیز خان با نذر محمد خان بمسامع سلطانی
 رسید بغیر حزم گزینی جمعی بتعییناتی کابل چهره امتیاز
 برافروختند . او نیز بدین خدمت اختصاص یافت . سال
 بیست و دوم باضافه دو صد سوار لوای کامرانی افراشته همراه
 شاهزاده محمد اورنگ زیب بیساق ^(۲) قندهار تعیین گردید . سال
 بیست و پنجم چون راجه بیتلهداس عم او در گذشت
 او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار
 و خطاب راجگی چهره مباحات برافروخته بار دوم همراه شاهزاده
 مذکور بهمم مسطور تعیین گردید . سال بیست و ششم همراه
 شاهزاده دارا شکوه نیز بهمم مذکور رخت عزیمت بر بخت
 و ازانجا همراه رستم خان فیروز جنگ بتسخیر قلعه بخت رفت
 سال بیست و هشتم بهمواهی سعدالله خان جهنت انهدام قلعه

مرخص گشت - سال بیست و نهم بتعیذاتی صوفی دکن (که
شاهزاده اورنگ زیب مقدر بود) سر عزت در افرات - و در
فتح قلعه بیدر و کلیانی مکرر با اهل دکن جنگها نموده
قدم همت استوار داشته خدمات نمایان بظهور آورد - سال سی
و یکم (که فلک شعبده باز توطیة دیگر بر انگیخت - و سلطان
دارا شکوه باوصف ممانعت اعلی حضرت دست از خام خیالی
بر نداشته سزاواران شدید تعین کرد - که امرای متعیذ
دکن را زود روانه حضور سازند) با آنگه سلطان اورنگ زیب
بمقام امر بیجاپور پرداخته کار یک دو روز در کشایش آن
باقی بود نامبرده بخصمت شاهزاده (روانه حضور گردید
و در جنگ میان هر دو برادر (که متصل اکبر آباد (و داده)
مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری در هراول
دارا شکوه جلالت غریب و جرات سترگ بکار آورده در قوچ
قتل سلطان اورنگ زیب در آمد نموده از دست دلاوران
آن قوچ بقتل رسید *

* راجه سینورام کور *

پور بلرام بن راجه گوپال داس است - چون پدر و پدر
کلان او در عهد شاهزاده کی اعلی حضرت بهنگامه یورش تنده
بکار آمدند او پیش از پیش مرده التفات گردید - بعد سربارائی
بمنصب در خور سونوازی یافته مملکت ده دیوه (که عبارت

سال هیزدهم بعطای خاعت رخصت وطن یافت - و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بهم بلخ و بدخشان دستوری پذیرفت - چون شاهزاده مزبور از ناتجربگی تعلقه مذکور را گذاشت نمود او بذابر ناسازگاری هوای آنجا با وطن دوستی پیشاور درآمد - از حضور بمتصدیان انگ حکم شد - نگذارند که عبور نماید - سال بیستم (که سلطان اورنگ زیب بدان صوبه تعیین یافت) او بهمراهی شاهزاده مسطور برگردید - و در نبردهای اوزبکیه و گروه المانان همه وقت تلاشها بظهور آورد چون پادشاهزاده صوبه مزبور حسب الحکم پدر بذور محمد خان را گذاشته معاودت نموده بکابل رسید او حسب الطلب سال بیست و یکم از کابل بحضور رسیده نعمت بار اندوخت و بوطن دستوری پذیرفت - سال بیست و دوم حسب الطلب بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار و پانصد سوار باند رتبی یافت در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهم قلدهار (که بتصرف قزلباش رفته بود) روانه شد - و همراه رستم خان و قلیچ خان بجانب بخت تعیین شده در جنگ قزلباش ثبات پائی از دست نداده داد دلادری داد - و سال بیست و پنجم باز همراه شاهزاده مذکور و سال بیست و ششم بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بهم مسطور

و بکنه رسیدن در هر طرف که ضرور میشد و در آوردن رسد
از ظفرنگر آنچه بایست آثار پاس نمک بظهور رسانید *

شیء [که دکنیان غافل یافته بر بنگاه خانزمان (که راو مزبور
بحفاظت آن مقرر بود) ریختند] او پا قایم ساخته دست
تجدد برکشاد - دکنیان بعد مقتول شدن برادر زاده بهلول راه
گریز سپردند - و سال هفتم در محاصره قلعه پریذده مضدر
فیکو خدمتیها شد - سال هشتم (که صوبه دارى بالاگهات بخانزمان
مفوض گشت) او در تعیناتى خان مزبور قرار یافت - چون سال
نهم پادشاه بعزیمت مالش ساهو بهونسله و استرضای دنیا داران
دکن متوجه خاندیس شد بعد وصول بنواحى بلده برهانپور

مايل بشمال پورۃ بڄام او آباد است *

* راد ستر سال هادا *

نبيړۃ راد رتن است - گوږي ناتمه پدر او با جئۃ لغر
آنقدر قوت داشت که میان دو شاخ درخت (که هرکے بگندگي
چون ستون شاميانۃ متوسط باشد) نشسته پا بریکے و پشت
بر دیگرے نهاده از هم جدا میساخت - و بهمین زوړهای بیجا
بیمار شد - و در زندگی پدر جان در باخت - چون سال چهارم
جلوس فردرس آشیانی راد رتن رخت زندگی بر بسمت برسم
راجپوتیه (که هرگاه پسر کلان بمیرد جانشینۃ پدر بارشد اولاد
متوفی تعاقب میگیرد) پادشاه او را بمنصب سه هزار (در هزار
سوار و خطاب رادي بر نواخته ولایت بوندي و کنکر و برگنات
آن نواحی (که وطن راد رتن بود) بتیول او مرحمت فرمود
و پس ازان (که او از بالا گنات رسیده سعادت بار یافت)
چهل فیل (که از جند او باقی مانده) پیشکش گویان بنظر
پادشاه در آورد - هیژده فیل (که قیمت آن دو لک و پنجاه هزار
روپیه شد) در سرکار مانده تنه بار مرحمت شد - و بعنايت
خلعت واسپ با زین نقره و عطای علم و نقاره سرافتخار
برافراخت - و پستر تعینات صوبۃ دکن گردیده باتفاق خانزمان
سال ششم در محاصره قلعه دولت آباد از خبردارۃ مورچال

گريخته بانوپ سنگه زميندار باندھو [كه بناير ويرانى قلعه
 مزبور بريوان نام جائے (۲) كه چهل كروھى قلعه مزبور است)
 ميگردانيد [پناه بود - راجه پھار سنگه از بيست و پنج كروھى
 بر سر ديوان ساخت - انوپ سنگه تاپ در خود ندیده با عيال
 خود و هرديرام بمسطور فرار گزيده بگوھستان ^(۳) نتونھن رفت
 راجه بريوان رسیده آنرا خراب ساخت - چون درين ضمن فرمان
 طلب پنام او صادر شد سال بيست و پنجم آمده جبهه ساي
 عقبه خلافت گشت - و يك ميل و سه مانده ميل (كه از
 اسباب زميندار باندھو بدست آورده بود) از نظر پادشاه
 گذرانيد - و بار دوم بهمراهى سلطان اورنگ زيب بيساق تذرھار
 تعين گرديد - سال بيست و ششم در ركاب سلطان دارا شكوہ
 بار سپوم بيساق مزبور دستوري پذيرفت - و در محاصره قلعه
 مذکور صاحب مورچال بود - و چون شاهزاده بے نيل مقصود
 باز گرديد او نيز بحضور رسیده سال بيست و هفتم (خصمت)
 وطن يافت - و سال بيست و هشتم مطابق سنه (۱۰۶۴) هزار
 و شصت و چهار هجري پيمانہ حيات او تبرير شد - پادشاه
 سجان سنگه پھر كلاں او را (كه احوالش عليه نگارش
 پذيرفته) بجان شيني و اندر من پھر ديگر را بمنصب پانصدي
 چهار صد سوار بر نواخت - بيرون محوطه اورنگ آباد غربي

ستوری داشت) وخصت یافت - پس از رسیدن بان تعلقه جنیت
 فتنه (۲) جورا طاقت خود سری نماند - چار و ناچار پیش او آمد
 و سال هیزدهم بتعیناتی علی مردان خان امیرالامرا بتسخیر
 بدخشان روانه شد - چون دران سال مهم مذکور صورت نگرفت
 سال نوزدهم هزار سوار دیگر از منصب او در اسپه سه اسبه
 قرار یافته در وکاب سلطان مران بخش بیستاق بلخ و بدخشان
 مرخص گشت - و در جنگ با ازبکان و المانان پامی کشته
 نیاروده در تاخت بر جمعیت آنها دقیقه نامری نگذاشت
 و پس از مراجعت سلطان مرقوم تا رسیدن شاهزاده اورنگ زیب
 بهادر درانجا متوقف بوده در سال بیست و یکم همراه
 شاهزاده مزبور معارفت نموده بسعدت آستانبوس فایز گردید
 و سال بیست و دوم بهمهزهی سلطان اورنگ زیب بتسخیر
 قلعه قندهار (که قزلباش گرد گرفته بودند) دستوری یافته
 پس از معارفت ازانجا بوطن مرخص گردید - و سال بیست
 و چهارم باضافه هزاره ذات هزار سوار تاییدن او را در اسپه
 سه اسپه ساخته از تغیر سردار خان بجایگزینی چورا گدده
 هوزازی یافت *

و چون بان نواحی رسید هر دیرام زمیندار آنجا (که پدرش
 بهیم نراین نام را ججهار سلکجه بغداد طلبیده کشته بود)

بهمراهی شایسته خان نامزد شد - و در همین سال بعطای خطاب
 واجگی لوای ناموری بر افراشت - و چون اعظم خان صوبه دار
 دکن بر سر خانجهان لودی متصل بپیر تاخت و محاربه عظیم
 زد و داد نامبرده مصدر ترددات شایان گشت - یکی از همراهانش
 در زد و خورد ببهادر^(۲) برادر زاده خانجهان رسیده سرش از تن
 جدا کرده بار رسانید - و او پیش اعظم خان آورد - پس ازین
 مدت با بتعیناتی یساق دکن مامور بود *

در متامره و تسخیر قلعه دولتاباد از جلالت ذاتی و رشد
 فطری در زد و خورد با مخالفان و قتل و قمع آن گروه دقیقه
 فرو گذاشت نکرده آثار نیکو بندگی بظهور آورد - و همچنین
 در متامره قلعه پرینده نیز خدمات شایسته بتقدیم رسانید
 پس از فوت مهابت خان خانخانان او بتعیناتی خاندوران
 (که بنظامت برهانپور مامور بود) اختصاص پذیرفت - و سال
 نهم چون پادشاه بدکن تشریف برده افواج جهت تنبیه ساهو
 بهونهله تعیین نمود نامبرده بهمراهی خانزمان مقرر شد - و سال
 پانزدهم برکاب سلطان اورنگ زیب بهادر از دکن آمده نعمت
 ملازمت اندوخت - و در همین سال باضافه هزار سوار در اسبه
 سه اسبه سربلند گردیده به تنبیه جنیت بذریله^(۳) (که از نوکران
 پرسنگهدیو و ججهار سنگهه بود - و درینولا دران ملک شیوه

(۲) نسخه [ب] ببهادر خان (۳) در [اکثر نسخه] چنت و

هزار و دريستم سوار پيرايۀ عزت پذيرفت - و سال سيم
فوجداری آنجا صميمۀ قلعه داری يافته هشتصد سوار در تابينانش
افزود شد - در جنگ سموگده بهراولي سلطان دارا شکوه بود
اما از عالمگیر نامه مستفاد ميشود که در عهد خلد مکان هم
سرگرم خدمات بود *

(۲) * راجه بهار سنگهه بنديله *

پسر راجه بر سنگهديو است - پس از جلوس فردوس آشياني
بيجالي منصب دو هزار و دريستم سوار سر عزت
بوافراخته پستتر باضافۀ هزار و هشتصد سوار بمنصب سه هزار و
دو هزار سوار سر باندي يافت - و در همين سال چون بمالش
چهار سنگهه (که از دارالخلافه فرار نموده بود) افواج تعيين شد
او بهمراهی عبدالله خان بهادر مامور گرديد - از آنجا (که در
مسخر ساختن قلعه ايرج مساعي جميله بکار برد) بالتماس
خان مزبور بعنايت نقاره سربلند شده کوس ناموري نواخت
و چون چهار سنگهه بعجز گرائيده بعد عفو زلات پيشگاه
سلطنت رسيد از محالات متصرفۀ او آنچه افزود از طلب او
بود برخه بجاگير راجه مزبور تنخواه شد - و اوائل سال سيوم
(که پادشاه در صوبۀ خاندیس رسیده سه فوج بسرکردگی
سه عمده جهت تخریب ملک نظام الملک تعيين فرمود) او

سنگه به بجهت سد بودن براه آمد فوج دکن بمالوه تعیین گردید
 و در جنگ (که میان مهاراجه و سلطان محمد اورنگ زیب بهادر
 متصل اوجین (و داده) دست جلالت کشاده مردانه وار جان را
 نثار آبرو ساخت - و سیومین بهیم - که بعد فوت پدر بمنصب
 در خور سرفرازی یافته در جنگ سموگده همراه دارا شکوه بود
 وقت نبود دست جرأت بر کشاده قریب قور فوج شاهزاده
 محمد اورنگ زیب رسیده بکار آمد - چهارمین هرچس
 (که در عهد خلد مکان نیز بذوکری میپرداخت - بعد فوت
 راجه ده لک روپیه (که ازو مانده بود) شش لک روپیه نقد
 و سواى آن جنس او بر راجه انروده و سه لک روپیه بارجن
 و شصت هزار روپیه به بهیم و چهل هزار روپیه بهرجس
 مرحمت فرمود - گردهرداس برادر خرد راجه مذکور سال نهم
 اعلیٰ حضرت بعد مقتول شدن چهار سنگه بذویله و مسخر
 گردیدن قلعه جهانسی بقلعه دارى آنجا نامزد شد - و سال
 پانزدهم بمنصب هزارى چهار صد سوار مرتقی گردید - و سال
 بیست و دوم باضافه متواتره تابینانش هزار سوار قرار
 یافت - و بعد فوت راجه مزبور از اصل و اضافه بمنصب
 هزار و پانصدی هزار و دویمت سوار تفوق جست - و بکرات
 بتسخیر قندهار تعیین یافته سال بیست و نهم از تغیر سیادت
 خان بقلعه دارى اکبرآباد سر بلندی اندوخته بمنصب در هزارى

بعضور رسیده یک هزار سوار دیگر از قایدانیش در اسبیه سه اسبیه
قرار یافته به همراهی شاهزاده اورنگ زیب به پیشار نواباش (که
بمحصور قلعه قندهار پرداخته بودند) مهابی گشت . چون
تستخیر قاعه صورت نبضت سال بیست و سیوم حسب اطلب
همراه شاهزاده بعثت خلافت خود را رسانید . و بولن دستوری
پذیرفت . سال بیست و پنجم مطابق سده (۱۰۶۱) هزار
و شصت و یک هجری در آنجا درگذشت .

چون بقدم قدریت و رسوخ عقیدت موصوف و موزد عاطفت
خاص بود پادشاه تاسف فرموده بازماندهای او را بگوناگون
نوازش سربازد ساخت . پسر گلانش راجه انزوده است . که
احوالش جداگانه تستخیر پذیرفته . و دومین ارچن . در حین
حیات پدر بردشاهی فردوس آشیانی ممتاز بود . (دزے) که
راو امر سنگه راقبور ملابت خان میر بخشی را در دربار پادشاهی
گشت) او بجمارت پیش آمده در شه شیر بر راو مزبور
انداخت . و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بیساق
بلخ و بدخشان تعیین شد . و سال بیست و یکم از اصل و اضافه
بمنصب هزارگی ذات هفتصد سوار و سال بیست و دوم باضافه
صد سوار و سال بیست و پنجم بعد فوت پدر باضافه پانصدی
هفتصد سوار هر بلندی اندوخته مکرر برکاب شاهزادهای بهم
قندهار تعیین گردید . سال سی و دوم همراه هزارجه جسونت

باستخلاص ولايت مذکور تعيين گرديد - پس از وصول بدانجا
 حصار سهر را مورچال بست - زميندار تنگ شده آمده معتمد
 خان راديد - راجه مزبور بحضور رسیده از اصل و اضافه
 بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار و عطای ولايت دهديره
 بطريق وطن علم اعتبار برافراشت - سال يازدهم (که پادشاه
 عزيمت دارالسلطنت لاهور فرمود) او بقلعه دارى اکبرآباد
 مامور گرديد - سال دوازدهم بر طبق حکم خزانه از اکبرآباد
 بدارالسلطنت برد - و سال چهاردهم بانئقال وزير خان بمحافظت
 اکبرآباد و حراست قاعه آن مرخص شد - سال شانزدهم پس
 از وصول موکب پادشاهي باکبرآباد از اصل و اضافه بمنصب
 پنجهزاري سه هزار سوار مرتقي گشت - و سال نوزدهم از
 اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار کام دل
 بر گرفته بهراولی شاهزاده مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان
 مامور گرديد - و پس از تسخير بلخ چون شاهزاده اضطراب
 نموده بحضور رسيد و سعد الله خان برای بزد و بست آنجا
 رفت او بموجب حکم معه پس ماندهای نذر محمد خان والی
 بلخ سال بيستم بحضور آمد - و سال بيست و یکم (که پادشاه
 داخل اماکن نو ساخته شاهجهان آباد شد) او از اصل و اضافه
 بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار هزار سوار در اسبه سه اسبه
 سرمایه عزت اندوخته تعيينات کابل شد - و سال بيست و دوم

راجہ گجسنگھہ مرخص شد - و در جنگ خانجہان لودی مصدر
تددات شایستہ گشت *

ازانجا [کہ حقوق وفاداری از پدرش مطمح نظر پادشاہ بود
و از آرزوی قلعه داری (کہ بدون آن پایہ راجگی اعتبار ندارد)
داشت] سال چہارم بقلعه داری رتھپور از تغیر قلعه دار خان
چیلہ سر بانندی یافت - سال ششم بفوجداری دار الخیر اجمیر
از تغیر میرزا مظفر کرمانی چہرہ عزت برافروخت - و پستہ
در رکاب شاہزادہ محمد شجاع بصوب دکن تعین شدہ
در محاصرہ پریذہ مصدر تددات شایان گردیدہ جوہر
فدویت را بر روی کار آورد - چون تسخیر قلعه مزبور صورت
نیست و شاہزادہ طلب حضور شد از پس از وصول پیشکش
خسروانی سال ہشتم بصوب اجمیر مرخص گشت - سال نہم
(کہ پادشاہ بدکن وارد نمودہ بہ تنبیہ ساہو بھونساہ سہ فوج
بھرداری سہ کس تعین ساخت) از در زمرہ تعیناتیای خاندوران
بود - چون از وفور عنایت ولایت دھندیرہ بسپورام برادر زادہ او
مرحمت شدہ بود و او با جمعیتی رفتہ اندر من زمیندار را
ازانجا بر آوردہ و زمیندار مذکور پس از چندے انبوه
فراہم کردہ از سپورام آن ملک را بتصرف در آورد بنابران سال
دہم راجہ مذکور با جمعے (کہ سرکردہ آن معتمد خان بود)

و سیسودیہ یقبضہ اقتدار در (آند) در تصرف این قوم بود - بعد
 غالب شدن آنها زمیندار (ی) بعضی پرگنات متعلق باینها ماند
 نامبرده پسر دوم راجه گوینالداس کور است - که در ایام
 مراجعت سلطان خرم از بنگاله و درون بیرهانیپور قلعه دار
 آسیر بود - پس ازان شاهزاده او را نزد خود طلبداشته سردار
 خان را بجای او گذاشت - و در محاصره تتهه با پسر جانشین
 خود بهرام نام بمردانگی جان نثار گردید - او در جذیر از وطن
 آمده بملازمت پیوست - بعد سریر آرائی اعلی حضرت بمنصب
 سه هزاری هزار و پانصد سوار و خطاب راجگی و علم واسپی
 با زین نقره و فیل و انعام سی هزار (وییه نقد چهره کامیابی
 بر افروخت - و پستر بتعیناتی خانجهان لودی بمالش ججهار
 سنگه بندیله مرخص گردید - و سال دوم همراهه خواجه ابوالحسن
 بتعاقب خانجهان لودی دستوری یافت - مشار الیه از فرط
 کار طلبی انتظار سرکرده نکرده چون باد وزان روانه شد - متصل
 دهولپور بار رسیده جنگ انداخت - و بدستور راجپوتان
 پیاده پا شده داد دلیری داد - و بملگونه زخم سرخروئی
 حاصل نمود - و در جلدی ترددات مذکور باضافه پانصد سوار
 و غذایت نقاره کوس شادکامی نواخت - و سال سیوم (که پادشاه
 بدکن رسیده سه فوج بسرکردگی سه کیش برای تنبیه خانجهان
 لودی و تخریب ملک نظام الماک دکنی تعیین فرمود) او باتفاق

برهانپور چنان به بند و بست و غمب افزود که مفسدان کز می
 (که از هتنامه رهنمی و دزدی آنها متوطنان شهر شده
 نمی آسودند) زندگی خودها مختتم شدند - و در اخیر ایام
 از مدتی بضبط تانگانه میپرداخت - و در ناندیر می بود - تا حال
 درین مکان اولاد آر و برادرش هادی داد خان تعینات مانده اند
 در سال بیست و دوم شاهجهانی سنه (۱۰۵۸) یک هزار
 و پنجاه و هشت در صوبه داری ناندیر بساط عسکری در آورید
 در شمس آباد مؤ دیه آباد کرده باغی طرح انداخته - نعش
 ادرا برده همانجا مدفون ساختند *

گویند علم چندانی نداشت - اما از همه جا با خبر بود
 در تاریخ بی نظیر - و در مذهب حنفی متعصب بود - اشعار
 فصیحانه بدلیل عقلی از حدیقه بر آورد - که الحاق اسم
 و ارباب دانش قبول کردند - و در اکثر عادات و اوضاع تتبع اهل
 ایران داشته - طعام و اطعام هم بکثرت بود - و خرج محل آنقدر
 (که در آن وقت هیچ امیری نداشت) عیدگاه برهانپور را که
 تنگ بود وسیع ساخته آب کاریز آورد - پسران او الهام الله
 بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و اسدالله بیایه هزار
 و پانصدی هزار سوار تا سال سیم اعلی حضرت رسیدند *

* راجه بیتهلداس کور *

گویند سرزمین ماترادر و میوار پیش ازان (که قوم راتهور

دکن (که بر کنار مانجرا در نویت کھی فوج عادل شاهیه
و نظام الملکیه در آویخت) شهباز خان (وهله) که امیر چهار هزار
بود) با پسر کشته شد - و بهادر خان (وهله و یوسف محمد
خان تاشکندی بزخمهای گران در میان افتادند - رشید خان
(که برادرش با جمعی از خویشان شربت منات چشید) زخمی
از نبردگاه بر آمده باعظم خان پیوست *

بالجمله رشید خان بسیار پهن دیده معاش بود - و در
راست اندیشی و نیکو فکری و حسن ادراک و والا همتی و کرم
مفوط یگانه روزگار و در شجاعت و مردانگی و مروت و مردمی
و خوش سلوکی و تهذیب اخلاق یی همتا - مدتها (که در
دکن گذرانید) بحسن تدبیر و نیروی شهامت شریک غالب
صوبه داران بود - بے مشورت او مرتکب کار عمده نمیشدند
و جمعیت خوب نگاه میداشت - و همه آن مردم فدوی او
بودند - و مردانه با وی سلوک میکردند - چنانچه مهابت
خان بحضور نوشت - که این همه مردم کار آمدنی اخلاصمند
(که رشید خان دارد) با آن همه هوش و پردلی متحیرم که
خیال خون سری نمیکند - طلب او از دکن قرین مصلحت
است - و الا خانزمان را (که با او یکدای دارد) خدمت سرحد
نفرمایند - همین که هر در متفق شدند کارے خواهند کرد
که تدارک آن متعذر خواهد شد - رشید خان در صوبه داری

پیاپی - و سر بشورش بر آوردند - سعید خان ازین مفسده آگهی یافته پیاپی کوهی و کمان دار را از قبائل افغانه آندیار (که بایلی در آمده بودند) جمع نموده با راجه جغت سنگه بتادیب آنها تعین کرد - بعد از رسیدن بنغر^(۲) جمیع الوسات راه انقیاد پیمودند - مگر الوس لکن و دو قبیلۀ دیگر - که کریم داد در میان آنها بود - چون آخر کار چاره نجات منحصر در سپردن او دیده با توابع دستگیر ساخته حواله نمودند سعید خان او را بموجب حکم بیاسا رسانید - و پس از آن (که جمله الملك سعد الله خان در عرصه آمده) دختر کریم داد را بعقد ازدواج او در آوردند - لطف الله خان و غیره اولاد از بطن آن عفت منش است *

و چون بعد ارتحال جلال الدین از پسرانش آله داد با دیگر برادران بنابر ناتوان بینی و عداوت افغانان مخالف دل نهاد سکونت روه نگشته بهند آمده در ملازمان جنم مکانی انتظام یافتند آله داد بمردر ایام برشد و کاردانی بمنصب عالی و خطاب رشید خان مباهی گشت - و بخدمات عمده اختصاص گرفت - و در عهد اعلی حضرت منظور نظر عنایت شده بمنصب چهار هزارری سه هزار سوار علم افتخار برافراخته کمی دکن گردید - در سال چهارم شاهجهانی بهمراهی اعظم خان صوبه دار

برر تنگ ساخت در نواک حصاری گردید - روز یوش
تنگم بذو رسیده در گذشت - گویند یک روز پیشتر نسخه
خیر البیان خوانده گفت فردا روز وصال من است - همچنین
شد - پس ازو عبدالقادر پسرش قایم مقام گشت - و بر ظفر خان
تاخته سامان و سرانجامش بتاراج برد - آخر بحسن سعی
سعید خان بهادر ناظم کابل عبدالقادر اختیار بزدگی درگاه
والا نموده به ملازمت اعلیٰ حضرت رسیده بمنصب هزاری امتیاز
یافت - و چون در سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه در تعیناتی
کابل روزگارش بسر آمد سعید خان بهادر بی بی الائی زن
احمداد را (که دختر جلاله بود) با دو دامادش محمد زمان
و صاحب داد و قادر داد پسر محمد زمان را با دیگر همراهان
عبدالقادر در سر آغاز سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل
و هفت بدست آورده روانه حضور ساخت - اعلیٰ حضرت
آنها را مهتمال مراحم ساخته پیش رشید خان (که صوبه تلنگانه
باو موقوف بود) فرستاد - و در همین سال کریم داد کور پسر
خرد جلال الدین (که آواره دشت ادبار بود - و در حدود
لرهانی بسر می برد) جمعی از الوسات نغر بشیال فرستاد او را
طالب داشته در همین فرصت نشستند - تا وقت وفات به تیره

و در سال سي و هفتم از توران برگشته ببيادری همان الوس باز
 (۲) سر شورش برداشت - آصف خان جعفر از حضور تعین گشت
 افغانان از دستان سرائي بلايه گري بر نشستند - و برگذارند
 که او را ما از يورت خود بر آورديم - آصف خان اهل و عيالش را
 با وحدت علي نام مرده دستگیر ساخت - و در سنه (۱۰۰۷)
 هزار و هفت هجري جلاله غزنين را برگرفت - اما نتوانست
 نگاهداشت - در سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۹) هزار و نه
 هجري جلاله (که ببيادری الوس لوهاني بآريزش شادمان هزاره
 نواح غزنين رفته بود) زخمي بکوه رباط در شد - مراد بيگ
 با جمعی از نوکران شريف خان ائگه تعاتب نموده کارش با تمام
 رسانيد - و بآساني آن مايه ده بزرگ شورش (که از دير باز
 فرزادان سپاه پادشاهي پی او قطره زنان و سرگردان بود)
 فرو شد - پس ازو احد داد بن شيخ عمر (که عمزاده و داماد شيخ
 جلال الدين ميشد) جانشين گشته غبار طغيان برانگیخت - شجاعت
 و بهادری او ناسخ داستانهای رستم و فراسيد است - در عهد
 جنت مکاني آريزشهای سخت با عساکر پادشاهي نموده گاه
 غالب و گاه مغلوب میگشت - تا در سنه (۱۰۳۵) هزار
 و سي و پنج هجري ظفر خان پسر خواجه ابوالحسن تربتي
 (که بنيابت پدر انتظام بخش صوبه کابل بود) چون عرصه کار

پشاور - باختار سو میدان - شمالی جانب باره - جذربی تذهدار

تنگناهای پرنشیب و فراز بسیار دارد (فته راه خیبر سنگ چین
نمودند راجه مانسنگه ناظم کابل از ناروان به تیراه در آمده
الوس افریدی را (که خمیر مایه فساد بود) تاخته بعلي مسجد
فرود آمد - و جلاله بقدر مالش یافته بود که زین خان کوکه
از حضور تعیین گشته در کندن خاربن فسادش کوشش فرادان
بکار برد - چون کار بر تنگ شد سال سی و دوم از تنگدای تیراه
بر آمده بسواد و بجزور (که بنکاه یوسف زئی ست) پناه برده
آنها با وصف سزاهای شایسته (که از دست عساکر پادشاهی
یافته بودند) دست از بدکاری باز نکشیده میان خودها جا دادند
زین خان دران کوهستان نیز در آمد - بآویزشهای سترگ نزدیک
بود که جلاله دستگیر گردد - از دره (که اسمعیل قلی خان محافظ
آن بود - و بآمدن صادق محمد خان حفاظت را گذاشته بود)
باز به تیراه بدر زد - صادق محمد خان دنبال نموده بتدبیرات
شایسته الوس افریدی و درک زئی را مستمال نمود - چنانکه
آنها ملا ابراهیم را (که جلاله خود را پور از می شمرد)
بدست آوردند - او اعتماد از آنها را گرفته روان دیار
گردید - افغانان زه و زادش گرفته بمردم پادشاهی سپردند

(۳) در [اکثر نسخه] تذهدار رویه (۳) در [نسخهای اکبرنامه] اورک
زئی آمده *

گویند چون او را در مجلس میرزا محمد حکیم آوردند علما از
 مناظره اش در ماندند - چون باجل طبعی در گذشت در بهانه پور
 (که در کوهستان است) مدفون گردید - او را چهار پسر و یک
 دختر بود - شیخ عمر نورالدین - که پسرش مرزائی نام در
 نوکران پادشاهی انصلاک یافته در جنگ دوات آباد کشته شد
 و جمال الدین - و جلال الدین - و کمال خاتون - که در تید قایم
 خان اکبر شاهي جان سپرد - اما جانشینی پدر بجلال الدین
 باز گردید - او در سن چهارده سالگی سنه (۹۸۹) نهصد
 و هشتاد و نه (که ایات عرش آشیانی از سیر کابل معاودت
 نموده در یولم^(۲) گذر نزل داشت) بملازمیت رسیده مورد عواطف
 خسروی گردید - اما در خور متمنای خود پرداخت احوال ندیده
 بخصمت بدر زده در مریدان پدر (که بیشتر درک زنی
 و افریدی و شرداد بودند - و قرابتی نیز بآنها واقع شده) شتافته
 روزگار میگذرانید *

چون در سال سی و یکم طایفه مهمند و غریه خیل (که
 ده هزار خانه دار در حوالی پشاور بھر میبرد) از ستمرانی کار پردازان
 سید حامد بخاری تیولدار آنجا بستموده آمده جلالت را بهر داری
 برگزیده هجوم آوردند و سید حامد را کشته به تیراه (که
 کوهستانی است بطول سی و دو کرده - و پنهان دوازده - خاور رویه

از عهد عرش آشیانی تا زمان اعلیٰ حضرت مهم کهنه لنگ
 ولایت کابل عبارت از استیصال این فرقه بوده - از زمان
 سلطنت اکبری بتاریکی موسوم اند - چون ذکر نبذی از نیاگانش
 و پس از هر که ازینها غبار فتنه و آشوب برانگیخته ناگزیر
 خامه و قانع طراز است بر می نگارد - والد جلال الدین مشهور
 بجلاله شیخ ^(۲) بازید معروف ^(۳) پیر روشن و روشانی است - خلف
 شیخ عبد الله - که بهفت واسطه بشیخ سراج الدین انصاری
 میرسد - سال پیش از رسیدن فردوس مکانی بهند در قصبه
 جالذهر متولد گردید - پس از تحصیل کمال چون تسلط مغول
 بیشتر مشاهده نمود با مادر خود بهبیدن نام ^(۴) که از همان قبیله
 بود ^(۵) بکالی کرم واقع کوهستان روه (که پدرش آنجا سکونت
 داشت) شتافت - در سنه (۹۴۹) نهصد و چهل و نه شهرت
 گرفته باظهار خوارق و کرامات برخی قبائل افغانان را بربقه مریدی
 در آورد - و کتاب خیرالبیان مدلل بر اثبات وحدت وجود بزران
 پشتو برشته تصنیف کشید *

گویند آن نمشئه ایست مقتضی از اقوال اکابر سلف - اما
 بسیاری از طوائف روه ^(۶) بالحداد و زندقه نعمت داده بدو نگریزدند

(۲) در [نمشئهها] بازید آمده (۳) نمشئه [ا ب] روشنائی است (۴) در

[بعضی نمشئه] بهبیدن نام (۵) نمشئه [ب] بهابی کرم (۶) نمشئه [ب]

از طوائف اررا بالحداد *

خلعت و خطاب راجگی و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هشتصد
سوار سر بلند گردید - سال دوازدهم باضافه دو صد سوار کامیابی
اندوخت - سال سیزدهم همراه شاهزاده مراد بخشش (که بتوقف
در بهیره مامور شده بود - و باز بر طبق حکم روانه کابل گردید)
رخصت یافت - سال چهاردهم باز با شاهزاده مذکور بکابل
شتافت - سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار لوای کامرانی افراشته همراه شاهزاده
مراد بخشش بتسخیر بلخ و بدخشان ذیل عقیدت بر کمر بست
و بعد تسخیر بلخ همراه بهادر خان و اصالت خان بتعاقب
نذر محمد خان والی آنجا تعین یافت - سال بیستم باضافهای
متواتره بمنصب دو هزار و پانصد سوار از اصل
و اضافه چهره امتیاز برافروخت - و در نواح بلخ در تنبیه
اوزبکان و زد و خورد المانان لازمه کار پژوهی بعمل آورد - سال
بیست و یکم مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجری
همانجا پیمانه زندگیش لبریز گشت - پادشاه بعد دریافت
این خبر امر سنگه پسر او را بختاب راجگی و اضافه منصب
بر نواخته بین الاقربان اختصاص بخشید *

* رشید خان انصاری *

نامش آله داد پسر جلال الدین روشانی ست - که در افغانان
لوای شری و سرداری برافراخته زنبورخانه فساد بشوزش آورد

قدنهار مورد عنایت گشت - و سال هفدهم (که سعید خان ظفر جنگ بایالت صوبه مذکور جبهه عزت برافروخت) چون میان او و راجه سازگاری نبود از قلعه قلات تغیر شده سال هیزدهم بعنایت خلعت و شمشیر با یراق طلائی میفکار و اسپ با زین نقره فرق عزت بر افراخته بکمک امیرالامرا جهت تسخیر بدخشان دستوری یافت - او از کار طلبی جمعیت زیاده بر ضابطه منصب نگاهداشته و بتقرر مواجب آنها نقد از سرکار خوش دل گردیده از راه طول بدخشان در آمد - چون مردم خوشت پذیره شده بملاقات او آمدند او بمشارکت آنها قلعه مستحکم از چوب میان سراب و اندراب ساخته سه دفعه با اوزبکان و المانان (که نذر محمد خان والی بلخ آنها را فرستاده بود) جنگ کرده عرصه پیمای وادی فرار ساخت - و در قلعه مذکور تیانه مستحکم نگاهداشته بپشاور مراجعت نمود - سال نوزدهم مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجری درانجا بساط هستی در نوردید - اعلی حضرت (اجرو ب پسر ادرا) که احوالش جدائانه بتسویر در آمده بمراسم تسلی برنواخت *

* راجه جیرام بدکوجر *

پسر راجه انوب سنگه مشهور بانیرای سده دهن است - در این حدیث پدر بمنصب در خور سرفرازی یافته بکارها تعیین میشد - بعد فوتش سال یازدهم عالمس فردوس آشیانی بعنایت

راجروپ پسر خود و تحصیلداري پيشكشاست راجهای كوه مزبور
بتعهد چهار لك روپيه نمود منظور شده بعنايت خلعت و اسب
با زين نقره بدان خدمت سربازد گشت - و چون آثار عصيان
از بظهور رسيد از تعلقه مذکور معزول شده طامب حضور
گردید - از انجا (كه در آمدن هم تعالى در زید) پادشاه سه فوج
بسرداري خانجهان بارهه و سعید خان ظفر جنگ و امالت خان
و شاهزاده مراد بخش با فرجه علیحده پشتگرمی افواج مذکور
جهت تسخير قلعه مؤ و نورگدهه و تاراگدهه (كه قلاع متينه
تعلقه نامبرده بود - و دران ایام در احكام آنها بیش از پیش
كوشیده) تعیین فرمود - نامبرده در نگهداشت قلاع مذکور در زد
و خورد با افواج پادشاهی مساعي بقدر وسع امکان بكاربرد *

چون مؤ و نورپور بتصرف كسان پادشاهی درآمد و قلعه
تاراگدهه هم قریب آن شد كه از دستش برآید چار و ناچار
باستصواب سید خانجهان بشاهزاده رجوع نموده بعد عفو زلات او
از حضور و قبول انهدام قاعه تاراگدهه و مؤ سال پانزدهم با پسران
بحضور آمده فوطه در گردن انداخته شرف زمین بوس یافت
پادشاه از سر جرائم او در گذشته ببعالی مذهب سابق آبرو
بخشید - و در همین سال بهمراهی شاهزاده دارا شكوه بجانب
قندهار دستوري یافت - و بقلعه دارمی قاعه قلات مضاف صوبه

رسیده سال اول جلوس فردوس آشیانی بپکالی منصوب مذکور
 سر عزت برافراخته سال هفتم (که پادشاه متوجه نواح پنجاب
 بود) آمده بملازمت پیوست . سال هشتم بعد مراجعت موکب
 پادشاهی از کشمیر بتهانه داری بنگش پائین و تنبیه مفسدان
 الوس خنک (که دران سر زمین سکونت دارند) نوازش
 یافت . و سال دهم ازان تعلقه معزول شده در کومکیان صوبه
 کابل اختصاص گرفت . و در اسیر ساختن کریم داد پسر جلالت
 تاریکی آثار نیکو خدمتی بظهور آورد . سال یازدهم [که
 علی مردان خان قلعه تذهار را ببغدهای پادشاهی سپرد . و سعید
 خان بموجب حکم با کومکیان صوبه کابل جهت دفع فوج
 قزلباش (که دران نواح رسیده بودند) روانه شد] نام برده را
 هراول فوج ساخت . و پس از رسیدن بقاعه تذهار او را
 بتمسخیر قلعه زمین داور فرستاد . او قلعه ساربان را بحسن آورد
 و جانبازی مفتوح ساخته بمحاصره زمین داور پرداخت . و پس
 از مسخر گردیدن آن در محاصره قلعه بهمت نیز مصدر ترددات
 شایان گردید . سال دوازدهم در هفتم (که لاهور معصر
 فیروزی بود) نامبرده آمده دولت بار یافت . و بعتای
 خلعت و مالای مرزاید قامت ارادت آراست . و در همین
 سال بفوجداری بنگش بالا و پائین سر عزت برافراخت . سال
 چهاردهم چون استدعای فوجداری دامن کوه کانگره از تغیر

رسانیدند - که رای میکند چهل اک (روبه در بنیاد خانه های
 نازبول دینه ساخته - مردم بحفر و کندن عمارت او تهن شدند
 پس ازان (که عالیها سافها کشت) یک حبه ظاهر نکردند
 مفتریان بهتان تراش را بحضر کشیده آوردند - آنها بخلاف نمائی
 خود اقرار نموده گفتند - که همایه بودیم - بتعدی و انتقام جاها
 از ما گرفته - بهر نوع انتقام آن را کشیدیم - الحال بهر عتوانه
 که سزادار باشیم حکم شود - اعلی حضرت از سر تنصیر آنها
 در گذشت - رای میکند مدتها دیوانی تن سرانجام داد - و بعزت
 و اعتبار زندگی بسر برد *

* راجه جگت سنگه *

پسر راجه باسو ست - چون برادر کلانش راجه سورجمل
 بعد فوت پدر مطرح انتظار عاطفت جنت منائی گردیده
 بملک موروثی برنواخته شد نامبرده (که با برادر سرسازاری
 نداشت) منصب قلی یافته بتعییناتی بنگاله رفت - سال سیزدهم
 جلوس چون از سورجمل حرکات ناشایسته بوقوع درآمد پادشاه
 نامبرده را بسرعت سریع از بنگاله طلبداشته بمنصب هزاره ذات
 پانصد سوار و خطاب راجگی و عطای بیست هزار روبه نقد
 و خنجر مرصع و اسپ و فیل نوازش اندوز گردانید؛ نزد راجه
 بکرماجیت سندر داس (که به تنبیه سورجمل مذکور سرگرم بود)
 فرستاد - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب سه هزاره سوار

که قبل ازین بدکن آمده مخاله از صوبه بزاز در قبول او مقرر شد - سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود در گذشت - و نبیره زاده^(۲) او مانسنگه (که مدتها در دکن بسر برده عزیمت وطن نموده) در راه از دست بهیلان بقتل رسید *

* رای میکند نارنولی *

کایت مآثر - ابتدا در کم منصبی آصف خان یمین الدوله (که دریستی پنج سوار بود) نوکر دو سه (وپیه در ماهه گردید بترقی خداوند پیش آمده کرده چون خالی از کار دانی و فهمید نبود بمرور ایام بپایه دیوانی آن امیر عظام رسید و عالی همت بود - و در فیض رسائی جده تام داشتند ~~مکرر بسفارش نامه جعلی او کامیاب گشتند~~ - چون بار رسید گفت من نوشته بودم - از قوم کایت کم که ماند که بدولت او بروزگارے نرسید - و صاحب نام نگشت - و مبلغهای خطیر بزارنول (که موطن و مسکن او بود) فرستاده عمارات عالیه ساخت - و پیوسته در حسرت سیر آن بود - پس از فوت آصف خان منظور عزیمت فردوس آشیانی گردیده بدیوانی بیوتات حضور سرفرازی یافت - چون کوکب طالعش فروغ داشت بخدمت دیوانی تن سر افتخار بر افراخت *

برخی معاندان هموطن او بواسطت بار یابان حضور بعرض

دوم دارا شکوه در التمش جا داشت - پستر تعینات یساق دکن گردیده در تاخت تعلقه سیوا بهر سله و تخریب ملک عادلخانیه با اتفاق میرزا راجه جیسنگه سرگرم حسن خدمت بود - سال شانزدهم (که خانجهان بهادر کوکلتاش بصوبه داری دکن نامزد شد) او بهراولی خان مذکور تعیین یافت - سال هیزدهم در عین تهیه جنگ با عبدالکریم میانه (که فوجها ترتیب یافت) بذابر عروض مرض بمقر اصلي شتافت - راو راساپوره بیرون بلده اورنگ آباد بنام او آباد اسم - پس ازو پسرش اندر سنگه منصب شایان و سرداری وطن یافته سال بیست و دوم بانتقال مهاراجه جسونت سنگه بعطای خطاب راجگی و خلعت و شمشیر با ساز مرصع و اسپ با ساز طلا و فیل و علم و توغ و نقاره^(۲) امتیاز برگرفت و سال بیست و چهارم همراه سلطان معظم بتعاقب سلطان محمد اکبر همپائی گزید - پستر مدتها بتعیناتی فیروز جنگ گذرانید سال چهل و هشتم بمنصب سه هزاری دو هزار سوار رسید بعد ارتحال خلد مکان پیش اعظم شاه شتافته بمنصب پنج هزاری فایز شد - و همراه ذوالفقار خان به پیش رفتن نزد سلطان بیدار بخت (که از احمد آباد بر طبق ایامی پدر باوجین رسیده فوج همراه نداشت) مامور گشته از اثنای راه برخاسته بوطن رفت - یکی از نبائرش هر ناتهه سنگه است

مردانه بود) با سيد غلام محمد ولد سيد محبي الدين برادر خود
و پنج تن از خويشان بكار آمد - پسرش رايسنگه سال هيزدهم
آمده شرف آستانبوس حاصل نمود - بمصمص هزاري هفتصد
سوار سربلندي اندوخت - سال نوزدهم همراه سلطان مراد بخش
بهم بلخ و بدخشان تعيين شده سال بيست و پنجم از امل
و اضافه بمصمص هزار و پانصدي هشتصد سوار کامياب گشته
با سلطان اورنگ زيب بهادر در كره ثانيه بهم قندهار شتافته
و سال بيست و ششم دو ركاب سلطان دارا شكوه باز كمر همت
بر بسته و سال بيست و هشتم باتفاق سعدالله خان جهمت انهدام
چيتور مامور گرديده سال سيم باضافه دو صد سوار جدين طالع را
(روشن ساخت *

چون وساده سلطنت بجلوس خلد مكان رونق گرفت او
بعد وصول موكب ظفر كوكب بمتها آمده ملازمت دريافت
و همراه خليل الله خان بتعاقب دارا شكوه مامور گرديد - و در
جنگ سلطان شجاع همراه ركاب پادشاهي بود - پس از آنكه
معاودت سمت اجير واقع شد او را برغم مهاراجه جهونت سنگه
بخطاب راجكي و عنايت خلعت و فيل با ماده فيل و شمشير
مرصع و نقاره و انعام يك لك روپيه و از امل و اضافه بمصمص
چهار هزاري چهار هزار سوار بر نواخته سرداري قبيله راتهور
و مرزبانج ولايت جودهپور بنام او قرار يافت - و او در جنگ

و ملوکچند مشرف دولتخانه خاص بر طبق حکم سلطانیه بیزون
 و هلیز خلوت خانه آورده مردم را طاییدند - که بخانه او
 برده امور ناگزیر بتقدیم رسانند - یانزده کس از خدمتکاران او
 بر حالش مطلع شده دست بشمشیر و جمره کردند - ملوکچند
 کشته شد - و میر خان زخمی شده شب دیگر در گذشت
 درین اثنا احدیان و غمیره رسیده آن مخاذیل را عامل جهنم
 گردانیدند - و از گرز برداران شش کس مقتول و شش کس زخمی
 شدند - و برین اکتفا نکرده جمعی از نوکرانش قرار دادند - که
 بر خانه ارجن رفته ادرا بکشند - و بلون را تهور و بهار سنگه
 را تهور (که ابتدا نوکر امر سنگه و پدرش بودند - و ثانیاً بنوکری
 پادشاهی مباحات پذیرفته) درین اندیشه انباز آنها شدند *

چون این مقدمه بعرض رسید بر نادانی این گروه بخشیده
 بکس حکم شد که رفته آنها را بفهماند - که اگر خواسته باشند
 با مال و عیال بمنازل خود روند - چرا باعث خرابی خان و مان
 خود میشوند - پس ازان (که استبداد آنها دریافت شد) بسید
 خانجهان باره با مردم جلو و رشید خان انصاری (که نوبت
 کشک اینها بود) بزد و کشت آن گروه دستوری شد - اینها
 بمقابله پیش آمده قارمه در تن بود پرخاش نمودند - و بقتل
 رسیدند - و از مردم پادشاهی سید عبد الرسول باره (که جوان

نرسیده بود) پس از صحت بدربار حاضر شد - و بعد ملازمت
 ناکاه جمدهر کشیده ملابت خان بخشي را بتفصیل (که در
 احوالش سمت ارتسام پذیرفته) گشت - از سنوح این واقعه
 خلیل الله خان و ارجن پسر راجه بیتهداس کور برو حمله
 آوردند - و از دو سه بار جمدهر حواله ارجن نمود - درین
 اثنا خلیل الله خان بر امر سنگه شمشیر انداخت - و ارجن
 نیز دو بار شمشیر برو زد - درین ضمن مردم دیگر رسیده
 کارش باتمام رسانیدند - هر چند پادشاه وجه این همه جسارت
 تجسس نمود غیر از دوام ارتکاب مسکرات (که بیماری چند روزه
 علاوه آن شده) بوضوح نه پیوست - مگر اینکه قبل ازان میان
 مردم او (که در ناگورتیولش بودند) و مردم راکون پسر راک
 سور بهورتیه جاگیردار بیکانیر (که تعینات یساق دکن بود)
 بر سر حدود مذاقشه بمیان آمده مردم کار آمدنی او مقتول
 شده بودند - او بمردم خود نوشته بود که باز جمعیت فراهم
 آورده بر سر سواران کون بروند - کون این معنی بصلابت خان^(۲)
 نوشته در خواست امین حضور نمود - لهذا ملابت خان بعرض
 رسانیده امین گرفته بود - شاید این واقعه محمول بطرفداری
 نموده جرأت کرده باشد *

پس از وقوع این معنی چند امر سنگه میروخان صبر تزک

(۲) در [بعضی نسخه] بردند .

بر نوشتند - و پس ازان [که سال مزبور پدرش فوت نمود
و راجگی و جانشینی بجسونت سنگه برادر کوچکش بوجوه
(که خاتمه احوال راجه گجسنگه بدان موشع گشته) تعلق
گرفت] او غایبانه باضافه پانصد هزار از اصل و اضافه بمنصب
سه هزار و سه هزار سوار و خطاب راوی امتیاز انداخت
چون سال چهاردهم سلطان مراد بخش بار دوم بکابل مرخص
گردید او نیز بهمراهی شاهزاده معین گشت - و پس از ورود
حکم تنبیه راجه جگت سنگه ولد راجه باسو (که مصدر بغی
شده بود) با شاهزاده او همراهی گزیده سال پانزدهم پس از
زنهاری شدن راجه مزبور (که شاهزاده ملازمت پدر عالیقدر
در یافت) او نیز بدین متمنا فایز شد - و در همین سال
چون شورش دارای ایران جانب قندهار معلوم شد و سلطان
دارا شکوه بدان طرف دستوری پذیرفت او باضافه هزار و نه
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار قامت
لیامت آراسته بهمراهی شاهزاده تعیین گردید - از انجا (که
از مقدرات دارای ایران دران ایام ازین سپنجی سرا در گذشت
و شاهزاده بموجب حکم معاودت نمود) او سال شانزدهم بحضور
آمده جمیع عقیدت بر آستان خلافت گذاشت - سال هفدهم
سلخ جمادی الاولی مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار
هجری از انجا (که چندی بنابر بیماری بهعات متجرا

چون قلعه دهمونی بتسخیز در آمد و خاندوران درون آن رفت
و نامبرده و دیگر سرداران بیرون قلعه انتظار صبح میکشیدند
و غارتیان در آمده بتجسس اسباب مشغول گردیدند درین ضمن
گل مشعل در انبار خانه باروت (که ته برج بود) افتاد
و برج پرید - و از ریزهای سنگ (که بیشتر جانب بیرون قلعه
افتاد) چذد کس از همراهیان او ضایع شدند - پس از مراجعت
از انجا و حصول ملازمت از اصل و اضافه بمنصب سه هزار
و هزار و پانصد سوار^ل لوی کامرانی افراشت *

و چون سال^{فهم} پادشاه خود بدفع شورش ساهو بهونسله
(که با وجود مقید بودن نظام الملک در گوالیار طفله را
از توایتیان او برداشته مصدر آثار خلاف گردیده بود) متوجه
دکن گردید و بعد عبور دریای نریده نواحی قلعه دولت آباد
معسکر فیروزی شده سه کس را از امرا سردار ساخته روانه
نمود اورا باتفاق خاندوران بهادر کسبل فرمود - و سال^{دوم} دهم
همراه بهادر مزبور بحضور آمده باستلام عتبه سلطنت
روشن جبین گردید - سال^{یازدهم} چون قلعه قندهار را عای مردان
خان بملازمان پادشاهی سپرد و احتمال آن داشت که شاه مقلی
خود عازم آنحدود شود بذبران شاهزاده سلطان شجاع با فوج
گران بدان سمت رخصت یافت اورا بعزایت خلعت و اسب
بازین نقره و عطای نقره بر نواخته در همراهیان شاهزاده

و هشتم تعیین کابل گشت - سال سی و یکم از اصل و اضافه
 بمنصب هزارى هزار سوار رایت ترقی برافراشت - پس از آن
 (که غلبه عالمگیر پادشاه بر روی روز افتاده دارا شکوه مذهب
 گردید او بملازمت خلد مکان پیوسته سال اول جلوس همراه
 سبکون بذیله بر سر جنیت بذیله رفت - و سال دهم همراه
 کامل خان در تذبیه افغانه یوسف زئی مصدر ترددات نمایان
 گردید - و در جلدوی آن پانصد سوار از تابینانش دو اسبه
 سه اسبه قرار یافت - سال بیست و ششم بکشور فنا (۲) کرد
 اودیسنگه پسرش (که از سابق بنوکرى پادشاهی ممتاز
 و همراه میرزا راجه جیسنگه در مرم دکن تعیین بود) سال
 بیست و چهارم بقلعه دارى چیتور فایز گشته از انتقال پدر
 بخطاب راجگی آئینه بخت را جلا داد *

* راء امر سنگه *

پسر کلان راجه گجسنگه راتهور است - ابتدا منصبه در خور
 یافته سال دوم جلوس فردوس آشیانی بمنصب دو هزارى هزار
 و سه صد سوار سر بلندی یافت - و سال هشتم از اصل و اضافه
 بمنصب دو هزار و پانصدى هزار و پانصد سوار و عنایت علم
 و قیل چهره عزت برافروخت - و در همان سال باتفاق سید
 خانجهان باره جهت مالش ججهار سنگه بندیاه تعیین گردید

نهم همراه خانزمان بمالش ساهو بهونهله كمر همت بر بخت
 و سال هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۳) هزار و پنجاه و سه هجري
 بنیستی سرا در شد - چون فرزندے بجز پسر كنیز نداشت
 بدننگهه ^(۲) نبیره عم او بعنایت خاعت و از اصل و اضافه
 بمنصب هزاري هزار سوار و خطاب راجگی سربلندي اندوخت
 سال بیست و یکم روزے بگورنش درشن رفته بود - ناگاه فیل
 مسمت طرف او دوید - و یکے از تابینانش را بزیر دو دندان
 گرفت - راجه از فرط تهور جمدهرے بآن خونخوار حواله نمود
 و بسبب سردادن چرخي آسییه بر راجه نرسید - و آن شخص
 نیز بسبب در آمدن میان دو دندان محفوظ ماند - راجه
 یعطای خلعت عنایت و معافی پنجاه هزار روپیة منجمله
 پیشکش دو لک روپیة (که هنگام تقرر رطن قبول کرده بود)
 چهره عزت برافروخت - سال بیست و دوم باضافه پانصدی
 سرافراز گشته در رکاب محمد اورنگ زیب بهادر بمهم قندهار
 شتافت - سال بیست و پنجم باز همراه شاهزاده مذکور و سال
 بیست و ششم با محمد دارا شکوه رخس عزیزمت بیساق مذکور
 جهانده - سال بیست و هفتم همانجا راه عدمخانه پیش گرفت
 مهاسنگهه پهرش بمنصب هزاري هشتصد سوار و خطاب
 راجگی و عطای اسمپ سر عزت برافراخت - سال بیست

نمود - اختلاف در سر رشته منصب مومی الیه (که از عالمگیر نامه
 ده ساله نقل نموده شد) شاید بسبب کمی (و دادن در منصب
 سابق او بوجه بوده باشد - یا بنابر غلطی نسخه مرقوم *

* راجه کشن سنگه بهدوریه *

(۲)

به‌دور سرزمینی است سه‌کروهی اکبرآباد - سنه آنجا بدین

لقب معروف اند - قومی ست مردانه و جگر دار - سابق خودسری
 داشتند - عرش آشیانی سرگروه آنها را ته پای فیل انداخت
 (۳) (۴)

از آن بعد برهقه فرمانبرداری در آمده نوکری اختیار کردند

در عهد پادشاه مزبور مکتمن بهدوریه سرکردگی و منصب هزاری

داشت - در عصر جنت مکانی براجه بکرماجیت (که همراه

عبدالله خان بهم رانا تعیین شده پستر در متعینه دکن قرار

یافته سال یازدهم چون فوت شد بهوج پسر او از دکن آمده

احراز ملازمت نمود) و در وقت فردوس آشیانی براجه

کشن سنگه مذکور تعاق گرفت - نامبرده سال اول باتفاق

مهابت خان بهم چهار سنگه و سال سیوم همراه شایسته

خان بتخریب ملک نظام الملک دکنی (که خانجهان لودی را

پناه داده بود) دستوری یافت - سال ششم در محاصره قلعه

دولت آباد و روز تسخیر آن مصدر تردد شایسته شد - سال

(۲) نسخه [ب] به‌دور (۳) در [بعضی نسخه] سرکرده (۴) نسخه

[ب] پدای فیل انداخت *

دو هزارى هزار سوار تارك مباحات برافراخته همراه سيد خانجهان
 باره بتخریب ملک عادل خانیه مرخص گشته سال سیزدهم
 مطابق سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجری بغیستى سرا
 در شد - پادشاه امر سنگهه نبیره اوزا از اصل و اضافه بمنصب
 هزارى ششصد سوار و خطاب راجگى بر نواخته و میانمت
 حصن نرور بدستور جدش باو مفوض ساخته آن نواحى را
 در اقطاع او مرحمت فرمود - سال نوزدهم در رکاب سلطان
 مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان کمر عزیمت بسته سال
 بیست و پنجم همراه سلطان اورنگ زیب بهادر (که نوبت
 دوم بیساق تغدهار نامزد شده) بدان صوب شتافت - و سال
 بیست و ششم با سلطان دارا شکوه عازم آن صوب گشت
 و از آنجا همراه رستم خان بتسخیر بخت شتابید - سال سیست
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدى هزار سوار چهاره
 عزت برافروخت - و در همین سال با معظم خان بکمک سلطان
 محمد اورنگ زیب بهادر بجانب دکن معین شد - سال اول
 جلوس عالمگیرى دولت ملازمت دریافته پستتر همراه پادشاهزاده
 محمد سلطان بتعاقب سلطان شجاع تعیین گردید - و در کارهای
 آنجا و مهم ولایت آشام مصدر تردد شد - پستتر همراه شمشیر
 خان قرین در یساق افغانه روه قرار یافته بتقدیم نیکو خدمتى
 از اصل و اضافه بمنصب هزارى سه صد و پنجاه سوار ترقى

امتیاز داشت و پس ازان (که اودیسنکجه در ملازمت عرش آشیانی
براجگی مخاطب شد) قرار یافت که دیگران ازین قبیله برادر
موسوم شوند و ازینجا ست که بعد فوت اودیسنکجه سورجسنکجه
با آنکه از دیگر برادران خرد سال بود بخطاب راجگی معزز
گردید لهذا پادشاه جسونت سنکجه را بعنایت خلعت و جمده
مرصع و منصب چهار هزاری چهار هزار سوار و خطاب راجگی
جسب وصیت پدر او و مرحمت علم و نقاره و اسب با زین
مطلا و فیل از حلقه خاصه برنواخت - و امر سنکجه برادر کزان
جسونت سنکجه را (که حصص الحکم با شاهزاده سلطان شجاع
بکابل رفته بود) باضافه هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار
سوار و خطاب راوی هر هزار گردانید - احوال هر دو جداگانه
فوکریز خامه اخبار طراز گردیده *

* راجه رام داس نروری *

از منصفاداران عهد جنت مکانی ست - سال اول جلوس
قرورس آشیانی همراه مهابت خان خانخانا بمالش ججیار
سنکجه بتدیل (که از اکبرآباد قرار نموده علم بغی برافراخته بود)
تعیین گردید - سال سیوم همراه راد رتن هادا بجهت توقف در باسم
مضاف دراز رسد راه بودن بر روی افواج دکن دستوری یافت
اواخر سال ششم در رکاب سلطان شجاع بغایر تسخیر پرینده
بصوب دکن رخصت پذیرفته سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب

ساختن تعلقه او نیز مطمح نظر اعلیٰ حضرت گردیده از
 دارالخلافه عازم دکن شد و سه فوج بسرداری سه امیر عمده
 تجویز یافت سرکردگی یک فوج بظام راجه مزبور مقرر گشته
 همراه اعظم خان صوبه دار دکن رخصت یافت - که رفته
 ملک متعلقه نظام الملک را ^(۲) پی سپر اسپان سپاه سازد - و در
 مالش خانجهان دقیقه فرو نگذارد - پس ازان (که سال چهارم
 یمین الدوله برای بیدار ساختن عادل خان دهتوری یافت)
 او بهراولی معین شد - و پس از مراجعت ازان ناحیه بوطن
 خود شتافته سال ششم بعثه خلافت پیوست - و مکرر بعثت
 اسپ با زین مطلا و عطای خلعت خامه و سال دهم برخصت
 وطن کامیاب شد - سال یازدهم باتفاق پسر جهونت سنگبه
 از وطن خود بحضور (سیده) سعادت کورنش حاصل نمود - و در
 آخر همین سال دوم محرم مطابق سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل
 و هشت هجری دیدار جهان بین را از تماشای گلشن زندانی
 بر بخت - بدولت قرابت و قرب رقت و فرادانی سپاه
 و فرزندی دستگاه از دیگر راجها ممتاز بود - چون رسم فراق
 راتهور خلاف دیگر راجپوتیه است [چه با مادر هر فرزند (که
 محبت شوهر بیشتر باشد) او بجای پدر می نشست اگرچه
 خرد سال باشد از دیگران] و ابتدا بزرگ خانواده راتهور برای

(۲) در (بعضی نسخه) بی - برسم اسپان *

همراه پدر خود سعادت ملازمت دریافتند پس از فوت او سال چهاردهم بمذنب سه هزار و سه هزار سوار و خطاب راجگی چهره امتیاز برافروخت - و باضافه متواتره موافقی مدارج عمدگی گردید - در سال هیزدهم (که فیما بین جنت مکانی و فردوس آشیانی نوبت بفرج کشی انجامید - و سلطان پرور با مهابت خان و غیره بصوبه دکن تعین شد) مشارالیه نیز بهمرامی شاهزاده متعین گردید - و اواخر عهد جنت مکانی در دکن گذرانیده همراه خانجهان لودی (که عبور نبرده کرده بعضی محالات صوبه مالوه را بتصرف درآورد) بصوبه مذکور رسید - چون مدت اقبال شاعجهانی عالم را فرو گرفت از نامبرده جدا شده بوطن خود رفت - و پس از وصول مرکب پادشاهی بدار الخلافه آگه سال اول جلوس بدولت یایبوس کام دل براندرخت - چون پدرش خال پادشاه میشد بعذایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با یهول کتاره و شمشیر مرصع و بحالی منصب پنجهزاری ذات و سوار (که در عهد جنت مکانی داشت) و عظامی علم و نقاره و اسب از طویلۀ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقۀ خاصه نوازش آورد گردید - سال سیوم چون تنبیه خانجهان لودی (که رایت طغیان افراخته راه فرار سپرده پیش نظام الماک بحری خود را رسانیده مامن خود قرار داده بود) و بدین تقصیر مالش نظام الملک و پامان

خواست بر شانه شیر حواله نماید - دست او حمائل دیده بر کمر
 زن - رامداس نیز شمشیر رسانید - حیات خان چوبه چند
 زد - شیر انوپ را گذاشته راهی شد - او (که دستش به سبب
 انگشتریها از کار نرفته بود) از عقب شیر در آمده شمشیر
 انداخت - چون شیر رو برگردانید تیغه دیگر بر چهره رسانید
 که پوست او بر بریده بر چشمها افتاد - در خلال این حال
 مردم از اطراف هجوم آورده کار انجام یافته شیر را به پایان
 رسانیدند - انوپ بخطاب انی رای سنگمدان یعنی مالذد شیر
 و اضافه منصب مباحات انداخت - چون روزی جنت مکانی
 بنابر تقویمه برو اعتراض فرمود او فوراً جهدهر بشکم خود زن
 ازان وقت مرتبه و اعتبارش افزود گشت - ناله بسر لشکری
 و صاحب فوجی مامور میگردد - در سال سیوم شاهجهانی چون
 پدرش ^(۲) بیر نراین (که هزاری ششصد سوار منصب داشت)
 بساط زندگی در پیچید انوپ سنگمه خطاب راجگی باذد نامی
 یافت - سال دهم پیرانه زندگی او هم منوال گشت - بمنصب
 هه هزاری هزار و پانصد سوار رسید - از خط و انشا ناز بهره
 داشت - چهارم ولد اوست - که عابدی مذکور گردیده *

* راجه گج سنگمه *

بسر راجه سوز گج سنگمه (نامور است) - سال دهم جنت مکانی

شده بود و فیالان (که از اواز و نشیمن این جاندار جان شکر
 اند) همراه نبودند اسب سوار متوجه انتصوب گردید - و بعد
 دیدن شیر از اسب فرود آمده مکرر تنگ انداخت - چون
 زخم مکرر نبود رفته بنشیب زمینه نشست - از اینجا (که انتاب
 فرد شد - و همت مصروف بران که شیر شکار شود - و جز
 شاهزاده شاهجهان و راجه رامداس کچه واهه و انوب سنگه
 و اعتماد رای و حیات خان داردغه ابدارخانه و کمال فرول
 و سه چهار خواص دیگرست حاضر نبود) کلمه چند پیش
 رفته تفنگ کشاد داد - اتفاقا درین مرتبه نیز زخمی (که از حمله
 باز دارد) نرسید - از شدت غضب و حدت غارت غوان و خروشان
 بجانب پادشاه دیدن - مردم حوالی چنان برهم خوردند که
 از صدمه پشت و پهلوی آنها جفت مکانی یک در قدم پس
 رفته افتاد - خود می فرمود که از سراسیمگی دو سه کس
 بر سینه من پائیده گذشتند - دران میان شاهزاده تیر انداخت
 کارگر نیامد - آن درنده خشمناک بانوب (که پای تفنگ
 خاصه بدست گرفته نشسته بود) رسید - از چوبی که در دست
 داشت بر سرش فرد کوفت - شیر او را بر زمین انداخت
 درین وقت (که سر شیر بجانب پادشاه بود) انوب سنگه
 یک دست خود را بدهنش داده دست دیگر نزدیک شانه اش
 حمایل کرد - شاهزاده از جانب چپ شمشیر از نیام آخته

بیوز پادشاهی (که بآهو سرداده بودند - و دران بیشه مخفی گشته) رسید - از زنگواه و قلاده طلا دانست که از سوار والا ست اورا در چاه افکنده سازش برگرفت - آنها که در سراغ بودند بچاه پی برده دریافتند که کار همان راجپوت است - که پیوسته برای شکار میگردون - بخانه اش شتافته قلاده و زنگوله بجنس برآوردند - و اورا بسته بحضور عرش آشیانی بردند - پس از عرض کیفیت واقعی پادشاه را دلیری و حکم اندازی او پسند آمده در خدمت نگاهداشت - و بنابر شوقی (که ببرقندازی بود) اورا بمنصب در خور ممتاز فرمود - پسرش بیرنوارین نیز مفسر یافته در رتبه از پدر گذرانید - و لدش انوپ چون بسن رشد و تمیز رسید از وفور خدمتگذاری در آخر فرمانروائی عرش آشیانی بیایه سرداری خدمتگاران (که بخواص معبر اند) ارتقا یافت - و در زمان جنت مکانی نیز چنده بهمان خدمت می پرداخت *

سال پنجم پادشاه در برگنه باری (رزے بشکار یوز اشتغال داشت - در اثنای آنکه از باره یعنی جمعی (که در سواری شکار شرف اندوز حضور می باشند) بفاصله از عقب می آورد خبر شیرے قوی هیکل تنومند شفته بدان سو شتافت - و باتفاق مردم باره آن را قبل نما کرده کس بخدمت جنت مکانی فرستاد - پادشاه از فوزنی رغبت شکار شیر با آنکه (در آخر

پس از فوت مهتاب خان (که ساهو بهمنساه بزواج دولت آباد
آمده هنگامه قاتلان بر تصبات و تزیات آن نواحی بلند ساخت
و خاندوران صوبه دار برهانپور باراد تزییه از کمر عزیمت
بهست) اورا باتفاق مامور سنگه در بلاد مذکور گذشت - سال
هشتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار فوق
اعتبار برافراخت - و پستر در تعاقب چهار سنگه بودند به
باتفاق خاندوران مصدر تردد گشته سال نهم با اضافه پانصد
سوار و خطاب رحمت خان سرمایۀ ناموزی اندوخت - سال
دهم بعطای عام و رخصت بسرکار بیجاگده (که در قبول از
بود) لوای شادکامی برافراخت - سال یازدهم از اصل و اضافه
بمنصب دو هزار و پانصد سوار درجه امتلا بیمود - و در
همین سال مطابق سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت مجری
رخت زندگانی بر بهست - اسد الله پور از بمنصب شش صدی
شش صد سوار سر برافراخته سال سیم بدار بقا خرامید *

(۳)
* راجه انوپ سنگه بدکوچر *

مشهور بانیرای سنگه دلان - بدکوچر طایفه ایست از راجپوت
آبایش بروش زمیندارانه میگذرانیدند - گریزند جد او بنابر
ضیق معاش بشکار آهو میرفت - و اوقات گذر خود بگوشش آن
می نمود - اتفاقاً روزی در بیشه بگمان شیر تفنگ انداخت

نامیه بخت افروخت - و سال چهارم بهمراهی نصیری خان بجانب نادر رخصت پذیرفت - و سال ششم برباط محمد شجاع بیضا دکن نامزد گردیده در محاصره قلعه پریزده چنده از گنبدان او بکار آمدند - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب در هزاره سوار لوی ترقی افراشت - و در همان سال مطابق سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار هجری بساط هندی در نوردید - پسرش راجه بهروز تا سال سیم جلوس فردوس آشیانی بمنصب هفتصد سوار رسید - و در بیضا قندهار و غیر آن تعیین گردید - و در عهد خلد مکان نیز در بدن فوج همراهی شاهزاده محمد سلطان و معظم خان از راه غیر متعارف ببنگاله مصدر مجرا شد - و در محاربات با شجاع (که افواج عالمگیری را در ملک بنگاله روانه) نیز همراه معظم خان بتقدیم نیکو خدمت بها پرداخت - سال چهارم در کشایش پلاون مضاف صوبه بهار توده نمایان بتقدیم رسانید سال هشتم حیاتش سپری گشت *

رحمت خان میر فیض الله

از منصبداران عهد فردوس آشیانی سمت - سال سیوم چون دکن معسکر پادشاهی گردید و سه فوج به تنبیه خانجهان لودی و تخریب تعلقه نظام الملک دکنی تعیین یافت او بهمراهی راجه گجسنگه معین شد - و پستو تعینات دکن گردیده

سرکار پادشاهی شد *

(۲)

* راجه روز افزون *

پسر راجه سنکرام زمیندار پرگنات مضاف صوبه بهار است در عهد عرش آشیانی چون شهباز خان کنبر بشرتی دیار تعیین شد و عبور فوج پادشاهی بزرگیکم قلعه مهدا (که متعلق بار بود) اتفاق افتاد خان مزبور عزیمت محاصره نمود - او سپردن کلید قلعه را دستاویز حسن اعتقاد ساخت - اگرچه ملازمت نکرده بود اما با حکام آنجا همواره خدمت گذاری نموده سال اول جلوس جنم مکانی جهانگیر قلی خان لاله بیگ ناظم صوبه مذکور فوجی بر سر او کشید - او در جنگ بزخم تشنگی در گذشت - راجه روز افزون از خردی در خدمت آن پادشاه تربیت یافته بشرف اسلام درآمد - سال هشتم بحکومت وطن و عنایت فیل سربلندی اندوخت - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار (سید - سال اول جلوس فردوس آشیانی همراه مهابت خان خانخانا بصوب کابل جهت مدافعه نذر محمد خان دلی باغ (که غبار فتنه بلند ساخته بود) و پستری بمالش ججهار سنگه بندیل تعیین یافت و سال سیوم بهمراهی اعظم خان در فرجه (که سرکردگی آن بنام شایسته خان بود) شتافته باضافه یکصد سوار

و اجناس او متصرف شد - چون این مقدمه بهمع خسروانی
 رسید فرمان رفت که ملک مزبور بسرکار را گذارد - و الا
 بقدر عوض آن از محالات نواح وطن خود دست بردارد - و از
 نقود بهیم نرائین ده لک روپیه بحضور ارسال نماید - و
 بنوشته وکیل آگهی یافته بکرماجیت پسر خود (که در دکن
 بود) بر نوشت - که گریخته خود را برساند - لهذا سه فوج
 بسردار می سید خانجهان بارهه و فیروز جنگ بهادر و خاندوران
 بتنبیه آن بد سرشت دستوری پذیرفت - و به پشتگرمی اینها
 سلطان اردنگ زیب بهادر هم با شایسته خان و غیره روانه شد
 چون افواج پادشاهی قریب رسید اول از اوندچهه بدهامونی
 (که ساخته پدر او بود) پستر از اینجا بچوراگدهه شتافت
 چون هیچ جا پا قایم نتوانست کرد ناچار با احمال و انقال
 بملک راجه دیوگدهه درآمد - افواج پادشاهی تعاتب کنان
 میرفت - و مکرر زد و خورد داد - نقد و مرصع آلات او همه
 بتصرف غازیان آمد - او خود باتفاق بکرماجیت پسر کلان خود
 پیغاه جنگلستان خزیده بود - طایفه گوند (که دران ملک آبادند)
 آن هردو را مطابق سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار هجری
 بقتل رسانیدند - خاندوران باستماع این خبر سرهای هردو را
 بریده نزد فیروز جنگ آورد - خان مزبور بحضور روانه ساخت
 و یک کور روپیه از دفائن او آنچه همراه برداشته بود داخل

خان جسته در خواست مفتح جرائم نمود . پادشاه قبول این معذرت فرمود - او سال دوم همراه خان مزبور بهارک خسرود می آمد - خان مذکور فوطه در گردن انداخته هر دو سر فوطه بدست خویش گرفته بدولت ملازمت رسانید - و هزار هزار نذر و پانزده لک روپیه و چهل فیل (که بطریق جریمه قرار یافته) از نظر گذشته پذیرا شد .

چون سال سیوم پادشاه برای تنبیه خانجهان لودی و با مال ساختن تعلقه نظام الملک (که خانجهان را بناء داده بود) عزیمت دکن فرمود و سه فوج بتخریب آن نواح تعیین نمود مشارالید را بهمراهیان اعظام خان ناظم دکن بر نوشتند و بخطاب راجگی نامور گردید - و پس ازان (که یمین الدوله بهرکردگی افواج دکن نامزد شد) او با جمعی از مضمندانان بچندادایی مامور گشت - و چون موبجات دکن بمهابت خان متعلق گردید او چنده همراه خان مزبور مانده بستر رخصت شده بوطن آمد - و بکرماجیت پسر خود را با فوج درانجا گذاشت - و پس از رسیدن بوطن سال هشتم باغواهی طبیعت فساد سرشت بر بهیم نراین زمیندار چوراگده (که حاکم نشین ملک گده کنگه است) لشکر برده بعهد و پیمان او را برآورده با گروه انبوه از عشائر او بقتل رسانید - و قلعه را با نقود

و منصب مذاہب قریبی کردہ تا آخر عهد جذت مگانی منصب
 چهار هزار بی چهار هزار سوار مرقی شدہ سائل اہل جلاویں
 فردوس آشیانی دولت متزمت اندوختہ بعزیت خلعت
 و جعدہ مروج با بول کتارہ و علم و نقارہ بلند آوازہ گردن
 چون در عهد اعلیٰ حضرت سرشتائے تقدیم مہمات و تشخیص
 معاملات رونق گرفت و (کہ سائل بسیار فوائد کرد) در
 خون بیکبار بے حسنت و دست آوردہ بود (دانشای
 دانش خائف و اہلک بشاطر (۱) دادہ با تمام فہم صمد)

سال اول بهر جدارى اقامه و مضافات آن (که در خالصه شريفه
بود) و بعد چندهاى بعطای نقاره سربلند گرديد - سال دوم
همراه خواجه ابوالحسن بتعاقب خانجهان لودي و سال سوم
باتفاق راء (تن هادا بتسخير تلنگانه مامور شد - پستر باضافه
پانصد سوار نوازش يافته همراه نصيري خان در محاصره قلعه
قندهار دکن تردد شايسته نمود - چون بر محصوران کار تنگ
شد باستصواب او آمده قلعه سپردند - سال چهارم بملازمت
حضور رسیده باضافه پانصدی ذات از اصل و اضافه سه هزار
و پانصدی سه هزار سوار باذن مرتبه گرديد - پستر بحراست
سرحد تلنگانه مقرر شده سال ششم قصبه وکلور را با عيال
بوته (که از جانب حکام دکن قصبه مزبور بنامبرده و سيدي
مفتاح متعلق بود) بدست آورد - چون اين معني بهمع
بعمای حضرت (سيد او را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزارى
سه هزار و پانصد سوار بر نواخت - و سال هفتم (که بلده
شماره مختار قندهارى بود) بعرض (سيد - که مطابق سنه
۸۵۰ هجری و ۱۴۵۰ قمری) روزگار نامبرده در سرحد
تنگانہ سیرت شد - بسیار راجه ديبي سنگهه است که احوال او
براحت انسي شد -

و راجه جيهان سنگهه بنديله *

بهر راجه پيرستار است - بعد قوت پدر بختاب راجگی

چون پاس مراعات بر سنگهدیو پیش از پیش بود اواخر سال
 جلوس آن پادشاه عبدالله خان از کالپی (که در جاگیر داشت)
 روز دسهره بتیز گامی بر او ندچعه دوید - و رام چند را (که
 دران زمین قلب شیوه فتنه انگیزی داشت) دستگیر ساخته
 سال دوم مسلسل بنظر پادشاه در آورد - پادشاه بذن از پای او
 برداشته و بعزایت خاعت بر نواخته بر اجه باسو سپرد - که
 خاصن گرفته بگذارد - ازان روز او ندچعه بر اجه بر سنگهدیو
 قرار گرفت - سال ^(۳) چهارم دخترش حسب عرض او داخل محل
 خسروانی گردید - چون او بعدم سرا شتافت سال هفتم بهارتهه
 نبیره او بمنصب در خور و خطاب راجگی چهره عزت بر افروخت
 پس از گستاخی (که در کنار آب بهمت از مهابت خان بوقوع آمد
 و آخر ثبات پای نورزیده گام فراخ بر زده راه تعلقه رانا
 پیش گرفت) امرا (که در تعاتب او از حضور جنت مکانی
 تعیین شده باجمیر رسیده متوقف بودند) نامبرده از انجمله
 بود - درین ضمن چرخ دوار بوقلمونی نمود - و زمانه رنگ دیگر
 ریخت - جهانگیر پادشاه بعالم بقا خرامید - و رایات شاهجهانی
 رونق افزای سلامت اجمیر شد - او بملازمت شتافته باضافه
 پانصدی پانصد سوار از اصل و اضافه بمنصب سه هزار
 دو هزار و پانصد سوار و عطای علم و اسب کامیاب گشت

سوار و عطای علم و نقاره نوازش یافت - و همراه مهابت خان
خانخانان بدفعیۀ نذر محمد خان (که بر کابل فوج
کشیده بود) تعیین گردید - چون پیش از رسیدن اینها نذر محمد
خان ازان نواح بدر شده رفت اینها بموجب حکم مراجعت
نمودند - پستتر همراه عبدالله خان بهادر بمالش ججهار سنگه
(که بتوهم باطل از حضور فرار نموده بود) رخصت پذیرفت
و سال درم بتعاقب خانجهان لودي (که بوسواس بیجا از
اکبرآباد راه گریز سپرده بود) دستوری یافت - و سال سیوم
در سه فوج (که بتخریب ملک نظام الملک تعیین شده) او
بهمراهی شایسته خان نازند گردیده باضافۀ پانصد سوار ناموری
اندوخت - در جنگ متصل بیر (که اعظم خان بر خانجهان
لودی تاخته بود) مصدر ترددات شد - سال چهارم مطابق
سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجری پای بزاریۀ عدم کشید
پادشاه کرن پسرش را بمنصب دو هزار سوار و خطاب
دادی برنواخته بیکانیر وطنش در جاگیر او عنایت فرمود
و ستر سال ناهي پسر دیگر او را بمنصب پانصدی دویمست
سوار سرمایۀ مفاخرت بخشید - احوال رار کرن جداگانه سمت
تقریم یافته *

* راجه بهارتهه بندیله *

فبیرۀ رام چند پسر راجه مدهکر است - جنّت مکانی را

و در همین سال بهمراهی مهتاب خان خانخانان بذابر گوشمال
 اوزبکيه (که جانب کابل غبار فساد برانگیخته بودند) دستوري
 یافت - و سال سیوم با جمعی سرکردگی بنام او قرار یافته بسمت
 تلنگانه نامزد شد - و حکم بصدر پدوست که در یرگنه باسم
 توابع برار توقف نموده بقابو تسخیر ملک تلنگانه بعمل آرد
 و راه آمد و رفت مفسدان شورش انگیز مسدود سازد - و چون
 کشایش ملک مذکور حسب درخواست نصیری خان بنام خان
 مزبور قرار گرفت او حسب الطاب بحضور آمده سعادت بار
 اندوخت - و پس ازان (که سرداری فوج دکن بنام یمین الدوله
 آصف خان مقرر شد) راو مذکور بتعیناتی خان مزبور چهره
 اعتبار برافروخت - و سال چهارم مطابق سنه (۱۰۴۰) هزار
 و چهل هجری در لشکر بالاکهات پیمانۀ زندگی او تبریز گشت
 ستر سال (که نبیره و جانشین او بود) و مادهو سنگهه پسر دوم
 فراخور حال مشمول مرحمت پادشاهی و مورد تسلي شدند
 احوال هر یک جدا گانه نگارش یافته *

* راو سور بهور تیه *

پسر رای رایسنگهه راهور زمیذدار بیکانیر است - تا آخر
 عهد جنت مکاني بمنصب سه هزار و دو هزار سوار رسیده سال
 اول جلوس فردوس آشیانی چون بملازمت پادشاهی کامیاب
 شد از امل و اضافه بمنصب چهار هزار و دو هزار و پانصد

جانب دیگر محمد تقی سیم ساز مخاطب بشاه قلی خان را
 بمحاصره مقرر نموده حکم یورش کرد - تا آنکه شاه قلی
 خان با چهار صد کس غالبانه بشهر درآمده بچپوتره کوتوالی
 نشسته منادی گردانید - که دور دور شاهجهان است - سر بلند
 رای در مورچلهای طرف دیگر بود - پسر خود را فرستاد
 از جنگ کرده هزیمت یافت - راو مزبور فیل جکاجوت پیش
 کرده در چوک بجنگ پیوست - و داد مردانگی داد - محمد
 تقی (که از امداد مایوس بود) بقلعه در آمد - و عهد گرفتند
 او را دید - گویند راو رتن وقت جنگ این حرف سر زبان
 داشت - هوشان یعنی من می میرم *

بالجمله چون بنابر قرب وصول سلطان پرویز با قوچ گزان
 (که بموجب حکم پادشاه از آله آباد عازم دکن گردیده بود
 و بیماری صعب درین ضمن بمزاج شاهجهان عارض شد)
 کوچ کرده ببالاگهات روهنگیره رفت سر بلند رای بمنصب
 پنجهزاری ذات پنجهزار سوار و خطاب رام راج (که در دکن
 خطای بالاتر ازین نمی باشد) مورد مراحم گردید - پس از
 جلوس فردوس آشیانی سال اول از بوندي وطن خود آمده
 بتقبیل سده سنیه سلطنت پرداخت - و بعد از آن خلعت
 و جمدهر مرموع و منصب پنجهزاری ذات و سوار سابق و علم
 و نقاره و اسب با - زین مطلا و فیل لواهی عزت برافراشت

چندے مورد عتاب جنت مکاني بود - سال سيوم بحضور آمده
مشمول مرحمت شده ب خطاب سر بلند زای نامور گردید - سال
هشتم بهمراهی سلطان خرم بهم رانا امور سنگهه تعین یافت
و سال دهم تعینات مهم دکن گشت - و پستتر باضافه درخور
سرفراز شد - سال هیزدهم پس ازان (که مزاج جنت مکاني
نسبت بهسر رشید یعنی شاهجهان بگفته مردم از جا رفت
و کار بمقابلہ انجامید - و شاهزاده مزبور از ماندو کوچ کرده
عبور نموده نمود - و سلطان پرویز باتالیقی مہابت خان
بتعاقب مامور شد) او هم تعینات یساق مسطور گردید - و پس
از گذشتن از نموده چون شاهجهان از حدود تالگانه جانب بنگالہ
رفت و سلطان پرویز بموجب حکم پدر عازم صوبہ بہار شد
مہابت خان او را سال نوزدهم بحراست برہانپور گذاشت
چون معاودت شاهجهان از بنگالہ بمحمت دکن زبان زد شد
موصی الیہ عزیمت نمود کہ از شہر برآمده بمقابلہ پردازد
بعد رسیدن این خبر بجنت مکاني فرمان صدر یافت - کہ
قار رسیدن کمک بنگہبانی شہر ہمت برگمارد - و زنہار بجنگ
پیرون بلده اقدام نغمايد - سال بیستم چون شاهجهان متصل
دیولگانوں مضاف بالاگھات برار برآمده یاقوت خان حبشی را
با فوج عفر همراه گرفته متصل برہانپور رسید لعل باغ را
معسکر ساخت - و از یک طرف عبداللہ خان بہادر و از

فرستاد - و پس از روزی چند با تمام خلعت و سر و پاچ سرخ
و اسب و فیل ممتاز شده رخصت دامن یافت - در همین
سال چون گرفت و گیر جزیه منظور خاطر پادشاه شد بدوای
راجپوتیه ملارده توحش فطری کردیده سر نشووت خاریدن گرفتار
لهذا سال بیست و سیوم از اجمیر بعزم کوتوال رانا عزیمت
اردیپور پیش نهاد خاطر کردید - چون رانا اردیپور را خالی
گذاشته راه فرار ییمود فوجی بسر کردگی حسین علی خان^(۲)
بتعاقب او تعیین شد - و دستور محمد اعظم شاه و سلطان
بیدار بخت نامزد شدند - و پس ازان (که ملک رانا کنگوب
عساکر فیروزی گردید) از از وطن مالونه برآمده به ملجا
و مارا گشت - سال بیست و چهارم دست خرامت بنام
شفاقت شاهزاده زده برگزیده ماندل و بدینوز در عوض جزیه
بسرکار پادشاهی گذاشت - و پس از پذیرائی ملتعمسات بر قلاب
راج سمندر آمده شاهزاده را دید - و بدستالی خطاب رانا
و منصب پنجهازای پنجهازار سوار سرمایه شادمانی اندوخت
و در همین سال چشم از تماشاه هستی بریمت - خلعت تعزیت
از پیشگاه خسروانی برانا جیسنگه پسرش مرحمت گردید *

* راور و قن هادا *

پسر راور بهوج هادا ست - بتقصیرت (که از پدرش بعمل آمد)

(۲) در [بعضی نسخه] حسن علی خان (۳) نسخه [ب] خسروی *

که ضایع افتاده بود باستحکام درست نمود) سال بیست و هشتم سعد الله خان با جمعی بانهام قلعه مزبور و تخریب و تصرف تعلقه او تعیین شد - و چند پرگنه تهانه نشین مردم پادشاهی گردید - رانا راجسنگه به سلطان دارا شکوه رجوع آورده شیوه ضعیف نالی برگذارد - و بر طبق حکم خسروانی فرستادن پسر تیکه خود و برانداختن آنچه از قلعه چیتور توهم یافته باشد قبول کرده درخواست نمود که تعلقه او از پادشاهی لشکر پادشاهی مصون ماند - لهذا سعد الله خان بتخریب قلعه چیتور پرداخته برگردید - رانا پسر کلان خود را که شش ساله بود با معتمدان خود ببارگاه سلطنت (که رونق افزای دارالخیر اجمیر بود) با پیشکش فرستاد - پادشاه بعد ملازمت بخلعت و جواهر و فیل و اسب برنواخته چون ظاهر شد (که رانا هنوز برای او نامه معین نکرده) بخطاب ^(۲) سبهاگ سنگه موسوم فرمود - و پس از رخصت تاکید صدور یافت که پسر خود را با پانصد سوار بدکن روانه نماید *

و چون تخت جهانداري بجلوس اورنگ زیب پادشاه رونق تازه گرفت رانای مذکور بعنایت خلعت سربلند گردید و سال بیست و دوم (که اجمیر مهبط ایات پادشاهی بود) رانا راجسنگه کنور جیسنگه پسر خود را بعد استمراج بملازمت

اکبر آباد گشته بزدیک تعلقه او (رسید) رانا کرن بحصول ملازمت
مشمول گوناگون عواطف گردیده ببعالی تعلقه کامیاب شد
و چون سال اول جلوس فردوس آشیانی مطابق سنه (۱۰۳۸)

هزار و سی و هشت هجری رانا کرن رخت زندگی بر بست
بجگت سنگه پسرش خطاب رانائی و منصب پنج هزار
پنجهزار سوار و در جاگیر وطن مالوفه قسمی (که سابق
ببزرگانش بود) مرحمت گردید - در مهم خانجهان لودی
(که پادشاه عزیمت دکن فرمود) پانصد سوار او همراه ارچن
قام عمومی رانا جگت سنگه در رکاب بود - و گاهی راجکنور پسر
تیکه او بملازمت می پیوست - و قرار یافته بود که همواره
پانصد سوار او با معتبره تعینات تعلقه دکن باشد - و از
پیشگاه سلطنت هم عنایت جواهر و خلعت و قیل و اسب
باو میشد - سال بیست و ششم رخت زندگی بعدم سرا برد
براجکنور خطاب رانا راجسنگه و منصب پنجهزاری پنجهزار سوار
و وطن در جاگیر مرحمت گردید *

چون در حیات رانا جگت سنگه بعرض پادشاه (رسید) که
او مرمت قلعه چیتور شروع نموده حال آنکه قرار داد از سابق
این بود که رانا اصلا بمرمت قلعه مزبور نپردازد (پادشاه
کسی را بخبر گیری این معنی تعیین فرمود - پس ازان که
زبانی او دریافت شد) که یک دو دروازه را از هفت دروازه او

خود را همراه ساخت - کنور کون ملازمت خسرواني دريافته
 بعطای خلعت و شمشير مرصع سرفراز گردید - و برای دفع
 وحشت او هر روز بگوناگون عنایات از هر قسم و از هر باب
 مورد مرحمت شد - و در سال دهم بعطای منصب پنج هزار
 پنج هزار سوار چهره اعتبار برادر دخت - و رخصت وطن یافت
 بهتر جگت سنگه ولد کنور کون باستانبوسي مشرف گشته
 خلعت عنایت پوشید - سپس باتفاق هرداس جهاله بوطن
 مرخص گردید - سال یازدهم کنور کون بحضور رسیده سرمایه
 شادکامی اندوخت - و باز دستوری تعلقه یافت.*

و چون سلطان خرم بهم دکن نامزد گردید رانا امر سنگه
 و کنور کون حصول ملازمت پادشاهزاده نموده نبیره خود را
 با هزار و پانصد سوار همراه نمود - و در سال سیزدهم چون
 جنت مکاني از گجرات عذرا انعطاف بجانب اکبرآباد ارزاني
 داشت پس از ورود موکب در حوالی تعلقه رانا کنور کون
 بدولت زمین بوس فایز گردید - و سال چهاردهم رانا امر سنگه
 و دیعت حیات سپرد - جنت مکاني کنور کون را بخطاب رانائي
 و ارسال خلعت و اسب و فیل سرفراز نمود - در سال هیزدهم
 جگت سنگه پسر رانا کون بحضور آمده جبین نیاز را
 بآداب اخلاص روشن ساخت - و پستو رخصت تعلقه یافت
 و در ایامی (که فردوس آشیانی بعد فوت پدر از جنیر عازم

و انواع چاپلوسی بکار برده قرار داد - که بعد صفح زلات
 من هم عازم بساط بوس خواهم شد - و با راجه تودرمل (که از
 گجرات می آمد) نیز برخوردی اقسام فروتنی ظاهر نمود - امرا
 بعد رسیدن حضور در سلک بندها منتظم گردید - و در سال
 بیست و یکم کنور مانسنگه بتادیب رانا پرتاپ مامور
 گردیده بماند لگده رسید - بعد فراهم آمدن افواج روانه
 کوکنده شد - پس از تلافی فریقین جنگ عظیم در پیوست
 و شکست بر فوج رانا افتاده وادی فرار پیمود - و در همین
 سال خود پادشاه نیز دران نواحی رفته چون رانا بشعاب جبال
 پناه جست فوج بتعاقب او تعیین نمود - سال چهل و یکم
 جلوس اکبری رانا پرتاپ فوت کرد - امرا بجای او نشست
 بعد جاوس جنم مکانی سلطان پرویز با جمعی از اُمرا
 بهم او تعیین شد - که او خود با کون پسر کلان او بملازمت
 برسد - درین ضمن (که بغی سلطان خسرو (داد) باگه پسر
 خرد خود را همراه شاهزاده داد - و پس ازان عبدالله خان
 فیروز جنگ و دفعه دوم مهابت خان بتادیب او دستوری
 یافتند - اما هیچ صورت نگرفت - تا آنکه آخر سال نهم سلطان
 خرم با جمعی برین کار رخصت یافت - شاهزاده رفته تهنجات
 متعلقه او را تهنه نشین پادشاهی ساخته کار بر تنگ گرفت
 ناچار بعجز گزیده شاهزاده را دریافت - و کنور کون پسر کلان

اکثر راجه‌های هندوستان غیضیاب ملازمت گردید - مگر رانا
تاج‌حال در خواب غفلت است - الحال ایلغار نموده سرزنش
در کنار او خواهم نهاد - و التقات بجانب سکت سنگه پسر
رانا اودیسنکه (که در سالک بندهای دولت انتظام داشت)
نموده فرمود - که می‌باید از تو درین یساق خدمت شایسته
بظهور آید - او اگرچه بظاهر تقبل نمود اما اندیشه مدن گشته
راه فرار گزید - از سانکه گریختن او تذبذبه رانا مصمم گردید
اول قلعه سیوی سوپر و قصبه کوتبه تهانه نشین شده قلعه^(۲)
ماندل و رامپور نیز مفتوح گردید - و نواح اودیپور بی سپر
عساکر پادشاهی گشت - قلعه چیتور پس از امتداد محاصره
بیتصرف در آمد - رانا در شعاب جبال مخفی گردید - ظاهراً
بعد چندن رانا اودیسنکه بدیار عدم شتافت - و رانا پرتاپ
بجای او نشست - چنانچه شیخ ابوالفضل در اکبرنامه می‌نویسد
که سال هیزدهم چون کنور مانسنکه تذبذبه زمیندار و نگرپور
نموده در نواحی اودیپور رسید رانا لوازم استقبال بجا آورده
خلعت پادشاهی را بادب در بر کرد - و با کنور مراسم گرمجوشی
مرعی داشته عذر تقاعد از آستانبوسی پیش آورد - در همین
سال رانا پسر کلان خود امرا نام را با راجه بهگونتداس^(۳)
(که از ایدر برآمده بآن نواحی پیوست) همراه ساخت

پهنا سي و سه كروه - سه قلعه معتبر دارد - چيتور حاكم نشين
 كونهلمير مانندل - سردار بومي را پيشتر رادل گفته - و از دير باز
 رانا - از قوم كهوت - چون بموضع سيسود بنكاه ساختند پس
 بهيهودي زبان زد - خويشتن را از نژاد نوشيروان عادل بر شمارند
 بزرگ نيگ اينها از بوقلموني زمانه بملك برار افتاد - و بمرباني
 نرناله^(۲) معروف گرديد - چون نرناله بتصرف غنيم آمد^(۳) باتا نام
 خرد سالي را مادرش ازان مفهد كه برآورد بهميوار رسيد - و براهه
 مندلايك بهيل پناه بود - چون جوان شد بذخچير افكزي
 نام برآورد - و از معتمدان راجه گرديد - و پس از فوت او
 بمسند راجگي قدم گذاشت - رانا سانكا از اولاد اوست - كه
 در سنه (۹۳۳) فهدد سي و سه هجري باتفاق راجهاي ديگر
 يك لك سوار فراهم آورده با فردوس مكاني جنگ نموده شكست
 يافت - در سنه (۹۳۴) فهدد سي و سه^(۴) و چهار باجل طبعي
 در گذشت - رانا اوديسنگه جانشين او شد *

در سال دوازدهم جاوس چون عرش آشياني متوجه قابيه
 پسران سلطان محمد ميرزا (كه در صوبه مالوه غبار انگيز
 فساد بودند) گرديد پس از وصول بدهول پور نظر برينكه
 شورش ظالمان مالوه غافل باشند بر زبان پادشاه گذشت - كه

(۲) در [بعضه جا] نرناله آمده (۳) در [بعضه نسخه] پاپا نام (۴)

نسخه [ب] چهل و چهار *

انتظام فوج برهم خورده سر رشته جمعیت از هم گسیخت - و هرگاه
چنین بیوفائی و وقاحت از چنان احسان پرورده مشاهده نمود
دیگر بکه توقع - و کدام امید - شاهزاده را اعتماد برکس نماند
مراجعت بدکن اصلح وقت شناخت - بسوخت از آب نبرده
عبور فرموده چندی در برهانپور رنگ سکونت ریخت - رستم
خان بواسطت مهابت خان در امرای جهانگیری انتظام یافت
چون شیوه ناستوده بیوفائی و ناحق شناسی همه وقت مذموم
و صاحب آن همه جا مشوم و ملوم است در سرکار پادشاهی
چندان رشده نکرده از درجه اعتبار به اقط بود - چون نوبت
سلطنت باعلی حضرت رسید پاداش کردار نکوهیده خود
از جاگیر و منصب برطرف گشته از غایت پریشانی و افلاس
احوالش بنکال و خسار کشید - گریزد که فردوس آشیانی با هیچ
کس از امرای پادشاهی (که مصدر گستاخیا شده بودند
و بد اخلاصیا از آنها مشاهده نمود) در پی تلافی نشد
مگر با رستم خان که آخرها کارش بجائے رسید که اسم سوار
و خدمتگار نداشته - کوچه گردی میکرد - تا در گذشت *

* رانا کون *

پسر رانا امرا بن رانا پرتاپ عرف کیکا بن رانا اودیسنگه
بن رانا سانکا زمیندار میوار است - که الکائے سمت از صوبه اجمیر
سوار چیتوز از - ده هزار ده بدر گرایند - درازا چهل کرده

گردید - و در ایام شاهزادگی از ارکان درامت ایشان بوده بمهابت صوبه داری گجرات اختصاص داشت - چون سال هیزدم جهانگیری افواج پادشاهی بتعاقب شاهزاده ولیعهد بکُتل چانده (که داخل مالوه است) رسید از سطوت شاهی جرأت عبور گریزه نداشته میخواستند - که ایام درشکال آنطرف کُتل مذکور بسر برند وستم خان باتفاق بهاء الدین توپچی (که از نوازش شاهی خطاب برتنداز خانی یافته) از راه نمکجرامی و حق ناشناسی بمهابت خان سپه سالار پادشاهی نوشت که بے توقف روانه شوند - که در هنگام تلافی فوج را برهم زده بشما ماحق میگردم لهذا مهابت خان چیره گشته از گریزه چانده عبور نمود - شاهزاده شاهجهان (که در ماندو طرح اقامت انداخته بود) وستم خان را (که پیش آهنگ فدوریان در سمت اخلاص و سرآمد برگزیده های درامت بود - و مردانگی و کاردانی او دلنشین) سردار لشکر ساخته برسم منقلا روانه فرمود - و فوجی از لشکر دکن را بعنوان برگیری برگماشت - آنها در عرصه دو روز کار بر لشکر پادشاهی دشوار ساختند - روز سیوم مقرر بود که شاهزاده خود بفوج منقلا پیوسته بر اعادی لوای نصرت برافرازد - که یوسف شغالی حقوق پرورش و نمک خوارگی بر طاق نسیان گذاشته خاک بے حقیقتی بر فرق روزگار خود بیخت - و راه کافر نعمتی سپرده بمهابت خان پیوست - ناگزیر از گریختن سردار

نقش نیکو خدمتی او در درگاه جنت مکانی درست نشسته بود
از بے پروا مزاجیها پاس خاطر شقاوت ذخائر او را بر حفظ
شریعت غرا مقدم داشته باجاست تاسیس این دیوخانه آن
صلالت کیش را خوشدل نمود - او بنخرچ سی و سه لک روپیه
در کمال (صافیت و استواری مرتب ساخت - خصوص در تزئین
و پرکاری مبالغه بکار برد - و در اوندچھه نیز عمارات عالیہ
(که در فسحت و وسعت و زیب و زینت مزین تمام بر منازل
دیگران دارد) ساخت - سیما بتخانه ایست پهلوی حویلی او
در کمال ارتفاع و عظمت - مبلغ کلی صرف کرده - و تالاب شیرساگر
(که محیطش پنج و نیم کزهی پادشاهی ست) و تالاب سمذن (ساگر
که دروش بیست کزوه) واقع در پرگنہ متھرا - و درین مکان
قریب سه صد تالاب پھذاور^(۲) است - پسران بسیار داشته - از انچملہ
چھار سنگھه و پھار سنگھه اند - که احوال هر دو جداگانه
تقریب یافته *

* رستم خان شغالی *

یوسف بیگ نام - بمیامن تربیت و التفات شاهزادہ شاهجهان
از پایہ قلچپیگری و احدی بوالا مرتبہ امارت برآمده از منصب
سه یستی بمنصب پنچہزاری ترقی نموده صاحب علم و نقاره^(۳)

(۲) نسخہ [ب] پھذاور داشت (۳) در غیاث اللغات آورده کہ دویست
خاص بمعنی دو صد است و درین قیاس جاری نیست *

یافت - و در سال سیوم بهمراهی مهابت خان بمهم رانا تعیین شده
بعزایت خلعت و اسب چهره عزت برافروخت - و در سال
چهارم همراهِ خانجهان بمهم دکن راهی گشت - و در سال هفتم
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاره ذات دو هزار و دویمست
سوار لوای کامرانی برافروخت - در سال هشتم از دکن بتعیناتی
سلطان خرم (که بتادیب رانا امرسنگه مامور شده بود)
شتافت - و باز بدکن رفت - سال چهاردهم (که پادشاهزاده مزبور
بدکن عزیمت نمود) او در جنگ با دکنیان با دوسه هزار سوار
و پنج هزار پیاده مصدر تردد نمایان گردید - و در ایامی (که
فیمابین جنت مکانی و سلطان خرم غبار دوئی برخاست) نامبرده
فوج آراسته بظفر در آورده در سال هیزدهم بهمراهی سلطان
پرویز بتعاقب سلطان خرم مامور گشت *

چون اواخر عهد جنت مکانی کارها بآرای دیگران محول بود
و بازار کارسازی گرمی داشت او بدستاوز رشوت دست تطاول
بتعلقات زمینداران گرد و پیش دراز ساخته ملکی وسیع سیر حاصل
بتصرف در آورد - و ثروت و مکنت او بجائی رسید که هیچ
یک از راجهای هندوستان را میسر نبود - و در سال بیست
و دوم مطابق سنه (۱۰۳۶) هزار و سی و شش هجری بساط
زندگی در نوردید - بدخانه واقع متها (که در عهد عالمگیری
مسجد ساخته اند) از مستحدثات برسنگه دیو است - چون

و بز و میش در رنگ ایاخیهای ولایت متصل وطن بکنار
 آب گنگ سرداد - شیر و جغرات و روغن بسیار حاصل میشد
 و در راه لاهور سرا و تالاب کلان اساس گذاشت - و در متهوا
 این (۲) (وی آب گوردهن نگر بتخانه عظیم بذا کرد - و در ارجین نیز
 تالاب و بتخانه ترتیب داد - غرض که جویای نام نیک گشته
 تصرفات چند نمود - و آئین خیر گذاشت - تا یادگار درین
 کهنه رباط ماند - بشومی کافر نعمتی پس از اموالش بسرکار
 آصفجاهی ضبط شد - آب در تالاب خشک و سرا ویران گردید
 و کهازي وطنش بهید شجاعت خان بارهه تئخواه شد - ازان
 مال و مواشي اثرے پدید نیامد *

ع *

* نه از خم نشان نے زخمخانه *

* راجه برسنگهدیو بندیله *

(۳)

پسر راجه مدھکر است - از ابتدا بخدمت شاهزاده سلطان
 سلیم پیوسته بقتراک دولت خود را بسته بود - چون در کشتن
 شیخ ابوالفضل طریق جرأت پیمود عرش آشیانی مکرر فوجها بر
 تعیین فرمود - و در سال پنجاهم بعرض رسید که او با قلیله
 مردم سر بصحرای آوارگی نهاده - و افواج پادشاهی دنبال او
 گرفته اند - چون دیهیم سلطنت بجلاوس جنت مکانی زینت
 گرفت برسنگهدیو در سال اول بمنصب سه هزاره سرفرازی

(۲) نسخه [ب] آنروی آب (۳) در [بعضه نسخه] مدھکر *

حتا که خانخانان سپه سالار بختیار و وزیر شاهنشاهی در سفر کجرات (که جنات شاهنشاهی بسیار دیرینه بود)
 شد) شاه را می گورده و از دوزار بختیار می آمد . بختیار
 شریف الملک بخشش سواران امانالدوله به شخص شاهنشاهی
 بازوی او زد . کاری نداشت . از آن روز بانی پادشاهی و کار
 پذیرفت . با آنکه محنت و کم موقوفه امانالدوله را بداد
 املا در مراقبه او انحصار می زد . پس از فوت امانالدوله
 صاحب اختیار سواران نیز جوانان را کم کردند . و در شهر
 صیانت خان (که دشمن این سلاطین بود) بهانه سازی می نمود
 داشته بار ساخت . صیانت خان جمیع سواران جزو کل را بدو
 تفویض نمود . گورده و از بد و زاری و تابع شاهنشاهی
 و غمازی خدایندادان نعمت شریک گشته پادشاهی خزان و دفائن
 آنها برداخت . و خود را (سومی عالم کرد . پس از آنکه این
 آشوب فرو نشست آصف خان دوزا محبوس داشت . پس از
 مدتی در گذشت . زنش را از ساری شد . اولاد نداشت . و بعد
 که از او که وطنش بود باهامله بختیار و عمارات عالی و راسته
 و بازارهای با فضا شهرت ساخته گورده و نگر نام گذاشت
 و خانهای سکنه آنجا را از سرنو بختیار و مطبوع ترقیب داده
 حواله نمود . و محصول آن را بر عیای اهل حرفه و فن کرد . هر که
 هر چه بکارد فرا گیرد . و کار ماده و کار میس و ماده اسپ و شتر

زنجیر پای عزیمت او گشته بمدافعت پرداخت - تا آنکه کمک
 برسد ناگاه تیر تفنگ از شست قضا پیدایشانی او رسید - و جان
 بجان آفرین سپرد - طرفین دست از کار باز داشته بجای خود
 برگشتند - راجه بمنصب پنجهرزی ذات و سوار رسیده
 و عمده تر از در سرکار شاعزانه رای عهد کسی نبود - برادرش
 کنیز داس بنیابت راجه در احمدآباد می بود *

* رای گوردهن سورج دهج *

ساکن کهازی کناره گنگ - گویند در مبادی حال سر دروازه
 کچهری نشسته نقل نویسی می کرد - و سه چهار تنگه پویه
 نیم میروسانید - آرزو داشت که دوات برنجی میسر شود - نمیشد
 پس از چند روز دیوانی خواجه ابوالحسن تربتی باتفاق هرکون
 ساکن کنپلا بیتالی^(۲) باراده نوکری حضور خواجه رفت - او نگاه
 کرده گفت که هرکون سیدق دان است - اما دزد معلوم می شود
 و گوردهن بیوقوف - اول را سی روپیه در ماه دستخط کرد - و دوم را
 بیست و پنج - و چون نوبت دیوانی باعتماد الدوله رسید گوردهن را
 پنجاه روپیه در ماه کرده بخشی شاگرد پیشه خود ساخت
 پس ازان بخطاب رائی و دیوانی اعتماد الدوله با پیشدستی
 پادشاهی سر برافراخت - و هر روز بر اعتبارش می افزود - رفته
 رفته مدار علیه تمام هندوستان گشته مرجع جز و کل گردید

قرار نمیتوانم داد - اگر چشم زنیده به محضوت زود گویند من
شود ازین قسم سلطنت و دروات چه بود - . که در حال خفا
خواهد بود - عرض غیر ازین نیست که بداند و بداند
مالش بسزا بایزد *

پس از مطارحه قرار یافت که شاهزاده را چهار پنج هزار
سوار چهار گروهی چندی بجانب چپ از راه مذهب ازین
در مقام کوتاه (که داخل میوات است) توفیق گزیند . و سه روزه
بسرکردگی داراب خان و راجه بکرمجیت و راجه بهیم مغرب
باید نمود - که بدور لشکر پادشاهی بنامخت و تزارچ بدو خانه
راه آمد و شد غار محدود نمایند - و متحمل که سویت است
رخ نماید - چون از جانب پادشاهی آصف خان بهرانی بدو
خان در برابر رسید اتفاقا عبدالله خان بدستار زمان نامه بود
که وقت تقابل من بشما خواهم ریوست - و ازین امر خبر از
شاهزاده و راجه دیگرے اطلاع نداشت - درین وقت عبدالله خان
بحسب قرار داد اسمپ برانگیخت - راجه آنرا در نوبت بدش
داراب خان رفت - تا ابرا هم آلاء سازد - ناکاه نوازش بران
پسر سعید خان چغتای (که در ۹ روزهی فوج پادشاهی انتظام
داشت) دانست که عبدالله خان بقصد جنگ تلخه - از نیز
با فوج مقابل خود اسپان برداشت - و راجه (که با چهار پنج
کس از نزد داراب خان برگشته می آمد) برخود - غدرت

سرها قندهار است) در تپول شاهي قرار يابد - تا سربراھي
آذوقه و ديگر ضروريات باساني صورت گيرد - و تا انجام و انصرام
اين يساق عزل و نصب و برافراختن و انداختن امرا (که
تعيين اين يوزش باشند) بمن موقوف باشد - تا ازاثر بيم و اميد
انتظام کارها پديد آيد *

بيگم (که منتھز قابو بود) اين مديايت را در لباس نا ملائم
را نموده چنان دلنشين ساخت که غرض شاهزاده آنست
که سلطنت را بدست خود آرد - و چندان مزاج جنت مکاني را
بشورش آرد که مهم قندهار بغام شهريار قرار يافته جاگير
شاهزاده واي عهد (که در هندوستان بود) تغيير فرموده امرای
همراهي ايشان را طلب حضور نمود - با وصف آنکه جنت مکاني
بقبحاکت اين امور را ميرسيد اما غير از استرضای بيگم
چاره نداشت - هرچه او ميگفت بعمل مي آمد - تا آنکه
از طرفين کار بفوج کشي (سيد - ازان طرف جنت مکاني از دهلي
عبور فرمود - و ازين جانب موکب شاهي بمقام بلوچ پور
پيوست - و مسافت ده کره پيش نمازد - مقربان شاهي متفق
شده عرض کردند که کار از اصلاح در گذشته - جهانگيري بمدارا
بر نياید - لشکر ما بکميت و کيفيت بر لشکر پادشاهي فزوني
دارد - عرصه نبرد بايد آراست - شاهزاده جواب داد که ارتکاب
چنين گستاخي (که نزد خدا و خلق ناستوده است) بخود

اساس نهاد - و آنرا بطرف نگر موسوم ساخته ایام برشکال دران
مکان گذرانید *

چون خاطر شاهزاده از ضبط و نسق دکن مطمئن گشت زمانه
بازی دیگر بر روی کار آورد - تفصیلش آنکه چون نور جهان
بیگم تسلط تمام یافت و قبض و بسط مهمان ملکی و مالی
باختیار او درآمده جز اسم بی مسمای پادشاهی بر جنت مکانی
نماید بیگم از دور اندیشی بدان خیال افتاد - که درین هنگام
(که بیماری جنت مکانی باستداد کشیده) اگر بحسب تقدیر
ساخته ناگزیر رو دهد خلافت بشاهزاده ولیعهد بر می گردد
هرچند که شاهزاده با وی در کمال اخلاص است اما مجوز این قدر
اختیار و اقتدار چگونه خواهد شد - پس دختر خود را (که
از شیر افکن خان داشت) بساطان شهریار (که کوچک ترین
اخلاف سلطنت بود) منسوب کرده در مقام تربیت او گردید
و با شاهزاده وایعهد طبل مخالفت زده مزاج پادشاهی را نیز
منحرف ساخت - چنانچه دران ایام شاهزاده جهت مهم قندهار
طلب حضور گشت - چون از دکن بماندو رسید پیدر والا قدر
نوشتم - که بغابر گل و لای مالوه تا انقضای برشکال در ماندو
وقفه تربی صلاح گشته - ازانجا (که مقابله با شاه ایران اتفاق افتاد)
سامان و سرانجام در خور آن مهم ناگزیر - قلعه رنتهپور برای
گذاشتن محل و قبائل امرا عنایت شود - و صوبه لاهور (که

لهذا بند و بهست ولایت پرفتن دکن منحصراً در توجه شاهزاده
ولی عهد دانسته در همین سال سنه (۱۰۳۰) هزار و سی

هجری با امرای عظیم الشان و خصمت یافت *

شاهزاده پس از رسیدن برهانپور پنج فوج سی هزار سوار
بسرکردگی داراب خان و عبد الله خان و خواجه ابوالحسن
و راجه بکرماجیت و راجه بهیم باستیصال مخالفان تعیین فرمود
اگرچه بظاهر سرداری کل بغام داراب خان بود لیکن در معنی
کارفرمائی جمیع افواج بر راجه بکرماجیت تعلق داشت - راجه
در عرض هشت روز از برهانپور بکهرکی (که اقامت گاه نظام شاه
و ملک عنبر بود) شتافته عمارات آن معموره را از بیخ و بن
برکند - ملک عنبر چون چهره ارباب در آئینه حال مشاهده نمود
بظاهر ندانست و فروتنی بر راجه توسل جست - و قرار یافت
که چهارده کرور دام تتمه محالات موبه دکن (که در تصرف
دکنیان مانده) بلا اشتراک با سایر حدود متعلقه پادشاهی
و گذاشته پنجاه لک روپیه از عادلشاهی و قطب شاهی
پیشکش سرانجام نموده ارسال دارد - و راجه با جمیع عسکر
بقصبه تمرنی معاودت نموده متوقف شود - راجه حسب الحکم
شاهی متصل قصبه مذکور برکنار رود خانه مشهور بکهرک پورنا
سرزمینه پسندیده در غایت استحکام قلعه از سنگ و آهن

که برهمنان آنجا از هنگامی (که سکندر ذوالقرنین اینجا آمده) صورت نوشابه را تراشیده معبود خود ساخته اند - سلطان صورت نوشابه را گرفته بمدینه منوره فرستاد - در شارع عام انداختند که پی سپر زایران شود - صاحب فرشته آورده که درین بتخانه یک هزار و سه صد کتاب از براهمه ساف بود - سلطان فیروز شاه دانشوران آن طایفه را طالب نموده اختی را ترجمه نمود - ازان جماع عزالدین خالدهانی (که از شعرای آن عصر بود) کتابی در حکمت طبعی و شگون تفارقات در سلک نظم کشیده دلائل فیروزشاهی نام کرده - الحق آن کتابی ست متضمن اقسام حکمت علمی و عملی *

بالجمله چون راجه بکرماجیت بعد از فتح کانگره در سال پانزدهم با فوج شایسته بخدمت شاهی پیوست در همان ایام خبر رسید - که دنیاداران دکن از کوتاه اندیشی باستماع انتهاض الویه پادشاهی بسیر کشمیر (که اقصای ممالک و از مستقر خلافت دور دست است) پا از حد خویش فرا تر گذاشته سیما ملک عذیر - که مضافات احمد نگر و برار متصرف شده و بزدهای پادشاهی (که در مهر فراهیم آمده یا غنیم زد و خورده می نمودند) از کمی آذوقه بدلاپور آمده آنجا نیز پای ثبات ننواهندند افشرد - ببرهانپور شتافته بخانخانان پیوستند - و غنیم ملک پادشاهی را تاخته برهانپور را گرد گرفت

در نزدیک آن چند جا مشعل آسا شعله برزند - و برخی
 بسان پیه سوزد - و آنرا جالا مکھی نام کنند - و مردم بزیارت
 (دند - و گوناگون اجناس بشعله در دهند - و ازان خجستگی
 چشم دارند - بر فراز آن والا گنبدی اساس نهاده - هنگامه شگرف
 فراهم آید - همانا معدن گوگرد است - و عامه خارق پندارند
 و عوام اهل اسلام نیز فراهم آیند - و برخی بتماشا در شوند *
 و بعضی چنان بر سرايند که چون زن مهادیو را عمر بهر آمد
 از غایت دلبستگی نعلش او را مدتی با خود میگردانید - چون
 ترکیب عنصری او متلاشی شد هر عضوی در جائی از هم
 فرد ریخت - در خور شرافت آن عضو تعظیم آن مکان نمایند
 چون سینه (که نسبت به سایر اعضا شریفتر است) در اینجا
 افتاد آنرا نسبت بجاهای دیگر گرمی تر دارند - و بعضی
 برانند که سنگی (که در باستانی ایام معبود کفار بود) آنرا
 اهل اسلام برداشته در دریا انداختند - و پس ازان برهنه مزور
 بنام آن سنگ سنگی دیگر نمود کرده - راجه از سادۀ لوحی
 یا بطمع زر (که از نذورات فراهم آید) بدان گرائیده بعزت
 و حرمت آن سنگ را درین موضع نصب ساخت - و از سرفرو
 دوکان ضلالت فروچید - و قریب اسمت باین آنچه در کتب تواریخ
 نقل کرده اند - که چون سلطان فیروز شاه بدانجا رسید شایند

سال شانزدهم جنت مكاني بصير قلعه تشریف برده شعائر اسلام
جاري ساخته اساس مسجد گذاشت *

آن قلعه بر فراز کوه مرتفع واقع است - در کمال استحکام
بیست و سه برج و هفت دروازه دارد - و دور اندرون آن یک
کره و پانزده طناب است - طول ربع کره و دو طناب - و عرض
از بیست و دو طناب زیاده و از پانزده کم نیست - و ارتفاع یکصد
و چهارده ذره - در حوض کلان اندرون قلعه واقع است - نزدیک
شهر بتخانه مهامائی ست - که بدرگا بهوانی مشهور - و آن را
نمودار ایزدی دانند - و از دور دست بزیارت آیند - و کام دل
برگیرند - شگفت آنکه بخواهش دانی زبان ببرند - برخی را
در چند ساعت و طایفه را در یک دو روز باز درست شود
اگرچه حکمت پیشگان زبان را رویخته پندارند لیکن بدین زودی
بس شگرف - و او را در انسانها هم خوابه مهادیو بر گذارند
و دانایان این گروه قدرت او را بدین نام بر خوانند *

گذارش چنین رود - که او از دید ناملائم خود را از هم
گذرانید - و پیکر او بچهار جا افتاد - سر و بعضی اعضا در
شمالی کوه کشمیر در طرف کامراج - آنرا اساردها نامند - برخی
نزد بیجاپور دکن - آنرا تلجا بهوانی نامند - گویند آنچه
بخارز رفت نزدیک کانو اولکا مچها زبان زد - و آنچه بر جای
خود ماند آنرا جالندهری گویند - و این سرزمین پندارند

اظهاری راه بتماشای نیرونگی و شگرفکاری بتخانه نگیرکوت (که
 باستانی مطاف این دیار است) متوجه گردید - در نخستین
 منزل (راجه هیچند بیلازمت رسید - چون شب بقصبه دیسوه
 (که در تپول راجه بیربر بود) ببتوات شده دران شب آن
 روحانی پیکو (که نادره کاری بدر منسوب دارند) در عالم
 مثال چهره برافروخت - و بلند پایگی پادشاه را گذارده ازان
 بصبح باز آورد - عنفوان صبح آگهی آن نمودار را گذارش نموده
 باز گردید - همکاران را [که از دشواری راه و سختی گریوه لخته
 پیشانی عزیمت چین زده بودند - و از درویش شکوه سلطنت
 (که زبان بندے عظیم است) کسے یارای گفتار نداشت] نشاط
 ستیگ فرد گرفت *

چون نوبت سلطنت بجانم مکانی رسید بکشایش آن تصمیم
 فرموده نخستین شیخ فرید مرتضی خان را (که صوبه دار
 پنجاب بود) بتسخیر آن مامور نمود - و از هنوز آن مهم را
 بانصرام نرسانیده بود که ایام زندگیش باختتام رسید - راجه
 سورجمل متعهد آن خدمت گشت - چون هر امر مرصوم
 زمانه ست و هر کاره رهین وقت آن بدکیش براه عکس
 مطالب شتافت - درینولا بیم عزم شاهزاده ولی عهد و حسن
 تون راجه بکرماجیت این عقد دیو کشا صورت انحلال گرفت

(۲) سلطان براجہ گفت کہ آوردن من بقاعہ بعید از احتیاط است اگر این جماعت کہ همراه من اند قصد تو نمایند و قلعہ بتصرف آرند چارہ چیست - راجہ بمردم خود اشارہ کرد - فوراً جوق در جوق مسلح از کمین جاها برآمدند - سلطان متوہم گردید - راجہ التماس نمود کہ غیر از اطاعت مرا در سر نیست - اما مراعات ہوشیاری لازمہ این اوقات است - و پس ازان ہرکہ از سلاطین دہلی فوجہ بتسخیر کانگرہ فرستاد کارے از پیش نرفت *

عرش آشیانی بآن ہمہ عزم ملک گیری و امتداد زمان سلطنت و فرمانروائی (با آنکہ این الکا پیوستہ بحدود ملک یادشاهی ست) متعرض تسخیر آن نکردید - یک مرتبہ (کہ راجہ آنجا بذابر جہتہ مورد عتاب شدہ بود) آن ولایت را براجہ بیربر عنایت فرمودہ لشکرے بسرداری حسین قای خان خانجہان صاحب موہہ پنجاب تعین نمود - او چون محاصرہ را تنگ ساخت شورش ابراہیم حسین میرزا برخاست - ناگزیر باراجہ آشتی نمودہ بتعاقب او پرداخت - و پس ازان راجہ جیچند مرزبان آن دژ پیوستہ بارسال پیشکش و آستانبوس صدہ خلافت احرار از سعادت می نمود *

در آغاز سال بیست و ششم سنہ (۹۹۰) نہصد و نود ہجری (کہ بصوب دریای نیلاب نہضت واقع شد) عرش آشیانی از

رخصت یافت - راجه نخستین مالش سورجمل پیش نهان
 عزیمت ساخته بر سر او شتافت - و او را باندک زن و خورن
 آرازه دشت فراز ساخته قلعه مؤر مهری (که مسکن و مقر
 آن مدبر بود) برگزیده محل زمیندار می او را بنی سپهر عساکر
 فیروز می نمود - و در جلدی آن بموضع نزاره کوس نامی
 نواخت - و بمساعی جمیله در سال شانزدهم شوال سنه (۱۰۲۹)
 هزار و بیست و نهم هجری بمساعی قلعه کانگوه (که شهر آن
 بنگر کوت موسوم است) پیونداخته در تضییق مصوران کوشیدن
 چون کار بدشواری کشیدن غرق مدرم سنه (۱۰۳۰) یکم هزار و سی
 یس از یکم سال و دو ماه و چند روز امان خواسته قلعه سپردند *
 این قلعه بدشوار کشائی و مسکمی شهر آفاق است - شمالی
 لاهور میان کوهستان واقع شده - زمینداران ولایت پنجاب را
 اعتماد آنست که از تاریخ اساس این قلعه جز خدای جهان آفرین
 آگاه نیست - و درین مدت این قلعه از قوم بقوم دیگر
 انتقال نموده - و بیگانه دست تسلط بر او نیافته - از سلاطین اسلام
 سلطان فیروز شاه با همه شوکت و استعداد متوجه تسخیر او گشته
 مدتی محاصره نمود - چون یقین کرد (که افتتاح آن قلعه از محالست
 است) بملاقات راجه خوسد گشته دست ازان بازداشت *

گویند راجه سلطان را با جمعی بضیافت اندرون قلعه بر

بدست آورده بوقت ملازمت بشاهزاده گذرانید - و شاهزاده سرآمد پیشکش خود ساخته بظفر پدر والا قدر در آورد - راجه باضافه منصب و خطاب راجه بکرماجیت (که در هندوستان عمده ترین خطابهاست) فرق عزت برافراخت *

چون درین سال آخر سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و ششم صوبه گجرات در تیول شاهي مقرر گشت راجه بزیابت شاهزاده بمحکومت آن دیار نامور گردید - و فوجی بر سر جام و بهاره (که از زمینداران عمده صوبه گجرات اند) کشید - حدود ملک اولین یک طرف ولایت سورتهه و دیگر جانب دریای شور پیوسته - دومین ساحل دریای شور سمت مملکت تنجه واقع شده - هر کدام صاحب جمعیت است - و هرکه بمرزبانی آنجا بر نشیند جام و بهاره نامزد - درین مدت بدیدن هیچ یک سلاطین نیامده بودند - بکارپردازی راجه ایل گشته در احمدآباد بآستان بوس جذت مکانی رسیده پیشکشها گذرانیدند - چون سورجمل ولد راجه باسو (که بتسخیر قلعه کانگره تعیین شده بود) مصدر طغیان و فساد گردید راجه در آخر سال سیزدهم با فوجی از بندهای شاهي و جمعی از ملازمان پادشاهی مثل شهباز خان لودی و غیره بتسخیر آن موئل منیع (که کمند تسخیر هیچ یک از سلاطین دهایی بر شرفات آن نرسیده)

در سال چهاردهم مطابق سنه (۱۰۲۸) هزار و بیست و هشت

هجری همان جا باجل طبعی سفر عدم آباد گزید - پسرش
راجه گجسنگه است - احوالش جداگانه نگارش یافته *

* راجه بکرماجیت رای رایان *

سندراس نام برهمنی بود - در سرکار شاهزاده رای عهد
شاهجهان در زمره اهل قلم انتظام گرفته برشد و کار طلبی
بمیرسامانی امتیاز یافت - و بعلو فطرت و سمو همت مصدر
کارهای شگرف گشته از قلم بشمشیر فراز دستی نمود - و در
مهم رئا به فوج جرار بتاخت و تاراج آن ملک پرداخته لوازم
نهب و غارت و اسر و قتل از قرار واقع بجا آورد - و رئا
بوسیله او گردید ارادت برپا داشتند گذاشته ملازمت شاهي
دریافت - رای سندراس از پیشگاه خلافت در پاداش این
فیکو خدمتگاری باضافه منصب و خطاب رای رایان اختصاص
گرفت - و چون مرتبه اول شاهزاده بهم دکن دستوری یافت
اورا باتفاق افضل خان باندروز پذیري و اخلاص گزینی ابراهیم
عادل شاه به بیجاپور کسبل فرمود - او آنخدمت را بعنوان شایسته
بتقدیم رسانیده پانزده لک روپیہ از نقد و جنس پیشکش
گرفت - و در لک روپیہ را (که عادل شاه بدو تواضع کرده بود)
لعل بوزن هفده مثقال و پنچ و نیم سرخ (که در آب و تاب
و سنگ و زنگ و صافی و شغافی نظیر نداشت) از بندر کوه

طرفین آراسته شد - اما بهادر بے جنگ همت باى داده راه
 گریز سپرد - و چون بعد قوت سلطان مراد سلطان دانیال
 بایالت دکن نامزد شد مشارالیه همراہ سلطان مذکور تعینات
 گردید - در سال چهل و پنجم باتفاق دولت خان لودی
 بتادیب راجو دکنی از پیش شاهزادہ نامزد شد - و سال
چهل و هفتم همراہ خانخانان عبدالرحیم بہ تنبیہ خداوند خان
 حبشی (کہ در سرکار پاتھری و پالم غبار فساد انگیزتہ بود)
 دستوری یافت - و چون دران صوبہ مصدر خدمات پسندیدہ
 گردیدہ بود سال چهل و هشتم حسب التماس شاهزادہ دانیال
 و خانخانان بعذایت نقارہ کوس ناموری نواخت - و سال سیوم
جلبس جہانگیر سعادت ملازمت دریافتہ سال چهارم از اعل
 و اضافہ بمنصب چهار ہزاری ذات دو ہزار سوار کامیاب گردید
 و با منصبداران دیگر بمک خانخانان صوبہ دار دکن تعین شد
 و سال ہشتم در رکاب سلطان خرم بمہم رانا شتافتہ و پستر
 ہمراہی شاهزادہ مزبور بیساق دکن تعین یافتہ سال دہم
 باز بحضور آمدہ بعد حصول ملازمت بمنصب پنجم ہزاری
 برنواختہ شد - و پس از واقعہ کشن سنگھ برادرش بتفصیل
 (کہ در احوال نامبردہ رقمزدہ کلک اخبارسلک گردیدہ) بوطن
 رخصت دو ماہ یافت - بعد ازان باتفاق گجھنکھ پسر خود
 باستلام عتبہ خلافت چہرہ برافروختہ بدکن دستوری پذیرفت

پاینده خان مغل (که باتفاق دیگر جاگیر داران به تنبیه او تعیین شده بود) شکست یافت - اما اودیسنکجه عرف موته راجه بصفای ارادت خلقة بندگی در گوش کرده مان متی ناهه مبیة او در عقد سلطان سلیم درآمد - که از بطن او سلطان خرم متولد شده - پستتر موصی الیه پیش از پیش مورد عنایت پادشاهی گردیده بعطای جودهپور وطن او در جاگیر هربانندی اندوخت - سال بیست و سیوم بهمراهی صادق خان به تنبیه راجه مدهکر بوندیاه نامزد گشت - سال بیست و هشتم باتفاق میرزا خان بن بیرام خان جهمت تصفیة گجرات و فرو نشانیدن هنگامه مظفر خان گجراتی دستوری یافت - سال سی و هشتم بتادیب زمیندار سروهی شرف ارتخاص پذیرفت - سال چهارم فوت کرد - بمنصب هزارهی رسیده بود - چهار زن با او در آتش وفا سوختند - پس از فوت او پسرش راجه سورجسنگه بمنصب درخور سرفراز شد *

چون شاهزاده سلطان مراد بایالت گجرات نامزد گردید مشار الیه نیز بتعیناتی آنجا قرار یافت - در سال چهل و دوم از آنجا (که اکثر جاگیر داران گجرات بهمراهی شاهزاده سلطان مراد بیساق دکن رفته بودند - و بهادر پسر کلان مظفر گجراتی جمعی از اوباش فراهم آورده بتاخت قصبات و قریات پرداخت) مشارالیه بقصد پیکار او از احمد آباد شتافت - مغرب

چابکدستی بکار برده ولایت کهیر از قوم کوهل بر آوردند
 سوتیک جدا شده ایدر را از میانه گرفت - و آنچه بگلانه رفته
 آن ملک را از کولی بتصرف خویش در آورد - و نژاد اینها
 دران ملک جا گرفت - اسوتها ما (که در مازوار ماند) رفته رفته
 کار فرزندان او باندی گرا شد - رای مالدیو شازدهم پور
 ادست - پس از فوت او چندر سین پسر کوچکش جانشین
 گشت - سال پانزدهم جلوس عرش آشیانی (که پادشاه باجمیر
 شتافته بعد فراغ زیارت عطف عذرا بجانب ناگور نموده
 به بند و بسمت آن ناحیه توجه داشت) ملازمت خسروانی
 دریانت - و سال نوزدهم چون خبر سرتابی او بعرض رسید
 جمعی از امرا به تنبیه او تعیین شدند - و کله برادرزاده او (که
 در شهر سوخت می بود) از تعاقب امرا بمعجز گرائیده
 بلمکر پادشاهی پیوست - و چون فوج پادشاهی مهسورا تاخته
 بمحاصره قلعه ^(۴) سوزته پرداخت فوجی دیگر بتادیب او نامزد
 شد - او خود را بشعاب جبال کشید - و سال بیست و یکم کله
 برادر زاده او باز جمعیت فراهم نموده قلعه ^(۵) ونکور مستحکم
 ساخت - و شهباز خان کنبو رفته مسخر نمود - و سال بیست
و پنجم جلوس (که چندر سین گرد فتنه برانگیخت) از دست

(۴) در [بعضی نسخه] ایدر را (۳) نسخه [ب] منه (۴) نسخه [ب]

موانه (۵) نسخه [ب] جمعی (۶) در [بعضی نسخه] دیکنور *

بر فرق ز زکار خود بیدخت - و در همان آزارگی رخت ادبار
بمقر سقر کشید *

❖ راجه سورجسنگه راتهور *

پسر اودیسنگه عرف مرقه راجه بن رای دالادیو زمیذدار
مازدار است - که آنگاه ست از صوبه اجمیر - درازا صد کوه
و پهنا شصت - سرکار اجمیر و جودهپور و سرزهی و ناگور
و بیکانیر داخل آن - (رای مذکور از راجهای معتبر هندوستان
بود - و بکثرت جمعیت و سامان معروف - گویند چون
معزالدین سام از کارزار پتھورا^(۲) را پرداخت پیکار جیچند راجه^(۳)
تنوج در سرگرفت - راجه در گریز پائی بگنگ در شده بسیلاب
نیستی رفت - نژاد او بنامی افتاد - سهیلا برادر زاده او^(۴)
در شمس آباد می بود - او نیز با بسیاری بعدهم سرا رخت
کشید - سه پسر او سوتیک و اسوتیاما و اچھے عزم گجرات نمودند
و در پالی نزدیک سوچت چنده بر آسودند - دران هنگام قوم میفه^(۵)
بتاراج سکده آنجا (که گوه برهمن بود) رسیدند - اینها برآمده
دان مردانگی داده بر شکستند - برهمنان بذیایشگری پیش آمدند
و گرد ناکامی شست و شو یافت - چون اسباب فراهم شد

(۲) در [بعضی نسخه] پتھورا (۳) نسخه [ب] هوای تسخیر ملک

بیکارجی چند (۴) نسخه [ب] برابر او (۵) در [بعضی نسخه] پالی

(۶) یا منیه باشد *

جمعی از بندهای درگاه را بپہانہ آنکہ صدقہا یساق کشیدہ
 بے سامان شدہ اند (خصمت نمود - کہ بمحال جاگیرهای خود
 شتافتہ تا آمدن راجہ بسامان خود پردازند - و پس ازین تفرغہ
 آن قابو طلب آثار بغی و فساد ظاہر ساختہ دست تعدی و تجاوز
 دراز نمود - و اثری از یرکانات دامن کوہ را (کہ بجاکگیر
 اعتماد الدولہ مقرر بود) تاختہ از نقو و جنس ہرچہ یافت
 متصرف گردید - سید مغی بارہہ با بقیہ کمکیان (کہ با وصف
 خصمت او هنوز بجاکگیر خودہا نرفتہ بودند) با جمعی از خودشان
 پای ہمت افشردہ شربت شہادت چشید - و برخہ زخمی
 گشتند - و بعضی بیک یا خود را بگوشہ سلامت کشیدند .

چون آخر سال سیزدہم راجہ بکرماجیت بدان حدود پیوست
 آن مدبر حیلہ ساز خواست - کہ بہ تیتال و گربزت روزی چند بسر
 آرد - راجہ (کہ از حقیقت کار آگہی داشت) بسخن او نپرداختہ
 قدم جرأت و جلالت پیش نہاد - سورجمل از بخت برگشتگی
 بے آنکہ بزرگی معاملہ وارسد از غایت جسارت و دایری
 بجنگی صف اقدام نمود - و باندک زد و خوردے مردم بسیار
 بکشتن دادہ راہ آزارگی سپرد - و قلعہ مو و مہری (کہ امتضاد
 قوی او بود) بے تعب بدست آمدہ مالکے (کہ ابا عن جد
 باو رسیدہ بود) پی سپر عساکر پادشاہی شد - و او بحال
 تباہ بگریوہای دشوار پناہ بردہ خاک مذلت و خواری

نیارست پرداخت لا علاج پیداشاهزاده شاهجهان ملتجی گشته عرضداشت نمود - که مرتضی خان بتحریریک ارباب غرض با من سوء مزاجی بهم رسانیده - و بعضیان و بغی متهم نموده در فکر برانداختن من است - امید که باعث حیات و سبب فجات این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب فرمایند مقارن این حال در آغاز سال یازدهم مرتضی خان بساط زندگی در پیچید - و فتح قلعه در عقد توقف افتاد - او حسب الالتماس شاهزاده بحضور رسیده مشمول عواطف گردید - و در همان ایام بهمراهی شاهزاده بهم دکن رخصت یافت - و پس از معاودت ازان یساق وسائل برانگیخته متصدی فتح کانگره گشت - هرچند اورا دران کوهستان باز راه دادن از آئین حزم و احتیاط دور بود لیکن چون آن مهم باختیار شاهزاده مفوض شده ایشان اورا با شاه قلی خان محمد تقی بخشی سرکار خود بدان مهم تعیین نمودند - همین که بمقصد پیوست یا شاه قلی خان آغاز ستیزه نموده بشاهزاده نوشت که صحبت من با او راست نمی آید و این کار ازو متمشی نمیشود - اگر سردار دیگر مقرر فرماید فتح این قلعه بسهولت میسر است - لهذا شاه قلی خان را بحضور طلب داشته راجه بکرامت (که از عدهای دولت شاعی بود) با فوج تازه زور رخصت یافت *

سورجمل تا رسیدن راجه فرست غنیمت شمرده بخت

کشید - پسرش میرزا راجه جیسنگه است که احوال او جدا
و تمزده کلک وقائع نگار شد *

• راجه سورجمل •

پسر کلان راجه باسو ست - چون از بد سکالی و آشوب طلبی
پدر را از خود سرگران داشته آخرها راجه بنابر توهی (که از
کردار ناهنجار او بهم رسانیده بود) زندانی ساخت - پس
از فوت راجه چون در پسر دیگرش (شده احساس نمیشد ناچار
(۲)
جنت مکانی جهت انتظام سلسله زمینداری و یاسبانی آن الکا
سورجمل را بخطاب راجگی و منصب در هزاری برنواخته محال
زمینداری را بازر و سامانی (که از سالها اندرخته پدرش
بود) بے سهم و شریک بدر مرحمت فرمود - و بهمراهی مرتضی
خان شیخ فرید (که بتسخیر قلعه کانگره مامور شده بود)
دستوری یافت - چون بمسائی شیخ کار برمتحصان بدشواری
کشید او دید که صورت فتح عنقریب نمودار است - در مقام
بنا سازی و کار شکنی در آمده پرده آزر از میان برگرفت
و با مردم خان مذکور بمنازعت و مخاصمت برخاست - مرتضی
خان بحضور نوشت - که آثار بغی و نادرلتخواهی از وجنات
حال سورجمل ظاهر است - چون بنابر بودن مثل مرتضی خان
سردار عمده با لشکر گوان دران کوهستان بتزیت فتنه و آشوب

پرتاب سنگه برادر راجه مانسنگه (که مدار کار او بود) از
 سهل انگاري رعایت احتیاط از دست داده در بهدرک عرصه رزم
 آراست - چون افغانان غالب آمده راجپوت بسیار بعدم شتافت
 مها سنگه قائم نتوانست ماند - و سال چهل و هفتم (که جلال
 کهوکر وال و قاضي مؤمن در مضافات صوبه مذکور غبار فتنه
 برانگیخته بودند) او در تنبیه آنها آثار جرأت ظاهر نمود
 سال پنجاهم بمنصب دو هزار و سی صد سوار سرفرازي یافت
 سال دوم جهانگیری با فوج بهمم بنگش تعین یافت - سال
 سیوم خواهر او را هشتاد هزار رپییه ساچق فرستاده داخل محل
 کردند - راجه مانسنگه شصت فیل بطریق جهاز گذرانید - سال
 پنجم بعنایت علم سر بلذی اندوخت - و در همین سال به تنبیه
 بکرماجیت زمیندار باندعو (که بغی و رزیده بود) تعین گردید
 سال هفتم اضافه پانصدی ذات پانصد سوار یافت - و بعد
 فوت مانسنگه چون پادشاه بذابر وفور توجه بر بهار سنگه او را -
 کلانتر قوم ساخت بتلافی آن پانصدی ذات بر منصب او افزوده
 خلعت و خنجر مرصع برای او فرستاد - و ولایت باندعو
 در انعام او مقرر شد - سال دهم ب خطاب راجگی و عنایت نقاره
 چهره ناموری برافروخت - سال یازدهم باضافه پانصدی ذات
 پانصد سوار درجه ارتقا پیمود - سال دوازدهم مطابق سنه (۱۰۲۶)
 هزار و بیست و شش هجری در بالانپور ولایت برادر با بعدم خانه

ملک از دست متغالبان برآورد - و پس از فوت راجه از پسرانش
 راجه گردهر و غیره دوسه کس برشادت و راجگی نام برآوردند
 باقی پسران و پسرزادهای از (که جم غفیر بودند) در وطن
 بعنوان زمینداران بسر بردند اکثر بقطاع نظارتی و معددی
 میگردانیدند *

ه رانا سکرا *

پسر رانا اردیسنگه، بن رانا سانگا است - چون درانش
 رانا پرتاپ با عرش آشیانی دادی مخالفت می نمود او (و
 بملازم پیشگی آورده بم منصب در مدعی شرف ممتاز بامت
 و در سال اول جلوس جنت مکانی بانعام دیانده هزار (و ده
 مفتخر شده همراه سلطان برادر بزم رانا قمعین کردند - و در
 آخر همین سال با جمعی به نقیبه دایمت بهر زیاده نازید گردیدند
 مظفر منصور گشت - در سال دوم بم منصب در هزار بانصدی
 ذات و هزار سوار عام عزت درافراخت - و در سال پانزدهم
 از اصل و اضافه بم منصب سه هزار و در هزار سوار سرافرازی کردند *

راجه مها سنگه *

ولد راجه جگت سنگه بن گذر سانسنگه کچه واده - پس از
 فوت پدر بجانشیذی پدر کالان خود افشار اندوخته ب حکومت
 بنگاله مرخص گردید - در سال چهل و پنجم جلوس عرش آشیانی
 (که افغانان بنگاله هنگامه آرا گردیدند) از صغیر السن بود

پسرے کرامت شد - مسمی بشیخ نمودند - و اولاد از بشیخاوت
موسوم گردید *

راجه رایسال بدستیارمی اقبال منظور نظر عرش آشیانی شده
بقرب و اعتبار از همسران برتری اندوخت - و چون آثار
نیکو منشی و مزاج دانی از چهره احوالش پیدائی گرفت
روز بروز بر اعتماد افزوده مدار و اختیار حرم سرای پادشاهی
بر رای (زین راجه تفویض یافت - در تاریخ اکبری منصب او را
تا سال چهارم هزار و دروست و پنجاهی نوشته - ظاهرا دران وقت
این قسم مناصب معمول بود - بعد ازان قرار یافته باشد که
هزاری و مافوق او را کمتر از پانصدی اضافه ندهند - در زمان
جنت مکانی بر منصب و امارت راجه رایسال افزوده تعیین دکن
گردید - و مدتی گذرانیده همانجا زندگی بسپرد - عمر هم دراز
یافته - بیست و یک پسر داشت - و هر یک ازینها کثیرانتر
بود - و چون او در یساق دکن بخدمات پادشاهی قیام داشت
مادهوسنگه و غیره نبائش از خود سری و تبه خیالی جمع
اوباش و زنون فراهم آورده ولایت حد خود را (که عبارت از کهندار
و غیره متصل آنبیر است) ببردستی متصرف شدند - متعرا داس
بنگالی (که متدین و از خط و انشا بهره داشت - و صاحب
اختیار سرکار راجه بود - و از جانب او در دربار پادشاهی سعادت
محمور می اندوخت) از حسن رای لشکر تدابیر بکار برده باره

بکار برد سال پنجاهم باضافهای متواتره بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار و عنایت نقاره فایز گشت - در سال سیوم جنّت مکانی بدکن رخصت یافت - و سال دهم مطابق سنه (۱۰۲۴) هزار و بیست و چهار هجری درانجا فوت نمود رامداس پسر او بمنصب هزارى چهار صد سوار سرفرازی یافت و سال دوازدهم بخطاب راجگی ممتاز شد - و اواخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب یک هزار و پانصدی و هفتصد سوار سربلند گردید - یک از نبائر او (که پرسوتم سنگه نام داشت) سال ششم جلوس فردوس آشیانی بربقه اسلام در آمده موسوم بصعادت مند گردید - و بعطای خلعت و اسب و زر نقد مورد عاطفت گشت *

• راجه رایسال درباری •

پدرش راجه سو جا پسر راجه رای رایمل شیخاوت است که حسن خان سور پدر شیر شاه مشهور در بدر حال نوکر او بوده (۲) در کچه واهه در فرقه اند - یکم راجاوت - که میرزا راجه مانسنگه (۳) و نیاکان او اند - دوم شیخاوت - که راجه لونکرن و راجه رایسال و اقوان او باشند - گویند یکم از اسلاف آنها را فرزند نمیشد درویش بسر و قمت او رسید - و بر احوالش بخشوده بوجود مولود مبشر ساخت - بعد چندنی بیمن دم گیرای آن بزرگوار

بهار امل مورد نوازش بے پایان عرش آشیانی گردید هر يك
از خویش و اقارب او بقدر حال ترقی کرد - (راجه اسکرین سال
بیست و دوم همراه صادق خان به تنبیه راجه مدهکر نامزد شد
و سال بیست و چهارم بمرافعت راجه تودرمل بصوبه بهار
تعیین گردید - و در سال سییم بمنصب هزارگی افتخار اندوخت
و در همین سال همراه خان اعظم کوکه بیساق دکن دستوری
پذیرفت - چون پادشاه سال سی و یکم دو اسیر بهر صوبه
تعیین فرمود صوبه آگره بنام او و شیخ ابراهیم قرار یافت - و سال
سی و سیوم همراه شهاب الدین احمد خان بمالش راجه مدهکر
روانہ شد - و بوقت موعود درگذشت - (راجه سنگهه بخطاب راجگی
و منصب در خور سرعت برافراخته مدتها تعینات یساق دکن
بود - پس ازان (که حسب استدعای او فرمان طلب صدوز
یافت) سال چهل و چهارم بدولت آستاندوس پیوست - پستور
بقلعه داری گوالیار سربلند گردید - سال چهل و پنجم در ایامی (که
پادشاه متوجه محاصره قلعه آسیر بود) بحضور آمده بسجده نیاز
جبین خود را روشن ساخت - و سال چهل و هفتم باتفاق رای رایان
پتر داس بدعاقب بر سنگه دیو بندیله ^(۲) (که دزدانه بر سر راه آمده
شیخ ابوالفضل را بقتل رسانیده بود) مأمور گردید - و چون
در استیصال طایفه بندیله ترددات شایسته و مساعی جمیله

اما دين هندو (كه چند دين مدت است) اگر همه صاحب كمال
مذهب باشد همين كه مرد سوختند - و ببادش دادند - اگر كسي
شبها آنجا رود بيم آسيب جنة است - و در اسلام در هر فصيحه
و شهر چند دين بزرگان آسوده اند - كه يزار و يتيراب درميان است
و اقسام مجالس منعقد *

گويند در وقت رفتن بنكاه در منگبر بصحبت شاه درات
نمي (كه از صاحب كمالان آنوقت بود) رسيد - شاه فرمود بآيين
همه دانش : فهميد چرا مسلمان نميشوي - راجه عرض كرد كه
در كلام الهی مانع شده * ختم الله على قلوبهم * اگر بتوجه شما
قفل شقاوت از سينه من برداشته شوم فورا مسلمان ميشوم - و يكماه
باين اميد توقف كرد - چون اسلام نصيبه اش نبود سود نمود
و لله در قائل *

* فيض درويشان چه در يابد دل افسرده را *

* مس چو باشد كشته بے حاصل ز فيض كيهن است *

گويند راجه مانسنگه هزار و پانصد حرم داشت - و از هر يك
در پسر و سه پسر بهم (سيد -) همه در حيات پدر زندگي
بسپردند - مگر راجه بهار سنگه - او هم از باده پيمائي بافراط
بعد از پدر زود در گذشت - عليحده مذکور شده *

* راجه راجسنگه كچه واه *

پسر راجه اسكرن برادر راجه بهارامل است - چون راجه

از فقدان غله قحط و غلا بمرتبه انجاميد (که سيروس بيگ
 رويه آرد پيدا نميشد) (روزه راجه سرداران برخاسته با
 گفت - که اگر من مسلمان مي بودم هر روز يك وقت طعام
 با شما تناول ميكردم - چون ريش سفيد همه ام بهاي برگ تظير
 از من قبول كند - پيش از همه خانجهان دست بر سر گذاشته
 گفت - مرا قبول است - ديگران نيز قبول كردند - (راجه يكصد
 رويه به پنجهزاري و باين حساب تا صدي يوميه قرار داده
 هر شب زرد خريطه كرده بالاي آن نام آن شخص مي نوشت
 و بهر يك مي فرستاد - تا سه چهار ماه (که اس سفر
 منقضي شد) هرگز ناغه نداشتند - و بمردم اردو تا رسيدن رسد
 اجناس را بارخ آندير مي فروخت - ^(۲) گويند راني كنوز منكره
 راجه (که مدبره عاقله بود) از دطن سر برآه كرده مي فرستاد
 راجه در سفرها بجهت مسلمانين حمام و مسجد از پارچه استاده
 ميكرد - و يك رتبه طعام بهمه متعينه مي فرستاد *

هفت هزار سوار (که در آن وقت هیچ امیر عمده زیاده بر پنجهزاری نمی شد - مگر بعد ازین میرزا شاهرخ و میرزا عزیز کوکه نیز بدین برآمدند) سرفراز گردید - و در ایام ارتحال عرش آشیانی با اتفاق میرزا کوکه در فکر سریر آرائی سلطان خسرو (که در زعم مردم رتبه وایعهدی داشت) افتاد - اما جذت مکانی ببحالی بنگاله و رخصت تعلقه مستمال ساخته بجانب خود کشید و پس از جلوس جهانگیری بدان حکومت شتافت - اما در همین سال از بنگاله تغیر شده چنده به تنبیه سرکشان رهتاس مامور بود - از انجا بحضور رسیده در سال سیوم بوطن دستوری یافت که سرانجام یورش دکن نموده بکمک خانخانان بدان دیار شتابد - مدتی در دکن بود - همانجا در سال نهم جهانگیری باجل طبعی در گذشت - شصت کس با وی در آتش سوختند *

راجه در حکومت بنگاله عجب ثروت و دولتی و طرفه ساز و سرانجام بهم رسانید - که باد فروش او صد فیل داشت و همه سپاه بیش علوفه - از نوکران معتبر بسیار - که هر یک سرے و سردارے بود - گویند در آن هنگام (که مهم دکن بخانجهان لودی باز گردید) پانزده پنجهزاری صاحب علم و نقاره (مثل خانخانان و راجه مانسنگه و میرزا رستم مغوی و آصف خان جعفر و شریف خان امیرالامرا) و از چهار هزار تا صدی یک هزار و هفتصد منصبداران کمکی بودند - چون ببالا گهات

عیسی (که بزرگ بومی بنگاله بود) فروشد راجه یتاق آن ولایت
 آسان بر شمرده جگت سنگه پسر کلان خود را بیاسبانی فرستاد
 جگت سنگه در راه زندگی بسپرد - مها سنگه پور او را (که
 خردسال بود) به بنگاله روان کرد - در سال چهل و پنجم خواجه
 عثمان پسر قتلو سر فساد برداشت - مردم راجه سهل انگاشته
 بآریزه برآمدند - چشم زخمی رسید - اگرچه بنگاله از دست
 نرفت اما بسیار جاها متصرف شدند - شاهزاده سلطان سلیم
 (که از تن آسانی و باده پیمایی و بد همنشینی مدتی در اجمیر
 بسر برده تا اودیپور شتافت) هنوز مهم انجام نگرفته بهیچ
 خود سری نموده خواست خود را به یزجانب رساند - که
 ناکاه شورش افغانان بنگاله بلند آوازه شد - راجه مائراامرا
 بدان سو رهنمائی کرد - اما باغواهی واقع طلبان شاهزاده بشمار
 آگره زد آورد - مردم مکانی برای بند پذیرای او از قاعه سوار
 شدند - شاهزاده بخجالت از چهار گروهی دارالسلطنه عمان قلاب
 گشته کشتی سواره راه آله آباد گرفت - راجه ابتدا از شاهزاده
 جدا شده بمالش بن گوهرا بنگاله رهگرا گشته نزدیک شام در
 با مخالفان در آویخته بر شکست - پسر عبد الواقع مومبری
 بشیمی موبک بنگاله (که دستگیر شده بود) در مومره با طوف
 و زاجیر بدست آمد - و پس از آن (که راجه بدست آن مهاجرت
 خاطر جمع ساخت) بهشور رساند و بهیچ دست مومری

از تعاقب نگشیده سارنگ گنده را (که پناه جا اندیشیده بودند)
 محاصره کرد - ناچار راجه را دیدند - در سرکار خلیفه آباد جاگیر
 یانها تن نموده در سنه (۱۰۰۰) هزارم هجری ملک اردیسه
 ضمیمه ممالک محروسه گردید - و در سال سی و نهم سنه (۱۰۰۲)
 هزار و دو هجری (که سلطان خسرو را بمنصب پنجزاری و اقطاع
 اردیسه برنواختند) راجه باتالیقهی ار اختصاص گرفته بجایگز
 بنگاله و پاسبانی آندیار دستوری یافت - و راجه بحسن تدبیر
 و نیروی شمشیر سرزمینهای بسیاری از ولایت بهاتی و زمینداران
 دیگر گرفته داخل ملک پادشاهی ساخت - و در سال چهارم
 سنه (۱۰۰۴) هزار و چهارم هجری نزد آک محل جائی پسندید
 که آسیب کشتی بدو کمتر رسد - شیر شاه نیز این مکان را
 خوش کرده بود - بلده حاکم نشین اساس گذاشته باکبرنگر موسوم
 ساخت - راج محل نیز نامزد - و در سال چهل و یکم لچهمی فراین
 زمیندار کوچ (که آباد ملکه سمت شمالی گهواره گهات - دو صد
 کرده طول - و چهل تا صد عرض) راه اطاعت پیموده براج
 ملاقات کرد - و همشیره خود را براج داد *

سال چهل و چهارم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری
 (که عرش آشیانی عزیمت دکن نمود - و شاهزاده سلطان سلیم
 بصوبه اجمیر بمالش رانا دستوری یافت) راجه را با بهالی
 حکومت بنگاله همراه شاهزاده تعیین کردند - چون دران ایام

انگشت و عرض یک و نیم دست خواهد آمد - آن پیکر خاص
ایزدی ست - برگیرد - و بخانه در بسته هفت روز نگاه دارد
بهر صورتیکه برآید درین خانه داشته محراب پرستش بر سازد
همچنان در بیداری یافت - آنرا جگفته نام نهاد - گویند
کاه پهار نوکر سلیمان کررانی چون برین دیار چیره دستی یافت
آن چوب را در آتش انداخت - نسوخت - سپس در دریا افکند
باز بر آوردند - گویند آن پیکر را هر روز شش بار بر شویند - و تازه
رخت پوشانند - و پنجاه شصت زنار دار استاده خدمتکاری
کنند - و هر بار (که شیطان بزرگ بر کشیده پیش آن صورت آورد)
تا بیست هزار کس بهره از الوس برگزیند - و ارا به سازند
یایگی بر سازند - و بر سوار گردانند - و یفدارند هر که آنرا
بکشد از نکوهیدگی پاک گردد - و سختی (زکار نبیند - و از
فرادان خارق عادت برگذارند *

بالجملة تا عیسی وکیل قتل زده بود پاس پیدمان راجه
نگاه میداشت - پس از خواجه سلیمان و خواجه عثمان پسران
قدار عهد را بر شکسته سرشورش برداشتند - راجه در سال سی
و هفتم باستیصال آنها و کشایش آن ملک کمر همت چست بست
سعید خان صوبه در بدگاه نیز بدو همت - به ییکارهای سخت آنها
آوار داشت هزیمت گشته بنام راجه رامچند (که زمیندار عمده
آن ملک بود) بردند - اگرچه سعید خان بینگاه برگشت اما راجه دست

تن در داده بایزید را دید - بدستیاری او سترگ پیکار چهره
بر افروخت - راجه و جهمت رای بمردانگی نقد زندگی سپردند
و مرزبانی بدرکاتیم باز گردید - سایمان او را بدستان سرائی نزد
خود آورده از هم گذرانید - و بران ملک چیره دست آمد *

در صوبه داری منعم خان خانان و خانجهان ترکمان بهیاره
ازان ملک بر قلمرو افزود - از پراگندگی امرای بنگاله قتلوی
لوحانی بران ملک چیره گردید - چون راجه (دین سال^(۲)
بدان دیار در آمد قتلو پیرخاش برخاست - با آنکه چشم زخمه
بفوج پادشاهی رسید راجه پا افشوده دست بردداشت - ناگاه
قتلو (که بیمار بود) در گذشت - و عیسی وکیل او نصیر
خان پور خرد ادرا بصری برداشته با راجه آشتی پیش گرفت
راجه بتکده جگناته را با توابع بخالصة ضبط کرده بهبار
برگشت - و آن پرستشگاهست از مشاهیر معابد هندوستان
در شهر پرسوتم بر ساحل دریای شور - نزد او پیکر کشن و برادر
و خواهر او از صندل بر ساخته اند *

گویند پیشتر ازین بچهار هزار سال و کمره راجه اندر من
مرزبان نیلگر پرمت برهنمونی آگاه دله (که ایزد جهان آفرین را
بدین مکان نظر خاص است) بزرگ مصره آباد کرد - راجه را
شبیه بخواب نمودند - که در فلان روز چوبه بدرازی پنجاه و در

پیشتر چندے پواتاپ دیو فرمان روا بود - پور او برسنگھ دیو
 از بدگوهری و تباہ دمسازی بیازش پدر برخاست - و هنگام یافته
 زهر بر خوراند - و جاوید مردگی اندوخت - دران نزدیکی مکند دیو
 از تانگانه آمده ملازم شده بود ازان کجروی بر آشفته در سگالش
 بادافراہ شد - و چغان را نمود کہ زنش بدیدن می آید - دولیهای
 سلاح آموذ بدان روش روانہ ساخت - و پیشکش کالا بدست
 دویمت کار دیدہ پردل داده بحصار در شد - و ازانجا (کہ
 پدر آزار دیر نپاید) کار او زود بانجام رسید - و بزریگی بر
 گرائید - (سم نبود کہ راجہ اندوختہ نیاگان و پیشین بزرگان برگیرد
 هفتاد ہاستانی گنجینہ را قفل بر شکست - و نہادہ چندین گذشتگان
 برگرفت - اگرچہ دست بخشش بر کشود لیکن از فرمان پذیری
 خرد سرباز زد - و بطبیعت پرستاری گردن بر نہاد - سلیمان
 کرانی (کہ بر بنگالہ مسلط شدہ بود) بازید پسر خود را^(۲)
 از راہ جہاز کھند بیازش آنماک فرستاد - و اسکندر خان اوزبک را
 (کہ از عرش آشیانی بغي نمودہ نزد او شتافتہ بود) ہمراہ دان^(۳)
 راجہ از تن آسانی در فرج بسرداری جہمت رای و درگا تیم^(۴)
 بجنگ تعیین کرد - آن حرام نمکان با سران فوج ساختہ ہکارزار
 خداوند باز گردیدند - سخت آویزشها در داد - راجہ بذاکامی

(۲) در [اکثر نسخہ] بازید (۳) در [بعضی نسخہ] جہمت رای (۴) در

[بعضی جا] درگہ پنج آمدہ •

بشورش یوسف زئی فرد رفت و زین خان و حکام ابوالفتح طلب حضور شدند این مهم بمانسنگه تفویض یافت - و چون زابلستان بر اجه بهگوننداس قرار یافته از سندعه گذشته سودائی گشت حکومت آنجا بکنور باز گردید - و در سال سی و دوم چون ظاهر شد (که کنور از سرد سیر بستوه آمده - و از الوس راجپوت برعایای زابلستان بیداد میرود - و کنور در ستم سیدکان دیده در پی بکار نمی برد) آتماک از در گرفته تیواش در شرفی دوار مقرر شد - و خود بمالش روشانیان می پرداخت - و در همین سال (که صوبه بهار در اقطاع الوس کچهاهد قرار گرفت) کنور پیاسبانی آن ملک دستوری یافت - سال سی و چهارم که پدرش در گذشت بخطاب راجگی و منصب پنج هزار بلند مرتبه گردید - و چون بصوبه بهار شتافت بر بنکاه پورنمل کدو صوبه (که نخوت فرشی میکرد) شتاب آورده جای بسیار برگرفت و قلعه نیارست نگامداشت - زینهار خواست - از انجا بدانش راجه سنگرام چالش نمود - از پذیره شده فیلان و تفصوفات آن دیار برگذرانید - راجه به پتنه برگشته بر سر زینت چوره تاخت نموده فراوان غنیمت اندوخت *

و چون از سرتابان تباة سگال آن ناحیه را پرداخت در سال سی و پنجم از راه چهار کهند فوج بولایت اودیسه کشید - و آن آکائے ست که همواره مرزبان جداگانه کار کیائی کرده - ازین

و پنج در حوالی گلکند^(۲) (که بعد چیتور آن بلده را ساخته بود)
 جنگی عظیم در داد - راجه رامشاه گوالیری با پسران کشته شد
 و دران زن و خوردن رانا با کذور مانسنگه در افتاده آویزشها
 نمود - و زخمها برداشته رو بفرار آورد - راجه مانسنگه در محلات
 او فرود آمده فیل رامشاه (که از فیلان مشهور او بود) با غنائم
 دیگر ارسال حضور کرد - اما چون از تاخت و تاراج آن سرزمین
 راجه بمردم مانع گشته عبرت عاید شد پادشاه بعتاب طایب
 حضور نموده چندی از مجرا ممنوع فرمود .

چون سپه داری پنجاب براجاه بهگونت داس مقرر گشت
 حراست حواشی رودبار سنده بکذور تفویض یافت - سال
 سیم سنه (۹۹۳) فصد و نود و سه میرزا محمد حکیم برادر
 علائی عرش آشیانی (که مرزبان کابل بود) ودیعت حیات سپرد
 و کذور حسب الامر بر جناح استعجال بکابل شتافته بسکنه و قطان
 آنجا طمانینت افزود - و پسران متوفی میرزا افراسیاب و میرزا
 کیقباد را با تبعه و لحقه و عمدهای آندولت همراه گرفته
 بملازمت رسید - عرش آشیانی تا دریای نیلاب انتهاض نموده کذور
 مانسنگه را بحکومت کابل امتیاز بخشید - او بجالات و مردانگی
 طایفه روشانی را (که برهزنی و قطاع الطریق سنگ راه خیبر
 بودند) مالشے بسزا داد - و چون راجه بیر بر در آلکای سواد

مردم او کشتند - پس ازان راجه مسطور دست توسل بدامن شاهزاده سلطان سليم زد - تا آنکه بعرض شاهزاده رقم عفو بر جرائم او کشیده شد - باز مصدر شورش گشته در سال چهل و نهم (که شاهزاده بار دوم بملازمیت پدر والا قدر پیوست) او نیز بامید استشفاع همراه ایشان آمد - اما بذابر وفور رحمت آن طرف دریا ایستاد - پیش ازان (که شاهزاده زبان شفاعت کشاید) عرش آشیانی مادهو سنگه کچهواه را برای گرفتن او فرستاد - او خبردار شده بدر رفت - چون جنت مکاني بر تخت سلطنت متمکن گردید او بعطای منصب سه هزار و پانصدی سر بلندی یافت - و در سال ششم بهم دکن دستوری پذیرفت و در سال هشتم مطابق سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دو هجری جهان را پدرود کرد - پسرانش راجه سورجمل و راجه جگمت سنگه اند - که احوال هر دو براسه ترتیم یافته *

• راجه مانهنگه •

پسر راجه بهگونمت داس کچهواه است - بعقل درست و شجاعت فرادان و مزید قرب و منزلت سرآمد امراء اعیان سلطنت عرش آشیانی بود - و از فرط اخلاص و فدویت از پیشگاه خلافت بخطاب فرزندی و گاه بمیرزا راجه مخاطب میشد در آخر سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار بتادیب رانا کیکای مغرور مامور گردید - در آغاز سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد

بجای آوردند - هنگامی (که عرش آشیانی بعد فوت میرزا مجید
 حکیم و بتصرف آوردن زابلستان استقرار صوبه پنجاب از متحکّمات
 دانسته طرح اقامت در آن ناحیه ریختند) راجه باسو از کوتاه فکری
 و تبه خیالی سرتابی پیش گرفت - بذابزین در سال سی و یکم
 حسن بیگ شیخ عمری بر سرش تعیین گشت - که اگر آن بومی
 اندرز نپذیرد مالش بسزا دهد - چون فوج پادشاهی به پتهان
 رسید راجه باسو از نوشته راجه تودرمل از خواب غفلت
 در آمده بهمراهی حسن بیگ بر آستان خلافت ناصیه استکانت
 سود - پس از آن در سال چهل و یکم بمابوم تشین را بخود
 یادر گردانیده باز از بد گوهری سر از فرمان پذیری بر تافت
 عرش آشیانی پتهان و آن نواحی را باقطاع میرزا رستم قندهاری
 مقرر فرموده بتادیب آن ناعاقبت اندیش دستوری یافت
 و آصف خان نیز بیادری همراه شد - بداسازگاری دو سردار کار سرکار
 تمشیت نگرفت - میرزا رستم طلب گشته جگت سنگه پور راجه
 مانسنگه تعیین گردید - بندگان پادشاهی پیمان یکتادلی بسته
 بخد متگری پای همت افشردند - و قلعه مو را (که باستواری
 و دشوار کشائی مشهور و مقرر آن مغیر بود) گرد گرفتند - تا دو ماه
 سترگ آویزه گوهر راد مردی می افروخت - آخر الامر قلعه را
 بسپرد - و در سال چهل و هفتم چون خبر شورش او بغرض رسید
 باز فوج بتدبیه او مامور شد - جمیل بیگ پسر تاج خان را

قضیه ناگزیر جنت آشیانی روزگار را بر شورانیده - و فتنه‌های
 خوابیده از هر گوشه و کنار بیدار شد (سلطان سکندر سور) که
 در تنگنای کوهستان پنجاب در خزیده بانتهاز قابو روزگار
 میگذرانید (سر بفساد برداشت - بخت مل (که دران و مت
 بریاست این الکا سر اعتبار می افراخت - و در شور افزایی و افساد
 بیگنائی اشتها داشت) همراه سلطان سکندر گشته در پی آرایش
 هنگامه او شد - پس ازان (که در سال دوم عرش آشیانی
 سکندر را در قلعه مانکوت محاصره نمود - و هر روز آثار
 ادبار و تباهی از وجنت احوال متحصان نمایان تر میشد)
 از آنجا که رسم بیشتر زمینداران هندوستان آن است (که
 راه یکجتهی گذاشته همه طرف را نگهبانی میکنند - و با هر که
 غالب و شور افزا باشد همراهی می نمایند) درین ولا بوسیله
 حیل‌های زمیندارانه آمده ضمیمه لشکر پادشاهی گشت - و پس
 از کشایش آن قلعه و یکسو شدن مقدمه سلطان سکندر هنگامه
 (که بلده لاهور مطرح الویه فیروزی بود) با آنکه ایذای
 خود آمدها اگرچه از روی اضطرار آمده باشند مستحسن
 نشمرده اند نظر بفتنه انگیزی و شور پستی او بیرام خان افنای او را
 قرین مصاحبت دانسته بیاسا رسانید - و تخت مل برادرش را
 بجای او نصب نمود - و چون مرزبانان آن دیار براجا باسو
 رسیدند او همراه شاهراء انقیاد و اطاعت پیموده نیکو بندگیها

مرد همراه دستار راجه ستمی شدند *

در جود و بخشش در انوتمت نظیر و سهیم نداشت - بیک لطیفه مبلغ خطیر میداد - و بچاران و باد فروش و اهل نغمه آنچه یکبار انعام میگرد آنها هر سال در همان ماه همان قدر مبلغ از خزانچیی او آمده می گرفتند - احتیاج درست کردن قبض مجدد نبود - شوق ببازی چوسر بسیار داشت - تا دو شبانه روز بازی نگاه میداشت - اگر بای میداد دشنام و غصه میکرد - خصوص بر رفیق خود - و دستهای خود بر زمین میزد - و بد میگفت و تمس داس پسرش در سال چهل و ششم اکبری از حضور بی رخصت بوطن شتافته بدل آزارچی زیر دستان بر نشست بخواش پدر حکم شد که نوکران شاه قلی خان او را بدرگاه آورند - آن شپرد سر بآریزه برخاست - و جان بسپرد - از فرزندی پیوند رام داس را غم در گرفت - عرش آشیانی بد پیش خانه او رفته پرسش فرمود - پسر دیگرش دلپ نراین بیایه امارت برآمده در همه چیز با پدر طابق النعل بالنعل بود - در عین شباب بعدم کده شتافت *

• راجه باسو •

زمیندار مؤ و پتهان است - که آلکائسمت از دوابه باری موبه پنجاب پیوسته بکوهستان شطالی آنصوبه - هنگامی (که)

ساخت - تا مخالف دست تصرف دراز نتواند کرد - لهذا
 در عهد جهانگیری بافروزی منصوب و مزد و جاه و حشمت چهره
 کامیابی افروخت - و در سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست
 هجری بهمهراهی عبدالله خان مرهه دار گجرات بهم دکن تعیین
 گشته بخطاب راجگی و عنایت نقاره سر برافراخته قلعه رنتپور
 (که از اعظم قلاع هندوستان است) بدو مرهمت شد - و مشهور
 آنست که بخطاب راجه کرن سرفرازی یافته - اگرچه در اقبال نامه
 ننوشته - چون از راه ناسک بدولت آباد شتافته از چیره دستیهای
 ملک عنبر بستوه آمده برسم هزیمت معارفت نمودند جنت مکانی
 از روی عتاب تصویر همه امرا (که درین یساق عار فرار برخود
 هموار کرده بودند) کشیده طلبید - و هر یک را دیده چیزه
 میگفت - چون نوبت تصویر راجه رسید سردیوان بدست گرفته
 فرمود - تو بیک تذکة یومیہ نوکر رایسال بودی - پدرم تربیت کرده
 بامارت رسانید - قوم راجپوت را گریختن عیب است - حیف
 شرم خطاب راجه کرن هم نکردی - امیدوارم که از دین و دنیا
 بے بهره شوی - و او را ملازمت ناکرده بهم بنگش تعیین نمود
 راجه در آنجا در همان سال مطابق سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست
 و دو هجری در گذشت - پادشاه فرمود که دعای من کار کرد
 چه در مذهب هنود مقرر است که هر که از دریای سنده گذشته
 بهیرون جهنمی میشود - در رنگته هلال آباد پانزده عورت و بیست

* راجه رامداس کچھواہ *
*

پدرش اوردت نام مرد کم استعداد پریشان حال بود - در وطن خود ^(۲) لونی روزگار بسر می برد - رامداس در بدو حال نوکر رایسال درباری شده خود بوسیلهٔ راجهٔ مذکور در سلاک بندهای عرش آشیانی منساک گشته در کم فرصتها ترقی نموده بمنصب پانصدی امتیاز گرفت - و بتدریج قرب و اعتبار او افزوده در سال هیزدهم [که راجه تودرمل بکمک خانخندان و انتظام فوج او (که متوجه تسخیر بهار بود) تعیین شد] مهمات دیوانی بنیابت راجه بدر تفویض یافت - و رفته رفته بزرگ خدمت و حاضر باشی نوعی در مزاج پادشاهی جا کرده که بیشتر عرض او منظور میشد کارسازی امرای راجپوتیه و غیره میکرد - و زرها می اندوخت - گویند حویلئے وسیع مطبوع در قاعهٔ آگره نزدیک هتیاپول ساخته بود اما همواره در پیشخانه بچوکی قیام داشت - و چون عرش آشیانی در ولوج و خروج محل تعیین وقت نداشته گاهی اندرون و گاهی بیرون می آمد رامداس با دویمت راجپوت نیزه در دست پیوسته حاضر و منتظر می بود *

در ایام ارتحال آن پادشاه چون خان اعظم و راجه مانسنگه در ارتفاع دولت سلطان خسرو میکوشیدند رامداس بدولتخواهی و فدویت شاهزاده سلیم مردم خود را بزخزانہ و کارخانہا مامور

آمده ملازمت نمود به نمایندت خاعمت و خطاب را ئی سر بلند گردیده
جانشین پدر شد *

در جهانگیر نامه می نویسد که رای رایسنگه پسر دیگر نیز
داشت سور سنگه نام - با وجود آنکه دلپت پسر تیکه او بود
میخواست که سور سنگه جانشین باشد بتقریب محبتی که
با مادر او داشت - در وقت (که احوال فوتش مذکور شد)
سور سنگه از کم خردی ظاهر کرد که پدر مرا جانشین ساخته
تیکه داده - پادشاه را این عبارت خوش نیامد - گفت اگر ترا
پدر تیکه داده است ما دلپت را سرفراز ساختیم - و بدست
خود تیکه بر پیشانی دلپت کشیده وطن پدر بجایگزید
مرحمت نمود - در سال هفتم جهانگیری پانصدی ذات
و پانصد سوار بمنصب افزود شده (۳) بکمک میرزا رستم صفوی (که
بمحکمست قته نامزد شده بود) تعیین گردید - در سال هشتم
چون خبر رسید (که او با برادر کوچک خود سور سنگه مذکور
جنگ کرده شکست خورد) و مقارن آن هاشم خوستی فوجدار
آن نواحی گرفته بحضور آورد چون مکرر ازو قبائح سرزده بود
پیاپی رسید - بجلدوی این خدمت بمنصب سور سنگه پانصدی
ذات و در خدمت سوار افزود شد - احوال را در سور مذکور جداگانه
بتذکار در آمده *

سلطان سلیم بمهم رانا تعیین گردید - در عهد عرش آشپانی
بمنصب چهارهزاری رسیده در سال اول جلوس جنت مکانی
پنجهزاری شد *

چون پادشاه بتعاقب خسرو عازم پنجاب گردید از مامور شد
که همراه محل بیاید - بیکم از ائذای راه جدا شده بوطن
خود رفت - و سال دوم بعد معاودت پادشاه از کابل باستصواب
شریف خان امیرالامرا فوطه در گردن کرده ملازمت نمود
و سال هفتم مطابق سنه (۱۰۲۱) یک هزار و بیست و یک هجری
بعدم آباد شتافت - پسر کلانش دلپت - که در عهد اکبری
بمنصب پانصدی سرفراز بود - در سال سی و ششم در مهم تته
بکمک خانخانان تعیین گردیده روز جنگ با آنکه جمعیت نیک
همراه داشت بذابرمهتتی از دور تماشائی بود - سال چهل
و پنجم (که عرش آشپانی بدیاردکن بودند - و مظفر حسین میرزا
بذابرمست و بلند شدن سخن با خواجگی فتح الله از کم حوصلگی
راه آوارگی سپرد) او ببهانه تفحص میرزا با مردم خود از اردو
برآمده راه وطن پیش گرفت - و سال چهل و ششم پدرش
بتادیمپ از تعیین گردید - او استدعای آمدن بحضور نمود
پادشاه رقم صفح بر نامه جزائم او کشیده فرمان طلب فرستاد
او بحضور آمد - و در سال سیوم جلوس جهانگیری باستصواب
خانجهان لودی غورلات او شد - پس از فوت پدر چون از دکن

و شوی به هنگام بر عارضه افزوده در گذشت پادشاه قدردان
بهر منزل او رفته بگوناگون نوازش سر بلند فرمود - پس ازان بتقریب
از حضور جدا شد *

درین ضمن فریاد ستمکاری یکی از نوکرانش بعرض رسید
و بر طبع والا گران آمد - و او بنابر باز پرس طالب حضور گردید
راعی رایسنکهه او را پنهان داشته گریختن او برگذارد - ازین جهت
چندے از کورنش باز ماند - و بیشتر مورد نوازش شده سوره
در اقطاع یافت - و تعینات دکن گردید - او از بر خود غلظی
لخته به بیکانیر وطن خود رسیده و امت را گذرانید - و بعد ازینکه
روافه شد در راه درنگ داشت - هر چند عرش آشیانی در مراتب
اندرز کوشید سودمند نیامد - صلاح الدین نامی از حضور تعیین
شد - که اگر بدان خدمت نمی شتابد بحضور والا برگرداند
ناگزیر بعقب سلطنت رسید - چون کجروی را شایسته پاسبی
نداشت چندے بار نیافت - آخر پادشاه بداس حقوق بدین
صغع جزائیم او فرموده بر مراسم اعتبار او افزود - و سال چهل
و پنجم (که بلده برهانپور معسکر فیروزی بود - و شیخ ابوالفضل
بجانب ناسک تعیین شد) او نیز در همراهمان شیخ قرار یافت
چون در بنگاه او دلپمت پسرش شورش بر پا نموده بود بدین
تقریب دستور می پورت گرفت - سال چهل و ششم باز دولت
آستانپوس دریافت - و سال چهل و هشتم بهمرامی شاهزاده

تصرف نموده بایوگده شتافت - و در کمتر سعی کار بر محصوران
 تنگ ساخت - سلطان دیوده سراسیمه گردیده کلید قلعه را سپرد
 رای رایسنگه جمع را درانجا گذاشته باتفاق نامبرده بپایه سریر
 سلطانی رسید - و در سال بیست و ششم (که آمد آمد میرزا
 محمد حکیم در حدود پنجاب بر زبانها افتاد - و عرش آشیانی را
 عزیمت آنصوب پیش نهاد داعیه گشت) رای رایسنگه و جمعی
 دیگر را با فیلان نامور پیشتر رخصت مرحمت شد - و پستر
 تعیینات شاهزاده سلطان مراد (که بدفعه میرزا محمد حکیم
 مرخص شد) گردید - و آخر همین سال (که سعادت لشکر پادشاهی
 بدارالخلافت شد) او با دیگر تیولداران صوبه پنجاب دستوری
 بدانصوب یافت - و سال سیم همراه اسمعیل قلی خان بر سر
 بلوچستان ارتخاص پذیرفت - و سال سی و یکم صبیّه او بعقد
 ازدواج شاهزاده سلطان سلیم درآمده بر منازعت او افزون - و سال
 سی و پنجم بر رخصت وطن خود بیکانیر کام دل انداخت
 و پس از آن بملازمت شتافته و آخر سال سی و ششم با جمعی
 دلاوران بکمک خانخانان عبدالرحیم (که سرگرم مهم قعه
 بود) نامزد شد - و سال سی و هشتم چون خویش او (که پسر
 راجه رامچند بکمیله بود - و پس از فوت راجه اودا از پیشگاه
 مکرمت بر نواخته بقلعه باندهو تعلقه پدرش فرستادند)
 در راه از سیهاسن افتاد و بچاره گری خون گرفت اما بشصت

و سردهی مامور شد - چون آنها زبان معذرت را شفیع جرائم خود ساخته عازم آستانبوس والا گردیدند و باتفاق سید هاشم باره بر طبق اشاره پادشاه در قصبه نادریت رخت افامت انداخت - و راه درآمد و برآمد بر روی رانا زمیندار اردیپور بسته درایل ساختن متمدنان آن نواحی فرازان سعی بکار برد و سلطان دیوده زمیندار سردهی بنابر توحش ذاتی رخت ادبار بوطن خود کشید - رای مذکور بتسخیر آن مامور شده بمحاصره آنجا پای همت افشرد - و بجهت رعب افزائی بنه و بار از موطن خود طلبداشت - از آنجا (که سلطان دیوده بر سر این قافله ریخته هنگامه نبرد آراست - و پس از کشته شدن جمعی طریق هزیمت پیموده ^(۱۴) بایوگده شتافت - و آن قلعه ایست نزدیک سردهی در منتهای صوبه اجمیر گجرات رویه - نام آن در اصل اربدا اچل است - اربدا باعتقاد اهل هند عبارت از روحانیی و اچل بمعنی کوه - بتحریفات روزگار بدین نام زبان زد شده ارتفاع آن هفت کوه - بر فراز آن رانا در سوابق ایام قلعه بنا نموده راه برآمد نهایت دشوار - چشمهای گوارا و چاههای شیرین و اراضی آبادان آنقدر که باهل تحسین کفایت نماید - و اصناف گل و ریاحین و هوای انبساط آرد دارد) رایسنکه در سردهی

(۲) در [بعضی نسخه] سلطان - اما اکثر جا بنای فوقانی آمده (۳) در

[بعضی نسخه] دیوده آمده (۴) نسخه [ب] بالو گده *

خان کلان مقرر بود - و از جانب او فروخ خان پسرش بحراست
 آنجا می پرداخت (محاصره نمود) رای رایسنگه با امرا (که
 در آن ضلع بودند) یکجا شده بر سر میرزا رسید - میرزا دست
 از محاصره کشیده روانه پیش گردید - رایسنگه دنبال نموده
 جنگ انداخت - و خرد مصدق تودن شایان شده میرزا را شکست
 داد - سیال هیزدهم (که ایلغار بجانب گجرات تصمیم یافت)
 پادشاه او را پیشتر کسبل فرمود - نامبرده پس از ورود موکم
 سلطانی بملازمت پیوسته در جنگ محمد حسین میرزا
 پیشقدمی بکار برده تودن بهادرانه ظهور آورد - و سیال نوزدهم
 همراه شاه قلی خان محرم بگوشمال چندر سین پسر راجه مالدیو
 تعین گردید - در تذبیه او و تخریب تعلقه دقیقه فرو گذاشت
 نکرده سپس [که این فوج بمحاصره قلعه سوانه (که پناه گاه
 چندر سین بود) پای همت افشرد - و برای تذبیه چندر سین (که
 هنوز در میدان میگردید) فوج دیگر مطلوب بود] اواخر همین
 سال رایسنگه جریده بحضور آمده حقیقت حال بعرض رسانید
 پادشاه فوج دیگر بر سر چندر سین فرستاده او را رخصت
 انصراف داد - اما چون کشایش قلعه سوانه مدتی صورت
 نبضت اوائل سال بیست و یکم (که شهباز خان یابن کار مامور
 شد) رایسنگه و دیگر سرداران عزیمت حضور نمودند - و پستر
 در همان سال باتفاق ترسون محمد خان بتادیب زمیندار جالور

بر مقابل از رفاهت و بهلولی و تهی کردند - گویا اجل باو رسیده کارش تمام ساخت *

* رای رایسنگه *

پسر رای کلیان مل زمیندار بیکانیر است - و از الوس رانپور در چهارم یشت برای مالدیو منصب از منتهی میشود - چون آدازه قدردانی و جوهر شناسی عرش آشیانی بر زبانها افتاد و آثار اقبال از رجفات احوال آن پادشاه خاطر نشین که و مه گردید رای مزبور با رایسنگه پسر خود سال پانزدهم در ادانه (که معموره اجمیر مطرح رایات سلطنت بود) بهلازمت خسروانی کامیاب گردیده خود را بغتاراک درامت بست - و صبیۀ برادر خود را داخل پرستاران محل سرای خسروانی ساخته سر رشته (۲) اختصاص بدست آورد - تا سال چهارم اکبری بمنصب دو هزاره سربلندی داشت - رایسنگه سال هفدهم (که عزیمت تسخیر گجرات پیش نهاد خاطر سلطانی شد) با جمعی کثیر دستوری یافت - که در نواح جودهپور وطن مالدیو توقف گزیده سد راه گجرات باشد - تا اهل بنگی ازان صوبه در ملک پادشاهی درآمد نکنند - نامبرده با بندهای دیگر پای ثبات دران حدود افشرد پس ازان [که ابراهیم حسین میرزا در جنگ سرنال شکست یافته راه ممالک پادشاهی پیش گرفت - و ناگور را (که بجایگز

سالهيو (كه بر مردم پادشاهي ريختند) او بكار آمد - و محكم
 سنگه پسرش دستگير شد - بعد چندين روز داده رهايي يافته
 پيش بهادر خان كوكه (كه دران سال ناظم دكن بود) خود را رسانيد
 و باضافه منصب و خطاب راو سر بلند گرديد - و صدها بنوكري
 مي برداخت - سال سي و سيوم گويال سنگه پسر محكم سنگه
 از وطن خود رام پور آمده بنوكري ارثي سرگرم شد - و بذاير
 مراعات بند و بهت رتن سنگه پسر خود را در وطن فرستاده بود
 او خون سري اختيار كرده براي خرج پدر نمي فرستاد - هر چند
 گويال سنگه بحضور عرض كرد فايده نبخشيد - سال چهل
 و دوم رتن سنگه معرفت مختار خان صوبه دار مالوه بقبول
 اسلام بخطاب مسلم خان سر برافراخته حاكم وطن گرديد
 گويال سنگه از همراهي شاهزاده بيدار بخت جدائي گزيده
 پناه در ملك رانا گرفت - و در وطن كار او پيش رفت نشد
سال چهل و ششم گويال سنگه چندراوت بحضور آمده
 قاجه دار كولاس گرديد - سال چهل و هشتم معزول شده همراهي
 موهته گزين - اما مسلم خان در اوائل سلطنت جهاندار شاه
 با امانت خان خواجه محمد (كه نظامت صوبه مالوه يافته
 متصل سازنگپور مضاف صوبه مذكور رسيده بود) مانع دخل
 علاقه گرديده با جمعيت نمايان بجنگ پيش آمد - چون
 همراهيان او از دست و زبانش بتنگ بودند وقت تاخت

هزاره نهند سوار و خطاب راوی و عطای اسپ با زین نقره و برادرانش را بمناصب مناسب مباحات بخشیده رام پور وطن نیاگانش در جاگیر او و برادرانش مرحمت فرمود - سال بیست و پنجم باضافه یکصد سوار کام دل برگرفته همراه سلطان اردنگ زیب بهادر (که بار دوم بهم تظنهار دستوری یافت) رخصت پذیرفت - و سال بیست و ششم بتعیذاتی سلطان دارا شکوه بیساق مزبور لوای عزیمت افراشت - و سال بیست و هفتم بالتماس شاهزاده مزبور از اهل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی (۲) هزار سوار افتخار اندوخت - و سال بیست و هشتم تعینات دکن گردید - و سال سی و یکم حسب الطاب بحضور رسیده همراه مهراجه جسونت سنگه بصوبه مالوه تعین گردید - که سید راه آمد فوج دکن باشد - پس از وصول موکب عالمگیری و رودادن مصاف در هرادلی مهراجه بود - در اثنای نبرد دل پای داده بنیای فرار بوطن خود هتافت - پس ازان ملازمت خلد مکان دریافته با شاهزاده محمد سلطان بتعاتب شجاع نامزد شد - و از کم خردی پای همتش استوار نمانده باستماع اخبار متبافه حضور بے رخصت شاهزاده از اثنای راه برگشت پس ازان بهم دکن تعین گردیده همراه میرزا راجه جیسنکه بتقدیم خدمات سرگرم بود - سال یازدهم مقاهیر در پای قلعه

نبرد پیشه (که جنگی بگریز کرده میروفتند - و معا باز گردیده
 بجنگ پیش می آمدند) بستوه آمده از پدر والا قدر خون
 درخواست آمدن خود بحضور و تعیین بده دیگر دران دیار
 نمود [بغضی از راجپوتان بے حکم از یلغ و بدخشان معاودت نموده
 به پشاور رسیدند - راه مزبور هم از انجمله بود - چون این معنی
 بعرض خسروانی رسید بمتصدیان اتک فرمان رفت - که از آب
 گذشتن بدهند - پس ازان (که سلطان اورنگ زیب بهادر بآن
 ناحیه دستوری یافت) او بهمراهی شاهزاده مزبور مراجعت
 بدان سمت نمود - و پس از رسیدن آنجا در جنگها با اوزبکان
 در مثل هرولي مقرر بوده مصدر ترددات شد - و بهمراهی
 شاهزاده مرتوم (که بمعادوت مامور گردید) بحضور رسید - سال
 بیست و دوم در رکاب شاهزاده بجانب قندهار مرخص گشت
 و بدستور سابق در مثل هرولي تعیین یافت - و در جنگی
 (که به سرداری رستم خان و قلیچ خان^(۲) با قزلباش رو داد) خدمات
 نمایان بظهور آورده از اصل و اضافه بمنصب دو هزارگی
 هزار و دویست سوار تارک عزت بترافاشت - سال بیست و چهارم
 وزگارش سپری گشت - چون فرزندان داشت امر سنگه و غیره نبائر
 راه چاند با جمعیت راه روپ سنگه پیشگاه سلطنت آمدند
 امر سنگه را (که شایسته جانشینی بود) پادشاه بمنصب

کس از خویشان او در نبرد بکار آمده بودند برای برداشتن
 لاشها با وصف منفع سرکرده عزیمت نمود - مخالفان قابو دیده
 گرد گرفتند - از اینجا (که راه بر آمدن نبود) پیاده شده
 با چند کس بمردانگی فرو شد - پادشاه از قدردانی هستی سنگه
 پسر او را (که در وطن بود) بارسال خلعت و منصب هزار
 و پانصدی هزار سوار و خطاب (ادی بر نواخت - ساله چند
 همراه خان زمان بهادر بیساق دکن متعین بود - چون بمرض
 درگذشت و پسرش نداشت جای او بهسرعم پدرش روپسنگه
 ولد روپ منکد بن راو چاندا (که سال هفدهم بامید نوازش
 خود را ببارگاه سلطانی رسانیده بود) بمنصب نهصدی ذات
 و سوار و خطاب (ادی سرفراز ساخته تفویض یافت - و پرگنه
 رامپور مخاطب باسلام پور سرکار چیتور صوبه اجمیر (که وطن
 متوفی بود) در تیول او قرار گرفت - سال نوزدهم همراه سلطان
 مراد بخش بیساق بلخ دستوری پذیرفت - و در جنگی (که سال
 بیستم با نذر محمد خان والی بلخ بسرداری بهادر خان
 روهله و اصالت خان بمیان آمد) در مثل هراولی جا داشت
 و بعد کشتن و کوشش چون نذر محمد خان شکست یافته
 عرضه پیمای دادی قرار شد نامبرده از اصل و اضافه بمنصب
 هزار و پانصدی هزار سوار تصاعد نمود - از اینجا [که شاهزاده
 مزبور بنابر بزدت هوای آنجا و کثرت اوزبکان و المانان

سال چهل و ششم باز آمده پیوست - و پس از یک و نیم ماه
 بے آنکه تقریب رخصت بمیان آرد راه بنگاه خون گرفت
 تا سال چهل و اکبری بمنصب هزار و پانصدی ممتاز بود
 در سال دوم جهانگیری مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده
 هجری در گذشت *

در جهانگیر نامه (که پادشاه خون نوشته) مرقوم است
 که وی از نوکران معتبر رانا پرتاب بود - زیاده بر چهل سال
 در خدمت عرش آشیانی گذرانیده بمنصب چهار هزار و کامیاب
 شد - عمرش بهشتاد و دو رسیده بود - چاندا پسر او در اوائل
 عهد جنگ مکانی بمنصب هفتصدی داشت - و رفته رفته
 بمنصب عمده و خطاب راوی کامیاب شد - راو دودا نبیره او
 در عهد فردوس آشیانی سال سیوم همراه اعظم خان بمهم
 خانجهان لودی تعیین یافته در همان سال باضافه پانصدی
 پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار و عطای
 علم سرفراز گردید - اما چون جنگ بر چنداوی افتاد پای
 مشارالیه از جا رفت - پس ازان همراه یمین الدوله بتادیب عادل
 خان قرار یافت - و پستتر در تعیذاتیان مهابت خان خانخانان
 (که بایالت دکن مقرر شده) منسلک گشت - سال ششم
 در محاصره قلعه دولت آباد هنگامی (که مراری بیجاپوری بمک
 اعل قلعه رسید - و هر چهار طرف جنگ افتاد) چون چند

داشت - گویند مبیایای راجهای راتهور و کچهواغه داخل محل
پادشاهان تیموریه شده اند - اما از قوم هادا این نسبت را
هیچکس قبول نکرده *

* رای درگا هیودیه *

چندراوت - وطنش ^(۲) پرگنه رام پور مضاف چیتور است - سال
بیست و ششم جاوس اکبری بهمراهی سلطان مراد بر سر میرزا
محمد حکیم تعیین گردید - و سال بیست و هشتم (که میرزا خان
پتنبیه فساد انگیزان صوبه گجرات تعیین شد) مشار الیه نیز
بهمراهی خان مزبور شرف دستوری اندوخته مصدر ترددات
نیمایان گشت - و سال سیم بهمپائی خان اعظم کوکه بنهم دکن
معین گردید - و سال سی و ششم (که سلطان مراد بدارائی
مالوه نامور گردید) مشارالیه نیز بتعیناتی شاهزاده ^(۳) درجه اختصاص
پذیرفت - و پس ازان بهمراهی شاهزاده بملک دکن رفته
نیکو خدمت بها بظهور آورد - سال چهل و پنجم عرش آشیانی
او را با جمعی بجمعتجوی مظفر حسین میرزا کسبل فرمود - میرزای
مذکور را خواجه ویسی دستگیر کرده نزد سلطان پور آزرده بود
رای درگا بوی پیوسته بحضور رسانید - و در همین سال بهمراهی
شیخ ابوالفضل بجانب ناسک تعیین گردید - درین ضمن شورش
بنگاه خود شنیده رخصت گرفته بیورت خود رفت - و در اوائل

بدان جانب تعیین گردید - و حکم بنام او صادر شد - که مناصب
 جمعی (که در احمد آباد باو رجوع نمایند) تا یوزداشی مقرر سازد
 و هر که زیاده استعداد داشته باشد احوال او بتفصیل مغروض دارد
 سال فوتش بنظر نیامده *

* رای بهرج *

پسر خود رای سرجن هادا ست - چون پدرش خود را بقتراک
 دولت اکبری بست او نیز همواره مصدر نیکو خدمتی گردیده
 مشمول عواطف خاص بود - چون سال بیست و دوم جلوس
 حصار بوندی را از دست دودا برادر کلان او بر آوردند بوی
 تعلق گرفت - پس ازان مدتها تعینات کنور مانسنگه بود
 در معرکه افاغنه اودیسه جرأتها بظهور آورد - پستر بهمیم دکن
 همراه شیخ ابوالفضل متعین گشته پیوسته در نبردها ترددات
 نمایان بتقدیم رسانید - بعد جلوس جهانگیری چون پادشاه
 خواست (که صبیّه جگت سنگه پسر راجه مانسنگه را داخل
 شبستان محل خود سازد) نامبرده (که پدر مادر صبیّه مزبور
 میشد) بدان راضی نشد - این معنی برخاطر پادشاه گزان آمد
 و قرار یافت که پس از مراجعت از کابل تنبیه او پیش نهاد
 عزیمت گردد - در همان سال (که سنه دوم از جلوس جغت مکانی
 باشد) مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شازده هجری او تار و پود
 زندگی گسیخت - تا سال چهل اکبری بمنصب هزاری سرفرازی

و پس از محاصره هشت ماه و بیست و پنج روز متحصنان
از کم آذوقه بزینها برآمدند - و قلعه مفتوح گردید - سال چهل
و سیوم بخدمت دیوانی کل پایه اعتبار او افزود - سال چهل
و چهارم ازان خدمت معزول گردیده بقلعه باندھو رخصت
پذیرفت - سال چهل و ششم بمنصب سه هزاره لوائی کامرانی
اعمراشت - سال چهل و هفتم چون کشته شدن شیخ ابوالفضل
بدست برسنگه دیو بندیه بعرض رسید بنامبرده حکم شد - که
در استیصال آن بدگوهر سعی موفوره بظهور رساند - و تا سر او
نفرستد دست ازین کار باز ندارد - راجه مذکور بتکرار چپقلشهای
مردانه نموده آن بے ادب را منزله ساخت - و پس از تحسین
گزیدن بقاعه ایرج به محاصره آن پرداخت - چون دیوار قلعه را
شکافته بدرزد راجه دنبال او گرفت - تا آنکه بخارستان در آمد
سال چهل و هشتم راجه حسب الحکم بحضور آمده استلام
مده سنیه نمود - و سال چهل و نهم بعطای مذهب پنج هزاره
و خطاب راجه بکرماجیت کلاه عزت باسماں رسانید - و پس
از جاورس جهانگیری بمیر آتشی نامور شده بجمع پنجاه هزار
توپچی تاکید رفت - و پانزده پرگنه در تاختخواه این اخراجات
قرار یافت - و چون هنگامه پسران مظفر گجراتی و کشته شدن
یتیم بهادر در صوبه گجرات بعرض رسید او با جمعی کثیر

بود - و سپاه مبالوة را بدکن باز گرداند - او بدکن رسید - در جنگی
 (که راجی علی خان کشته شد) نامبرده در مثل خان مزبور^(۲)
 بود - در معركة زن و خورد بیست زخم خورد، بزمین آمد
 و شب با کشتگان هم آغوش بود - صبح برداشته آوردند - بعد
 چند روز سال چهل و یکم اکبری سنه (۱۰۰۵) هزار و پنجم
 هجری شربت واپسین در کشید *

* راجه بکرماجیت *

پتر داس - از طایفه کهتری ست - ابتدا مشرفی فیل خانیه
 عرش آشیانی داشت - اولاً بخطاب رای رایان سوربلندی یافته
 آخرها بعمدگی مرتقی گردید - سال دوازدهم در محاصره قلعه
 چیتور او را باتفاق حسن خان چغتای صاحب اتمام مورچال خاصه
 کردند - سال بیست و چهارم دیوانی صوبه بنگاله بشوکت میر ادهم
 یار مفوض شد - سال بیست و پنجم چون ناسپاسان بنگاله مظفر
 خان را کشتند و نامبرده را بزندان بر نشانند او بجهن تدبیر
 از ان تفکدا رهائی یافت - و چند سال دران صوبه بکارها پرداخته
 سال سی و یکم بدیوانی بهار امتیاز انداخت - سال سی
 و هشتم بکشایش قلعه باندهو (که از گزین دژهای روزگار است)
 و بعد فوت راجه رامچند بکھیل و پور او مردم آنجا نبیره
 خود سال او را دستمایه حکومت ساخته بودند) دستوری یافت

جاگیردار چورا گدھے بتقریب آنکہ بروی (۲) رام زمیندار آنجا
 پناہ بانوپ سنگھ (کہ بعد ویرانی قلعہ باندھو در (یوان نام^(۳)
 مکانے چہل کروی قلعہ مذکور مسکن داشت) بردہ بود دود
 او با عیال و اطفال بکوہستان نٹھو نٹھر گریخت - سال سیم
 ہمراہ سید صلابت خان حارس صوبہ آلہ آباد ببارگاہ خسروانی
 آمدہ بتقبیل سدہ سنیہ پرداخت - و بعنایت خلعت و جمدھر
 مروض و سپر با یراق مینا و منصب سہ ہزاری دو ہزار سوار و تقریر
 باندھو و غیرہ محال وطن در جاگیر قامت قابلیت آراست *

* رام چند چوہان *

پور بدنستگہ - از امرای پانصدی اکبری ست - سال
 ہیزدہم جلوس (کہ پادشاہ ایلغار کردہ بکومک میرزا عزیز
 کوکہ جانب گجرات متوجہ شد) او بہمراہی حضور شرف
 اختصاص داشت - سال بیست و ششم ہمراہ سلطان مراد
 برای بیدار ساختن میرزا محمد حکیم و سال سی و ہشتم
 بہمراہی میرزا شاہرخ حاکم صوبہ مالوہ بدان سمت تعین شد
 و چون فائنکاری سپاہ دکن و برخاستہ رفتن شہباز خان بمالوہ
 از لشکر بے اجازت شاہزادہ سلطان مراد بعرض رسید پادشاہ
 او را ببراد کھیل فرمود - تا یک لک اشرفی (کہ بنا بر نایمندی راہ
 در قلعہ گوالیار افتادہ است) جہت سامان لشکر باحتیاط ہمراہ

آنجا (که تخریب بحال آن ملک راه یافته اکثر جاها
 نهانه نشین مردم پادشاهی گردید) مردم آنجا عرضداشت کردند
 که معتبره از حضور تعیین شده آن طفل را ببر - لهذا بر طبق
 حکم اسمعیل قلی خان رفته او را برداشته سال چهل و یکم بحضور
 آورد - و از آنجا که مقصود آنها این بود (که بداد و دهش تسخیر
 قلعه موقوف شود) چون این معنی موافق بمزاج پادشاه نهادند
 آن طفل را رخصت شد - و بعد محاصره هشت ماه و چند روز
 سال چهل و دوم قلعه مزبور منسخر گردید - و سال چهل و هفتم
 در جوده ننیرو راجه مزبور بخطاب راجگی و دژبانی آنجا
 سرفراز گشت - و بهار آهی چند باتالیقی او قرار یافت - و پس
 از سربر آرائی جنّت مکانی سال بیست و یکم راجه امر سنگه
 ننیرو راجه مزبور آزادی آستان بوسی نمود - بنا بران فرمان
 استمالت با خلعت و اسب مصحوب کان راتهور (که از خدمتگاران
 زبان فهم بود) بنام او مرحمت شد - و در عهد فردوس آشیانی
 سال هشتم باتفاق عبدالله خان بهادر به تنبیه زمیندار (تن پور)
 تعیین شد - و بواسطه او زمیندار مذکور آمده با خان مزبور
 ملاقی گشت - پس ازان نامبرده دولت ملازمت در یافته
 در هنگامه بغی ججهار سنگه بندیده نیز در فوج خان مهور
 مقرر شد - پس از فوت وی انوپ سنگه پسرش بجای وی
 نشست - سال بیست و چهارم چون راجه بهار سنگه بندیده

نوازش کامیاب نموده دستوری معازت داد - اگرچه راجه
 بیر بهدر پسر خود را به پیشگاه خسروانی فرستاده اظهار
 فرمان برداری مینمود اما از بس توهم آمدن خود قرار نمیداد
 سال بیستم و هشتم (که آله آباد معسکر پادشاهی شد) پادشاه
 خواست فوجی بر راجه تعیین نماید - پسرش بواسطت باریابان
 بعرض رسانید - که اگر از بزدهای روشناس کسی بآردن او
 تعیین شود بجمعیت خاطر عازم آستانبوس خواهد شد - بنابراین
 پادشاه زین خان کوکه و راجه بیربر را باستمالت او تعیین فرمود
 او بعتبه خلافت آمده سعادت ملازمت حاصل نمود - و بانعام
 یکصد و یک راس اسب مفتخر گردید *

در سال سی و هفتم چون راجه فوت نمود بیر بهدر پسر او
 که در حضور بود بخطاب راجگی نوازش یافته رخصت وطن
 پذیرفت - در عرض راه او از سکهاسن افتاد - و بچاره گری خون
 برگرفت - و از شصت و شوی بیوتم بیماری افزوده سال سی
 و هشتم مطابق سنه (۱۰۰۱) هزار و یک هجری بمقر اصلی
 شتافت - چون خویش رای رایسنگه راتهور بود پادشاه برسم
 تعزیت بخانه او تشریف برد - پشتر چون بعرض رسید (که
 بد گویان آن نواح بکرماجیمت نام نبیره خرد سال راجه
 وامچند را بهری برگرفته سرمایة سرتابی اندیشیده اند) لهذا
 رای پترداس بتسخیر قلعه باندو تعیین شد - و پس از رسیدن

عروش آشیانی شده) امروز زبان زد مردم است *

و در سال هشتم (که آصف خان عهد المجید بتسخیر گنده
مامور گردید) چون غازی خان تئور^(۲) پناه بر اجهه رامجند برده بود
اول بر اجهه پیغام نمود - که او را بحضور بفرستد - و الا عذریب
بمسزای کردار ناهنجار خود خواهد رسید - راجه بمقام ستیزه
در آمد - و باتفاق غازی خان لشکرے از راجپوت و افغان فراهم
نموده عرصه نبرد آراست - پس از زد و خورد بسیار غازی خان کشته
گردید - و راجه شکست یافته بقاعه باندهو (که مستحکم ترین
قلاع آن ولایت است) متحصن گردید - آصف خان سر محاصره
داشت - درین ضمن باستشفاح راجهای معتبر (که در حضور پادشاه
بودند) قرار یافت - که راجه شرف آستانبوس یافته در زمرة
فدائیان منظم شود - لهذا دست تصرف ازان ولایت باز ماند *

سال چهاردهم چون امرا بمحاصره قلعه کالنجر (که راجه
رامجند در ایام تفرقه افغانان از بجلی خان پسر خوانده پهار
خان نقد گرانمزد داده بدست آورده بود - و ازان زمان در
تصرف داشت) پرداختند و کار بر محصوران تنگ گردید راجه
بمقتضای صلاح اندیشی چاره کار در سپردن قلعه دیده پایان
از قلعه بر آمد - و کلید آنرا معه پیشکشهای مناسب با وکلای
خود روانه بارگاه سلطانی ساخت - پادشاه وکلای او را بانواع

عرش آشیانی شاهزاده را از ملک او برگردانید - یستر او باستصواب
 صادق خان آمده ملازمت شاهزاده نمود - و در سال سی و هفتم
 مطابق سنه (۱۰۰۰) هزار هجری در گذشت - رامسای پسرش
 همراهِ صادق خان در راه کشمیر آمده سعادت استلام سده خلافت
 در یافته مورد التفات گردید - دیگر از پسرانش برسنگه دیو بندیله
 است - که احوالش علیحده بنوک کلک اخبار نگار گذشته *

(۲)

* راجه رام چند بکھیلہ *

زمیندار ملک بهته و عمده راجهای هندوستان بود - فردوس مکانی
 در واقعات خود (که سه راجه معتبر شمرده) سیوم هدین رامچند
 است - تانسین نام کلاونت (که در فزون نغمه سرآمد وقت
 و بحسن صوت و نازک خیالی گویند مثل اوئی نگذشته) پیش او
 می بود - و راجه کمال قدردانی و افراط انس با او داشت
 چون وصف کمالات او بعرض عرش آشیانی رسید سال هفتم جلال
 خان قورچی را پیش وی فرستاده تانسین را طلب حضور نمود
 راجه سر باز زدن زیاده از طاقت خود دانسته مشارالیه را با ساز
 و سامان تجمل معه تحف و هدایا روانه ساخت - چون نامبرده
 بملازمت خسروانی پیوست پادشاه روز اول دو کور دام (که
 دولک (دیده) رائج الوقت باشد) انعام فرمود - و بتقاریب ابواب
 فتوحات بر روی او مفتوح گشت - تصانیف او (که اکثر بلام

صادق خان پس از چینه دستي رحل اقامت دران حدود انداخت
 چون عرصه عافيت برو دشوار شد ناگزير بعجز و الحاح گرائيده
 برادرزاده خود را بحضور فرستاده زينهاري گرديد - و مرده
 جرم بخشي شنیده در سال بيست و سيوم بهمهراهي صادق خان
 ناميه ساي آستان پادشاهي گشته بگونگون نوازش سربلندي يافت *

و چون شهاب الدين احمد خان سپه سالار مالوه بهمهراهي
 ميرزا عزيز کوکه تعيين مهم دکن گرديد راجه^(۲) را نيز بمرافقت
 آن لشکر نامزد کردند - او از همراهي سرباز زد - شهاب الدين^(۳)
 احمد خان با ديگر قيوداران بعزم تاديب او رو آورد - چون
 بچهار گروهی او ندچهه رسيد آن کوتاه انديش بلايه گري پيش آمده
 بهميانچي گري راجه اسکر فرمان پذيري را دستايز ستگري
 خود گردانيد - و سپه آرا را آمده ديد - و باز بتباه خيالها
 در افتاده باذيه پيمای گريز شد - يورت او بغارت رفت - پسرش
 اندرجيت در قلعه کهجوه دم استلال زده باويزش برخاست
 چون روی پیکار نداشتم باندک تذبذب راه گريز پيش گرفت - در سال
 سي و ششم سنه (۹۹۹) نهصد و نون و نه هجري شاهزاده
 سلطان مراد بدارايي مالوه دستوري يافت - سران آن ملک جمله
 بدیدن شاهزاده آمدند - راجه مدهکر تعلل ورزیده سر ازین
 امر باز زد - لهذا شاهزاده بر سر او فوج کشيد - راجه گذاره گرفت

و حيله سازي و نيروي تهوز و مردانگي تحصيل ناموري نموده
از ساير آباي خود در گذرانيد - و بمزور ايام دست تصرف
باطراف و حوايي دراز ساخته بيشتر جاهای آباد فميمه ملک
خود ساخت - و بافزوني اسباب و کثرت مردم و بافزایش ملک
و قلبي جا غرور و نخوت بخود راه داده باکبر پادشاه عام
طغيان و جبارت افراشت - مکرر افواج عرش آشياني بمالش او
تعيين شده گاه باطاعت و انقياد در مي آمد - و گاه بهرکشي
و نافرمانی ميرفت - در سال بيست و دوم صادق خان هروي
با راجه اسکون و موله راجه بتاديپ آن ره نورد باديء تمد
تعيين گشت - سردار پيش از وصول بدان ديار داستان اندرز
درميان نهاد - آن بدمهست باد پندار بهوش نيامد - ناگزير
بهر انجام جنگل بري افتاد - از بسکه آن حواشي درخت زار
و هجرم اشجار داشت عبور افواج دشوار نمود - يکرز بجنگل بري
و درخت افکني همت گماشته - و روز ديگر آهنگ پيش نموده
تا بآب سوا (که بهست دهارا اشتها دارند - و شمال روي
اوندچه است) رسيد - راجه مدهکر با لشکر گران بر ساحل آن
معرکه بر آراست - شگرف آريزش چهره افروز گنداري گشت
نزدیک بود که چشم زخمی بعساكر پادشاهي رسد - که آن مدبر
با رامساء پسر جا نشين خود پالغز همت گشته رو بر تافت
و هودل زار پسر دوم او از تصادم گجئال بعدم خانه فرو رفت

در پیشگاه خلافت پذیرش یافت - اما چون از دریای سندھ گذشتہ در خیر آباد فرود آمد دفعۃً جوهر خرد ارا سودا تیرہ ساخت - برگشتہ بائگ آوردند - طبیبی نبض میدید - جمہر او کشیدہ بر خود زد - حکمای حضور بمعالجہ تعیین شدند پس از دیرے بہی یافت - در سال سی و دوم جاگیر راجہ با الوس او در صوبۃ بہار مقرر شد - و کنور مانہنگہ بدیدبانی آن ناحیہ رخصت یافت - در مبادی سنہ (۹۹۸) نہصد و نہود و ہشت در لاہور رخت ہستی بربست - گویند وقتے (کہ راجہ تودرمل را بآتش می سپردند) ہمراہ بود - چون بخانہ آمد استغراق کرد - و حبس بول شد - بعد پنج روز در گذشت از اعمال خیر او در لاہور مسجد جامعے بودہ - کہ اکثر مردم بادای نماز جمعہ قیام داشتند *

* راجہ مدہکر ساء بندیلہ *

از قوم کھروار است - اینہا در سواف ایام شان و شوکتے و مال و منالے چندان نداشتند - برہزنی و قطاع الطریقے بسر می برنند - چون نوبت راجہ پرتاب رسید (کہ اوندچہہ احداث کردہ او ست) شدے و مکنتے بہم رسانیدہ مکرر با شیر شاہ و سلیم شاہ سرتابیہا نمود - پس ازو پسرش راجہ بہارتھہ چند ہمرزبانی متمکن گشت - چون لا ولد بود بعد فوتش ریاست بپرادر خود او مدہکر ساء باز گردید - او بتدبیر

بدهه نگر و ايدر را بشاهراه نيكو بذجي آدرده با رانا كيك ملاقات نمود - و پسر رشيدش امر سنگهه را همراه خون بهلازمت پادشاهي شرف اندوز گردانيد - و در سال بيستم و سيوم (كه جاگير الوس كچهواهه در صوبه پنجاب مقرر شد) سپه سالاري آن ولايت بر راجه باز گرديد - و سال بيستم و نهم دختر عفت سرشك راجه را با شاهزاده سلطان سليم پيوند پيوگاني دادند *

۹۹۳

* قرانے شده صاء و ناهيد را *

تاريخ يافته اند - عرش آشياني بفروغ قدوم منزل راجه را روشني افزود - او جشن خسروانه ترتيب داده جهاز عروس با پيشكش از نظر گذرانيد - كه تفصيل آن محمول بر مبالغه ميشود *

گويند طوائل عراقي و عربي و تركي و كچهي با يك مد زنجير فيل و غلام و كنيز بسيار از حبشي و چركسي و هندي بود - دو كردر روبهه كاين قرار يافت - پادشاه و شاهزاده هر دو چو كول را برداشته بيرون آردند - و در تمام راه پاندا از اقمشه نفيسه مي انداختند - در سنه (۹۹۵) نهمد و نود

و پنج سلطان خسرو از بطن او بوجود آمد - و در سال سيم بمصب پنجهزاري پايه برافراخت - و درين سال (كه كنور مانسنگهه بمهم الوس يوسف زئي مامور شد) راجه بحكومت زابلستان نامزد گرديد - برخه خواهشهاي بے هنجار پيش گرفت - پادشاه از فرستادن بازداشت - راجه پشيمان شده بلايه گري در آمد

داشت - و در جمیع فنون و صنائع تصرفات بجای میکرد - و در عهد پیر رونق او (که مستجمع خردمندان و دانایان هفت اقلیم بود) هر یک از صاحب طبعان والا دستگاه برسانی ذهن و دستی دانش در مهمات متعلقه خود تصرفهای بدیعه و اختراعاتی مفیده استخراج کرده باستحسان پادشاهی میرسانید حتی ارباب مکاسب و اهل حرف در صنعت و پیشه خود کارنامها می پرداختند *

* بدانش چو شه باشد آموزگار *

* کذب اهل دانش همه روزگار *

راجه را چند پسر بود - کلان آنها دهارو نام داشت - هفتصدی اکبری - در جنگ تنه به همراهی خانخانان قرون نمایان کرده کشته گردید - گویند نعلبندی اسپان از نعل طلا و نقره میکرد *

* راجه بهگونت داس *

پسر راجد بهارامل کچهواکه اسمت - در سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد و پنج از تمسحیر گجرات در جنگ سرنال (که عرش آشیانی با صد سوار بابراهیم حسین میرزا ایلاخار نمود) دران معرکه از راجه آثار شجاعت و مردانگی بظهور آمد - و بعنائیت علم و نقاره امتیاز یافت - و در ایلاخار نه روزگ گجرات نیز مصدر خدمات شده با توجه از راه ایدر بملک رانا تعیین شد - که سرکشان آن صلع را ذیل سازد - و هرکه گردن تابد بتنادیب رساند - راجه جنیج بومیان

مزررع و غير مزررع (كه آنرا رقبه نامند) و تفريق آن به بيگمه و بسوه
و ريع حبوبات و بقولات و بر هر جنسه في بيگمه محصول نقدي
و در برخه بخش جنسي كه آنرا بقائي^(۳) گویند قرار داد - و چون
سابق در علوفه سپاه پول سپاه میدادند تودرمل روپيه را (كه
بچهل فلوس رایج الوقت بود) چهل دام قرار داده بقدر حال حاصل
هر جای جمع آن شخص ساخته باقطاع مردم تنخواه كرد كه آنرا
جاگیر خوانند - و محاله را (كه زر آن داخل خزانه پادشاهي ميشد^(۴)
بخالصه موسوم نموده بقدر يك كرور دام (كه بقوار درازده ماهه
سر لك دام دو هزار و پانصد روپيه ميشود - اگرچه نظر بر آبادي
و ويراني فصول زياده و كم داشته باشد) بعهده يك مرد فهميده
كرده ادا بكروري مسمی گردانيد - و سواي سبندي تحصيلانه سرمد
پنج روپيه قرار داد - و در قدیم سواي فاوس مسكوك نبود
در انعام عمدها و اياچيان و شعرا بوزن فلوس از نقره بمس آغشته
مسكوك نموده آنرا تنگه نقره گفته بكار مي بردند - راجه
از طلاي بے غش يازده ماشه اشرفي و يازده و نيم ماشه از نقره
روپيه مسكوك ساخت - و امثال اين مخترعات زياده بران است
كه درينجا سمت تحرير يابد - و في الحقيقت مزاج عرش آشياني
(كه موسس سلطنت و جهانباني ست) در هر امر و لوعي

(۲) نسخه [۱] بنقن يا بگن باشد (۳) در [بعضی نسخه] بقائي

(۴) در [بعضی نسخه] كه ازان داخل (۵) در [بعضی نسخه] سه لك .

بار مفوض باشد - و بوکالت خدیو عالمی مشتمل گردد - اگر تعصب
 دینی غرض از چهره فطرت او نبوده این دنیا چندان نکوهیدگی
 نداشته - حق آنکه اگر تعصب پرستاری و تقلید دوستی و کینه توزی
 نکردی و برگرفته خود نقدیدی از معنوی بزرگان بودی - و با این
 حال نظر بر عموم زمانیان در سیردلی و بے طمعی (که بازار
 آن پیوسته گمان دارد) و در خدمت گذاری و کد و زری
 و کارشناسی کم نظیر چه بے عدیل بود - کار سپاری بے غرض را
 چشم زخمی رسید - چار سوی معامله گذاری بدان گونه گرمی
 نمائند - گرفتار که دیانت در (که هم آشیان عذاست) دست
 افتد - آن اعتماد (که بر روزگاران کمتر زد دهد) بچه افهون فیراچنگ
 آید - و بدستمایه کدام طایفه فراهم شود *

عالمگیر پادشاه میفرمود - که از زبان اعلیٰ حضرت شنیدم
 که روزی اکبر پادشاه گفتند - که تودزل در امور مالی و ملکی
 شعور نند و ذهن رسا دارند - اما استغنا و خود پسندی او خوش
 نمی آید - ابوالفضل با او بد بود - شکایت گوده عرض نمود
 فرمودند نواخته را نمیتوان برانداخت - قواعد و ضوابط مستحذنه
 راجع تودزل در مراسم مالک آبادی و سپه داری معمول و مستمر
 هندوستان و بنای اکثر دفاتر پادشاهی ایران - در مملکت هند
 بزمان سلاطین و حکام سابقه ششم حصه از بزرگ میگرفتند - راجه
 تقسیم زمین از پولج و پوزتی و چپر و بنجر و پیمایش اراضی

در سال سی و چهارم خرامش پادشاهی بگلگشت کشمیر شد
 راجه باتفاق محمد قلی خان برلاس و راجه بهگونیت داس
 کچهواکه بحفاظت لاهور مقرر گشت - درین سال هنگامی که
 پادشاه از کشمیر عازم کابل بود، عرضداشت برنوشت - که پیری
 و بیماری چیره دستی نمود - همانا زمان فروشدن نزدیک
 باشد - اگر رخصت یابد دست از همه باز دارد - و بر ساحل
 گنبد رفته و اسپین نفس را بیاد ایزدی پردازد - حسب الالتماس
 دستوری یافت - و از لاهور روانه هردوار شد - معامشور دیگر
 رسید - که هیچ ایزدی پرستش بتیماز داری زیر دستان نرسد
 همان بهتر که بکار مردم پردازد - ناگزیر باز گردیده یازدهم روز^(۲)
 سر آغاز سنه (۹۹۸) هجری و نود و هشت سال سی و چهارم
 زندگی بسپرد *

علامه فهامی ابوالفضل در حق او نویسد - که براسستی و درستی
 و خدمت گزینی و کم آزی و بی طمعی راجع بخش مهمات
 و بمردانگی و همت افزایی بی همتا - و در معامله شناسی
 و کار طلبی و سربراهی هندوستان یگانه روزگار بود - اما کینه و
 و انتقام کش بود - اندک ناهلایم در کشت زار خاطرش نشود نما
 پذیرفته - این خصالت را خرد گزینان درز بین از نیکو هیده ترین
 خصائل شمارند - خصوص در ریاست میده که مهمات عالمیان

مغزوران گسیخته آمد - و میرزا بجانب جوناگده بدر رفت - در
همین سال راجه جبین افروز تقبیل سده خلافت شده پیشین دستور
بنظام مهمات وزارت سرگرم گردید *

و چون درین سال از اجمیر پنجاب نهضت پادشاهی
واقع شد روزی در دراز کوچ صدهای راجه (که تا پوستش آن
بطور خاص نکودس بکار دیگر نپرداخته) کم شد - او ترک
خواب و آشام نمود - پادشاه بنصائح قدری ازین تقلید دوستی
برآوردن - از انجا (که خدمات دارالوزارت داشت) از خطرناکی
این سترگ کار و چیره دستی دورویان ده زبان دل نهاد سرانجام
واقع آن نمیشد - در آغاز سال بیست و هفتم سده (۹۹۰)
نهمصد و نود باشراف دیوان شرف اختصاص یافت - در معنی
وکالت کرامت شد - و همگی مهمات برای او باز گردید - راجه
معاملات مالی و ملکی را از سر نو بنای تازه گذاشت - و ضابطه
چند احداث کرد - که بفرمان پادشاهی اجرا یافت - تفصیل آن
در اکبر نامه مرقوم است - و در سال بیست و نهم خانه او بقدم
پادشاهی نور آگین شد - بسپاس گذاری جشنی برآراست - و در
سال سی و دوم که تری زنده بد گوهر بکینه که داشت وقت شب
در سواری شمشیر انداخت - همراهان او را از هم گذرانیدند
و چون راجه بیربر در کوهستان سواد فرو شد راجه به همراهی
کنور مانسنگه بمالش الوس یوسف زئی تعیین گردید - و چون

آن ولایت بحضور رسیده بدستور سابق دخیل مقدمات مالی
و مالکی گشت *

و چون خانجهان بصوبه داری بنگاله اختصاص یافت راجه
بهمراهی مامور گردید - و درین مرتبه بحسن یارویی او ملک
از دست رفته بتصرف درآمد - و داؤد را بدست آورده بعدم خانه
خوستاد - و در سال بیست و یکم جلال غنائم آن دیار را (که
ازان جمله سه صد چهار صد فیل نامور بود) به پیشگاه خلافت
آورد - چون صوبه گجرات بند و بهت شایسته نداشت و از
بے پروائی وزیر خان آله عرصه غبارآلود ناایمنی بود راجه بانتظام
آن ولایت تعیین شد - مشارالیه بمعامله فهمی و کاردانی و شجاعت
و مردانگی از سلطانپور و ندربار تا به بروده و چپانیر تنسیق
مناسب داده باحمدآباد آمده باتفاق وزیر خان لواحق داد دهی
می افروخت - که ناکه شورش مظفر حسین میرزا باغوا می افروخت
کولابی برخاست - وزیر خان میخواست تحصن گیرند - راجه
تودرمل بنیروی همت او را آماده مبارزت گردانیده سال
بیست و دوم در حدود دهواده عرصه نبرد آراسته گشت - وزیر
خان از گریز پائی سپاهیان در صدد جانفشانی شد - نزدیک
بود که کار او بانجام رسد - راجه (که سرفوج میسر بود) مقابل
خود را برداشته بکمک رسید - و یکبارگی تار و پود هنگامه

* راجه توردرمل *

(۲)

کهتری لاهوری - نویسندۀ فهمیده و مدبر شجاع بود - بپیم
 تربیت عرش آشیانی ترقی عظیم کرده بمنصب چهار هزار
 و مرتبه امارت و سرداری رسید - سال هیزدهم (که عرصه کجرات
 بقدم پادشاهی از غبار فتنه سازان مصفا گردید) راجه را
 جهت تشخیص جمع دامن آن مملکت گذاشتند - که بمقتضای
 عدالت و نصفت آنچه قرار دهد بدان موجب تنخواه بعمل آید
 و در سال نوزدهم بعد فتح پتنه بعنایت عام و نقاره افتخار
 اندوخته بکرمی خانخانان منعم خان ببنگاله تعین گشت - هر چند
 سرداری و کار فرمائی بخانخانان تعلق داشت لیکن در فوج کشی
 و دادهمی سپاه و یورشهای مردانه و تلبیه سرتابان و مخالفان
 طرفه مهائی از راجه بطور رسید - در جنگ دار د خان کرانی
 (که خانعالم هراول فوج پادشاهی کشته شد - و خانخانان زخمهای
 منکر برداشته عذاب تاب گشت) راجه ثبات یائی ورزیده کوشش
 و کشش بجائے رسانید که چنین شکست صورت آرای فتح گردید
 یکم در عین معرکه (که مخالف بصورت فیروزی نخوت
 می آراست) یخبرهای ناخوش از خانخانان و خانعالم آورد
 راجه بر آشفته گفت - اگر خانعالم مرد چه غم - و خانخانان رفت
 چه بآک - اقبال پادشاهی با ما است - و پس از گزین انتظام

و ربطے خاص داشتہ - چنانچہ بعد از اطرا در القاب و اظهار عقیدت او این عبارت مرقوم است - افسوس هزار افسوس کہ بادہ این خمخانہ دزد آلود است - و نبات این شکرستان ہلاہل اندود عالم سراپہ سم تشنہ فریب - و منزائے سم پر فراز و نشیب مستحق این بزم را در پی خمارے سم - و عاقبت این سودا را در سر بخارے سم - بعضے موانع نگذاشت کہ خود رفتہ نعش او را بچشم صورت می دیدیم - و آن عطوفت و مہربانیا (کہ ما را با او بود) ظاہر میفرمودیم *

* کدام دل کہ ازین واقعہ جگر خون نیست *

* کدام دیدہ ز خونابہ جگرگون نیست *

بالجملہ راجہ بیربر در جود و سخاوت از یکتایان روزگار بود و در بخشش و انعام شہرہ آفاق - در فن موسیقی مہارت تمام داشت - گیت و دھرہ او مشہور - و لطائف و نکات او در السنہ و افواہ سایر و دایر - برنبہ تخلص میکرد - پور کلانش لالہ نام بمنصب درخور سرافرازی داشت - از بد خوئی و خود کاہی خرج از اندازہ برگذرانید - و خواہش را فراخ تر ساخت - چون دخلش نہ افزود آرزوی آزادی و دارستگی در سر گرفت - و در سال چہل و ششم اکبری از درگاہ پادشاہی دستوری آن حاصل نمود *

(۲) در [بعضے نسخہ] سرائے سم (۳) در [بعضے نسخہ] عاقبت (۴)

در [بعضے نسخہ] گیت و دھرہ او (۵) نسخہ [ب] برہنہ *

عظیم و چشم زخمی طرفه بفوج پادشاهی رسید - قریب هشت هزار کس با چند عده و روشناس پادشاهی درین دو روز مقتول و نابود گردید - هر چند راجه دران آشوب زار دست و پائی زد (که بدرزند) کشته شد *

هرگاه که از ناسپاسی و حق ناشناسی در محل تقدیم شکر عرصه شکایت و ساحات کفران پیماید زود باشد که روزگار خارستان نتایج اعمال در کنارش گذارد - گویند راجه درین قطره و پویه کوهستان پیوسته پیشانی سرو دل را چین آلود داشته - و با دمسازان گفتی که همانا زمانه برگشته است - که بهمراهی حکیم و یاور می کوک دشت و کوه پیموده میشوند - تا انجام کار بکجا رسد - و ندانست که تمشیت کار خداوند و درائی فرموده دلی نعمت سرمایه سود و اس المال بهبود است - هر چند که منشی سرگرازی و باعث عار گزین وجه هم باشد اینجا ظاهراًست که زین خان با نسبت رضایی پیش منصب و عده بود - و راجه آخرها بمنصب دو عزاری اختصاص یافته - مگر غرور مصاحبت و خصوصیت (که پادشاه داشت) مقتضی این بندار باشد *

گویند عرش آشیانی بخبر فوت او دو روز بطعم رآبه و یکدیف معتاد میل فرمودند - و از فرمانی (که بخانخانان موزا عبد الرحیم در مانم او نوشته - و در منشآت علامی شیخ ابوالفضل موجود است) ظاهر میشود که طرفه جا در دل پادشاه کرده بود

حكيم ابو الفتح را نيز با فوج متعاقب روانه كردند - چون هر دو سردار داخل كوهستان شده بكوته پيوستند با آنكه ميان كوكتاش و راجه ناخوشي بود كوكه جشني برآراسته قدوم رسيدگان را خواهش نمود - راجه خشم و كين برملا انداخت - كوكه بردباري بكار برده پيش راجه شتافت - و چون مشورتها بميان آمد راجه را (كه با حكيم از اول هم صفائي نبود) حرفهاي ركيك و درشت گذشت - و كار بستم و دشنام كشيد *

بالجملة غبار درونگي ميان يكدیگر برخاست - هر يك از حسد در نكوهش راي ديگر حرف سرا بود - تا آنكه از خود سري و بے اتفاقي در گذشتن كتل بلندري بے توكي بعمل آمد - افغانان از هر سو بتير و سنگ چيره دستي نمودند - از سراسيمي فيل و اسب و آدم با يكدیگر آميخته افتادند - عالمي نقد هستي در باخت - روز ديگر كوچ بے هنگام كرده از تاريكي راه بدرها افتاده بسيارے را روزگار سپري گشت - راجه بيربر نيز دران هنگامه قيامت را فرو شد *

گويند چون بگراگر رسيدند شخصے بر راجه گفت - كه امشب افغانان اراده شب خون دارند - اگر از اين دره سه چهار گروهي كم عرض (كه پيش روست) بگذرند دغدغه شب خون رفع ميشود راجه بے آنكه بزبن خان آگهي دهد آخر وقت كوچ كرد - تمام لشكر عقب او راهي گشت - و گذشت آنچه گذشت - شكسته

نماید - و اردا مخاطب براجا بیربر (که بمعنی شجاع است)
نموده بدان مهم مرخص فرمود *

چون راجه دلاهور رسید حسین قلی خان یا سایر تیولداران
فوج بر سر نگرکوت کشیده محاصره نمود - اتفاقا چون عرصه
بر محصوران تنگ گشت شورش ابراهیم حسین میرزا برخاست
و تدارک آن حادثه از مهمات وقت گردیده انفتاح قاعه در حین
تاخیر و تسویف افتاد - ناچار بصوابدید راجه بگرفتن پیشکش
پنج من طلا از راجه بدهچند و بلند آرازه ساختن خطبه و سکه
پادشاهی و احداث مسجدی پیش دروازه قلعه کانگره بمزد نموده
برخواستند - و چون در سال سلیم سنه (۹۹۴) نهصد و نود
و چهار هجری زین خان کوکه بمالش الوسی یوسف زئی (که
عالمی ست در کوهستان بجزر و سواد) تعیین گشت کوکه پس
از تاخت و باخت بجزر بکوهستان سواد (که شمالی پشاور است
و شرقی بجزر بطول چهل کوه و عرض از پنج تا پانزده و چهل هزار
خانه دار ازان الوسی درانجا بسر برد) در شده مالش بسزا داد *

چون فوج از گریوه نوردی بستوه آمده بود درخواست
کمک تازه از پیشگاه خلافت نمود - شیخ ابوالفضل از کارطلبی
و عقیدت فزونی از جذاب خاتانی التماس این خدمت بذام خون
کرد - پادشاه میان او و راجه بیربر قرعه انداختند - اتفاقا قرعه
بذام راجه افتاد - بعد از تعیین از عرش آشیانی پداس احتیاط

تعمیر آن همت گماشته بدست خود بنیاد نهاد - و بعضی
از امراء با تمام آن مقرر شدند - در کمتر زمانی انجام پذیرفت
ازان رو (که زمینداری آنجا برای لونگون تعالی داشت) پیسروش
منحسوب ساخته بمول مذهب و نگر مخاطب گردانید *

چون مظفر حسین میرزا بظاهر کجگرایی راه فرار گردید
و هیچکس از امراء بتعاقب او نام همت برنداشت پادشاه او را
باتفاق رای درگاه سال چهل و پنجم بتعاقب او نامزد فرمود
اگرچه خواجه ویسی میرزای مذکور را دستگیر ساخت اما نزد
سلطان دور ایضا هم پیوستند - و پس از ارتحال عرش آشیانی
مورد عواطف جنت مکانی بوده در سال اول جلوس همراء سلطان
پرویز بگوشمال رانا امر سزگه رخصت یافت - و سال دوم
بمنصب هزارگی پانصد و شصت سوار ناموری اندوخت - و مدتها
بتعیذاتی موبه دکن گذرانیده سال یازدهم بذهان خانه نیستی
در شد - پسروش بمنصب پانصدی سه صد سوار سرفرازی یافت
رای مزبور شعر میگفت - و توسنی تخلص میکرد - این بیت
از دست *

* یگانه بودن و یکتا شدن ز چشم آموز *

(۲)
* که هر دو چشم جدا و جدا نمی نگرند *

از دو برادرش ایسرداس و سانولداس اولاد باقی مانده •

بمذنب درهزاری رسید - در دایم از نامی همواره راه باطل
 سپرد - و کرد فتنه برانگیخته - تا آنکه در سال بیست و سوم
 باستصواب شهباز خان گذر مفتح جوامع او شده ادراک آسانبوسی
 نمود - پادشاه او را در پنجاب گذاشته متوجه دارالخلافه شد
 و دران نزدیکی مغلوب واهمه گشته عزمه پیمای دشت فراز گردید
 و سال سیّم از جهان در گذشت •

• رای لونگرن کچه شاه •

شیخوات است - زمینداری برگشته سانبهر داشت - بدلازمت
 عرش آشیانی پیوسته طارح اظهار عذارت گردید - سال بیست
 و یکم به همراهی گذر مانحنکه بر سر راه نوبت شده در همان سال
 باتفاق راجه بیربر برای آوردن مدینه زمیندار لونگرنیز (که
 میخواست داخل محل پادشاهی گرداند) نامزد شد - و سال
 بیست و دوم به همراهی او آمده چنین نیز برسد سلطانیت
 گذاشت - سال بیست و چهارم باتفاق راجه آوردنم بختیبه
 ناسپاسان شرقی دیار دستوری یافت - سال بیست و هشتم
 همراه میرزا خان بن بیرام خان بصوب گجرات مرخص گردید
 پسر او رای منوهر داس است - که منظور نظر تربیت پادشاه بود
 سال بیست و دوم در ایامی (که موکب سلطانی بر قصبه آبدیر
 نزول داشت) بعرض رسید - که دران سرزمین شهرست قديم
 که بذابر درود حوادث جز تل خاکی ازان باقی نمانده - پادشاه

کرد - درین ضمن یکی از نوکران مظفر خان رسیده او را راهگرای
سفر عدم گردانید *

اگرچه ازین قضیه پسران سرجن زیر بار خجالت آمده اند
اما چون بے تقصیر بودند پادشاه از عتاب معاف داشته بعد
خلعت پیش پدر روانه فرمود - رای سرجن بعد آمدن پسران
درخواست نمود - که یکی از عمدها بیاید - که همراه او رسیده
گرد آستان خلافت را سرمه بینائی سازد - بذابزان عرش آشیانی
حسین قای خان را باین کار مقرر نمود - بعد رفتن خان مذکور
رای سرجن باستقبال پرداخته لوازم احترام بتقدیم رسانید
و بهمراهی او بحضور آمده ادراک ملازمت نموده مشمول عواطف
بیکران گردید - پس ازان رخصت سه روز برای برآوردن اسباب
ضروری خود گرفته بقلعه برگشت - و حسب قراز داد قلعه را
بملازم پادشاهی سپرد - و از مکرمات گاه سلطانی بجاگیری
گدهه سرفروزی یافت - و سال بیستم جلوس عوض گدهه چخانه
بجاگیر او مقرر گشت *

و چون دودا پسر کلان او بیرخصت بوطن خود بوندی رفته
بست بمردم آزاری کشود اگرچه فوج پیشتر بمالش او تعیین
گردیده بود لیکن سال بیست و دوم جلوس تسخیر بوندی مطمع
نظر والا شده زین خان کوکلتاش باتفاق رای سرجن تعیین گشت
و پس از مسخر شدن بوندی رای سرجن بعتبه خلافت برگشته

از سرکار رنتهپور مضاف صوبه اجمیر که محل زمینداری اینها ست
او ابتدا از ملازمان رانا بود - بعد عرش آشیانی در قلعه رنتهپور
دم نخوت میزد - و رایت استقلال می افراشت - چون پادشاه
پس از تسخیر چیتور اواخر سال سیزدهم جاوس بعزیمت
کشایش قلعه مذکور متوجه آن سمت شد خود بر کوهچه برآمده
قرار و نشیب قلعه ملاحظه نموده مورچال برگرد آن نصب
فرمود - و در عزمه یکماه بعد تیاری ساباطها فتح در داد *

گویند سالخ ماه رمضان در زبان پادشاه گذشت - که اگر مردم
قلعه امروز بآستان نرسیدند فردا (که عید است) قبق بازی ما
قلعه خواهد بود - سرجن از هیبت دل بای داد - و بمقربان
بارگاه التجا برده دردا و بهوج پسران خود را بحضور پادشاهی
روانه ساخت - و پس از حصول ملازمت والا بهر دو حکم
خلعت شد - چون برای پوشانیدن خلعت از سرپرده پادشاهی
بیرون آوردند یکی از همراهان آنها (که دماغش خبط سودا
داشت) بخیال آورد - که مگر پسران سرجن را حکم گرفتن
صادر شد - بغیر خیر سگالی از جا رفته تیغ برکشید - هر چند
یکی از نوکران راجه بهگونتهاس بدر موعظت زد آن خیره سر
شمشیر بر انداخت - و جانب دولتخانه پادشاهی درید
پورتمل پسر کان شیخاوت را با دو کس دیگر زخمی ساخت
و شیخ بهاوالدین مجذوب بدوئی را بضرب شمشیر در نیم

بطامب راجه حکم رفت - در منزل دیوسه (ویسی برادرش با جیمل پسر خود (که کلانتر آن سرزمین بود) شرف قدمبوس دریافت - و در قصبه سانگانیر راجه با اکثری از خویشان بتقبیل بساط سرافراز گشته بانواع عواطف پایه قدرش افزود - راجه از درصفت فکری و دور اندیشی خواست که خود را از زمره زمینداران برآدرده در مخصوصان درگاه پادشاهی انسلاک دهد خواهش نمود که صبیّه خود را داخل حرم سرا نماید - پادشاه قبول فرمود - راجه بهرآنجام این نصبت دستوری بگرفت و هنگام معاودت در منزل سانپهر صبیّه عفت سرشت را بتزک تمام بدولتسرای پادشاهی فرستاد - و خود در منزل رتن با بهگونتداس پسر و کنور مانسنگه پور از بشرف ملازمت اختصاص یافت عویش آشیانی پایه قدر او را از جمیع راجها و رایان هندوستان گذرانیده فرزندان و نبائر و اقوام او را بمراتب بزرگ و مناصب ارجمند اعتبار بخشیده سرآمد اعیان و ارکان هندوستان ساخت و راجه بمنصب پنجهازاری سر برافراخته رخصت وطن گرفت و راجه بهگونت داس و کنور مانسنگه با بسیاری از اقربا ملتزم رکاب بوده باگرم آمدند - و بتدریج بمدارج علیه متصاعد گشتند *

* رای سرجن هادا *

(۲) هادا شعبه ایست از الوس چوهان - و هادوتی عبارت است (۳)

(۲) نسخه [۱] که شعبه ایست (۳) نسخه [ب] هادوتی *

باعتزاز رخصت داد - پس از آن (که هیمو کشته شد - و صیت
 اقبال اکبري باطراف پیچید) مجنون خان قاقشال، گزین فدویت
 راجه را بمرض رسانیده فرمان طالب فرستاد - راجه حکم پذیر
 گشته در آخر سال اول جلوس احراز زمین بوس نمود - روز
 رخصت (که راجه را با فرزندان و اقربا خلعتهای فاخره عذائتی
 پوشانیده (د برو آوردند) پادشاه بر فیل مهت سوار بود - از شورش
 مهتی هر طرف که میدوید مردم یکسو میشدند - نوبتی
 بطرف راجپوتان دوید - ایضا ایستاده ماندند - این ایستادن
 بسیار پسند پادشاه افتاد - ملتفت احوال راجه شده فرمود
 که ترا نهال خواهم کرد *

در سال ششم (که عرش آشیانی بشوق زیارت روضه معینیه
 عاجز اجمیر شد) در موضع کلای چغتای خان معروض داشت
 که راجه بهارا مل (که بوفور عقل و شجاعت ممتاز وقت است
 و در دهلی بملازمت رسیده بود) متوهم شده بشعاب جبال
 متحصن گشته - چه میرزا شرف الدین حسین حاکم اجمیر
 بشور انگیزی سوچا پسر پورنمل برادر کلان راجه فوج کشی کرده
 و زرے مقرر ساخته جنگاته پسر راجه و راج سنگه پسر اسکر
 و کنکار پسر جگمال برادرزادهای راجه را گرو گرفته میخواستند ^(۲) آنبیر
 (که ممکن موروثی ست) متصرف شوند - از قدردانی و جوهرشناسی

بدريافت اين معني کوتاه خصوصاً بکار برده کس بطلمت بکتر خود
 فرستاد - پادشاه گفت که ما عوض داديم - (زپسي بر سبک سري
 افزوده سلاحه) (که در بدن داشتم) فرود آورد - پادشاه جائے
 (که ادب بایسته نمود) بتمکين پيش آمده خود هم سلاح از بر
 جدا کرد - که هرگاه ملازمان بپرهنگي مرد آزمائي قرار دهند
 سلاح پوشیدن ما از مردمي نباشد - راجه بهگوننداس بدريافت
 اين معني در مقام سرزنش او شده بمعذرت گاه آورد - و حقيقت
 بنگ خوردن او معروض داشته التماس صفع جرائم کرد - پادشاه
 معروضه او را بموقف قبول جا داده از سر تقصير او در گذشت *

❖ راجه بهارا مل ❖

بمهر پرتھي راج کچهوايه است - درين قوم در طايفه اذن
 رجاوت و سيکهاوت - اينها رجاوت اند بوم نشين آنبیر مضاف
 صوبه اجمير غربي مازدار - اگرچه عرض و طول بدان نميرسد اما
 سير حاصل تر از - اول کيسه ست از راجپوتان که بملازمت
 عرش آشياني رسيد - پس از رحلت جذت آشياني (که هر طرف
 آشوبه برخواست) حاجي خان غلام شير خان نيز سر بفساد
 بر داشته بمحاصره نارتول (که در جاگیر مجنون خان قاشال بود)
 پرداخت - راجه دران ايام رفاقت او داشت - از نیکو مردمي
 پهندينه منشي درميان آمده بصلح قلعه گرفته مجنون خان را

رخصت پذیرفت - و در ایلغار گجرات (که سال هیزدهم (روان) از جمله ملتزمان رکاب دولت بود - سال بیستم و یکم باتفاق جمعی بتنبیه دودا پسر زای سرجن (که بموطن خود بوندی شتافته دست تعدی دراز نموده بود) نامزد شد - پس ازان بر اسپ بام (که عبارت از ذاک چوکی سمت) سمت بنگاله جهت دلدهی امرای آنجا و گذارش برخه مقدمات مقرر گشته از بسکه تیز روی کرد و آفتاب گرم بود برگذر چوسا رسیده چراغ زندگی او از تذبذب اجل خاموش شد *

گویند زن او (که دخت مخته راجه بود) بسنوح این خبر در (سم سوختن) (که معمول هندوستان است) تهران میکرد آدیهنکه پسر او با برخه میخواست که کام و ناکام بسوزاند چون این حقیقت پادشاه رسید ازانجا (که فرصت نمانده بود) خود اسپ سواره متوجه بنگاه او شد - حتا که کشکداران توانستند رسید - هرگاه نزدیک رسید جگنائیه و رایسال او را گرفته آوردند از انرو (که پیشیمانی از سیمای او می یافت) زندان نشین گردانید *

صاحب اکبرنامه می نویسد که چون پادشاه ایلغار نموده بنواح احمد آباد رسید (روزه) (که با محمد حسین میرزا جنگ (روان) در بر جیمیل بگتره بود بسیار سنگین - عرش آشیانی ترحم کرده زره از جیبه خانه خاصه بار عطا فرمود - و بگتره او بکرن نبیره مالدیو (که بر عغه بود) مرحمت نمود - روپسی پدر او

اکبرآباد (که در دست یکی از متمردان است) همت گماشته
اگرچه خزانه چندان ندارد اما فوج خوب و بسیار همراه دارد
و هرچه بدستش می آید برفقا تقسیم نموده بدلدھی آنها
می پردازد - آخر سنه (۱۱۹۳) هزار و یکصد و نود و سه هجری
(که مزاج خسرو وقت از مسجد الدوله ناخوش شد) مشار الیه را
بدست میرزا نجف خان گیرانید - درین ایام کارهای سلطنت
بخان مزبور تعلق گرفته مختار سرکار پادشاهی ست *

حرف الرء *

* روپي *

برادر زاده راجه بهارا مل است - آخر سال ششم بملازمت
اکبری پیوسته مورد عواطف بیکران گردید - و در سال بیستم
(که میرزا سلیمان از کومک ناامید شده احراز طواف کعبه نمود)
او بهمراهی میرزا بطریق بدرقه دستوری یافت - پسرش جیمیل
پیش از دیگر خویشان خود بشرف آستانبوس پادشاهی فایز گشته
چندے با میرزا شرف الدین حسین (که جاگیردار نواح اجمیر
بود) بسر برد داشت - میرزا او را تهانه دار میرتبه کرده بود - چون
کار میرزا برهم خورد بحضور رسیده سال هفدهم در فوج منقلا
(که بسرکردگی خان کلان بصوب گجرات تعیین شده بود)

صوبه دار بنگاله رسانید - خان مزبور بمروت پیش آمده سامان خیمه و غیره موافق عمدہا ساخته داد - و بمقابلہ کلاه پوشان فرستاد - چون کارے پیش نرفت برگردیده پیش قاسم علی خان آمد - پس ازان (کہ خان مذکور باعتماد قسم شجاع الدولہ عازم ملازمت پادشاه گردید) میرزا نجف خان بهیار منع نمود - کہ قسمہای او اعتبار ندارد - چون ممنوع نشد اجدائی گزید - و در ملک هندویت بندیلہ آمده فروکش کرد - پس ازان در حضور پادشاه رفته بشوجداری کرہ مانکپور صوبہ آلہ آباد سربانڈی اندوخت - و رفته رفته بمیر بخشیکری مرتقی گردید - پستر بجہد کمر بسته بفراہم آوردن جمعیت پرداخت - و در مدت ممتد قوم جات را (کہ بلدہ آبرآباد را بتصرف آورده ازانجا تا نواح شاہجہانآباد سرخودسری افراخته گرد فتہ بلند ساخته بودند - و باعتماد قلاع متینہ و حصون مستحکمہ بہیچ یک سر فرد نمی آوردند) مستاصل گردانیدہ باخراج آنها پرداخت - پس ازان در (کاب پادشاه بتادیب ضابط خان پسر نجیب خان روہلہ شتافتہ بعد فرار او اماکن متعلقہ اش بضبط در آورد - و در سنہ (۱۱۹۲) ہزار و یکصد و نود و دو ہجری (کہ پادشاه عزیمت سمت نازول فرمود) او حسب الطالب خوف را رسانیدہ بملازمت پیوست - و چون پس از انفصال بمعاملہ راجہ آنبیر پادشاه بدارالخلافہ مراجعت نمود نام بردہ از راز مرخص گردید - در حالت تخریر بمحاصرہ الور صوبہ

بخوایید . او برای مصالحی بذرهای (که در لشکر بود) عرض نمود
 حسب استدعای او نسبت به تعیین شده استاری شاهجهان آبان
رهائی یافتند . و در سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو
 هجری حسب الطلب نادر شاه بهاک سده شصت و سه
 (۱۱۵۸) هزار و یکصد و پنجاه و هشت هجری قالبه مصری را
 قبی ساخت . بصره کتانش میریسیی خان . که آخرها باباس
 درویشی میگذرانید . بصره دوشم میرزا بهاوری حیات الله خان
 که از جانب نادر شاه مخاطب بشاه نواز خان شده در ملتان
 بود . با فوج معین الملک میرمنو بسرا اتمندالدوله قمرالدین
 خان ناظم لامور جنگ کرده جان در باخت . بسرا بسومش ملوایه
 باقی خان . که در ایولا بسراکار نظام الدوله ^(۲) آمده بخطاب
 امیرالدوله شریز جنگ نامور گردیده معیشت بصره آورد . نامور
 اوراق شد است

ذوالفقار الدوله

* گفتند بوقت عجز رنجت نرسد *

* در قدرت اگر نخواهی آزار کسی *

(۲) * ذکریا خان بهادر هزبر جنگ *

(۳) پسر سید الدوله عبدالصمد خان است - که احوالش درین اوراق ثبت یافته - در حین حیات پدر از تغیر او بصوبه داری لاهور و افرازی یافت - ضبط و ربط و عدالت گسترش او بر زبانهاست بعد فوت پدر صوبه داری ملتان ضمیمه گردیده در نواح لاهور و فتح نمایان او را دست داد - (۵) یک جنگ پناه نام قوم بهتی که از مفسدان ثمرن پیشه بود - و از حسن ابدال تا کنار راوی در تصرف داشت - فوجی بسوگردگی راجه کورامل لازم خود تعیین نمود - که او را دستگیر ساخته بقتل رسانیدند - درم جنگ میروار نام زمیندار - که مابین لاهور و دریای ستلج بشیوه تخت و تاج می پرداخت - قزاق بیگ خان را با جمعی بر سر او فرستاد - که بعد جنگ بدست آورده بر دار کشیدند - در آمد آمد نادر شاه چون نائب مقاومت نداشت ملازمت نموده سر رشته استقلال بدست آورد - هنگام معاودت نادر شاه فرمود که چیزی

(۲) املائی صحیح ذکریا است بزای هوز - پس در باب زاء معجمه بایستی

آورد - همانا از مولف لغزشی رفته که در باب ذال آورده (۳) نسخه [ب]

دایر جنگ (۴) در [بعضی نسخه] پسر عبدالصمد خان است (۵) نسخه

[۱] ازو راست دارد *

زبانی زبان زد گشته جانم و اجانب از شکوه و فالش داشتند
 چون باد دنیای مرد افکن است آخرها بکامیابی چنان از جا
 رفت که بحکم نفس خود کام خاندانها برانداخت - و دولتها
 بشاک نشاند - و ندانست که *

* مصرع *

* در عفو لذت است که در انتقام نیست *

بسهل ناخوشی عزیزان دهر را بذلت و خواری رسانید - بل
 انتقام را از هر یک بصد گذرانید - نه از روز مکافات و پاداش
 اندیشید - و نه از قهر منتقم حقیقی ترسید - ظلمی (که از نایب
 مستقل او داود خان در دکن برخلاف گذشت) و ادیت (که
 از سبها چند دیوان صاحب اقتدار او بمردم رسید) همه ذخیره
 قبا (روزگارش گشت - اولاد نداشت - الآن هیچ کس ازین
 سلسله نمادد *

* بیت *

* در اندیش ای حکیم از کار ایام *

* که پاداش عمل یابی سرانجام *

* سلامت بایست کس را میازار *

* ادب را در عوض تیز است بازار *

* نکته * عفو قدرت را توانائی عجز گفته اند - یعنی هرگاه

بوامانده ببخشی چون درمائی برهی *

* بیت *

* در دیر مکافات زهر پیش و پسه *

* عبرت نظران تجربه کردند بیه *

از اهل حرفه پنهان شده بود) تو کشتی - ذوالفقار خان رنگ دیگر دیده بے مکابا بجوابهای شافی و کافی پرداخت که درین اثنا چیلها بموجب حکم رسیده تسمه بگلوش کشیدند و از هر جانب بمشمت و لکد گرفتند - و همان روز جهاندار شاه را نیز از هم گذرانیدند - فردا (که هفدهم محرم سنه (۱۱۲۴) هزار و یکصد و بیست و چهار بود) داخل دارالخلافه شده سر جهاندار شاه را بنیزه گرفته لاش او را بالای فیل انداختند و لاش ذوالفقار خان را وارونه بدم آن بسته تشهیر نمودند فاعتبروا یا اولی الابصار *

* بیعت *

* صاحب نظرے کجاست تا در نگرند *

* کان مولت و جبروت باین می ارزید *

چون نگاهداشتن پدر سبب قتل او شد تاریخ این واقعه یافته اند

۱۱۲۴

* ابراهیم اسمعیل را قربان نمود *

ذوالفقار خان سردار تجربه کار و مدبر سنجیده کنگاش بود در یساق چنچنی بهمت و بخشش شهرت پیدا کرد * ناصر علی در مدح او غزلے گفت - که مطلعش اینست *

* بیعت *

* ای شان حیدری ز جبین تو آشکار *

* نام تو در نبرد کند کار ذوالفقار *

ذوالفقار خان مبالغه خطیر و یک زنجیر فیل صله داد - اما در ایام استقلال به بیفیزی و ناروائی کار و مواعید عرتوبیه و دلخوشیهای

کاش شاهزاده را بپارند - که پیشنگرمی توره اینها را بردارم
چون از هیچ جا سراغ نیافت از رفقا استشاره کرد - اکثری
گفتند که سرے بدکن باید کشید - مثل دارود خان نایب نواب
دران جاست - و از خزانه و فوج کمی نیست - لیکن سبها چند
گفت که بر پدر ضعیف رحم کنید - چرا بدست خود او را بکشتن
میدهید - ذوالفقار خان راه دهلی گرفت *

گویند امام وردی خان (که بخشعی او بود) گفت - که همین
علامت ادبار است - که درین وقت از نویسنده مصلحت میپرسند
ذوالفقار خان بتفاوت یکپاس بعد از معزالدين (که یگھر بخانه
آصف الدوله رفته در چاره گری حال خود بود) رسید - هر چند
با پدر برفتن دکن یا سمت کابل مبالغه کرد اسد خان راضی
نشده معزالدين را مقید ساخته بقلعه فرستاد - چنانچه در ذکر
اسد خان نقش پذیر خامه گشته - وقتي (که فرخ سیر ببار پله
پنج کروهی دهلی رسید) ذوالفقار خان همراه پدر بملازمت
شنتافته بانواع استمالمت و نوازش مشمول گردید - بتقریب تدابیر
ملکی ذوالفقار خان را باریاب حضور داشته اسد خان را رخصت
نمودند - پس ازان ذوالفقار خان بخیمه (که برای او استاده شده بود)
دستوری یافت - و برخی پیغامهای خوشونت آمیز فرمودند - که
باعث اینهمه فساد تو شدی - و بیچاره شاهزاده کریم الدین را
(که برادر پادشاه میشد - و بعد کشته شدن پدر بخانه یکم

(۲)

احوال کوکلتاش خان ایمائے بدان (فته) جهاندار شاه بهراولفی
ذوالفقار خان با هشتاد هزار سوار در ماه ذی القعدة کوچ کرده
بسموگده متصل آگره (سید) فرخ سیر به بے سرانجامی تمام
با مردم قلیل (که همگی بده دوازده هزار سوار نمیکشید) آن
طرف آب جمنا فرود آمد *

درین جا میان ذوالفقار خان و کوکلتاش خان بر سر گذشتن
دریا (که پایاب نبود) اختلاف شد - یکی میگفت پل بسته عبور
باید کرد - دیگر میسرانید که آنها از گرسنگی و خستگی اقامت
نمی توانند ورزید - خود بخود پراگنده میشوند - که یکدفعه
فرخ سیر گذر پایا بے بهم رسانیده از دریا گذشته سیزدهم ذی الحجة
آخر روز جنگ انداخت - ذوالفقار خان با توپخانه و فوج بهیار
و سرداران عمده بتوزک یصل آراست - ^(۳) حسن علی خان باره
در بروری از اسپان برداشته آمد - و بتصادم توپ و تفنگ نوء
از هم پاشید که کس باحوالش نپرداخت - میان مردها زخمی
افتاده بود - اما سید عبدالله خان (اجی خان را از مقابل خود
برداشته بغوج در آمد - و جهاندار شاه را با قولش بچرخ
درآرد) گریزان ساخت - با وصف آن ذوالفقار خان نقاره فتح
نواخته تا یکپاس شب استاده پورهش پادشاه داشت - میگفت

(۲) نسخه [ج] در احوال او بتفصیل ذکر یافته (۳) در [بعضی نسخه]

حسن علی خان •

داشت سربام گرفت - آن همه در شراب و نغمه و سیر و تماشا منهمک
شد که از خود آگهی نداشت - تا بدیگری چه رسد * * بیت *

* خوردن می هر بدیئی را سست سر *

* و آنکه بدش میخورد آن خود بتر *

و چون مردم بسیرت ملوک مغلطور اند ذوالفقار خان نیز با اختیار
سبهاچند کهتری (که در شرارت و بد ذاتی یکتا بود) کارها را گذاشته
بعیش و عشرت پرداخت * * ع *

* وزیر چنین شهریار چنان *

در ربیع الآخر از لاهور کوچ کرده بنار الخلافه شاهجهان آباد
رسیدند - و صدای بشکن بشکن بچرخ برین رسانیدند - سه چهار
ماه گذشته بود که فلک ناساز نوای خارج آهنگ آمد آمد
فرخ سیر بگوش دمید - شاهزاده اعز الدین باثالیقی و سپه سالاری
خاندوران خواجه حسین یزنه کولکلتاش خان برای مقابله
قرار یافت - ذوالفقار خان بمرداری او (که گاه نبرد و پیکار
ندیده اصلا بجنگ مناسبت نداشت) راضی نبوده منع میکرد
که گفته اند * * بیت *

* سپه را مکن پیشرو جز کمر *

* که در جنگها بوده باشد بیه *

اما بتسلط کولکلتاش خان پیشرفت نشد - چون خاندوران از
بددلی و جبن ذاتی با شاهزاده گریخته باگرا رسید (چنانچه در

در آمد - چنانچه بهمین خبر در بلاد دور دست خطبه او خواندند
 که ناگهان تفنگی بجهان‌شاه رسید در گذشت - ذوالفقار خان
 (که در هراولې بجنگ توپ و تفنگ اشتغال داشت) مطلع شده
 بر فوجش تاخته مذهب ساخت - و لاش او را با لاش پسر
 کلانش فرخنده اختر (که بحسن و جمال ماهی بود نظر فریب)
 پیش جهاندار شاه (که با معدودے حیرت زده نیرنگی فلک
 استاده بود) آورد - و باقتضای وقت *

• نباید بدشمن که فرصت دهی *

آخر همان شب روی توپخانه گردانده بر رفیع الشان (که
 غافل از غدر و احتیال با فوج خود استاده شریک جنگ بود)
 سرداد - و بظهور تباشیر صبح یورش نمود - آن غیرت نژاد
 تیموری ^(۲) دست و پای زده آخر کار با شمشیر و سپر از فیل برجسته
 تلاش کرد تا کشته گردید - چون سلطنت خدا داد هندوستان
 نصیب جهاندار شاه گشت ذوالفقار خان لوی وزارت و رتق و فتق
 خلافت برافراخت - اما کوکلتاش خان خانجهان (که از قدیم
 جا بمزاج جهاندار شاه کرده در سرکار او صاحب اختیار بود) شریک
 غالب گشته بعناد و نفاق یکدیگر کارهای ساطنت از رونق افتاد
 و پادشاه را (که بنشئه پرزور عشق لال کنور مست بود) دو بالا
 کیف کامیابی از هوش برد - دیوانه بود بنگه خورد - مالیخولیا

هم مقرر نکرد - و پس از فوت خلد منزل در لاهور از جانب
 عظیم الشان نسبت بخود بخدری دریافته با جهاندار شاه
 نخستین پور خلافت (که از سابق با او اخلاص مند تر بود)
 پیوست - و برادران دیگر را نیز بدو متفق ساخته با عظیم الشان
 (که بکثرت خزائن و بسیاری سپاه و رجوع مردم بر برادران تفوق
 و برتری داشت) بجنگ در آورده لوای فتح و نصرت افراخت *

گویند نصرت جنگ بدستان سرانی و فریب طرازی رفیع الشان
 و جهان شاه را بتقسیم ملک راضی ساخته با جهاندار شاه
 یکجهت و یکدل گردانید - و از هر سه قرار وزارت بدام خود گرفت
 میگفت که جمع سه پادشاه اینهمه مستبعد نیست - اما یک وزیر
 در سه پادشاه غرابت دارد - چون از طرف عظیم الشان (که بقوله
 کشته شد - یا بگولۀ پرید که اثری ازو نیافتند) خاطر او پرداخت
 با جهان شاه (که برادر کوچک بود - و بجزرات و غیوت از همه
 پیشتر) پیغامها در میان آورد - گویند دولتخواهان او بگوفتن ذوالفقار
 خان اشاره کردند - خان مذکور متغوس گشته از رفتن متقاعد
 گردید - و آخر تقسیم مملکت صورتی نگرفت - و کار بخونریزی
 کشید - جهان شاه در عین معرکه با قلیله از کمر گاه خود را بر قول
 معزالدين زده متفرق ساخت - حنا لال کنور معشوقه جهاندار شاه
 (که بے اد آئے بسر نمی برد) جدا گشته بلاهور گریخت - و جهاندار
 شاه خود را پیغام پزواها کشید - بقارهای فتح جهانشاه بنوازش

نداده اند - خود را بکناره کشیده بتدارک باید پرداخت
 پادشاهزاده شیردل بر آشفته گفت - بهادری شما معلوم شد
 هو جا خواهید جان بسلامت برید - من میدان را نمی گذارم - القصه
 بهادر شاه (که حلم مجسم و کرم مصور بود) بعواطف و اکرام بیکران
 ذوالفقار خان را بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب
 مصمم الدوله امیرالامرا بهادر نصرت جنگ مفتخر ساخت
 و صوبه داری دکن نیز ضمیمه بخشیدگی فرمود *

* الله الله این چه فضل است و کرم *

* مجرمان را ساخت لطفش محترم *

چون ذوالفقار خان عداوت و نفاق هم چشمی با منعم خان
 خانخانان قایم داشته همیشه نبرد کجروی با وی می باخت
 هر چند که خانخانان مرد زمانه دیده متحمل بود و بیشتر بتغافل
 گذرانیده مراعات قدیم از دست نمیداد اما بذاخوشیها صوبه
 خاندیس و پایان گهاک برار را بضابطه ابتدای تسخیر (که
 سرشته آن داخل هندوستان بود) از دکن برآورد - بعد قوت
 خانخانان پیغام وزارت بنصرت جنگ شد - خواست که وزارت
 با خدمات سابق بدست او باشد - بقام پدر التماس نمود - پادشاه
 از فرط مروت و حیا (که فطری و جبلی داشت) جمع چنین
 خدمات خلاف قاعده دانسته بیاس خاطر از وزارت بدیگر

که ای یاری ده بیکسان زود خود را برسان - فی الواقع بهی
و کوشش بهادرانه او به سرعت صورت فتح نمایان گردید - و ازین
کار دست بسته ظرفه تخفیف بمردم اردو (که از قطره و توده
هر روزه بجان آمده بودند) رو داد - از برنا و پیر تحسین
و آفرین نصرت جنگ بگوشها میرسید *

یکی از باریابان حضور باشاره برخه اهل عناد پادشاه
عرض کرد - که همه مردم لشکر لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار
ورد کرده اند - چون مزاج پادشاه ناز شکن و منت گسل بود برغم او
بامرای تورانیة اضافه داده او را بعزایت شمشیر و خلعت فقط
دلخوش ساخته بکشایش بعضی قلاع و تذبیه غنیمت رخصت فرمودند
آخرها بمنصب شش هزاری شش هزار سوار رسید - پس از انتقال
خاند مکان پادشاهزاده محمد اعظم شاه ببحالی میر بخشگیری
اعزازش افزود - و در جنگ بهراولی شاهزاده بیدار بخت (که
مقدمه الجیش پدر بود) مقرر نمود - اما درین جنگ توده از
ذوالفقار خان واقع نشد - بلکه بیشتر خود داری و گران پائی کرد
چون شاهزاده با اکثر سرداران نامی جان در باخت زخم کم نمای
تیر بر لب ذوالفقار خان رسیده بود - دید کار از دست رفته
با جمعی از معرکه برآمده نزد پدر بگوالیار شتافت *

گویند دران وقت بمحمد اعظم شاه گفته فرستاد - که امثال
این قضایا سابق هم گذشته - سرداران تقاضای وقت را از دست

است بر هفت قلعه رمینه بر جبال شامخه - و از سایر قلاع و اقطاع
آن ضلع بفزونی ارتفاع و قرارانی اسباب نبرد بزرگی داشت)
بنیروی پردلی و جلادت بجبر و قهر مفتوح ساخت - و بتسمیه
نصرت گدھے امتیاز گرفت . ^{۱۱۰۹} قلعه چنچی مفتوح شد تاریخ آن گردید
و راما از مشاهده جیوش نصرت خروش چنان مغلوب رعب
و هراس گشت که زنان و اطفال را گذاشته بتسمیه سرب تپه فرار
پناهی ادبار سپرد - یکصد قلعه خرد و بزرگ (که عبارت از ملک
کرناتک باشد) با چندین بنادر فرنگ ضمیمه ممالک محروسه
گردید - و زمینداران پر زور حلقه اطاعت در گوش کشیده
پیشکشهای لایق ارسال داشتند - نصرت جنگ باضافه هزار سوار
از اصل و اضافه بمنصب پنجهازای پنجهاز سوار امتیاز یافت
و در سال چهل و ششم از انتقال بهره مند خان بخدمت والای
میر بخشیرگی سر مباحات افراخت - اما همواره به تنبیه اشقیا
بگشت و واگشت ملک مامور میشد - و در سال چهل و نهم
(که ایام محاصره قلعه واکنیره موسوم برحمان بخش خیل
امتداد کشید - و از پریا ^(۲) نایک نگهبان آندژ شوخی زیاده سرزد
و مزهته را بکمک طلبیدن - و آنها حوالی و اطراف لشکر را
بتاخت و تاراج در گرفتند) ذوالفقار خان بعجلت تمام طلب حضور
گشت - گویند چون متصل رسید پادشاه بدستخط خاص نوشتند

و بنگاه پرداخت - و ذوالفقار خان در مورچال ببرد داشتن توپها
و مصالح قلعه گیری در ماند - اشقیا بر اسمعیل خان مکها (که
عقب قلعه تهانه داشت) هجوم آورده زخمی ساخته دستگیر کردند
طرفه هرج و مرج پدید آمد - ناچار ذوالفقار خان توپهای کلان را
میخ زده روانه بنگاه گشت - رام راجه و سنهای کهور پره^(۲) با یک
جشر برو ریختند - ستیز و آریز عظیم رو داد - خان جلالت نشان
(که زیاده بر دو هزار سوار داشت) پای ثبات افشوده داد پردایی.
و بهادری داد - و کم کسی از بهادران جان بناموس ده ماند که
از شاخسار مردانگی گل زخمی نیچید - آخر غنیم را آواره دشت
هزیمت ساخت - و مظفر و منصور ببنگاه رسید *

چون اسد خان با پادشاهزاده روانه حضور گشت مکرر میان
رام راجه و ذوالفقار خان آریزشها واقع شد - هر مرتبه فتح و نصرت
قرین حال خان نصرت نشان بود - چون قحط و غلا دران ضلع
شکیب ربا گردید صلح گونه کرده بملک پادشاهی بر گشت
و چهار ماه توقف گزیده باز به کامره قلعیان پرداخت - و عرصه
فراغت برانها تنگ ساخت - سال سی و نهم از پیدشاه خلافت
به منصب پنج هزار و چهار هزار سوار و خطاب نصرت جنگ
مورد نوازش گردید - ششم شعبان سنه (۱۱۰۹) یک هزار و یکصد
و نه هجری سال چهل و یکم حصن حصین چنچی (که مشتمل

اندوخت - و در سال سیم از تغیر کامگار خان بدادرغمی غسل خانه
مقرر گردید - و پیش از دستگیر شدن سنبها بتسخیر قلعه (اهیری
موطن و بنگاه زه و زان او رخصت شد - پانزدهم محرم سنه
(۱۱۰۱) یکهزار و یکصد و یک آن قلعه فلک شکوه را برگرفت
و پسران سنبها را با جمیع ناموس او (از مادر و دختر) باسیری
در آورد - و از پیشگاه خلافت بمنصب سه هزار و دو هزار سوار
و خطاب ذوالفقار خان علم اعتبار افراخت - و سال سی و پنجم
در جایزه فتح قلعه نرمل بمنصب چهار هزار و تحویل افتخار
نمود - و پس از آن بمهم قلعه چنچی (که اما برادر سنبها آنجا رفته
زیاده بر صد هزار کس از سوار و پیاده فراهم آورده بود) دستوری
یافت - خان تردد کیش بسرعت شتافته قلعه را گرد گرفت - اما
بسبب گرائی غله و انبوهی اشقیای پای استقامت نتوانست استوار
کرد - بفاصله دوازده کروزه برخاسته آمد - پادشاهزاده کام بخش
با جملة الملک بکمک تعیین گشت - ذوالفقار خان مراسم استقبال
بجا آورد - لیکن میان شاهزاده و جملة الملک نفاق و ناخوشی بمرتبه
رسید که کام بخش برغم اسد خان بروم راجه پیغامهای مخفی
و پنهان در میان آورد - و خواست بقلعه درود - جملة الملک
امرا را با خود متفق کرده پادشاهزاده را نظربند ساخت - ذوالفقار
خان تهاه داران دوازده را دفعه واحده برداشته ببنگاه طلبید
غنیم چیره گشتند بمقابله بر آمد - اسد خان بمحافظت شاهزاده

وداع نمود - پسر نداشت - بعد فوتش در سال سیوم محمد امین
بیگ خویش او از ایران دیار آمده احرار دولت ملازمت پادشاهی
نموده بعطای خسروانه کامیاب گشت *

* ذوالفقار خان نصرت جنگ *

محمد اسمعیل نام - پسر اسد خان آصف الدوله است - در سنه
(۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت از بطن مهر النساء بیگم دختر
آصف خان یمین الدوله تولد نمود *

۱۰۶۷

* زبرج اسد (و نمود آفتاب *

تاریخ است - سال یازدهم عالمگیری بمنصب سه صدی
نوسر افراز شد - و در سال بیستم با صبیئه شایسته خان امیرالامرا
کدخدا گشته بعزایت اضافه و خطاب اعتقاد خان امتیاز یافت
و سر آغاز سال بیست و پنجم (که رایات پادشاهی از اجمیر بعزیمت
دکن باهتزاز آمد - و جمله الملك اسد خان را بهمراهی سلطان
محمد عظیم در اجمیر گذاشتند) اعتقاد خان نیز بتعیناتی آنجا
کمر امتثال بر بست - و در سیزدهم ذی القعدة بر سر فتنه پڑوهان
رائپور (که در میوگه فراهم شده شور افزا بودند) تاخته آویزش
سخت نمود - و پانصد کس مخالف را با سوتک و سانولداس^(۲)
و دیگر عمدهای مهاراجه جهنمت متوفی (که مصدر فتنه و فساد
بودند) علف تیغ بیدریغ ساخت - و باضافه نمایان ناموری

و حراست قلعه آگره مامور و محکوم گشت - و هنگامی (که انتهای
 الرویه عالمگیری از دهلی بمقابلہ و مصاف شجاع تصمیم یافت)
 خان مشار الیہ حسب الحکم قلعه را برعد انداز خان سپردہ
 با یک کرور روپیہ و برخہ اشرفی از خزانہ عسکرہ آنجا برداشته
 با توپخانه و همراهان خویش راہ آلہ آباد گرفتہ بیادشاہزادہ
 سلطان محمد (کہ برسم منقلا پیش شتافته بود) پیوست - و پس
 از تسویہ مغوف و استعمال رماح و سیوف شجاع بسیاری را
 بکشتن دادہ رخسار ہمت را غبار آلود ہزیمت ساخت - ذوالفقار
 خان نیز با معظم خان بہمراہی شاہزادہ سلطان محمد در تعاقب
 آن مرحلہ پیمای وادی فرار تعیین گشت - و بعد ازان (کہ بمراقبت
 سپہ سالار بمراسم تکامشی پرداختہ ہیچ جا شجاع را مجال اقامت
 و درنگ ندادند) از تاندہ (کہ بنگاہ خود ساختہ بود) آوارہ
 جہانگیر نگر گردید #

درین هنگام ذوالفقار خان (کہ از مدتی کوفتہ معب طاری
 شدہ و عارضہ بامداد کشیدہ از غلبہ ضعف و شدت آزار نیروی
 سوارہ و تردد و طاعت رفاقت عساکر قاہرہ نداشت) بنابر
 استدعایش از پیشگاہ خلافت طلب حضور گشت - از معظم خان
 مرخص شدہ بمعظم نگر آمد - و ازانجا روانہ درگاہ معلی گردید
 در راہ مرضش اشتداد نمودہ در ماہ شعبان آخر سال دوم سنہ
 (۱۰۷۰) ہزار و ہفتاد ہجری باکبرآباد رسیدہ جہان گذران را

و حق ناشناسی دادند - اعلیٰ حضرت از مشاهده ناسازمی زمانه
دیگر باره فاضل خان را فرستاد به خط خاص نوشت - امری
(که فوق تصور بود) و داد - الحال چشم از حقوق ابوت و تربیت
نپوشند - و کار مغایری حفظ سلطنت چندین ساله (که ططنه عظمی
و شکوه آن در سلامت زمین و زمان پیچیده) بعمل نیارند - شاهزاده
در جواب این منشور معروض داشت - که همواره بر جاده عبودیت
مستقیم بوده ام - لیکن از ظهور ساندک (که بارانگه لم یزلی مدور
یافت) مغلوب و احمه گشته جرأت آن نماند که به ملازمت برسد
اگر مرید نوازی فرموده مراست مداخل و درزب قلعه بمردم من
اختصاص یابد بجمعیت خاطر بآستانبوس میروسم - با آنکه این
امر دور از مصلحت بود اما بخله تقدیر اعلیٰ حضرت قبول
فرمود - یازدهم رمضان سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت
هجری سلطان محمد با ذوالفقار خان داخل قلعه شده دروازه
بضبط خون در آورده مردم پادشاهی را بدر بر آوردند - و بیست
و یکم ماه مذکور (که از سال سی و دوم جلوس سه ماه و چند روز
گذشته بود) آن پادشاه عاقبت محمود را بے اختیار مطلق
گردانیده از درجه اعتبار ساقط و هابط ساختند - ذوالفقار خان
(که بافزایش اخلاص و دولتخواهی سرآمد بندهای عالمگیری
بود) بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار و عطای نقاره و انعام
شصت هزار درپیه کامیاب ارجه مندی گشته بحفاظت اعلیٰ حضرت

و بهیارے از سرداران موکب آن هزیمت نصیب راه عدم پیمودند
 ذوالفقار خان مساعدت وقت دانسته اسپ جلالت برانگیخت
 و با کمال دلادری بر قواش تلخت - بنابر حرارت و حدت (که
 بر جوهر هوا باقصای اقصای غایت مستولی گشته بود) بے سعی
 سهم و سنان اکثرے جان بهادم لذات سپردند - دارا شکوه ناچار
 رو بغرار آورد - خان مذکور درین معرکه نیز زخمها برداشت - و پس
 ازان (که ظاهر مستقر الخلافه از نزول عالمگیری نصارت پذیرفت)
 بعد آمد و شد نامه و پیام و خواهش ملاقات و مبالغه در طلب
 از جانب اعلیٰ حضرت و اظهار شوق ملازمت و تحریر معذرتها
 ازیں طرف پرتو وضوح ^(۲) یافت - که محمد اوزنگ زیب بهادر
 بنابر وسوسه ادراک ملازمت پدر بخوه نمی تواند قرار داد
 اعلیٰ حضرت بمراعات مراتب تیغظ و احتیاط باستحکام برج و باره
 قلعه پرداخت - و یکباره پره از میان برداشته شد - ذوالفقار خان
 با بهادر خان باشاره عالمگیری باهنگ محاصره هنگام شب پهای
 قلعه رسید - بواسطه متانت حصار صورت افتتاح در مرات خیال
 جلوه گر نمی گردید - در پناه جدار و اشجار حوالی آن قرار گرفتند
 و از طرفین صحبت تیر و تفنگ بمیان آمد - هرچند احشام قلعه
 بجان فشانی و جانپاری کمر همت بر بستند اما امرا و منصبداران
 از غردلی و نمکخراسی براه دریچه آب دریا بدرزده داد ناسپاسی

مي ربود - خلف الصدق از اسد خان اميرالامراء سم - كه اخوالش
عالمصده رقم پذير خامه گشته *

* ذوالفقار خان *

محمد بيگ - نوكر عمده ايام شاهزادگي خلد مكان است
و بميرآتشى سرکار آن شاه والا جاء اختصاص داشت - چون رايت
عزيزمن شاهي بقصد انتزاع سلطنت از برهانپور بصوب مستقرالخلافه
برافراخته گرديد از بخطاب ذوالفقار خان ناموري اندوخت - و در
جميع معارك و غا و مهالك هيچ! مقدمه الجيش بود - و بهراول
هراول رايت مبارزت بارج دلادري مي افراخت - در جنگ مهاراجه
جسونت چون سران عمده راجپوتيه جلو ريز توپخانه عالمگيري
پيوسته گروستيز گشتند از انجا (كه هجوم آن جلادت كيشان افزوني
بود) مرشد قلي خان مير اهتمام توپخانه پيامودي و پردلي
راه جانفشاني پيمون - و ذوالفقار خان بائين دلادان ناموس جوي
هندوستان (كه چون کار جنگ دشوار شود از اسبان پياده شده
دل بزره هلاک مي نهند) از اسب فرود آمده با معدود پای
هممت استوار ساخت - و گل زخمی چند از شاخسار تهوز برچید
آن بيباکان از گذشته بهراول در آويختند - و از آن جهت او
از آسيب هلاک ايمن ماند - و در روز صف آرائی دارا شکوه چون او
بخلاف قاعده دانان کارزار ترتيب افواج را برهم زده از توپخانه
گذشته پيش آمد يسل جرانغار و برانغار طرفين برهم خورد

از بظهور آید) بعدم نباید فرستاد - که این بغای عالی نهاد
(۲)
جز بدست قدرت ایزدی تعمیر نیابد - بنابران دانش پیشهای
انتظام بخش در انعدام و انهدام این کاخ والا اساس سرعت
مستحسن نداشته اند *

* که نتوان سر کشته پیوند کرد *

بالجمله بعد کشته شدن ذوالفقار خان چون تفرقه بواماندهای
او راه یافت و شاه چندان التفات باحوال آنها ننمود خانلر
از ایران فرار گزیده در آخر سلطنت جنت مکانی بهند آمده
دولت بندگان دریافت - و صبیح صادق خان یزنه یهین الدوله
بدو منسوب گشت - در سال ششم شاهجهانی بخطاب موروثی
سرمباهات برافراخت - و بمروزیام بمنصب سه هزاره چهره
کامیابی افروخت - در آخر عهد آن پادشاه والا جاه برسم گوشه نشینی
در پتقه اتامت ورزید - چون شاهزاده شجاع از جنگ کهجوه
فرار نموده بدان بلده در آمد بعنف و تکلیف دخترش را برای
سلطان زین الدین مهین خلف خود خواستگاری نمود - و در
سال دوم عالمگیری سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجری بمرض
مزمنه (که علت انزوای او بود) بساط هستی در پیچیده
در نغمه فهمی و گویندگی و ساز نوازی بطور ولایت مهارت تمام
داشت - و درین امر از گویندهای زبردست ایران گوی سبقت

سرکشی پیش گیرد سزای آن در کنارش گذارد - چون قزچغا بیگ بدان حدود پیوست ناگاه حکم قتل ذو الفقار خان بے سبب ظاهر از جانب شاه نافذ گردید - قزچغا بیگ ببهانه آنکه رقیه از وای نعمت رسیده بخیمه ذو الفقار خان رفته خلوت نمود و با چند نفر غلام (که همراه داشت) او را از چپ و راست ^(۲) که شمشیر گرفته بقتل آوردن *

آنچه مردم ظاهر بین سبب قتل تفرس نمودند غیر از رضا جوئی حکام داغستان امرت دیگر نبود - این وجه بسیار بعید از مراتب حزم و هوشیاری ست - شاید بن اخلاصی از هم برشاه متحقق شده باشد - اگرچه مزاج اکثر سلاطین مغویه مجبول بشفاکتی و بیباکی بود خصوص شاه عباس ماضی که بسکه بے اعتدالی و شوخی ^(۳) از ظوائف قزلباش مشاهده کرد - و کار بجائے رسید که سلطنت ایران از انتظام افتاد - شاه باندک وجهی عمدهای دولت را از پا در آورد - و این شیوه نا ستوده را بااعت قوام جهانداري پنداشت - و لهذا عرش آشیانی در تحذیر سفک دماء مکرر بمبالغه بشاه برنوشت - که در آئین سلطنت و قانون نصفین بزد و زندان را ازان جهت مستحسن داشته اند که عیار شور بختان فتنه انگیز گرفته شود - چه آدمی طلسم ست بدیع نما - و معنائی سمع بس مشکل کشا - بیگ ناخوشی (که

(۲) یا به شمشیر باشد (۳) در [بعضی نسخه] سرشینی *

و روزگار خوردگی او بعید می نمود [که با این همه مرقت و جاه
(که بدولت شاه یافته) طریق کافر نعمتی سپرد] اما چون بر شاه
تحقیق گرفت آله دردی خان با بعضی غلامان بقتل او مامور گشت
چون خان مزبور بخانه اش رفته دست بمیانش زد و خنجر از غلاف
کشید او دانست که رنگ چيست - همین قدر بترکی گفت - که
سلمی اولدی - یعنی کار چنین شد *

پس ازان (که فرهاد خان کشته شد) ذوالفقار خان (که
امیرالامرائی آذربایجان داشت - و در حضور بود) بکمال اضطراب
خود را بدولت خانه رسانیده مقرر شد قتل نشست - چه گمان
نداشت که او را زنده گذارند - شاه مشمول الطاف ساخته خلعت
(۳) عنایت مرحمت فرمود - او عرض کرد هرگاه فرهاد خان مستحق
قتل شده بود چرا این خدمت به بنده مرجوع نگردید - بعد ازان
(که ذوالفقار خان در بیگلربیگی گرجی شروان استیلای تمام یافت)
برخی حکام داغستان ازو رمیده خاطر گشتند - در سال (۱۰۰۹) هزار
و نه هجری شاه ایران از قشلاق قراباغ قرچقا بیگ را (که از مقربان
(۴) آن سلطنت بود) بشروان فرستاد - که با ذوالفقار خان و امرای
آن حدود اتفاق نموده بارسال استمالت نامهها خاطر وحشت گرایان را
مطمئن ساخته بر مهساک دولتخواهی ثابت دارد - و هرکه از آنها

(۲) نسخه [۱] قربیت و جاه (۳) نسخه [ج] خلعت مرحمت عنایت

فرمود (۴) نسخه [ج] قرچقا بیگ *

برافراشت - سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش (که بتصخير
 بلغ و بدخشان مقرر شده بود) بدان صوب شتافت - سال بيستم
 با خيول و جمال نذر محمد خان معاودت نموده . سعادت زمين بوس
 دريافته بقلعه دارى كابل و ضبط بنگش پايان ضميمه ضبط بنگش
 بالا (که بار از سابق مقرر بود) و از اصل و اضافه بمذهب
 دو هزار و پانصدي و مرحمت اسب با زين نقره سر بلندي
 پذيرفته معه پانزده لک رپيه روانه بلغ نزد شاهزاده محمد
 اورنگ زيب بهادر شد - سال بيست و يكم چون شاهزاده ازانجا
 روانه هندوستان گردید او را بهمراهی خزانه رکاب تعيين نمود
 و در عبور کتل مکرر با هزاره و المانان پای نزاع بميان آمد
 او برسم جانبازان در حفظ خزانه کوشيد - و پس از ملحق شدن
 بهادر خان (که چنداول بود) بسعي او خزانه بکابل رسيد
 و در همان سال مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري
 بعالم عقبی خرامش نمود .

* ذوالفقار خان قرامانلو *

خانلر نام - پسر ذوالفقار خان برادر خرد فرهاد خان قرامانلوست

که از امرای عظيم الشان شاه عباس ماضي بود - فرهاد خان در سنه

(۱۰۰۷) هزار و هفت هجري در جنگ دين محمد خان اوزبک

بهراولی شاه باوجود جلالت و مردانگي بين الاقربان تهمت زده

گريز شد - شاه گمان غدری بار بهم رسانيد - اگرچه از دانائي

✽ حرف الذال ✽

✽ ذوالقدر خان ترکمان ✽

(۲)
 پیري آقا نام - از منصبداران متعینه کابل است - سال
 یازدهم جلوس فردوس آشیانی چون علی مردان خان قلعه دار
 قندهار از والی ایران توهم بهم رسانیده ببارگاه سلطنت ملتجی
 گردیده بود سعید خان صوبه دار کابل حسب مرضی پادشاه
 او را جهت دریافت احوال پیش خان مزبور فرستاد - او درانجا
 شتافته با عریضه علی مردان خان مصحوب کسان او معاودت نمود
 و در اکبرآباد بملازمت پیوسته از اصل و اضافه بمنصب هزاري
 پانصد سوار فرق عزت برافراخت - و چون پس از آمدن علی مردان
 خان ایالت کشمیر تعلق باو گرفت ذوالقدر خان داخل تعیناتیان
 صوبه مذکور شده سال سیزدهم حسب التماس خان مزبور باضافه
 یکصد سوار اختصاص گرفت - و پسترد در ایامه (که کشمیر مورد
 ریاست سلطنت گردید) او از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
 هزار سوار و عذایت اسب سرمایه شادکامی اندوخت - سال
 چهاردهم باضافه دویست سوار و سال پانزدهم از اصل و اضافه
 بمنصب دو هزاري هزار و شش صد سوار سرمایه کامرانی براندوخت
 پسترد هراسم غریب یافته سال هفدهم بعطای علم لوائی امتیاز

سلطنت فردوس آرامگاه بحضور رسیده مشمول گوناگون عواطف گردید - و پشتر بهم چو ترا من جانت تعیین گردیده باخراج او از مسکن و تسخیر تهنات پوداخت - و سال (۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری از تغیر محمد خان بنگش بصوبه داری مالوه چهره امتیاز برافروخت - و سال (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجری بدرخواست او صوبه داری مزبور بوساطت خاندوران بیاجیرا و مرهقه مقرر شد - نامبرده مدتها زندگی نموده آخر بچنگ اجل گرفتار گردید *

گویند سیر تدبیر بود - و با علوم ریاضی آشنا - متصل آنبیر بلده جدید عمارت کرده بجای نگر موسوم گردانید - بدرستی دکانین و پهنائی راسته و بازار یادگار روزگار است - بیرون بلده مذکور و بلده شاهجهان آباد هر دو جا مبالغ کلی صرف نموده کارخانه رصد برپا ساخت - چون برای اتمام کار رصد سی سال (که مدت تمام دوره زحل است) می باید و شمع زندگیش پیش ازان خاموش گردید عمل رصد ناتمام ماند - بعد فوتش پور او ایشور سنگه بجای او نشست - و پس ازو پسرش پرتی سنگه بعضی مکالات تعلقه اینها بتصرف مرهقه در آمده - برخی اماکن پادشاهی بدست اینها ست - در حالت تحریر پرتاب سنگه برادر پرتی سنگه بر وطن قابض است *

او از اثنای راه بتقریب شکار رفته ضروریات را همراه گرفته و خیمه و بار بردار گذاشته باتفاق راجه اجیت سنگه بوطن شتانت و با سید حسین خان بارهه مناتشه برپا کرده مکرر بچنگ پیش آمد - تا آنکه خان مزبور بقتل رسید - و چون خاند منزل از دکن مراجعت نمود خانخانان را شفیع ساخته سر سوارى ملازمت کرد - و بوعد اینکه بعد در ماه خود را برساند رخصت وطن شد - در عهد فرخ سیر بقطاب دهیراج مخاطب گشته سال پنجم جلوس به تنبیه چورامن جات (که مکرر مصدر انواع فساد گردیده بود) نامزد شد - و پستر سید خانجهان بارهه خالوی قطیب الملک و حسین علی خان با قوچه علیحده نیز باینکار مامور گردیدند - و مقدمه چورامن باستصواب سید خانجهان انفصال یافته نامبرده بدولت ملازمت پادشاهی پیوست - و درین معنی اصلاً استصواب و اطلاع راجه در میان نبود - اگرچه راجه سکوت کرد اما بر طبعش خورده در خدمت پادشاه دامن زن آتش ناخوشی و سعایت سادات گشت - و باشتهار این معنی مغالیه که با سادات نداشت برهم شد - و آخر عهد پادشاه مذکور (که او در حضور بودن سادات تکلیف برآوردنش نمودند - او نیز فرصت غنیمت شمرده بر طبق حکم بآنبیر رفت - و در قضیه نیکو سیر متهم بجانب ارجی او گردیده آخر بدر التجا زده با سادات صفا حاصل نمود - پس ازان (که مقدمه سادات برهم خورده مانع در میان نماند) اوائل

(۲)
* دهیراج راجه جیسنگه سیموآئی *

پدرش بشن سنگه نبیره زاده میرزا راجه جیسنگه است
 بجیسنگه نام داشت - بعد فوت پدر سال چهل و چهارم جلوس
 خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار
 و خطاب راجه جیسنگه و برادرش بزام بجیسنگه امتیاز
 یافتند - سال چهل و پنجم همراه اسد خان بتسخیر قلعه سخرلنا
 عرف^(۳) کهلنا نامزد گردید - و در گرفتن^(۴) قلعه مذکور رزیرش
 کارهای دست بسته از وقوع آمد - در جلدوی آن از اصل
 و اضافه بمنصب دو هزار و دو هزار سوار ترفع جهت - پس از
 ارتحال آن پادشاه بهمراهی محمد اعظم شاه از دکن بهندوستان
 رفت - و رز جنگ با بهادر شاه در طرح دست چپ بود - گریخته
 همان روز داخل لشکر خلد منزل گردید - ازین جهت سقوط در
 اعتبار او راه یافت - برادرش بجیسنگه (که بهمراهی خلد منزل
 اختصاص داشت) بمنصب سه هزار سوار افز گردیده با او بر سر
 آنبیر بمذاقشه برخاست - پادشاه (که شیوه خاطر داری همه کس
 منظور داشت - و دل شکنی هیچ یک نمی خواست) آنبیر را
 در سرکار ضبط نموده سید حسین خان باره را بفوجداری آنجا
 مقرر ساخت - و چون بعزیمت مقابله کامبخش متوجه دکن گردید

(۲) در [بعضی نسخه] سیموآئی (۳) در [بعضی جا] کهلنا آمده (۴)

در [اکثر نسخه] گرفتن ریونی قلعه مذکور .

سپاه پیشه بهم قومی و خویشی مقتول پیرخاش برخاستند - ازان میان شوره پشته چند بخیمه اش در آمدند - و بیک چشم زدن بصد ضرب شمشیر پاره پاره کردند - آن بیخبر (که تا اینجا گمان نداشت) بحیرانی در شده دست بالا نکرد - و داد مظلومی داد - دو پسر غیر ملتجی او دران زد و خورد مردانه بکار آمدند دیگر از رفقا و ملازمان او هیچکس را دست بکار نرسید - و از سران و سرداران (که در فوج فراهم بودند) اصلاحی و اعانتی سر نزد - گویا همه خواهان این امر بودند - آنچه شد بخواهشها شد - افسوس که بمرگ او مرز جوششها و حالات صحبتها از دل دوستان یکباره بدر رفت - اولادش بسیار ماند - پسر دوم میر محمد مهدی خان مرحوم است - صاف دل نیک نیت و متدین خدا ترس بود و با تقید و احتیاط در امور معاش موفق و مخیر بود - چون دیوانی دکن ببرادر حقیقی او وزارت خان شهید تفویض یافت بیوتاتی بلده نامزد او شد - سال پانزدهم جلوس محمد شاهی در سن سی و هفت سالگی ازین حسرت کده آرزو شکن بنده زندگی بر بهشت - و داغها بر دل اخلاص مندان گذاشت - در حالت تحریر دیگر پسر میر محمد حسین خان ظرف الطاف آصفجاهی ست و بدیوانی ارثی و دیوانی سرکار آن نوین عالی جاه سرافراز دیانت را (که بمیراث یافته) بکمال دارد *

قیام داشتم - پس از ارتحال پدر مشمول عذابت نواب آصفجه
گرددیده بغور دیوانی دکن و خطاب وزارت خان و منصب دو هزار
پایه خویش بلند تر افراخت - در سال شانزدهم محمد شاهي شیخ
منصبدار دیوانه وش تبعه اندیش جنون آشفته افلاس زده عن لاشی
شمشیر حواله کرد - بسر بینی خورد - جراحت کرد - و زود ملتئم
شد - اما از آن روز در مزاجش شورش و سورتی احداث یافت - و عنان
بجانب دیگر قافت - مردم خانه جنگ نگاهداشته اندیشه های دور از کار
سر بباد ده پیش گرفت - هر چند عقل رسا و فطانت پا بر جای
مقتضی این خام خیالیه نبود اما تقدیر چیرگی نمود - خود را
بسیه کشی و سوداری کشید - و از نواب نظام الدوله بهادر دام اقباله
صاحب فوج شده بجانب دهادر و دهاسین شتافت - و پا
از جاده سلامت فرا تر گذاشته با عدم اسباب خودسری و فقدان
قدرت و اقتدار با هر کس تبعه رائی سر میکرد - و بقباحث آن
نمیرسید - همان ایام در حوالی ریذپور بملازمت نواب معزی الیه
(که عزیزت فرمای حیدر آباد بود) پیوست - قضا را شانزدهم
ذی الحجه سنه (۱۱۵۱) یک هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری
(که شهنشاه معظم نادر شاه بدلهی آمده قتل عام فرمود) سپاهیه
اجل گرفته از متعینه بے اعتدالی نمودند همه هرے حواله کرد
یکم از حضار پیشدستی نمودند او را از هم گذرانید - جمعه

و درشتی مزاج اشتهار داشت و در کارهای پادشاهی براه صالیه رحم و مراعات آشنائی نمی شتافت و ابواب احسان و امتنان بر روی خلأق کمتر می کشود اما بدیانت و راستی یگانه عصر بود - و در پاس امارت و مرسومات تکلف^(۲) نداشت - بعجزه و مساکین پوشیده و پنهان خیرات و مبرات میگرد - و با آنکه علوم درسیه کمتر ورزیده نسخ سلوک و حقائق خصوص تفاسیر اباب تصوف و مواجید بسیار دیده قال محققانه داشت - اجتناب از مناهي میکرد - اما بظاهر اعمال کمتر همت می گماشت - و بمشائخ حال چندان نمی گرائید - بکثرت اشتها زبان زد خاص و عام بود اگرچه طعام آنقدر نمی خورد اما تفکه و تنقل بغواکه و لبوب بسیار می نمود - توانا هیکل قوی قوت بود - و در برق اندازی و تیراندازی حکم انداز - و بشکار و سیر و آماج و گوی شیفته و شناسا - نزدیک بکندهیلی^(۳) (که موضعی سمت سه کروه شهر) مرغزار از زمین العابدین خان خوانی مشهور بود - ابتیاع نموده باغی طرح انداخت و نارچیلستان بر ساخت - زمانه بانداز متمنایش مساعد نگردید و الا میخواست مبلغهای خطیر صرف نماید - الآن وفور نارچیل سبز دران معموره از همان جا سمت - پسر کلانش میرک محمد تقی خان - که در کوچک دلی و یار باشی بی همتا و در صحبت دوستی بی تکلفی یکتا بود - مدتها به بیوتاتی بلده خجسته بنیاد

مربور التماس کرد که جای شکر است نه مقام شکایت - چه رفع
 قہمت چندین سالہ مال دازی بوجہ وجیہ بر روی افتاد - و الا
 خدا داند کہ با کدام ظالم آشفته سر از جبابرہ روزگار سروکار افتادے
 و بکجا کشیدے - و پس ازان چون مزاجش مجبول خود رائی
 و خود سري بود با عضدالدولہ عوض خان نایب صوبہ دار دکن
 محبتہا در نگرفت - و بکج دار و مریز میگذاشت *

چون نواب فتح جنگ از ہندوستان معارفت نمود عزیمت
 جنگ مبارز خان بمیان آمد - خان مذکور (کہ از راستی و درستی
 در اظهار حرف حق بے اختیار بود - و بزمانہ سازی نا آشنا)
 بلا تخاصن نسبت بغی و بطلان بجانب خویش و حقیقت ظرف
 ثانی بر زبان می آورد - لہذا باتہام توافق با مخالف شہرت گرفته
 نزدیک شد کہ آسیبہ سترگ عاید حالش گردد - حام و گذشت
 سردار بغریان رسیدہ بعد فتح بعزل جاگیر و خدمت بسند افتاد
 مدتی منزوی و خانہ نشین بود - بار دیگر آصف جاہ بر سر
 مرحمت و عنایت آمدہ خواست بیکالی قبول و خدمت بر نوازہ
 عضدالدولہ بکینہ دیروندہ بمخالفت پا افشردہ از پرداخت احوالش
 باز داشت - اگرچہ بدر استغنا و بے نیازی زندہ سماجت و ابرام
 شعار خود نساخت اما فکرزدگیہای بیکاری و بطالت آخرها
 بہ بیماری انداخت - در شہر (جب سنہ ۱۱۴۱) یکہزار و یکصد
 و چہل و یک ہجری بعالم بقا منزل گردید - هرچند بسختی

فرستاده مستمال پدید نمود - و تلافی و انتقام را بر قابو و گذاشت
نگاه بجانمب راجه رتن چذد کرده زهر خند نمود - و گفت
زرها بهررب فرستاده ام - ازینجا تا دکن فوج در فوج طرفا قطار
خواهد بود - درازده هزار مشعاچی نگاهداشته دمی از قطره و پویه
نمی آسایم - و شب از روز نمی شناسم - خان مذکور گفت که
قوت و قدرت نواب بیش ازین است - اما درین ایلغار چه قدر فوج
همراه میرسد - و در اسب و آدم چه طاقت خواهد بود - چین ابرو
شده گفت - کمال سپاهگری مردن است ناچار هرگاه سردار
باین جرأت مثل هوش باختهای بے حوصله حرف زند - خان
مذکور جواب داد - فاذا عزمت فتوکل علی الله *

بالجملة پس از در افتادگی دوامت سادات بسر التفاتی
اعتماد الدوله از پیشگاه جهاننابی بتفویض دیوانی ارثی رخصت
دکن یافت - و بادراک ملازمت فتح جنگ فائز گشته مشمول
الطاف بیکران آن نوین عظیم الشان گردید - و چون آن امیر
کبیر بمسند آرائی وزارت عازم حضور شد او را دخیل کار ماموره
نموده رتن و فتق محالات قبول خویش بر رای رزینش مفروض
فرمود - و بیش از پیش بر اعتبار و استقلال او افزوده باستردادن
زر مغضوبه خوشدل ساخت - و زبان باعتذار مافات برکشود - خان

(۲) نسخه [۱] تلافی و انتقام را (۳) در [بعضی نسخه] خبرت - و در

خاطر هر دو سردار هم منصرف گشت - در آن اثنا نواب فتح جنگ عالم علي خان را از میان برداشته چون سروکارش با مثل امیرالامرا افتاده بود و در تحصیل زر و فوادم آمدن سپاه دست و پای میزد خواست مبالغه از متمولان شهر جبر و قهر را برستاند - برخه مشیران خیر خواه نظر بر جواز ضرر خاص بجهت اکتساب نفع عام از احتیاج عامه باز داشته بضبط خانه مشار الیه (که از دیر باز بخزائن و دفائن متهم و مطعون خلأق بود) رهنمونی کردند باقتضای وقت پسر کلانش را نظربند کرده ابواب تفحص و تجسس بر کشادند - و سراغ نا گرفته مدعیان کاذب بحفر چاههای خالی پرداخته خاک خجالت بر فرق سخن سازان ریختند - غیر از طلا و نقوه حای و ادائی خانه او و خویشانند نزدیکش (که همگی بهفتاد هزار روپیه میبرسید) دیگر سوای بدنامی و رسوائی طرفه نبستند - و طرفه آنکه چون امیرالامرا از سو مزاجی بهم رسانیده بود این حرکت را بر ساخت هم دیگر محمول داشت *

خان مزبور خون نقل میکرد - روزی (که از کشته شدن عالم علي خان آگهی آمد) با مشار الیه هم بطریق استشاره مستفسر تدبیر و تدارک شد - بمقتضای موافدید خویش عرض کرد - که مثله هندی سم - چون دست بزر سنگ بند بود باهستگی باید کشید - اینجا خود سر نواب بند شده که ناموس اینجا سم - اکنون عجاله فرمان موافق داری بنام نظام الملک

بیجا بخاطر داشت - در همان ایام والد ماجدش و دیعت حیات
 سپرده بود - ثواب نظام الملک فتح جنگ ناظم آندیار تجویر
 قلعه دارچی قلعه ارک بذا خان موسی الیه ارسال حضور نموده
 پس از پذیرائی دخیل کار گردانید - و بعد ازان (که امیر الامراء
 حسین عالی خان ^(۲) ساخت برهانپور را مضرب خیام فیروزی گردانید)
 بر طبق قرار داد بواحد خود سید عبدالله خان دیوانی دکن را بخان
 مسطور تفویض فرمود - و باعزاز و اکرام موفور بذواخت - و بعطای
 خطاب دیانت خانی نام آور ساخت *

و چون عزیمت هندوستان نصب العین همت آن نوئین عظیم القدر
 گردید اورا (که پهای عزل درآمده بود) ظوعا و کرها همراه گرفته
 پس از خلع و قلع فرخ سیر بعطای دیوانی خالصه و منصب چهار
 هزاره بلند رتبه گردانید - [از آنجا] که خان مشارالیه از سن سبا
 در خجسته بلیداد (که بنابر قرب معسکو پادشاهی هارسه پیش
 نداشته - و ادهم بیاس بودن پدرش در حضور بیشتر مراعات
 می نمود) بمرجعیت و خود سری گذرانیده خوگر تبعیت و شناسای
 مزاجدانی نبود [چار و ناچار در استرضای سردار که گزیر نداشته
 می گوشید - اما بخواشی مطلق نمی ساخت - (آچه رتن چند
) که در مزاج هر دو مدار السلطنت جا کرده بود (غبار آلود
 گذر دست شده کار شکلیها پیش گرفت - و آخرها بسعایم او پاره

بوئی از مس و رصاص بمشامش رسیده - مگر گاهی برسم العاب
 و شکفت نمائی از ترسستیهها در شکن کاغذ روپیه تعبیه میکرد
 و بجانب دیگران کرده کاغذ بمردم نموده میگذاشت - و روپیه
 برمی آورد - در بادی النظر بحضور حیرت می افزود - و همین
 قدر منشیای شهرت و باعث گرفتاری او شد - که خلد مزل بوقت
 مراجعت از دکن او را باجبار و اکراه کشان کشان تا قریب اُجین
 برد - قضا را درین ایام مرشد قای خان میوزا هادی (که از بنگاله
 آمده بدیوانی دکن سرافرازی یافته) چون دلش پابند آنولایت
 بود باستعفای خدمت جدید بحصول متمنای خویش کامیابی
 جست - مشارالیه را ذوالفقار خان امیرالامرا بدم التغات جان تازه
 در قالب آن شوق فرسوده وطن دمیده دیوانی مذکور را بغام والد
 خان مزبور (که بحراست قلعه ارک خجسته بنیاد می پرداخت)
 مقرر ساخته برغم خانخانان (که بیشتر باعث توقف بود) بتقریب
 نیابت پدر از پیشگاه سلطنت برخصمت موطن مالوف فائز^(۳)
 و کامیاب فرمود - در اوائل عهد محمد فرخ سیر احرام حضور
 بسته یکران عزیمت براه نوردی در آورد - حیدر علی خان خراسانی^(۴)
 دیوان منصوب دکن (که در استقلال ثانی نداشت) در اکبرآباد
 دوچار گشته حسب الحکم پادشاهی همراه خون برگردانید - کادشهای

(۲) در [اکثر نسخه] آبی و رصاص (۳) نسخه [ب] وطن (۴) در
 [بعضی نسخه] حیدر قلی خان

پس از فوتش سلسلهٔ او جاری شد . خان صد اقامت نشان سید شهاب الدین نامی را (که از صوبهٔ بهار بود - و مدتی بخدمتگذار) و پرستاری آن کامل (الصفات قیام داشت) بجای نشینی تعیین کرد بعد از و همشیره زاده اش سید سعد الله بجایش نشست - الحال پسرش سید قطب الدین مشهور بمین منجهایی صاحب سجاده است - و در عین شباب بتجربید و عدم تاهل آماده - بعلوم نقای و عقلی شناسا - و بافادت طلبه توجه فرما - باکثری ماکات رضیه آراسته - سیما بتواضع و حسن خلق بیش از بیش پیراسته *

بالجمله هم در عهد خلد مکان خان مذکور بدیوانی بیدر و پرستر بدیوانی برهانپور سرافرازی یافته بافرزنی منصب و خطاب خانی اعزاز اندوخت - و دران هنگام (که خلد منزل بموکب فیروززی امن افزای ساحت دکن گردید) باستلام سدهٔ خلافت مطرح عواطف پادشاهی گشت - از انجا (که جوان توی هیکل نمایان و بحدوث طبع و رسائی ذهن باکثرفزون آشنا و در هر چیز صاحب اختراع و ابداع بود) بیودن حضور (که مشعر و مبشر ترقیات و مقدمهٔ افزایش درجات است) مکلف شد - خان مزبور از وطن دوستی بحسب جاه نپرداخته دل نهاد اقامت رکاب نمیشد - برخی کوتاه نظر بکج بینی و غلط حسی خویش گمان کیمیا سازی بدو برده بر زبانها افکندند - حتی بعرض پادشاه هم رسید - حال آنکه نه کاف و نه از زیبق و کبریت بدماغش خورده - و نه

بخدمت واقف (موز بطون و ظهور میان شاه نور) که درویش بود
 دکان و دستگاه شیخی نچیده مجرّدانه و متوکّله میگذرانید (
 پیوست - و عقد قلبی بارادش بر زن - در همان سن و سال بنیامین
 انقاس آن بزرگ خود را از ملاحی و مناهی باز داشته بدرخه اشغال
 این طایفه صافیه اشتغال می‌درزید - و چون آن پسر نورانی بعالم
 جاودانی منزل گزید دافی عقیدت صافی اعتقاد مبلغ خطیر
 برترمیم و تعمیر مقبره او صرف نمود - و بوقف ضیاع و عقار
 رونق دیگر افزود - که الآن در فذی شهر نصارت بهر مزارع دیگر
 (که مطاف ادانی و اقامی و یزار و یتبرک به اهل آن بلده
 باشد) نیست - سوای ایام اعراس او و خافایش روزهای دیگر
 هم مثل چهار شنبه آخر ماه صفر مجمعه و هجومه از وضع
 و شریف میشود - و چون هر که از غربا بخدمتش می‌آمد
 در فلوس بدبستش میداد (که رفته بحمام غسل کند) ازین روز
 شاه نور حمای می‌گفتند .

گویند این بزرگوار از نسب و قوم خود و وطن و پیشه خویش
 بهیچ یک اطلاع نداده - مگر بتخمین و قیاس از فتوی کلامش
 دریافته اند - که دولتمند زاده بود از سرزمین پورب - و مریدانش
 برانند که زیاده بر عمر طبعی زندگی یافته - غریب تر آنکه سلسله
 بیعت خود هم ظاهر نکرد - بلکه از پیروی و مریدی حرفی بر زبان
 نمی‌راند - به مخلصان و محبان تلقین ذکر و ارشاد شغل میفرمود

* کی خواب میتوان کرد در خانه آفتاب است *

پسرانش کلانی محمد دلور خان مظفر الدوله بهادر انتظام جنگ
که در عمل نظام الملک آصف جاه بفرجدار می سرا می پرداخت
از چند سال چون تعلقه مزبور بتصرف مرهقه رفت پیش نظام الدوله
آصف جاه حاضر شده ببخشیدگری صوبجات دکن مامور است
و بر محرر سطور عاطفت دارد - دومی دل دلور خان - که فوجداری
بسواپتن مضاف سرا داشت - پستمر پیش نظام الملک آصف جاه
خود را رسانیده بمیر آتشی دکن سرفراز شد - سنه (۱۱۶۶)
هزار و یک صد و شصت و شش هجری در گذشت - هر دو
صاحب اولادند *

* دیانت خان *

میر علی نقی - خلف از محمد میر عبد القادر دیانت خان
است - که براسستی و دیانت ثانی اثنین والد ماجد خود بود
و در درائی مهم سرکار پادشاهی راه مدهنده و مسامحه نمی پیمود
از آغاز سن رشد و تمیز بقیامت پدر گرامی قدر (که بعلاقه
دیوانی دکن اقامت گزین معمر سلطانی بود) دیوانی صوبه
خجسته بنیاد رو براه می نمود - بیوتاتی بلده نیز بالاصالت
انضمام یافت - در اوان شباب نشه انتباه و آگاهی در سرش ریختند
شوق ازادت و انابت سر برزد - برهبری توفیق و قیادت سعادت

عبد الحکیم بن میرو عبد الرحیم بن مولانا کمال نیشاپوری است
که با مولانا جمال جد عنایت الله خان برادر میشد - حسب اتفاق
مولانا کمال از وطن برآمده در لاهور اقامت گزید - و در سنه

(۱۰۱۱) هزار و یازده هجری در گذشت - مرقد او بیرون بلده
مزیور در سرای حاجی سیاح است - میرو عبد العزیز ابتدا نوکر
دارا شکوه بود - چون روی ملازم پیشگی ببارگاه خلد مکان آرد
بنابران شیخ عبد العزیز نام خود ظاهر نمود - سال هفدهم بخطاب
دلور خان و بتدریج بمنصب در هزاری ترقی کرده بآخرت سزا
شتافت - نامبرده بنابر مصاهرت عنایت الله خان بخطاب
پدر مخاطب گشته در ابتدای جاوس محمد فرخ سیر برفاقت
نظام الملک آصفجه (که بنظم دکن مامور بود) وارد آن آلکا
گردید - و پستتر بتجویز حسین علی خان امیر الامرا بفوجدارئی
(ایچور اختصاص پذیرفت - پس ازان همراہ مبارز خان (که با وی
سلف میشد) بجنگ آصفجه کمر بست - و بعد کشته شدن او
دستگیر شده دیرین روابط آصف جاه را بر سر مرود آورده
پرواخت او بر روی کار آمد - بمنصب پفجهزاری متصاعد شد
و در سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سی و نه هجری رخت بعالم
بقا برد - طبیعت موزون و فکر درست داشت - نصرت تخلص
مینمود - از وخت *

* بیت *

* مرگان بهم نیاید دلدار بے نقاب است *

(که دست چپ بود) متوجه گردید - چون بهادر خان با طرف

مخالف سازش داشت دیده و دانسته مطابق سنه (۱۱۶۴)

هزار و یکصد و شصت و چهار هجری بضر بندوق شهید ساخت

و خون با هدایت مخی الدین خان ساز محبت کوک کرده

غالبانه سلوک میکرد - اگرچه سردار بمقتضای در اندیشی مدارا

منی نمود اما پس از وصول لشکر برای چوٹی متصل کرپه حوصلها

بتنگی گرائید - و نفاق بر ملا افتاد - انجام بزد و خورد کشید

دران جنگ سردار مذکور بزخم تیر واد بمولۀ تغنگ در گذشت

(۳)
و انعم ما قیل *

* رباعی *

* هر کام که در جهان میسر گردد *

* هرگاه بپایان رسد ابتر گردد *

* دایم نبود هیچ مرادے بکمال *

* چون مفسده تمام شد رزق بر گردد *

در حالت تحریر زندهست خان عرف مذکور خان برادر علائی

بهادر خان بفرجدارچی کرنول نامور و اوقات بسر میبرد - با (اقم

سطور آشنا ست *

* دلاور خان بهادر *

محمد نعیم هیومین پور دلاور خان عبد العزیز پسر میر

(۲) در [بعضی نسخه] برای چوٹی - یا رانچور باشد که جائی مشهور است

(۳) در [بعضی نسخه] و انعم ما قیل *

از رسیدن پادشاه بپرهانپور چون رعایا فریادی تظلم او بودند معزول گردید - و پس از رحلت بهادر شاه توسل بعظیم الشان جسته (وز مبارکه با شاهزادگان دیگر مطابق سنه (۱۱۲۳) هزار و یکصد و بیست و سه هجری بقتل رسید - جز صبایا اولاد نداشت - و اولین نام ابراهیم خان داشت - پس از فوت عم خود بخطاب بهادر خان سرافراز شده سال چهل و نهم بمنصب شایان و عطای نقاره بلند آرازه گشت - چون در عهد خلد منزل نیابت منوبه داری دکن بدو خان مقرر گردید او نایب هیدرآباد شد و در عهد محمد فرخ سیو (۲) که حیدر علی خان دیوان دکن گشت) او را بفوجداری قمرنگر عرف کرنول معین ساخت - اوائل سلطنت فردوس آرامگاه بموجب حکم حضور همراه مبارز خان آمده در جنگ با نظام الملک آصفجاه مطابق سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سی و شش هجری بقتل رسید - پسرانش الف خان و زندوله خان - اولین بفوجداری قمرنگر نامزد گردیده - و دومین جاگیر یافته همراه آصف جاه میگزرانین - هر دو در گذشتند و فوجداری کرنول ببهادر خان پسر الف خان مقرر گردید - مدتی بدان کار می پرداخت - شین (که بر لشکر ناصر جنگ شهید کلاه پوشان پهلچری شهبخون آوردند - و ساهله انضباط از دست رفت) شهید مذکور او را از خون تصور نموده بجانب مثلش

و برار پایانگهات اصاله باو مغوض شد - در برهانپور بایزید
 خان همشیره زاده اش نائیب بود - و هیرامن بگسریه صاحب اختیار
 و در برار همشیره زاده دیگر (که علادل خان نام داشت)
 بنیابت می پرداخت *

و چون امور سلطنت بقبضه اقتدار محمد فرخ سپر در آمد
 سال اول بنظامت گجرات معین گردید - و چون صوبه داری دکن
 بحسین علی خان امیرالامرا قرار یافت از عزیمت آن آلکا نمود
 درین ضمن داؤد خان بر طبق ارشاد پادشاه از گجرات خود را
 ببرهانپور رسانید - و بعد عبور نموده هرچند امیرالامرا بدر اصلاح زد
 صورت نبست - و بیرون بلده برهانپور سال سیوم با جمعیت قلیل
 بمقابله پرداخته کار رستمانه بظهور رسانیده و فیل خود را زانده
 صفها را برهم ساخت - دران آریزو ستیز مطابق سنه (۱۱۲۷)
 هزار و یکصد و بیست و هفت هجری بگوله زنبورک کار او تمام شد
 لاولد بود - اما بهادر خان و سلیمان خان (که هر دو باهم برادر
 حقیقی بودند) با برادر کلان خود بتقدیم کارهای پادشاهی
 می پرداختند - دومین سال پنجاه و یکم بمنصب در هزاره
 رایت امتیاز بر افراخته پس از انتقال خلد مکان با محمد
 اعظم شاه رفیق بود - و پس ازان (که بهادر شاه بر تخت نشست)
 سال اول جلوس بصوبه داری برهانپور نامور و سال دوم پس

سرمایه نامورخی اندرخت . و باتفاق روح الله خان بمکاره قلعه
 واکنیره نامزد گشته سال سی و چهارم در مورچال بضرب بندوق
 (که از قلعه سید) جان بحق تسلیم نمود . پسرش عمر خان - که
 آخر بخطاب زهنست خان چهره عزت برافروخته در زهنست پوره
 اورنگ آباد سکونت داشت . بعد فوتش چند پسر ازو مانده بودند
 در حالت تحریر هیچکس نیست . اما دارود خان بتعیناتی
 ذوالفقار خان اختصاص پذیرفته در تسخیر قلعه چنچی
 و مکارباتی (که با مقاهیر و داد) مصدر ترددات گردید . و سال
 چهل و سیوم بنیابت فوجداری کرناٹک حیدر آباد (که اصالة
 ذوالفقار خان مقرر بود) سرمایه افتخار اندرخت . و سال
 چهل و پنجم فوجداری کرناٹک بیجاپور اصالة ضمیمه شد . سال
 چهل و هشتم بنیابت محمد کام بخش بصوبه داری حیدر آباد
 چهره عزت برافروخت . سال چهل و نهم (که پادشاه خود بر سر
 قلعه واکنیره شتافت) از حسب الطالب از چنچی آمده در گرفتن
 قلعه مذکور خدمات شایسته و جراتهای بجا بتقدیم رسانیده
 مورد عاطفت گشت . و پس از ارتحال خادمگان در جنگ کام بخش
 با ذوالفقار خان شریک تردد بود . سال سیوم جلوس خلد منزل
 بنیابت خان مزبور بصوبه داری دکن سوای خاندیس و برار
 پایانهات معین گشت . و بعد فوت خانخانان صوبه داری برهانپور

(۲) نسخه [ب] خنچی - و در [بعضی نسخه] چنچی *

سیوا روانه شده بود) و بباطن برای فکر کشتن شیخ مزبور تعیین نمود - خضر خان پس از ملحق شدن (وزر ضیافت شیخ قرار داده او را طلب داشت - شیخ مزبور چون متصل خیمه (سید خضر خان بنابر استقبال برآمد - شیخ (که از مضمور او آگاهی داشت) پیشدستی بکار برده او را از هم گذرانیده خود را در فوج رسانید - بهلول خان باستماع این معنی فوج بر سر دکنیان برده جنگ عظیم روداد آخر دکنیان دست توسل هوایی حیدرآباد دراز کرده بآن جانب رفتند - دارد خان دران ایام در قلعه نلدرک بود - خانجهان کوکه ناظم دکن باستمالات او پرداخته سال هیزدهم جلوس خلد مکان نوکری پادشاهی نموده بمذنب چهار هزار و خطاب خانی سرپاژد گردید - و برادران و اقربایش بمناصب در خور سرافرازی یافتند و نلدرک در سرکار گرفته برای سکونت او ظفرنگر مضاف صوبه برار قرار گرفت *

سال بیست و ششم بعد (رون موکب سلطانی بدکن باتفاق سلیمان خان برادر و زهست خان عم خود (که عالی نام داشت و سال هفتم جلوس خلد مکان بنوکری پادشاهی و مذنب هزار و پانصدی سرفرازی یافته رفته رفته بمذنب پنجهزاری و خطاب زهست خان افتخار اندوخته بود) بدولت آستانبوس کامیاب گشت - و هر دو همراه رکاب سلطان معزالدين به تنبیه فسادپروهان مرهقه رخصت پذیرفتند - زهست خان بخطاب بهادر خان

والد او از ولایت گوزان آمده - مومی الیه بهمت بلند و ذهن عالی
متصف - و بشعر و سخن مربوط - (رزے چنڈ بنیابت جد بزرگوار
پرداختہ پس ازان بحیدر علی خان نقش صحبت او درست
نشسته فوجداری بیر داشت - و در گجرات از جانب خان مرہور
حکومت بتیلاں میگرد - چنڈے پیش ازیں حسب التجویز
آصف جاہ بعاملی اندور (کہ از محکالت مشہورہ صوبہ بیدر است)
ناموز گردید - درین اوقات از بے مددگی روزگار و علت نزول ماء
(کہ بے عینک تبیین اشیا محال است) خانہ نشین شد - درین
بیکاری و عطالت شوق بکیمیا بہم رسانید - و اصطلاحات ابن فن
از کتب معتبرہ قوم خوب ورزید - اما حاصل آنرا (کہ در خزائنہ
غیب است - نہ در دکان عطار) امیدوار - ذلک فضل اللہ
یوتیہ من یشاء *

* داؤد خان *

و بہادر خان و سلیمان خان پسران خضر خان پٹی - نامبرده
ابتدا بشیوہ سوداگری بسر می برد - پستر در سرکار حکام بیجاپور
نوکر شدہ باستصواب بہلول خان عبدالکریم میانہ برتبہ سرداری
فائز گردید - در قید کردن خواص خان حبشی با بہلول خان
شریک مصلحت بود - پس ازان خان مذکور اورا بظاہر جہت
کمک شیخ مذاہج (کہ باتفاق دکنیان پیش ازان بتقریب تادیب

گردید - و پس ازان (که خان مشارالیه ملازمیت پادشاهی دریافت)
بعزایت والا سرمایه اعزاز اندوخت - و چون توجه بحیدرآباد
و استیصال کام بخش پیش نهاد عزمیت پادشاهی بود. برخی اسامی
محل در قلعهٔ رصینهٔ بیدر گذاشته حفاظت و حراست آن مرز و بوم
بخان مذکور مفوض گشت - و چون خلد منزل ازان طرف رجعت
فرموده عام معارفت بهندوستان برانراخت خان مذکور (که توطن گزین
خجسته بنیاد بود) بقلعهٔ داری^(۲) قلعهٔ ارک آنجا سرشته فراغت
و آسودگی بدست آورد - و پس ازان (که مرشد قلی خان از بنگاله
بحضور رسید) از آنجا که دل بستهٔ آن دیار بود دل نهاد این کار
نگردید - و بغابر سوابق احسان خان غفران پناه بذل مجهود نمود
که بار دیگر دیوانی دکن نامزد خان مذکور گشت *

چون نوبت سلطنت بمحمد فرخ سیر رسید دیوانی دکن
بحیدر علی خان خراسانی تعلق گرفت - پیش از آنکه او برسد آن
مسافر عالم قدس بجوار ایزد بے همال پیوست - طرفه از فضل
و کمال داشت - کتاب مستطاب مثنوی معنوی را تبرکاً در مجلس او
میخواندند - پسرش دیانت خان ثانی ست - که درین صغیفه
احوال آن مرحوم جدا بنوک قلم میگذرد - از اولاد دختر (که
نزد او محبوب تر بود) پسر صبیئه کلان سید امانت خان معروف
بارجمند خان است - که پدرش سید اتائی ست میر احمد نام

(۲) نسخهٔ [ب] بقلعهٔ داری^۲ ارک آنجا *

مزبج نشین مسند حکومت گشت - و چون در سال چهل و سیوم
برادرش امانت خان ثانی مقصدی بندر سورت ازین جهان
فانی بنعیم جاویدانی پیوست از بایالت بندر مَسطور لوی
کامرانی افراخت - و بعدایت اضافه پانصدی بمنصب در هزاره
نوازش یافت - اما تمشیت و کارگذاری مهمات آن بندر در پیشگاه
سلطنت درجۀ استحسان نیافت - بصرگرانی طلب حضور گردید
و بهتر بتفویض دیوانی دکن آب رفته بجزو آمد - بعد واقعه
ناگزیر خلد مکان محمد اعظم شاه او را سرگرم همان کار داشته
در اورنگ آباد گذاشت *

از اختیار و اعتبار دیوانان آنوقت چه توان گفت - نود و نه هزار
دام بدستخط خود تختخواه میکردند - و بهر که میخواستند زیاده
بر آن هم بدفعات تن می نمودند - و چون تختخواه جاگیر بدون
دستخط پادشاه یا ناظم کل معمول نبود از اینجا [که غیر خان
فیروز جنگ (که در برار قیام داشت) عمده ترس در دکن نبود]
هرگاه ضرورت میشد افراد تختخواهی قبول نزد او میرفت - و آن
نویسن بلغد مرتبه بهمین رجوع غیر مترقب بضد نموده دستخط
میکرد - و پس ازان (که خلافت مرتبت بهادر شاه غازی پرتو و صل
بر مرز و بوم دکن افکند) دیوانی را بنام مرشد قلی خان مقرر نموده
تا رسیدن او از بنگاله موسوی خان میرزا مهدی بذیابست دخیل باز

مستقیم احوال ثابت احوال بزرگ منش سنجیده خصال بود - و بصدق
و راستی ممتاز - و بحزم و احتیاط امتیاز داشت - در حین
حیات پدر بزرگوار بعهد بخاند مکان در بارگاه خلافت سعادت
روشنایی اندوخت - و بگلگونی کاردانی و رشادت چهره روزگار
خویش افروخت - در آن هنگام (که والد ماجدش بتمشیمت مهمات
دیوانی دکن می پرداخت) مشارالیه به بیوتائی بلده اوزنگ آباد
قیام می ورزید - چون موکب عالمگیری ببلده مذکور سایه وصول
افکند باحذات شهر پناه آنجا (که دوره اش هزار ذره که دو کوره
پادشاهی است) امعه از شاد یافت - و باهتمام اهتمام خان کوتوال
فوج فیروزی تفویض گرفت - چون استعجال درین امر سریع الانصرام
مطلوب خاطر پادشاهی بود مشارالیه بمیعاد چهار ماه بعدده
خود گرفته بصرق سه لک روپیه بانجام آورد - و پس از فوت
پدر از آنجا (که نقش حسن خدمت آن حق پرست بر صفحه
خاطر پادشاهی ارسام داشت) آن شاه قدر شناس تفقد احوال
هریک از متسوبان آن مرحوم بقدر حال نمود - خان مذکور (که
اعظم و ارشد اولاد آن مغفور بود) باضافه نمایان موزن مراحم
گردید - و چون برادر خردش میر حسین (که بیشتر مطرح انظار
الطاف خسروانی بود) بخطاب پدر تحصیل سعادت نمود او
بذیانت خاننی فرق عزت برافراخت - و در سال سی و چهارم
بخدمت دیوانی صوبجات دکن از انتقال موسوی خان میرزا معز

برادرش عبد المحسن خان عرف ^(۲) موجه میان (که آخر بخطاب
 ارثی سوافراز شده) بکار مزبور امتیاز یافته سبها (اتق و فاتق
 مهمات آنجا بود - عبد المجید خان نام پسر عبدالنبی خان کور ادر
 نظر بند ساخت - و خود متصرف گردید - و با مرهته جنگ نموده
 خود را بکشتن داد - پسرش ^(۳) عبدالحکیم خان بجای پدر نشست
 مرهته غالب آمده نیمه ملک متصرفه بعلت چوئه گرفت - در
 حالت تحریر [که سنه (۱۱۹۳) یک هزار و یک صد و نود و سه
 هجری ست] ^(۴) حیدر علی خان بر تعلقه او دریده او را دستگیر
 نمود - و تمام تعلقه اش و آنچه بار بود بقبضه تصرف خود در آرد
 اخلاص خان ابوالمحمد بن عبد القادر بن بهلول خان کلان عمزاده
 بهلول خان عبد الکرم است - که سال هفتم جلوس خان مکان
 بفوج پادشاهی ملحق گشته بمنصب پنج هزاره و خطاب
 اخلاص خان سر بلند گردید - سال یازدهم (که دارن خان قریشی
 بتعاقب سیوا بهونسله گام همت برداشت) او با معدود در هردلی
 بجنگ پیوست - و زخمی گشته بر زمین افتاد - از مآثر عالمگیری
 تا سال بیست و یکم حیات او مستفاد میشود *

* دیانت خان *

میر عبد القادر - همین خلف امانت خان خوانی همت

(۲) نسخه [۱] موجه میان (۳) نسخه [ب] عبدالحکیم خان (۴)

نسخه [ب] ذواب حیدر علی خان *

سال بیستم و نهم خلد مکان بمحاصره بیجاپور پرداخت - سکندر عادل خان چار و ناچار بلده مذکور را حواله نموده ملازمت پادشاهی دریافت - او نیز شرف عتبه بوسی اندوخته بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خطاب دلیر خان اوی مباحات بر افراشت و مدتها در تعییناتی خان فیروز جنگ بکار پادشاهی می پرداخت و سال چهل و هشتم از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار درجه بلندرتبگی پیمود - پس از ارتحال خلد مکان بظاهر توسل با محمد کام بخش جهته در تعلقه فوجداری خود سانور و بنکاپور (که سرکاره سمت از صوبه بیجاپور) رفته فروکش نمود - بعد فوت او برادرش عبد الغفار خان بفوجداری و جاگیرداری سرکار مذکور شادکامی اندوخت - و پس از پورش عبد المجید خان (که در صوبه داری ناصر جنگ شهید بخطاب سطوت جنگ نامور شده) بدان تعلقه ارثی می پرداخت - چون بر آلکی دکن مرهقه تسلط یافت چندین پرگنه از تعلقه مذکور در عوض چوتنه^(۲) بدست او رفت - و قلیله باقی ماند - در حالت تحریر پهرش عبد الکیم خان بدان اوقات بسر می بود - پسر دوم عبد الرحیم میانه عبد النبی خان اسمت - که کرپه و غیره مکالات صوبه حیدرآباد در جاگیر و فوجداری آنجا داشت - بعد فوت او پهرش عبد النبی خان کور بتعلقه مذکور سرفرازی یافت - پس از

مدار عايله دولت سكندر عادل خان با او طرح مصالحت انگيخته
در كنار بهيمره آمده و ازین طريق بهادر كوكلتاش شتافته باهم
ملاقات کردند - و صبيۀ خواص خان با نصيري خان پسر كوكلتاش
مذكور منسوب شده هر دو بجاهای خود برگردیدند (بهلول
خان از خواص خان نفاق در دل جا داده خواست او را در راه
دستگیر سازد - از ازين معني آگاهی یافته شبشب روانۀ بیجاپور
گردید - پستور (که بهلول خان متصل بلدۀ مذکور (سید) او سر رشته
بزرگی از دست نداده باستقبال برآمد - بهلول خان بتقریب او را
نظربند ساخت - پس ازان دور دور او شد - و فیما بین دکنیان
و افغانه نفاق بر ملا گشته کار بزد و خود کشید - بعضی از دکنیان
بفوج پادشاهی ملحق گشتند - و اکثری بوالی حیدرآباد رجوع
آوردند - باستماع خبر مقید گردیدن خواص خان بهادر كوكلتاش
بر طبق حکم خلد مکان لشکر بسیار فراهم آورده بر اماکن متعلقه
بیجاپور آمد - و فیما بین او و بهلول خان عبدالکریم کشش و کوشش
بسیار کره بعد اولی بوقوع پیوست - سال بیستم چون كوكلتاش
طالب حضور گردید و کار و بار دکن بقبضۀ اقتدار دایر خان در آمد
بمناسبت قومیت هر دو با یکدیگر همزیان شده قاصد حیدرآباد
گردیدند - و با دکنیان (که از جانب حاکم حیدرآباد آمده بودند)
مجاربات سترگ رو داد - درین ضمن بهلول خان به بیماری
درگذشت - و پسرش عبد الرؤف بهرداری سر برافراخت - تا آنکه

ماند - هیچگاه سیاهی زمانه نخورد - و ذلت و خواری نکشید
 پسرانش کمال الدین و فتح معمور - دومی در جنگ مورچال
 بیجاپور بکار آمد *

* دلیر خان عبدالرؤف میانه *

نبیره زاده بهلول خان میانه است - که در عهد جنت مکانی
 بروزگار پادشاهی کامیاب شده بمنصب دوهزار و پانصدی هزار
 سوار مرتقی گشت - سال دوم جلوس اعلیٰ حضرت چون
 خانجهان لودی متوهم شده راه فرار گزید از نیز با نظام الملک
 دکنی پیوسته نوکری از اختیار کرد - و چندی در مقابله افواج
 پادشاهی ساحت کجری پیمود - پستور با عادل خان بیجاپوری
 توسل بسته چاکرا^(۲) و شد - سال هفتم در محاصره دولتآباد شوخیها
 نمود - بعد فوتش عبدالرحیم پسر او بجای پدر سرکردگی یافت
 و پس از در گذشتن از پدرش عبدالکریم بسرداری و خطاب بهلول
 خان نام برآورد - و چون والی بیجاپور طفل بود و اختیار کارها
 بدست دیگر ناسبرده با اجتماع مردم همقوم پرداخته تسلط
 بسیار بهم رسانید - و سال نهم جلوس خلد مکان (که میرزا راجه
 جیسنگه بتخریب ماک بیجاپور تعین گردید) ناسبرده از سرداران
 فرج مقابل بود - و مکرر بزد و خورد پیش آمد - سال هفدهم (که
 خانجهان بهادر کوکه ناظم دکن بود - و خواص خان حبشی

خواست که اورا با خود همدستان ساخته عام خودسری برافرازد
 دایر خان سر ازان بیچید - سرگوانی طرفین بنا خوشی انجامید
 دلیر خان برسم یلغر روانه حضور گشت - و شاهزاده بتعاقب
 قطره نمود - چون عرضی دلیر خان از نظر پادشاهی گذشت (که
 پادشاهزاده خیال باطل داشت - من ترک رفاعت نموده احرام
 حضور بستم) و متصل آن عرضی شاهزاده نیز رسید (که این
 افغان پر شر و شور میخواست غبار طغیان برانگیزد - من بهالش
 او روانه شدم) بموصول این عرائض پادشاه را غریب اضطرار
 در گرفت - و مکرر بمتوضا شتافت - همت خان چون از سن سبا
 تربیت یافته دوش و کنار پادشاهی بود و بسیار گستاخانه عرض
 میکرد پادشاه گفت - که ایضه ندارد - چرا حضرت اینقدر اضطرار
 میفرمایند - پادشاه تذذ شده فرمود - که مرا فکر شاه عالم نیست
 مشکل آنست که مبادا باهم ساخته بشود - و فوجی (که سردارش
 دلیر خان باشد) در مقابل او غیر از خود دیگری را نمی بینم - پس
 هرگاه مرا با او سردار افتد جنگ در سر دارد *^(۲)

بالجمله خان مذکور قوی هیکل و بسیار زورمند بود - حکایتی
 غریب از قوت و اشتیهای او اشتها تمام دارد - و برالوس خود
 بسیار ضابط و همیشه فتح نصیب بود - و از موافقت زمانه
 و یارویی طالع از ابتدای عمر تا انتها اوج پیمایی دولت و شوکت

آن دیار بآن سردار نامدار مغرض گشت - که تا تعیین صوبه دار
 مهمات آنجا بصوابدید او تقدیم یابد - و در سال بیست و یکم
 با افواج حیدرآباد در آویخته پیکار سخت دست داد - خدمتکار
 (که عقب فیل نشسته بود) بزخم بان جان در باخت - و آتش بان
 در گریبان خان مزبور افتاده از آب چهاگل فرو نشاند - و بسیاری
 از طرفین دران روز جان سپردند - و در سال بیست و سیوم بحسن
 ترددش قلعه^(۲) منگل سرپه از تصرف سیوای بهونسله برآمد - و در
 سال بیست و ششم (که بلده اوزنگ آباد مطرح الویله عالمگیری
 بود) او را با سران دیگر بمساق بیجاپور تعیین نموده تا رسیدن
 محمد اعظم شاه بحضور موقوف داشته بودند - دران ایام بیماری
 شدید کشیده در مبادعی سال بیست و هفتم سنه (۱۰۹۴) یک هزار
 و نود و چهار بجارید سرا شتافت *

اگرچه مشهور آنست (که خلد مکان بغضه آثار خود سوری
 و سرکشی ازو تفرس نموده مسمومش فرمود) اما آنچه بتحقیق
 پیوسته این حرف پرتو از فروغ راستی ندارد - بعضی نکات
 برانند که برادرزاده اش بتبدیل حیّه (که معتاد داشت) کارش
 تمام کرد - اما عالمگیر پادشاه بآن فرط غیرت و شجاعت (که
 سپاهگرمی هیچ یک را بخاطر نمی آورد) از دلیر خان حساب
 بر میداشت - گویند هنگامی (که او با شاه عالم در دکن بود) شاهزاده

یا بر جا (کہ ازان رستم زمان ظهور یافت) موجب تحسین و آفرین
دوست و دشمن گردید *

گویند دران عرصه کارزار چنان بازار زد و خورد و دار و گیر
گرم گردید کہ تا چند کردہ خرطوم فیل و سر آدم گوی و چوگان
دایران بود *

* ز خرطوم فیل و سر جنگجوی *

* ہندہ دشت یاشیدہ چوگان رگوی *

و پس ازان (کہ عرصہ بر فوج پاشاہی تنگ گردید) ناچار بافرونی

ہمت و درستی حواس راھے (کہ در چہار پنج روز بالای دشت


فیلان و اسپان جنگ کنان بدنبال بیجاپوریان طی نمودہ بودند)

در سه ہفتہ بر رفتار قہقری رجعت نمودند - و چون قلعہ سالہیز

مضاف بکلانہ بدست غنیم افتادہ بود بانزاع آن متوجہ گشتہ

ہرچند سخی بکاربرد سودمند نہ افتاد - و جانگزا ئی آب و هوای

آن ضلع بتضییع و ہلاک مردم کشید - ناگزیر بحکم حضور بے نیل

مظہر  برخاست - و در سال ہیژدہم بآستانبوس خلافت چہرہ


دولت افروخت - و از تغیر عابد خان بصوبہ داری ملتان رخصت

یافت - و در سال نوزدہم آن صوبہ بہ تیول شاہزادہ محمد اعظم شاہ

مقرر شد - خان مذکور بحضور رسیدہ بیہاق دکن مرخص گردید

چون سال بیہتم خانجہان بہادر ناظم دکن معاتب شد خبر داری

یافت که هر ساله در لک روپیہ پیشکش بسرا را بودی سازد
و قلعه مانک درک را (که از حصون متینہ سرحد اوست)
مسما سازد *

و چون در عرض دو ماه هفتاد و هفت لک روپیہ وجه پیشکش
بوصول رسید و ایصال ^(۲) هشت لک روپیہ دیگر نیز در مدت دو ماه
و بیست لک روپیہ باقی را بوعده سه سال قرار داد زمیندار را
(که مریض و علیل گشته و احوال ولایتش اختلال پذیرفته بود)
با (ام سنگهه) کاپین پسر جانشینش مرخص ساخت - و چون
کوکب سنگهه زمیندار دیوگده (که پانزده لک روپیہ سنوات ماضی
بر ذمه او جمع بود) نیز سر بر خط ایلی و انقیاد گذاشت
سه لک روپیہ برسم جرمانه و یک لک روپیہ پیشکش مقرری
هرساله بر وی معین نمود - در آن اثنا فرمان بنام او رسید - که تادیب
عادل شاه و تلخت ولایت بیجاپور دیگر باره مرکز خاطر است
خود را در اورنگ آباد بخدومت پادشاهزاده محمد معظم رساند
که هرگاه اشاره شود بدان مهم قیام نماید - خان مذکور در سال 
از سرحد دیوگده روانه گشته کار بند حکم گردید - کار نامهای او
در دیار دکن بر الحسنه و افواہ وضع و شریف دایر و سایر است
و در جنگی (که خانجهان کوکلتاش را بهراولی دایر خان آنطرف
آب بهیمره بعساکر بیجاپور واقع شد) تلاشهای نمایان و ثباتهای

و کوشش کار طلبان آگاه گشته دانست که عنقریب حصن پور دهر
 (که بسیاری از اقربا و مردم کاری او در آن محصور بودند) مستحضر
 خواهد گشت - براجہ طرح آشتی انداخته ملاقی گردید - و آن قلعه را
 بنا قلاع دیگر پیشکش نمود - و چون دلیر خان هنوز بنای حصار
 اقامت داشت راجہ سیوا را نزد خان مذکور فرستاد - و او بعد
 ملاقات دو صد انسپ با ساز طلا و یراق با ساز مرع و دو نفوز
 از نفائس اقمشہ اورا داده رخصت نمود - و پس از انصراف
 این مهم در هراوی راجہ بغمیج و تاراج ولایت بیجاپور پرداخته
 عبدالشاهیہ را مالشہا بسوز داد - چون از آن کار را پرداخت بنابر
 هنگامہ شاہ عباس ثانی (کہ بعزم سپاہ کشی و لزوم آزمائی
 داعیہ فرستادن لشکر بهرحد هندوستان اظهار میکرد) پاکفر ستران
 و سپہناران احکام طالب عز صدور یافت - و خان مذکور نیز
 در سال نہم حسب الطلب برجناح سرعت و استعجال روانہ گشت
 از دریای نرودہ گذشتہ بود کہ از نیرنگی تقدیر خیانت مستعار
 شاہ ایران سپری گردید - و نایب آشوب باظفا گرائید - دلیر خان
 بوصول یرلیغ با جمعی از امرای پادشاهی کہ همراه داشت عطف
 عنان بنجانب چاندہ و دیوگدہ نمود - مانجی ملاز زمیندار چاندہ
 یوسیلہ عاجز و ابتہال بملاقات آمد - و از کار آگهی و معاملہ شناسی
 ہرسم جرمانہ مبلغ یک کروڑ روپیہ را از نقد و جش متعہد شد
 و پنج لک روپیہ بطریق شکرانہ بخان مذکور متقبل گردید - و قوا

استقلال در سرزمین دکن فرد بوده بتاخت و تراتی غبار شورش
 برانگیخته بود (دستوری یافت - و چون راجه در سال هشتم بانتزام
 قلاع سیوا همت برگماشت از قصبه بونه بکشایش قلعه پورندهر
 در (در مائل) گردید دلیر خان (که مقدمه الجیش فیروزی بود)
 از کتل سانور گذشته نزدیک بدان مکان در مدد نزل بود که
 ناکه فرجه از اعادی نمودار گشته غبار انگیز پیکار شد - و بحمل
 بهادرانه قاب مقاومت نیارده جانک بگریز کرده بجانب کوه
 (که آن هر دو قلعه بر فراز آن بود) کشید - دلیر خان جنگ کذا
 و خصم افکنان بران کوه برآمد - و بسیاری را طعمه شمشیر گردانید
 و معموره (که در کمر کوه بود - - در آنرا ساپی گویند) آتش زد
 بعزم محاصره پیش رفت *

چون مردم هر دو حصار برق افروز توپ و تفنگ گشتند
 خان مزبور پای همت نکشیده (۵) بیادری شهامت و بحالت
 متصل حصن پورندهر رسیده عجالت مورچال بر بست - و چون
 چنده در محاصره هر دو حصار به نبرد آرائی و هنگامه افزائی
 گذشت یک برج قلعه در مال بصدمات متواتر توپها انهدام
 یافت - دلیر خان مردم خود را تحریض بیورش نموده بر فراز
 آن برج بزدند - محافظان بزینهار درآمدند - سیوا بر جهاد

(۲) در [بعض جا] پورندهر آمده - و در [بعض نسخه] پورنداور (۳) در

[بعض نسخه] سالور (۴) نسخه [ب] ماجی (۵) در [بعض نسخه] کشیده ۵

صبح بمكانی آدرده راه یورش نمود که خندق پر آب داشت
و معویت طریق و اجتماع مقهوران بیش از دیگر جوانب بود
بمجرد نمود فوج منصور اهل حصار بیکبار چندین هزار توپ
و تغذگ و دیگر ادوات آتشبازی رها کرده روی هوا را از ابر دون
تیره ساختند - و حقه‌های باروت از بالای برج و باره شراره ریز
و زمین و زمان از صوت توپها زلزله انگیز شد - دایم خان از وفور
جلادت و تهور زخ تافتن ازان آشوب گاه تجویز نموده - فیل سواره
بآب خندق راند - همزاهان چون چنین دلاوری از سردار مشاهده
نمودند عرق جرأت حرکت نموده دران رستخیز بلا (که) پردلان
وزگار (را قدم همت میلغزید) یورش کردند - و حربی معصب
در پیوست - اکثری از عساکر اسلام را تن از آسیب زخم فگار و جمعی را
دران بذل کوشش نقد جان نثار شد - پنچ تیر بدلیر خان رسید
و بسبب سلاح مجروح شدن - و تیر بسیار بر فیل مرکوبش و حوضه آن
بذن شد - خان دلاور با جوق پهای حصار رسیده بدستگیری شجاعت
بیالای دیوار برآمد - و با اهل ضلال برزم و قتال در آریخت
و پس ازان از جانب دروازه و دیگر اطراف نیز مردم داخل
حصار شده لوای استیلا بر افراشتند - کفار مغلوب رعب و هراس
گشته بدر قرار زدند - و بعد قوت میر جمله خان مشار الیه منصور
آمده ناصیه سعادت بر آستان خلافت نورآگین ساخت - و در سال
هفتم بهمرزهی راجه جیسنگه باستیدصال سیوا بهونسله (که ریشه

تمام حصار مقدر نبود) دلیر خان بصوابدید سپه سالار محاذی
 بوجه از برجهای کلان مورچال بسته باوازم قلعه کشائی همت بهت
 و از درون و بیرون جنگ در پیوست - و چون هر توپ (که بپرچ و باره
 میرسید) از کمال استواری حصار جز گردد ازان بر نمی خاست
 و اثری از شکستن دیوار و افتادن کنگره مرتب نمیشد و هرزمینه
 بود قلب و خطرناک [که در سوابق ازمنه در همین مکان لشکری
 عظیم هندوستان (که بعزیمت تسخیر آندیار رفته بودند) بخدعه
 آن قوم غدار دستخوش هلاکت و یایمال خرابی شده کھے جان
 بهسلامت ازان درطه نیارد] لاجرم سپه سالار بریکه ازان در دیوار
 یورش مقرر نمود - و دلیر خان را با برخی سران نبرد آئین بداد کار
 معین نمود *

اتفاقا یک ازان قوم (که از مدتها در ممالک پادشاهی بمربوده
 و دینولا در آحاد لشکر منتظم بود) بمکراندازی در مقام کینه توزی
 شد - و بصورت دولت خواهی اظهار نمود - که بر حقیقت این بوم
 و بو کماهی آگهی دارم - اگر برهبری من عمل نمایند افواج
 فیروزی را بموضع میبرم - که ازانجا یورش باسانی میسر آید
 و همان دم بمحتضوران پیام فرستاد - که در فلان مکان (که اصعب
 جوانب آنحدود است) جمعیت ر هجوم نموده متمرصد باشید
 دلیر خان برهمینوی آن نابکار شب راه پیموده - هنگام ظهور تابشیر

زمین بدر رفت - و بعضی از مواضع پایاب غرقاب شد - و چوبها غلطیده نشان پایاب بر جای خود نماند - بدین سبب سوار و پیاده بسیار بلطمه امواج قضا غریق بحر هلاکت گشت - فتح خان پسر دلیر خان در آن میدان رخت حیات بسیلاب اجل داد - خان شهابت نشان بعد گذشتن از آب بساحل مقصود رسید - و بکوشش دلیرانه اعادی را آواره دشت ادبار ساخته مجموع تریخانه آنها را بدست آورد - و پس از آوارگی شجاع بهراولی معظم خان در تسخیر مملکت آشام بمالش آن گروه نافرجام سعیهای شایان نموده همه جا شریک غالب بود - چون عساکر پادشاهی از دریای برهما پوتر (که از رودخانههای مشهور آن ولایت است) عبور نمود پیاپی شمله گداه رسید - آن حصن ست متین آسمان رفعت - محاصره آن از نیروی قدرت و طاقت ارباب همم عالیه افزون - و ساکنانش در سنگ باران حوادث از آسیب منجنیق فلک مصون - و از دو جانب آن قلعه دیوار عریض رفیع استوار کشیده اند - که از جانب جنوب بطول چهار کرده منتهی میشود بکوهی سر بچرخ دوار کشیده و از شمال تا سه کرده بدریای زخار مذکور رسیده - و آن هر دو را بدستور قلعه برج و کنگره ساخته درون و بیرونش خندق عمیق بزمین برده اند - و همه جا بتوپ و بادلیج و تفنگ و سایر آلات و ادوات جنگ مستحکم کرده قریب سه لک اسمعی جنگجو در آن فضا بقدم ثبات در مقام مدافعت ایستاده - از آنجا (که محاصره)

کشیدند - شیخ مبر بکار آمد - و دایر خان کوششهای مردانه و آشای
 دایرانه کرده زخم قهرت بر دست خورد - درین اثنا مسعود بگر
 ضمیمه گردید - دارا شموو جگر در باغچه راه آذربکب سر کرد
 و پس ازان بکمک معظم خان میرجهاد (که در اخراج شجاع از ولایت
 بنگاه مسامحی جهاد بر روی کار آمد) تعین گردید - و درین هنگام
 (که آزمونگاه دایری و دایری بود) بذات خود آشای مردانه
 بظهور آورد - که ناسخ داستانهای رسام و سفید باز است *

چون در شعبان دهم سال جلوس معظم خان از مستعود آمد
 بعزم عبور از مهابادی (که از آنجا در کرده است - و از بنگاه گهاث^(۳)
 پایان تر گذر یابای هم (سیده بود) بر کنار آن ناله (سید فوج
 مخالف (که آنطرف آب نزدیک و استقامت فویضانه برداشته مستعد
 مدافعت بود) دست بانداختن توپ و تفنگ برکشود - نخست
 دایر خان بمیامن همت و جلاوت با سران دیگر فیل سوار باب
 زده روان گردید - آنها در میان ناله بهادران را زیر تیر و تفنگ
 در گرفته آتش پیکار برافروختند - برخی از بسالت کیشان هدف
 نازک تقدیر گشتند - و بسیاری زخم برداشتند - و جمعی از صدمه
 پیکان بر گردیدند - و چون هر دو طرف گذر غرقاب بود در میان
 ناله از طرفین مبر چوبها بزمین فرود بردند - که نشان یایاب
 باشد - درین وقت بسبب عبور لشکر آب بتلاطم درآمده ریک

ازینجا ظاهر میشود که بعد از شکست شجاع (که بمذصب سه هزار
فایز شده) در همان ایام هزاره دیگر نیز افزوده باشد *

و بالجمله دلیر خان بهمراهی شیخ میر بهعاقب دارا شکوه
از ملتان دستوری یافت - و در جنگ اجمیر (که دارا شکوه
سرتاسر در دیوار استوار بر آورده سده سدید و حائل محکم
در پیش رو داشت - و جابجا توپ و تفنگ و سایر آلات نبرد
و ادوات جنگ نصب کرده از سر جمعیت خاطر در پناه حمایت
دیوار همت بمداومت و محاربت می گماشت) جزود عالمگیری را
یورش بر مورچالش صورت نمی بست - تا آنکه نقش مراد از پرده
غیب بر صفحه شهود جلوه گر گشت - که دارا شکوه برخه مردم را
بمدافعت و ممانعت کسان راجه راجر به بسمت کوله بهازی
فرستاد - این جماعه دلیرانه قدم جرأت از مورچال بیرون نهادند
و با آنها بجنگ در آویختند - دلیر خان از دست راست تویخانه
با فوج خود سوار شده لوائی جرأت بجانب آن جسارت کیشان
برافراخت - و بعد از شیخ میر نیز از دست چپ سوار شده
باز پیوست - هر دو سردار باتفاق یکدیگر بر مورچال شاه نواز خان
(که بهمان سمت بود) حمله آور گشتند - و بازار کارزار گرمی
پذیرفت - این دو نهمتن بقدم شجاعت و مردانگی داخل مورچال
شده تیغ خون آشام بقصد دشمنان بد فرجام از نیام قهر و انتقام

میرزا راجه جیسنکهه (که از پیشگاه خلافت اقبالینی و کار فرمائی اشکر
 برای رزیش مفوض بود) بمقتضای حال از موافقت او خود را
 کشید - ناچار سلیمان شکوه از حیثیت زدگی دایر خان را طلبیده
 در صلاح کار مشورت نمود - او موافقت و موافقت خود را مشروط
 برفتن شاهجهان پور (که آباد کرد بهادر و وطن افغانه است)
 نموده متعدد گردید - که درانجا سپاه از افغانان و غزوان فراهم
 آورده هرچه صلاح حال باشد بعمل خواهد آمد - سلیمان شکوه
 قبول این کنکش کرد - راجه جیسنکهه چون برین معنی آگهی یافت
 و دانست (که دایر خان از خامی و بی تجربگی سود خود را
 از زبان شناخته نرد تدبیر غلط باخته است) بمقتضای دوستی
 و مودت که با او داشت بابلاغ نصائح دوستانه و تذکار مفیدات
 عاتلانه خان مذکور را ازین اراده فاسد (که غیر از خانه خرابی او
 و تبیل اش حاصله نداشت) باز آورد - و در عزیمت رد آوردن بعقبه
 عالمگیری با خود متفق و هم داستان ساخت - چون روز دیگر
 سلیمان شکوه بذابر قرار داد مذکور عزم مراجعت بآباد نمود
 دایر خان تمهید نموده با راجه جیسنکهه در همان منزل ماند
 و بدین جهت بذدهای پادشاهی ترک همراهی گردیدند - و دایر
 خان سه چهار روز پیش از ملازمت میرزا راجه مابین سلیم پور
 و مترا بتقبیل عقبه عالمگیری چهره دولت برافروخته باضافه
 هزار سوار به منصب پنجزاری پنجزار سوار والا رتبه گشت

مخالف بودند) با هراول پادشاهی در آویختند - دلیر خان (که در مقدمه لشکر انتظام داشت) بزد و خورن در آمد - با آنکه چند ضرب شمشیر دران دار و گیر باو رسید چون مسلم و اوپچی بود آسیبی برنداشت - پس ازان (که بطلب افواج حکم رفت) او نیز بشرف حضور فایز گردید - و در سال سی و یکم بنوازش نقاره مباحات اندوخت - و در ساک همراهیان سلیمان شکوه بمقابلت شاهزاده محمد شجاع (که از خام خیالی و تباه اندیشی سر از اطاعت پدر والا قدر پیچیده پا از بنگاله پیش گذاشته دست تصرف بر اکثر محال خالصه دراز ساخته بود) منساک گردید - و بعد از تقارب فتنین در حوالی بنارس شجاع (که همواره گرفتار مستلذات نفسانی و گران خواب بیخبری بود - و از تدبیر کار و کدکاش روزگار اصلا آگاهی نداشت) مغلوب رعب گشته در بفرار گذاشت - و بے آنکه دست و بازو بکارزار برکشاید طفلانه دست و پای زده کشتی سوار روی فرار بسوی پتنه گذاشت - و سایه ان شکوه بهمعنائی ظفر رهگرای تعاقب گردید - دلیر خان در جلدی این فتح باضافه هزاری هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار چهارم عزت برافروخت و پس ازان (که سلیمان شکوه حسب الطلب جد بزرگوار و پدر عالی مقدار از پتنه لوای معاونت افراخته بتمجیل تمامتر راجی گشت) در نواحی موضع کوه خیز عزیمت دارا شکوه و فرزند او بجانب لاهور شکیب رهای احوال و تفرقه پرداز جمعبتش کردند

و دیوانی خود فرمود - در روزی نیز بعضی کارهای سرکار پدر نامزد است - مرد بیارے ست - خدا بیامزد *

(۲) * دلیر خان داوزی *

جلال خان نام - برادر خرد بهادر خان ردهاء است - چون در سال بیست و یکم * زاج اعلیٰ حضرت از بهادر خان باومف خدمات نمایان و تلاشهای شایان در بساق باغ و بدخشان از جهت اہمال و قہاونے (کہ در تعاقب نذر محمد خان و انعام و خودداری کہ در کمک سعید خان در جنگ هفت روزہ اوزبک سرزد) منحرف و منزجر گردید سرکار زوج و سرکار کاپی (کہ در قیوایش بود - و درازدہ مانع حامل داشت) در عوض مطالبہ سرکار والا (کہ قریب سیلک رویدہ بود) ضبط شدہ فوجداری آن محال بہ جلال خان تفویض یافت - و از اصل و انعامہ بمنصب ہزاری ذات ہزار سوار و خطاب دلیر خان و مرحمت نیل سرافراز گردید - و بتدریج پایہ اعتبار برافراختہ در سال سیم بہرامی معظم خان میر جماء تعیین دکن گشت - کہ در زکاب ظفر انتساب شاہزادہ محمد اورنگ زیب بتاخمت و تالان ولایت عادل شاہیہ پردازد *

روزے در اوان محاصرہ قلعہ کلیان شاہزادہ خود ترتیب افراچ دادہ بچنگ اعادی برآمد - پسران بہلول خان میانہ (کہ ہراول

(۲) یا داؤد زئی باشد (۳) نسخہ [ب] اورنگ زیب بہادر (۴) در [بعضی

نسخہ] کہ در ہراول *

و مصنف دیگر بروی کار (آمد) خان مذکور بهامب مال و مذل و عزل
 منصب و جاگیر معاتب گردید - و بتازگی بدستگیری امیر الامرا
 حسین علی خان ^(۳) ازان چار موجه بلا رخت سلامت بهامن دکن
 کشید - و در ادرنگ آباد بحویلی سلطان محمود مشرف قلاب
 غنبری (که خادم مکان بپهره مند خان مرحوم داده بود) مدتی
 گذرانید - و چون نوبت ریاست دکن بآصف جاه رسید حفظ
 خاندانش منظور داشته مراعات زبانی بصیار نمود - و قلعه داری
 ارک را (که بجز انرا حاملی نداشت) تفویض نمود - پانزده
 شازده سال برین منوال بهر برد - الحال بهرے ازده مانده
 هاشمین اوست - و در قلعه (که دیرانه بیش نیست) می باشد
 خان مومنی الیه درین حالت هم ^(۴) بسیار خوش طعام بود - پسر سیدم
 کامیاب خان است - که با دختر مطلب خان منسوب شده - و از
 دخترے مانده بود - که در زمان محمد فرخ سیر بعد از دواج
 حسین علی خان در آمد - اما مبینه داراب خان مرحوم بعد از شکاری
 (که از نبائر میرزا حیدر صفوی بود) نمیت شده - پسر کلانش
 عسکر علی خان از دیر باز قلعه دار دهر دکن است - که در
 رمانت و مقانیت ثانی درامت آباد گفته اند - آصف جاه بهمنش
 رعایت خاندانش چندے در حضور نگاهداشته متصدی جاگورات

(۲) در [بعضی نسخه] و صف دیگر (۳) نسخه [ب] خان ۱۰۰۰ (۴)

نسخه [ج] هم خوش طعام بود (۵) نسخه [ب] دهر *

خان مذکور هنگامی (که ساخت اجمیر مغرب خیام پادشاهی
بود) بران مکان شورش نشان تاخته کهنذیل و ساندوله و سایر^(۲)
مذمکدهای آن نواحی را مسموم و مذهب ساخت - سه صد و چند^(۳)
کس از راجپوتیه پای جهانیت استوار کرده یکی جان بدر نبرد
در همین سال بیست و پنجم جمادی الاولی سنه (۱۰۹۰) هزار
و نود هجری و دیعت حیات سپرد - سه یسر و یک دختر داشت
بخستین محمد خلیل مشاطب بتربیت خان - که احوالش جدا
سمت ترقیم یافته - دوم محمد تقی خان است - که با صدیه
بهره مند خان بخشی کدخدا شده - یسرش مشهور بمین - که
بعد از فوت پدر خطاب محمد تقی^(۴) خانی یافته - و در سال چهل
و هشتم با دختر شایسته خان بن شایسته خان وصلت نمود
خلد مکان او را بسیار دوست میداشت - در زمان خادم منزل بشطاب
جد مادری خود بهره مند خان ترقی پذیرفت - و در عهد جهاندار
شاه چون امر وزارت بذوالفقار خان امیرالامرا برگزید و قبض
و بهط سلطنت باختیار او تعلق گرفت خان مذکور بذابر قربانی
که داشت مرتقی مرتبه پنجهزاری گشت - و بعضی کارهای وزارت
بدو متعلق گردید - پس ازان (که بید سودائی کهنه معامل فلک
در چهار سوی روزگار دکان حکمرانی جهاندار شاه تخته گردید

(۲) نسخه - [ب] مازور (۳) نسخه [ج] صد و چند کس (۴) نسخه

* داراب خان *

پسر مختار خان سبزواری است - برادر خرد شمس الدین مختار خان - هنگامی [که پادشاهزاده محمد اوزنگزیب بهادر بقصد انتزاع سلطنت و استیصال داراشکوه (که بنابر انحراف مزاج اعلیٰ حضرت از جاده اعتدال رتی و فتق سلطنت بقبضه اقتدار خود آورده بود) از دکن عزیمت مستقر الخلافه نمود] مشار الیه در زمرة کمکیان دکن رخصت یافت - پس ازان (که بمشاطگی اقبال عروس مقصود هم آغوش پادشاهزاده گردید) در اول وهله پیش از نخستین جاسوس او را بخطاب خانی برنواخته بارسال فرمان تفویض قاعه دارمی احمد نگر سر بلند گردانید - و در آخر سال دوم تغییر شده بحضور رسید - و در سال نهم از تغیر فیض الله خان بخدمت قراول بیگی امتیاز یافت - و پس ازان داروغگی بدوقخانه خاصه نیز نامزد او شد - و در سال سیزدهم از تغیر عبد الله خان بداروغگی غمهل خانه فرق اعتبار افراخت - و پستر از تغیر روح الله خان بخدمت آخته بیگی عزت اندوخت - و بعد ازان بحکومت اجمیر دستوری یافت - و در سال نوزدهم از انجا آمده احراز ملازمت نمود - و از تغیر ملتفت خان بمیر آتشی چهره افتخار بر افروخت - و بمیر تزکی اول نیز قامت قابلیت آراست - و در سال بیست و دوم با فوج شایسته بمالش و تعریک راجپوتیه کهندیاه و بر انداختن بتخانه آن مکان مرخص گردید

اندوخت - و سال چهاردهم بمهرمت خلعت و اسب و دیوانی
 صوبه خجسته بنیاد و بالاگهات برار و مالک تلنگانه (که مفتوح
 گردیده بود) ناصیه بخت را منور گردانید - سال هفدهم باضافه
 پانصدی بین الاقران تفوق جست - سال هیزدهم از اصل و اضافه
 بمنصب دو هزار و هفتصد سوار بلندرتبکی گرانید - سال بیست
 و یکم چون دیوانی صوبجات برای رایان مقرر گشت از احرام عتبه
 خلافت بسته جبهه طالع را نور آگین ساخت - پس ازان (که پادشاهزاده
 مراد بخش باظهار نارضامندی نسبت برای رایان پرداخت)
 سال بیست و دوم نام برده بجای مشارالیه بدیوانی هر چهار صوبه
 عام افتخار برافراخت - سال بیست و هفتم پس از عزل تعلقه مذکور
 بحضور آمده بدیوانی سرکار پادشاهزاده محمد مراد بخش
 تقرر پذیرفت - و پس ازان (که زمانه بکام هواخواهان عالمگیری
 شد) او بملازمت پیوسته بخدمات حضور مثل داروغگی داغ
 می پرداخت - سال هشتم عالمگیری بدیوانی بیوتات قامت
 قابلیت آراسته و سال نهم ازان کار معزول گردیده سال شانزدهم
 مطابق سنه (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سه هجری پیرایه هستی را
 برکند - پسرانش دیوافکن و شیرافکن و رستم بخلاج ماتمی سرافراز
 شده نخستین سال بیست و چهارم بداروغگی داغ و تصحیح
 و خطاب معتمد خان چهره عزت برافروخت - و دوی دیگر نیز
 بمنصب درخور سرافرازی داشتند •

و در سال دهم بنظم صوبهٔ برار رخصت یافت - پس ازان باز بحکومت برهانپور مامور گردید - و در سال چهاردهم بملازمت پادشاهی استسعاد یافته بنظم صوبهٔ آله آباد دستوری یافت - تاریخ وفاتش معلوم نشده - حمید خان پسر او بجرأت و جسارت مفرط نام بر آورده شهواره مصدر خدمات پادشاهی بود - سال بیست و پنجم عالمگیری درگذشت *

* دیانت خان حکیم جمالا کاشی *

سال اول جلوس فردوس آشتیانی بشده مت دیوانی سرکار ممتاز الزمانی سرفرازی یافته سال چهارم از اصل و اضافه بمذنب هزاری ذات دو صد و پنجاه سوار و تفویض خدمت دیوانی صوبهٔ پنجاب از تغیر میر عبدالکریم مرتقی گشت - چون آثار دیانت و امانت او در کارها بر روی روز افتاده بود بنابران سال پنجم بخطاب دیانت خان و مستتر باضافهٔ صد و پنجاه سوار و تقرر دیوانی و امینی و فوجداری سرکار سهرزد از تغیر رای کاسید اس نامور شد - سال نهم باضافهٔ دو صد سوار افتخار اندوخت و سال یازدهم پس ازان (که قلعهٔ قندهار داخل ملک پادشاهی شد - و پادشاهزاده محمد شجاع باحتمال آمدن شاه صفی دارای ایران دران حدود بکابل تعیین یافت) او بدیوانی فوج همراهی پادشاهزاده چهرهٔ عزت برافروخت - سال دوازدهم بخدومت داغ و تصدیهٔ مذهبداران از تغیر عاقل خان نمایندهٔ الله سر بلندی

پروا خفتند - کار بر اهل حصار تنگ شد - زمینداران بوقت شب
 رهگرایی قرار گردیدند - خان مذکور بعد ازین فتح بجهت بگذر و بهست
 آن ولایت و استحکام قلاع و حصون و قلای ریشه فساد گمراهان
 قلیوه درون چانداس دیگر دران حدود توقف ورزیده و منکابی خان را
 (که فوجداری پلاژن بر وفق پرلیغ حضور بار تفویض یافته بود)
 آنجا گذاشته به پتنه مراجعت نمود - و پس ازان بحضور رسیده
 بهمراهی میرزا راجه جیسنگه بجهت مالش سیوای بهونهله تعیین
 دکن شد - و از اضل و اضافه بمنصب پنجزاری چهار هزار سوار
 سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گردید - و در همان ایام
 بتفویض صوبه دارمی خاندیس مورد عنایت شد - و فرمان رفت که
 یکی از اقارب خویش را با جمعی در بلدة برهانپور گذاشته خود
 بهم مرجوعه پردازد - خان شهابت نشان بعد تسخیر قلعه درمال
 (۲)
 در اثنای محاصره حصار پرندهر بتجویز میرزا راجه با هفت
 هزار سوار بتاخت و تاراج ولایت متعلقه سیوا شتافته مواضع
 و قریات حوالی راجگده و مضافات کندانه را آتش زده بسیاری
 از قصبات را پامال نمید و غارت ساخته بمعسکر فیروزی معاودت
 نمود - و پستو بسرکردگی فوج برانغار میرزا راجه در تخریب ولایت
 بیجاپور کوشیده آویزشهای سترگ با عادل شاهیه نمود - و در
 سال نهم از صوبه دارمی خاندیس تغیر شده طلب حضور گشت

سوزمین باستظهار قلاع متین و معربت طرق و مسالک از بسیاری جنگلهای انبوه و فزونئی گریوه و کوه دم نخوت و استکبار زده خود سوز میزیست) درینولا بتازگی علم استبداد بدست چهارست افراخت و در ادای پیشکش تقاعد ورزید - خان مذکور بر طبق ورود فرمان پادشاهی رو بتسخیر آن الکا آورد - و نخستین قلاعه (که بصرحه ملک پادشاهی پیوسته - و پیشک گرمی آن دست تعرض ببرخه محالست سرکار والا دراز مینمود) بسعی فرادان برکشود - سرزبان آنجا مجارب رعب و هراس گشته هرچند ضعیف نالی نمود (که پیشکشی مقرر شود - و از سر تقصیر او در گذشته به پتنه معاودت نماید) دادد خان آنرا ناشنیده انگاشته در سال چهارم با لشکر آراسته بدان سوز و بوم درآمد - و بنزدیکی قلعه پلاون از طرفین سوزچال قایم گردیده بازار کوشش و آویزش گرمی پذیرفت از پیشگاه ساطنت امان آن باطل پرست و تسلیم آن ولایت باد باعلان ایمان و قبول اسلام موکول و مشروط شد - آن ضلالت کیش شقاوت پرده فطری امراء بر طریق کفر نمود - دادد خان بکارزار متواتر و نبردهای مردانه آن گروه ضاله را برداشته بحصار شهر بند درآمد - با آنکه از کمال استواری کشایش آن بزودی در موات اندیشه چهره نمی نمود از نائید غیبی بهادران رخس شجاعت برانگیخته بر سر مقهوران بحصار شهر بند رسیده بپوش و آویزش

بدار الخلافه و مساوحت پشت جبهه سنی اسلام حکومت گشت
 و عطای منصب جبار و قزاقی سواران سواران امیران و دولت
 شده در جنگ شجاع بهر دلاوری موج طرح دست راست خاندان
 (۲) متعین بود . پس از هزیمت از بهمت دلاوری بهر دلاوری معظّم خان
 میر جمعه بهتائب آن ادارا دست توار دلاوری داشت . و بعد
 از وصول به یقنه بر طبق مواعین با دلاوری بهر دلاوری آنها توار
 ورزید . و منصبش بانام ده هزار سوار در اسیریه سه سیه توارش رفت
 و چون معظّم خان در استیصال شجاع از سمعت معظّم خان
 بجانب اکبرالکر سمعت گذاشته بود مشاوران و مشاوران شد . و
 با تارمان خود و کمانان در آن کمان گذاشته بر سر تارمان
 (که بنام مخالف است) رفتند و دفع از دلاوری . تا از سرور سر
 کار بران مدار تذکّر کرد . خان مذکور برادر زاده خود را دولت
 در یقنه گذاشته با سایر متعین راهی گردید . و بعد از مدتی توجّه
 معظّم خان شده بقطع و فصل آن نام توجّه متصرف دولت
 و بعد اخراج شجاع از ممالک محروسه پادشاهی داور خان از بنام
 مراجعت نموده به یقنه آمد . و بتنادیب محمدان حواله یقنه
 کمر عزیمت بر بست . زمیندار یقنه (که بمسافت چهل کوزه
 جنوب ریگ یقنه واقع شده) و از باد مذکور تا سرحد آن ولایت
 بیست و پنج کوزه است . و همواره زمیندار شقارت آنین آن

مذکور (۱) با عساکر پادشاهی اتفاق افتاد (۲) داد دلیبری و مردانگی
 داده نقد جان برافشانند - شیخ داؤد در ملازمان شاهزاده بلند اقبال
 سلطان دارا شکوه ملتزم گشته بجهت شجاعت و حمین اخلاق پایه
 قرب و اعتبار برتر افراخت - و در سال سیم بفروجداری متبهر و مهابن
 و چایسر و دیگر برخه مجال (که از انتقال سعدالله خان بتیول
 شاهزاده مقرر شده بود) و خدمت راهدارئی مابین مستقر الخلافه
 اکبر آباد و دارالخلافه شاهجهان آباد با دو هزار سوار تعیین گردید
 و در همین سال بالتماس شاهزاده از پیشگاه خلافت بخطاب
 خانی سراقرازی یافت - و در نخستین جنگ دارا شکوه باتفاق
 و استرسال هادا هراول بود - برادرش شیخ جان محمد بکار آمد
 و پس از آن (که دارا شکوه از مقابل عالمگیری فرار برگزید) او را
 برکنار دریای ستلج برگذر تلون (که معبر متعارف آن آب است)
 گذاشت - و پستر آنروی آب بیاه را بقصد مدافعه استحکام داده
 و آخر الامر دارا شکوه از همت باختگی از لاهور بجانب ملتان
 رخت آوازگی بر پشت - داؤد خان بموجب اشاره کشتیها را
 سوخته و غرق نموده خود برخاسته بار پیوست - و همه جا راه
 موافقت پیموده در نواحی بهکر جدا شده از راه جیسلمیر
 بوطن خود حصار فیروزه شتافت - چون کارشناسی و سرکردگی او
 شهرت داشت همان ایام از بارگاه عالمگیری بارسال خلعت
 عنایت مستمال گردید - بعد معاودت رایات پادشاهی از ملتان

سیزدهم دهم (بیج الاول سنه (۱۰۸۱) هزار و هشتاد و یک هجری
و دیعت حیات سپرد *

(۲)

آن امیر ستوده شیم از کبار فضلاء زمانه بود - بزرگ نفسی
و نیک اندیشی مشهور - پس از تاحال از نوئیان باذن مقدار
کسی (که فضیلت را با امارت جمع کرده باشد) در عرصه روزگار
نیامده - گویند چون بملازمیت پادشاهی فایز گردید بجهت مباحثه
و مناظره علمی بملا عبد الحکیم سیالکوٹی (که بعلم و دانش
از اساتذہ باستانی سبقت برد - و به ازو در هندوستان نشان نداده
و حواشی خرد پسند او بر جمیع کتب معتبره برهانی ست واضح)
اشاره رفت - میان هر دو فاضل در داد عطف (ایام نعت و ادب
نستعین) گفتگوی طولانی واقع شد - و برمانی دراز کشید - علامی
سعد الله خان (که در علم عالم بود) همیز گشت - و آخر هر دو
برابر ماندند - ازان روز منظور نظریادشاهی گردیده برتبه امارت
برآمد - و آنچه گویند (خان مزبور در انجام عمر بعام اهل فرنگ
مائیل گردید - و اکثری از احکام تحریفات آن جماعه تکرار می نمود)
نظر بر فضل و کمالش استبعاد دارد *

* دؤد خان قریشی *

پسر بهیکن خان است - از شیخ زادهای حصار فیروزه - که نوکر
عمده و معتبر خانجهان اودی بود - در جنگ دهلپور (که خان

چون مدارج استعداد و قابلیت آن شایسته الطاف پادشاهی
مکرر ذهن نشین اعلیٰ حضرت گردید آن شاه فضیلت پرور دانا نواز
او را منظور نظر تربیت ساخته بمذنب هزاری مد سوار مفتخر
گردانید - و حکم شد که پیشکش روز یکشنبه تا یک سال درجه
انعام مشارالیه را گذازند - و پستو بافزایش مذنب برنواخته
در سال بیست و نهم بتفویض خدمت بخشیکری دوم از تغیر
اشکرخان و عطای خطاب دانشمند خان و اضافه پانصدی در مد
سوار بمذنب دو هزار و پانصدی ششصد سوار سرافراز گشت
و در سال سی و یکم بمذنب سه هزار و هشت صد سوار سر
برافراخته از تغیر اعتقاد خان بمعارج میر بخشیکری مرقی شد
و در همین سال استعفای خدمت مذکور نموده در دارالخلافه
شاهجهان آباد منزوی شد - و در سال دوم جلوس عالمگیری از سر نو
محفوظ عوطف خسروانی گشته بمذنب چهار هزار و دو هزار
سوار پایه دولت برترافراخت - و در سر آغاز سال هفتم بمذنب
والای پنجهزاری بلند پایه گردید - و در سال هشتم بصوبه داری
و حراست قلعه شاهجهان آباد دستوری یافت - و در سال دهم از تغیر
محمد امین خان بخدمت جایله میر بخشیکری فایز شده بعطای
قلمدان مرصع نوازش یافت - و چون در سال دوازدهم الویه ظفر طراز
عالمگیری بجانب مستقر الخلافه برافراخته گشت نظم دارالخلافه
ضمیمه میر بخشیکری قرار یافته بکار مرجوع مرخص گردید - سال

اضطراب و اضطراب دارد - و در باب او از نایابیی علف تلف گشته
 درین نزدیکی کهک هذ میرسد - اگر یکماه دیگر ثبات قدم ورزید
 مخالف بی نیل مطاب بر می خیزد - مع هذا آن گم کرده راه عقل
 و هیت توفیق استقلال نیافت - بدولت این بیدولتی دولت
 چندین ساله خود را بر باد داد *

* دانشمند خان *

ملا شفیعی یزدی - مدتها در ایران دیار باحراز فضائل
 و کمالات همت گماشت - و بعد از تحصیل علوم متداوله عقلیه
 و نقلیه برای اکتساب روزی از وجه حلال مبلغی از تجار ایران
 بعنوان مضاربیت گرفته بهندوستان فحمت نشان (که دار الانقام
 اصحاب آمال و ارباب امانی ست) آمده چندی در اردوی
 پادشاهی بهربرد - و از مستقر الخلافه اکبر آباد تا دار السلطنه
 لاهور و از انجا تا کابل همراه بود - پس از معاودت موکب خسروی
 از کابل بقصد انصراف وطن ببندر سورت رفت - از انجا (که طالعش
 رو ببیداری داشت) و بختش بر سر یاری بود) مراتب دانش
 و کمالات او معروض فردوس آشیانی گردید - از پیشگاه سلطنت
 بمتصدیان مهمات بندر مذکور فرمان عزامدار یافت - که او را
 بدرگاه معالی بفرستند - او بقلاویمی سعادت و رهبری اقبال از
 سورت اخرام حرم جهانبنانی بهسته نهم ذی الحجه سال بیست و چهارم
 بتقبیل آستان دولت ابواب بهروزی بر روی روزگار خود کشود *

نداشت . - غار دوام نمک حرامی و بیغیرتی (که تا دامن قیامت دست از گریبان روزگار او نخواهد برداشت) بر خود بستید
 نهم صفر سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجری با اسباب
 و همراهان بیرون آمد . - و با علی قلی خان سماجت بسیار نمود
 که تکلیف ملازمت شاه نکند - و اگر ناگزیر باشد در رخصت توقف
 و ندهد - علی قلی خان متعهد هر دو مطلب شده در باغ
 گنج علی خان مشهور بباغ گنج او را در خدمت شاه برد - و همان
 ساعت برفتن هندوستان مجاز گردید - با یک جهان شرمساری
 و زیانکاری بهندوستان آمد - چون کافر نعمتی و ناسپاسی او
 جای عذر خواهی نگذاشته بود در شفاعت بر روی خود بسته دید
 با خاطر پراکنده گوشه خمول برگزید - تا بقیه حیات مستعار
 با تمام رسانید *

الحق در ناسرداری و کم همتی او حرف نیست - که چنین قلعه
 استوار (که پنج حصن حصین گرد هم دارد - با چهار هزار مرد
 شمشیر زن و کماندار و سه هزار تفنگچی قدر انداز و دو ساله سامان
 قلعه داری از خزانه و آذوقه و سرب و باروت و سایر لوازم آن) در ا
 محاصره دو ماه از نامردی و بیست فطرتی پای همت نیفشوده
 از دست داد - و زندگانی فانی را بر نیکنامی جاویدانی ترجیح
 نهاد - با آنکه جمعی شبها از بیرون مکاتیب بر تیرها بسته درون قلعه
 می انداختند - که لشکر قزلباش بسبب فقدان کاه و غله نهایت

بخطاظر زیاده در جواب بغضیعت و مودلات برداشت . لاجرم اثری نبخشید . و فایده نداد . اما از همه شاد می خان اوزبک پیشقدم منجم نیکوکاری گشته با شاه زاد پیغام و سخنان را کرد *

چون در آن اثنا قلعه بست از بدل خان گرفته بودا بخوار می گرفتار ساختند دولت خان شمتی که نداشت زبانه قرایی داده عبد اللطیف دیوان فندهار را برای گرفتن اسان نامه (که سنجل بدنامی او بود) همراهی ایی قای خان برادر (ستم خان سپه سالار ایران) که از جانب شاه بیغام آورده بود . که پیش ازین در مقام ستیز و آریز نبوده در سفک دم و عتک حرمت خود و دیگران نکوشد) فرستاد . و خود از روی ظاهر مردم را بر رفتن حصار بر فراز کوه تکلیف نمود . چون از محیم قاپ نبود بود نه ابتداء *

اگرچه میگویند (که آن بے همت اگر برهنمائی توفیق و پیشوائی عزیمت خود با جمعی بران معقل (عین و موئل متین برمی آمد تا رسیدن کمک آسیه بار و رفقای از نعیرسید) اما نزد انصاف گزینان اقامت و استقامت او دران مکان تا سه ماه (که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با علامی فهامی سعدالله خان دوازدهم جنادی الاول پدای حصار رسید) مقدور و ممکن نبود . نعم آنچنان از غردای یاس ناموس (که مردان سرور سر آن در بازند . و برای حفظ آن بتلف جان و مال در سازند)

بمکامره قندهار همت گماشت - قلعه دار هر چند بضبط مداخل
و مخارج پرداخته شرائط تيقظ و احتياط مرعي داشت ليکن
از آسيده سري بمرتبه سرشته تدبير از دستش رفت که باستحکام
برجهای قليج خاني پرداخت - چه قليج خان از دور بيني
و احتياط گزيني در ايام حکومت خود بر فراز کوه چهل زينه
(که از انجا توپ و تفنگ بحصار دولتاباد و مندور ميرسد)
برجها ساخته بود - تفنگچيان قزلباش دران برجها جا گرفته آغاز
تفنگ اندازي نمودند - روزه شاه خود سوار شده تحريض
بر يورش نمود - و قاسه پاس آتش قتال مشتعل ساخت
معهدا کاره پيش نبرده برگردید - اما جمعی از بيجگري خاک

خان تاشکندی بصورتی تهیه رخصت بادت . و در سال دوم
 بایسنقر جعلی را معید ساخته در آن حضور نمود . آن خانه اندیش
 یکی از بے سر و پاان بود . که بحوال آباء خود (بایسنقر) در
 جنگ شهرار سردار لشکر آن قیره روزگار بود . و پس از دراز
 بجانب قاعه کواکب مضاف آلفخانه سرے کشیده باجل طبعی
 درگذشت) شهرت داد . و بدفع شذانت . آذر محمد خان داهی
 آنجا اراده خویشی نمود . چون دعوی او بصدق پیوست و صامت
 برتوقع نیامد . بجانب ایران رفت . شاه صفی اگرچه بحضور
 نطلبید اما لخته تواضع نمود . از آنجا بسمت بغداد و درم اداره
 شد . پس از دیرے نام و ناام دست اجل گریبانش گرفتند به تعبیه
 آورد . دولت خان او را معید ساخته بحضور فرستاد . و بغلی
 رسید . خان مذکور مدتها بحکومت آیدار گذرانید . و در سال
 بیستم بمنصب چهار هزاره چار هزار سوار مباحات اندرخته
 از تغیر سعید خان بهادر بایالت فذههار دستوری یافت . در آخر
 همین سال بمنصب دالای پنجزاری ذات و سوار چهار بلندنامی
 افروخت . ناکاه روزگار بدانجام بر سر بیهیری آمده اسباب خسران
 و نکال او آماده ساخت *

در ذی الحجه سال بیست و دوم شاه عباس ثانی دارای ایران
 در عین زمستان (که از کثرت برف کمک هذدوستان متعذر است)

بعضور چندت سکائی میرفت نگاه گرمی میفرمود - بعد از فوت شیخ
 منظور : طفت پادشاهی گشته بمنصب درخور استیاز یافت - چون
 در طالع مزجی داشت در کمتر زمانی بمزید قرب و خطاب خواص
 خان سراز گشت - و بهادر و غمی بمنصبداران جلو (که خانه زادن
 معتقد می باشد - و این کار جز بیک از معتبران نسزد) اختصاص
 گرفت - چون نوبت فرمانروائی باعلی حضرت رسید در سال
 جلوس بمنصب در هزار و پانصدی ذات هزار و پانصد سوار
 سر برافراخت - چون خالی از کار طلبی و جلالت نبود در جنگ
 دهل دور با خانجهان بودی از پیش آهنگان و سبقت جوان سوار
 جنود پادشاهی شده و داد شجاعت و دایری داده در عرصه
 مصاف زخمی افتاد - داین پردای و نیز دستی او دل نشین
 ای حضرت شده پیش از پیش در مدد تربیت او گشته پای
 اعتبارش افزود - در سال ششم بمنصب سه هزار و سوار
 کام دل انداخته مخاطب بدولت خان گردید - و در همین سال
 به راهی شاهزاده محمد شجاع بتسخیر قلعه پرینده مامور شد
 چون از برهانپور پیشتر گذشت بتجوزیه اقامت خان سیه سالار
 با سه هزار سوار بجانب احمدنکر تعیین یافت - که بمالش ساهو
 بهونساه و قاضی و طغش چهار کونده پرداخت - و در سال هشتم
 محرم سنه (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج از تغییر یوسف محمد

(۲) نسخه [ج] در مبادی جلوس (۳) نسخه [ب] از انچه که خالی *

نمود) او را در فرجه (که بتعاقب او تعیین یافت) برنوشته‌اند
و اینها باجمیر رسیده متوقف بودند - درین ضمن جنت مکانی
بخاند خرامش نمود - و موکب فردوس آشیانی بداده و زور
پیروست - او دولت بار یافتند سال اول جلوس از امل و افزانه
بمخصب در هزاری هزار و دویست سوار و خطاب دیندار خان
و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب ناصیه بخت افروخته
بتفویض فوجداری میان دو آب کامرانی اندوخت - سال هشتم
(که از دارالسلطنه لاهور بجانب مستقر اختلافه معاودت پادشاهی
واقع شد - و اسلام خان با جمعی برای تنذیه مأموران میان دو آب
(بخصمت یافت) مشارالیه نیز حسب الحکم همپائی او گزید - دستر
در همین سال بهمرامی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که
بپشتگرمی افواج متعین بهمالش جبهه سزگمه پذیرایه رایست
عزیمت افراشته بود) دستوری پذیرفت - و بعد چندی مطابق

سنه (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج هجری بدار باقی پیوست *

(۲)

* دولت خان منی *

مشهور بخواص خان - منی شعبه ایست از طوائف بهتی - که
در موبه پنجاب برسم زمینداری و قطاع الطریقی میگذرانند
مشارالیه در امل خدمتگار (و مال بردار شیخ فرید مرتضی خان
بود - چون سر آغاز بهار شباب حسن نظر فرید داشت هرگاه باشیخ

و چگونگی ارضاع او و قوفی تمام حامل نموده آگاهی دهد - خان
 مذکور پس از وصول بخطه برهانپور از کمال فرامست و دانائی
 باطوار و گفتار خانجهان از قرار واقع را رسیده بمبالغه بحضور
 نوشت - که توقع بغی و شرش ازین مروه محض توهم است
 در حقیقت او دل بای داده است - مصدر امثال این امور
 نمیتواند شد - بے دسواس ادرا طالب حضور نمایاند - که احتمال
 آشوب و فتور ملکی املا نیست - اعلیٰ حضرت را بنوشته و
 رفع تشویش شده خانجهان را از صوبه داری دکن معزول ساخته
 بنظم مالوه مامور فرمود - و دیانت خان را بتفویض قلعه داری
 احمدنکر مورد نوازش گردانید - در آغاز سال دوم باضافه پانصدی
 ذات هفتصد سوار بر قدر و منزلتش افزودند - چون سال سیوم
 خطه برهانپور مطرح رایات پادشاهی گردید خان مذکور از اصل
 و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار فوق افتخار
 برافراخت - و در همین سال سنه (۱۰۴۰) هزار و چهارم هجری
 در احمدنکر جهان فانی را وداع نمود *

* دین دار خان بخاری *

سید بهوده نام - از قرابتیان مرتضیٰ خان بخاری است - سال
 هیزدهم جهانگیری بحکومت دهلی سر برافراخت - و پس ازان
 (که مهابت خان مصدر گستاخی شده از پیشگاه سلطنت فرار
 (۲)

* دیانت خان *

محمد حسین دشت بیاضی - دشت بیاض بلوچ ست از
 بلوچات نهگانه مضاف ولایت قهستان - مشار الیه از اعیان دیار خود
 است - و در تاریخ دانی یکنای روزگار بود - برهنمونی بخت
 اقبالمد در جنیر داخل ملازمان فردوس آشیانی گشته بقرب
 و اعتبار فرق عزت برافراخت - و در روز جاوس اعلیٰ حضرت
 بمنصب دو هزاره ذات و هشت صد هزار و انعام هشت هزار
 روپیہ کام دل اندر خدمت - چون از خانجهان لودی صاحب صوبه
 دکن بعد شفقار شدن جنت مکانی حرکات چند سرزد (که
 مشعر بے اخلاصی نسبت باعلیٰ حضرت بل منافی راه و رسم
 دولت خواهی و نمک خوارگی بود) اعلیٰ حضرت اگرچه باقتضای
 وقت فرمان بحالی صوبه داری و منصب و جاگیر بدستور سابق
 اصدار فرمود اما در امر او سخت تردد داشت - که او مالوه را
 از مظفرخان صوبه دار آنجا گرفته متصرف شد - و جمیع سران
 و سرداران کمکی دکن گردیده و ایل او یزد - و نظام شاه بهبیب
 تسلیم او ولایات بالاگهات را بار مرید و معارن - مبدا سورے بیخی
 و طغیان برافرازد - در سال اول جلوس دیانت خان را (که بمنازلت
 عقل و سائی فهم اقصاف داشت) بواقع نویسی دکن مامور
 ساخته پنهانی اشاره رفت - که بر مخفیات ضمیر خانجهان

بر انگيخت [دريا خان از محال قبول خود بسرعت برق و باد بساهو
رسیده مالشے بهزا داده ازان مملکت برآوردن - و چون در سال
سیروم بارادہ استیصال خانجہان بودی بلدہ برهانپور مورد موکب
اعلیٰ حضرت گردید دریا خان از قبول خود آمده شرف آستاندوس
دریافت - و دران هنگام مراعات آشنائی و ہم الوسی بخاطر آردنہ
فرار گزیدہ بخانجہان پیوست - چون خانجہان از اعظم خان
صاحب صوبہ دکن شکست خوردہ بدولتآباد شتافتہ اقامت ورزید
دریا خان از کتل چالیس گانون بخاندیس آمده آتش نہیب و غارت
برافروخت - و بسبب تعیین شدن عبداللہ خان بتادیب او
بدولتآباد برگشت - و در همان ایام ہمراہی خانجہان بارادہ
شورش افزائی مملکت ہندوستان از خاندیس گذشتہ بمالوہ درآمد
و چون از تعاقب فوج پادشاہی مجال درنگ نداشت از انجا
نیز راہی گشتہ وقتے (کہ بسرزمین ہندیلہ رسید) بکرماجیت
پسر راجہ ججہار سنگھ خود را رسانیدہ بدریا خان (کہ چنداول
بود) درآویخت - و آن اجل رسیدہ از مستی نشہ بانہ حسابے
ازو برنگرفتنے محابا تاخت - و دران زن و خوردن تغاکے بدریا
خان رسیدہ کارش تمام ساخت - یک پسرش با قریب چہار صد
افغان نیز مقتول گردید - در سال چہارم سنہ (۱۰۴۰) ہزار و چہل
سراو را در بوهانپور بدرگاہ پادشاہی آوردند *

ملحق گردید - و از اینجا باتفاق در بنارس بموکب شاهي پیوست
و قرار یافت که در سرزمین کنهیرا (که خالی از استحکام نیست)
ناله تونس^(۲) را پیش داشته عرصه مبارزت باید آراست - پس از
تلاقی فریقین چون آثار غلبه از جانب فوج پادشاهی ظاهر گشت
فوکران جدید دریا خان (که از ساوک او آزاده بودند) بے جذب
راه هزیمت سپردند - دریا خان (که سردار دست راست
هراول بود) نیز خود را بگوشه کشید - و پس از آن در خنجر
از بے حقیقتی از خدمت شاهزاده جدائی گزیده نزد خانجهان^(۳)
لودی (که صوبه دار دکن بود) شتافت - و باین بیوفائی اکتفا
نکرده سلسله جنیان خیالهای کاسد او گشت - و پس از جلوس
بهزاران ضرامت و استکانت بملازمت رسیده بمنصب چهار هزار
سه هزار سوار اختصاص گرفت - و تیولش در صوبه بنگاله مقرر گشته
بهمراهی قاسم خان صاحب صوبه آنجا تعیین گردید - و بعد از آن
پرگنه بنادر و غیره در صوبه خاندیس جاگیر یافته بیساق دکن^(۴)
مامور شد *

هنگامی [که ساهو بهونسله باشاره نظام شاه (بناظر آنکه
خانزماں صوبه دار خاندیس و غیره بانتزاع قلعه بیر از تصرف
سید کمال نظام شاهیه شتافته) در ولایت خاندیس گردشورش

(۲) نسخه [ج]، تولش (۳) نسخه [ب] از شاهزاده (۴) در [بعضی

ابراهيم خان چون از شکست يافتن احمد بيگ خان و پيوستن عبدالله خان و راجه بهيم آگهي يافت بتسويه صفوف پرداخته بمقابله آفند - چون همراهانش از صدمات بهادران جنگ جو عذاب تماسک از دست داده گريز پا گشتند ناچار با معدود کشته گرديد - شاهزاده بانعام يک لک روپيه و چند زنجير فيل از جمله غنائم بنگاله دريا خان را مورد نوازش فرمود - و چون از بنگاله برگزشته صوبه بهار بتصرف شاهزاده درآمد عبدالله خان با دريا خان برسم منقلا باله آباد شتافته اولين بظاهر آن بلده معسكر آراسته قلعه را گرد گرفت - و دومي بمناکپور بر ساحل گنگ فرود آمد - اتفاقا عبدالله خان او را بکمک طلعب داشت - دريا خان تساهل بکار برد - و فيصا بين غبار کدورت و نفاق برخاست - که درين ضمن مهابت خان با سلطان پرويز بکنار گنگ پيوست - دريا خان نوازه و توپخانه از عبدالله خان درخواست - تا گذرها را استحکام داده لشکر پادشاهي را نگذارد که عبور نمايد - عبدالله خان عمدا تقاعد ورزید و بناخوشي همدیگر کار آقا برهم خورد - دريا خان (که بیدمستی غرور فتوحات ادمان خمر علاوه داشت) شرائط حزم و هوشیاری مرعي ننموده بضبط گذرها چنانچه بايد پرداخت - مهابت خان کشتیها بهم رسانیده بگذر دیگر عبور نمود - ناچار دريا خان بعبدالله خان و راجه بهيم (که در جونیپور جمع شده بودند)

* دریا خان زوشله *

(۲) داور زئی - ابتدا ملازم مرتضی خان شایخ نوید بود - پس از آن در ایام شاهزادگی بپندگی اعلی حضرت سعادت انداخت و در جنگ دهل دور با شریف الملک نوکر سلطان شهریار نامه بشجاعت بر آورده یابیده اعتبار برانراخت - چون ابراهیم خان فتح جنگ صاحب ضربه بنکاله در مقابل شاهزاده بیک کرده می آمد برنگر در مقبره پسر خود محصور گردید از آنجا (که نواره بدست او بود - و عبور فوج از دریای گنگ بے کشتی میسر نمیشد) دریا خان با یانصد افغان برهنه منوی تیلیه راجه از گذر غیر متعارف گذشته هنوز ده درازده اسب هم آنطرف دریا نرسیده بودند که فوج ابراهیم خان بممانعت در رسید - دریا خان یای ثبات روززده بجنگ پیوسته - و عبد الله خان (که نیز میخواست از همان راه بگذرد) از مشاهده این حالت عیان کشیده متوجه گذر دیگر گردید - ابراهیم خان احمد بیک خان را متعاقب بکمک مردم خود فرستاد - شاهزاده ازین خبر راجه بهم را تعیین فرمود - که عبد الله خان را همراه گرفته خود را بدریا خان رساند - اما هنوز آنها نرسیده بودند که دریا خان در مرتبه چپقلاش نموده مخالف را آواره دشمن هزیمت ساخت - و بهبیب یا پیداکي نتوانست تعاقب نمود *

گیکن از آشوب خاطر پشور جوانشن را با برادرزاده بعبدالله خان
 سپردند - دیوانه را هوئے بشن است - او از سفاکی آن دو بے گناه را
 بقتل آورد - و پس ازان (که سلطان پرویز و مهابت خان برین
 مناجرا مطلع شدند) بزمینداران بنگاه بتاکید برنگاشتند - که
 دست تعرض از دامن حاشن کوتاه داشته روانه این حدود نمایند
 چون در آخر سال نوزدهم داراب خان بموکب سلطان پرویز
 پیوست دران اٹھا فرمان جنت مکانی بمهابت خان رسید - که
 در زنده داشتن آن بے سعادت چه مصلحت است - باید که
 زود سر آن سرگشته بادیة ضلالت را بدرگاه فرستند - مهابت
 خان کاربند حکم گشته همان ساعت سرش را از تن جدا ساخته
 روانه نمود *

(۲)

۱۰۳۴

* شهید پاک شد داراب مسکین *

تاریخ است - گویند مهابت خان اول سرش را در خواه پوشیده
 بقام تربیز پیش خانخانان (که در قیدش بود) فرستاد - خانخانان
 دیده گفت بله تربیز شهیدنی ست - داراب خان جوانه بخوبیها
 آراسته و سردار با وقار و مدبر شجاع بود - بهادری و تودے
 (که از دزدان شدن) دران وقت از دیگرے نشده - اما نقش
 طالع او درسمت نداشتست - از جانب شاهی مانده و از طرف
 پادشاهی رانده مال کارش بخدلان و نکال انجامید *

(۲) نسخه [ب] داراب خان مسکین - اما یقینا غلط است *

بکرماجیت را (که عمده در است شاهی بود) با داراب خان در برابر
لشکر پادشاهی گذاشت - اتفاقاً در هنگام تلافی فریقین تفنگی برآجه
رسیده در گذشت - و انتظام فوج برهم خورد - داراب خان نیازست
پای همت افشرد - برگشته بشاهزاده پیوست *

و چون جناب شاهی باقتضای وقت از برهانپور خانخاان را
بمصالحه نزد مهابت خان رخصت فرمود و آن کهن سال طومار
حقیقت و وفا را بآب نسیان شسته بمخالف پیوست داراب خان
با اولاد و احماد خانخانانی معید گردید - و پس ازان (که ولایت
بنگاله بحوزه تصرف در آمده تسخیر بهار نصب العین شاهی شد)
او را مجدداً مشمول عواطف ساخته بحکومت بنگاله برنواخت
و زنش را با یک دختر و یک پسر و برادرزاده برسم یرغمال
همراه گرفت - و چون شاهزاده بعد از جنگ تونس بنارس از
همان راه عازم دکن گردید منشور طاب بزام داراب خان رقم نمود
که خود را بسرعت بگدهی (که دروازه بنگاله است) رسانیده
ملازمت دریابد - او از ناراستی صورت حال را طور دیگر دیده
در جواب برنوشت - که زمینداران اینجا متفق گشته مرا در محاصره
دارند - نمی توانم رسید - اگرچه نا سازی و تسلط بومیان هم راتعی
بود اما او هم از رفاهت عمداً پناهویی ساخته بتقاعد خود را زیان زده
عقیدت ساخت - شاهزاده بتقاضای و تم دست از او برداشت

و سالما و غانما بارور معاودت نمود - پس ازان غنیمت مداخل رسد
 غله را قسمی محدود کرد که از عسرت و گرانی کار بصعوبت باشد
 ناچار از گریو روغنکبیره فردر آمده ببالاپور معسکر اراست
 چون تساط و استیلای قزاقان دکن بجائے رسید (که قدم جرات
 و بیباکی پیش نهاده از آب نریده گذشته بذهب و تاراج محلات
 مالوه پرداختند) شاهزاده شاهجهان کورت ثانی دستور می دکن داده
 سال شانزدهم ببلده برهانپور نزل فرمود - فتواج قاهره را آبگذر
 در تاخت و تخریب مالک نظام شاعیه کوتاهی نمود - و کهرگی را
 (که اقامت جای مالک عنبر بود - و او دگورز پیشتر از دمن بود
 با نظام الماک بقاعه دولت آباد در خزیده) دوران و سه جرات
 ساخت - ناچار مالک عنبر براه عجز و استنانات در آمده چارند
 کردد دام از محلات متصاف مالک قدم پادشاهی و پناه ک زیاده

گفت - که هر دو پسر کار خوب کردند - و دوم خلف الصديق او جلال خان است - که ذکر او بزبان خيامه گذشته است *

* داراب خان ميرزا داراب *

پسر دوم خانخانان ميرزا عبدالرحيم است - همواره بهمراهی پدر در جنگ و يورش کارهای نمايان مي نمود - خصوص در جنگ بهرکي (که شهره آفاق است) برفاقت برادر کلان خود شاه نواز خان مصدر تودن عظيمه گشته باعافه منصب سرافرازي يافت - چون در سال چهاردهم جهانگيري پيمانه زندگي شاه نواز خان مالا مال گرديد او از پيشگاه خلافت بمنصب پنج هزاري ذات و سوار مورد عواطف شده بجای برادر يسرداري صوبه برار و احمدنگر نام زد گرديد - و در سال پانزدهم (که ملک عنبر حبشي از عهد و پيمان خود تخلف نمود - و نهضت پادشاهي را بولایت دور دست کشير قابو انگشته دست تصرف بچود پادشاهي دراز ساخت) اکثر امرا تهاجمات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمدند - و خنجر خان جارس احمدنگر متحصن گشت - داراب خان فوجها را ترتيب داده متوجه يالاگهاست گرديد - برکيان عنبري در دور او هر روز ساير و دایر بودند - مکرر مبارزتهای سترگ رو میداد - و هر مرتبه آن تپره بختان جمع را بکشتن داده راه هزيمت مي سپردند *

روز داراب خان جوانان خوش اسبه همراه گرفته بر بنگاه مخالف تاخت - و کارزار عظيم در يدرسته لوابي فيروزي افزاشت

پادشاهی خنساب کفزد - و زعفران (که بهتر از کشمیر است) از خریدار
 بر سر منی (که بون دو سیر جهانگیری ست) چهار روپیه میگیرد
 و عمده حاصل راجه بر جریمه است - که باندک تقصیر مبالغ
 کای میستانند - مع هذا همگی مداخل از تخمینا یک لک روپیه
 خواهد بود - و آن ولایت بقدر تنخواه هزاره ذات و هزار سوار
 است - چون راجه آنجا خالی از وجاhte نبود حکم شد که فرزندان
 خود را (که در ایام جنگ به پناه زمینداران قرب جوار ^(۲) فرستاده)
 بحضور طلبد - تا از حبس موبد رهائی یافته با سودگی روزگار
 بسر خواهد برد - او اطاعت امر نموده مورد نوازش گردید
 دادر خان پس از زمانه باجل طبعی درگذشت - همان خان پسر
 کلانش در زمان فردوس آشیانی بهمراهی مهابت خان تعیین بود
 در محاکمه دولت آباد (دزے سردیوان برای مقدمه حرفهای
 تند در میان آمد - مهابت خان گفت - هر که در کار پادشاهی
 مداخله خواهد کرد پاپوش خواهد خورد - جمال خان شمشیر
 علم نموده بر سرش آمد - میرزا جعفر نجم ثانی (که عقب سر او
 نشسته بود) بر جسته جمال خان را در بغل گرفت - پسر او (که
 خرد سال بود) بیک جمدهر کار میرزا تمام کرد - خان زمان
 قیز دستی نموده جمال خان را از پا انداخت - و بضرب دیگر
 کار پسرش باخر رسانید - گویند مهابت خان نشسته بود - همین قدر

(۲)

چون آب پنهانیت تندی و شورش میگذشت حاله بسیل فذا رفت
و شصت کس غریق بحر عدم شدند - تا چهار ماه و ده روز درگذشتن

(۳)

آب هر تدبیر که میکردند بجائے نمیرسید *

اتفاقا شبیه جلال خان پسر رشیدش برهنمونئی زمینداره
از جائے (که مخالف را گمان گذشتن نبود) بملاصت گذشته
هر مهر راجه رسیده کرنای فتح باذن آوازه ساخت - اکثره علف
تبغ خون آشام گشته بقیة السیف جان بتک پا بیرون بردند - یک
فران شورش بر راجه رسیده خواست بشمشیر کارش تمام کند - گفت
من راجه ام - دستگیرش ساختند - دلاور خان از آب عبور کرده
بمذول (که حاکم نجیب آن ملک است - و سه گروه مسافرت داشت)
درآمد - و راجه را همراه گرفته در سال پانزدهم بملاصت جنت مکانی
در نزدیکی باره موله (که دروازه کشمیرش می نامند) سعادت
اندوخت - و بگونگون نوازش اختصاص یافته بماسب چهار هزار
ذات و سه هزار و پانصد سوار سر برافراخت - و محصول یک ساله
ولایت مفتوحه در وجه انعامش مرحمت شد *

در کشتوار رسم نیست که راجه از زراعت خراج بگیرد - بر سر
هر خانه هر ساله شش سستی (که زرے ست مسکوک - که از حکام
کشمیر مانده - و یک و نیم ازان بیک روپیه است) مقرر دارد
و در سواد معامله پانزده سستی را (که ده روپیه باشد) بیک مهر

گرفتند - و هر چند بهادران دامن تعلق بر کمر سعی بر زدند (که
ازان پل در گذرند) آنها نوعی مدافعه و مقابله ^(۲) می پرداختند
که میسر نمی آمد - چون روزی چند کشید راجه از لایه گری
و حیل سازي پیغام مصالحت در میان آورد - دلاور خان حرف او
گوش نکرد - اهتمام شایسته در گذشتن آب بکار بود - تا (روزی
جمال خان پسر کلانش با جمعی بشنا ازان دریای زخار عبور نموده
بجنگ در پیوست - مخالف تخت پل را شکسته راه گریز سپرد
دلاور خان باز پل را استحکام داده لشکر را گذرانید - و در بهار کویت
معسکر آراست - از آب مذکور تا دریای چناب (که اعتضاد قوی
آنها بود) در تیر انداز مصافقت باشد - و کنار آن کوهی است رفیع
دشوار عبور - بجهت آمد و رفت پیاده چنابهای سه ته تعبیه
نموده و میان دو طناب چوبهای مقدار یک دست پهلوی یکدیگر
مستحکم بسته یکسر طناب را بر قلعه کوه و سردیگر را دران طرف
آب مضبوط ساخته اند - و دو طناب دیگر یک گز ازان بلند تر نیز
تعبیه کرده - که پیاده بران چوبها یا گذاشته طنابهای بالا را
بهر دو دست گرفته از درواز و نشیب می رفته باشند - تا از آب
بگذرند - و این را در اصطلاح مردم کوهستان زیبه گویند - آنها ^(۳) هر جا
مطنه بستی زیبه داشتند به بدو تچی و تیر انداز استحکام داده بودند
دلاور خان چالها بر ساخته خواست جوانان را از آب بگذرانند

(۲) یا مقاتله باشد (۳) در [بعضی نسخه] زیبه - یا زونه باشد *

مراسم حق شناسی و فدیه و محقوف عواطف خسروانی شد
 و در سال هشتم بهمراهی شاهزاده شاهجهان در مهم رانا ثعین
 گشت - و در سال سیزدهم سنه (۱۰۲۷) هزار و بیست و هفت
 از تغیر احمد بیگ خان کابلی بصاحب صوبگی کشمیر مباحی
 گردید - و از روی کار طلبی و زاد و تری در تسخیر لکای کشتوار
 (که از شهر کشمیر تا معموره آن شصت و نهم کیلومتر مسافت است)
 و هجری بهادرانه بکار برد *

تفصیلش برسم اجمال آنکه در سال چهاردهم جهانگیری دلدار
 خان با ده هزار نفر از سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح اندیار^(۲)
 پیش نهاد همت ساخت - و چون گزیوه و کتل معب المرور
 واقع شده راه برآمد اسب نبود بذابران اسپان سپاه را بکشمیر^(۳)
 برگردانیده معدودی را احتیاطا همراه گرفت - جوانان نبرد جو
 پیاده بر فراز کوه برآمده منزل بمنزل جنگ کذاں می رفتند
 بعد پیمودن نشیب و فراز بسیار د کوههای دشوار گذار بگذار
 در بای مرب نایره قتال بین الفریقین ملتزم گردید - مرزبان آنجا^(۴)
 از کشته شدن عای چک (که بدعوئی وراثت کشمیر در پناه او^(۵)
 شورش افزائی داشت) دل بای داده راه فرار پیش گرفت - و از
 پل گذشته در بهدر کوت (که آن طرف آب واقع است) توقف

(۲) نسخه [ب] عزیمت آن دیار (۳) نسخه [ج] اسپان را بکشمیر (۴)

نسخه [ا ب] مرزبانان آنجا (۵) در [اکثر نسخه] اعان چک *

عرض اعتماد الدوله از حبس معذور رهائی یافت - سال هشتم
جلوس جنت مکانی بتفویض خدمت عرض مکرر سرپاژ گردید
و سال یازدهم از خدمت مرقوم معزول شده به همراهی پادشاهزاده
سلطان خرم بهم دکن تعیین گشت - دیگر احوال او معلوم نیست *

• دلاور خان کاکر •

ابراهیم نام داشت - ابتدا برفاقت میوزا یوسف خان رضوی (وزگار
میگذرانید - از یادی بخت بیدار در معامله اکهیراج و ابهیراج
بعضور جنت مکانی در کتھر^(۲) خاص و عام تردد نمایان کرده
زخمها برداشت - و این خدمت باعث ترقی او گشته بمنصب
مناسب اختصاص یافت - و در مبادی جلوس جنت مکانی
بصوبه داری لاهور سر بر افراخته رخصت گرفت - بقصبة پانی پت
رسیده بود که بغي سلطان خسرو و آمدنش شفته زه و زان را
از آب چون گذرانید - و خود بر جناح استعجال متوجه لاهور شد
و پیشتر از خسرو بحصار قلعه لاهور درآمده باستحکام برج و باره
پرداخت - و چون خسرو بدوایی آن شهر پیوست ابواب و دروب
مسدود یافت - بلوازم محاصره و فراهم آوردن لشکر اشتغال نمود
از درون و بیرون نایره قتال و جدال اشتعال پذیرفت - و چون
فواج پادشاهی در تعاقب بود بزردي تسخیر شهر متعذر دانسته
سمت از محاصره برداشت - دلاور خان بحسن خدمت و بتقدیم

کردند - اتفاقاً خودش قايم ماند - اما دستار از سر او افتاد^(۲)
 شاهزاده از روی تواضع خود برخاسته دست خانخانان گرفت
 و معذرت خواست که عالم نشسته بوده - دولت خان دست دراز کرده
 دستار شاهزاده برداشته بر سر خانخانان گذاشته بخانه اش آورد
 بآنکه این روایت مستبعد عقل می نماید با نقل هم مطابقت نمیکند
 چه آنوقت در امت خان در رفاقت شاهزاده بود - نه به همراهی
 خانخانان - کما لا يخفى علی اهل التبع - از پسرانش محمود
 سودائی گشته کارش بدیوانگی کشید - از چاره گری لخته بهی
 پذیرفته بود - در سال چهل و ششم بیازش شکار برآمده از همراهان
 جدائی گزید - نزدیک قصبه پال با کولیان در آریخته فرو شد - دیگر
 پیرای مخاطب بخافجهان لودی ست - و احوالش بشرح و بسط
 در سلب تحریر مندرج گشته *

* دیانت خان قاسم بیگ *

از امرای عهد جنت مکانی ست - در مزاج پادشاه راهی بروشناسی
 و حاضر باشی داشت - بعد از آنکه پیش آمد اعتماد الدوله صورت
 گرفت از چون حرفهای نا لایق نصبت بمومی الیه در حضور
 پادشاه بر زبان آورد پادشاه خاطر اعتماد الدوله مقدم داشته او را
 حواله آصف خان ابوالحسن نمود - که در قاعه گوالیار (که تعلق
 بخان مزبور داشت) محبوس سازد - پس از چند عهسب

و مردانه از لشکر برآمد - اما افغانان هجوم کردند - و خانخانان
 جهت ابرای ذمه خود بر سر دروازه شهباز خان تا شام نشست
 شهباز خان برآمده میوزا را در کنار گرفت - و رخصت خانه داد
 روز دوم خانخانان دولت خان را بخانه اش برده استشفاع نمود
 شهباز خان اسپ و خلعت داده گفت - که شما امام لشکرید
 همیشه پیش میروفتہ باشید *

گویند وقتی (که شیخ ابوالفضل صاحب مدار مهمات دکن شده
 آمد) (روزه در محله) که خانخانان هم نشسته بود (تقریبا
 شیخ گفت - که شمشیر هندی در کتب می نویسد - ما ندیده ایم
 دولت خان کزایه فهمیده شمشیر علم نمود - و گفت که تیغ هندی
 این است - اگر بر سر زخم تا دبر رسد - خانخانان دست او را
 گرفته بیرون آورد - و شیخ بسیار بیدماغ شد - باز خانخانان
 بالحاج و ابرام بخانه شیخ برده معذرت خواست - شیخ برخاسته
 در آغوش کشید - و فیل و خلعت داده گفت - که هرگز کزایه
 در خاطر نبود *

غریب تر آنکه در ذخیره الخوانین آورده - که چون شاهزاده
 دانیال از خانخانان غبار خاطر بهم رسانید از جوش برنای بیکی
 از خلوتیان او باش منش اشاره کرد - که هرگاه خانخانان بیاید
 نوعی پیراهن تکانش دهد که از قلعه برهانپور (که مشرف بدریای
 تبتی است) پائین افتد - چنانچه (روزه این سلوک را با خانخانان

آسیب روانه حضور شد دولت خان را بکمک میرزا شاه رخ (که
 پیاسبانی آن مرز و بوم نگهداشته بود) گذاشت - آخر سال چهل
 و پنج سنه (۱۰۰۹) هزار و نهم هجری بازار قولنج در احمد نگر
 بساط هستی در پیچید - از ابطال رجال و سرآمد شجاعان روزگار
 بود - عرش آشیانی از جرأت و جرات او همیشه توهم داشته - گویند
 چون خبر فوتش رسید فرمود - که امروز شیر خان سرور از عالم رفت
 حکایات غریب از نقل کرده اند *

گویند شهباز خان کنبو چون در سنه (۹۸۶) نهمصد و هشتاد
 و شش سال بیست و چهارم بتادیمپ رانا تعیین شد نهایت توره
 و مضابطه بکار میبرد - خود با چند پرستار پیش پیش میرفت
 همه منصبداران و نوکران همراه قور می آمدند - و یسارلان بمرتبه
 اهتمام می نمودند که گوش اسپ کسی از دیگره سبقت
 نمیگرد - روزه خانخانان (که نیز کمکی بود) همراه او اسپ سواره
 میرفت - دولت خان (که از فوج برآمده راهی می پیمود - و بمنع
 یسارلان ممنوع نمیشد) باشاره شهباز خان (که سبکسریها بنسوار
 داشت) ^(۲) عبدل خان برادرش اسپ را مهمیز زده چوبه برپوز
 اسپ دولت خان زد - او شمشیر برآورد و چنان بر ساغری اسپش
 زد که بزمین افتاد - شهباز خان بلشکریان گفت بگیرد - گویند
 دران روز دولت خان طرفه تیز دستیها و کارنامه بمعرض ظهور آورد

سوکشان پی سپهر لشکر تاراج گردید - روز دوم او نیز مطابق سنه
 (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجری رخت هستی بغالم عقبی
 بست - چون کار طلبی با بیغرضی و مزاج دانی فراهم داشت
 عرش آشیانی از فوت او تاسف نموده بتسلیمی مادرش بر زبان آورد
 که او در تمام عمر سه سال از ما جدائی گزیده - و از تو چندین سال
 پس مفارقت او بر ما دشوار تر باشد *

* دولت خان لودی *

(۲)
 شاهو خیل است - ابتدا ملازم خان اعظم میرزا عزیز کوکه
 بود - چون از گنداداری و کار آگهی فرادان بهره داشت در هنگامی
 (که همشیره میرزا کوکه بمیرزا عبدالرحیم خلف الصدق بیрам
 خان خانانان منسوب گردید) خان اعظم ادرا بمیرزا سپرد - که
 اگر عزم بلند داری و خطاب پدر میخواهی این مرد را عزیز نگهدار
 دولت خان مدتها بهمرای میرزا عبدالرحیم میرزا خان کارهای
 شایسته بجا آورد - و در فتح گجرات (که در جلدوی آن میرزا
 بخطاب خانخانانی فایز گشته) شریک غالب بود - در یورش تنه
 و یساق دکن خدمات نمایان او زبان زد عالم است - و مشهور المته
 و اقواء - بمنصب هزاری داخلی خانخانان رسیده بود - که شاهزاده
 سلطان دانیال بخواهش تمام نوکر خود ساخته بمنصب در هزاری
 سرافراز نمود - و چون شاهزاده از احمد نگر بادی تهنیت فتح

والا شتافته مورد عاطفت بیکران گردید - سال بیست و دوم سرکار
 رنتپور در تیرول او قرار یافته بایالت صوبه اجمیر چهره اعتبار
 افروخت - چندی درانجا کامران مانده در برانداختن سرکشان
 و دلدھی زیردستان جوهر نیکو بزدگی بر روی کار آرد - تا آنکه سال
 بیست و پنجم اوچلا پسر بایهدهر و موهن و سور داس و تلوکسی
 برادر زادهای راجه بهارامل بے اجازت راجه از پنجاب بقصبه
 لونی (که وطن اینها بود) (سیده شیوه بے راه (دی پیش گرفتند
 دستم خان مراعات الوس کچهواکه منظور داشته بلوازم اندرزگوئی
 پرداخت - و مدارای او بر سرکشی آن بد نهادان درشتی طلب افزود
 درین ضمن از بارگاه خلافت فرمان رسید - که آن فتنه اندیشان را
 به بیم و امید سر حساب سازد - و الا بهزای کردار رساند - خان
 مذکور از عجولوی سر رشته تدبیر گسیخته بے آنکه لشکر فراهم شود
 بر سر آنها رفته بجنگ پیش آمد - هر سه برادر زادهای راجه بهارامل
 پی سپر راه عدم گشتند - اوچلا (که سر حلقه فتنه سازان بود) در پناه
 منزعه جوار کمین فرصت داشت - دفعه دستم خان گویان بمعرکه
 آویزش قدم نهاده خان مذکور را زخم کاری برچه رسانید - او با وجود
 چنین جراحت بشمشیر کار حریف را تمام کرد - و خود از بد حالی
 بزمین آمد - مردم بر اسب سوار کردند - تا جنگ باقی بود دلدھی
 مردم میکرد - تا آنکه بقیه بد نهادان (و بفرار آردند - و بنگاه

هر صفحه تصویر نگاشته در درازده جلد قرار داد - هر جلد
مشمول بر یکصد وزن - و هر ورق یک ذراع - و آن محتوی بر دو
مجلس تصویر - بر صدر هر مجلس حالات و واقعات (که بآن صفحه
متعلق است) عبارات مرغوب بحسن انشاء خواجه عطاءالله منشی
قریني مرقوم گشته - پنجاه کس از مصوران بهر آن قلم اول باهتمام
نادر الملک همایون شاهي میر سید عاي خدایي تبریزی و آخر^(۲)
بسرکاری خواجه عبدالصمد شیرازی صورت گری نموده - الحق^(۳)
کتابی شده از مختصرات عرش آشیانی که نظیر آن هیچ دیده ندیده
و عدیل آن در سرکار هیچ پادشاهی نبوده - بالفعل در کتابخانه
پادشاهی موجود است *

❖ دهم خان ❖

پسرستم ترکمنانی از امرای سه هزاره اکبری ست - مادرش
بی بی بی بخیه بیگی با ماهم^(۴) انکه جهنم مذ بود - در محل پادشاهی
آمد و رفت داشت - او در خدمت عرش آشیانی تربیت یافته
سال نهم همراه میر معز الملک بتعاقب عبد الله خان اوزبک تعیین
شده سال هفدهم در کومکیان خان اعظم کوکه تعیضات کجرات
گشته در جنگ محمد حسین میرزا کوششهای بجا نموده عام
تری افراخت - پس ازان حبيب الحکم همراه خان اعظم بولازمت

(۲) صفحه [ج] جدانی یا جذامی باشد (۳) در [بعضی نسخه] نرمنی

(۴) در [بعضی نسخه] بیگی *

از فرط وفاکیشی و خداوند پرستی رقت مردن دمیت نمود. که بیای
 سگ پادشاهی (۲) که سابقا گنبدی بر سر آن بنا نموده مدفون سازند
 چه در سوابق ایام سگی از کمال وفاداری پیوسته بر آستان عرش آشیانی
 متوطن بود. پادشاه هم گاهی بتنقد احوال او می پرداخت - چون
 آن سگ بدست اجل گرفتار شد پادشاه بر تلف آن اظهار تأسف
 فرمود - و دربارخان عمارت احوال نموده آن سگ را دران گنبد مدفون
 ساختند. و خود هم حسب رعیت در همان گنبد مدفون گردید *

سبحان الله تا چه مرتبه دنیاداری ست - و انهماک دران
 و چه قدر صرف خوش آمد است و مراعات - آنکه در چنین اوقات
 و احیان (که با خدای خود مشغول باید شد - و یاد او را ملکه
 باید ساخت) ذکر سگ پادشاهی و رعایت دنیا پرستی بشاطر
 گذرانیدن - اگر بتکلف است ای دای که حشر او با سگ نماید
 و اگر اعتقاد است معاذ الله باین همه خاتمه مبهم است - و رحمت
 حق وسیع *

(۳)
 عرش آشیانی اگرچه خط و سرود کامل نداشت اما گاهی شعر
 گفتی - و علم تاریخ و زبده بود - خصوص قصص هند که نیک
 آید انست - و شوق بقصه امیر حمزه (که سه صد و شصت داستان
 است) بسیار داشت - حتی که خود اندرون محل بطور قصه خ
 میگفت - و عجائب حالات و غرائب واقعات آن قصه را از ادا تا آخر

* آغاز جلد دوم *

* حرف الدال *

* دربار خان *

عزایت نام - پسر تگلو خان قصه خوان است - که در خدمت
شاه طهماسب صفوی بعنوان قصه خوانی اختصاص داشت - و مورد
انواع مراحم شاهي بود - چون یسرش وارد هژد گردید بهمان طریقه
موردی در خدمت عرش آشیانی سعادت روشناسی اندوخته بدولت
مصاحبت امتیاز یافت - و بمنصب هفتصدی و خطاب دربار
خان چهره شاد کامی افروخت - در سال چهاردهم بعد فتح رنجه پور
(که پادشاه بزیارت روضه معینیه متوجه دارالخیراجه میر شد) دربار
خان از اشتداد بیماری رخصت دارالخلافه آگوه گرفت - و پس
از رسیدن آنجا جهان فانی را پدرود نمود - چون عرش آشیانی را
نهایت توجه بهالش بود بهیار اندوهگین گردید - دربار خان

